اصول منهج سلف، اهل حدیث

در دریافت دین و فهم و عمل به آن و دعوت به سوی آن

ترجمه­ی:

المختصر الحثیث فی بیان اصول منهج السلف اصحاب الحدیث فی تلقی الدین و فهمه و العمل به و الدعوة الیه

گردآوری: عیسی مال الله فرج

ترجمه: احمد امینی

خداوند متعال می­فرماید:

**«وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيماً فَاتَّبِعُوهُ وَلاَ تَتَّبِعُواْ السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَن سَبِيلِهِ ذَلِكُمْ وَصَّاكُم بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ» (انعام: 153) «و اين راه مستقيم من است، پس از آن پيروی کنيد و از راه‌های (پراکنده) پيروی نکنيد که شما را از راه الله دور می‌کند، اين چيزی است که الله شما را به آن سفارش نموده است، شايد پرهيزگار شويد».**

**تقدیم و تقریظ:**

**به قلم:**

**1- شیخ محمد الحمود النجدی. (رئیس انجمن علمی- جمعیت احیاء الترات الاسلامی- شعبه ضاحیه)**

**2- دکتر بستام خضرالشطی. (رئیس بخش عقیده و دعوت دانشکده شریعت- دانشگاه کویت)**

**3- دکتر ولید خالد ربی. (رئیس بخش حمایت از پژوهش و مشاوره در دانشکده الشریعة و الدراسات الاسلامیة در دانشگاه کویت)**

**4- دکتر عبدالرحمن صالح الجیران. (استادیار دانشکده آموزش و پرورش، بخش الدراسات الاسلامیة)**

**5- شیخ خالد­ بن جمعة الخراز. (مشاور آموزشی بخش تربیت اسلامی در وزارت آموزش و پرورش و خطیب در وزارت اوقاف)**

**6- کمیته فرهنگی جمعیت احیاء الترات الاسلامی- قرطبه.**

**بسم الله الرحمن الرحیم**

**مقدمه: به قلم شیخ محمد الحمود النجدی**

**الحمدالله والصلاة والسلام علی رسول الله وعلی آله وصحبه ومن اهتدی بهداه؛**

**اما بعد؛**

**سلفیت همان اعتقاد فرقه­ی نجات یافته­ی است که تا برپایی قیامت پیروز و غالب خواهد بود. همان فرقه اهل سنت و جماعت و اهل حدیث که منسوب به سلف صالح رضوان­الله­علیهم می­باشد. و سلف صالح همان کسانی هستند که در این امت مبارک پیش از ما بودند. همان نسل اول اسلام، اصحاب رسوالله و کسانِ پس از آنها در قرون ثلاثه و نیز کسانی که بر مبنای منهج نبوی که ریشه در وحی دارد، از آنها پیروی کردند.**

**«الفِرقه» با کسر فاء، به گروهی از مردم گفته می­شود. اما با ضّم فاء «الفُرقه» به معنای جدایی و پراکندگی می­باشد.**

**اما اینکه آنها را نجات یافته، پیروز و غالب توصیف کردیم، چنین وصفی برگرفته از حدیث رسول الله** ح **می­باشد که فرمودند: «سَتَفْتَرِقُ أُمَّتِي عَلَى ثَلَاثٍ وَسَبْعِينَ فِرْقَةً كُلُّهَا فِي النَّارِ إِلَّا وَاحِدَةً وَهِيَ: مَنْ كَانَ عَلَى مثل مَا أَنَا عَلَيْهِ الْيَوْمَ وَأَصْحَابِي»:[[1]](#footnote-1) «این امت به هفتاد و سه فرقه تقسیم می­شود، همگی آنها در دوزخ اند جز یک گروه؛ و آن گروه کسانی هستند که بر راه و روشِ امروز من و اصحابم باشند».**

**و نیز اینکه فرمودند: «لاَ تَزَالُ طَائِفَةٌ مِنْ أُمَّتِي ظَاهِرِينَ عَلَى الحَقِّ لَا يَضُرُّهُمْ مَنْ خَذَلَهُمْ، حَتَّى يَأْتِيَ أَمْرُ اللهِ وَهُمْ كَذَلِكَ»[[2]](#footnote-2): «پیوسته گروهی از امتم با حق چیره و غالب­اند؛ کسانی که نصرت و یاری آنها را ترک کنند، ضرری به آنها نمی­رسانند تا اینکه قیامت بر پا می­شود و آنها چنین غالب و چیره­اند».**

**و در روایتی که شیخین از معاویه ذکر کرده­اند، رسول الله** ح **فرمودند: «لَا تَزَالُ طَائِفَةٌ مِنْ أُمَّتِي قَائِمَةً بِأَمْرِ اللهِ لَا يَضُرُّهُمْ مَنْ خَذَلَهُمْ وَلا مَن خَالَفَهُمْ، حَتَّى يَأْتِيَ أَمْرُ اللهِ وَهُمْ ظَاهِرُونَ عَلَى النَّاسِ»: «پیوسته گروهی از امتم به امر خداوند عمل خواهند کرد، کسانی که نصرت و یاری آنها را ترک نموده و با ایشان مخالفت کنند، ضرری به آنها نمی­رسانند تا اینکه امرالله (قیامت) می­آید و آنها همواره برمردم غالب و چیره­اند».**

**ما می­گوییم این گروه، اهل سنت و جماعت هستند. و منظور ما از سنت همان راه و روش رسول الله** ح **و اصحابش می­باشد پیش از آنکه بدعت­ها و دیدگاه­های جدید ظهور کنند.**

**و به این دلیل اهل سنت نامیده شدند، چون پیرو سنت بوده و به سوی آن دعوت می­دهند.**

**و جماعت در اصل به معنای قوم وگروهی است که گردهم آمده­اند. اما در اینجا به معنای سلف این امت از صحابه و تابعیین می­باشد؛ کسانی که گرد کتاب الله و سنت رسول الله** ح **جمع شدند؛ و این جماعت چون فرقه­های گمراهی نظیر جهمیه، روافض، قدریه، خوارج، مرجئه و... فرقه فرقه وگروه گروه نشدند. و اگر اختلافی هم در میان آنها رخ داده، بسیار جزئی و ناچیز، آنهم در فروع بوده است. چنانچه پراکندگی و جدایی میان آنها ایجاد نشده و هیچیک دیگری را گمراه نخوانده است.**

**اما سلفیت اصطلاحی قدیم است که پیروان آن، این اصطلاح را ایجاد نکرده­اند. و این تفاوتی بزرگ میان کسانی است که به این نسبت منسوب هستند و کسانی که به جماعت­ها و حرکت­های اسلامی دیگر منسوب می­باشند. چنانچه در حرکت­ها و جماعت­های دیگر این موسسان آنها هستند که بر ایشان اسم می­گذارند.**

**اما هرکس حقیقت این نسبت را بشناسد، می­داند که آن نسبتی به تمام اسلام با تمام جوانب آن می­باشد. احکام، آداب، اخلاق و عقیده؛ چنانکه الله متعال امر کرده است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ ادْخُلُواْ فِي السِّلْمِ كَآفَّةً»: [بقره: 208] «ای کسانی که ايمان آورده­ايد، به طور کامل در اسلام داخل شويد».**

**سلفیت به این معنا، راه و روشی در اختیار گروهی از مردم نیست، نه حزبی غالی و افراطی است، نه حرکتی سیاسی و نه حزبی که جز خود را نبیند و نسبت به چیزی جز حق تعصب داشته باشد. بلکه دین خالص الله متعال و راه و روش رسول الله** ح **و اصحاب مبارکش می­باشد.**

**و همین بوده منهج و راه و روش پیشوایان و ائمه مسلمانان؛ لذا کسانی که نسبت به پیروی از مذاهب تعصب دارند، نباید از این واقعیت شگفت­زده شوند که امامان این مذاهب رحمهم­الله همگی سلفی بودند چرا که همه­ی آنها در فقه و فتاوی و اقوال و اعمال خود بر راه و روش رسول الله** ح **و اصحابش بودند و پا در جای پای آنها می­گذاشتند.**

**و این منهجی است که مسلمانان را به سلف صالح یعنی صحابه و کسانی که از آنها پیروی کردند، متصل می­­کند؛ و این مهم به عزت و ایمان و افتخار او می­افزاید؛ چرا که سلف صالح سرور مومنان و پیشوای پرهیزگاران هستند. چنانکه ابن مسعود می­گوید: «خداوند به قلب بندگان نگاه کرده و قلب محمد را بهترین قلب­ها یافت، پس آن­را برای خود برگزید و او را برای رسالتش مبعوث نمود؛ پس از قلب محمد، به قلب­ دیگر بندگان نگاه کرد و قلب اصحابش را بهترین قلب­ها یافت، پس آنها را وزیران پیامبرش قرار داد که برای دینش می­جنگند؛ پس آنچه مسلمانان آن­را نیکو می­پندارند نزد الله نیکوست و آنچه را بد می­پندارند، نزد خداوند بد است.»[[3]](#footnote-3)**

**اما کسانی که از سلفیت خرده گرفته و از آن ایراد می­گیرند، یا این عمل را از روی جهل انجام می­دهند و یا از روی ظلم؛ و ظلم گمراهی به دنبال دارد و جهل از مهلکات است، بنابراین انسان عاقل قبل از مردن به سوی نجات می­شتابد.**

**سلفیت مرحله و بازه­ی زمانی خاصی نیست که دوره آن به پایان رسیده و محصور در عصر صحابه یا دو قرن پس از آنها باشد؛ چنین تصوری از سلفیت ظلم و اجحاف و ادعایی باطل است که دلیلی بر آن وجود ندارد؛ بلکه بازه­ زمانی وجود و حضور سلفیت به بزرگی زمان است و مکان آن سراسر زمین است چرا که کتاب الله و سنت پیامبرش و منهج و راه و روش او محفوظ است. چنانکه الله متعال می فرماید: «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ» (حجر: 9) «همانا ما قرآن را نازل کردیم و قطعاً ما نگهبان آن هستیم.»**

**و می­فرماید: «وَالسَّابِقُونَ الأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالأَنصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُم بِإِحْسَانٍ رَّضِيَ اللهُ عَنْهُمْ وَرَضُواْ عَنْهُ» (توبه: 100) «و پیشگامان نخستین از مهاجرین و انصار و کسانی‌که به نیکی از آن‌ها پیروی کردند، الله از آن‌ها خشنود گشت و آن‌ها (نیز) از او خشنود شدند.»**

**و نیز رسول الله** ح **فرمودند: «لاَ تَزَالُ طَائِفَةٌ مِنْ أُمَّتِي ظَاهِرِينَ عَلَى الحَقِّ حَتَّى يَأْتِيَ أَمْرُ اللهِ وَهُمْ كَذَلِكَ»: «پیوسته گروهی از امتم با حق چیره و غالب­اند تا اینکه قیامت بر پا می­شود و آنها چنین غالب و چیره­اند».**

**و در روایتی آمده است: «حتی یقاتل آخرها الدجال»: «تا اینکه آخرین آنها دجال را می­کشد».**

**بنابراین سلفی­ها کسانی هستند که به منهج کتاب و سنت با فهم سلف امت تمسک می­جویند. حتی به اندازه یک بند انگشت هم در اقوال و اعمال­شان از این منهج منحرف نمی­شوند و کتاب­ها و مولفات­شان در طول تاریخ شاهدی بر این مدعاست... و این همان سلسله طلایی است که الله متعال مقدر فرموده تا قیامت باقی و پابرجا باشد و با اهل آن دینش را حفاظت کند و عقیده را محرز گرداند.**

**اما خَلَفی­ها؛ در میان آنها کسانی هستند که در علم و عمل و فهم و اجتهاد بر راه و روشی جز این منهج می­باشند. همچون اهل بدعت در قدیم و جدید؛ و کسانی که آنها را تشکیل می­دهند، توانایی کافی در شناخت سنن و آثار و پیروی از سلف ندارند و از کسانی هستند که عقل خود را بر وحی آسمانی مقدم می­دارند؟! و از روش­های زمینی پیروی کرده و متاثر از امت­های گذشته هستند؟! یا اینکه از آن دسته کسانی هستند که میان رای و هوی و سنن و آثار متزلزل و متردد می­باشند؟! خداوند متعال با منت و کرم خود ما را از این امور در پناه خویش محفوظ بدارد.**

**اطلاع یافتم برادر گرامی­ عیسی مال الله حفظه­الله­تعالی مطالبی را در این زمینه در کتابش «المختصر الحثیث فی بیان اصول منهج السلف اصحاب الحدیث فی تلقی الدین و فهمه و العمل به والدعوه الیه» جمع آوری نموده است؛ مطالبی در چنین موضوع مهمی؛ و در این کتاب سعی نموده تا همه جوانب بحث لحاظ شود که به خوبی به این مهم پرداخته است. چنانچه به نظر من تحقیق وی از پژوهش­های جامع در موضوع خود می­باشد. خداوند او را پاداش نیکو عطا کند.**

**در پایان از خداوند متعال می­خواهم که با این تحقیق، نویسنده، خواننده و ناشر آن­را بهره­مند گرداند؛ چنانکه از او می­خواهم کلمه­ی خود را بالا برده و دین و کتاب و سنت پیامبرش و بندگان صالحش را نصرت و یاری کند، براستی او نزدیک است و اجابت کننده­ی دعا؛**

**محمد الحمود النجدی**

**رئیس هیئت علمی- جمعیت احیاء التراث الاسلامی**

**بخش ضاحیه صباح الناصر**

**مقدمه: به قلم دکتر بسام خضر سالم الشطی**

**الحمدالله رب العالمین والصلاة والسلام علی امام المتقین سید الاولین و الآخرین، وارضی اللهم عن الصحابه والتابعین و من تبعهم باحسان الی یوم الدین؛**

**کتاب برادر گرامی شیخ عیسی مال الله فرج، ابوعبدالله، با عنوان «المختصرالحثیث فی بیان اصول منهج السلف اصحاب الحدیث» را مطالعه کردم. بحث مورد نظر را به صورت جامع گردآورده و به خوبی از عهده آن برآمده است و در بررسی موضوعات و دقت عمل موفق بوده و نیاز را لمس کرده است و با این تلاش ذخیره نیکو و بستانی از معرفت را به کتابخانه اسلامی افزوده است.**

**تقسیم بندی موضوعات و رویه­ی بحث مرا شگفت زده کرد چون مفهوم سلفی و سلفیت را در برگرفته و در طول بحث پیروی از منهج سلف صالح را ترسیم نموده تا اینکه خداوند متعال و ساکنان زمین آن­را به ارث برند.**

**شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمه­الله­­علیه می­گوید: «اما در میان سلف، صحابه و تابعینی که از آنها به نیکویی پیروی کردند، در مورد این اصل اختلافی دانسته نشده بلکه آثار وارده از آنها در این زمینه متواتر است».[[4]](#footnote-4)**

**و آنها غربا، فرقه­ی ناجیه و منصوره و اهل سنت و جماعت می­باشند. علامه شیخ محمد العثیمین رحمه­الله می­گوید: «اهل سنت و جماعت کسانی هستند که به سنت تمسک جسته و گرد آن جمع شده­ و به چیزی جز آن، نه در امور علمی و نه اعتقادی و نه در امور عملی حکمی، توجه نمی­کنند.»[[5]](#footnote-5)**

**بنابراین بر همه­ی ما واجب است که حق را برای مردم بیان کنیم و آنها را به سوی حق تشویق کنیم و حجت را بر آنها تمام نموده و به نصیحت و بیم دادن آن­ها بپردازیم. و در این مسیر باید بدانیم که منهج سلف دائمی و جاویدان و پیروز است تا اینکه الله متعال و ساکنان زمین، آن­را به ارث برند. و دلیل آن حدیث مرفوع ابورقیه تعیم داری است که رسول الله** ح **فرمودند: «لَيَبْلُغَنَّ هَذَا الْأَمْرُ مَا بَلَغَ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ، وَلَا يَتْرُكُ اللهُ بَيْتَ مَدَرٍ وَلَا وَبَرٍ إِلَّا أَدْخَلَهُ اللهُ هَذَا الدِّينَ، بِعِزِّ عَزِيزٍ أَوْ بِذُلِّ ذَلِيلٍ، عِزًّا يُعِزُّ اللهُ بِهِ الْإِسْلَامَ، وَذُلًّا يُذِلُّ اللهُ بِهِ الْكُفْرَ»:[[6]](#footnote-6) «اسلام تا جایی که شب و روز رسیده­اند، خواهد رسید. هیچ خانه­ چادری یا سنگی و گلی پیدا نمی­شود که اسلام در آن داخل نگردد. این وعده الهی با عزت عزیزان یا ذلت ذلیلان تحقق پیدا خواهد کرد. عزتی که خداوند اسلام را با آن عزت خواهد داد یا ذلتی که کفر را بدان ذلیل خواهد کرد.»**

**بنابراین حرکت در مسیر این منهج، امنیت، اطمینان، آسودگی، آسانی، سهولت و همراهی با فطرت سلیم می­باشد.**

**هدف دعوت سلفی، تحقیق عبادت الله در زمین، بیداری غافلان، یادآوری پندپذیران، بازداشتن تجاوزگران و عذری نزد خداوند و محقق شدن امنیت و آرامش در سرزمین مسلمانان می­باشد...**

**خداوند شیخ ابوعبدالله را توفیق دهد و در کتاب و علمش برکت نهد و اعمالش را نگهبان وی در آخرت و مقبول درگاهش قرار دهد. والحمدالله رب العالمین**

**د. بسام خضر سالم الشطی**

**رئیس بخش عقیده و دعوت**

**دانشکده شریعت – دانشگاه کویت**

**مقدمه:**

**الحمدالله، والصلاة والسلام علی رسول الله وعلی آله وصحبه اجمعین.**

**اما بعد:**

**از تحقیق متمایز شیخ عیسی مال الله فرج حفظه­الله در بیان اصول منهج سلف، اصحاب حدیث اطلاع یافتم و در آن محاسن بسیار و فضایل زیادی شاهد بودم. از ویژگی­های این تحقیق احاطه و شمول، رعایت امانت­داری، روند و ترتیب مناسب، جمع بین اصالت و عصر جدید و ... می­باشد.**

**این مختصر- با وجود حجم اندک آن – در بردارنده­ مطالبی است که نیازی به طولانی کردن بحث نیست؛ مطالبی که این کتاب را مرجع اصلی برای شناخت دعوت سلفیت قرار می­دهد و اصول منهج سلف و ویژگی­ها و ثمرات آن­را با روش آسان، چنانکه فهم مبادی آن برای طالب مبتدی هم آسان است، بیان می­کند. مطالبی که دعوتگر از اهداف و غایات آن بی­نیاز نیست.**

**از هرکس این کتاب را می­خواند و از آن بهره­ می­برد، انتظار می­رود برای نویسنده و گردآورنده­ی آن دعای خیر کند و اینگونه از تلاش وی سپاسگذاری نموده و از او قدردانی کرده است. از الله متعال می­خواهم که بهترین پاداش را بهره مولف گرداند و او را بیش از پیش موفق گرداند و به توفیقات وی بیفزاید و برما و او با قبولیت و هدایت منت گذارد.**

**وصلی الله علی عبده ورسوله محمد وعلی آله وصحبه اجمعین.**

**دکتر ولید خالد الربیع**

**رئیس حمایت از پژوهش­ها و مشاوره در دانشکده الشریعة و دراسات الاسلامیة- دانشگاه کویت**

مقدمه:

الحمدالله الذی بنعمته تتم الصالحات والصلاة والسلام علی خیرته من خلفه وامینه علی وحیه سیدنا ونبینا وامامنا محمد بن عبدالله وعلی آله وصحبه ومن استنی بسنته الی یوم الدین

اما بعد؛

یکی از رحمت­های خداوند به این امت آن است که همواره پیشوایان و ائمه سنت از همان اولین سال­های ظهور اسلام به بیان عقیده اهل سنت وجماعت و توضیح منهج و روش آنها در دریافت دین و عمل به آن و هشدار در مورد آنچه با آن در تضاد است و پاسخ به مخالفان برآمدند و علمای امت تا به امروز در مسیر این منهج ربانی گام برداشتند. به عنوان مثال از میان مولفانی که در این زمینه به رشته­ی تحریر در آمده می­توان به کتاب «السنة» امام احمد، «السنة» عبدالله ابن احمد، «السنة» از اثرم و شرح «اصول الاعتقاد» از امام لالکائی اشاره نمود. و همچنین «کتاب الایمان» در صحیح بخاری و مسلم و نیز کتاب«الشریعة» آجرّی شافعی و کتاب «التوحید» ابن خزیمه همگی با موضوع اعتقاد قلب و قول و عمل آن و راه روش آن می­باشد. و این همان امتیازی است که امت اسلامی آن­را در تاریخ خود ثبت کرده و در راستای جدا نمودن حق از باطل توجه ویژه­ای به آن داشته است. خداوند متعال می­فرماید: «فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاء وَأَمَّا مَا يَنفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الأَرْضِ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللهُ الأَمْثَالَ» (رعد: 17) «اما کف‌ها کنار افتاده، از بین می‌رود و آنچه به مردم سود می‌بخشد در زمین (باقی) می‌ماند، اینگونه الله (برای روشن شدن حق از باطل) مثال می‌زند.»

در پایان از خداوند متعال می­خواهم که این تلاش را مبارک نموده و از مولف و گردآورنده بپذیرد و آن­را خالص برای وجه کریمش و بر مبنای سنت پیامبرمان محمد راست و درست قرار دهد و با خواندن آن چشمان خوانندگان را منور نموده و به آنها توفیق شناخت حق و استقامت بر آن عطا فرماید. براستی او بهترین سوال شوندگان است. والحمدالله رب العالمین.

دکتر عبدالرحمن صالح الجیران

دانشیار در دانشگاه آموزش و پرورش، بخش الدراسات الاسلامیة

مقدمه:

به قلم شیخ خالد بن جمعه الخراز

الحمدالله وحده، والصلاة والسلام علی من لانبی بعده وعلی آله وصحبه وسلم.

و بعد:

تالیف در مورد جماعت­ها و فرقه­های مختلف و مبادی آنها، مولف را ملزم می­کند به پایه و اساس نشات آنها و منبع و منهجی که بر مبنای آن حرکت می­کنند، احاطه داشته باشد. و بر هرکس چنین تلاشی را به سرانجام رسانده، پوشیده نیست که چنین عملی نیاز به تلاش بی­وقفه و پر زحمتی دارد تا اینکه مولف بتواند مطالب را در قالب کتابی گردآورد که در آن تمام مبادی، اصول و قواعد مربوط به آن جماعت یا حرکت یا فرقه­ی مورد نظر جمع آوری شده باشد. بویژه اگر این مهم مربوط به دعوت سلفیت باشد. دعوتی که عادت و روش آن این است که هر امر مربوط به دین را بدون دلیل قبول نمی­کند.

مولف این کتاب «المختصر الحثیث...» شیخ عیسی مال الله فرج از من خواست تا آن­را بخوانم و دیدگاه خود را در مورد آن بیان کنم. من نیز آن­را مطالعه کردم. در آن شاهد تلاشی صادقانه و اصرار بر انضمام ادله با وجود دشواری بحث - که امانت و دقت علمی می­طلبد - بودم. چنانکه این ویژگی در سراسر کتاب قابل ملاحضه می­باشد.

بر هریک از خوانندگان این کتاب، حوصله و صبر مولف در جمع آوری و تحقیق این مهم پوشیده نخواهد بود چنانکه بحثی جامع و در برگیرنده مباحث و جوانب مختلف را شاهد خواهد بود.

اما با توجه به آنچه پیش­تر گذشت، چنین کار دانشنامه­ای و موسوعی انسان را به شگفت می­آورد و لازم است از تلاش محقق تقدیر و تشکر به عمل آید؛ تلاشی که مولف ثمرات آن­را در این سفر برداشت می­کند. سفری که هرگاه در آن به خواننده این کتاب روی آوردم، درخت پرباری از علم احساس نمودم که شاخه­ای از آن مرا در سایه خود پوشانده و میوه­اش چیدنی بود.

مطمئن باش خواندن این کتاب مانند کتاب­های ارزشمندی است که چون آن­را مطالعه کنی رضایت تو را جلب نموده و به دیگران پیشنهاد خواندن آن­را می­دهی، البته اگر از حقیقت­جویان باشند.

شیوه­ی این کتاب تلاش در جهت کسب مراد است و در آن سعی شده ابعاد مختلف مساله بررسی شود تا خواننده پس از مطالعه آن دیگر نیازی به مراجعه به غیر آن نداشته باشد. لذا از این جهت در موضوع خود کافی است و به طور جامع به این مساله پرداخته است. در آن صادقانه سخن گفته شده و چون برمبنای آن سخن بگویی قانع می­کند و برای کسی که آن­را می­خواند، قانع کننده است؛ براستی چطور اینگونه نباشد درحالی­که هر مبحثی از مباحث آن اید­های مدرن را دنبال نموده و آنها را با دلیل قاطع مستند می­کند تا جایی که هیچ روزنه­ای را برای ناقد رها نکرده مگر اینکه با دلیل ثابت یا برهان ساطع سدی در مسیر آن شده است. و این ویژگی­ها بود که مرا در مورد آن قانع نمود و شگفت زده کرد.

براستی به چنین منهجی مراجعه می­شود و از چنین آبشخوری نوشیده می­شود.

این تحقیق در موضوع خود شامل و جامع است؛ منهج اهل حدیث و مصادر آنها را از کتاب و سنت و اقوال و افعال سلف صالح و هر آنچه مربوط به آنهاست، معرفی می­کند. از این جهت شامل هر مطلبی است که این موضوع را در بر دارد؛ در این کتاب آیات قرآن و احادیث صحیح نبوی و اقوال پیشوایان دعوت سلفی در قدیم و جدید به چشم می­خورد که فکر و اندیشه­ی در جستجوی حقیقت را روشن می­کند و بر این مهم اصرار دارد.

اگر بخواهم رای و نظر خود را در مورد این کتاب بگویم، ترجیح می­دهم آن­را در قالب دعوت به مطالعه این کتاب بیان کنم چرا که محتوای آن بسیار مفید است و علم فراوانی در آن نهفته است. چنانکه خواننده گمشده خود را در آن می­یابد و چه بسا که خواننده را از مطالعه کتاب­های دیگر در این موضوع بی­نیاز گرداند؛ و هرکس شناخت کامل از دعوت سلفیت و اصول آن ندارد و در پی شناختن آن است، بر وی لازم است به این کتاب مراجعه کند که گمشده­اش را در آن می­یابد.

از خداوند متعال می­خواهم که بهترین پاداش­ها را بهره مولف قرار دهد و عمل وی را راهی برای حرکت در مسیر سلف صالح در اعتقاد و قول و عمل قرار دهد. براستی او عهده­دار اجابت این مهم و توانای بر آن است.

و از خداوند متعال می­خواهم که همه­ی ما را در آنچه دوست دارد و مورد رضای اوست، موفق گرداند و اخلاص در قول و عمل بر ما روزی کند و همه­ی مسلمانان را با این کتاب بهره­مند گرداند.

وصلی الله وسلم علی نبینا محمد وعلی آله وصحبه اجمعین.

خالد بن جمعة الخراز

4/4/1430 هـ

یادداشت کمیته فرهنگی:

الحمدالله رب العالمین، حمدا کثیرا طیبا مبارکا فیه؛ وصلی الله تعالی علی نبینا محمد وآله وسلم تسلیما کثیرا؛

اما بعد:

کمیته فرهنگی یکی از کمیته­های فعال در جمعیت احیاء التراث الاسلامی در دولت کویت می­باشد. و اسم کمیته خود بیانگر نوع و زمینه­ی فعالیت و اهداف آن می­باشد. این کمیته حامی فعالیت­های فرهنگی با انواع مختلف در تمام بخش­ها و کمیته­های جمعیت می­باشد؛ مانند سخنران­ها، همایش­ها و سمینارها، دروس علمی هفته­های فرهنگی و اردوهای بهاری علمی؛ چنانکه این کمیته به پیگیری و دقت همه محصولات فرهنگی و علمی و دعوی با انواع مختلف آن و نیز محصولاتی که بخش­ها و کمیته­­های مختلف منتشر می­کنند، توجه ویژه دارد. و این علاوه بر فعالیت­هایی است که در دفتر مرکزی جمعیت در حال انجام است. فعالیت­هایی همچون سخنرانی، کنفرانس، همایش­ها، سمینارهای مختلف و همچنین اردوهای بهاری سالیانه برای جمعیت و انتشار کتاب­های علمی خاص.

همچنین این کمیته نسبت به کتابخانه عمومی جمعیت اشراف دارد و آن­را برای استقبال پژوهشگران و دانش­جویان علم شرعی تهیه دیده است؛ و اینگونه فرصتی را برای آنها محیا نموده تا در خلال مجموعه­های مختلف کتاب­های علمی شرعی با حجم زیاد، به کسب و فراگیری بیش از پیش علم روی آورند. این کمیته اصرار دارد تا در این زمینه منشورات و محصولات جدید و سودمندی را ارائه دهد و در اختیار پژوهشگران قرار دهد.

کتاب حاضر یکی از منشوراتی است که این کمیته به چاپ آن کمک نموده و از آن حمایت کرده است؛ و این کتاب علمی، دعوی و بسیار سودمند است. و به یاری خداوند متعال در بردارنده تعریف منهج حق در دریافت دین و فهم وعمل به آن می­باشد. و آن منهج سلف صالح این امت می­باشد. مولف در این کتاب اهمیت این منهج را بیان نموده، وجه تمایز آن­را از راه و روش­های دیگر مشخص کرده است. نیاز امت به آن­را توضیح داده و معنای سلف و سلفیت را بیان کرده است. و نیز بیان داشته که مقصود از این تسمیه چه کسانی هستند. در ادامه مهمترین اصول منهج سلف در دریافت دین و ویژگی­ها و مشخصات آن­را ذکر کرده است. و به این مساله می­پردازد که پیروی از این منهج، از واجبات شرعی است که بنده در آن اختیاری ندارد. چراکه خداوند متعال می­فرماید: «**وَمَن يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِن بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَى وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّى وَنُصْلِهِ جَهَنَّمَ وَسَاءتْ مَصِيراً»: (نساء:115) «و هرکس پس از آنکه هدایت (و راه حق) برایش روشن شد، با پیامبر مخالفت کند و از راهی جز راه مؤمنان پیروی کند، ما او را به آنچه پیروی کرده وا گذاریم و او را به جهنم در افکنیم و (آن) بد جایگاهی است.»**

**همچنین مولف اصول دعوت سلفی را به صورت مفصل ذکر نموده است و کتابش را با بیان مهمترین ثمرات الترام و پایبندی به منهج سلف به پایان رسانده است. وی در تمام بخش­های کتاب، اصل مدلل بودن به کتاب و سنت و اقوال سلف و علمای معاصری که در مسیر آنها گام برداشته­اند، رعایت کرده است.**

**ذکر این نکته درخور یادآوری است که کمک­های این کمیته و حمایت­­های آن از فعالیت­های مختلف فرهنگی، دعویِ و کتاب­های علمی و نیز حمایت­های آن در عرصه فعالیت­های علمی، برگرفته از یک چهارم وقف دعوی است. از خداوند متعال می­خواهیم که خیر فراوان بهره وقف­کنندگان گرداند و آنها را مورد آمرزش خویش قرار داده و با رحمت گسترده خود آنها را مورد مرحمت خویش قرار دهد.**

**از خداوند متعال می­خواهیم با حقی که به ما آموخته، بهره­مندمان گرداند.**

**کمیته فرهنگی جمعیت احیاء التراث الاسلامی**

**و الحمدالله رب العالمین**

چرا درس­هایی در منهج سلفی؟

سلسله درس­های علمی در راستای دعوت سلفی، اهداف متعددی را دنبال می­کند. از جمله:

1- تحقیق معنای عبودیت و بندگی برای الله متعال و پیروی از رسول الله ح بر مبنای فهم سلف صالح.

2- معرفی منهج سلف صالح برای مردم به طور کلی و برای جوانان به طور خاص؛ چرا که جوانان بیش از دیگران در مسیر هدف فتنه­ی شهوات و شبهات می­باشند.

3- تصحیح برخی از مفاهیم اشتباه در مورد مفهوم سلف و سلفیت.[[7]](#footnote-7)

4- رصد تلاش­های بی­وقفه در جهت انکار یا واژگون جلوه دادن سلفیت یا پوشیدن لباسی جز لباس سلفیت بر آن.

5- پاسخ به انکار برخی از متاخرین مبنی بر اینکه سلف، منهجی دراعتقاد و دعوت به سوی خدا نداشتند.

6- ابطال این ادعا که: «منهج سلف سالم­تر و منهج خلف عالمانه­تر و حکیمانه­تر است.» یا این ادعا که می­گویند: «لفظ «سلف» در این دین بدعت است و مذهبی پنجم است.[[8]](#footnote-8)

7- اعتقاد به اینکه سعادت، فلاح، رستگاری، اطمینان، عزت، نصرت و تمکین در دنیا و نیز نجات از آتش دوزخ در آخرت و ورود به بهشت برای ما میسر نخواهد بود مگر اینکه در مسیر این منهج استوار حرکت نموده و گام برداریم.

8- درآوردن لباس سلفیت از تن کسانی که ادعای سلفیت می­کنند، اما چنین نیستند. و منهج پرده از دروغ بودن این ادعا بر می­دارد. انتساب به مذهب سلف مستلزم عمل به مقتضیات آن می­باشد و اسم به تنهایی برای صحت انتساب به سلفیت، کافی نیست.

9- پاک کردن مفهوم واژگون و نادرستی که در ذهن برخی در مورد این اسم پاک «سلفیت» ایجاد شده است چنانکه بسیاری از الفاظ مفهومی واژگون و نادرست پیدا کرده­اند مانند امر به معروف و نهی از منکر، جهاد و... بلکه لفظ اسلام و مسلمان نیز دچار این واژگونی در مفهوم شده است. و این درحقیقت نتیجه عملکرد اشتباه برخی از منتسبین به اسلام می­باشد.

مقدمه:

ان الحمد لله، نحده ونستعینه ونستغفره؛ ونعوذ بالله من شرور انفسنا وسیئات اعمالنا، من یهده الله فلا مفصل له ومن یضلل فلا هادی له؛ واشهد ان لا اله الا الله، وحده لاشریک له و اشهد ان محمدا عبده ورسوله؛

الله متعال می­فرماید: «**يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ اتَّقُواْ اللهَ حَقَّ تُقَاتِهِ وَلاَ تَمُوتُنَّ إِلاَّ وَأَنتُم مُّسْلِمُونَ»: (آل عمران: 102) «ای کسانی‌که ایمان آورده‌اید! از الله، آن گونه که شایسته ترسیدن از او است بترسید و نمیرید مگر اینکه مسلمان باشید.»**

**الله متعال می­فرماید: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُواْ رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُم مِّن نَّفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالاً كَثِيراً وَنِسَاء وَاتَّقُواْ اللهَ الَّذِي تَسَاءلُونَ بِهِ وَالأَرْحَامَ إِنَّ اللهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيباً»: (نساء:1) «ای مردم، از پروردگارتان بترسید، آن ذاتی که شما را از یک تن آفرید و همسرش را (نیز) از او آفرید و از آن دو، مردان و زنان بسیاری پراکنده کرد و از پروردگاری که به (نام) او از همدیگر درخواست می‌کنید و (همچنین) از (گسستن) پیوند خویشاوندی بپرهیزید. بی‌گمان الله همواره بر شما مراقب (و نگهبان) است.»**

**الله متعال می­فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَقُولُوا قَوْلاً سَدِيداً»: (احزاب: 70) «ای کسانی‌که ایمان آورده‌اید! از الله بترسید و سخن درست (و حق) بگویید.»**

**اما بعد؛**

**براستی بهترین سخن­ها، سخن خداوند متعال است و بهترین راه، راه و روش محمد صلی­الله­علیه­وسلم می­باشد. و بدترین امور، امور نو پیدا(ی در دین) می­باشد. و هر نو پیدایی (در دین) بدعت است و هر بدعتی گمراهی است و هر گمراهی در آتش است.**

**از آنجا که راه وروش­های متعددی شکل گرفته و بوجود آمده است، دوست داشتم مختصری[[9]](#footnote-9) مفید – به اذن الله متعال- در اختیار برادرانم قرار دهم و در آن به طور مجمل، اصول منهج سلف صالح در دریافت و فهم دین، عمل به آن و دعوت به سوی آن­را بیان کنیم.**

در این کتاب تکیه نویسنده به بیان این منهج همراه با ادله بوده است و از آوردن شبهات و پاسخ دادن به آنها خودداری شده است. از خداوند متعال یاری و توفیق می­طلبم و از او می­خواهم که آنچه نوشتم حجتی برای من و نه برعلیه من باشد.

آنچه در این کتاب درست و صواب است، از سوی الله متعال است و هر خطا و اشتباهی در آن است، از جانب من و شیطان می­باشد و الله و رسولش از آن بری و پاک هستند. و به خاطر آن از خداوند متعال طلب مغفرت و آمرزش می­کنم.

پس از سپاسگذاری از الله متعال، از هرکس که در انتشار و به پایان رسیدن این کتاب سهمی داشته، نصیحتی کرده یا راهنمایی نموده است خصوصا شیوخ و اساتید گرامی[[10]](#footnote-10) که براین بحث اشراف داشتند: «شیخ عثمان محمد الخمیس، شیخ دکتر عبدالرحمن صالح الجیران و شیخ دکتر ولید خالد الربیع حفظهم­الله کمال تشکر و قدردانی دارم.

عیسی مال الله فرج

چهارشنبه 6 شعبان 1427 هـ

موافق با 30/8/2006 م

روند بحث:

مقدمه

فصل اول: بیان معنای منهج سلف

فصل دوم: حکم پیروی از منهج سلف

فصل سوم: اسامی سلف و القاب آنها

* مبحث اول: اهل سنت و جماعت
* مبحث دوم: اهل حدیث
* مبحث سوم: سواد اعظم
* مبحث چهارم: فرقه ناجیه
* مبحث پنجم: طائفه منصوره
* مبحث ششم: غرباء

فصل چهارم: ثبات بر منهج سلف

فصل پنجم: مهمترین اصول منهج سلف

* مبحث اول: دریافت اعتقاد فقط از قرآن و سنت
* مبحث دوم: استدلال سلف به سنت صحیح به صورت مطلق
* مبحث سوم: فهم نصوص در روشنی اقوال سلف
* مبحث چهارم: تسلیم بودن در برابر وحی
* مبحث پنجم: جمع میان نصوص در یک مساله
* مبحث ششم: ایمان به متشابه و عمل به محکم
* مبحث هفتم: عدم کندوکاو در علم کلام
* مبحث هشتم: عدم استفاده از الفاظ مجمل

فصل ششم: ویژگی­های منهج سلفی و وجه تمایز آن

* مبحث اول: سهولت و وضوح
* مبحث دوم: اتفاق در مورد منهج
* مبحث سوم: اتفاق و وحدت بر مبنای حق
* مبحث چهارم: عدل و انصاف
* مبحث پنجم: میانه­روی و عدم غلو
* مطلب اول: غلو در عقیده
* مطلب دوم: غلو در عبادات
* مطلب سوم: غلو در معاملات
* مطلب چهارم: غلو در عادات

فصل هفتم: اصول منهج سلفی در دعوت به سوی الله متعال

* مبحث اول: بازگشت به کتاب و سنت بر مبنای فهم سلف امت
* مبحث دوم: دعوت به توحید و اخلاص در عمل تنها برای الله متعال
* مبحث سوم: بر حذر داشتن مردم از شرک با انواع مختلف آن
* مبحث چهارم: دعوت به اتباع و رها کردن تقلید
* مطلب اول: اتباع
* مطلب دوم: تقلید
* مبحث پنجم: رها کردن بدعت­ها و افکار عجیب و غریب
* مبحث ششم: کسب و فراگیری علم سودمند
* مبحث هفتم: تصفیه (پالودن و ساماندهی) و تربیت
* مبحث هشتم: اخلاق و تزکیه نفس
* مبحث نهم: بر حذر داشتن مسلمانان از احادیث ضعیف و موضوع
* مبحث دهم: رها کردن حزب­گرایی و تعصب
* مبحث یازدهم: تلاش در جهت استیناف و از سرگیری زندگی اسلامی

فصل هشتم: نتایج پایبندی به منهج سلف و ثمرات آن

* مبحث اول: تحقیق دین به طور کامل و نعمت به طور تمام و کمال و اقامه حجت
* مبحث دوم: ثبوت عصمت برای شریعت
* مبحث سوم: تصدیق تمام نصوص کتاب و سنت
* مبحث چهارم: تعظیم نصوص کتاب و سنت
* مبحث پنجم: ارتباط مسلمان با سلف صالح و علمای ربانی
* مبحث هفتم: پایداری بر حق و اطمینان به آن و عدم دگرگونی
* مبحث هشتم: یکپارچگی و وحدت صفوف مسلمانان
* مبحث نهم: هدایت، نصرت و تمکین
* مبحث دهم: روش سلف، عالمانه­ترین و حکیمانه­ترین روش

فصل اول: بیان معنای منهج سلف

این فصل در بردارنده معنای منهج سلف از نظر لغوی و اصطلاحی می­باشد و نیز تفاوت میان سلف و خلف و حکم پیوستن به منهج سلف را بیان می­کند.

**الف) تعریف منهج و بیان اهمیت آن:**

**منهج** در لغت به معنای راه واضح و آشکار می­باشد. خداوند متعال می­فرماید: «**لِكُلٍّ جَعَلْنَا مِنكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَاجاً»: (مائدة: 48)**

**ابن عباس می­گوید: «منظور از منهاج، راه و روش می­باشد».**

**«المنهج» در اصطلاح عبارت است از قواعد و ضوابطی که هر تلاشی در جهت تحصیل** علم را استوار می­کند.[[11]](#footnote-11) مانند قواعد زبان عربی و اصول عقیده و فقه و تفسیر؛ چنانکه این علوم تحصیل و فراگیری اسلام و اصول آن­را ضابطه­مند می­کند.

**اهمیت منهج:**

منهج و برنامه مشخص، نظم و ترتیب علم را حفظ می­کند چنانکه عقل بشری و اعمال ذهنی را با قواعد ثابت ضابطه­مند می­نماید[[12]](#footnote-12) و اینگونه انسان را برای رسیدن به حقیقت در موضوعاتی که تحقیق می­کند، کمک می­نماید.

شرط کسب علم و پیشرفت در آن، این است که خط مشی درست و صحیح برای فراگیری آن انتخاب شود که در برگیرنده­ی رخ دادهای مختلف و واژگان پراکنده باشد و میان آنها رابطه ایجاد کند؛ از این­رو تقدیم و تاخیر در فراگیری علم، در گرو قضیه منهج است چنانکه از حیث وجود و عدم وابسته به آن است.[[13]](#footnote-13)

**ب) تعریف سلف:**

**سلف در لغت** به معانی متعددی می­باشد[[14]](#footnote-14) از جمله:

1. التسویه: صاف و هموار کردن. و «مِسلَفَه» ابزاری است که با آن زمین را صاف و هموار می­کنند و چون بوسیله­ی آن زمین را صاف و هموار کنند، گفته می­شود: «سلف الارض».
2. به معنای «السَّلم»: سلم نوعی از انواع معاملات است که در آن ثمن پرداخته شده و کالا با وصف مشخص تا مدتی معلوم نگه داشته می­شود. (پیش فروش)
3. کسانی که در گذشته بودند؛ سلف انسان کسانی هستند که پیش­تر فوت شدند و شامل پدران و خویشاوندان انسان می­باشد. و بر این اساس است که اولین افرادی که در زمره­ی تابعین بودند سلف صالح نامیده شدند. و چون به طور مطلق به کار رود، اغلب به همین معنا می­باشد.[[15]](#footnote-15) خداوند متعال می­فرماید: «**قُل لِلَّذِينَ كَفَرُواْ إِن يَنتَهُواْ يُغَفَرْ لَهُم مَّا قَدْ سَلَفَ وَإِنْ يَعُودُواْ فَقَدْ مَضَتْ سُنَّةُ الأَوَّلِينِ»[[16]](#footnote-16)**

**«مَّا قَدْ سَلَفَ» یعنی آنچه پیش­تر انجام می­دادند.**

**و در مورد فرعون و قومش می­فرماید: «فَجَعَلْنَاهُمْ سَلَفاً وَمَثَلاً لِلْآخِرِينَ»[[17]](#footnote-17) یعنی آنها را مایه عبرت­ و پیشی گیرنده قرار دادیم.**

**و رسول الله** ح **فرمودند: «إِنَّ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ إِذَا أَرَادَ رَحْمَةَ أُمَّةٍ مِنْ عِبَادِهِ، قَبَضَ نَبِيَّهَا قَبْلَهَا، فَجَعَلَهُ لَهَا فَرَطًا وَسَلَفًا بَيْنَ يَدَيْهَا...»[[18]](#footnote-18): «چون الله متعال بخواهد بر امتی رحم کند (و آنها را از رحمتش برخوردار سازد) پیامبرشان را پیش از خودشان از دنیا می­برد و او را برای امتش، ذخیره­ی آخرت قرار می­دهد تا پیشاپیش امتش قرار بگیرد. (و برای آنها شفاعت کند.) ...»**

**و به فاطمه رضی­الله­عنهما فرمودند: «... وَلَا أُرَانِي إِلَّا قَدْ حَضَرَ أَجَلِي، وَإِنَّكِ أَوَّلُ أَهْلِي لُحُوقًا بِي، وَنِعْمَ السَّلَفُ أَنَا لَكِ...»:[[19]](#footnote-19) «... اجلم را نزدیک می­بینم و تو اولین کسی از خانواده­ام هستی که به من می­پیوندد. و من بهترین پیشینیان (سلف) برای تو هستم.»**

**سلف در اصطلاح: مقصود از سلف، صحابه[[20]](#footnote-20)** و تابعین و کسانی که به نیکویی از آنها پیروی کردند و پیشوایان عادلی است که امت بر امامت آنها و جایگاه والای آنها در دین اتفاق­نظر دارند و مسلمانان کلام آنها را سینه به سینه دریافت و قبول کرده­اند و هیچگاه به بدعت یا لقبی ناخوشایند همچون خوارج،[[21]](#footnote-21) رافضه،[[22]](#footnote-22) قدریه،[[23]](#footnote-23) مرجئه،[[24]](#footnote-24) اشاعره،[[25]](#footnote-25) معتزله،[[26]](#footnote-26) جهمیه[[27]](#footnote-27) و... مانند اینها متهم نشدند.[[28]](#footnote-28)

و گاهی کلمه­ی سلف به صورت مطلق به کار می­رود که در اینصورت منظور همه کسانی است که پایبند و ملتزم به راه و روش قرون ثلاثه باشند و در مسیر منهج آنها حرکت می­کنند.[[29]](#footnote-29) چنانکه رسول خدا فرمودند: «افْتَرَقَتِ الْيَهُودُ عَلَى إِحْدَى وَسَبْعِينَ فِرْقَةً، فَوَاحِدَةٌ فِي الْجَنَّةِ، وَسَبْعُونَ فِي النَّارِ، وَافْتَرَقَتِ النَّصَارَى عَلَى ثِنْتَيْنِ وَسَبْعِينَ فِرْقَةً، فَإِحْدَى وَسَبْعُونَ فِي النَّارِ، وَوَاحِدَةٌ فِي الْجَنَّةِ، وَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ لَتَفْتَرِقَنَّ أُمَّتِي عَلَى ثَلَاثٍ وَسَبْعِينَ فِرْقَةً، وَاحِدَةٌ فِي الْجَنَّةِ، وَثِنْتَانِ وَسَبْعُونَ فِي النَّارِ»:[[30]](#footnote-30) «یهود به هفتاد و یک فرقه تقسیم شدند که یک فرقه از آنها در بهشت است و هفتاد فرقه در دوزخ؛ و نصاری به هفتاد و دو فرقه تقسیم شدند که هفتاد و یک فرقه در دوزخ­اند و یک فرقه در بهشت؛ سوگند به کسی که جان محمد در دست اوست، امت من به هفتاد و سه فرقه تقسیم می­شوند که یک فرقه در بهشت است و هفتاد و دو فرقه دیگر در دوزخ­اند.» و این فرقه نجات یافته، محصور در زمان یا مکان مشخصی نیست.

و از دلایلی که بیانگر ترجیح این معنا برای این اصطلاح می­باشد، این است که چون رسول خدا در مورد فرقه­ی ناجیه سوال شدند، آن­را به طور مشخص تعیین نکردند بلکه فقط صفتی از آن­را به عنوان وجه تمایز آن با دیگران ذکر نموده و فرمودند: «هِيَ الْجَمَاعَةُ»[[31]](#footnote-31) «آن جماعت است».

رسول خدا در این پاسخ، وصف را تعیین نمودند نه موصوف را؛ و تردیدی نیست که رسول خدا و اصحابش اولین کسانی هستند که مصداق این وصف می­باشند بلکه آنها اصل اعتبار و معیار و میزان برای دیگر مردم می­باشند. و این خود بیانگر آن است که نجات مختص پیشینیان نمی­باشد بلکه شامل تمام کسانی است که تا قیامت اوصاف فرقه­ی ناجیه را داشته باشند چنانکه حدیث به این مساله تصریح دارد.[[32]](#footnote-32)

و رسول الله ح فرمودند: «لَا تَزَالُ طَائِفَةٌ مِنْ أُمَّتِي ظَاهِرِينَ عَلَى الْحَقِّ، لَا يَضُرُّهُمْ مَنْ خَذَلَهُمْ، حَتَّى يَأْتِيَ أَمْرُ اللهِ وَهُمْ كَذَلِكَ»:[[33]](#footnote-33) «همواره گروهی از امت من با حقی چیره­اند. کسانی که نصرت و یاری آنها را رها می­کنند ضرری به آنها نمی­رسانند تا اینکه امر خداوند می­آید آنان چنین چیره­اند.»

**ج) بوجود آمدن مذهب سلف:**

زمانی که امت اسلامی فرقه فرقه و گروه گروه شد و دیدگاه­های فکری متفاوت در مورد اصول دین ظهور کرد، نیاز انتساب به سلف صالح خود را نشان داده و این مهم، علمای ربانی امت و استوانه­های شاخص آن­را واداشت تا به طور مختصر به اصول و قواعد دیدگاه سلفی و اعتقاد قرآنی و نبوی بپردازند. و از اینجا بود که برای تمایز اهل سنت از اهل بدعت، انتساب به سلف صالح مطرح گردید. و در واقع این انتساب مانعی در مسیر تمام کسانی بود که به اسم اهل سنت بدعت­های اعتقادی ایجاد می­کردند.

و این انتساب به آنها، از آن جهت بود که انتساب به سلف نشانه­ی افتخار و علامت عدالت در اعتقاد بود و این خود بیانگر آن است که انتساب به سلف، بدعتی لفظی نبوده و نیز تنها اصطلاحی کلامی نیست بلکه حقیقتی شرعی است که مدلول مشخص و معینی دارد.

بنابراین اصول و قواعد آن بیان­ نگردید مگر به دلیل نیاز امت به بیان تصویری کامل از روش اعتقادی و سیرت توحیدی کسانی که در قرون برتر می­زیستند و عدالت آنها در این موارد مشهود است.[[34]](#footnote-34)

**د) سلفیت چیست؟**

سلفیت اصطلاحی جامع برای منهجی است که سلف صالح در دریافت دین و فهم آن در زمینه اعتقادات، معاملات، احکام، تربیت، دعوت و تزکیه نفس بر آن اعتماد کرده و در مسیر آن حرکت نمودند. و نیز بر کسانی که در قدیم و جدید پایبند به این منهج هستند، دلالت می­کند.

و این منهج در دریافت دین و فهم آن و عمل بدان و دعوت به سوی آن، مصداق همان رهنمود الهی است که می­فرماید: «**وَمِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ » (اعراف: 181» «و از (میان) آنان که آفریده‌ایم، گروهی هستند که به حق هدایت می‌نمایند و به آن (حکم و) عدالت می‌کنند.»[[35]](#footnote-35)**

**و این همان اسلام صحیح است و همان صراط مستقیم الهی و ریسمان استواری است که خداوند متعال ما را به پیروی از آن دستور داده است: «وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيماً فَاتَّبِعُوهُ وَلاَ تَتَّبِعُواْ السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَن سَبِيلِهِ ذَلِكُمْ وَصَّاكُم بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ» (انعام: 153) «و اين راه مستقيم من است، پس از آن پيروی کنيد و از راه‌های (پراکنده) پيروی نکني که شما را از راه الله دور می‌کند. اين چيزی است که الله شما را به آن سفارش نموده است، شايد پرهيزگار شويد».**

**از عبدالله بن مسعود روایت است که می­گوید: «روزی رسول الله خطی برای ما کشید و فرمود: «این راه الله است.» سپس خط­هایی در اطراف آن کشید و فرمود: «این راه­های مختلف است که بر سر هر راهی شیطانی قرار دارد که به سوی آن فرا می­خواند.» سپس این آیه را تلاوت فرمود: «وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيماً فَاتَّبِعُوهُ وَلاَ تَتَّبِعُواْ السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَن سَبِيلِهِ ذَلِكُمْ وَصَّاكُم بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ»: یعنی از خطوط اطراف پرهیز نکنید.»[[36]](#footnote-36)**

**شیخ محمد بن صالح عثیمین رحمه­الله می­گوید: «سلفیت پیروی از منهج و راه و روش رسول الله** ح **و اصحابش می­باشد؛ چرا که آنها سلف و پیشینیان ما بودند که بر ما پیشی گرفتند، لذا پیروی از آنها سلفیت می­باشد.»[[37]](#footnote-37)**

**و) سلفی کیست؟**

**سلفی عبارت است از هرکس که بر مذهب سلف باشد.[[38]](#footnote-38) چه در عقیده و چه در شریعت و اخلاق و دعوت؛ و یکسان است به مدلول این اسم آگاه یا نسبت به آن جاهل باشد.**

**شیخ عبدالعزیز بن باز رحمه­الله می­گوید: «سلف همان کسانی هستند که در قرون برتر می­زیستند؛ هرکس از آنها پیروی کند و راه و روش آنها را در پیش گیرد، سلفی است. و هرکس در این مهم با آنها مخالفت کند، از خلف است.»[[39]](#footnote-39)**

**هـ) خَلَف چه کسانی هستند؟**

**« الخلف» در لغت به معنای تمام کسانی است که پس از گذشتگان می­آیند.**

**تفاوت لغوی میان الخلف (با سکون لام) و الخَلَف:**

**الخلف با سکون لام به کسی گفته می­شود که پس از اولین آمده باشد. جانشین در شر یا خیر باشد.[[40]](#footnote-40)**

**و معنای هر دو، نسلی از مردم است. خداوند متعال می­فرماید: «فَخَلَفَ مِن بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهَوَاتِ فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ غَيّاً» (مریم: 59) «آنگاه پس از آنان (فرزندان) نا خلفی جانشین شدند که نماز را (ضایع و) ترک کردند و از شهوات پیروی کردند، پس به زودی (کیفر) گمراهی (خود) را خواهند یافت.»**

**اما اطلاق شر به کلمه خلف (با سکون لام) بیشتر است و در قرآن چنین وارد شده است: «فَخَلَفَ مِن بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهَوَاتِ فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ غَيّاً»[[41]](#footnote-41)**

**اما «الخلَف» با فتح لام جز در مورد خیر به کار نمی­رود؛ بنابراین «الخلَف» از مدلولات «الخلف با سکون لام» می­باشد و علامت میان آنها این است که «الخلف» اعم از «الخلَف» می­باشد و «الخلَف» اخص از «الخلف» می­باشد.**

**الخَلَف در قرآن کریم:**

**در قرآن کریم کلمه­ی «الخلف» تنها در یک مدلول به کار رفته است و به کسی اطلاق می­شود که جانشین پیش از خود شده باشد.[[42]](#footnote-42)**

**خداوند متعال می­فرماید: «وَلَوْ نَشَاء لَجَعَلْنَا مِنكُم مَّلَائِكَةً فِي الْأَرْضِ يَخْلُفُونَ» (زخرف: 60) «و اگر می‌خواستیم به جای شما فرشتگانی قرار می‌دادیم که در (روی) زمین جانشین (شما) باشند.» فرشتگان عصیان و نافرمانی نمی­کنند لذا جانشینان نیکی خواهند بود.**

**و حکایت خداوند از موسی علیه­السلام چنین است که می­فرماید: «اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي»: (اعراف: 142) «جانشین من در میان قوم من باش». و جانشین پیامبر جز در خیر و خوبی نمی­باشند.**

**از این­رو رابطه­ی سلف با خلف در قرآن کریم از دو جهت است:**

**الف) بر همان راه و روش سلف بودند.**

**ب) از نظر زمانی پس از آنها بودند.**

**و این مساله یادآور اصل بزرگی می­باشد و آن اینکه: «هرکس پس از سلف بوده و بر راه و روش آنها، از جمله خَلَف است. و کسانی که از نظر زمانی پس از سلف بودند اما بر راه و روش نیکوی آنها نبودند، همان خلف با سکون لام می­باشند.»**

**تعریف خَلَف نزد علمای عقیده:**

**از نگاه علمای عقیده منظور از خَلَف کسانی است که پس از سه نسل درخشان تاریخ اسلام ظهور کردند و عقاید آنها با پلیدی­های علم کلام یونان و فلاسفه متکبر آلوده نشده بود. کسانی که راه و روش سلف خود را رها کرده و آن­را نادیده گرفته و راه اهل هوی و بدعت را در پیش گرفتند، چه اقوالش موجب کفر می­شد یا تفسیق، یکسان بود. راه و روش بدعت­گزارانی مانند جهمیه، معتزله، اشعریه، رافضه، خوارج و... کسانی که نصوص قرآن کریم و سنت نبوی و نیز اجماع امت بیانگر ذم و نکوهش راه و روش اعتقادی آنها می­باشد.**

**به وجود آمدن مذهب خَلَف:**

**ظهور مذهب خلف در واقع نتیجه­ی طمع بسیاری از مسلمانان نسبت به علوم کلامی و منطقی و سیراب کردن خود با مقیاس­های آن بود. مساله­ای که آنها را از دقت و تامل در نصوص کتاب و سنت و دیدگاه و راه و روش سلف صالح به خود مشغول کرد.**

**مهمترین شاخصه­های مذهب خلف:**

**1- تاویل نصوص کتاب و سنت با انواع مجازها.**

**2- نپذیرفتن صفات فعلی برای خداوند که از آن به نفی حلول حوادث در خداوند تعبیر می­کنند.**

**3- افراط در تحکیم عقل و رد نصوص و آنچه با آن در تعارض باشد.[[43]](#footnote-43)**

**ی) حکم انتساب به سلف:**

**شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمه­الله می­گوید: «بر کسی که مذهب سلف را اظهار دارد و خود را بدان منتسب کند، ایرادی نیست. بلکه به اتفاق، پذیرفتن این امر از وی واجب است؛ چراکه مذهب سلف تماما حق است.»[[44]](#footnote-44)**

**امام ذهبی رحمه­الله از امام دارقطنی روایت می­کند: «کسی که هرگز در علم کلام و جدال وارد نشده و به کندوکاو در آن نپرداخته است، سلفی است.»[[45]](#footnote-45)**

* **مستلزمات انتصاب به سلف:**

**1- فراگیری عقیده­ی سلف به طور کامل و دانستن اصول آن به­طور کلی و کسب علم شرعی و تفقه در دین زیر نظر علما و مشایخ؛ تا اینکه با بصیرت و آگاهی مردم را دعوت داده و از آن دفاع کند و پیروان خود را به فراگیری علم شرعی از علما تشویق کند.**

**2- اثر عقیده­ی سلف را در افکار، اهداف، اقوال، کتاب­ها و بلکه در رفتار و اعمال خود نشان دهد چنانکه به­طور کلی تفصیلات امور اعتقادی را بداند.[[46]](#footnote-46) مانند ایمان، توحید، اسماء و صفات، تقدیر، حقوق صحابه؛ و اینکه آراسته به سنت­ها و اخلاق والا و راه و روش نبوی و شاخصه­های سلف باشد.**

**3- از دیگر مستلزمات انتساب به سلف، دوست داشتن دعوت و دعوتگران سلف و پیشوایان گذشته و معاصر آنها و جماعت و افرادی می­باشد که در مسیر راه و روش آنها گام برداشته­اند؛ چرا­که پاک­ترین فعالیت­های دعوی معاصر است که راه اهل سنت و جماعت را در اعتقاد و عمل و اخلاق و رفتار در پیش دارد، از این­رو شایسته است هرکس که منتسب به اهل سنت است آن­را دوست داشته باشد.[[47]](#footnote-47)**

**سوالات فصل اول:**

**1- چهار هدف از اهداف مطالعه منهج سلفی را ذکر کنید؟**

**2- اهمیت منهج در چیست؟**

**3- کامل کنید:**

**سلفیت یعنی: ...........**

**سلفی یعنی: ............**

**4- هریک از اصطلاحات زیر را تعریف کنید:**

**سلف در اصطلاح: ..........**

**المنهج در لغت: ............**

**المنهج در اصطلاح: .........**

**صحابه در اصطلاح: .........**

**5- سه نفر از شخصیت­های سلفی معاصر و سه نفر از شخصیت­های سلفی که از آنها پیروی کرده و به آنها اقتدا می­کنید، نام ببرید.**

**6- به طور خلاصه، بخشی از سیرت صحابه بزرگوار عبدالله بن عباس را بنویسید.**

**7- متناسب با مجموعه­ی «ب» از مجموعه­ی «الف» انتخاب کنید.**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
|  | **مجموعه «الف»** | **مجموعه « ب»** |
| **1** | **خوارج** | **با وجود ایمان، گناه ضرری نمی­رساند.** |
| **2** | **روافض** | **واصل بن عطاء الغزال** |
| **3** | **قدریه** | **تکفیر مرتکب گناهان کبیره** |
| **4** | **مرجئه** | **تعطیل (صفات)** |
| **5** | **اشعریه** | **تکفیر صحابه** |
| **6** | **معتزله** | **نفی حکمت و تعطیل از اوامر الهی** |
| **7** | **جهمیه** | **نفی علم خداوندی و اراده­ی او** |

**فصل دوم: حکم پیروی از منهج سلف**

**وجوب پیروی از منهج سلف:**

**دانستن این نکته ضروری است که بنده در پیروی از منهج سلف صالح- رضوان­الله­علیهم- اختیاری ندارد بلکه پیروی از آن واجبی از واجبات شرعی می­باشد. و دلبل این مهم از قرار ذیل است:**

**الف) دلایل قرآنی:**

**1- خداوند متعال می­فرماید: «وَمَن يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِن بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَى وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّى وَنُصْلِهِ جَهَنَّمَ وَسَاءتْ مَصِيراً» (نساء: 115) «و کسی‌که پس از آنکه هدایت (و راه حق) برایش روشن شد، با پیامبر مخالفت کند و از راهی جز راه مؤمنان پیروی کند، ما او را به آنچه پیروی کرده وا گذاریم و او را به جهنم در افکنیم و بد جایگاهی است.»**

**ابن کثیر رحمه­الله­ در مورد این بخش از آیه: «وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ» می­گوید: «این ملازم صفت اول است؛ اما گاهی مخالفت با نص شارع است و گاهی مخالفت با مساله­ای است که امت محمدی در مورد آن اجماع کرده­اند و اتفاق آنها به تحقیق دانسته شده است؛ اما این آیه عصمت امت از اتفاق بر خطا و اشتباه را ضمانت می­کند؛ و این بیانگر بزرگداشت این امت و تعظیم پیامبرشان می­باشد.»[[48]](#footnote-48)**

**و تردیدی نیست که منهج سلف- صحابه، تابعین و کسانی که بر راه و روش آنها هستند- همان راه مومنان، در عقیده و عمل می­باشد.**

**2- الله متعال می­فرماید: «وَالسَّابِقُونَ الأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالأَنصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُم بِإِحْسَانٍ رَّضِيَ اللهُ عَنْهُمْ وَرَضُواْ عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتَهَا الأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَداً ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ» (توبه: 100) «و پیشگامان نخستین از مهاجرین و انصار و کسانی‌که به نیکی از آن‌ها پیروی کردند، الله از آن‌ها خشنود گشت و آن‌ها (نیز) از او خشنود شدند و برای آن‌ها باغ‌هایی (از بهشت) آماده کرده است که نهرها از زیر (درختان) آن جاری است. جاودانه در آن خواهند ماند، این کامیابی بزرگ است.»**

**در این آیه الله متعال از راه و روش صحابه و کسانی که از آنها به نیکویی پیروی کردند، در مسائل اعتقادی و عملی ستایش نموده و نعمتی را که در انتظار آنهاست یادآور می­شود. و این بیانگر رضایت خداوند متعال از این منهج و لزوم پیروی از آن می­باشد.**

**ب) دلایلی از سنت نبوی:**

**1- از ابوموسی روایت است که رسول خدا فرمودند: «النُّجُومُ أَمَنَةٌ لِلسَّمَاءِ، فَإِذَا ذَهَبَتِ النُّجُومُ أَتَى السَّمَاءَ مَا تُوعَدُ، وَأَنَا أَمَنَةٌ لِأَصْحَابِي، فَإِذَا ذَهَبْتُ أَتَى أَصْحَابِي مَا يُوعَدُونَ، وَأَصْحَابِي أَمَنَةٌ لِأُمَّتِي، فَإِذَا ذَهَبَ أَصْحَابِي أَتَى أُمَّتِي مَا يُوعَدُونَ»[[49]](#footnote-49): «ستارگان حافظ و سبب امنیت آسمان هستند و هرگاه از بین روند آنچه به آسمان وعده داده شده، خواهد آمد. و من حافظ و سپر اصحابم (در برابر فتنه­ها و جنگ­ها) هستم. و هرگاه از میان آنان روم، وعده­هایی که به آنان داده شده خواهد آمد. و اصحاب من حافظ و سپری برای امت من هستند که هرگاه از میان امت روند، آنچه بر امتم وعده داده شده خواهد آمد.»**

**ابن قیم رحمه­الله می­گوید: «استدلال به حدیث از این جهت است که: رسول الله** ح **نسبت اصحابش به کسانِ پس از ایشان را همچون نسبت خود به اصحابش و نسبت ستارگان به آسمان معرفی می­کند. آشکار است که این تشبیه وجوب اقتدا و پیروی امت از آنها را می­رساند. چنانکه آنان از پیامبرشان پیروی کرده و به او اقتدا کردند و همچون رهیابی ساکنان زمین توسط ستارگان؛ و رسول خدا در این حدیث باقی بودن آنها در میان امت را سبب امنیت آنها و حفظ از شر و اسباب آن معرفی می­کند. اما اگر بر فرض جایز بود که صحابه در آنچه فتوا می­دهند دچار اشتباه و خطا شوند و کسانی که پس از آنها می­آیند بر مبنای حق فتوا دهند، در این صورت کسانِ پس از آنها که بر مبنای حق فتوا می­دادند، حافظ صحابه و سپری برای آنها بودند که این امر محال است.»[[50]](#footnote-50)**

**2- رسول خدا فرمودند:«خَيْرُ النَّاسِ قَرْنِي، ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ، ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ»[[51]](#footnote-51): «بهترین مردم نسلی هستند که در زمان من زندگی می­کنند سپس کسانی که پس از آنها می­آیند، سپس کسانی که بعد از آنها می­آیند.»**

3- از عرباض بن ساریه روایت است که: رسول الله مارا چنان موعظه­ای نمود که در اثر آن قلب­ها به لرزه آمده و چشم­ها گریان شدند، پس گفتیم: ای رسول خدا، گویا که این موعظه وداع بود، پس ما را سفارش کن. رسول الله ح فرمودند: «**أُوصِيكُمْ بِتَقْوَى اللهِ وَالسَّمْعِ وَالطَّاعَةِ وَإِنْ تَأَمَّرَ عَلَيْكُمْ عَبْدٌ وَإِنَّهُ مَنْ يَعِشْ مِنْكُمْ فَسَيَرَى اخْتِلَافًا كَثِيرًا، فَعَلَيْكُمْ بِسُنَّتِي وَسُنَّةِ الْخُلَفَاءِ الرَّاشِدِينَ الْمَهْدِيِّينَ عَضُّوا عَلَيْهَا بِالنَّوَاجِذِ وَإِيَّاكُمْ وَمُحْدَثَاتِ الْأُمُورِ فَإِنَّ كُلَّ بِدْعَةٍ ضَلَالَةٌ»[[52]](#footnote-52): «شما را به تقوای الهی و شنیدن و اطاعت کردن از امیر توصیه می­کنم، هرچند امیری که بر شما معین شده، برده­ای باشد. بدانید هریک از شما که زندگی کند شاهد اختلافات زیادی خواهد بود، پس بر شماست که سنت من و راه و روش خلفای هدایت یافته هدایتگر پس از من را برخود لازم بگیرد و به آنها با دندان­های پیشین محکم چنگ زنید؛ و بر حذر باشید از امور نو پیدایی (در دین) که هر بدعتی (در دین) گمراهی است.»**

**این دو حدیث بیانگر فضل صحابه و کسانی است که از آنها به نیکویی پیروی کردند. و بر این دلالت دارد که راه و روش آنها، همان راه نجات از فتنه­ها و اختلاف است. و این خود بر لزوم پیروی از آن و عمل بر مبنای آن دلالت می­کند.**

**ج) دلایلی از اقوال سلف:**

**عبدالله بن مسعود می­گوید: «اتَّبِعُوا، وَلَا تَبْتَدِعُوا فَقَدْ كُفِيتُمْ، كُلُّ بِدْعَةٍ ضَلَالَةٌ»[[53]](#footnote-53): «پیروی کنید و بدعت ایجاد نکنید؛ پیروی شما را کفایت می­کند. هر بدعتی گمراهی است.»**

**و از عبدالله بن مسعود نیز روایت است که می­گوید: «خداوند به قلب­های بندگان نگاه کرد که قلب محمد را بهترین قلوب یافت، پس آن­را برای خود برگزیده و او را با رسالتش فرستاد؛ پس از قلب محمد به قلب دیگر بندگان نگاه کرد که قلب اصحابش را بهترین قلب­ها یافت، پس آنها را وزیران پیامبرش قرار داد که به خاطر دینش می­جنگند؛ پس آنچه مسلمانان نیک می­دانند، نزد خداوند نیکوست و آنچه را بد می­دانند، همان نزد الله بد است.»[[54]](#footnote-54)**

**امام اوزاعی می­گوید: «بر سنت صبر کن؛ هرکجا اهل سنت توقف کردند، تو نیز توقف کن؛ و چیزی را بگو که آنها می­گویند؛ و از آنچه از آن خودداری می­کنند، پرهیز کن. و راه سلف صالح خود را در پیش گیر که وسعت و گشایشی را برای تو به همراه می­آورد که برای آنها آورد.»[[55]](#footnote-55)**

**همچنین امام اوزاعی می­گوید: «آثار سلف را برخود لازم بگیر هرچند مردم تو را رد کنند و نپذیرند؛ و از رای و نظر دیگران بر حذر باش هرچند سخنان خود را برای تو زینت بخشد؛ چراکه امر آشکار خواهد شد درحالی­که تو بر راه راست خواهی بود.»[[56]](#footnote-56)**

**و از عبدالله بن مبارک روایت است که می­گوید: «اما آنچه بدان اعتماد شده و تکیه می­شود، اثر است و از رای و نظر چیزی را بگیر که حدیث را برای تو تفسیر می­کند.»[[57]](#footnote-57)**

**و شیخ الاسلام ابن تیمیه می­گوید: «بر کسی که مذهب سلف را اظهار می­دارد و خود را بدان منتسب نموده و بدان افتخار می­کند، ایرادی نیست؛ بلکه به اتفاق، پذیرفتن این امر از وی واجب است، چرا که مذهب سلف تماما حق است.»[[58]](#footnote-58)**

**امام ابن کثیر می­گوید: «... مردم در این مورد اقوال زیادی مطرح کرده­اند که اکنون جای بسط آنها نیست؛ بلکه در این مقام مذهب سلف صالح همچون مالک و اوزاعی و ثوری و لیث بن سعد و شافعی و احمد ­بن حنبل و اسحاق اصل می­باشد.»[[59]](#footnote-59)**

**و شیخ بکر بن عبدالله ابوزید می­گوید: «بر جاده­ی سلف صالح حرکت کن، در مسیر جاده، سلفی باش؛ راه سلف صالح: صحابه و کسانی که پس از آنها بودند و در تمام ابواب دین از آنها پیروی نمودند؛ در توحید، عبادات و... همان کسانی که تمایز آنها با دیگران در التزام و پایبندی به احادیث رسول الله** ح **و لازم گرفتن سنت بر خویشتن و ترک جدال و نزاع و جر و بحث و کندوکار در علم کلام و آنچه موجب گناه می­شود، بود.»[[60]](#footnote-60)**

**سوالات فصل دوم**

1. **حکم پیروی از منهج سلف چیست؟**
2. **یک دلیل قرآنی بر این حکم ذکر نموده و بخشی را که بر آن دلالت می­کند مشخص نمایید؟**
3. **یک دلیل از سنت نبوی که بر این حکم دلالت کند، ذکر نموده و بخشی از حدیث را که بر آن دلالت می­کند، مشخص کنید؟**
4. **دلیلی از اقوال سلف مبنی بر این حکم بنویسید و بخشی را که برآن دلالت می­کند مشخص کنید؟**
5. **خَلَف چه کسانی هستند؟**

**فصل سوم: اسامی سلف و القاب آنها**

* **مبحث اول: اهل سنت و جماعت**
* **مبحث دوم: اهل حدیث**
* **مبحث سوم: سواد اعظم**
* **مبحث چهارم: فرقه ناجیه**
* **مبحث پنجم: طایفه منصوره**
* **مبحث ششم: غرباء**

**سلف صالح القاب متعددی دارند. در هر لقبی صفتی ملاحضه می­شود که با آن توصیف می­شوند. اکنون به این القاب می­پردازیم:**

**مبحث اول: اهل سنت و جماعت**

* **«السنة» در لغت به معنای راه و روش، رفتار و منش می­باشد چه این راه و روش و رفتار نیک باشد یا بد.[[61]](#footnote-61)**

**و در حدیث آمده است که رسول الله** ح **فرمودند: «مَنْ سَنَّ فِي الْإِسْلَامِ سُنَّةً حَسَنَةً، فَلَهُ أَجْرُهَا، وَأَجْرُ مَنْ عَمِلَ بِهَا مِن بَعدِه مِنْ غَيْرِ أَنْ يَنْقُصَ مِنْ أُجُورِهِمْ شَيْئًا، وَمَنْ سَنَّ فِي الْإِسْلَامِ سُنَّةً سَيِّئَةً، فَعَلَيْهِ وِزْرُهَا، وَوِزْرُ مَنْ عَمِلَ بِهَا مِن بَعدِه مِنْ غَيْرِ أَنْ يَنْقُصَ مِنْ أَوْزَارِهِمْ شَيْئًا»[[62]](#footnote-62):** «هرکس در اسلام راه و روش نیکی را بنیان نهد، پاداش آن­را دریافت می­کند و نیز پاداش کسانی را که پس از او به آن عمل می­کنند، دریافت می­کند بدون اینکه چیزی از اجر و پاداش آنها کاسته شود. و هرکس در اسلام راه و روش بدی بنیان نهد، گناه آن­را بر دوش خواهد کشید و همچنین گناه تمام کسانی را که پس از او به آن عمل کنند، بر دوش خواهد داشت بدون اینکه چیزی از گناه آنان کاسته شود.»

* **«السنة» در شریعت:** چون در شریعت کلمه «السنة» اطلاق شود مقصود از آن اموری است که رسول الله ح به آنها امر و یا از آنها نهی کرده­اند و قولا و عملا به سوی آن تشویق نمودند و قرآن در این موارد سخن نگفته است.

و بر این اساس است که در دلایل شرعی می­گویند: کتاب و سنت، یعنی قرآن و حدیث.[[63]](#footnote-63)

* سنت در اصطلاح: تعریف اصطلاحی سنت بر حسب اختلاف اهل هر فن متفاوت است:

**الف) علمای حدیث:**

علمای حدیث در سراسر زندگی رسول خدا - این امام هدایتگر و پیشوا - به کندوکاو و جستجو پرداختند پس هر آنچه مربوط به رسول خدا بود، از سیرت و اخلاق و آداب و اخبار و اقوال و افعال نقل نمودند. چه این روایات حکمی شرعی را ثابت می­کردند یا نه؛[[64]](#footnote-64)

پس در تعریف سنت گفتند: «سنت عبارت است از هر آن قول یا فعل یا تایید یا صفت جسمانی یا اخلاقی که از رسول خدا نقل شده است. یکسان است قبل از بعثت بوده یا بعد از آن».

بنابراین نزد علمای حدیث، سنت مترادف حدیث می­باشد.

**ب) علمای اصول:**

علمای اصول به جستجو در سیرت رسول الله ح به عنوان شارعی پرداختند که قواعد را برای مجتهدین پس از خود وضع می­کند و قانون زندگی را برای مردم بیان می­کند. بنابراین توجه آنها بیشتر به اقوال و افعال و تقریراتی (تاییدات) از پیامبر بوده که احکامی را ثابت می­کنند.[[65]](#footnote-65)

بنابراین در تعریف سنت گفتند: «سنت عبارت است از هر آنچه از پیامبر جز قرآن صادر شده است.»[[66]](#footnote-66)

و این تعریف اقوال، افعال، تاییدات، نوشته­ها، اشاره­ها، تصمیمات و اموری را که ترک نموده، در بر می­گیرد.[[67]](#footnote-67)

**ج) علمای فقه:**

علمای فقه نیز به جستجو در سیرت رسول خدا پرداخته و توجه آنها بیشتر بر افعالی بوده که بر حکم شرعی دلالت می­کند و آنها در جستجوی حکم شریعت در افعال بندگان از حیث وجوب یا اباحت یا... می­باشند.[[68]](#footnote-68)

بنابراین در تعریف سنت گفته­اند: «سنت عبارت است از هر آنچه از رسول خدا ثابت شده اما نه فرض است و نه واجب؛ بلکه راه و روشی در دین است که نه فرض است و نه واجب و از آن پیروی می­شود.»[[69]](#footnote-69)

بنابراین سنت نزد علمای فقه مترادف مندوب یا مستحب می­باشد.

نزد فقها سنت در برابر بدعت اطلاق می­شود.[[70]](#footnote-70)

و از این جهت است که می­گویند: «فلان علی ­السنة»: «فلانی به سنت پایبند است». و این را زمانی می­گویند که عمل وی مطابق با عمل رسول خدا و اصحابش باشد.

گاهی لفظ سنت به طور مطلق به­کار می­رود و منظور از آن یکی از دو مورد ذیل می­باشد:

1. اسلام؛ که متضمن علم سودمند و عمل صالحی است که پیامبر با آن آمده است. چنانکه امام بربهاری می­گوید: «بدان که اسلام همان سنت است و سنت همان اسلام است...»[[71]](#footnote-71)
2. عقیده­ی صحیحی که رسول الله ح و اصحابش داشتند.

**اطلاقات اصطلاح اهل سنت:**

اصطلاح اهل سنت به دو گونه اطلاق می­شود: اطلاق عام و اطلاق خاص.

* اطلاق عام: منظور از اطلاق عامِ اصطلاح اهل سنت، اطلاق آن در برابر رافضه است. که در این صورت اصطلاح اهل سنت تمام فرقه­های منتسب به اسلام جز روافض را در مفهوم خود جای می­دهد. و بر این مبنا می­توان مسلمانان را به دو دسته اهل سنت و روافض تقسیم نمود.
* اطلاق خاص: منظور از اطلاق خاصِ اصطلاح اهل سنت، اطلاق آن در برابر اهل بدعت و فرقه­ها و دیدگاه­های جدید می­باشد. فرقه­هایی چون خوارج، رافضه، جهمیه، معترله، مرجئه، اشاعره، صوفیه و دیگر فرقه­های اهل بدعت. با در نظر داشتن اطلاق خاص، این فرقه­ها در مفهوم اهل سنت جایی ندارند.[[72]](#footnote-72)

**معنای جماعت:** ( الجماعة)

«الجماعة» در لغت، اسم مصدر از فعل «جَمَعَ» می­باشد. گفته می­شود: «جَمَعَ المتفرِق» چیزهایی پراکنده به هم پیوستند. و «الجماعة ضد الفُرقة» جماعت ضد پراکندگی می­باشد.[[73]](#footnote-73)

منظور از جماعت در اطلاق (اهل سنت و جماعت) صحابه، تابعین و کسانی است که به نیکی از آنها پیروی کرده و تا روز قیامت در مسیر ایشان حرکت می­کنند.

از ویژگی­های آنها گرد آمدن پیرامون حق است که کتاب و سنت بر آن دلالت می­کند؛ جمع شدن گرد پیشوایان عادل مسلمان نیز در آنها ملاحظه می­شود و از ویژگی­های آنها نصیحت و خیر خواهی برای این پیشوایان و جهاد همراه آنها و پیوستن به لشکر آنها می­باشد هرچند ستم پیشه و ظالم باشند. چنانکه رسول خدا فرمودند: «عَلَيْكُمْ بِالْجَمَاعَةِ، فَإِنَّ يَدَ اللهِ عَلَى الْجَمَاعَةِ»[[74]](#footnote-74): «بر شما واجب است که با جماعت همراه باشید چرا که دست خدا همراه جماعت است.»

و چون رسول خدا از فرقه نجات یافته سوال شد، فرمودند: «هِيَ الْجَمَاعَةُ»: «فرقه نجات یافته همان جماعت است.»

اهل علم در مورد مصداق جماعت در این حدیث و امثال آن اختلاف کرده و اقوال متعددی در این زمینه ذکر کرده­اند که مهمترین آنها پنج دیدگاه زیر می­باشد:[[75]](#footnote-75)

1. منظور از جماعت، اکثر مسلمانان می­باشند. و اهل علم و اجتهاد پیش از دیگران در این مفهوم داخل هستند.
2. منظور جماعت مجتهدین است و نه عموم مردم؛ و این دیدگاه امام بخاری[[76]](#footnote-76) و ترمذی[[77]](#footnote-77) می­باشد.
3. منظور جماعت صحابه است.
4. منظور جماعت مسلمانان است زمانی­که در مورد امری با هم اتفاق می­کنند و این همان اجماع است.
5. منظور جماعت مسلمانان است زمانی­که گرد امیری جمع می­شوند. و خروج بر آنها در مورد آن امیر جایز نیست. و این دیدگاه ابو جعفر طبری رحمه­الله می­باشد.[[78]](#footnote-78)

بنا بر این تعاریف، معنای سنت و جماعت دارای چهار ویژگی می­باشد که عبارتند از:

1. اقتدا به رسول الله ح و اصحاب بزرگوارش.
2. جمع شدن و اتفاق نظر پیرامون حق که کتاب و سنت بر آن دلالت دارند.
3. گرد آمدن پیرامون مسلمانانی که زمامدار امور هستند.
4. حرکت در مسیر منهجی که در فراگیری علم از آن پیروی می­شود. و آن دین خداوند است که رسول الله ح حامل آن بود و اصحاب و ائمه و تابعین بر­ آن استوار و ثابت قدم بودند.

**مبحث دوم: اهل حدیث**

اهل حدیث کسانی هستند که سنت نبوی را مصدر دریافت علم و عمل می­دانند. (از نظر سند، متن، فقه و عمل)

امام احمد رحمه­الله در مورد طائفه منصوره می­گوید: «اگر آنها اهل حدیث نباشند، من نمی­دانم چه­کسانی هستند.»[[79]](#footnote-79)

عبدالله بن مبارک در مورد طائفه منصوره می­گوید: «نزد من آنها اهل حدیث هستند.»[[80]](#footnote-80)

و ابن تیمیه رحمه­الله می­گوید: «منظور ما از اهل حدیث تنها کسانی نیست که حدیث را شنیده­اند یا نوشته­اند یا آن­را روایت کرده­اند، بلکه منظور ما از اهل حدیث تمام کسانی است که به حفظ و معرفت و شناخت و فهم ظاهری و باطنی حدیث و پیروی ظاهری و باطنی از آن شایسته­تر و سزاوار­ترند؛ و همچنین اهل قرآن هستند و ویژگی آنها محبت قرآن و حدیث و جستجو در معانی آنها و عمل به مقتضای قرآن و حدیث می­باشد».[[81]](#footnote-81)

«اهل حدیث داناترین مردم به اقوال و احوال رسول الله ح هستند؛ و بیش از دیگران بین صحیح و ناصحیح آن تفاوت قائل می­شوند؛ پیشوایان آنها در این زمینه فقیه و آگاه به معانی احادیث هستند. آنها پیروان حدیث یوده و آن­را تصدیق نموده و بدان عمل می­کنند و آن­را دوست داشته و کسی که حدیث را دوست داشته باشد، دوست دارند و با کسی که با آن دشمنی ورزد، دشمن هستند.»[[82]](#footnote-82)

امام احمد رحمه­الله می­گوید[[83]](#footnote-83):

|  |  |
| --- | --- |
| دیـن النبـی محمـد اخبـار | نـعم المـطیة للفـتی آثـار |
| لا ترغبن عن الحدیث وآله | فالرای لیل والحدیث نهار |

«دین رسول خدا محمد، اخبار و احادیث است. بهترین وسیله برای جوان احادیث و روایات است. از حدیث و اهل آن روی مگردان که رأی و نظر شب است و حدیث روز است.»

و سفارینی رحمه­الله می­گوید[[84]](#footnote-84):

|  |  |
| --- | --- |
| اعلـم، هدیت، انه جاء الخبر | عن النبی المقتفی خیـرالبشر |
| بــان ذی الامـة سوف تفترق | بضع وسبعین اعتقادا والمحق |
| ما کان فی نهج النبی المصطفی | و صحبه من غیر زیغ وجفا |
| ولیـس هذا النحل جزما یعتبر | فی فرقة الا علی اهل الاثـر | |

«بدان که این مساله تو را هدایت می­کند؛ از رسول خدا، بهترین انسان­ها و پیشوای آنها روایت شده که این امت از نگاه اعتقادی به هفتاد و چند فرقه تقسیم می­شود و گروه بر حق همان فرقه­ای است که بدون افراط و تفریظ بر روش رسول الله ح و اصحاب بزرگوارش می­باشد. این نص صریح و قاطعی نیست که بدان استدلال کنم اما در میان این هفتاد و چند فرقه، این صفات اهل حدیث می­باشد.»

**مبحث سوم: سواد اعظم**

منظور از این واژه، رسول الله ح و اصحاب بزرگوارش می­باشد؛ آنها همان اکثریتی هستند که به حق نازل شده از سوی خداوند تمسک جستند؛ کسانی که پیشوا نمودن آنها در حق، واجب است و باید به آنچه آنها متمسک شدند، تمسک جست. رسول الله ح فرمودند: «اِنَّ اللَّهَ لَا يَجْمَعُ أُمَّتِي عَلَى ضَلَالَةٍ، وَيَدُ اللَّهِ عَلَى الْجَمَاعَةِ...»[[85]](#footnote-85) «خداوند متعال امت مرا بر گمراهی جمع نمی­کند و دست خداوند همراه جماعت است.»

و آنها سواد اعظم یعنی عموم مسلمانان هستند، کسانی که منتسب به رافضه یا اشاعره یا معتزله نیستند.

**مبحث چهارم: فرقه ناجیه**

این فرقه به «نجات یافته» توصیف شده چراکه از مفهومِ وعیدِ وارد شده در حدیث رسول الله ح خارج می­باشد. آنجا که فرمودند: **«افْتَرَقَتِ الْيَهُودُ عَلَى إِحْدَى وَسَبْعِينَ فِرْقَةً ... وَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ لَتَفْتَرِقَنَّ أُمَّتِي عَلَى ثَلَاثٍ وَسَبْعِينَ فِرْقَةً، وَاحِدَةٌ فِي الْجَنَّةِ، وَثِنْتَانِ وَسَبْعُونَ فِي النَّارِ»[[86]](#footnote-86) «یهود به هفتاد و یک فرقه تقسیم شد... و سوگند به کسی که جان محمد در دست اوست، امت من به هفتاد و سه فرقه تقسیم می­شود که یک فرقه در بهشت و هفتاد و دو فرقه در دوزخ خواهند بود.»**

**جز یک فرقه، فرقه­های دیگر مستحق وعید می­باشند. اما به­ طور کلی، وعید متوجه این فرقه نجات یافته نمی­باشد هرچند ممکن است برخی از افراد این فرقه مستحق وعید دیگری باشند اما وعیدی که در مورد پراکندگی و فرقه فرقه شدن آمده متوجه آنها نیست.**

**مبحث پنجم: طائفه منصوره**

**این گروه «منصوره» نامیده شده به یکی از دو دلیل زیر:**

1. یا به این دلیل است که الله عزوجل آنها را در برابر دیگران و سران بدعت و باطل و کفر یاری و نصرت و تایید می­کند و با شمشیر و نیزه و حق و بیان در برابر آنها پیروزند.
2. یا اینکه دلیل آن این است که آنها حق را نصرت و یاری نموده و از آن دفاع و محافظت می­کنند.

و هر دو دلیل صحیح و درست است و منافات و تضادی میان آنها نیست و از این دسته است رهنمود رسول خدا که فرمودند: «إِذَا فَسَدَ أَهْلُ الشَّامِ فَلَا خَيْرَ فِيكُمْ، لَا تَزَالُ طَائِفَةٌ مِنْ أُمَّتِي مَنْصُورِينَ لَا يَضُرُّهُمْ مَنْ خَذَلَهُمْ حَتَّى تَقُومَ السَّاعَةُ**»[[87]](#footnote-87):** «چون اهل شام فاسد شدند، دیگر خیری در میان شما نیست. پیوسته گروهی از امت من پیروزند. ترک نصرت و یاری آنان به ایشان ضرری نمی­رساند تا اینکه قیامت برپا شود.»

از شاخص­ترین صفات طائفه منصوره:

**صفت اول: استمرار**

بدان اولین صفتی که طائفه منصوره را از دیگران متمایز نموده، استمرار آنها می­باشد. به این معنا که عوامل و عناصر اساسی، اصول، دعوت، منهج و رجال آنها همواره وجود دارند و از زمان رسول خدا بوده و تا قیامت می­باشند.

و دلیل این امر قرآن کریم است که می­فرماید: «**وَالسَّابِقُونَ الأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالأَنصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُم بِإِحْسَانٍ رَّضِيَ اللهُ عَنْهُمْ وَرَضُواْ عَنْهُ» (توبه: 100) «و پیشگامان نخستین از مهاجرین و انصار و کسانی‌که به نیکی از آن‌ها پیروی کردند، الله از آن‌ها خشنود گشت و آن‌ها (نیز) از او خشنود شدند».**

اینکه خداوند متعال می­فرماید: «**وَالسَّابِقُونَ الأَوَّلُونَ**» اشاره دارد به تاریخ ظهور این گروه و اینکه آنها مردمانی بودند نه فقط یک منهج و روش و بس.

و اینکه می­فرماید: «**وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُم» اشاره به تداوم و استمرار آنها و فراگیری و عدم انقطاع ایشان دارد.**

**چنانکه در هر زمانی کسانی خواهند بود که پیوسته بر این راه باشند. و قوام و استواری این استمرار و تداوم، همان اتباع و پیروی می­باشد. (اتَّبَعُوهُم)**

**بنابراین اگر «صفت» این منهج یا شرط «اتباع» وجود نداشته باشد، این گروه این صفت را از دست داده و به دنبال آن دیگر طائفه منصوره نخواهد بود.**

**اما دلیل آن از سنت نبوی:**

**رسول خدا فرمودند: «لَا تَزَالُ طَائِفَةٌ مِنْ أُمَّتِي ظَاهِرِينَ عَلَی الحَق حَتَّى يَأْتِيَهُمْ أَمْرُ اللَّهِ وَهُمْ ظَاهِرُونَ»[[88]](#footnote-88): «پیوسته گروهی از امت من با حق پیروز هستند تا اینکه امر خداوند می­آید و آنها همچنان پیروزند.»**

**اینکه رسول خدا فرمودند: «لَا تَزَالُ»: (پیوسته) دلیل آشکاری بر صفت استمرار و تداوم طائفه منصوره می­باشد.**

**و اینکه فرمودند: «طَائِفَةٌ» دلیل بر وجود گروهی است که نصرت می­کنند و نصرت و یاری می­شوند.**

**شیخ الاسلام ابن تیمیه می­گوید: «اما اهل سنت باقی می­مانند و ذکر و یاد آنها باقی خواهد ماند و اهل بدعت می­میرند و ذکر و یاد آنها نیز می­میرد.»[[89]](#footnote-89)**

**بنابراین طائفه منصوره­یِ نجات یافته عبارت است از: منهج و عوامل و عناصر و گروه و افرادی که بر این منهج می­باشند و بر این عوامل و عناصر اساسی تمسک جسته و بر این مبنا در عقیده و راه و روش، شریعت و اخلاق و جهاد، با قول و عمل و سلاح و با در نظر داشتن ظروف و شرایط و مقتضای شریعت، پیروز و غالب هستند.**

**و رسول الله** ح **و اصحاب بزرگوارش چنین بودند... چنانکه گاهی با قرآن جهاد می­کردند. خداوند متعال می­فرماید: «وَجَاهِدْهُم بِهِ جِهَاداً كَبِيرا» (فرقان: 52) «و بوسیلة آن (= قرآن) با آن‌ها جهاد بزرگی بنما»**

**و گاهی با دعوت جهاد می­کردند: «ادْعُ إِلِى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ» (نحل: 125) «با حکمت و پند نیکو (مردم را) به راه پروردگارت دعوت نما»**

**و گاهی با سلاح به جهاد می­پرداختند: «وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ» (بقره: 193) «و با آن‌ها جنگ کنید تا فتنه (شرک) باقی نماند».**

**صفت دوم: جمع شدن پیرامون توحید و منهج و جدا شدن بر مبنای آن­دو**

**منظور از اینکه توحید اساس عملکرد طائفه منصوره بوده و منهج، محور آن است، این است که جز موحدان را در صفوف خود نمی­پذیرند و دعوتش را ابتدا از توحید آغاز می­کند و پیروان خود را بر مبنای ایمان و توحید تربیت می­کند و در مسیر منهج و برنامه­ای حرکت می­کند که از سوی خداوند دلیل و برهانی بر آن داشته باشد. و دلیل و برهانی جز برای منهج و راه و روش اصحاب رسول الله** ح **و کسانی که از آنها به نیکویی پیروی کردند، نمی­باشد.**

**لذا گرد توحید و منهج اصحاب و پیروان نیکوی آنها جمع شده و بر مبنای آن­دو از دیگران جدا شده و بر اساس توحید و منهج دوستی نموده و دشمنی می­کنند.**

**زمانی که رسول خدا معاذ بن جبل را به عنوان دعوتگر و معلم به یمن فرستاد، اولویت­های دعوت و روش درست و صحیح جمع نمودن مردم و دعوت دادن آنها را برای او بیان نموده و فرمود: «إِنَّكَ تَأْتِي قَوْمًا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ، فَادْعُهُمْ إِلَى شَهَادَةِ أَنَّ لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ وَأَنِّي رَسُولُ اللهِ، فَإِنْ هُمْ أَطَاعُوا لِذَلِكَ، فَأَعْلِمْهُمْ أَنَّ اللهَ افْتَرَضَ عَلَيْهِمْ خَمْسَ صَلَوَاتٍ فِي كُلِّ يَوْمٍ وَلَيْلَةٍ، فَإِنْ هُمْ أَطَاعُوا لِذَلِكَ، فَأَعْلِمْهُمْ أَنَّ اللهَ افْتَرَضَ عَلَيْهِمْ صَدَقَةً تُؤْخَذُ مِنْ أَغْنِيَائِهِمْ فَتُرَدُّ فِي فُقَرَائِهِمْ، فَإِنْ هُمْ أَطَاعُوا لِذَلِكَ، فَإِيَّاكَ وَكَرَائِمَ أَمْوَالِهِمْ، وَاتَّقِ دَعْوَةَ الْمَظْلُومِ، فَإِنَّهُ لَيْسَ بَيْنَهَا وَبَيْنَ اللهِ حِجَابٌ»[[90]](#footnote-90):** «تو نزد قومی می­روی که اهل کتاب هستند؛ پس (ابتدا) آنها را به گواهی دادن به اینکه معبود بر حقی جز الله نیست و من فرستاده او هستم، فراخوان؛ اگر آن­را پذیرفتند و بدان گردن نهاده و از آن پیروی کردند پس آنان را آگاه کن که خداوند متعال پنج نماز در شبانه روز بر آنها فرض کرده است. چون به این نیز گردن نهاده و از آن اطاعت کردند، ایشان را خبر ده که خداوند بر آنان زکات در اموال­شان را فرض کرده است که از ثروتمندان­شان گرفته شده و به فقیران­شان داده می­شود. پس اگر این را نیز پذیرفتند و بدان گردن نهادند، از اموال ارزشمند و گران­بهای آنان بر حذر باش و از دعای مظلوم بترس چراکه بین آن و خداوند هیچ حجابی نیست.»

رسول خدا اولویت در دعوت را توحید قرار دادند، اولویتی که نه قبل از آن و نه بعد از آن چیزی بر آن مقدم نیست. و پس از آن بود که بر پا داشتن عبادات را مطرح نمودند که از آن به تصحیح عقاید و اصلاح عبادات تعبیر می­شود.

**صفت سوم: شمولیت دعوت**

دعوت آنها به اسلام شامل و کامل است و همه مردم را در برمی­گیرد و متوجه همه­ی انسان­ها است. گروه نجات یافته همان گروهی است که دعوت آن تمام بندگان خدا را در بر می­گیرد و به گروه و طبقه­ای خاص و افرادی مشخص اختصاص ندارد.

دعوت پیامبران نیز چنین بوده است و نیز دعوت پیامبر ما چنین بوده است. ثروتمند و فقیر، بزرگ و کوچک، طبقات اجتماعی مختلف در جامعه، نیکوکار و بدکار، آزاده و برده، بیابان­نشین و شهرنشین، عرب و عجم، مردان و زنان، پیرمردان و کودکان و همه و همه را شامل می­شود.

خداوند متعال می­فرماید: «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ بَشِيراً وَنَذِيراً وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ» (سبا: 28) «و (ای پیامبر!) ما تو را برای همه مردم جز بشارت‌دهنده و بیم‌دهنده نفرستادیم. و لیکن بیشتر مردم نمی‌دانند.»

و چنین بود که شرافتمندترین مردم بعد از رسول خدا، بلکه بعد از پیامبران، ابوبکر آن مرد آزاد عربی در کنار بلال برده حبشی و در کنار ابن عباس خردسال می­نشست. رضی­الله­عنهم­جمیعا[[91]](#footnote-91)

**مبحث ششم: غرباء**

منظور از غربا دعوتگران اهل سنت در این عصر و زمان می­باشد. کسانی که با وجود قوت (دلیل) در (بیان) حق و عزت، تعداد اندکی از امت اسلامی را تشکیل می­دهند. چنانچه اصحاب رسول الله ح در ابتدای اسلام، با وجود قوت در حق و کمال تمسک به آن اندک بودند. و بر توصیف آنان به غربت، حدیث رسول خدا دلالت می­کند که فرمودند: **«بَدَأَ الْإِسْلَامُ غَرِيبًا، وَسَيَعُودُ غَرِيبًا، فَطُوبَى لِلْغُرَبَاءِ»[[92]](#footnote-92) «اسلام با غربت آغاز شد و بزودی چنانکه با غربت آغاز شد، غریب خواهد شد، پس خوشا به حال غرباء». [کسانی که به خاطر پایبندی بی چون و چرا به این دین غریب شده­اند.] و در روایتی آمده است: «گفتیم: ای رسول خدا، آنها چه کسانی هستند؟ فرمودند: «الَّذِينَ يُصْلِحُونَ حِينَ يُفْسِدُ النَّاسُ»: «کسانی که به هنگام فاسد شدن مردم، صالح و نیبکوکارند.» و در روایتی آمده که فرمودند: «الَّذِينَ يُصْلِحُونَ مَا أَفْسَدَ النَّاسُ»: «کسانی که آنچه مردم فاسد کرده­اند، اصلاح می­کنند.» چه این فساد از نوع اعتقادی باشد یا عملی یا اخلاقی؛ و در روایتی آمده که فرمودند: «الَّذِينَ يُحْيُونَ سُنَّتِي وَيُعَلِّمُونَهَا عِبَادَ اللَّهِ»: «کسانی که پس از من سنتم را زنده می­کنند و آن­را به بندگان خدا می­آموزند.»**

**برخی از اهل علم بر این باورند که غربت این گروه به خاطر اندک بودن امت اسلامی نیست، بلکه غربت آنها به خاطر بازگشت بسیاری از مسلمانان از دین­شان و مشغول شدن آنها به دنیا می­باشد. اما این گروه در چنین شرایطی متمسک به دین بوده و بدان پایبند و در پی نصرت و یاری کتاب و سنت هستند و این صفت و این ویژگی چنانکه در میان آنهاست در گروهی دیگر دیده نمی­شود؛ حدیث ثوبان به این امر اشاره دارد که می­گوید: رسول خدا** ح **فرمودند: «يُوشِكُ الْأُمَمُ أَنْ تَدَاعَى عَلَيْكُمْ كَمَا تَدَاعَى الْأَكَلَةُ إِلَى قَصْعَتِهَا»، فَقَالَ قَائِلٌ: وَمِنْ قِلَّةٍ نَحْنُ يَوْمَئِذٍ؟ قَالَ: «بَلْ أَنْتُمْ يَوْمَئِذٍ كَثِيرٌ، وَلَكِنَّكُمْ غُثَاءٌ كَغُثَاءِ السَّيْلِ، وَلَيَنْزَعَنَّ اللَّهُ مِنْ صُدُورِ عَدُوِّكُمُ الْمَهَابَةَ مِنْكُمْ، وَلَيَقْذِفَنَّ اللَّهُ فِي قُلُوبِكُمُ الْوَهْنَ»، فَقَالَ قَائِلٌ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَمَا الْوَهْنُ؟ قَالَ: «حُبُّ الدُّنْيَا، وَكَرَاهِيَةُ الْمَوْتِ»[[93]](#footnote-93): «بزودی امت­های مختلف (از هر گوشه­ی دنیا) چنان بر شما یورش می­آورند که گرسنگان به کاسه­ی غذا حمله می­کنند. کسی گفت: این به خاطر اندک بودن ما در آن روز است؟ رسول خدا فرمودند: «بلکه در آن روز تعداد شما زیاد است اما همچون کف روی سیل هستید. و خداوند هیبت شما را از قلوب دشمنان یرداشته و در قلب شما وهن و سستی قرار می­دهد.» کسی گفت: ای رسول خدا، وهن و سستی چیست؟ فرمودند: «دوست داشتن دنیا و ناپسند شمردن مرگ» والله اعلم.**

**سوالات فصل سوم:**

1. **چرا سلف صالح به القاب زیر توصیف می­شوند:**

**الف) فرقه نجات یافته**

**ب) اهل حدیث**

**ج) طائفة منصورة**

1. **هریک از موارد زیر را تعریف کنید:**

**الف) سنت در لغت:**

**ب) سنت در شریعت:**

**ج) سنت از نگاه علمای فقه:**

**د) سنت از نگاه علمای اصول:**

1. **رسول خدا** ح **فرمودند: «بَدَأَ الْإِسْلَامُ غَرِيبًا، وَسَيَعُودُ غَرِيبًا، فَطُوبَى لِلْغُرَبَاءِ» رسول خدا برخی از صفات غرباء را ذکر نمودند، مختصر آنها را شرح دهید.**
2. **اصطلاح اهل سنت دو اطلاق دارد: اطلاق عام و اطلاق خاص؛ این عبارات را شرح دهید.**
3. **رسول خدا** ح **فرمودند: «عَلَيْكُمْ بِالْجَمَاعَةِ؛ فَإِنَّ يَدَ اللهِ عَلَى الْجَمَاعَةِ» به اختصار اقوال اهل علم در مورد لفظ «جماعت» را بنویسید.**

**فصل چهام: ثبات و پایداری بر منهج**

* **اهمیت ثبات و پایداری بر منهج**
* **اسباب ثبات و پایداری بر منهج**
* **وسایلی که در رسیدن به منهج حق کمک می­کند.**

**اهمیت ثبات و پایداری بر منهج:**

**چنان­که پایبندی و پیروی از منهج سلف صالح واجب است، نیز ثبات و پایداری بر آن واجب می­باشد.**

**ثبات و پایداری بر منهج سلف همان استقامت بر راه مستقیم الله و شریعت استوار و راه و روشی است که ترسیم نموده و به بهشت منتهی می­شود. راه و روشی که هرکس آن­را پیموده و بر آن استقامت کرده، نجات یافته است و هرکس از آن منحرف شده، گمراه و زیان کار گردیده و با این انحراف، راه­های گمراهی بر وی وی باز شده و راه­های نجات به روی وی بسته شده است.**

**بنابراین کسانی که بر آن ثابت قدم و استوار و پایدار می­مانند، همان رستگاران­ هستند و کسانی که از مسیر آن منحرف شده و به این سو و آن سو روی می­آورند، همان نابود شدگان و هلاک شدگان هستند.**

**خداوند متعال می­فرماید: «وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّى يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ» (حجر: 99) «پروردگارت را عبادت کن تا هنگامی‌که یقین (= مرگ) به سراغت آید.» یقین در اینجا به معنای مرگ است.[[94]](#footnote-94)**

**از این­رو میان کسی که ثبات و پایداری ندارد و در نتیجه از حرکت در مسیر منهج الهی عاجز و ناتوان است و بین کسی که ثابت قدم و استوار است و خداوند او را توفیق حرکت در این مسیر می­دهد، دوستی و همنشینی وجود ندارد.**

این دو شخصیت، دو راه جدا از هم دارند. چنانکه اولی مسیر پر پیچ و خم و نه راست و مستقیم را می­پیماید؛ نه راه برای او مشخص است و نه نشانه­های راه؛ و نمی­داند کجا می­رود و چگونه می­رود؟ لذا گمگشته و گمراه خواهد بود. اما دومی راست و مستقیم و با در نظر داشتن مسیر پیش­ رو حرکت می­کند علاوه بر اینکه بر راهی واضح و روشن و مستقیم قرار دارد.

خداوند متعال در مورد این دو دسته می­فرماید: «**أَفَمَن يَمْشِي مُكِبّاً عَلَى وَجْهِهِ أَهْدَى أَمَّن يَمْشِي سَوِيّاً عَلَى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ» (ملک: 22) «آیا کسی‌که به رو افتاده حرکت می‌کند به هدایت نزدیک­تر است، یا آن کسی‌که راست و استوار بر راه راست گام بر می‌دارد؟!»**

**پاسخ این سوال الهی این است که: تردیدی نیست کسی که بر پا ایستاده و درست در راه راست گام بر می­دارد، راهیاب­تر و استوار­تر خواهد بود.**

**کسی که بر منهج راست و مستقیم ثابت قدم و پایدار است همچون تخمی است که خداوند متعال با نور علم و ایمان و اطاعت او را زنده گردانده و در بین مردم راست و مستقیم حرکت می­کند؛ در امورش با بصیرت و حکمت است، به راهش هدایت شده، خیر و خوبی را می­شناسد و باعث آن می­باشد و در تلاش برای تنفیذ و اجرای آن در حق خود و دیگران است، شر را می­شناسد و نسبت به آن عداوت و دشمنی دارد، در تلاش است که آن­را ترک نموده و از خود و دیگران زایل گرداند؛ چنین شخصی همچون کسی نیست که در گمراهی­های جهل و نادانی و کفر و معاصی سر­در­گم و گمراه است و راه­ها بر وی مشتبه شده و مسیرها برای وی تاریک گردیده و عمل بد و ناپسندش برای وی مزین شده و آن­را نیکو می­پندارد و ثبات و پایداری بر حق از وجود وی رخت بسته و پایش لغزیده است.**

**خداوند متعال در مورد این دو شخصیت می­فرماید: «أَوَ مَن كَانَ مَيْتاً فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُوراً يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَن مَّثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِّنْهَا كَذَلِكَ زُيِّنَ لِلْكَافِرِينَ مَا كَانُواْ يَعْمَلُونَ» (انعام: 122) «آیا کسی‌که (با کفر) مرده بود، پس (با هدایت) او را زنده کردیم و نوری برایش قرار دادیم که با آن در (میان) مردم راه می‌رود، همانند کسی است که در تاریکی‌ها باشد و از آن خارج نگردد؟! این چنین برای کافران آنچه انجام می‌دادند آراسته شده است.»**

**اسباب ثبات و پایداری بر منهج:**

1. **علم و آگاهی نسبت به منهج:**

**ابن قیم رحمه­الله می­گوید: «کسی که به سوی الله متعال و سرای آخرت در حرکت است، بلکه هرکس به سوی مقصدی در حال حرکت است، حرکتش به پایان نمی­رسد و به مقصود نخواهد رسید مگر با دو نیرو؛ نیروی علم و نیروی عمل؛ با نیروی علم منازل راه و مواضع سلوک را می­بیند و در مسیر آنها حرکت می­کند و از اسباب هلاکت و نابودی و راه­های مهلک و کشنده که موجب انحراف از مسیر مستقیم می­شود، دوری می­کند.»[[95]](#footnote-95)**

1. **پایبندی به منهج:**

**خداوند متعال به پیامبرش می­فرماید: «فَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ وَمَن تَابَ مَعَكَ وَلاَ تَطْغَوْاْ إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ» (هود: 112) «پس (ای پیامبر!) همان‌گونه که فرمان یافته‌ای، (در برابر مشرکان) استقامت کن، و (نیز) کسی‌که با تو (به الله) رو آورده است (باید استقامت کند) و سرکشی نکنید. بی‌گمان او به آنچه می‌کنید بیناست.»**

**و از سفیان بن عبدالله ثقفی روایت است که می­گوید: «گفتم: ای رسول خدا، در اسلام سخنی به من بگو که جز تو از کسی دیگر درباره­ی آن نپرسم. فرمودند: «قُلْ: آمَنْتُ بِاللهِ، ثُمَّ اسْتَقِمْ»: «بگو به الله ایمان آوردم، سپس استقامت و پایداری کن.»[[96]](#footnote-96)**

**خداوند متعال در آیات متعددی به استقامت و پایبندی به راه راست امر کرده است و پیروی از آن­را بر تمام مخلوقات واجب نموده است. خداوند متعال می­فرماید: «وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيماً فَاتَّبِعُوهُ وَلاَ تَتَّبِعُواْ السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَن سَبِيلِهِ ذَلِكُمْ وَصَّاكُم بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ» (انعام: 153) «و اين راه مستقيم من است، پس از آن پيروی کنيد و از راه‌های (پراکنده) پيروی نکنيد که شما را از راه الله دور می‌کند، اين چيزی است که الله شما را به آن سفارش نموده است، شايد پرهيزگار شويد».**

**امام طحاوی می­گوید: «پایه و اساس اسلام ثابت و استوار نمی­گردد مگر با تسلیم و فرمانبرداری»[[97]](#footnote-97).**

**از اینجاست که ابن قیم رحمه­الله ارتباط دقیق التزام و پایبندی به منهج سلفی و استقامت بر آن در دنیا را با پایداری و ثبات بر پل صراط در روز قیامت - پلی که بر روی دوزخ قرار گرفته اس - بیان می­کند؛ آنجا که می­گوید: «هرکس در این دنیا به راه راستِ خداوند، همان راهی که پیامبران را با آن فرستاد و برای آن کناب­ها را نازل نمود، هدایت شود و در مسیر آن حرکت کند، در سرای آخرت به راه راست و مستقیمی که به بهشت و سرای پاداش منتهی می­شود، هدایت می­شود. و به اندازه ثبات و پایداری و استقامت بنده بر این راه، - راهی که خداوند برای بندگانش در دنیا ترسیم نموده - بر راهی که بر جهنم قرار داده شده، ثابت قدم و پایدار خواهد بود و به اندازه مسیری که در این راه پیموده، بر آن راه قدم خواهد گذاشت. پس برخی از آنها همچون رعد و برق آن مسیر را طی می­کنند و برخی از آنها همچون یک چشم بر هم زدن و برخی همچون باد می­گذرند. گروهی به تاخت و برخی هروله کنان و گروهی نیز کشان کشان از آن عبور می­کنند. عده­ای زخم­ها بر می­دارند اما به منزل می­رسند. و عده­ای نیز به دوزخ انداخته می­شوند. پس انسان باید چگونه رفتن بر آن راه اخروی را در آینه­ی تمام نمای حرکتش در این راه دنیوی ببیند. و این رابطه­ای است موافق و مناسب با عملکرد وی در این دنیا. «هَلْ تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ» (نمل: 90) «آیا جزایی جز آنچه می‌کردید به شما داده می‌شود؟»[[98]](#footnote-98)**

1. **عدم روی گردانی از منهج:**

**خداوند متعال به کسی که راهی جز راه رسول­الله در پیش گرفته و در مسیر با او مخالفت می­کند و راه­های منحرف از صراط مستقیم را دنبال می­کند، هشدار داده و تهدید نموده و بیم داده است. خداوند متعال می­فرماید: «وَمَن يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِن بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَى وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّى وَنُصْلِهِ جَهَنَّمَ وَسَاءتْ مَصِيراً» (نساء: 115) «و هرکس پس از آنکه هدایت (و راه حق) برایش روشن شد، با پیامبر مخالفت کند و از راهی جز راه مؤمنان پیروی کند، ما او را به آنچه پیروی کرده، وا گذاریم و او را به جهنم در افکنیم و بد جایگاهی است.»**

**«کسی که به مخالفت با رسول خدا برخاسته، در واقع راه و سویی جز راه رسول خدا انتخاب کرده است و به دنبال آن منهجی جز منهج رسول­الله برگزیده است. در چنین شرایطی خداوند متعال او را به همان جهتی که دوست داشته است، رهنمون می­گرداند و او را وارد دوزخ می­کند و چه بد جایگاهی است.»[[99]](#footnote-99)**

1. **اعتدال و میانه­روی:**

**یکی از مهمترین عوامل ثبات و پایداری بر منهج این است که میانه­روی نشانه و مشخصه مسیر قرار گیرد؛ و این امری مهم است که گام­ها بسیار در آن دچار لغزش شده و فهم­ها مضطرب گردیده و اهل آن در میان مردم اندک­اند. همان کسانی که ویژگی و مشخصه­ی آنها عدل و انصاف با خود و دیگران است.**

**و این مطلب باعث شد که شیخ­الاسلام ابن تیمیه شر را تماما پنهان در عدم اعتدال و میانه­روی معرفی کند، آنجا که می­گوید: «شر تماما تفریط در حق یا تعدی و تجاوز در باطل می­باشد که همان کوتاهی نمودن در سنت یا ورود به بدعت است. مانند ترک برخی از اموری که به آنها دستور داده شده و انجام دادن برخی از اموری که از آنها نهی شده است. یا تکذیب حقی و تصدیق باطلی؛ و بر این اساس است که اکثر و بیشتر پیشنهادات (شیطان) به مردم از این دو جهت است.»[[100]](#footnote-100)**

**اما در این مسیر، گروهی راه را گم کرده و ثبات و پایداری بر منهج را رها کردند و چون جامعه اسلامی را از دریچه­ای سیاه دیدند، در پی اصلاح کجی و انحراف آن برآمدند و راه حل اصلاح را در خشونت دیدند و با این روش هرج و مرجی به راه انداختند که در اثر آن خون­ها ریخته شد و صفا و پاکی اسلام خدشه­دار و دگرگون گردید؛ و چنین شد که دشمنان الله از فرط خستگی و اندوه، نفس بلندی کشیده و تجاوز و تعدی آنها را دیده و آرزوی دیرینه خود را مشاهده کردند و این شد که الفاظ و القابی بر آنها اطلاق نمودند که مردم را از اسلام باز می­داشت. الفاظی چون: بنیادگران سفت و سخت، تروریست خون آشام و ... .**

**و در این میان گروه دیگری در حال رشد هستند که تکالیف شرعی و التزام و پایبندی به آنها بر ایشان گران آمده و نفس و خواهشات نفسانی آنان را به تحولات جامعه متمایل کرده است؛ پس به همسویی و همراهی با آن روی آوردند و در این راستا متوجه نصوص شده و به تحریف و تاویل آنها موافق با خواهشات نفسانی خود پرداختند و چنین نصوص را ضایع نمودند.**

1. **عدم نگرانی از اندک بودن راهروان منهج:**

**خداوند متعال می­فرماید: «وَإِن تُطِعْ أَكْثَرَ مَن فِي الأَرْضِ يُضِلُّوكَ عَن سَبِيلِ اللهِ إِن يَتَّبِعُونَ إِلاَّ الظَّنَّ وَإِنْ هُمْ إِلاَّ يَخْرُصُونَ» (انعام: 116) «و اگر از بیشتر کسانی‌که در روی زمین هستند اطاعت کنی، تو را از راه الله گمراه می‌کنند، زیرا (آن‌ها) جز از گمان پیروی نمی‌کنند و جز به دروغ سخن نمی‌گویند.»**

**رسول خدا نیز به این مساله اشاره نمودند که پیروان منهج و راه و روش او و کسانی که در راه او استقامت نموده و ثابت قدم و پایدار هستند، گروهی اندک از این امت می­باشند. رسول خدا فرمودند: «بَدَأَ الْإِسْلَامُ غَرِيبًا، وَسَيَعُودُ غَرِيبًا كَمَا بَدَأَ، فَطُوبَى لِلْغُرَبَاءِ»:[[101]](#footnote-101)«اسلام با غربت (منهج و تعداد افراد) آغاز شد و بزودی چنان­که در آغاز غریب بود، (در منهج) غریب خواهد شد، پس خوشا به حال غربا و مژده باد آنان را.»**

**رسول خدا سوال شدند که غربا چه کسانی هستند؟ پس در روایتی فرمودند: «النُّزَّاعُ مِنَ الْقَبَائِلِ»:[[102]](#footnote-102) «کسانی که (برای اقامه دین و تمسک به آن) از قوم و قبیله خود جدا و دور افتاده­اند.»**

**و در روایت دیگری فرمودند: «أُنَاسٌ صَالِحُونَ، فِي أُنَاسِ سُوءٍ كَثِيرٍ، مَنْ يَعْصِيهِمْ أَكْثَرُ مِمَّنْ يُطِيعُهُمْ»:[[103]](#footnote-103) «مردم نیکوکار اندک در میان مردم بد زیاد؛ کسانی که از آنها نافرمانی می­کنند، بیشترند از کسانی که از آنها اطاعت می­کنند.»**

**و در روایتی فرمودند: «الَّذِينَ يُصْلِحُونَ مَا أَفْسَدَ النَّاسُ»:[[104]](#footnote-104) «کسانی که آنچه مردم (در امر دین­شان) فاسد کرده­اند، اصلاح می­کنند.»**

**و در روایتی آمده است: «الَّذِينَ يُحْيُونَ سُنَّتِي، وَيُعَلِّمُونَهَا عِبَادَ اللَّهِ»:[[105]](#footnote-105) «کسانی که سنت مرا زنده می­کنند و آن­را به بندگان الله می­آموزند.»**

**ابن مسعود می­گوید: «الجَمَاعَةُ مَا وَافَقَ الَحَقّ، وَإِن كُنْتَ وَحْدَكَ»:[[106]](#footnote-106) «جماعت آن گروهی است که با حق موافق است هرچند تو در آن تک و تنها باشی». (یعنی هرچند پیروان آن کم باشند.)**

**و برخی از سلف صالح گفتند[[107]](#footnote-107): «عَلَيْكَ بِطَرِيقِ الْحَقِّ، وَلَا تَسْتَوْحِشْ لِقِلَّةِ السَّالِكِينَ، وَإِيَّاكَ وَطَرِيقَ الْبَاطِلِ، وَلَا تَغْتَرَّ بِكَثْرَةِ الْهَالِكِينَ»:[[108]](#footnote-108) «به راه حق پایبند باش و از اندک بودن رهروانش احساس تنهایی و نگرانی مکن و از راه باطل دوری کن و به زیاد بودن پیروان و رهروانش فریقته مشو».**

1. **ارتباط مسلمان با سلف صالح و علمای ربانی:**

**ارتباط مسلمان با سلف صالح و علمای ربانی، چه کسانی که در گذشته بودند و چه کسانی از آنها که معاصرند. و این ارتباط با پایبندی به منهج آنها در علم و عمل می­باشد. خداوند متعال می­فرماید: «وَالَّذِينَ جَاؤُوا مِن بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ» (حشر: 10) « (نیز) کسانی‌که بعد از آن‌ها (مهاجران و انصار) آمدند، می‌گویند: «پروردگارا! ما را و برادران‌مان را که در ایمان بر ما پیشی گرفتند بیامرز». علامه عبدالرحمن بن ناصر السعدی در تفسیر این آیه می­گوید:[[109]](#footnote-109) «و برای کسانی که بعد از آنها می­آیند همین فضیلت کافی است که در مسیر آنها حرکت کنند و به رهنمود آنها اقتدا نمایند. بنابراین خداوند پیشینیان را که به آنها اقتدا نموده­اند بیان کرد و فرمود: «وَالَّذِينَ جَاؤُوا مِن بَعْدِهِمْ» یعنی کسانی که بعد از مهاجران و انصار به دنیا می­آیند «يَقُولُونَ» در قالب خیر خواهی برای خود و همه مومنان می­گویند: «رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ» پروردگارا، ما و برادران ما را که در ایمان آوردن از ما پیشی گرفته­اند، بیامرز».**

**«و این دعایی است که همه مومنان گذشته از جمله اصحاب و کسانی که پیش از آنها و بعد از آنها بوده­اند، شامل می­شود و این از فضایل ایمان است که مومنان از یکدیگر بهره می­برند و برای یکدیگر دعا می­کنند. چون همه در ایمان مشترک بوده و ایمان است که میان مومنان پیوند برادری ایجاد می­کند و به سبب این پیوند برای یکدیگر دعا می­کنند و یکدیگر را دوست می­دارند.»[[110]](#footnote-110)**

**در شریعت اسلامی، علما از جایگاه و منزلت و ایمانی برخوردارند که دیگر مردم از آن محرومند؛ هرکس در نصوص کتاب و سنت تامل کند می­داند که خداوند متعال منزلت و جایگاه علما را بلند و رفیع معرفی می­کند و بلکه به اطاعت از آنها و سوال نمودن از آنها به هنگام اشکال و اختلاف دستور می­دهد. و آنها را راهنمایان مردم در احکام شرعی قرار داده است.**

**از این­رو بر امت اسلامی رعایت حقوق علما و شناخت حقوق آنها واجب است. چرا که از بزرگ­ترین اسباب انحراف خوارج در گذشته، عدم رعایت حقوق آنها و بی­توجهی به منزلت و جایگاه آنها بود.**

**چنان­که جایگاهی برای علمای اصحاب نمی­شناختند و منزلتی برای آنها قائل نبودند، بلکه اقوال آنها را رد کرده و نمی­پذیرفتند و از آنها برائت جسته و بلکه تکفیرشان کردند و خون و اموال­شان را حلال دانستند. درحالی­که اگر قدر و منزلت صحابه را می­شناختند، از فساد انحراف و مفاسد غلو و افراط سالم می­ماندند.**

**براستی هدایت انسان وابسته به تمسک وی به کتاب و سنت می­باشد. و تمسک به کتاب و سنت وابسته به اقتدا به اهل علم می­باشد؛ کسانی که به کتاب و سنت عالم باشند. از این­رو نیاز مردم به علما بسیار ضروری است. امام احمد رحمه­الله می­گوید: «مردم بیش از خوراکی­های و نوشیدنی­ها نیازمند علم هستند، چرا که دو یا سه بار در روز به خوراکی و نوشیدنی نیاز دارند اما تمام وقت به علم نیازمند می­باشند.»[[111]](#footnote-111)**

**امام آجری می­گوید: «بسیاری از مردم نمی­دانند چگونه فرائض را به جای آورند و از امور حرام دوری کنند و نمی­دانند چگونه الله را عبادت کنند مگر با وجود علما؛ و چون علما فوت شدند، مردم سرگردان و سردرگم خواهند شد و اینچنین با فوت آنها علم کهنه شده و جهل و نادانی آشکار می­شود.»[[112]](#footnote-112)**

**کسی که علم را از علما دریافت نمی­کند، دچار انحراف می­شود که غالبا معذور به جهل می­باشد. اما این جهل، عذر او را توجیه نمی­کند چرا که جهل انسان، او را از تبعاتی چون خطا و انحراف مصون نمی­دارد. بلکه چون نسبت به مساله­ای جاهل است، باید در آن مورد از اهل علم سوال کند.**

**خداوند متعال می­فرماید: «فَاسْأَلُواْ أَهْلَ الذِّكْرِ إِن كُنتُمْ لاَ تَعْلَمُونَ» (نحل: 43، انبیاء: 7) «پس (ای مردم) اگر نمی‌دانید از اهل علم بپرسید.» خداوند متعال در این آیه به سوال کردن از اهل علم به هنگام عدم علم دستور می­دهد. چرا که آنان راهنمای حکم الله و حکم رسولش می­باشند.**

**از جابر روایت است که می­گوید: «برای سفری از شهر خارج شدیم که سنگی به سر یکی از ما اصابت کرد و سرش شکست و زخمی برداشت. وی در چنین شرایطی محتلم شد و از دوستانش پرسید: آیا رخصت تیمم برای من وجود دارد؟ پس گفتند: تا زمانی­که قادر به استفاده از آب برای غسل هستی، رخصتی برای تو در این زمینه نمی­بینیم. پس آن شخص غسل کرد و مرد. چون نزد رسول خدا حاضر شدیم و رسول خدا از ماجرا آگاه شد، فرمود: «قَتَلُوهُ قَتَلَهُمُ اللَّهُ أَلَا سَأَلُوا إِذْ لَمْ يَعْلَمُوا فَإِنَّمَا شِفَاءُ الْعِيِّ السُّؤَالُ»: «او را کشتند، خداوند آنان را بکشد. آیا نباید زمانی که نمی­دانند سوال کنند. شفای نادان سوال کردن است.»[[113]](#footnote-113)**

**بی­توجهی نسبت به علما برابر است با دریافت علم از عوام و جاهلان و کسانی که شایستگی ( علمی) ندارند؛ و چون چنین شود، مردم گمراه می­شوند. از عبدالله بن عمرو بن عاص روایت است که می­گوید: شنیدم رسول خدا فرمودند: «خداوند به یکباره علم را از میان بندگان بر نمی­دارد، بلکه علم را با فوت و قبض روح آنان از میان برمی­دارد، تا اینکه هیچ عالمی باقی نمی­ماند و مردم جاهلانی را در راس (امور) قرار داده و از آنها سوال می­کنند و آنان بدون علم فتوا صادر می­کنند و چنین خود گمراه شده و دیگران را نیز گمراه می­کنند.»[[114]](#footnote-114)**

**اما راه حل مصون ماندن از این گمراهی و گمراه نمودن، برائت جستن از دریافت علم از جاهلان و مردم ناآزموده و ناپخته و رجوع به اهل علم می­باشد، همان کسانی که مستحق و شایسته صدور فتوا و دریافت علم و آگاهی از ایشان هستند.**

**اگر مردم قدر و منزلت علما را بشناسند، این معرفت و آگاهی ثمرات آشکاری خواهد داشت از جمله:**

1. **اعتقاد و اعمال­شان به­طور کلی بر وفق شریعت الهی خواهد بود. چرا که علما با علم خود راه را برای راهروان روشن می­گردانند و آنها را به سوی حق راهنمایی می­کنند.**
2. **وحدت صفوف و یکبارچگی و انسجام کلمه؛ چون اگر مردم رهبری نداشته باشند که آنها را در علم و عمل رهبری کند، فرقه فرقه شده و امرشان پراکنده می­شود اما اگر پیرو علما باشند، صفوف­شان متحد شده و دیدگاه­شان منسجم خواهد شد.**
3. عدم وجود بسیاری از اسباب غلو؛ چرا که ثابت شده عامل خطرناک­ترین و بیشترین غلوها به جهل باز می­گردد. جهل به کتاب و سنت و مقاصد شریعت و لغت و ...

چون مردم در همه این موارد به علما مراجعه کنند و این مسائل را از آنها دریافت کنند، در این صورت منابع غلو کاهش یافته و موارد آن از بین خواهد رفت و خداوند آنها را از انحراف مصون می­دارد. چرا که به امر او گردن نهادند که می­فرماید: «**فَاسْأَلُواْ أَهْلَ الذِّكْرِ إِن كُنتُمْ لاَ تَعْلَمُونَ» (نحل: 43، انبیاء: 7) «پس (ای مردم) اگر نمی‌دانید از اهل علم بپرسید.»**

* **مهمترین وسایلی که در رسیدن به منهج حق کمک می­کند:**

1. **تقوای الهی به همراه اخلاص و روی آوردن به او:**

**خداوند متعال می­فرماید: «يِا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ إَن تَتَّقُواْ اللهَ يَجْعَل لَّكُمْ فُرْقَاناً» (انفال: 29) «ای کسانی‌که ایمان آورده‌اید! اگر از الله بترسید برای شما راه نجات (و وسیله‌ای برای جدایی حق از باطل) قرار می‌دهد».**

**ابن عباس، سدی، مجاهد، عکرمه، ضحاک، قتاده و مقاتل بن حیان و ... می­گویند: «فُرْقَاناً» به معنای «مخرجا»: (راه نجات) می­باشد.» و مجاهد می­افزاید: «راه نجات در دنیا و آخرت می­باشد.» و در روایتی از ابن عباس می­گوید: «فُرْقَاناً**» به معنای نجات می­باشد.» و در روایتی می­گوید: «منظور نصرت و پیروزی است». و محمد بن اسحاق می­گوید: «فرقانا یعنی جدا کننده­ی حق از باطل». و این تفسیر ابن اسحاق اعم از تفاسیر دیگر است و بلکه مستلزم همه­ی آنها نیز می­باشد. بنابراین هرکس با انجام اوامر الهی و ترک نواهی تقوای الهی را رعایت کند، توفیق شناخت حق از باطل پیدا می­کند و این باعث نصرت و پیروزی و نجات و راهی برای برون رفت از امور دنیا و سعادت وی در روز قیامت و بخشیده شدن گناهان و محو و نابودی و پوشیده ماندن آنها از نگاه مردم خواهد بود و نیز سبب کسب ثواب فراوان خداوند متعال می­باشد. چنان­که خداوند متعال می­فرماید: «**يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَآمِنُوا بِرَسُولِهِ يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِن رَّحْمَتِهِ وَيَجْعَل لَّكُمْ نُوراً تَمْشُونَ بِهِ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ» (حدید: 28) «ای کسانی‌که ایمان آورده‌اید! از الله بترسید و به پیامبرش ایمان بیاورید تا دو بهره از رحمتش را به شما ببخشد و برای شما نوری قرار دهد که با آن راه بروید و گناهان شما را بیامرزد و الله آمرزنده مهربان است».**

**امام ابن کثیر می­گوید: «و مانند این آیه آنجا که خداوند متعال می­فرماید: «وَاتَّقُواْ اللّهَ وَيُعَلِّمُكُمُ اللّهُ» (بقره: 282) «از الله بترسید و (آنچه که برای شما مفید است) الله به شما آموزش می‌دهد».[[115]](#footnote-115)**

1. **دعا و پناه بردن و اظهار نیاز به درگاه خداوند بی­نیاز:**

**خداوند متعال می­فرماید: «وَقَالَ رَبُّكُمُ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ» (غافر: 60) «و پروردگار شما فرمود: مرا بخوانید تا (دعای) شما را اجابت کنم. همانا کسانی‌که از عبادت من سرکشی می‌کنند، به زودی با خواری به جهنم وارد می‌شوند».**

**و از ام المومنین عایشه روایت است که می­گوید: «چون رسول خدا برای نماز شب بلند می­شد، نمازش را چنین آغاز می­کرد: «اللَّهُمَّ رَبَّ جِبْرِيلَ وَمِيكَائِيلَ وَإِسْرَافِيلَ فَاطِرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ عَالِمَ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ أَنْتَ تَحْكُمُ بَيْنَ عِبَادِكَ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ، اهْدِنِي لِمَا اخْتُلِفَ فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِكَ إِنَّكَ أَنْتَ تَهْدِي مَنْ تَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ»: پروردگارا، ای رب جبریل و میکائیل و اسرافیل، خالق آسمان­ها و زمین، آگاه به نهان و آشکار، تو داوری خواهی کرد بین بندگانت در آنچه اختلاف می­کنند؛ در آن­چه اختلاف کرده­اند، مرا به سوی حق هدایت کن، تو هرکس را که بخواهی به راه راست هدایت می­کنی».[[116]](#footnote-116)**

1. **تدبر در کتاب الله و سنت و رسولش:**

**خداوند متعال می­فرماید: «إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يِهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ وَيُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْراً كَبِيراً» (اسراء: 9) «بی‌شک این قرآن به راهی که آن استوار‌ترین راه‌هاست، هدایت می‌کند و به مؤمنانی که کار‌های شایسته انجام می‌دهند بشارت می‌دهد که برای آن‌ها پاداش بزرگی است.»**

**شیخ الاسلام ابن تیمیه می­گوید: «چون بنده به خداوند روی آورده و از روی نیاز او را به فریاد خواند و در کلام الهی و حدیث رسول خدا و سخنان صحابه و تابعین و ائمه مسلمانان تدبر و تامل کند، راه هدایت برای او باز می­شود.»[[117]](#footnote-117)**

1. **پیروی از راه و روش سلف صالح:**

**ابن تیمیه در مورد سلف این امت می­گوید: «اقتدا به آنها بهتر از اقتدا به کسانِ پس از آنهاست و شناخت اجماع و اختلاف آنها در علم و دینريال بهتر و سودمندتر از شناخت اجماع و اختلافی است که از دیگران ذکر می­شود، چرا که اجماع آنها معصوم است و چون اختلاف کنند حق از سخنان و دیدگاه آنان خارج نیست».[[118]](#footnote-118)**

1. **همنشین صالح و نیکو:**

**خداوند متعال می­فرماید: «قُلْ أَنَدْعُو مِن دُونِ اللهِ مَا لاَ يَنفَعُنَا وَلاَ يَضُرُّنَا وَنُرَدُّ عَلَى أَعْقَابِنَا بَعْدَ إِذْ هَدَانَا اللهُ كَالَّذِي اسْتَهْوَتْهُ الشَّيَاطِينُ فِي الأَرْضِ حَيْرَانَ لَهُ أَصْحَابٌ يَدْعُونَهُ إِلَى الْهُدَى ائْتِنَا قُلْ إِنَّ هُدَى اللهِ هُوَ الْهُدَىَ وَأُمِرْنَا لِنُسْلِمَ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ» (انعام: 71) «بگو: آیا غیر از خدا، چیزی را بخوانیم که نه ما را سود می‌دهد و نه زیان می‌رساند؟! و به عقب برگردیم بعد از آنکه الله ما را هدایت کرده است؟! همچون کسی‌که شیطان او را (با وسوسه) در زمین گمراه کرده و سرگردان مانده است، درحالی‌که او یارانی دارد، او را به هدایت دعوت می‌کنند (و می‌گویند:) به سوی ما بیا». بگو: «به راستی هدایت الله، هدایت (واقعی) است و به ما امر شده که تسلیم پروردگار جهانیان باشیم».**

**و رسول خدا فرمودند: «الرَّجُلُ عَلَى دِينِ خَلِيلِهِ، فَلْيَنْظُرْ أَحَدُكُمْ مَنْ يُخَالِلُ»:[[119]](#footnote-119) «انسان بر دین دوستش می­باشد، پس هریک از شما دقت کند که چه کسی را به دوستی می­گیرد».**

**و عبدالله بن شوذب می­گوید: «از نعمت­های خداوند به یک جوان آن است که چون به زهد و عبادت روی آورد، با کسی همراه شود که پایبند به سنت می­باشد و او را به عمل به سنت وا می­دارد.»[[120]](#footnote-120)**

**و از عمر بن قیس ملائی روایت است که می­گوید: «اگر دیدی جوانی در آغاز جوانی با اهل سنت و جماعت همراه بود، به او امیدوار باش؛ اما اگر دیدی با اهل بدعت همراه است، از وی نا امید باش، چرا­که جوان با آن­چه در آغاز جوانی همراه شود، خواهد بود.»[[121]](#footnote-121) و اکثر و اغلب چنین است. و گاهی هم چنین بوده که در آغاز جوانی با اهل بدعت همراه بوده اما پس از مدتی حق بر وی روشن شده و توبه کرده و به راه درست بازگشته است و عکس این مساله نیز صادق و صحیح است.**

**سوالات فصل چهارم:**

1. **اهمیت ثبات و پایداری بر منهج و خطر انحراف از آن در چیست؟**
2. **یکی از اسباب ثبات و پایداری بر منهج، ارتباط مسلمان با سلف صالح و علمای ربانی است. توضیح دهید این امر چگونه ممکن است؟**
3. **از مجموعه اول گزینه­ی مناسب با عناوین مجموعه دوم را انتخاب کن.**

|  |  |
| --- | --- |
| **مجموعه اول:** | **مجموع دوم:** |
| **همنشین صالح و نیک** | **«وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيماً فَاتَّبِعُوهُ»** |
| **تقوای الهی** | **بَدَأَ الْإِسْلَامُ غَرِيبًا، وَسَيَعُودُ غَرِيبًا كَمَا بَدَأَ، فَطُوبَى لِلْغُرَبَاءِ** |
| **پایبندی به منهج** | **حرکت سوی خدا نیاز به دو نیروی علمی و عملی دارد.** |
| **عدم نگرانی از اندک بودن رهروان** | **شر تماما تفریط در حق یا تعدی در باطل می­باشد.** |
| **علم و آگاهی نسبت به منهج** | **يِا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ إَن تَتَّقُواْ اللهَ يَجْعَل لَّكُمْ فُرْقَاناً وَيُكَفِّرْ عَنكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ** |
| **میانه روی و اعتدال** | **«انسان بر دین دوستش می­باشد، پس هریک از شما دقت کند چه کسی را به دوستی می­گیرد.»** |

**فصل پنجم: مهمترین اصول منهج سلف در عقیده**

**این فصل به مهمترین اصول منهج سلف در عقیده در قالب مباحث ذیل می­پردازد:**

* **مبحث اول: حصر مصدر دریافت اعتقاد در کتاب و سنت**
* **مبحث دوم: استناد به احادیث صحیح به طور مطلق**
* **مبحث سوم: فهم نصوص در پرتو اقوال سلف**
* **مبحث چهارم: تسلیم بودن در برابر آنچه وحی متذکر شده است.**
* **مبحث پنجم: جمع نمودن بین نصوص در یک مساله**
* **مبحث ششم: ایمان به متشابه و عمل به محکم**
* **مبحث هفتم: عدم کندوکاو در علم کلام**

**مبحث اول: حصر مصدر دریافت اعتقاد در کتاب و سنت و اجماع سلف**

**منظور از مصدر دریافت، منبعی است که دین به­طور عام و عقیده به طور خاص از آن گرفته می­شود. چرا که عقیده امری غیبی است و غیب آن است که از نگاه حواس غایب باشد بنابراین امری توفیقی می­باشد. در نتیجه چیزی از آن جز با دو مصدر وحی ثابت نمی­شود. و ایمان به غیب (امور عقیدتی) اولین صفت از صفات متقین است. کسانی که خداوند متعال در مورد آنها می­فرماید: «الم، ذَلِكَ الْكِتَابُ لاَ رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ \* الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ» (بقره: 3-1) «الف. لام. میم \* این کتابی است که هیچ شکی در آن نیست و مایه هدایت پرهیزگاران است. آن کسانی‌که به غیب ایمان می‌آورند و نماز را بر پا می‌دارند و از آنچه روزی‌شان داده‌ایم انفاق می‌کنند.»**

**«ایمان یعنی تصدیق کامل آنچه پیامبران از آن خبر داده­اند، تصدیقی که متضمن فرمانبرداری اعضا و جوارح است. باور به محسوسات و مشهودات زیاد مهم نیست زیرا با آن مسلمان از کافر جدا نمی­گردد بلکه آنچه مهم است باور به دنیای پنهان است که آن­را ندیده و مشاهده نکردیم اما به دلیل خبر الله و رسولش به آن ایمان داریم. پس چنین ایمانی است که مسلمان را از کافر جدا می­نماید زیرا تصدیق محض الله و پیامبرانش می­باشد. بنابراین فرد مومن به تمام آنچه الله و رسولش بدان خبر داده­اند، ایمان می­آورد خواه آن­را مشاهده کرده و یا آن­را فهمیده و عقلش آن­را درک کرده باشد و یا آن­را نفهمیده و عقلش به آن راه نیافته باشد. برخلاف زندیق­ها و کسانی که امور غیبی را تکذیب می­کنند، زیرا عقل قاصر آنان به آن ایمان نمی­آورد. بنابراین آنچه را که بدان علم ندارند، تکذیب کرده و در نتیجه عقل­شان تباه شده است؛ اما عقل مومنانی که (حقیقت را) تصدیق می­کنند و به رهنمود الهی راه یافته­اند، همیشه پویا و پاکیزه است. ایمان به غیب شامل ایمان به تمام غیبیات و ناشناخته­های گذشته و آینده و احوال قیامت و حقایق اوصاف خداوند و کیفیت آن و آن­چه پیامبران در این مورد از آن خبر داده­اند، می­شود. بنابراین مومنان به صفات خداوند به صورت قطع و یقین باور دارند هرچند کیفیت آن­را درک نکنند.»[[122]](#footnote-122)**

* **اولین مصدر دریافت اعتقاد: قرآن**

**تعریف قرآن: قرآن کلام حقیقی الله است که با عنوان وحی بر رسول­ الله** ح **نازل شده است؛ تلاوت آن عبادت است و به­طور متواتر نسل در نسل و سینه به سینه برای ما نقل شده است و از هرگونه تحریف و تبدیل و افزایش و کاهش محفوظ و مصون است.**

**خداوند متعال می­فرماید: «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ» (حجر: 9) «همانا ما قرآن را نازل کردیم و قطعاً ما نگهبان آن هستیم.»**

**و می­فرماید: «كِتَابٌ أُنزِلَ إِلَيْكَ فَلاَ يَكُن فِي صَدْرِكَ حَرَجٌ مِّنْهُ لِتُنذِرَ بِهِ وَذِكْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ اتَّبِعُواْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكُم مِّن رَّبِّكُمْ وَلاَ تَتَّبِعُواْ مِن دُونِهِ أَوْلِيَاء قَلِيلاً مَّا تَذَكَّرُونَ» (اعراف: 3-2) «اين کتابی است که بر تو نازل شده است، پس نبايد در سينه‌ات از آن تنگی باشد تا به آن (مردم را) بيم دهی و برای مؤمنان پند (و تذکری) باشد. آنچه از جانب پروردگارتان بر شما نازل شده، پيروی کنيد و از اولياء (و معبود‌های) ديگر جز او پيروی نکنيد، چه اندک پند می‌‌پذيريد».**

**و می­فرماید: «وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْراً أَن يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ» (احزاب: 36) «هيچ مرد و زن مؤمنی، در كاری كه خدا و رسولش داوری كرده باشند (و آن­را مقرّر نموده باشند) اختياری از خود در آن ندارند (و اراده ايشان بايد تابع اراده خدا و رسول باشد)».**

**و می­فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ أَطِيعُواْ اللهَ وَأَطِيعُواْ الرَّسُولَ وَأُوْلِي الأَمْرِ مِنكُمْ فَإِن تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللهِ وَالرَّسُولِ إِن كُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلاً» (نساء: 59) «ای كسانی كه ايمان آورده ايد! از خدا (با پيروی از قرآن) و از پيامبر (خدا محمّد مصطفی با تمسّك به سنّت او) اطاعت كنيد و از كارداران و فرماندهان مسلمان خود فرمانبرداری نمائيد و اگر در چيزی اختلاف داشتيد (و در امری از امور كشمكش پيدا كرديد) آن­را به خدا (با عرضه به قرآن) و پيامبر او (با رجوع به سنّت نبوی) برگردانيد (تا در پرتو قرآن و سنّت، حكم آن­را بدانيد. چرا كه خدا قرآن را نازل و پيغمبر آن­را بيان و روشن داشته است. بايد چنين عمل كنيد) اگر به خدا و روز رستاخيز ايمان داريد. اين كار (يعنی رجوع به قرآن و سنّت) برای شما بهتر وخوش فرجام­تر است».**

* **دومین مصدر دریافت اعتقاد: سنت**

**تعریف لغوی سنت: سنت در لغت به معنای راه و روش است، یکسان است این راه نیک باشد یا بد.**

**تعریف اصطلاحی سنت: «سنت در اصطلاح عبارت است از هر قول یا فعل یا تاییدی که از رسول خدا ثابت شده است.»[[123]](#footnote-123)**

**سنت نیز بخشی از وحی است که خداوند متعال به­طور کلی حفاظت آن­را بر عهده گرفته است. و از این جهت به رسول ­الله** ح **منسوب است که الفاظ این بخش از وحی از ایشان است اما معانی آنها از سوی خداوند متعال است.**

**خداوند متعال در مورد فرستاده­اش می­فرماید: «وَمَا يَنطِقُ عَنِ الْهَوَى إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى» (نجم: 4-3) «و از روی هوای نفس سخن نمی‌گوید. این نیست جز آنچه به او وحی می‌شود (و بجز وحی چیزی نمی‌گوید)».**

**و می­فرماید: «وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانتَهُوا» (حشر: 7) «چيزهائی را كه پيغمبر برای شما (از احكام الهی) آورده است اجرا كنيد و از چيزهائی كه شما را از آن بازداشته است، دست بكشيد.»**

**و می­فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ اسْتَجِيبُواْ لِلّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُم لِمَا يُحْيِيكُمْ وَاعْلَمُواْ أَنَّ اللهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ وَأَنَّهُ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ» (انفال: 24) «ای کسانی‌که ایمان آورده‌اید، (دعوت) الله و پیامبر (او) را اجابت کنید، هنگامی‌که شما را به سوی چیزی فرا می‌خواند که شما را حیات (و زندگی) می‌بخشد. و بدانید که الله میان شخص و قلب او حایل می‌شود و (بدانید) که به سوی او محشور خواهید شد».**

**و می­فرماید: «وَأَطِيعُواْ اللهَ وَالرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ» (آل عمران: 132) «و الله و پیامبر را اطاعت کنید تا مورد رحمت (خدا) قرار گیرید.»**

**و رسول خدا فرمودند: «أَلَا إِنِّي أُوتِيتُ الْقُرْآنَ وَمِثْلَهُ مَعَهُ»:[[124]](#footnote-124) «بدانید که به من قرآن و مانند آن داده شده است.»**

**و از عبیدالله بن رافع از پدرش روایت است که رسول­الله فرمودند: «لَا أُلْفِيَنَّ أَحَدَكُمْ مُتَّكِئًا عَلَى أَرِيكَتِهِ، يَأْتِيهِ الْأَمْرُ مِمَّا أَمَرْتُ بِهِ، أَوْ نَهَيْتُ عَنْهُ، فَيَقُولُ: لَا أَدْرِي، مَا وَجَدْنَا فِي كِتَابِ اللَّهِ اتَّبَعْنَاهُ»:[[125]](#footnote-125) «کسی از شما را نیابم که بر تختی تکیه زده باشد و مساله­ای که من بدان امر نمودم یا از آن نهی کرده­ام بر او عرضه شود و او بگوید: من نمی­دانم؛ آن­چه در کتاب خدا بیابیم می­پذیریم و از آن­ پیروی نموده (و بدان عمل می­کنیم)».[[126]](#footnote-126)**

**و از حسن رحمه­الله روایت است که می­گوید: «روزی عمران بن حصین از سنت رسول خدا روایت می­کرد که مردی به او گفت: ای ابو نجید، در مورد قرآن برای سخن بگو؛ پس عمران به او گفت: تو و یارانت قرآن را می­خوانید، آیا (از قرآن) در مورد نماز و شرایط و حدود و ارکان آن سخن می­گویی؟ آیا (از قرآن) در مورد زکات طلا و شتر و گاو و گوسفند و اموال مختلف سخن می­گویی؟ من این­ها را می­دانم اما پاسخ این سوالات از تو پنهان است؟ سپس گفت: رسول­الله در مورد زکات چنین و چنان بر ما فرض کرده است. پس آن شخص گفت: مرا زنده کردی، خداوند تو را زنده نگه دارد. حسن می­گوید: آن شخص از دنیا نرفت تا اینکه یکی از فقهای مسلمانان شد.»[[127]](#footnote-127)**

**و ایوب سختیانی رحمه­الله می­گوید: «چون برای شخصی از سنت گفته شود و او بگوید: این را رها کن و برای ما از قرآن سخن بگو، پس بدان که وی گمراه و گمراه کننده است.»**

* **مصدر سوم دریافت اعتقاد: اجماع**

**اجماع در لغت به معنای تصمیم قاطع و اتفاق می­باشد. خداوند متعال از قول نوح علیه­السلام می­فرماید: «فَأَجْمِعُواْ أَمْرَكُمْ وَشُرَكَاءكُمْ ثُمَّ لاَ يَكُنْ أَمْرُكُمْ عَلَيْكُمْ غُمَّةً ثُمَّ اقْضُواْ إِلَيَّ وَلاَ تُنظِرُونِ» (یونس: 71) «پس همراه با معبودهای­تان قاطعانه تصميم خود را بگيريد (و هرچه از دست­تان برمی­آيد درباره من انجام دهيد و هيچ كوتاهی مكنيد. اين كار را از روی مشورت كامل و تصميم قاطع انجام دهيد تا) بعداً منظورتان از خودتان نهان نماند و مايه اندوهتان نشود. پس از آن نسبت به من هرچه می­خواهيد بكنيد و مرا مهلت ندهيد».**

**اجماع نزد اصولیون در اصطلاح عبارت است از: «اتفاق مجتهدان یک عصر و زمان در مورد یک حکم شرعی بعد از وفات رسول خدا»[[128]](#footnote-128)**

**اجماع نزد جمهور امت حجت است بر خلاف خوارج و روافض که آن­را حجت نمی­دانند.**

**خداوند متعال می­فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ اتَّقُواْ اللهَ وَكُونُواْ مَعَ الصَّادِقِينَ» (توبه: 119) «**ای کسانی‌که ایمان آورده‌اید از الله بترسید و با راستگویان باشید**».**

**ابن قیم رحمه­الله می­گوید: «بسیاری از سلف صالح بر این باورند که منظور از صادقین، اصحاب محمد می­باشد. تردیدی نیست که آنها پیشوایان راستگویان هستند. و هر راستگویی پس از آنها، صدق و راستی وی با آنها کامل می­شود بلکه حقیقت صدق وی، پیروی از آنها و همراهی با آنها می­باشد. و بدیهی است کسی که در چیزی با آنها مخالفت کند - هرچند در امور دیگر با آنها موافق باشد - در آن­چه با آنها مخالفت کرده، با ایشان همراه نبوده است و در این صورت عدم همراهی وی با آنها در مورد او صدق می­کند».[[129]](#footnote-129)**

**و خداوند متعال می­فرماید: «وَمَن يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِن بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَى وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّى وَنُصْلِهِ جَهَنَّمَ وَسَاءتْ مَصِيراً» (نساء: 115) «و هرکس پس از آنکه هدایت (و راه حق) برایش روشن شد با پیامبر مخالفت کند و از راهی جز راه مؤمنان پیروی کند، ما او را به آنچه پیروی کرده وا گذاریم و او را به جهنم در افکنیم و بد جایگاهی است.»**

**اما وجه دلالت این آیه: «در این آیه خداوند متعال کسانی را که راهی جز راه مومنان در پیش گرفته­اند، تهدید می­کند. و این خود بیانگر حرام بودن چنین عملی است. بنابراین پیروی از راه و روش مومنان واجب است. چرا که راه سومی وجود ندارد.»**

**و از عبدالله ­بن مسعود روایت است که می­گوید: «هر کس در پی اقتدا کردن است، پس به اصحاب رسول­ الله** ح **اقتدا کند؛ چرا که آنها پاک­ترین و نیک­ترین قلوب این امت را دارا هستند و عمیق­ترین علم و کم­ترین تکلف و استوار­ترین هدایت و بهترین احوال را در میان امت دارا هستند. قومی که خداوند متعال آنها را برای همراهی پیامبرش و بر پایی دینش برگزیده است. پس فضل و برتری آنها را بشناسید و از راه و روش آنها پیروی کنید چرا گه آنها بر راه راست و مستقیم بودند».[[130]](#footnote-130)**

ابوحنیفه رحمه­الله می­گوید: «چون صحابه در امری اجماع کردند، ما تسلیم آن هستیم».

و شافعی رحمه­الله می­گوید: «مسلمانان اجماع کرده­اند کسی که سنت رسول­ الله ح برای وی روشن شد، حق ندارد آن­را به خاطر هیچکس رها کند.»[[131]](#footnote-131)

و همچنین می­گوید: «هیچیک از صحابه و تابعین را نمی­شناسم که از رسول الله ح خبر داده باشند مگر اینکه خبر وی پذیرفته شده و بدان رجوع شده و سنت تلقی شده است.»[[132]](#footnote-132)

«بنابراین هرکس این مذهب را رها کند و از آن جداشود، در حقیقت نزد ما از راه و روش اصحاب رسول­ الله ح و علمای پس از آنها تا به امروز، جدا شده است و چه بسا از جاهلان باشد.»[[133]](#footnote-133)

و داود ظاهری و ابن حبان و امام احمد ابن حنبل رحمه­الله می­گویند: «اجماع این است که از احادیث و روایاتی که از رسول­ الله ح و اصحابش وارد شده، پیروی شود اما در پیروی از تابعین مخیرمی­باشد.» (منظور سخن آحاد تابعین است نه همگی آنها)

و ابن وهب می­گوید: «داود و اصحاب ما بر این باورند که اجماع، فقط اجماع صحابه است.»[[134]](#footnote-134)

*و* ابن تیمیه رحمه­الله می­گوید: «اجماع سومین اصل (بعد از قرآن و سنت) است که در علم و دین بدان اعتماد می­شود. و آنها با این سه اصل تمام اقوال و اعمال ظاهری و باطنی را که ربطی به دین داشت، می­سنجیدند. و اجماعی که ضابطه­مند بود، همان است که سلف صالح بر آن بودند چرا که پس از آنها اختلاف زیاد شد و امت پراکنده گردید.» [[135]](#footnote-135)

و همچنین می­گوید: «اعتقاد از من و بلکه بزرگ­تر از من گرفته نمی­شود بلکه تنها از الله و رسولش و آنچه سلف امت بر آن اجماع کرده­اند، اخذ می­شود؛ بنابراین آنچه در قرآن است، اعتقاد به آن واجب است و همچنین آنچه در احادیث صحیح ثابت شده است مثل صحیح بخاری و مسلم، اعتقاد به آن واجباست.

امادر مورد کتاب­ها؛ هرگز فی البدایه به سوی کسی کتابی ننوشتم که او را به چیزی از این امور دعوت کنم بلکه پاسخ سؤالاتی را *که* مصریان و دیگران از من پرسیدند، نوشتم. به من خبر رسیده که کتابی به سوی امیر (رکن الدین جاشنکیر) نوشته شده و به دروغ به من نسبت داده شده است. کتابی با عقاید تحریف شده که از حقیقت آن بی­خبرم اما می دانم که دروغ است. درحالی­که سوالاتی از مصر و ... در مسائل اعتقادی و ... نزد من عنوان می­شد که با کتاب و سنت و بر مبنای راه و روش سلف صالح امت، به آنها پاسخ می­دادم».[[136]](#footnote-136)

ابن قیم رحمه­الله می­گوید: «محال است خداوند متعال پاک­ترین قلوب این امت، کسانی که عمیق­ترین علم و کمترین تکلف و استوارترین هدایت را دارا بودند، از صدور احکام درست محروم کند و کسانِ پس از آنها را در این مورد موفق بگرداند». [[137]](#footnote-137)

شوکانی رحمه­الله می­گوید: «بدان کسانی که از اهل علم به شمار می­روند، اتفاق کرده­اند که سنت نبوی در تشریع احکام مستقل است. و ثبوت حجیت سنت و استقلال آن در تشریع، ضرورتی دینی است».[[138]](#footnote-138)

و همچنین می­گوید: «بدون هیچ خلافی، اجماع صحابه حجت است. و این دیدگاهی است که خلاف آن جایز نیست، چرا که اجماع برگرفته از (دو منبع) توقیفی (قرآن و سنت) می­باشد و صحابه کسانی هستند که شاهد این دو منبع توقیفی بودند.»

**خلاصه:** مبنای عقیده تسلیم و پیروی است. تسلیم شدن در برابر الله و پیروی از رسول­ الله ح و سپس اجماع سلف رضوان­الله­علیهم.

زهری می­گوید: «رسالت از سوی خداوند است و بر پیامبر ابلاغ است و بر ما تسلیم.»[[139]](#footnote-139)

**مبحث دوم: استناد مطلق سلف صالح به سنت صحیح**

چه آن حدیث و سنت نبوی متواتر باشد یا از جمله احادیث آحاد باشد و یا در باب عقیده باشد یا عمل؛ سلف صالح تفاوتی میان متواتر و آحاد قائل نبودند. و روایاتی که در کتاب­های­شان وارد شده و اقوال در مورد آنها مختلف است، از باب اصل و اساس قرار دادن آنها ذکر شده­اند بلکه برای آشنایی ذکر شده­اند و با ذکر اسانید آورده شده­اند».[[140]](#footnote-140)

سنت در لغت به معنای راه و روش و سیرت است چه نیک باشد یا بد.

خداوند متعال می­فرماید: «قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِكُمْ سُنَنٌ فَسِيرُواْ فِي الأَرْضِ فَانْظُرُواْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكَذَّبِينَ» (آل عمران: 137) «بی‌شک پیش از شما (ملت‌هایی و) سنت‌هایی گذشته است، پس در زمین گردش کنید و ببینید سرانجام تکذیب کنندگان چگونه است؟»

زجاج می­گوید: «یعنی قبل از شما کسانی بودند که قواعد و ضوابطی داشتند. «اهل سنن» که در اینجا مضاف حذف شده است». [[141]](#footnote-141)

و رسول­ الله ح فرمودند: «**مَنْ سَنَّ فِي الْإِسْلَامِ سُنَّةً حَسَنَةً، فَلَهُ أَجْرُهَا، وَأَجْرُ مَنْ عَمِلَ بِهَا بَعْدَهُ، مِنْ غَيْرِ أَنْ يَنْقُصَ مِنْ أُجُورِهِمْ شَيْءٌ، وَمَنْ سَنَّ فِي الْإِسْلَامِ سُنَّةً سَيِّئَةً، كَانَ عَلَيْهِ وِزْرُهَا وَوِزْرُ مَنْ عَمِلَ بِهَا مِنْ بَعْدِهِ، مِنْ غَيْرِ أَنْ يَنْقُصَ مِنْ أَوْزَارِهِمْ شَيْءٌ»:[[142]](#footnote-142) «**هرکس در اسلام راه و روش نیکی را بنیان نهد، پاداش آن­را دریافت می­کند و نیز پاداش کسانی را که پس از او به آن عمل می­کنند، دریافت می­کند بدون اینکه چیزی از اجر و پاداش آنها کاسته شود. و هرکس در اسلام راه و روش بدی بنیان نهد، گناه آن­را بر دوش خواهد کشید و همچنین گناه تمام کسانی را که پس از او به آن عمل کنند، بر دوش خواهد داشت بدون اینکه چیزی از گناه آنان کاسته شود.»

سنت در شریعت عبارت است از: هر قول یا فعل یا تاییدی که از رسول خدا نقل شده است.[[143]](#footnote-143)

سنت بخشی از وحی است که خداوند حفظ آن­را به طور کلی برعهده گرفته است. چنانکه می­فرماید: «**إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ**» (حجر: 9) «همانا ما قرآن را نازل کردیم و قطعاً ما نگهبان آن هستیم». و از این جهت به رسول خدا منسوب است که الفاظ آن­ از ایشان است اما معانی از جانب خداوند می­باشد که یا جبرئیل با آنها نازل شده یا اینکه به او الهام شده است.[[144]](#footnote-144) یا اینکه در قول یا فعل اجتهاد کرده است که این اجتهاد را یا الله متعال تایید کرده که در این صورت به حقیقت وحی باز می­گردد یا اینکه آن­را تایید نکرده و او را متوجه قول یا فعل صواب نموده است». [[145]](#footnote-145)

خداوند متعال می­فرماید: «**وَمَا يَنطِقُ عَنِ الْهَوَى** **إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى**» (نجم: 4-3) «و از روی هوای نفس سخن نمی‌گوید. این نیست جز آنچه به او وحی می‌شود (و بجز وحی چیزی نمی‌گوید)».

و رسول خدا فرمودند: «**أَلَا إِنِّي أُوتِيتُ الْكِتَابَ، وَمِثْلَهُ مَعَهُ ...**»[[146]](#footnote-146) «بدانید که همراه کتاب (قرآن) مانند آن به من داده شده است».

و ابن حزم رحمه­الله می­گوید: «... صحیح این است که سخن رسول­ الله ح در مورد دین، تماماً وحی از سوی خداوند است؛ در این مورد تردیدی نیست؛ و در میان اهل لغت و شریعت در این زمینه خلافی نیست که هر وحی که از سوی خداوند نازل شده است، همان ذکر نازل شده می­باشد.»[[147]](#footnote-147)

و مقصود از سنت صحیح، احادیث مورد قبول و نه مردود می­باشد.

و اینکه سنت حجت است، یعنی سنت مصدر تشریع و دریافت دین است که پیروی از آن واجب و منکر آن کافر است و حجت با آن اقامه می­شود و عذر پذیرفته نمی­شود.

1. **دلایلی از کتاب (قرآن):**

خداوند متعال می فرماید: «**يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ أَطِيعُواْ اللهَ وَأَطِيعُواْ الرَّسُولَ**» (نساء: 59) «ای كسانی كه ايمان آورده­ايد! از خدا (با پيروی از قرآن) و از پيامبر (خدا محمّد مصطفی با تمسّك به سنّت او) اطاعت كنيد».

علامه ابن قیم رحمه­الله می­گوید: «در این آیه خداوند متعال به اطاعت از او و اطاعت از رسولش امر نموده است و در مورد رسول خدا فعل «اطاعت کردن» را دوباره تکرار کرده است و اینگونه اعلام می­کند که اطاعت از رسول به طور مستقل واجب است بدون اینکه آنچه امر می­کند به کتاب (قرآن) عرضه شود بلکه چون به چیزی امر می­کند، اطاعت از آن به طور مطلق واجب است؛ یکسان است امر وی در کتاب باشد یا نباشد، چرا که همراه کتاب، مانند آن نیز به او داده شده است».[[148]](#footnote-148)

و خداوند متعال می فرماید: «**فَلاَ وَرَبِّكَ لاَ يُؤْمِنُونَ حَتَّىَ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لاَ يَجِدُواْ فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجاً مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُواْ تَسْلِيماً**» (نساء: 65) «نه، سوگند به پروردگارت که آن‌ها ایمان نمی‌آورند، مگر اینکه در اختلافات خویش تو را داور قرار دهند و سپس از داوری تو، در دل خود احساس ناراحتی نکنند و کاملاً تسلیم باشند».

و نیز در مورد مخالفت با پیامبرش هشدار می دهد، آنجا که می­فرماید: «**فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَن تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ**» (نور: 63) «پس کسانی‌که با فرمان او مخالفت می‌کنند باید بترسند از اینکه فتنه ایشان را فرا گیرد، یا عذابی دردناک به آن‌ها برسد!».

و می­فرماید: «**وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانتَهُوا**» (حشر: 7) «آنچه که رسول الله به شما بدهد آن­را بگیرید و از آنچه که شما را از آن نهی کرده است پس خودداری کنید».

و می­فرماید: «**وَإِن تُطِيعُوهُ تَهْتَدُوا وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ**» (نور: 54) «و اگر از او اطاعت کنید هدایت خواهید شد و بر (عهده) پیامبر (چیزی) جز ابلاغ آشکار نیست».

1. **دلایلی از سنت نبوی:**

رسول خدا فرمودند : «لَا أُلْفِيَنَّ أَحَدَكُمْ مُتَّكِئًا عَلَى أَرِيكَتِهِ، يَأْتِيهِ الْأَمْرُ مِمَّا أَمَرْتُ بِهِ، أَوْ نَهَيْتُ عَنْهُ، فَيَقُولُ: لَا أَدْرِي، مَا وَجَدْنَا فِي كِتَابِ اللَّهِ اتَّبَعْنَاهُ أَلَّا وَإِنَّ مَا حَرَّمَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِثْلُ مَا حَرَّمَ اللَّهُ»:[[149]](#footnote-149) «هیچیک از شما را در حالی نیابم که بر تختش تکیه زده و امری از آنچه بدان امر کرده­ام یا از آن نهی کرده­ام به او برسد و بگوید: «نمی­دانم، آنچه در کتاب الله بیابیم، از آن پیروی می­کنیم؛ بدانید که آنچه رسول­الله حرام نموده مانند آن چیزی است که خداوند حرام کرده است».

1. **دلایلی از روایات سلف صالح:**

از عبدالله بن مسعود روایت است که می­گوید: «لَعَنَ اللهُ الْوَاشِمَاتِ وَالْمُسْتَوْشِمَاتِ، وَالنَّامِصَاتِ وَالْمُتَنَمِّصَاتِ، وَالْمُتَفَلِّجَاتِ لِلْحُسْنِ الْمُغَيِّرَاتِ خَلْقَ اللهِ»:[[150]](#footnote-150) «لعنت خداوند بر زنان خالکوب و زنانی که تقاضای خالکوب می­کنند و لعنت خدا بر کسانی که ابروها را باریک می­کنند و کسانی که تقاضای باریک شدن ابرو می­کنند و لعنت خداوند بر کسانی که دندان­ها را برای زیبایی باریک و تیز می­کنند. آنها کسانی هستند که آفرینش خداوند را تغییر می­دهند».

زنی از بنی اسد که ام یعقوب نام داشت درحالی­که قرآن می­خواند این روایت را شنید. پس نزد ابن مسعود رفته و گفت: روایتی که از تو به من رسیده، چیست؟ تو لعنت می­کنی خالکوب و کسانی را که تقاضای خالکوب می­کنند و کسانی که ابرو باریک می­کنند و آنانی که تقاضای باریک شدن ابرو می­کنند و نیز لعنت می­کنی کسانی که دندان­ها را برای زیبایی باریک و تیز می­کنند، کسانی­ که خلقت خداوندی را تغییر می­دهند.

عبدالله در پاسخ به او گفت: چرا کسی را لعنت نکنم که رسول الله او را لعنت کرده است و بلکه در کتاب الله می­باشد.

آن زن گفت: آنچه در میان دو جلد مصحف است (قرآن) خواندم اما این مطلب را در آن نیافتم!

سپس عبدالله گفت: اگر به خوبی و با تأمل قرآن می­خواندی آن­را می­یافتی. خداوند متعال می­فرماید: «**وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانتَهُوا**» (حشر: 7) «آنچه که رسول الله به شما بدهد آن­را بگیرید و از آنچه که شما را از آن نهی کرده است پس خودداری کنید».

**حجیت حدیث آحاد در عقاید و احکام:**

به عبارت دیگر اینکه: حدیث آحاد مصدر صحیح و درستی برای دریافت عقاید و احکام می­باشد (چنانچه صحیح باشد.) خداوند متعال می­فرماید: «**وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانتَهُوا**» کلمه «ما» از الفاظ عام است و عقاید و احکام هر دو را شامل می­شود.

اما کسانی که بین دریافت عقاید و احکام از احادیث متواتر و آحاد، تفاوت قائل می­شوند، این تفاوت را از کجا آورده­اند؟ و دلیل این ادعا چیست که دریافت عقاید از احادیث آحاد جایز نیست؟

بنابراین لازم است ابتدا حدیث متواتر و حدیث آحاد را بشناسیم.

**حدیث متواتر[[151]](#footnote-151) در اصطلاح** عبارت است از: حدیثی که در هر طبقه از طبقات سند آن (از صحابه، تابعین و تبع تابعین تا آخر) تعداد زیادی از راویان، آن­را روایت کرده باشند چنانکه عقل عادتا حکم می­کند (به خاطر تعداد زیاد راویان) تبانی آنها[[152]](#footnote-152) بر جعل این حدیث محال و غیر ممکن باشد.» مانند حدیث: «**وَمَنْ كَذَبَ عَلَيَّ مُتَعَمِّدًا فَلْيَتَبَوَّأْ مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ»:[[153]](#footnote-153) «**هرکس از روی عمد بر من دروغ ببندد، پس باید جایگاه خود را در آتش آماده ببیند.» این حدیث را بیش از هفتاد نفر از اصحاب روایت کرده­اند.

**اما حدیث آحاد[[154]](#footnote-154) عبارت است از**: «حدیثی که شروط تواتر در آن جمع نیست».

**دلایل وجوب دریافت عقیده از حدیث آحاد:**

1. دلیلی مبنی بر تفاوت میان اثبات عقیده و احکام از خبر واحد وجود ندارد. با این توضیح که دلیل معتبری وارد نشده است که میان عقیده و احکام تفاوت قائل شود و بیانگر آن باشد که احکام با خبر واحد ثابت شده و پذیرفته می­شود اما عقاید با خبر واحد ثابت شده و پذیرفته نمی­شود.
2. خداوند متعال می­فرماید: «**وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنفِرُواْ كَآفَّةً فَلَوْلاَ نَفَرَ مِن كُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَآئِفَةٌ لِّيَتَفَقَّهُواْ فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُواْ قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُواْ إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ»** (توبه: 122) «و نباید که مؤمنان همگی (برای جهاد) کوچک کنند، پس چرا از هر گروهی از آنان، دسته‌ای کوچ نمی‌کنند تا در دین دانش بیاموزند و قوم خود را هشدار دهند، هنگامی‌که به سوی آن‌ها باز گشتند، باشد که آن‌ها بترسند.»

«**الطَآئِفَةٌ**» در زبان عربی به یک و بیش از یک نفر اطلاق می­شود.

و «**الدِّينِ**» شامل احکام و عقاید می­شود. و بلکه عقیده مهمتر است. بنابراین اگر حجت با حدیث آحاد اقامه نمی­شود چه از نگاه عقیده و چه از نگاه حکمی، خداوند متعال یک نفر (الطائفه) را به تبلیغ امری عمومی تشویق نمی­کرد.

و چنانکه خداوند متعال می­فرماید: «**وَإِن طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِن بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ فَإِن فَاءتْ فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ**» (حجرات: 9) «و اگر دو گروه از مؤمنان با یکدیگر به جنگ بر خاستند، میان‌شان آشتی بر قرار کنید، پس اگر یکی از آن دو بر دیگری تجاوز کرد با گروه متجاوز بجنگید تا به فرمان الله باز گردد. پس اگر بازگشت، میان آن‌ها به عدالت صلح بر قرار کنی و عدالت پیشه کنید، بی‌گمان الله عادلان را دوست می‌دارد».

1. خداوند متعال می­فرماید: «**يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن جَاءكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَن تُصِيبُوا قَوْماً بِجَهَالَةٍ فَتُصْبِحُوا عَلَى مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ**» (حجرات: 6) «ای کسانی‌که ایمان آورده‌اید، اگر (شخص) فاسقی خبری برای شما آورد، پس (درباره آن) بررسی (و تحقیق) کنید، تا آنکه (مبادا) به گروهی از روی نادانی آسیب برسانید، آنگاه بر آنچه انجام داده‌اید پشیمان شوید».

و این آیه بیانگر آن است که چون فردی عادل خبری آورد، حجت با آن اقامه شده و تمام می­شود.

1. خداوند متعال پیامبران را تک و تنها به سوی اقوام­شان فرستاد تا اینکه حجت خویش را بر دشمنانش اقامه کنند. خداوند متعال می­فرماید: «**وَإِلَى عَادٍ أَخَاهُمْ هُوداً**» (اعراف: 65) «به (سوی قوم) عاد، برادرشان هود را (فرستاديم)».

«**وَإِلَى ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحاً»** (اعراف: 73) «به (سوی قوم) ثمود، برادرشان هود را (فرستاديم)».

«**وَإِلَى مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْباً**» (اعراف: 85) «و به سوی (مردم) مدين برادرشان شعيب را (فرستاديم)».

1. سنت نبوی و اصحاب، بیانگر استناد به خبر واحد می­باشد. از انس ابن مالک روایت است که می­گوید: اهل یمن نزد رسول الله ح آمده و گفتند: مردی را همراه ما بفرست تا اسلام و سنت را به ما بیاموزد. انس می­گوید: پس رسول خدا دست ابوعبیده را گرفته و فرمود: «**هَذَا أَمِينُ هَذِهِ الْأُمَّةِ**»: «این امین (امانت دار) این است می­باشد».[[155]](#footnote-155)

6- علاوه بر این، هریک از احکام شرعی، جنبه­ی عقیدتی نیز دارد به عنوان مثال اگر انسان معتقد به حلال بودن شراب خواری، ازدواج با محارم و زنا باشد، کفر ورزیده است؛ کفر اعتقادی که انسان را از دین خارج می­کند. و رسول­ الله ح بسیاری از نمایندگان خود را به تنهایی به سرزمین­های مختلف فرستاد مانند علی بن ابی طالب، معاذ بن جبل، مصعب بن عمیر، ابوموسی اشعری و... رضی­الله­عنهم­اجمعین؛ با اینکه هریک به تنهایی فرستاده می­شدند، حجت با پیام آنها اقامه شده و علم عقیده و احکام ثابت می­شد.

امام شافعی می­گوید: «در تثبیت خبر واحد احادیث (متعددی) وارد شده است که برخی از آنها کفایت می­کند. و پیوسته راه و روش سلف صالح و نسل­های پس از آنها که شاهد ایشان بودیم، چنین دیدگاهی در مورد خبر واحد داشتند».[[156]](#footnote-156)

و همچنین می­گوید: «هیچیک از فقهای مسلمانان را در خاطر ندارم که در تثبیت خبر واحد اختلاف داشته باشند. بلکه همه­ی آنها در این مورد اتفاق نظر دارند». [[157]](#footnote-157)

امام ابن تیمیه رحمه­الله می­گوید: «و این مطلب علم یقینی جمهور امت محمد از ابتدا تا پایان را می­رساند. در بین سلف صالح در این زمینه اختلافی نبوده ­است. اما از میان خلف این مهم – عدم تفاوت میان احادیث متواتر و آحاد در عقیده – مذهب فقهای بزرگی از اصحاب ائعه اربعه می­باشد و این مسأله در کتاب­­های حنفیه، مالکیه، شافعیه و حنابله نقل شده است. چنانکه سرخسی[[158]](#footnote-158) و ابوبکر رازی[[159]](#footnote-159) از حنفیه و شیخ ابوحامد[[160]](#footnote-160) و ابوطیب[[161]](#footnote-161) از شافعیه و ابن خویز منداد[[162]](#footnote-162) و... از مالکیه و قاضی ابویعلی و ابن ابوموسی و ابوالخطاب از حنابله به این مسأله اشاره کرده­اند.[[163]](#footnote-163)

امام ابن قیم می­گوید: «به اجماع امت تفاوت قائل شدن (میان حدیث متواتر و خبر واحد در دریافت اعتقاد و احکام) باطل است. همواره در امور اعتقادی به این احادیث استناد شده است. چنانکه در امور عملی و احکام به آنها استناد شده است... و پیوسته صحابه و تابعین و اهل حدیث و سنت به این اخبار در مسائل صفات و تقدیر و اسما و احکام استناد می­کردند.»[[164]](#footnote-164)

و بدان که اکثر و بیشتر احادیث بخاری و مسلم از این دسته می­باشند و امت این احادیث را پذیرفته و بدان یقین دارد.

**نتیجه و پیامد رد احادیث احاد چیست؟**

1. چون دانستیم که احادیث متواتر بسیار اندک بوده[[165]](#footnote-165) و اکثر و اغلب احادیث آحاد هستند، در صورت نپذیرفتن نپذیرفتن احادیث آحاد، باید صدها و بلکه هزاران حدیث صحیح را رد کنیم به ویژه در مسائل عقیده؛
2. چنین باور و اعتقادی در مورد احادیث آحاد، با کتاب و سنت و اقوال سلف مخالف است.
3. مستلزم چنین اعتقاد و باوری تفاوت قائل شدن میان مسلمانان در امر اعتقاد می­باشد.
4. می­گوییم: این دیدگاه خود به صورت خبر واحد نقل شده­است لذا برای اثبات کردن این دیدگاه باید به بصورت متواتر آن­را ذکر کنند و سؤال اینجاست که این تواتر کجاست؟ پس تأمل کن.

* **برخی از مسائل اعتقادی که با احادیث آحاد ثابت شده­اند**: چون آنها خبر واحد را در مباحث اعتقادی رد می­کنند، بنا بر مذهب فاسدشان باید این روایات (و بلکه این اعتقادات) را رد کنند.

1. ایمان به سؤال کردن دو فرشته نکیر و منکر در قبر: رسول الله ح فرمودند: «**إِذَا قُبِرَ الْمَيِّتُ، أَوْ قَالَ: أَحَدُكُمْ، أَتَاهُ مَلَكَانِ أَسْوَدَانِ أَزْرَقَانِ، يُقَالُ لأَحَدِهِمَا: الْمُنْكَرُ، وَلِلآخَرِ: النَّكِيرُ، فَيَقُولاَنِ: مَا كُنْتَ تَقُولُ فِي هَذَا الرَّجُلِ؟ فَيَقُولُ: مَا كَانَ يَقُولُ: هُوَ عَبْدُ اللهِ وَرَسُولُهُ، أَشْهَدُ أَنْ لاَ إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، فَيَقُولاَنِ: قَدْ كُنَّا نَعْلَمُ أَنَّكَ تَقُولُ هَذَا، ثُمَّ يُفْسَحُ لَهُ فِي قَبْرِهِ سَبْعُونَ ذِرَاعًا فِي سَبْعِينَ، ثُمَّ يُنَوَّرُ لَهُ فِيهِ، ثُمَّ يُقَالُ لَهُ، نَمْ، فَيَقُولُ: أَرْجِعُ إِلَى أَهْلِي فَأُخْبِرُهُمْ، فَيَقُولاَنِ: نَمْ كَنَوْمَةِ العَرُوسِ الَّذِي لاَ يُوقِظُهُ إِلاَّ أَحَبُّ أَهْلِهِ إِلَيْهِ، حَتَّى يَبْعَثَهُ اللَّهُ مِنْ مَضْجَعِهِ ذَلِكَ، وَإِنْ كَانَ مُنَافِقًا قَالَ: سَمِعْتُ النَّاسَ يَقُولُونَ، فَقُلْتُ مِثْلَهُ، لاَ أَدْرِي، فَيَقُولاَنِ: قَدْ كُنَّا نَعْلَمُ أَنَّكَ تَقُولُ ذَلِكَ، فَيُقَالُ لِلأَرْضِ: التَئِمِي عَلَيْهِ، فَتَلْتَئِمُ عَلَيْهِ، فَتَخْتَلِفُ فِيهَا أَضْلاَعُهُ، فَلاَ يَزَالُ فِيهَا مُعَذَّبًا حَتَّى يَبْعَثَهُ اللَّهُ مِنْ مَضْجَعِهِ ذَلِكَ.»[[166]](#footnote-166) «زمانی که مرده در قبر دفن می­شود -یا اینکه فرمودند : زمانی که یکی از شما در قبر دفن می­شود- دو فرشته سیاه پوست با چشمان آبی نزد او می­آیند که به یکی از آنها منکر و به دیگری نکیر گفته می­شود. پس می­گویند: در مورد این مرد چه می­گفتی؟ پس می­گوید: او بنده و رسول خداست. گواهی می­دهم که معبود برحقی جز الله نیست و محمد بنده و فرستاده اوست. سپس آن دو فرشته می­گویند: ما می­دانستیم که چنین می­گویی. سپس قبرش هفتاد در هفتاد ذراع برای وی فراخ می­گردد و قبرش نورانی می­شود. سپس به او گفته می­شود: بخواب؛ پس می­گوید: مرا به سوی خانواده­ام برگردانید تا از آنها مطلع شوم؟ می­گویند: بخواب همچون خواب عروسی که محبو­ب­ترین افراد خانواده­اش نزد وی، او را بیدار می­کند. تا اینکه خداوند متعال او را از این خوابگاه بر می­انگیزد. اما اگر وی منافق باشد در پاسخ آنها می­گوید: شنیدم که مردم چیزهایی می­گفتند، پس من هم مانند آن­را گفتم. نمی­دانم؛ پس می­گویند: ما می­دانستیم که تو چنین می­گویی. سپس به زمین گفته می­شود تا او را بفشارد و زمین هم او را می­فشارد که پهلوهایش در هم فرو می­رود و چنین عذاب خواهد شد تا اینکه خداوند او را از این خوابگاه بلند کند.»**
2. **شفاعت بزرگ رسول خدا در محشر: رسول خدا فرمودند: «أَنَا سَيِّدُ النَّاسِ يَوْمَ القِيَامَةِ، وَهَلْ تَدْرُونَ مِمَّ ذَلِكَ؟ يَجْمَعُ اللَّهُ النَّاسَ الأَوَّلِينَ وَالآخِرِينَ فِي صَعِيدٍ وَاحِدٍ يُسْمِعُهُمُ الدَّاعِي وَيُلْهِمُنِي مِنْ مَحَامِدِهِ، وَحُسْنِ الثَّنَاءِ عَلَيْهِ شَيْئًا لَمْ يَفْتَحْهُ لِأَحَدٍ قَبْلِي، ثُمَّ يُقَالُ: يَا مُحَمَّدُ، ارْفَعْ رَأْسَكَ، سَلْ تُعْطَهْ، اشْفَعْ تُشَفَّعْ، فَأَرْفَعُ رَأْسِي، فَأَقُولُ: يَا رَبِّ، أُمَّتِي أُمَّتِي، فَيُقَالُ: يَا مُحَمَّدُ، أَدْخِلْ الْجَنَّةَ مِنْ أُمَّتِكَ مَنْ لَا حِسَابَ عَلَيْهِ مِنَ الْبَابُِ الْأَيْمَنِ مِنْ أَبْوَابِ الْجَنَّةِ، وَهُمْ شُرَكَاءُ النَّاسِ فِيمَا سِوَى ذَلِكَ مِنَ الْأَبْوَابِ وَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ، إِنَّ مَا بَيْنَ الْمِصْرَاعَيْنِ مِنْ مَصَارِيعِ الْجَنَّةِ لَكَمَا بَيْنَ مَكَّةَ وَهَجَرٍ** **أَوْ كَمَا بَيْنَ مَكَّةَ وَبُصْرَى»:[[167]](#footnote-167) «در روز قیامت من سرور مردم خواهم بود؛ می­دانید چرا؟ خداوند اولین و آخرین انسان­ها را در مکانی هموار و وسیع جمع می­کند چنانکه صدا به همه­ی آنها می­رسد؛ در این هنگام خداوند کلماتی در حمد و ثنای خود به من الهام می­کند که هیچکس پیش از من آنها را بر زبان نیاورده است. سپس گفته می­شود: ای محمد، سرت را بلند کن، بخواه که به تو داده می­شود، شفاعت کن که شفاعت پذیرفته می­شود. پس سرم را بلند کرده و می­گویم: پروردگارا، امتم، امتم؛ گفته می­شود: ای محمد، آن گروه از امت­ات را که حساب و کتابی ندارند، از دروازه سمت راست درهای بهشت وارد کن. و آنها با دیگر مردم در (ورود به بهشت از) سایر دروازه­ها همراه می­باشند. سوگند به کسی که جانم در دست اوست، فاصله­ی درهای بهشت از یکدیگر، به اندازه­ی فاصله بین مکه و هجر[[168]](#footnote-168) یا به اندازه فاصله بین مکه و بصری[[169]](#footnote-169) می باشد.»**
3. **ایمان و باور به اینکه کسانی که مرتکب گناه کبیره شده­اند، برای همیشه و جاودانه در دوزخ نمی­مانند: رسول الله** ح **فرمودند: «أَتَانِي آتٍ مِنْ عِنْدِ رَبِّي فَخَيَّرَنِي بَيْنَ أَنْ يُدْخِلَ نِصْفَ أُمَّتِي الجَنَّةَ وَبَيْنَ الشَّفَاعَةِ، فَاخْتَرْتُ الشَّفَاعَةَ، وَهِيَ لِمَنْ مَاتَ لَا يُشْرِكُ بِاللَّهِ شَيْئًا»[[170]](#footnote-170) و فرمودند: «شَفَاعَتِي لِأَهْلِ الْكَبَائِرِ مِنْ أُمَّتِي»:[[171]](#footnote-171) «فرستاده­ای از سوی پروردگارم نزد من ­آمد و مرا در میان دو امر مخیر نمود: اینکه نیمی از امتم وارد بهشت شوند یا شفاعت را بپذیرم. پس شفاعت را برگزیدم و آن برای کسی خواهد بود که در حالی بمیرد که شریکی برای خداوند قرار نداده باشد». و فرمودند: «شفاعت من برای کسانی از امتم خواهد بود که مرتکب گناهان کبیره شده­اند».**
4. **ایمان به صراط: رسول خدا فرمودند: «يَجْمَعُ اللَّهُ النَّاسَ يَوْمَ القِيَامَةِ فِي صَعِيدٍ وَاحِدٍ، ثُمَّ يَطَّلِعُ عَلَيْهِمْ رَبُّ العَالَمِينَ، فَيَقُولُ: أَلاَ يَتْبَعُ كُلُّ إِنْسَانٍ مَا كَانُوا يَعْبُدُونَ ... وَيُوضَعُ الصِّرَاطُ، فَيَمُرُّونَ عَلَيْهِ مِثْلَ جِيَادِ الخَيْلِ وَالرِّكَابِ، وَقَوْلُهُمْ عَلَيْهِ سَلِّمْ سَلِّمْ»:[[172]](#footnote-172) «خداوند متعال در روز قیامت انسان­ها را در زمین هموار و وسیعی جمع می­کند سپس بر آنها وارد شده و می­فرماید : «هرکس دنبال کند کسی را که عبادت کرده است ... و(پل) صراط قرار داده می­شود که برخی همچون اسب­ها و سواری­ها تندرو از آن می­گذرند و سخن­شان بر روی آن این است که می­گویند: (پروردگارا) نجات، نجات».**
5. **ایمان به عذاب قبر و فشار آن و ایمان به نعمت قبر و بستان بودن آن:**

**رسول خدا فرمودند: «إِنَّ لِلْقَبْرِ ضَغْطَةً لَوْ نَجَا مِنْهَا أَحَدٌ لَنَجَا سَعْدُ بْنُ مُعَاذٍ»:[[173]](#footnote-173) «براستی قبر فشار دارد، اگر کسی از آن نجات یابد، سعد بن معاذ نجات خواهد یافت».**

**و در مورد آن دو نفری که مرده و دفن شده بودند فرمود: «إِنَّهُمَا لَيُعَذَّبَانِ، وَمَا يُعَذَّبَانِ فِي كَبِيرٍ، أَمَّا أَحَدُهُمَا فَكَانَ لاَ يَسْتَتِرُ مِنَ البَوْلِ، وَأَمَّا الآخَرُ فَكَانَ يَمْشِي بِالنَّمِيمَةِ»[[174]](#footnote-174) «آن دو عذاب می­شوند و دلیل عذاب­شان امر بزرگی نیست. یکی از آنها از (پاشیده شدن) ادرار (به بدن) پرهیز نمی­کرد و دیگری سخن­چینی می­کرد».[[175]](#footnote-175)**

**و رسول خدا فرمودند: «إِنَّ الْعَبْدَ، إِذَا وُضِعَ فِي قَبْرِهِ، وَتَوَلَّى عَنْهُ أَصْحَابُهُ، إِنَّهُ لَيَسْمَعُ قَرْعَ نِعَالِهِمْ» قَالَ: يَأْتِيهِ مَلَكَانِ فَيُقْعِدَانِهِ فَيَقُولَانِ لَهُ: مَا كُنْتَ تَقُولُ فِي هَذَا الرَّجُلِ؟ قَالَ: فَأَمَّا الْمُؤْمِنُ، فَيَقُولُ: أَشْهَدُ أَنَّهُ عَبْدُ اللهِ وَرَسُولُهُ قَالَ: فَيُقَالُ لَهُ: انْظُرْ إِلَى مَقْعَدِكَ مِنَ النَّارِ، قَدْ أَبْدَلَكَ اللهُ بِهِ مَقْعَدًا مِنَ الْجَنَّةِ؛ قَالَ نَبِيُّ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «فَيَرَاهُمَا جَمِيعًا» قَالَ قَتَادَةُ: وَذُكِرَ لَنَا أَنَّهُ يُفْسَحُ لَهُ فِي قَبْرِهِ سَبْعُونَ ذِرَاعًا، وَيُمْلَأُ عَلَيْهِ خَضِرًا، إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ»:[[176]](#footnote-176) «چون بنده در قبر گذاشته شده و همراهانش باز می­گردند، صدای کفش پای آنها را می­شنود. در همین حال است که دو فرشته او را می­نشانند و به وی می­گویند: در مورد این مرد چه می­گویی؟ رسول خدا فرمودند: «انسان مؤمن در پاسخ آنها می­گوید: گواهی می­دهم که او بنده الله و رسول اوست. فرمودند: سپس به او گفته می­شود جایگاه خود را در آتش ببین که خداوند آن­را با جایگاهی در بهشت جایگزین نمود. رسول خدا فرمودند: «پس هر دو مکان را خواهد دید». قتاده می­گوید: «و برای ما ذکر شد که قبر چنین شخصی به اندازه هفتاد ذراع وسیع خواهد شد و سرسبزی آن­را فرا خواهد گرفت تا روزی که برانگیخته می­شود».**

**ابن قیم در «المیمیه» می­گوید:**

|  |  |
| --- | --- |
| **وبالسنه الغراء کـن متمسکا** | **هی العروة الوثقی التی لیس تقصم** |
| **تمسک بها مسک البخیل بماله** | **وعـض علیـها بالنـواجـذ تسلـم** |

**«به سنت نیکو تمسک جوی، آن همان ریسمان مستحکمی است که آسیب پذیر نیست. چنانکه انسان بخیل به مالش وابسته است، به سنت چنگ بزن و با بن دندان آن­را محکم بگیر که راه سالم ماندن از آسیب همین است.»**

* **مسأله : آیا خبر واحد مفید علم است یا ظن وگمان؟**

منظور از این سؤال شناخت میزان مطابقت خبر واحد با واقعیت می­باشد. به این معنا که در صدق و راستی آن قطعیت وجود دارد یا اینکه صدق و راستی خبر واحد امری ظنی است و احتمال خطا و اشتباه یا کذب و دروغ در آن می­رود و لو اندک؛

مذهب اهل سنت و جماعت در این مسأله را می­توان در غالب چهار قاعده عنوان کرد:

**قاعده­ی اول:** اگر قرائن مختلفی[[177]](#footnote-177) خبر واحد را احاطه کرده باشند، مفید علم قاطع خواهد بود. و این دیدگاه اهل سنت و جماعت و جمهور امت می­باشد.[[178]](#footnote-178)

ابن تیمیه می­گوید: «بر این اساس است که جمهور اهل علم از همه­ی گروه­ها بر این باورند که چون امت با تصدیق یا عمل به خبر واحد، بر مقبولیت آن صحه گذاشتتند، موجب علم می­شود. و این همان مطلبی است که مصنّفان در اصول فقه از یاران ابوحنیفه و مالک و شافعی و احمد آن­را ذکر کرده­اند مگر گروه اندکی از متأخرین که در این زمینه از متکلمان پیروی کرده و این مهم را انکار کردند. اما بسیاری از متکلمان و اهل کلام – یا بیشترشان- در این زمینه با فقها و اهل حدیث و سلف صالح موافق هستند».[[179]](#footnote-179)

**قاعده­ی دوم**: اگر خبر واحد خالی از قرائن[[180]](#footnote-180) باشد و آنچه بیانگر کسب علم از آن باشد، وجود نداشته باشد، با آن یقین حاصل نمی­شود و به اتفاق، علم از آن کسب نمی­شود و این امری است که در آن اختلافی نیست.[[181]](#footnote-181)

ابن قیم رحمه الله می­گوید:«خبر واحد بر مبنای دلیلی که بیانگر آن است متفاوت می­باشد،چنانکه گاهی به کذب و دروغ بودن آن بیان می­شود و گاهی گمان کذب و دروغ بودن ان است واین زمانی است که دلیل یکی از آنها اقامه نشود. وگاهی صدق و راستی خبر اما نه به طور قطع ترجیح دارد. و گاهی به صدق و راستی آن به طور قطع حکم می­شود چنانکه هیچ تردیدی از صدق و راستی آن نخواهد بود بنابراین چیزی نیست که هر خبر واحدی مفید علم باشد ونه ظن وگمان».[[182]](#footnote-182)

**قاعده­ی سوم:** مسأله­ی قرائن امری نسبی است چنانکه چیزی نزد شخصی قرینه محسوب می­شود اما نزد دیگری قرینه نخواهد بود و چه بسا قرینه­ای نزد شخصی مفید قطع و یقین باشد اما نزد دیگری تنها مفید ظن و گمان باشد. و اینچنین ...

بنابراین قرائن بر مبنای سه فاکتور اصلی مختلف می­باشد:

1- حال کسی که از او خبر داده می­شود.

2- حال خبر

3- حال شنونده­ای که خبر می­دهد.»[[183]](#footnote-183)

**قاعده­ی سوم:** تردیدی نیست آنچه در قرائن مخصوص احادیث رسول الله ح اعتبار دارد، همان شرایطی است که اهل حدیث ذکر کرده­اند؛ چرا که آنان متخصص و شایسته­ این مهم هستند. اما دیدگاه متکلمان و پیروان آنها در این مورد صحیح نیست چراکه شناخت آنها نسبت به حدیث در پایین­ترین مرتبه آن است. بنابراین علم و آگاهی نسبت به احادیث رسول الله ح از طریق آنها حاصل نمی­شود. لذا در این مورد باید دیدگاه متکلمان را انکار نموده و به قطعیت اهل حدیث در این زمینه مراجعه کرد».[[184]](#footnote-184)

و انکار اهل حدیث، قبیح­تر است از انکار یکی از مذاهب اربعه مشهور نزد پیروان­شان.[[185]](#footnote-185)

مبحث سوم: فهم نصوص در پرتو اقوال سلف

«الفهم»[[186]](#footnote-186) در لغت به معنای تصور معنای نیکو می­باشد که وجود آن ذهن را برای استنباط آماده می­کند. گفته می­شود: «فهمت عن فلان – فهمت به»:[[187]](#footnote-187) «از فلانی فهمیدم؛ به وسیله آن فهمیدم».

«الفهم» در اصطلاح: عبارت است از شناخت چیزی یا موضعی یا اتفاقی یا تعیین و تثبیت لفظی؛ و شامل شناخت صریح و کامل روابط و مبادی عمومی می­باشد و تفسیر و استخدام را شامل می­شود و حافظ زبانی می­ باشد.[[188]](#footnote-188)

عمر بن خطاب در نامه­اش به ابوموسی اشعری می­گوید: «سپس فهم؛ فهم، تو را به حکم آنچه در قرآن و سنت نیست، راهنمایی می­کند. در چنین شرایطی امور مختلف را مقایسه کن و شباهت­ها را بشناس، سپس به آنچه آن­را نزد خداوند محبوب­تر می­بینی و مشابهت بیشتری به حق دارد، اعتماد کن».[[189]](#footnote-189)

مبحث فهم نصوص وحی (قرآن و سنت) وابسته به ترجمه حرف به حرف مراد خداوند می باشد. و هر قدر فهم استدلالی صحیح تر باشد به حکم الله و مراد شارع حکیم نزدیک­تر خواهد بود.

فهم نادرست از وحی منجر به نتایج خطرناکی برای اهل بدعت شده است علی رغم اینکه به زیرکی و با فراست و هوشیاری عجیب از آن فهم سوء، بهره برداری می­کنند.

لذا فهم صحیح نعمتی از سوی خداوند متعال است از این جهت که ویژگی فطری و غریزه­ای در درون انسان است اما نیاز به صیقل و تمرین و الترام به ضوابط علمی دارد تا از راه راست و استوار و منهج صحیح منحرف نشود و از هر انحرافی مصون و محفوظ بماند.[[190]](#footnote-190)

بر این اساس بهترین فهم از نصوص شرعی، همان فهم صحابه رضی­الله­عنهم می­باشد. صحابه یاران و همراهان رسول الله ح بودند و از این جهت فهم آنها از رسالت، نسبت به دیگران بسیار بیشتر و دقیق­تر است. رسول الله ح فرمودند: «مَا مِنْ نَبِيٍّ بَعَثَهُ اللهُ فِي أُمَّةٍ قَبْلِي إِلَّا كَانَ لَهُ مِنْ أُمَّتِهِ حَوَارِيُّونَ، وَأَصْحَابٌ يَأْخُذُونَ بِسُنَّتِهِ وَيَقْتَدُونَ بِأَمْرِهِ، ثُمَّ إِنَّهَا تَخْلُفُ مِنْ بَعْدِهِمْ خُلُوفٌ يَقُولُونَ مَا لَا يَفْعَلُونَ، وَيَفْعَلُونَ مَا لَا يُؤْمَرُونَ، فَمَنْ جَاهَدَهُمْ بِيَدِهِ فَهُوَ مُؤْمِنٌ، وَمَنْ جَاهَدَهُمْ بِلِسَانِهِ فَهُوَ مُؤْمِنٌ، وَمَنْ جَاهَدَهُمْ بِقَلْبِهِ فَهُوَ مُؤْمِنٌ، وَلَيْسَ وَرَاءَ ذَلِكَ مِنَ الْإِيمَانِ حَبَّةُ خَرْدَلٍ»:[[191]](#footnote-191) «هیچ پیامبری پیش از من برانگیخته نشد مگر آنکه در میان امتش پیروانی داشت که به سنت او اقتدا می­کردند و اوامر او را اطاعت می­کردند. سپس کسانی جانشین آنان شدند که چیزی را می­گفتند که بدان عمل نمی­کردند و به چیزی عمل می­کردند که به آن امر نشده بودند پس هرکس با دستش با آنان جهاد کند، مومن است. و جز این ایمانی - ولو اندک- نخواهد بود».

علاوه بر این چون امری بر صحابه مشکل می­آمد، در مورد آن از رسول خدا می­پرسیدند. امام بخاری در «کتاب العلم» از ابن ابی ملیکه روایت می­کند که عایشه هر آنچه می­شنید و آن­را نمی­دانست، به رسول خدا مراجعه می­کرد تا آن­را بداند».[[192]](#footnote-192)

با این توضیح آشکار می­شود مسائلی که به ذهن انسان خطور می­کند و صحابه از آنها سوال نکردند با اینکه به آن نیاز داشتند و انگیزه آن در میان آنها بود، از تلبیس شیطان می­باشد. بلکه واجب این است که انسان در مواردی که صحابه توقف کردند، توقف کند و بداند خداوند متعال هیچ امری که بدان نیاز داشته باشیم رها نکرده و فراموش نکرده است بلکه آنچه را نیاز داشتیم به تمام و کمال بیان کرده است.

**فضیلت همراهی با رسول خدا:[[193]](#footnote-193)**

عبدالله بن مسعود می­گوید: «خداوند متعال به قلب بندگان نگاه کرد پس قلب محمد را بهترین قلب از میان بندگان یافت، پس آن­را برای خود برگزید و او را با رسالتش فرستاد. پس از قلب محمد به قلوب بندگان نگاه کرد و قلوب اصحابش را بهترین قلب­ها یافت، پس آنها را وزیران پیامبرش قرار داد که به خاطر دینش می­جنگند. بنابراین آنچه مسلمانان نیک می­پندارند همان نزد الله نیک است و آنچه را بد می پندارند، همان نزد الله بد است».[[194]](#footnote-194)

قتاده در مورد این آیه: «وَيَرَى الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ الَّذِي أُنزِلَ إِلَيْكَ مِن رَّبِّكَ هُوَ الْحَقَّ وَيَهْدِي إِلَى صِرَاطِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ» (سبا: 6) «و کسانی‌که به ایشان علم داده شده است، می‌دانند آنچه را که از سوی پروردگارت بر تو نازل شده حق است و به راه (الله) پیروزمند ستوده هدایت می‌کند.» می­گوید: آنها اصحاب محمد می­باشند.[[195]](#footnote-195)

**فهم نصوص بر مبنای فهم صحابه رضی­الله­عنهم:**

1. دلالت قرآن کریم بر این مهم:

خداوند متعال می­فرماید: «وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطاً لِّتَكُونُواْ شُهَدَاء عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيداً» (بقره: 143) «و همچنین شما را امت میانه قرار دادیم تا بر مردم گواه باشید و پیامبر هم بر شما گواه باشد».

«الوسط» به معنای اختیار نمودن عدل می­باشد. بنابراین صحابه بهترین امت و عادل­ترین آنها در اقوال و اعمال و اراده و نیت بودند و بر این مبنا بود که استحقاق یافتند تا در روز قیامت شاهدان و گواهانه پیامبران نسبت به امت­های­شان باشند».[[196]](#footnote-196)

و خداوند متعال می­فرماید: «كُنتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللهِ وَلَوْ آمَنَ أَهْلُ الْكِتَابِ لَكَانَ خَيْراً لَّهُم مِّنْهُمُ الْمُؤْمِنُونَ وَأَكْثَرُهُمُ الْفَاسِقُونَ» (آل عمران: 110) «شما بهترین امتی هستید که برای مردم پدیدار شده‌اید: امر به معروف می‌کنید و نهی از منکر می‌نمائید و به الله ایمان دارید. و اگر اهل کتاب ایمان می‌آوردند، قطعاً برای­شان بهتر بود، برخی از آنان مؤمنند و بیشتر آنان فاسق و نافرمانند».

1. دلالت سنت نبوی:

رسول خدا فرمودند: «خَيْرُ النَّاسِ قَرْنِي، ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ، ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ...»:[[197]](#footnote-197) «بهترین مردم، مردم زمان من است سپس نسلی که پس از آنها می­آید، سپس کسانی که بعد از آنها می­آیند...»

عمومیت لحاظ شده در حدیث، اقتضای بهترین بودن در اعتقاد و فهم و عمل را دارد.

1. دلالت اجماع و اقوال علما:

الف) اجماع: شیخ الاسلام ابن تیمیه می­گوید: «اهل سنت و جماعت همگی اتفاق­نظر دارند که بهترین نسل این امت از نظر اعمال و اقوال و اعتقاد و هر فضیلت دیگری، اولین نسل آن می­باشد سپس کسانی که پس از آنها آمدند و سپس کسانی که بعد از آنها آمدند... و همگی اتفاق­نظر دارند که آنها در هر فضیلتی از جمله علم و ایمان و عقل و دین و بیان و عبادت بر خَلَف برتری دارند. و آنها سزاوارتر به تبیین و روشنگری در هر مشکلی هستند و این مهم را کسی انکار نمی­کند مگر آنکه با امری معلوم و آشکار در دین اسلام لجبازی کند و خداوند او را دانسته گمراه کرده است...»[[198]](#footnote-198)

ب) اقوال سلف این امت و علمای آن:

* حذیفه بن یمان می­گوید: «ای قاریان، تقوای الهی را پیشه کنید، راه و روش کسانِ پیش از خود را در پیش گیرید. به خدا سوگند اگر بر این راه استقامت و پایداری ورزید گوی سبقت را از همگان می­ربایید و اگر آن­را رها کنید و به چپ و راست منحرف شوید، قطعاً به گمراهی دور و درازی گرفتار خواهید شد».[[199]](#footnote-199)
* و عباد بن عوام می­گوید: «شریک بن عبدالله حدود پنجاه سال نزد ما آمد، پس به او گفتم: ای ابوعبدالله، گروهی از معتزلیان نزد ما هستند که احادیث صفات را انکار می­کنند. عباد می­گوید: پس حدود ده حدیث در این مورد روایت کرده و سپس گفت: ما دین مان را از تابعین از اصحاب رسول الله ح می­گیریم. اما آنها دین­شان را از چه کسی می­گیرند؟»[[200]](#footnote-200)
* امام شافعی در «الرسالة» می­گوید: «آنها (صحابه) در علم و عقل و دین و فضل و هر سببی که به وسیله­ی آن علم کسب می­شود یا هدایت درک می­شود، نسبت به ما در مقام بالاتری قرار دارند و دیدگاه و رای و نظر آنها برای ما بهتر است از رای و نظر ما برای خودمان».[[201]](#footnote-201)
* و امام احمد می­گوید: «اصول اهل سنت نزد ما عبارت است از: تمسک به راه و روش اصحاب رسول الله ح و اقتدا به آنها و ترک بدعت...»[[202]](#footnote-202)
* و ابن تیمیه می­گوید: «سبب اساسی گرفتار شدن گمراهان به این تحریف، اعراض و روی گردانی آنها از فهم کتاب الله بر مبنای فهم صحابه و تابعین می­باشد. و مخالفت آنها با آنچه بر این مهم دلالت می­کند آن هم با تمسک به آنچه با آن در تناقض است، سبب این گمراهی و تحریف شده است».[[203]](#footnote-203)
* و امام اصولی ابو اسحاق شاطبی می­گوید: «راه و روش (سنت) صحابه راه و روشی است که بر مبنای آن عمل می­شود و به آن مراجعه می­شود و امور ذیل بر این مهم دلالت می­کند:

1. ستایش خداوند متعال از آنها: «كُنتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللهِ وَلَوْ آمَنَ أَهْلُ الْكِتَابِ لَكَانَ خَيْراً لَّهُم مِّنْهُمُ الْمُؤْمِنُونَ وَأَكْثَرُهُمُ الْفَاسِقُونَ» (آل عمران: 110) «شما بهترین امتی هستید که برای مردم پدیدار شده‌اید: امر به معروف می‌کنید و نهی از منکر می‌نمائید و به الله ایمان دارید. و اگر اهل کتاب ایمان می‌آوردند، قطعاً برای­شان بهتر بود، برخی از آنان مؤمنند و بیشتر آنان فاسق و نافرمانند».
2. توصیه­هایی که در احادیث رسول خدا در این زمینه وارد شده است و به پیروی از آنها امر می­کند و بیانگر آن است که راه روش آنها در پیروی کردن همچون سنت رسول خدا می­باشد. چنانکه می­فرماید: «فَعَلَيْكُمْ بِسُنَّتِي وَسُنَّةِ الْخُلَفَاءِ الْمَهْدِيِّينَ الرَّاشِدِينَ، تَمَسَّكُوا بِهَا وَعَضُّوا عَلَيْهَا بِالنَّوَاجِذِ»: «بر شماست که سنت من و راه و روش خلقای هدایت یافته­ی هدایتگر (پس از من) را بر خود لازم بگیرید و به آنها تمسک جسته و با بن دندان آنها را محکم بگیرید».
3. جمهور علما به هنگام ترجیح اقوال، صحابه را بر دیگران مقدم داشته­اند؛ چنانکه گروهی قول ابوبکر و عمر را حجت و دلیل دانسته­اند و عده­ای قول خلفای چهارگانه را دلیل قرار داده­اند و برخی به طور مطلق قول و دیدگاه صحابه را حجت و دلیل دانسته­اند؛ و هریک از این اقوال شاهدی در سنت دارد.[[204]](#footnote-204)
4. دلالت عقل: شیخ الاسلام ابن تیمیه می­گوید: «محال است که نسل­های برتر این امت - نسلی که رسول الله ح در میان آنها مبعوث شد سپس کسانی که بعد از آنها آمدند و سپس کسانی که بعد از آنها آمدند - در این زمینه نسبت به حق آشکار، عالم و آگاه نبوده و بدان قائل نباشند. چرا که ضد این مهم، یا عدم علم و قول است و یا اعتقاد نقیض حق و دیدگاه نادرست؛ که هر دوی اینها در حق آنها محال است.[[205]](#footnote-205) اما عدم علم و قول در حق آنها محال است زیرا هرکس در قلبش کمترین حیات و فراگیری علم یا نیازی به عبادت باشد، در جستجوی این باب (اسماء و صفات) و سوال از آن خواهد بود و شناخت حق در این زمینه از بزرگ­ترین اهداف و خواسته­های او خواهد بود. منظورم بیان آنچه اعتقاد بدان شایسته و لازم است می­باشد نه شناخت کیفیت ذات الهی و صفات او؛

قلب­های سالم به هیچ امری بیش از شناخت این مهم مشتاق نیستند و این امری آشکار در فطرت انسانی است، حال با وجود این اقتضا که از قوی­ترین مقتضیات است- چگونه می­توان تصور کرد که این اقتضا در مورد آن بزرگواران، در عصر و زمان ایشان از مسیر منحرف و راه انحراف در پیش گرفته باشد؟ چنین امری حتی در مورد بدترین انسان­ها و کسانی که بیش از همه از خداوند روی­گردان هستند و بلکه بیش از دیگران در طلب دنیا می­باشند و از ذکر خداوند غافل­اند، نزدیک است رخ ندهد (غیر قابل تصور باشد) حال چگونه ممکن است در مورد آنها رخ داده باشد؟!

اما قول دوم که آنها اعتقادی بر خلاف حق داشتند یا بدان قائل بودند؛ هیچ مسلمان و عاقلی که آنها را بشناسد، چنین اعتقادی در مورد آنها ندارد».[[206]](#footnote-206)

بنابراین صحابه فقیه­ترین و داناترین امت هستند. آنها بهترین قلب­ها و عمیق­ترین علم­ها و کمترین تکلف را دارا بودند و صحیح­ترین نیت­ها را داشتند و کامل­ترین فطرت­ها و قوه­ی ادراک و پاک­ترین اذهان از آنِ آنها بود. شاهد نزول قرآن بودند و تفسیر آن­را شناختند و مقاصد رسول الله ح را فهمیدند. و کسی که شنیده و دانسته و حال متکلم را دیده است همچون کسی نیست که غائب بوده و ندیده و شنیده یا نشنیده و با واسطه یا واسطه­هایی دانسته است؛ بنابراین بر چنین کسی لازم است که به علم و دین صحابه مراجعه کند و این رجوع بر تمام کسانی که پس از آنها آمدند و در این فضیلت با آنها شریک نبودند، لازم و ضروری است.

**صحابه داناترین مردم به زبان قرآن کریم می­باشند:**

قرآن کریم به زبان عربی نازل شد؛ بر طبق زبان شناخته شده محیطی که در آن نازل شد و بر مبنای عادت و روشی آنها در سخن گفتن؛ پس هرکس که به زبان عربی مسلط باشد بیشترین فهم و نیکوترین درک را از قرآن خواهد داشت و کسی که از اولین نسل­های برتر اسلام، فصیح­تر در زبان و استوارتر در بیان و بهتر در سخن گفتن باشد، شناخته نشده است و برترین و سزاوارترین آنها در این فضل و پیشگامی اصحاب رسول الله ح می­باشند.

**صحابه داناترین مردم به تفسیر قرآن بودند:**

با توجه به تسلط صحابه و تابعین به زبان عربی که همان زبان قرآن است و با در نظر داشتن مشاهده نزول قرآن و شنیدن تفسیر قرآن از رسول خدا، در واقع فهم آنها از قرآن راسخ­تر و درک آنها از معانی آن عمیق­تر از نسل­های پس از ایشان می­باشد.

بنابراین آنچه صحابه و سلف از قرآن فهمیدند سزاوارتر به مراجعه است تا آنچه نسل­های پس از ایشان از قرآن درک نمودند. چرا که آنها در باب معرفت خداوند متعال و شناخت اسماء و صفات و افعال او تعالی و روز قیامت و دیگر مسائل اعتقادی و اصولی اتفاق نظر کامل داشتند. و در این موارد هیچگونه خلاف مشهور و نادری از آنها ثبت نشده است.[[207]](#footnote-207)

و بر این اساس است که بهترین روش تفسیر قرآن، تفسیر قرآن به قرآن و در وهله دوم تفسیر قرآن با سنت و پس از آن تفسیر قرآن با اقوال صحابه و تابعین است.[[208]](#footnote-208)

بلکه گروهی از اهل حدیث تفسیر صحابه را در حکم مرفوع دانسته­اند.[[209]](#footnote-209)

ابو عبدالله حاک در مستدرک می­گوید: «کسی در پی کسب و فراگیری این علم است باید بداند تفسیر صحابه که شاهد وحی و تنزیل بوده است، نزد شیخین (بخاری و مسلم) حدیث مسند است».[[210]](#footnote-210)

و این به خاطر ترس و تقوایی است که از آنها در مورد سخن گفتن بدون علم در مورد قرآن شناخته شده است.

و امام احمد تصریح می­کند که در تفسیر قرآن، به قول یکی از صحابه مراجعه می­کند اگر دیگر صحابه در آن زمینه با او مخالف نباشند.[[211]](#footnote-211)

و هیچ کتابی از کتاب­های سلف و اهل سنت که راه و روش آنها را در پیش دارند، نمی یابی مگر اینکه در آن اقوال صحابه و تابعین و پیشوایان هدایت را ذکر کرده­اند و با آنها قرآن و حدیث را تفسیر کرده­اند و در برابر مخالفان­شان به آن استدلال کرده و در معرفت و شناخت حق و حقیقت و درست و صحیح بدان چنگ زده­اند؛ اما اختلافی که احیاناً در تفسیر برخی از حروف در بین صحابه و تابعین دیده می­شود، اکثراً اختلاف تنوع و نه اختلاف از نوع تضاد می­باشد. چنانکه گاهی یک چیز را با صفات گوناگون و متنوع توصیف می­کنند و گاهی هریک از آنها در تفسیر آیه یا بخشی از آیه­ای، نوع یا شخصی از مصادیق آن­را به عنوان مثال و نه از باب حصر ذکر می­کنند و برخی از آنها از چیزی به لازم یا نظیر آن تعبیر می­کند و برخی به صراحت به آن تصریح می­کند. از این­رو کسی که گمان می­کند آنها با یکدیگر اختلاف دارند و اقوال متعددی را از آنها حکایت می­کند، درحالی­که همگی به یک معنا می­باشند، بهره­ی علمی اندکی دارد.[[212]](#footnote-212)

اما اختلاف تضاد در میان آنها بسیار اندک است و یکی از اسباب آن عبارت است از: پنهان ماندن بخشی از علم بر برخی از آنها؛ چراکه هریک از صحابه تمام قرآن و سنت را از خود رسول خدا بدون واسطه دریافت نکردند، بلکه آن­را یکدیگر دریافت می­کردند و در غیبت عده­ای، عده­ای دیگر حاضر بودند و نیز مواردی را برخی فراموش کرده که دیگران آ­ن­را حفظ داشتند.»[[213]](#footnote-213)

**مثال­هایی در تفسیر صحابه:**

1- از اسلم بن یزید ابی عمران روایت است که می­گوید: «یکی از مهاجران به قسطنطنیه، به تنهایی به صف دشمن حمله کرد تا انسجام آنها را پراکنده کند درحالی­که ابو ایوب انصاری همراه ما بود. برخی از مردم گفتند: «خود را به دستش به هلاکت انداخت». اما ابو ایوب گفت: ما به این آیه داناتریم. آن در میان ما نازل شد. در جنگ­ها همراه رسول خدا بودیم و شاهد نبردهای مختلف بوده و او را یاری نمودیم. سپس چون اسلام منتشر شد و غلبه یافت ما انصار گردهم جمع شده و به گفتگو پرداخته و گفتیم: خداوند متعال با همراهی رسول الله ح و نصرت و یاری او ما را گرامی داشت تا اینکه اسلام انتشار و اهل آن افزایش یافت و ما آن­را بر خانواده و اموال و فرزندان خود ترجیح می­دادیم. و جنگ بار خود را گذاشته بود و ما به سوی خانواده و فرزندان­مان بازگشتیم. سپس این آیه نازل شد: «وَأَنفِقُواْ فِي سَبِيلِ اللهِ وَلاَ تُلْقُواْ بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ وَأَحْسِنُوَاْ إِنَّ اللهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ» (بقره: 195) «و در راه الله انفاق کنید و (با ترک انفاق) خود را با دست خویش به هلاکت نیفکنید و نیکی کنید که الله نیکوکاران را دوست می‌دارد».

و هلاکت در نشستن همراه خانواده و مال و ترک جهاد معرفی گردید».[[214]](#footnote-214)

2- ابوبکر برخاسته و حمد و ثنای الهی گفت و فرمود: «ای مردم، شما این آیه را می­خوانید که می­فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ عَلَيْكُمْ أَنفُسَكُمْ لاَ يَضُرُّكُم مَّن ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ إِلَى اللهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعاً فَيُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ»[[215]](#footnote-215) اما آن­را در جای خود به کار نمی­برید درحالی­که من از رسول خدا شنیدم که فرمود: «إِنَّ النَّاسَ إِذَا رَأَوْا الْمُنْكَرَ وَلَا يُغَيِّرُونَهُ يُوشِكُ اللَّهُ أَنْ يَعُمَّهُمْ بِعِقَابِهِ»: «چون مردم امری منکر ببینند و آن­را تغییر ندهند، نزدیک است که خداوند با عذاب خود آنها را در برگیرد».[[216]](#footnote-216)

**یکی از اسباب انحراف از فهم سلف:**

یکی از اسباب انحراف از فهم سلف صالح، جهل نسبت به زبان عربی و عدم شناخت کافی به زبان عربی و انتشار زبان غیر عرب می­باشد. این مساله یکی از بزرگ­ترین اسباب انحراف در این زمینه می­باشد. و اولین بدعتی که در بین مسلمانان ظهور کرد، از سوی غیر عرب­ها بود. اورزاعی رحمه­الله می­گوید: «اولین کسی که در مورد تقدیر سخن گفت مردی از اهل عراق بود که به او سوسن گفته می­شد. وی نصرانی بود که اسلام آورده و سپس نصرانی شد. و معبد جهنی[[217]](#footnote-217) این اعتقاد را از او گرفت. و غیلان[[218]](#footnote-218) از معبد این اعتقاد را دریافت کرد».[[219]](#footnote-219)

و بر این اساس است که حسن بصری می­گوید: «آنها را زبان غیر عرب هلاک نمود».[[220]](#footnote-220)

و امام شافعی می­گوید: «مردم به جهالت روی نیاورده و اختلاف نکردند مگر به دلیل ترک زبان عربی و تمایل به زبان ارسطاطالیس (فیسلوف یونانی)»

به عنوان مثال می­توان به موارد ذیل اشاره نمود و انحراف به این سبب را در آنها مشاهده کرد:

1. از اصمعی روایت است که می­گوید: «عمرو بن عبید نزد ابوعمرو بن علاء آمده و با او در وجوب عذاب فاسق مناظره کرد و به او گفت: ای ابوعمرو، آیا خداوند خلاف وعده می­کند؟ ابوعمرو گفت: هرگز خداوند خلاف وعده نمی­کند.

عمرو بن عبید گفت: بنا بر فهم شما خداوند خلاف وعده می­کند. ابوعمرو بن علاء گفت: چگونه؟

عمرو بن عبید آیه وعید را ذکر نمود[[221]](#footnote-221) ... سپس ابوعمرو بن علاء گفت: این را از زبان غیر عربی آموختی. وعد چیزی جز ایعاد (تهدید) می­باشد. سپس این بیت را سرود:

وانی وان اوعدته او وعدته ساخلف ایعادی و انجز موعدی

هرچند من او را تهدید کردم یا وعده دادم، اما تهدیدم را عملی نمی­کنم و وعده­ام را جامه عمل می­پوشانم».[[222]](#footnote-222)

بنابراین وعده در مورد امری خیر و نیک است مانند بهشت که خداوند در این مورد خلاف وعده نمی­کند اما وعید در مورد شر و بدی است مانند عذاب آتش؛ و این در مشیئت خداوندی است که چون بخواهد آن را نافذ می­گرداند و اگر بخواهد آن­را می­بخشد.

1. و از این قبیل است دیدگاه کسانی که بر این باورند برای هر مردی جایز است با نه زن ازدواج کند و در این مورد به قرآن استدلال می­کنند که می­فر­ماید: «فَانكِحُواْ مَا طَابَ لَكُم مِّنَ النِّسَاء مَثْنَى وَثُلاَثَ وَرُبَاعَ»[[223]](#footnote-223) چرا که چهار و سه و دو جمعا می­شود نه.[[224]](#footnote-224)

درحالی­که معنای صیغه­ی «فعال» و «مفعل» را در زبان عربی نمی­داند چنانکه معنای آیه این است که اگر می­خواهید با دو یا سه یا چهار زن ازدواج کنید نه چنان­که آنان تصور کرده­اند.

1. و از این دسته است دیدگاه کسانی که بر این باورند: آنچه از خوک حرام است، گوشت آن است و پیه یا چربی آن حلال است. چرا که قرآن فقط گوشت آن­را حرام کرده است نه پیه و چربی آن­را؛

اما اگر چنین کسی با چنین ادعایی می­دانست که گوشت بر پیه و چربی هم اطلاق می­شود بر خلاف پیه و چربی که بر گوشت اطلاق نمی­شود، چنین ادعایی نمی­کرد و چنین سخنی نمی­گفت.

1. و دیدگاه کسانی که گمان کرده­اند خداوند متعال «جَنبْ»: (پهلو) دارد و به این آیه استدلال کرده­اند: «أَن تَقُولَ نَفْسٌ يَا حَسْرَتَى علَى مَا فَرَّطتُ فِي جَنبِ اللَّهِ وَإِن كُنتُ لَمِنَ السَّاخِرِينَ»[[225]](#footnote-225) درحالی­که در این آیه معنای حقیقی و مجازی برای کلمه «جنب» مورد نظر نیست؛ چرا که عرب می­گوید: «هذا الامر یصغر فی جنب هذا» یعنی فلان چیز در برابر فلان چیز کوچک است. از این­رو معنای آن از این قرار است که: دردا و حسرتا، چه کوتاهی­ها در مورد آنچه بین من و الله بوده، از من سرزده است. چرا که کوتاهی من به امر و نهی او باز می­گردد.
2. و از این قبیل است سخن کسانی که در مورد این حدیث رسول خدا: «لَا تَسُبُّوا الدَّهْرَ، فَإِنَّ اللهَ هُوَ الدَّهْرُ»[[226]](#footnote-226) می­گویند: آنچه در حدیث آمده مذهب دهریه می­باشد. درحالی­که پیروان چنین دیدگاهی نمی­دانند معنای حدیث از این قرار است که: چون دچار مصیبتی شدید، زمانه را دشنام ندهید و مصیبت­ها را به زمانه نسبت ندهید، چون این الله است که این مصیبت را متوجه شما نموده است نه زمانه؛ پس چون زمانه را دشنام دهید در واقع این دشنام متوجه فاعل (که الله است) می­شود نه زمانه؛ این عادت عرب در زمان جاهلیت بود که افعال را به زمانه نسبت می­داد و می­گفت: زمانه او را در اموالش دچار مصیبت نمود. مصیبت ما و بلاهای زمانه او را از پای درآورد. و اینگونه هر چیزی را که بر مبنای تقدیر الهی در جریان بود، به زمانه نسبت می­دادند و می­گفتند: خداوند زمانه را لعنت کند. خداوند زمانه را نابود کند؛ و چنین سخنانی را بر زبان می­آورند. و تنها از جهت افعالی که به زمانه منسوب بود، آن­را دشنام می­دادند و اینگونه گویا فاعل (زمانه) را دشنام می­دادند که فاعل تنها الله متعال است. پس گویا الله متعال را دشنام می­دادند.

با این توضیح و مثال­ها روشن کند که چگونه در اثر عدم درک درست زبان عربی، در فهم کلام الهی و سنت نبوی اشتباه و خطا رخ می­دهد و این امر منجر به تحریف کلام و به کار نبردن آن در جای خودش می­شود. اما صحابه از این اشتباه و خطا بری بودند چون آنها عرب بودند و برای فهمیدن کلام الهی نیازی به ابزار و ادوات مختلف و آموختن آنها نداشتند؛ اما کسانی که پس از آنها آمدند و زبان­شان عربی نبود، فهمیدن آن برای­شان دشوار بود تا اینکه زبان عربی را آموختند و در چنین شرایطی برای فهم شریعت و درک درست و به جای آن، با آنان همراه شدند مانند سلمان فارسی و ...

بنابراین هرکس در تفسیر کتاب و سنت بر مبنای زبان عربی، به آنها اقتدا کند - اگر از اهل اجتهاد باشد ان­شاء­الله- در زمره­ی آنها خواهد بود چنانچه بر اعتقاد و راه و روشی باشد که آنها بودند و در مسیر نجات یافتگان خواهد بود.

بنابراین جهل و نادانی نسبت به زبان عربی منجر به جهل و نادانی نسبت به الفاظ شریعت و احکام آن و نیز فهم نادرست نصوص می­شود. چنانکه سخن گفتن با زبان غیر عربی و زبان امت­های دیگر منجر به انتشار عقاید و افکار و عادات و رسوم آنها می­شود که تاثیرات بسیاری بدی بر امت اسلامی دارد. و از این جهت است که صحابه و سلف صالح خطر زبان غیر عربی را درک نموده و از آن برحذر داشتند.

**هشدار سلف در مورد زبان غیر عربی:**

از عمر رضی­الله­عنه به صورت مرفوع روایت است که: «بنی اسرائیل زمانی هلاک شد که پیروانِ اسیرانِ امت­های دیگر در میان آنها پیدا شدند».[[227]](#footnote-227)

و از عطاء بن ابن رباح روایت است که می­گوید: «مردی که ویژگی خاصی داشت بر علی ابن ابی طالب گذشت که علی به او گفت: از اهل خراسان هستی؟ گفت: نه؛ گفت: از اهل فارس هستی؟ گفت: نه؛ فرمود: تو کیستی؟ گفت: من از اهل زمین هستم. سپس گفت: من از رسول خدا شنیدم که فرمودند: «لَا يَزَالُ الدِّينُ مُعْتَدِلًا صَالِحًا مَا لَمْ يُسْلِمْ نَبَطُ الْعِرَاقِ , فَإِذَا أَسْلَمَتْ نَبَطُ الْعِرَاقِ أَدْغَلُوا فِي الدِّينِ , وَقَالُوا فِيهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ؛ فَعِنْدَ ذَلِكَ يُهْدَمُ الْإِسْلَامُ وَيَنْثَلِمُ»:[[228]](#footnote-228) «پیوسته دین معتدل و نیک و صالح است مادامیکه غیر عرب­هایی در عراق اسلام نیاورده­اند. چون غیر عرب­های عراق اسلام آوردند به دین چیزهایی اضافه می­کنند که آن­را تباه می­کند و در مورد آن بدون علم سخن می­گویند؛ در این هنگام است که اسلام تباه و نابود می­شود».

و از عروه بن زبیر روایت است که می­گوید: «پیوسته دین بنی اسرائیل معتدل بود و چیزی (از تحریف و تعطیل) در آن جای نداشت تا اینکه «مولدون» در میان آنها سربرآوردند. همان فرزندان اسیرانِ امت­های دیگر؛ فرزندان زنانی که بنی­اسرائیل از امت­های دیگر اسیرکردند و آنها در دین بنی­اسرائیل بر مبنای رای و نظر خود سخن گفته و اینچنین آنها را گمراه نمودند.»[[229]](#footnote-229)

شاطبی می­گوید: «یکی دیگر از کارهای بدعت­گذاران، افترا زدن و دروغ بستن به قرآن و سنت است درحالی­که از علوم عربی که به وسیله آن کلام خدا و پیامبر فهمیده می­شود، بی­بهره­اند. اهل باطل فهم و پندار خود را به حساب شریعت اسلام می­گذارند و متعهد و پایبند هستند که اهل اجتهاد و استنباط می­باشند. وارد این مقوله شده­اند، حال اینکه چنین نیستند چنان­که از برخی از آنان نقل شده که درباره­ی آیه­ی: «رِيحٍ فِيهَا صِرٌّ»[[230]](#footnote-230) سوال شد، در جواب گفت: «صرّ» همان «صَرصَر» به معنای زوزه کشیدن باد شب است.»

از نظام نقل است که می­گفت: «اگر کسی به غیر اسم خداوند سوگند بخورد، درحقیقت سوگند نخورده است چون ایلاء (سوگند خوردن) از اسم الله مشتق شده است.

و برخی از آنها در مورد این کلام الهی: «... وَعَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى»[[231]](#footnote-231) گفته­اند: «آدم از خوردن آن درخت ممنوعه فربه شد.» اینان به قول عرب استفاده می­کنند که می­گویند: غوی الفصیل»: بچه شتر، شیر زیاد خورد.

زمانی این سخن را بکار می­برند که بچه شتر شیر زیادی بخورد تا اینکه سیر شود. و در چنین وضعی نمی­گویند: «غوی» و این کلمه را به تنهایی در مورد آن به کار نمی­برند بلکه «غوی» از «غَیّ» به معنای گمراهی آمده است.[[232]](#footnote-232)

**فواید پایندی به فهم سلف:**

1. فهم سلف از پراکندگی و اختلاف معصوم است. عمر بن خطاب به ابن عباس گفت: «چگونه این امت دچار اختلاف می­شود درحالی­که پیامبرش یکی و قبله­اش یکی است؟ سپس ابن عباس گفت: ای امیر مومنان، براستی قرآن بر ما نازل شد پس آن­را خواندیم و دانستیم که در مورد چه چیزی و چه کسی نازل شد. پس از ما مردمانی خواهند بود که قرآن را می­­خوانند اما نمی­دانند در مورد چه کسی نازل شده است بنابراین در مورد آن رای و نظر خود را اعمال می­کنند و چون این عمل از آنها سرزند و هرکس رای و نظر خود را بیان دارد، اختلاف می­کنند و چون با هم اختلاف کنند، با یکدیگر می­جنگند...»[[233]](#footnote-233)
2. تامل در عمل سلف و فهم آنان از دلیل، گواه صحت استدلال به آن و تصدیق آن می­باشد. چرا که عمل سلف به دلیل خالص و خالی از شوانب و احتمالات ممکن می­باشد. وجه آن مشخص و معین است و بیان کننده مجمل و رفع کننده­ی اشکال و دافع ایهام است.
3. سکوت در آنچه سلف سکوت کردند؛ هر آنچه از مسائل مربوط به اعتقاد و ایمان که سلف و صحابه در مورد آن سکوت کردند و خَلَف از آن سخن گفتند، سکوت در آن موارد سزاوارتر و شایسته­تر است. و هر آنچه خلف در این موارد سخن گفته­اند، جز اقوال باطل و افترا نبوده است.[[234]](#footnote-234)
4. از بن و بیخ درآمدن ریشه ابتداع و گمراهی؛ چرا که بسیاری از فرقه­های گمراه، به ظاهرِ برخی از نصوص چنگ زده و با تحریف و تلبیس، آنها را برای نصرت مذهب و تایید بدعت خود به کار می­گیرند. درحالی­که فهم سلف از این نصوص، داور و قاضی میان حق و باطل است. و فهم آنها همان حق است و جز آن فقط گمراهی و اختلاف است. خداوند متعال می­فرماید: «فَإِنْ آمَنُواْ بِمِثْلِ مَا آمَنتُم بِهِ فَقَدِ اهْتَدَواْ وَّإِن تَوَلَّوْاْ فَإِنَّمَا هُمْ فِي شِقَاقٍ فَسَيَكْفِيكَهُمُ اللهُ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ» (بقره: 137) «پس اگر آن‌ها (نیز) به مانند آنچه شما ایمان آورده‌اید، ایمان بیاورند، قطعاً هدایت یافته‌اند. و اگر پشت کنند، پس جز این نیست که آنان در ستیزند، پس بزودی الله تو را از (شر) آن‌ها کفایت کند و اوست شنوای دانا».
5. به کار بردن این قاعده توسط سلف و اهل سنت در پاسخ به مخالفان؛ به عنوان مثال: ابن عباس به هنگام مناظره با خوارج به آنها گفت: از جانب اصحاب رسول الله نزد شما آمدم درحالی­که یک نفر هم از آنها در میان شما نیست. و از طرف پسر عموی رسول الله آمدم که قرآن بر آنها نازل شد و آنها داناترین مردم به تفسیر آن هستند.[[235]](#footnote-235)

**خلاصه­ای از فواید ذکر شده:**

1. هیچیک از اصحاب رسول الله ح در میان اهل بدعت نبودند.
2. هر فرقه یا گروه یا مذهبی که یکی از صحابه – یا مذهب صحابه و راه و روش آن­ها در دیانت- در میان­شان نباشد، در حقیقت گرد گمراهی و بدعتی که تاسیس کرده­اند، جمع شده­اند.
3. پیوستن به مذهب صحابه و تمسک به راه و روش آنها، عین سعادت و رستگاری و اساس نجات است.
4. در برابر هرکس به مذهب و راه و روش صحابه استدلال می­شود و عکس این مطلب صادق نیست.
5. صحابه داناترین مردم به تفسیر قرآن بودند چراکه شاهد نزول قرآن بودند و وقایع آن­را دیدند. بنابراین فهم و فقه آنها از قرآن بر هرکس جز آنها مقدم می­باشد.[[236]](#footnote-236)
6. بدعت­گذاران کسانی هستند که از گروه حق فاصله گرفته و جدا شدند؛ و آنها هستند که راه اعتزال از مردم را در پیش گرفتند.
7. عدم پایبندی به منهج صحابه، در واقع افترا و بهتان به آنها می­باشد. براستی از چه جایگاهی برخوردار است کسی که فهم خود را بر فهم ابوبکر و عمر و عثمان و علی و ابن مسعود و ابن عباس (عالم این امت و مفسر قرآن) ترجیح داده و مقدم می­دارد. یا اینکه اهل تاویل (خَلَف) به صفات الهی از صحابه داناترند؟!

دقت کن عبدالله ابن مسعود چه می­فرماید: «تا زمانی که مردم علم را از اصحاب محمد و بزرگان آنها دریافت کنند پیوسته در خیر و خوبی خواهند بود. پس چون علم را از اهل بدعت دریافت کنند، این زمان هلاک شدن آنها می­باشد».[[237]](#footnote-237)

مبحث چهارم: تسلیم شدن در برابر وحی به همراه اعطای نقش حقیقی عقل به آن

**تعریف تسلیم:** تسلیم عبارت است از فرمانبرداری و گردن نهادن به امور اعتقادی و احکامی که در دو مصدر وحی کتاب و سنت آمده است.

خداوند متعال با سوگند به ذات خود می­فرماید: «فَلاَ وَرَبِّكَ لاَ يُؤْمِنُونَ حَتَّىَ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لاَ يَجِدُواْ فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجاً مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُواْ تَسْلِيماً» (نساء :65) «نه، سوگند به پروردگارت که آن‌ها ایمان نمی‌آورند، مگر اینکه در اختلافات خویش تو را داور قرار دهند و سپس از داوری تو، در دل خود احساس ناراحتی نکنند و کاملاً تسلیم باشند».

و به پیامبرش می­فرماید: «قُلْ أَغَيْرَ اللهِ أَتَّخِذُ وَلِيّاً فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ وَهُوَ يُطْعِمُ وَلاَ يُطْعَمُ قُلْ إِنِّيَ أُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ أَوَّلَ مَنْ أَسْلَمَ وَلاَ تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكَينَ» (انعام: 14) «بگو: آیا غیر الله را ولی و یاور گیرم؟ (پروردگاری) که پدید آورنده‌ی آسمان‌ها و زمین است، اوست که روزی می‌دهد و به او روزی نمی‌دهند. بگو: من مأمورم که نخستین کسی باشم که اسلام آورده است و (فرمان یافته­ام که) از مشرکان نباش».

و خداوند متعال در مورد تسلیم شدن ابراهیم و فرزندش می­فرماید: «فَلَمَّا أَسْلَمَا وَتَلَّهُ لِلْجَبِينِ» (صافات: 103) «پس چون هردو تسلیم شدند و (ابراهیم) او را به پیشانی (بر زمین) افکند».

بنابراین کمال تسلیم در برابر رسول الله ح و فرمانبرداری از امرش و پذیرفتن خبرش و تصدیق آن واجب است بدون اینکه با خیالی باطل که آن­را معقول می­نامیم، به مخالفت با آن برخیزیم یا اینکه شبهه یا شک و تردیدی وارد کنیم یا اینکه رای و نظر دیگران و پس مانده­ی ذهن آنها را بر آن ترجیح داده و مقدم داریم.

بنابراین رسول خدا را در داوری و تسلیم و فرمانبرداری و گردن نهادن به اوامر و نواهی او (در میان مخلوقات) یکتا و بی­همتا می­دانیم چنانکه خداوند متعال که او را فرستاده، در عبادت و خضوع و خواری و انابت و توکل یکتا و بی­همتا می دانیم.

این دو توحید است که بنده جز با آنها از عذاب الهی نجات نمی­یابد، توحید فرستنده با عبادت او و توحید فرستاده شده (پیامبر) با اطاعت و پیروی از او؛

مبنای بندگی و ایمان به الله و کتاب­های آسمانی و پیامبران، تسلیم شدن و عدم سوال از تفاصیل حکمت اوامر و نواهی و شرایع می­باشد. و بر این اساس است که خداوند متعال از امت پیامبری که پیامبرش را تصدیق نموده و به پیام او ایمان آورده است، نقل نکرده که از تفاصیل حکمتِ آنچه بدان امر یا از آن نهی شده­اند و از سوی خداوند به آنها ابلاغ شده، پرسیده باشند. و اگر چنین می­کردند، دیگر از مومنان به پیامبرشان نبودند. بلکه در برابر همه­ی این امور تسلیم شدند و بدان گردن نهاده و اعتراف نمودند و آنچه را از حکمت می­دانستند که می­دانستند و در مورد آنچه حکمت آن­را نمی­­دانستند. در حکمت آن توقف نموده و در برابر آن فرمانبردار و تسلیم بودند تا اینکه حکمت آن­را دریابند. و سوال کردن از این موارد در شان آنها نبود و پیامبرشان نزد آنها از مقام و رتبه­ای بزرگ­تر از آن برخوردار بود که در این موارد از او سوال کنند.

بر این اساس بود که سلف این امت - کسانی که از نظر عقل و شناخت و علم کامل­ترین این امت بودند - از پیامبرشان هرگز نپرسیدند: چرا الله به فلان چیز امر کرده است؟ و چرا از فلان چیز نهی کرده است؟ و چرا چنین مقدر نموده و چرا چنان کرده است؟ چرا که می­دانستند چنین سوالاتی با ایمان و تسلیم شدن در تضاد است و اسلام برای کسی ثابت نمی­شود مگر بر مبنای تسلیم؛ بنابراین اولین مراتب تعظیم امری: تصدیق آن سپس عزم قاطع برای عمل بدان و پس از آن شتاب به سوی آن و عمل کردن بدان و پرهیز از موانع آن می­باشد».[[238]](#footnote-238)

اما سوالی که باقی می­ماند این است که: عقل چیست؟ و جایگاه آن در اسلام کجاست؟

عقل در لغت مصدر فعل «عَقَل، یعقل، عقلا» می­باشد. گفته می­شود: «فهو معقول و عاقل»: او عقل دارد و عاقل است. و اصل معنای عقل، منع می­باشد. عرب می­گوید: «عقل الناقة» یعنی با طناب او را را از گریختن باز داشت». عقل در اصلاح برخی از اهل علم چهار معنا دارد:[[239]](#footnote-239) غریزه­ی درک، علوم ضروری، علوم نظری و عمل به مقتضای علم؛

1. غریزه­ی درک:[[240]](#footnote-240) این غریزه در معقولات و معلومات شرط است و همین است مناط تکلیف؛ و با قوه­ی درک است که انسان از سایر حیوانات تمایز می­یابد.
2. علوم ضروری:[[241]](#footnote-241) این علوم تمام عقلاء را در بر می­گیرد مانند علم به ممکنات و واجبات و امور محال و اینکه جزء کوچک­تر از کل است و عدد دو بیشتر از یک است و یک شخص نمی­تواند در یک زمان در دو جا باشد.
3. علوم نظری:[[242]](#footnote-242) علومی که بر مبنای رای و نظر و استدلال است و تفاوت مردم و تفاضل آنها در آن، امری واضح و آشکار می­باشد. و از تجربه­ها در جریان احوال مختلف بدست می­آید. چنانکه به هرکس که تجربه­های مختلف او را آزموده و راه­های مختلف او را پخته کرده باشد، عادتاً عاقل می­گویند. و هرکس به این صنعت متصف نباشد گفته می­شود او نادان و جاهل و ناآزموده است. و این نوع دیگری از علوم است که آن­را عقل می­نامند.
4. عمل به مقتضای علم:[[243]](#footnote-243) اصمعی می­گوید: «عقل به معنای خودداری از امر قبیح و محدودکردن نفس به نیکی می­باشد.»[[244]](#footnote-244) و نیروی این غریزه باعث می­شود انسان عواقب امور را بداند و شهوتی که به دنبال لذت زود هنگام است فروکش کند و بر آن تسلط یابد؛ پس چون این نیرو حاصل گردد، صاحبش عاقل نامیده می­شود.

و به کسی که فردی نصرانی را عاقل نامید گفته شد: «ساکت شو، عاقل تنها کسی است که الله را بیابد و به اطاعت از او عمل کند».[[245]](#footnote-245)

و دوزخیان می­گویند: «وَقَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِير»: (ملک: 10) «اگر ما می‌شنیدیم یا تعقل می‌کردیم، در (زمره) دوزخیان نبودیم».

**جایگاه عقل:**

در این مورد اختلاف بسیار زیاد است. شیخ الاسلام ابن تیمیه می­گوید: «تحقیق نشان می­دهد که عقل با مغز و قلب هر دو رابطه دارد چنانکه مبدا فکر و نظر در مغز است[[246]](#footnote-246) و مبدا اراده و قصد در قلب می­باشد. و بر این اساس می­توان گفت: قلب محل هدایت و مغز جایگاه فکر و اندیشه است.» والله اعلم.

**منزلت عقل در اسلام:**

اسلام عقل را گرامی داشته است، آنگاه که عقل را مناط تکلیف انسان قرار می­دهد و به وسیله­ی آن، او را بر بسیاری از مخلوقات برتری می­بخشد.

عقل را گرامی داشته آنگاه که برای پند و عبرت و تسخیر نعمت­های الهی و استفاده از آنها، قدرت تفکر و تدبر در نفس و هستی را به آن بخشیده است.

عقل را گرامی داشته آنگاه که آن­را از فرو رفتن در آنچه مناسب آن نیست، باز داشته است و بر مبنای رحمت خود نسبت به عقل، آن­را به سوی امر نامناسب هدایت نکرده است و آن­را بر قوت و جُهد خود باقی گذاشته است.

اما تفصیل جملات بالا:

1. خداوند متعال ویژگی معرفت و شناخت کاملِ مقاصد شریعت و حکمت­های تشریع را تنها به عاقلان داده است. خداوند متعال پس از ذکر برخی از احکام حج می­فرماید: «وَاتَّقُونِ يَا أُوْلِي الأَلْبَابِ» (بقره: 197) «و ای خردمندان، از من بپرهیزید (بترسید)».

و نیز به دنبال ذکر احکام قصاص می­فرماید: «وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَاْ أُولِيْ الأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ» (بقره: 179) «و ای صاحبان خرد! برای شما در قصاص حیات و زندگی است».

1. خداوند متعال بهره­مندی از یادآوری و پند و اندرز را محدود به عاقلان کرده است. می­فرماید: «وَمَا يَذَّكَّرُ إِلاَّ أُوْلُواْ الأَلْبَابِ» (بقره: 269) «و جز خردمندان پند نمی‌گیرد».

و می­فرماید: «لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِّأُوْلِي الأَلْبَابِ» (یوسف: 111) «یقیناً در داستان‌های­شان عبرتی برای خردمندان است».

و می­فرماید: «وَلَقَد تَّرَكْنَا مِنْهَا آيَةً بَيِّنَةً لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ» (عنکبوت: 35) «و به راستی از آن (قریه) نشانه (و عبرت) روشنی برای گروهی که خرد می‌ورزند، باقی گذاشتیم».

1. خداوند متعال عاقلان را ذکر نموده و تفکر و تدبر در هستی و تامل در نعمت­هایش را به همراه مداومت ذکر و یاد او در همه حال و نیز عبادتش را برای آنها ذکر می­کند. خداوند متعال می­فرماید: «اِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَآيَاتٍ لِأُولِي الْأَلْبَابِ \* الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَى جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ (191) رَبَّنَا إِنَّكَ مَنْ تُدْخِلِ النَّارَ فَقَدْ أَخْزَيْتَهُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ \* رَبَّنَا إِنَّنَا سَمِعْنَا مُنَادِيًا يُنَادِي لِلْإِيمَانِ أَنْ آمِنُوا بِرَبِّكُمْ فَآمَنَّا رَبَّنَا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَكَفِّرْ عَنَّا سَيِّئَاتِنَا وَتَوَفَّنَا مَعَ الْأَبْرَارِ \* رَبَّنَا وَآتِنَا مَا وَعَدْتَنَا عَلَى رُسُلِكَ وَلَا تُخْزِنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّكَ لَا تُخْلِفُ الْمِيعَادَ» (آل عمران: 190-194) «به راستی در آفرینش آسمان‌ها و زمین و آمد و رفت شب و روز، نشانه‌های (آشکاری) برای خردمندان است. کسانی‌که الله را در حال ایستاده و نشسته و بر پهلوی خویش (آرمیده) یاد می‌کنند و در آفرینش آسمان‌ها و زمین می‌اندیشند (و می‌گویند:) پروردگارا، این‌ها را بیهوده نیافریده‌ای، منزهّی تو! پس ما را از عذاب آتش (دوزخ) نگاه دار. پروردگارا، کسی را که تو به آتش (دوزخ) درآوری، یقیناً او را خوار و رسوا کرده‌ای و برای ستمکاران یاورانی نیست. پروردگارا، ما شنیدیم که ندا دهنده‌ای به ایمان فرا می‌خواند که: «به پروردگار خود ایمان بیاورید» پس ایمان آوردیم، پروردگارا، پس گناهان ما را ببخش و بدی‌های ما را بپوشان و ما را با نیکان بمیران. پروردگارا، آنچه را که بر (زبان) فرستادگانت به ما وعده داده‌ای به ما عطا کن و ما را در روز قیامت رسوا مگردان، بدرستی که تو خلاف وعده نمی‌کنی».
2. خداوند متعال کسانی را که از پدران­شان تقلید می­کنند، نکوهش نموده و عمل آنها را مذموم می­داند. چرا که به خاطر رضایت از عملکرد پدران و اجدادشان عقل خود را تعطیل کردند. خداوند متعال می­فرماید: «وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوَلَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ \* وَمَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا كَمَثَلِ الَّذِي يَنْعِقُ بِمَا لَا يَسْمَعُ إِلَّا دُعَاءً وَنِدَاءً صُمٌّ بُكْمٌ عُمْيٌ فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ» (بقره: 170 -171) «و هنگامی‌که به آن‌ها گفته شود: از آنچه الله نازل کرده است پیروی کنید می‌گویند: (نه) بلکه ما از آنچه پدران خود را بر آن یافتیم پیروی می‌کنیم. آیا اگر پدران آن‌ها چیزی نمی‌فهمیدند و هدایت نیافتند (باز هم کورکورانه از آن‌ها پیروی می‌کنند؟) مَثل (دعوت‌کننده‌ی) کسانی ‌که کافر شدند، همچون مثل کسی است که چیزی را که جز صدا و ندایی نمی‌شنود، بانگ می‌زند، (این کافران) کر، گنگ و نابینا هستند و از این­رو نمی‌اندیشند».
3. اسلام تعدی و تجاوز بر عقل را حرام کرده است. چنانکه عقل را از ادراک منافعش باز دارد. و از این جهت است که نوشیدن مسکرات، مست کننده­ها، سست کننده­ها و هر آنچه عقل را زایل نموده و آن­را فاسد می­کند، حرام کرده است. خداوند متعال می­فرماید: «يَاأَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» (مائده: 90) «ای کسانی‌که ایمان آورده‌اید! همانا شراب و قمار و بت‌ها و تیرهای قرعه، پلید و از عمل شیطان است. پس از آن‌ها دوری کنید تا رستگار شوید».
4. اسلام به شدت از اموری که عقل سلیم آنها را انکار نموده و از آنها متنفر است، نهی کرده است چرا که با توحید مخالف است. از ابوهریره روایت است که رسول الله ح فرمودند: «لاَ عَدْوَى وَلاَ طِيَرَةَ، وَلاَ هَامَةَ وَلاَ صَفَرَ...»[[247]](#footnote-247) و در روایتی آمده است: «وَلَا نَوْءَ» و در روایت جابر آمده است: « لاَ عَدْوَى وَلَا غُولَ وَلاَ صَفَرَ»[[248]](#footnote-248) «سرایت بیماری، بدفالی،[[249]](#footnote-249) هامه[[250]](#footnote-250) و صفر[[251]](#footnote-251) اصالتی ندارد». و در روایتی آمده است: «و نیز نوء[[252]](#footnote-252) اصالت ندارد». و در روایت جابر آمده است که: «سرایت بیماری و غول[[253]](#footnote-253) و صفر اصالتی ندارد».

**موضع سلف در برابر عقل:**

1. آنچه به صورت صحیح نقل شده است با صریح معقول تعارض ندارد.
2. عقل برای راهنمایی، مستقل نیست بلکه تابع شرع است و اگر در این زمینه مستقل بود، خداوند پیامبران را نمی­فرستاد و کتاب­ها را نازل نمی­کرد. و سلف به این مهم امر کرده­اند که چون شرع و عقل با یکدیگر در تعارض قرار گرفتند، مقدم داشتن شرع واجب است چراکه عقل تصدیق کننده شرع است در هر آنچه خبر می­دهد، اما شرع عقل را در هر آنچه خبر می­دهد، تصدیق نمی­کند چنانکه علی بن ابی طالب می­گوید: «اگر دین بر مبنای رای و نظر (شخصی) می­بود، پایین خُف سزاوارتر به مسح کردن بود تا بالای آن؛ اما دیدم که رسول خدا روی خف­هایش را مسح می­کرد».[[254]](#footnote-254)
3. نیاز عقل به نقل مانند نیاز چشم به روشنایی برای دیدن است.
4. اما اگر عقل را اصل و متبوع قرار دهیم، کدامین عقل­ها را ملاک و معیار یا داور یا نمونه و الگو قرار می­دهیم؛ با این توضیح معلوم می­شود که نمی­توان تصدیق پیامبر را در آنچه خبر می­دهد موکول به شرطی دانست و نیز نمی­توان آن­را موقوف به انتفای مانعی تصور کرد. مانند کسی که می­گوید: آنچه بدان خبر داده شده را تصدیق نمی­کنم تا اینکه آن­را با عقل خود بدانم. که این ادعا کفری آشکار است و چنین شخصی با چنین ادعایی از جمله کسانی است که خداوند متعال در مورد او می­فرماید: «وَإِذَا جَاءَتْهُمْ آيَةٌ قَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ حَتَّى نُؤْتَى مِثْلَ مَا أُوتِيَ رُسُلُ اللَّهِ اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ» (انعام: 124) «و چون نشانه‌ای برای آن‌ها بيايد، می‌گويند: «ما هرگز ايمان نمی­آوريم، مگر اينکه همانند آنچه به پيامبران الله داده شده، (به ما هم) داده شود». الله آگاه‌تراست که رسالت خويش را کجا قرار دهد».

اهل حق از جنس دلایل عقلی و نیز آنچه عقل صحت آن­را می داند، عیبجویی نکرده و ایراد نمی­گیرند، بلکه ایراد آنها متوجه مواردی است که مخالفان ادعا می­کنند آنها با کتاب و سنت مخالف هستند. و از این مخالفات کندوکاو و فرورفتن عقل در امور غیبی می­باشد. اموری مانند صفات الله متعال و افعال او (مانند استواء و نزول)؛ امری که خداوند متعال آن­را اولین صفت را صفات متقین برشمرده است: «ایمان به غیب» خداوند متعال می­فرماید: «الم \* ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِلْمُتَّقِينَ \* الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ» (بقره: 1-3) «الف. لام. میم؛ این کتابی است که هیچ شکی در آن نیست و مایه هدایت پرهیزگاران است. آن کسانی‌که به غیب ایمان می‌آورند و نماز را بر پا می‌دارند و از آنچه روزی‌شان داده‌ایم انفاق می‌کنند».

و از این قبیل است عذاب قبر و نعمت آن و بهشت و دوزخ.[[255]](#footnote-255)

شیخ الاسلام ابن تیمیه می­گوید: «چون کتاب و میزان (عقل) با یکدیگر در تعارض تصور شوند یکی از دو امر لازم می­آید: یا فساد دلالت نصی که بدان استناد شده است لازم می­آید چنانکه به عنوان مثال نص مورد نظر از معصوم ثابت نباشد یا اینکه بر آنچه تصور شده، دلالت نمی­کند؛ یا اینکه فساد دلالت قیاسی که بدان استناد شده لازم می­آید چنانکه ممکن است برخی از مقدمات آن یا تمام آن فاسد باشد. و الفاظ مجمل و مشتبه در قیاس به کار رفته باشد».[[256]](#footnote-256)

**اما تفصیل این کلام مجمل:**

1. نقل صحیح صریح با عقل غیر صحیح مخالف است:

به عنوان مثال اگر کسی با استناد به عقل با این ادعا که: از اثبات صفات، تعدد قدما (اله­ها) پیش می­آید، صفات الهی (مانند سمع و بصر و کلام) را انکار کند، درحقیقت به عقل غیر صحیح استناد کرده است. بلکه هرگز عقل نامیدن آن جایز نیست چرا که عقلاً وجود موجودی بدون صفات جایز نیست و چنین تصوری محال و بلکه از بزرگ­ترین محالات عقلی می­باشد. چرا که چنین تصوری مستلزم وجود نقیضین است؛ به این معنا که «آن موجود است و موجود نیست» چرا که وجود، از بزرگ­ترین صفاتی است که موجودات بدان متصف هستند؛ و اما لازمه­ی مذهب کسانی که بعضی از صفات را انکار می­کنند این است که تمام صفات را انکار کنند حتی صفت وجود را؛ و اینگونه در حقیقت نزد وی پروردگاری که موجود باشد و قائم به نفس خود، نخواهد بود. پاک و منزه است خداوند متعال از آنچه ظالمان می­گویند.

1. نقل غیر صحیح با عقل صحیحِ صریح مخالف است:

چون نقل دروغ، جعلی یا ضعیف باشد با عقل صحیحِ صریح در تعارض خواهد بود. و عقل صحیح صریح بیانگر آن است که الله متعال موجود است و او خالق هر چیزی است و او بوده است و چیزی قبل از او نبوده است و تمام آیات کونی و شرعی و دلایل عقلی و فطری جز بر این مهم دلالت نمی­کنند قطع نظر از دلالت سمع (کتاب و سنت) پس از آگاهی آن از دلالت عقل؛ و چنین است که به گمانش مثلا حدیثی صحیح است، اما چنین نیست».[[257]](#footnote-257)

و اینگونه به نظر وی میان این و آن تعارض وجود دارد. تعارض میان دلیل صحیح و دلیل فاسد؛ اما دلیل فاسد، صلاحیت دلیل بودن را ندارد چه رسد به اینکه با دلیل صحیح در تعارض باشد. بلکه تقدیم و ترجیح دلیل صحیح واجب است چه سمعی باشد (قرآن و حدیث) یا عقلی؛

و مثال آن روایتی است که ابن الجوزی[[258]](#footnote-258) از ابوهریره به صورت مرفوع روایت می­کند که: «خداوند اسب را آفرید و آن­را به حرکت در آورد، پس عرق نمود که نفس خود را از آن آفرید!!» سیوطی در «التدریب» می­گوید: «چنین روایتی را هیچ مسلمانی جعل نمی­کند. و کسی که از میان راویان این روایت متهم است، محمد بن شجاع می­باشد که در دینش کج­رو و منحرف بود. و در میان روایان آن ابوالمهزم است که شعبه در مورد او می­گوید: او را چنان دیدم که اگر یک درهم به او داده می­شد، پنجاه حدیث وضع و جهل می­کرد».[[259]](#footnote-259)

و مانند این روایات که به اتفاق اهل علم روایات دروغین و جعلی می­باشند؛ لذا بر هیچکس جایز نیست که چنین روایاتی را از دلایل شرعی بشمارد.[[260]](#footnote-260)

1. نقل صحیحِ غیر صریح، عقل را در استدلال به آن دچار اشتباه می­کند. و در نتیجه­یِ فهم ناکافی، تعارض عقل و نقل تصور می­گردد. بنابراین عدم درک دلالتِ صحیحِ سمع، یکی از اسباب ادعای تعارض میان معقول و منفول می­باشد.

مثال این مورد حدیث ابوهریره است که می­گوید: رسول خدا فرمودند: «إِنَّ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ: يَا ابْنَ آدَمَ مَرِضْتُ فَلَمْ تَعُدْنِي، قَالَ: يَا رَبِّ كَيْفَ أَعُودُكَ؟ وَأَنْتَ رَبُّ الْعَالَمِينَ، قَالَ: أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ عَبْدِي فُلَانًا مَرِضَ فَلَمْ تَعُدْهُ، أَمَا عَلِمْتَ أَنَّكَ لَوْ عُدْتَهُ لَوَجَدْتَنِي عِنْدَهُ؟ يَا ابْنَ آدَمَ اسْتَطْعَمْتُكَ فَلَمْ تُطْعِمْنِي، قَالَ: يَا رَبِّ وَكَيْفَ أُطْعِمُكَ؟ وَأَنْتَ رَبُّ الْعَالَمِينَ، قَالَ: أَمَا عَلِمْتَ أَنَّهُ اسْتَطْعَمَكَ عَبْدِي فُلَانٌ، فَلَمْ تُطْعِمْهُ؟ أَمَا عَلِمْتَ أَنَّكَ لَوْ أَطْعَمْتَهُ لَوَجَدْتَ ذَلِكَ عِنْدِي، يَا ابْنَ آدَمَ اسْتَسْقَيْتُكَ، فَلَمْ تَسْقِنِي، قَالَ: يَا رَبِّ كَيْفَ أَسْقِيكَ؟ وَأَنْتَ رَبُّ الْعَالَمِينَ، قَالَ: اسْتَسْقَاكَ عَبْدِي فُلَانٌ فَلَمْ تَسْقِهِ، أَمَا إِنَّكَ لَوْ سَقَيْتَهُ وَجَدْتَ ذَلِكَ عِنْدِي».[[261]](#footnote-261) «خداوند بزرگ و با عظمت در روز قیامت می­فرماید: ای فرزند آدم، بیمارشدم و مرا عیادت نکردی. (بنده) پاسخ می­دهد: پروردگارا، چگونه من از تو عیادت می­کردم درحالی­که تو پروردگار عالمیانی؟ می­فرماید: مگر ندانستی که فلان بنده­ی من مریض است و عیادتش نکردی؟ مگر نمی­دانستی که اگر به عیادتش می­رفتی، مرا نزد او می­یافتی؟ ای فرزند آدم، از تو طعام خواستم و به من طعام ندادی؛ می­گوید: پروردگارا، من چگونه به تو طعام می­دادم درحالی­که تو پروردگار عالمیانی؟ می­فرماید: مگر نمی­دانی که فلان بنده­ی من از تو درخواست طعام کرد و به او ندادی و اگر او را طعام می­دادی، پاداش آن­را نزد من می­یافتی؟ ای فرزند آدم، از تو آب خواستم و به من آب ندادی؛ می­گوید: پروردگارا، چگونه به تو آب می­دادم درحالی­که تو پروردگار عالمیانی؟ می­فرماید: فلان بنده­ی من از تو آب خواست و به او ندادی، مگر نمی­دانستی اگر او را سیراب می­نمودی، پاداش آن­را نزد من می­یافتی؟»

بنابراین اگر کسی چنین برداشت کند که این حدیث مخالف دلالت عقل است، چرا که مقتضای آن حلول حوادث در ذات الهی می­باشد و بیانگر جریان داشتن صفات مخلوقین و احوال آنها مانند بیماری و گرسنگی و تشنگی و ... در ذات الهی است و گمان برد که ظاهر حدیث بیانگر این مطلب است، در حقیقت معنای حدیث را نفهمیده و چنان­که حق آن است در حدیث تدبر و تفکر نکرده است. زیرا کسی که این حدیث را بیان نموده، آن­را تفسیر کرده و چنان مراد و منظور خود را بیان نموده که جای هیچ شبهه­ای را باقی نمی­گذارد و در آن بیان نموده که این بنده است که گرسنه می­شود و می­خورد و بیمار می­شود و عیادت کنندگان به عیادتش می­روند و هرگز الله متعال بیمار نشده و عیادت نمی­شود و نه خورانده می­شود و نه نوشانده».[[262]](#footnote-262)

مقصود این است که چون تعارض بین دلیل نقلی و عقلی واقع شود، یکی از سه احتمال زیر وجود دارد:

1. یکی از دلایل قطعی و دیگری ظنی است که در این صورت مقدم داشتن و ترجیح دلیل قطعی چه نقلی باشد یا عقلی، واجب است. اما اگر هر دو ظنی باشند، ترجیح دلیلی که راجح است واجب می­باشد چه نقلی باشد یا عقلی؛
2. یکی از دو دلیل فاسد است. در این صورت ترجیح دلیل صحیح بر فاسد واجب است چه دلیل نقلی باشد یا عقلی؛
3. یکی از دلایل صریح باشد و دیگری چنین نباشد؛ در این صورت ترجیح دلیلی که دلالت آن صریح است بر دلیلی که دلالت آن پنهان است، واجب می­باشد. اما باید در نظر داشت که گاهی برخی از دلالت­ها از چشم برخی از مردم پنهان می­ماند درحالی­که نزد برخی دیگر واضح و آشکار می­باشند که در این صورت فی نفس الامر تعارضی وجود ندارد.

اما اینکه دو دلیل قطعی باشند – چه از نظر سند و چه از نگاه متن – و با یکدیگر در تعارض باشند، هرگز امکان ندارد چه این دو دلیل نقلی باشند یا عقلی؛ یا اینکه یکی نقلی و دیگری عقلی باشد.

ابن قیم در «نونیة»[[263]](#footnote-263) می­گوید:

|  |  |
| --- | --- |
| فاذا تعارض نص لفظ وارد | والعقـل حتـی لیـس یلتقیـان |
| بالعقـل امـا فاسـد ویظنـه | الرائی صحیحا وهو ذو بطلان |
| او ان ذلک النص لیس بثابت | ما قالـه المعصــوم بالبـرهــان |

«اگر نص وارد شده با عقل در تعارض قرار گیرد، چنانکه قابل جمع نباشند، یا عقل فاسد است و تصور صحیح بودن آن است درحالی­که باطل بودن آن هویدا است. یا اینکه آن نص ثابت نیست و هرگز معصوم آن­را بیان نکرده است.»

**خلاصه مطلب:**

عقل نزد اهل سنت و جماعت جایگاه شایسته و مناسب خود را دارد و امری میانه بین دو جانب افراط و تفریط است.

جانب افراط: دیدگاهی که عقل را اصلی کلی و ابتدایی می­داند که مستقل از شرع عمل می­کند و نیازی به آن ندارد.

جانب تفریط: دیدگاهی که به کلی از عقل روی گردانده و آن­را نکوهش نموده و از آن عیبجویی می­کند و به طور مطلق از دیدگاه عقلی خرده می­گیرد.

اما دیدگاه میانه و وسط در این میان – که همان دیدگاه اهل سنت است – می­گوید:

1. عقل در شناخت علوم مختلف شرط است و کمال و درستی اعمال بدان وابسته است و بر این اساس است که سلامت عقل در تکلیف، شرط است. بنابراین امور انجام شده با وجود عدم عقل ناقص است و اقوال مخالف با عقل باطل است و تدبر در قرآن به وسیله­ی عقل می­باشد. خداوند متعال می­فرماید: «أَفَلاَ يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِندِ غَيْرِ اللهِ لَوَجَدُواْ فِيهِ اخْتِلاَفاً كَثِيراً» (نساء: 82) «آیا در قرآن نمی‌اندیشند؟ که اگر از سوی غیر الله بود، قطعاً اختلاف بسیار در آن می‌یافتند». بنابراین این عقل است که حجت خداوند بر مخلوقاتش را درک می­کند.[[264]](#footnote-264)
2. عقل به خودی خود مستقل نیست بلکه نیازمند شرع است.
3. عقل تصدیق کننده­ی شرع است در هر آنچه بدان خبر می­­دهد.
4. شرع نیز بر دلایل عقلی دلالت می­کند و آنها را بیان نموده و به آنها تشویق می­کند.[[265]](#footnote-265)

**مبحث پنجم: جمع بین نصوص در یک مساله**

پژوهشگر به جمع بین نصوص در یک مساله نیاز دارد، یکسان است این مساله از جمله مسائل اعتقادی باشد یا از مسائل احکام می­باشد به ویژه زمانی که تعارض آشکار یبین دلایل وجود داشته باشد چرا که جمع نصوص در یک مساله تصویری کامل از حکم (آن مساله) نشان می­دهد از این جهت که نصوص با یکدیگر تناقض ندارند بلکه یکدیگر را حمایت می­کنند.

* **تعارض حقیقی بین دلایل شرعی وجود ندارد:**

**تعارض:** عبارت است از تقابل دو دلیل شرعی به­گونه­ای که اقتضای هریک از آنها عدم اقتضای دیگری است چه به صورت جزئی یا کلی، به­گونه­ای که جمع بین آنها ممکن نباشد.

لازم است بدانیم دلایل شرعی هرگز با هم تعارض ندارند، اما تعارضی که میان نصوص کتاب و سنت به نظر مجتهد می­رسد، تعارض ظاهری است که درحقیقت در نفس مجتهد و فهم او شکل گرفته است اما حقیقتا تعارضی وجود ندارد.

(به عبارت دیگر این تعارض در نگاه مجتهد و به دلیل عدم توانایی لازم وی برای جمع بین نصوص در مساله­ای خاص می­باشد نه اینکه حقیقتا تعارض میان نصوص وحی (قرآن و سنت) که مصدر آن واحد است، وجود دارد. بلکه همین مساله نزد مجتهد دیگری کاملا قابل جمع است و هیچ تعارضی در نگاه او بین نصوص وارد شده در آن مساله وجود ندارد.)

اما اینکه این تعارض واقعی و حقیقی باشد، چنانکه دو دلیل متعارض از شارع تشریع شده باشد که اقتضای هریک نقیض اقتضای دیگری است و هیچ نسخی بین آنها صورت نگرفته باشد و به هیچ عنوان بین آنها جمع صورت نگیرد، چنین امری محال است بلکه چنین امری سفاهت و کم خردی و عیب و نقص است که حتی انسان عاقل از آن پاک و منزه است چه رسد به شارع حکیم. (پاک و منزه است خداوند متعال از این تناقض گویی.)

**اما دلایل عدم تعارض نصوص:**

الف) دلایل قرآنی:

1- خداوند متعال می فرماید : «أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا» (نساء: 82) «آیا در قرآن نمی‌اندیشند؟ که اگر از سوی غیر الله بود، قطعاً اختلاف بسیار در آن می‌یافتند».

این جریر طبری رحمه­الله می­گوید: «یعنی ای پیامبر، آنچه از تنزیل نزد آنها آوردی، از سوی پروردگارشان می­باشد و دلیل آن نظم و ترتیب و انسجام معانی و بهم پیوستگی احکام آن و همچنین تایید بخش­های آن با تصدیق یکدیگر و گواهی بخش­های مختلف آن نسبت به تحقیق بخش­های دیگر می­باشد. اما اگر این قرآن از جانب غیرالله بود، حتما احکام آن پراکنده و نامنسجم و معانی آن با یکدیگر در تناقض بود و بخش­های آن از فساد یک­دیگر پرده بر می­داشتند».[[266]](#footnote-266)

2- خداوند متعال می­فرماید: «أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا» (نساء: 59) «ای کسانی‌که ایمان آورده‌اید! از الله اطاعت کنید و از پیامبر اطاعت کنید و صاحبان امرتان را (نیز اطاعت کنید) و اگر در چیزی اختلاف کردید، آن­را به الله و پیامبر بازگردانید؛ اگر به الله و روز قیامت ایمان دارید، این بهتر و خوش فرجام‌تر است».

امام شاطبی رحمه­الله می­گوید: «این آیه به صراحت راه حل پایان یافتن و برون رفت از اختلاف را مراجعه به شریعت عنوان می­کند و بیانگر این مطلب است که تنازع و اختلافی در شریعت وجود ندارد. چون کسانی را که با هم اختلاف کرده­اند، به مراجعه به شریعت فرا می­خواند و دلیل این مراجعه جز رفع اختلاف نیست؛ و اختلاف برطرف نمی­شود مگر با مراجعه به یک چیز؛ اما اگر بر فرض مثال، در شریعت اقتضای اختلاف وجود داشت، دیگر مراجعه به آن رفع اختلاف را در بر نداشت و چنین ادعایی باطل است».[[267]](#footnote-267)

ب) سنت نبوی:

عمرو بن شعیب از پدرش از جدش روایت می­کند که می­گوید: «من و برادرم در مجلسی نشسته بودیم که از شترهای سرخ مو برایم محبوب­تر بود؛ من و برادرم در این مجلس حاضر شدیم درحالی­که پیرمردانی از اصحاب رسول الله ح بر یکی از دروازه­های (مجلس) نشسته بودند، پس ناپسند شمردیم که بین آنها فاصله بیندازیم، پس در گوشه­ای نشستیم که آیه­ای از قرآن ذکر شد. سپس چنان در مورد آن به جدال و بحث پرداختند که صدای­شان بالا گرفت؛ در نتیجه رسول خدا با عصبانیت و درحالی­که چهره ی مبارکش دگرگون شده بود خارج شده و به سوی آنها خاک پاشیده و فرمود: «مَهْلًا يَا قَوْمِ، بِهَذَا أُهْلِكَتِ الْأُمَمُ مِنْ قَبْلِكُمْ، بِاخْتِلَافِهِمْ عَلَى أَنْبِيَائِهِمْ، وَضَرْبِهِمُ الْكُتُبَ بَعْضَهَا بِبَعْضٍ، إِنَّ الْقُرْآنَ لَمْ يَنْزِلْ يُكَذِّبُ بَعْضُهُ بَعْضًا، بَلْ يُصَدِّقُ بَعْضُهُ بَعْضًا، فَمَا عَرَفْتُمْ مِنْهُ، فَاعْمَلُوا بِهِ، وَمَا جَهِلْتُمْ مِنْهُ، فَرُدُّوهُ إِلَى عَالِمِهِ»: «آرام باشید؛ با چنین رفتاری بود که امت­های پیش از شما هلاک و نابود شدند، به سبب اختلاف کردن در مورد پیامبران­شان و رد کردن بخشی از کتاب با بخش دیگر؛ قرآن چنین نازل شده که بخشی از آن بخش دیگر را تکذیب کند بلکه بخش­های مختلف آن یکدیگر را تفسیر می­کنند. پس آنچه از قرآن دانستید، بدان عمل کنید و آنچه را نفهمیدید و ندانستید، توضیح و تفسیر آن­را به کسی که می­داند، بازگردانید و به او بسپارید».[[268]](#footnote-268)

وجه دلالت این حدیث: رسول خدا به خاطر عملکرد و رفتار صحابه ناراحت شدند، چرا که دلایل شرعی را مخالف با یکدیگر می­دیدند و بخشی را با بخشی دیگر در تعارض متصور بودند، پس رسول خدا بیان فرمود که چنین عملکرد و رفتاری در تعامل با نصوص، راه هلاکت و نابودی می­باشد. و بخش­های مختلف قرآن یکدیگر را تصدیق می­کنند و باید اینچنین و با این نگاه فهمیده شده و بدان استدلال شود.

ج) اجماع:

1- امت اسلامی بر عدم جواز تعارض میان دلایل قطعی اتفاق­نظر و اجماع دارد.[[269]](#footnote-269)

2- ابوبکر باقلانی رحمه­الله می­گوید: «در مورد هر دو خبری که ثابت شده رسول خدا آنها را بیان نموده، به هیچ وجه، تصور وجود تعارض میان آنها صحیح نیست هرچند ظاهراً با یکدیگر در تعارض باشند. چرا که معنای تعارض بین دو خبر یا وجود آن در قرآن در باب امر و نهی و... این است که موجب یکی از آنها با موجب دیگری منافات دارد و این مساله تکلیف را چون امر و نهی و اباجت و منع، باطل می­کند؛ یا اینکه ایجاب می­کند یکی از این دو خبر صادق و دیگری کذب و دروغ باشد، اگر دو خبر باشند. درحالی­که به اجماع رسول خدا از این امر پاک و منزه می­باشد و از چنین امری به اتفاق امت و هر آنکه نبوت را ثابت می­داند، معصوم است».[[270]](#footnote-270)

د) دلالت عقل بر این قاعده:

1- دیدگاه تعارض دلایل به خودی خود اثبات ناتوانی و جهل می­باشد. ناتوانی از اقامه دلایل خالی از تعارض و جهل نسبت به عواقب امور؛ که واجب است خداوند متعال را هم عقلا و هم شرعاً از این امور پاک و منزه بدانیم.[[271]](#footnote-271)

2- شریعت نازل شده تا اختلاف را از میان مردم بردارد، بنابراین اگر در آن چیزی باشد که مقتضای اختلاف باشد- مثلا تعارض دلایل آن- نزول آن جز فتنه نخواهد بود درحالی­که هیچ عاقلی که حکمت خداوند متعال و رحمت وی نسبت به انسان­ها را می­داند، چنین نمی­گوید.

3- از دیدگاه تعارض میان دلایل شرعی به خودی خود ابطال علم به ناسخ[[272]](#footnote-272) و منسوخ لازم می­آید. بلکه در اینصورت عمل به هر دوی آنها (ناسخ و منسوخ) صحیح خواهد بود، درحالی­که به اجماع عمل به ناسخ و منسوخ هر دو با هم باطل است.[[273]](#footnote-273)

4- دیدگاه وجود تعارض میان دلایل شرعی بیانگر عدم ترجیح بین دلایلی است که به ظاهر با یکدیگر تعارض دارند و این برخلاف دیدگاه اصولی­ها می­باشد. و چنین دیدگاهی عمل به یکی از دو دلیل را بدون دلیلِ ترجیح صحیح می­­داند. که همه این امور باطل و فاسد است.[[274]](#footnote-274)

1. قائل بودن به وقوع تعارض میان دلایل شرعی، از چهار احتمال خارج نیست که همگی آنها باطل می­باشند:[[275]](#footnote-275)

الف) عمل کردن به هر دو دلیل: یکسان است این دو دلیل دو خبر باشند یا دو امر؛ که در این صورت اجتماع نقیضین بوجود می­آید که امری باطل است. چرا که تکلیف بیش از توان است.

ب) ترک هر دو دلیل: در اینصورت مساله مورد نظر بدون حکم باقی می­ماند و از آن چنین بر می­آید که شارع حکیم آن دو دلیل را بیهوده و لغو بیان نموده است. بطلان این تصور نیز واضح و آشکار است.

ج) عمل به یکی از دو دلیل به طور معین و مشخص؛ چنین عملی داوری و ترجیح بدون سبب ترجیح و سخن گفتن در دین بر مبنای شهوت و هوی و هوس می­باشد.

ی) عمل کردن به یکی از دو دلیل بدون معین کردن آن و بر مبنای اختیار؛ و این مستلزم جواز انجام و ترک هریک از دو دلیل می­باشد. درحالی­که هریک از آنها اقتضای نقض دیگری را دارد. و در این دیدگاه ترجیح اباحت بر حرمت می­باشد که امری ممنوع است.

و) دلالت فطرت بر این قاعده:

خداوند متعال در فطرت و سرشت انسان، نفرت از تناقض و اضطراب و ناپسند شمردن آن­را نهادینه است. و در فطرت انسان، خداوند متعال به علم و حکمت و قدرت و اراده توصیف شده است. اما تناقض و اضطراب در آنچه خداوند متعال از آن خبر می­دهد با این صفات منافات دارد، بنابراین از شارع حکیم چیزی جز آنچه بر کمال قدرت و علم و حکمت و اراده­اش دلالت می­کند، صادر نمی­شود.

د) شواهدی از اقوال علما:

1- امام شافعی رحمه­الله می­گوید: «باید دانست که احکام الله و سپس احکام رسولش، با یکدیگر اختلافی ندارند و هر دوی آنها به یک چیز امر می­کنند».[[276]](#footnote-276)

2- ابوبکر محمد بن اسحاق بن خزیمه رحمه­الله می­گوید: «حتی دو حدیث که با اسناد صحیح از رسول الله ح روایت شده باشند و با هم در تضاد باشند، نمی­شناسم. هرکس چنین تضادی را تصور می­کند، باید با آن دو روایت بیاید تا بین آنها جمع کنم».[[277]](#footnote-277)

امام شاطبی رحمه­الله می­گوید: «با توجه به این مقدمه، بر کسی که در شریعت اسلام اجتهاد و اظهار نظر می­کند، رعایت دو نکته لازم است: 1- با چشم کمال به شریعت نگاه کند نه با چشم نقصان؛ و شریعت را در تمام امور معتبر بداند. 2- یقین داشته باشد که میان آیات قرآن و نیز میان احادیث نبوی هیچگونه تضاد و تعارضی وجود ندارد بلکه همگی از یک سرچشمه می­باشند و یک مفهوم را می­رسانند. پس هرگاه در نظر کسی ظاهرا اختلافی میان آیات قرآن یا میان احادیث نبوی یا میان آیات و احادیث پیامبر با یکدیگر مشاهده شود، بر وی واجب است که به عدم اختلاف معتقد باشد. چون خداوند متعال گواهی داده که در قرآن اختلافی وجود ندارد. و در هنگام مشاهده­ی اختلاف و تعارض میان آیات یا احادیث، باید دست نگه داشته و خود را در مقام کسی تلقی کند که به شدت نیازمند پرسش از شیوه­ی جمع میان نصوص می­باشد یا اینکه در برابر آن تسلیم باشد و اعتراض نکند».[[278]](#footnote-278)

1. امام ابن قیم می­گوید: «اما اینکه دو حدیث صحیح و صریح باشد که از هر جهت با هم در تناقض باشند و هیچیک ناسخ دیگری نباشد، هرگز وجود ندارد؛ و به خدا پناه می­بریم از اینکه چنین تناقضی در کلام صادق المصدوق وجود داشته باشد، کسی که از میان دو لب او جز حق بیرون نمی­آید... اما مشکل در کوتاهی نمودن در فهمیدن و شناخت منقول و تمییز صحیح و معلول آن می­باشد یا اینکه دلیل چنین تصوری کوتاهی در فهم مراد رسول خدا و حمل کلام او بر غیر معنای مورد نظر او می­باشد. یا اینکه دلیل آن هر دوی اینها می­باشد. و از اینجاست که انسان دچار اختلاف و فساد (در تصور) می­شود».[[279]](#footnote-279)

و ابن قیم رحمه­الله در نونیه می­گوید:

|  |  |
| --- | --- |
| و نصوصه لیست تعارض بعضها | بعضاً فسل عنها علیم زمانِ |
| واذا ظننـت تعـارضـا منـها فـذا | مـن آفة الافهام و الاذهانِ |
| او ان یکون البعض لیس بثابت | مـا قالـه المبعوث بالقرآنِ[[280]](#footnote-280) |

«نصوص با یکدیگر در تعارض نیست. (چون عدم تعارض را ندانستی) از دانای زمان سوال کن و چون تعارض احساس کردی، دلیل آن آفت افهام و اذهان است. یا اینکه بعضی از آن دلایل ثابت نیست و کسی که با قرآن مبعوث شده آنها را بیان نکرده است.»

**اسباب وقوع تعارض ظاهری بین نصوص:**

پس از اینکه روشن شد تعارضی بین دلایل شرعی نمی­باشد، نکته­ای که یادآوری آن ضروری به نظر می­رسد، ذکر اسباب این تعارض ظاهری می­باشد که اهل علم آنها را برشمرده­اند که عبارتند از:

1- قواعد و ضوابطی که بین آیات قرآن و نصوص سنت می­باشد مانند: عموم[[281]](#footnote-281) و تخصیص[[282]](#footnote-282) و اطلاق[[283]](#footnote-283) و تقیید[[284]](#footnote-284) و استناء[[285]](#footnote-285) و ...

2- جهل نسبت به وسعت زبان عربی: خداوند متعال قرآن را به زبان عربی نازل کرد وسنت نیز در قالب زبان عربی وارد شده است، بنابراین اگر کسی نسبت به آن جاهل و ناآگاه باشد، در علم به کتاب وسنت دچار مشکل خواهد داشت.[[286]](#footnote-286)

3- وضع و جعل برخی از احادیث توسط زنادقه که با معانی صحیح کتاب و سنت در تعارض می­باشند.

- 4 وهمی که گاهی از برخی ثقات رخ می­دهد. چنانکه حدیثی را بر وجهی روایت می­کند که گمان می­برد صحیح است درحالی­که چنین نیست. ابن قیم رحمه­الله می­گوید: «و چون میان دو حدیث تعارض وجود داشته باشد از دو حالت خارج نیست: یا یکی از دو حدیث، از احادیث و کلام رسول خدا نیست و برخی از راویان در مورد آن دچار اشتباه شده­اند با اینکه ثقه و مورد اطمینان و در اصطلاح محدثین «ثقة، ثبت» بوده­اند؛ چرا که فرد ثقه هم دچار اشتباه می­شود...».[[287]](#footnote-287)

5- گاهی یکی از روایان، حدیث را با لفظ روایت می­کند و راوی دیگر آن­را روایت به معنا می­کند و دیگری آن­را به صورت مختصر روایت می­کند و راوی دیگر حدیث را بر حسب آنچه از کلام رسول خدا درک نموده، روایت می­کند؛ پس چون تعارض را بداند، خلاف منتفی خواهد شد.

6- ابن قیم رحمه­الله می­گوید: «تطبیق کلام شارع با اصطلاحاتی که علمای اصول و فقها و دانایان به احوال قلب و... ایجاد کرده­اند؛ هریک از این علما در خطاب و تصانیف خود اصطلاحاتی را به وجود آورده­اند؛ پس کسی که این اصطلاحات ایجاد شده را گردآورده و معانی آنها بر قلبش سبقت بسته و جز آن­را نمی­شناسد، چون کلام شارع را می­شنود آن­را بر این اصطلاحات حمل می­کند و اینگونه و به این دلیل، فهمی را از خطاب شارع برداشت می­کند که مراد و منظور کلام او نیست».[[288]](#footnote-288)

7- جهل نسبت به شناخت ناسخ و منسوخ؛[[289]](#footnote-289)

روش­های ترجیح:

**الف) جمع بین امور شبیه به هم و تفاوت گذاشتن بین امور مختلف واجب است.**

چنین است که احکام شریعت اقامه می­شود؛ هر چیزی حکم نظیر و مانند خود را می­گیرد و حکم مخالف آن از آن نفی می­گردد. جمع بین امور مختلف ظلم است. چنانکه خداوند متعال می­فرماید: «**أَفَنَجْعَلُ الْمُسْلِمِينَ كَالْمُجْرِمِينَ \* مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ» (قلم: 35-36) «آیا ما مسلمانان را همچون مجرمان (و گناهکاران) قرار می‌دهیم؟! شما را چه شده است، چگونه داوری می‌کنید؟!»**

**و همچنین تفاوت قاتل شدن بین امور شبیه به هم نیز ظلم است چنانکه رسول خدا به اسامه که برای شفاعت و میانجی­گری زن محزونی آمده بود که دزدی کرده بود، فرمود: «إِنَّمَا أَهْلَكَ الَّذِينَ قَبْلَكُمْ، أَنَّهُمْ كَانُوا إِذَا سَرَقَ فِيهِمُ الشَّرِيفُ تَرَكُوهُ، وَإِذَا سَرَقَ فِيهِمُ الضَّعِيفُ أَقَامُوا عَلَيْهِ الحَدَّ»:[[290]](#footnote-290) «چنین رفتاری بود که کسانِ پیش از شما را نابود کرد؛ چون در بین آنان فردی صاحب جاه و مقام دزدی می­کرد، او را رها می­کردند، اما اگر در بین آنها ضعیف و ناتوانی (که هیچ حامی و جاه و مقامی نداشت) دزدی می­کرد، حد دزدی را بر او جاری می­کردند».**

**تردیدی نیست ضد این قاعده، خود یک از اسباب انحراف می­باشد. مثال:**

1. **عدم جمع بین امور شبیه به هم:**

**مثال این مورد، کلام خداوند در ذم یهود می­باشد: «فَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ» (بقره: 85) «آیا به بخشی از (دستورات) کتاب (آسمانی) ایمان می‌آورید و به بخشی کافر می‌شوید؟!»**

**چرا که آنها کفر ورزیدند و حکم تورات در ریختن خون­ها و اخراج خود از سرزمین­شان رها کرده و به دست فراموشی سپردند اما به هنگام تبادل اسیران به حکم تورات ایمان آورده و بدان عمل کردند درحالی­که بر آنها واجب بود که تمام احکام تورات را در حق خود اقامه نموده و به همه آنها عمل کنند نه اینکه رفتاری گزینشی نسبت به نصوص آن داشته باشند.[[291]](#footnote-291)**

1. عدم تفاوت بین امور مختلف:

مثال این مورد، قیاس خداوند متعال بر مخلوق ضعیف و ناتوان از سوی یهود می­باشد؛ چنانکه خداوند متعال را با صفات مخلوقات توصیف نمودند و گفتند: «يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ» (مائده: 64) «دست الله بسته است». و گفتند: «**إِنَّ اللهَ فَقِيرٌ وَنَحْنُ أَغْنِيَاء» (آل عمران: 181) «خدا فقیر است و ما بی نیازیم!». و گفتند: «عُزَيْرٌ ابْنُ اللهِ» (توبه: 30) «عزیر پسر الله است»؛**

**با این توصیفات در واقع زن و فرزند برای خداوند ثابت می­کردند که از صفات مخلوقات است و در این مورد نصاری نیز با آنان همراه بودند و می­گفتند: «الْمَسِيحُ ابْنُ اللهِ» (توبه: 30) «مسیح پسر الله است». بنابراین یهود و نصاری میان صفات خالق و صفات مخلوق تفاوتی قائل نبودند.**

**بنابراین تفاوت قائل شدن بین امور مختلف واجب است. و هریک از اهل بدعت در میان مسلمانان که بین دو امر شبیه به هم جدایی انداخته یا بین دو امر مختلف جمع کند، در این زمینه شبیه یهود و نصاری می­باشد و بلکه یهود و نصاری در این زمینه امام و پیشوا و سلف وی می­باشند.**

**و کسانی که صفات الهی را نفی کردند، چه آنانی که برخی از صفات را نفی کردند (مانند اشاعره و ماتریدیه) و چه آنانی که همه­ی صفات الهی را نفی کردند (همچون جهمیه) و چه آنانی که تنها صفات و نه اسماء را نفی کردند (مانند معتزله) و چه کسانی که اسماء و صفات را به طور کلی نفی کردند (همچون جهمیه)، درحقیقت همگی آنها بین امور شبیه به هم تفاوت قائل شدند چرا که اعتقاد و باور در مورد برخی از صفات چه نفی و چه اثبات آنها مانند اعتقاد و باور در مورد دیگر صفات می­باشد. و نیز اعتقاد و باور در مورد صفات همچون اعتقاد و باور در مورد اسماء می­باشد و همچنین اعتقاد و باور در مورد اسماء و صفات، فرعی از اعتقاد و باور در مورد ذات الهی می­باشد.[[292]](#footnote-292)**

**همچنین آنها بین امور مختلف و متفاوت نیز جمع کرده­اند، چرا که آنها معتقد به تعطیل صفات نشدند مگر پس از اینکه شبهه­ی تشبیه در قلوب­شان مطرح شد. و بر این اساس است که هر معطل (تعطیل کننده صفات) مشبه (کسی که صفات خالق را شبیه مخلوق می­داند) می­باشد.**

**و کسانی که تقدیر را نفی کردند نیز از جهتی میان امور شبیه به هم تفاوت قائل شدند. چرا که به نصوصی اعتماد کردند که قدرت بنده و اراده­اش را ثابت می­کند و در مقابل نصوصی را که قدرت خالق و اراده و آفرینش و علم ازلی­اش را ثابت می­کند، انکار نمودند. درحالی­که همه­ی این نصوص از جانب خداوند متعال آمده است؛ بنابراین اثبات همه­ی آنها واجب است. و نیز از جهتی بین امور مختلف جمع کرده­اند، چنانکه مخلوق را به خالق قیاس کرده­اند و خداوند را همچون مخلوق دانسته­اند. هم در آنچه جایز است و هم در آنچه واجب است و هم در آنچه محال است. ابن قتیبه می­گوید: «آیا ندیدی که چون اهل قدر (قدریه) در تقدیر الهی که اسرار اوست، تامل کردند و آن­را بر مبنای آرای خود سنجیده و بر اساس معیار و ملاک­های خود تفسیر کردند، با مقایسه آنچه در ترکیب مخلوق در باب شناخت عدالت از مخلوق بر مخلوق قرار داده شده، نفس خود را قاضی و داور میان الله و بنده قرار دادند. و اینگونه بندگان را فاعل اموری دانستند که اراده­اش را نکردند و آنها را توانای بر انجام اموری قرار دادند که قصد آن نکرده­اند. و گویا که اجماع مردم بر این مهم را نشنیده­اند که آنچه خداوند بخواهد می­شود و آنچه خداوند نخواهد، نمی­باشد.[[293]](#footnote-293)**

**و وعیدیه، خوارج و معتزله میان نصوص وعید و نصوص وعده و بشارت تفاوت قائل شدند، چنانکه به نصوص وعید ایمان آوردند و به نصوص وعده و بشارت کفر ورزیدند درحالی­که همه­ی نصوص از یک منبع نشات می­گیرند.**

**و در مقابل مرجئه به نصوص وعده و بشارت ایمان آوردند و به نصوص وعید کفر ورزیدند.**

**و روافض میان صحابه تفاوت قائل شدند و اهل بیت را از آنها جدا کرده و به دوستی با آنان و دشمنی با دیگر صحابه روی آوردند، درحالی­که محبت و دوستی با همه­ی اصحاب واجب است. و از سوی دیگر بین رسول خدا و دیگران در ویژگی عصمت جمع نمودند چنانکه برای ائمه خود عصمت قائل شدند؛ درحالی­که تفاوت قائل شدن در این زمینه بین پیامبران و دیگر انسان­ها واجب است.**

**و از جمله کسانی که با این قاعده مخالفت کرده­اند عبارتند از:**

1. **کسانی که بین کتاب و سنت تفاوت قائل شده و تنها به کتاب اعتماد کرده و سنت را رها کردند.**
2. **و همچنین کسانی که بین احادیث متواتر و خبر واحد تفاوت قائل شدند، چنانکه در بحث احکام به هر دوی آنها اعتماد کردند و در بحث عقاید به نصوص متواتر اعتماد کرده و از احادیث آحاد با تاویل یا تفویض یا تکذیب روی گرداندند. مانند کسانی که برخی از مسائل اعتقادی را با این حجت که احادیث آحاد هستند، انکار نمودند و اینگونه میان احکام عملی و مسائل اعتقادی تفاوت قائل شدند؛ بنابراین همگی آنها دچار تناقض و اضطراب شدند. درحالی­که بر آنها واجب است بین امور شبیه به هم جمع نموده و بین امور مختلف تفاوت قائل شوند تا از رویه و باوری که دارند، سالم بمانند.**

**ب) عدم برش دلایل و استدلال به بخشی از آنها:**

**این روش اهل بدعت است که چون بخشی از دلیل شرعی را موافق و موید بدعت­ خود می­یابند، بدان استناد نموده و آن­را در بین مسلمانانی که دچار ضعف علمی و ایمانی هستند، ترویج می­دهند.**

**محمد بن کعب قرظی رحمه­الله در رد قدریه می­گوید: «... آنها هرگز به یک آیه از کتاب الله به طور کامل استفاده نمی­کنند، بلکه ابتدای آیه را گرفته و انتهای آن­را رها می­کنند و یا آخر آیه را گرفته و پایان آن­را رها می­کنند؛ سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، ابلیس از آنها به خداوند داناتر بود، می­دانست چه کسی او را گمراه نمود[[294]](#footnote-294) و آنها گمان می­کنند که خود، خویش را گمراه نموده و هدایت می­کنند».[[295]](#footnote-295)**

**و چون غیلان دمشقی در مورد دیدگاهش در**باب تقدیر، در برابر عمر بن عبدالعزیز به این آیه استناد کرد: (**إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنسَانَ مِن نُّطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَّبْتَلِيهِ فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعاً بَصِيراً \* إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِراً وَإِمَّا كَفُوراً» (انسان: 2-3) «به راستی ما انسان را از نطفه مختلطی آفریدیم، او را می‌آزماییم، پس او را شنوای بینا قرار دادیم. همانا ما راه را به او نشان دادیم خواه سپاس‌گزار باشد یا ناسپاس».**

**عمر رحمه الله به او گفت: پایان سوره را بخوان: «وَمَا تَشَاؤُونَ إِلَّا أَن يَشَاءَ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيماً حَكِيماً \* يُدْخِلُ مَن يَشَاءُ فِي رَحْمَتِهِ وَالظَّالِمِينَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذَاباً أَلِيماً» (انسان: 30-31) «و شما چیزی را نمی‌خواهید مگر این‌که الله بخواهد، بی‌گمان الله دانای حکیم است. هرکس را که بخواهد در رحمت خود وارد می‌کند و برای ستمکاران عذاب دردناکی آماده کرده است».**

**سپس عمر به او گفت: چه می­گویی غیلان؟ غیلان گفت: می­گویم: کور بودم مرا بینا کردی، کر بودم مرا شنواندی و گمراه بودم مرا هدایت کردی...» سپس توبه کرد. اما پس از وفات عمر بن عبدالعزیز در عهد هشام بن عبدالملک به همان دیدگاه پیشین خود بازگشت که اعدام شد».[[296]](#footnote-296)**

**روش­های رفع تعارض ظاهری:**

**1- جمع و سازگاری میان ادله:**

**به این معنا که مجتهد تمام تلاش خود را در جهت جمع میان ادله به کار برد چرا که احتمال آن می­رود دو دلیلِ به ظاهر در تعارض، در دو حالت مختلف وارد شده باشند[[297]](#footnote-297) یا اینکه رابطه عموم و خصوص در میان آنها وجود داشته باشد یا رابطه مطلق و مقید؛ چرا که اِعمال تمام دلایل وارد شده در یک مساله، سزاوارتر از اهمال همه یا بخشی از آنها می­باشد. و این دیدگاه تمام فقها[[298]](#footnote-298) می­باشد و قاعده بیانگر آن است که «الاِعمال خیر من الاهمال»: «اِعمال بهتر از رها کردن و اهمالِ (دلایل)» می­باشد.»**

**و خطابی رحمه­الله می­گوید: «و چون دو حدیث به ظاهر با یکدیگر در تعارض قرار گیرند و امکان جمع و سازگاری بین آنها و مشخص نمودن ترتیب هریک بر دیگری وجود داشته باشد، نباید هیچ یک از آنها نفی شود و هریک با دیگری رد شود، بلکه هریک از آنها در جای خود به کار می­رود و علما در مورد بسیاری از احادیث چنین عمل کرده و روش آنها چنین بوده است».[[299]](#footnote-299)**

**2- نسخ:**

**اما اگر جمع بین آنها برای مجتهد میسر نباشد و این دو دلیلِ به ظاهر در تعارض، تناسخ را بپذیرند- باید متوجه تاریخ ورود هریک از آنها باشد تا بداند کدامیک از دو دلیل، متاخر و کدامیک پیش از دیگری وارد شده است که با بررسی این مساله، دلیلی که متاخر باشد ناسخ دیگری خواهد بود.**

**امام شافعی رحمه­الله می­گوید: «پس چون دو حدیث احتمالی جز تعارض و اختلاف با یکدیگر نداشتند... یکی از آنها ناسخ و دیگری من سوخ است...»[[300]](#footnote-300)**

**3- ترجیح:**

**اما اگر دسترسی به تاریخ و آگاهی تاریخی از تقدیم و تاخیر زمان ورود دو دلیل امکان­پذیر نباشد به ترجیح اعتماد کند و وجوه ترجیح بسیار است. چنانکه برخی از علما وجوه ترجیح را تا پنجاه وجه شمرده­اند و برخی بیش از این ذکر کرده­اند.[[301]](#footnote-301) و در این صورت هریک از دلایل که بر دیگری ترجیح یافت، بدان عمل می­شود و عمل به دلیل راجح در نهاد و فطرت نهفته است و اجماع علما بر آن می­باشد و شوکانی رحمه­الله می­گوید: «این مساله، متفق علیه می­باشد».[[302]](#footnote-302)**

**4- در صورت عدم امکان ترجیح یکی از دو دلیلِ به ظاهر در تعارض:**

**پس از عدم امکان ترجیح میان دلایل، علما اختلاف کردند چنانکه هریک دیدگاهی دارند:**

الف) توقف: کسانی که پیرو این دیدگاه هستند می­گویند: مجتهد در آن مساله توقف می­کند تا اینکه وجه ترجیح برای او مشخص گردد.[[303]](#footnote-303)

ب) تغییر: برخی بر این باورند که در چنین شرایطی مجتهد بین عمل به دو دلیل مختار است. و این زمانی است که به ترجیح یکی از دلایل دست نیابد. این مذهب برخی از شافعیه و حنفیه می­باشد.[[304]](#footnote-304)

ج) تساقط: برخی بر این باورند که هر دو دلیل ساقط تلقی شده و مجتهد به دنبال دلیل سومی می­باشد.[[305]](#footnote-305)

قاعده می­گوید: «دلیلی که احتمالات مختلفی دارد، ساقط می­شود و استدلال به آن درست نیست».

د) از دیگری سوال می­کند، شاید که خداوند متعال به دیگری فهمی داده باشد که به او نداده است.

**مثال­هایی از دلایل به ظاهر در تعارض هستند و چگونگی جمع بین آنها:**

1- تعارض ظاهری میان دو آیه:

امام بخاری به صورت معلق از سعید بن جبیر روایت می­کند که می­گوید: «مردی[[306]](#footnote-306) به ابن عباس گفت: به نظر من آیاتی در قرآن با یکدیگر در تعارض می­باشند؛

* سوال اول: مانند اینکه خداوند می­فرماید: «**فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَلَا يَتَسَاءلُونَ»[[307]](#footnote-307) با اینکه می­فرماید: «وَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ يَتَسَاءلُونَ»[[308]](#footnote-308) [چنانکه آیه­ی اول سوال کردن آنها از هم را نفی می­کند و آیه دیگر آن­را اثبات می­کند].**
* **سوال دوم: این آیه «وَلاَ يَكْتُمُونَ اللهَ حَدِيثاً»[[309]](#footnote-309) با این آیه که می­فرماید: «ثُمَّ لَمْ تَكُن فِتْنَتُهُمْ إِلاَّ أَن قَالُواْ وَاللهِ رَبِّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ»[[310]](#footnote-310) کتمان و عدم کتمان در این دو آیه با یکدیگر در تعارض قرار دارد. [چنانکه در آیه اول عدم کتمان را ذکر می­کند و در آیه دوم مشرک بودن خود در دنیا را با تاکید کتمان می­­کنند].**
* **سوال سوم: خداوند می­فرماید: «أَأَنتُمْ أَشَدُّ خَلْقاً أَمِ السَّمَاء بَنَاهَا \* رَفَعَ سَمْكَهَا فَسَوَّاهَا \* وَأَغْطَشَ لَيْلَهَا وَأَخْرَجَ ضُحَاهَا \* وَالْأَرْضَ بَعْدَ ذَلِكَ دَحَاهَا»[[311]](#footnote-311)**

**در این آیه آفریدن آسمان قبل از آفرینش زمین ذکر شده است. اما در آیات سوره فصلت بیان می­کند که زمین قبل از آسمان خلق شده است.**

**«قُلْ أَئِنَّكُمْ لَتَكْفُرُونَ بِالَّذِي خَلَقَ الْأَرْضَ فِي يَوْمَيْنِ وَتَجْعَلُونَ لَهُ أَندَاداً ذَلِكَ رَبُّ الْعَالَمِينَ \* وَجَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ مِن فَوْقِهَا وَبَارَكَ فِيهَا وَقَدَّرَ فِيهَا أَقْوَاتَهَا فِي أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ سَوَاء لِّلسَّائِلِينَ \* ثُمَّ اسْتَوَى إِلَى السَّمَاء وَهِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ اِئْتِيَا طَوْعاً أَوْ كَرْهاً قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ»[[312]](#footnote-312)**

* **سوال چهارم: خداوند متعال می­فرماید: «وَكَانَ اللَّهُ غَفُوراً رَّحِيماً» (فتح: 14) و می­فرماید: «وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزاً حَكِيماً» (فتح: 7) و می­فرماید: «وَكَانَ اللهُ سَمِيعاً بَصِيراً» (نساء: 134)**

**از این آیات چنین بر می­آید که خداوند این صفات را داشته است و سپس از بین رفته­اند.**

* **اما پاسخ سوال اول: ابن عباس در پاسخ آن گفت: اما اینکه خداوند متعال می­فرماید: «فَلَا أَنسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَلَا يَتَسَاءلُونَ» در نفخه و دمیدن اول در صور می­باشد. سپس (برای بار دوم) در صور دمیده می­شود: «وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَن فِي السَّمَاوَاتِ وَمَن فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَن شَاء اللَّهُ ثُمَّ نُفِخَ فِيهِ أُخْرَى فَإِذَا هُم قِيَامٌ يَنظُرُونَ»[[313]](#footnote-313) که این بار خویشاوندی و نسبتی میان آنها نخواهد بود و از یکدیگر نمی­پرسند. سپس در نفخه پایانی (نفخه برانگیخته شدن) (فَلَا أَنسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَلَا يَتَسَاءلُونَ».**
* **پاسخ سوال دوم: اما اینکه خداوند متعال می­فرماید: «رَبِّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ» (انعام: 23) و اینکه می­فرماید: «وَلاَ يَكْتُمُونَ اللهَ حَدِيثاً»؛ خداوند متعال گناهان مخلصان را می­بخشد. و مشرکان می­گویند: بیایید ما می­گوییم: «لم نکن مشرکین» مشرک نبودیم. پس بر دهان­شان مهر زده می­شود و دستان­شان سخن می­گویند و در این هنگام است که می­دانند سخنی بر خداوند پنهان نمی­ماند. و در چنین شرایطی: «يَوْمَئِذٍ يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُواْ وَعَصَوُاْ الرَّسُولَ لَوْ تُسَوَّى بِهِمُ الأَرْضُ وَلاَ يَكْتُمُونَ اللهَ حَدِيثاً» (نساء: 42) «کسانی‌که کافر شدند و از پیامبر نافرمانی کردند، آرزو می‌کنند که ای کاش با خاک یکسان می‌شدند و هیچ سخنی را نمی‌توانند از الله پنهان کنند».**
* **جواب سوال سوم: خداوند متعال ابتدا زمین را آفرید و سپس آسمان را خلق کرد. سپس به آسمان پرداخت و در دو روز دیگر آسمان را (در هفت طبقه) ترتیب داد. سپس زمین را گسترده­اند. و «دَحَاهَا» عبارت است از بیرون کردن آب و چراگاه و کوه­ها و زیبایی­­ها و تپه­ها و چیزهای بین آسمان و زمین را که در دو روز دیگر آفرید. و این همان کلام الهی است که می­فرماید: «وَالْأَرْضَ بَعْدَ ذَلِكَ دَحَاهَا» اما اینکه می­فرماید: «خَلَقَ الْأَرْضَ فِي يَوْمَيْنِ» بیانگر آن است که زمین و آنچه در آن است در چهار روز و آسمان­ها در دو روز خلق شدند.**
* **پاسخ سوال چهارم: «وَكَانَ اللَّهُ غَفُوراً رَّحِيماً»**

**خداوند متعال خود را چنین نامیده است. و این کلام اوست. یعنی پیوسته چنین بوده است؛ و الله هر کاری را که بخواهد انجام دهد انجام می­دهد. بنابراین قرآن بر تو متعارض تصور نشود چون تمام آن از جانب الله است.[[314]](#footnote-314)**

**2- تعارض ظاهری میان دو حدیث:**

**کسانی که مدعی تعارض در بین نصوص هستند، گمان برده­اند این حدیث رسول الله** ح**: «لَا يَدْخُلُ النَّارَ أَحَدٌ فِي قَلْبِهِ مِثْقَالُ حَبَّةِ خَرْدَلٍ مِنْ إِيمَانٍ، وَلَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ أَحَدٌ فِي قَلْبِهِ مِثْقَالُ حَبَّةِ خَرْدَلٍ مِنْ كِبْرِيَاءَ»[[315]](#footnote-315) با این حدیث رسول خدا در تعارض است که فرمودند: «مَا مِنْ عَبْدٍ قَالَ: لَا إِلَهَ إِلا اللَّهُ، ثُمَّ مَاتَ عَلَى ذَلِكَ إِلا دَخَلَ الْجَنَّةَ، قُلْتُ – ای ابوذر-: وَإِنْ زَنَى، وَإِنْ سَرَقَ؟ قَالَ: «وَإِنْ زَنَى، وَإِنْ سَرَقَ» قُلْتُ: وَإِنْ زَنَى، وَإِنْ سَرَقَ؟ قَالَ: «وَإِنْ زَنَى، وَإِنْ سَرَقَ» (ثلاثا) ثُمَّ قَال فی الرابِعَة: عَلی رَغمِ اَنفِ اَبوذَر»[[316]](#footnote-316)**

**و برای اثبات ادعای خود گفته­اند: و زنا و دزدی نزد الله بزرگ­تر است ار مقدار دانه­ای ارزن از کبر؛[[317]](#footnote-317)**

**پاسخ این است که تکبر بر دو نوع است:[[318]](#footnote-318)**

**1- تکبری که ایمان واجب را نفی می­کند و با آن منافات دارد. (کِبر اعتقادی)**

**کسی که چنین تکبری داشته باشد، وارد بهشت نمی­شود. چنانکه خداوند متعال می­فرماید: «ِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ» (غافر: 60) «و پروردگار شما فرمود: مرا بخوانید، تا (دعای) شما را اجابت کنم همانا کسانی‌که از عبادت من سرکشی می‌کنند، به زودی با خواری به جهنم وارد می‌شوند». تکبر ابلیس و فرعون و همچنین تکبر یهود از این دسته است. یهودی که خداوند متعال در مورد آنها می­فرماید: «أَفَكُلَّمَا جَاءكُمْ رَسُولٌ بِمَا لاَ تَهْوَى أَنفُسُكُمُ اسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِيقاً كَذَّبْتُمْ وَفَرِيقاً تَقْتُلُونَ» (بقره: 87) «آیا هر زمان پیامبری چیزی بر خلاف هوای نفس شما آورد، در برابر او تکبّر کردید، پس گروهی را تکذیب کرده و گروهی را کشتید».**

**و دلیل ایمان نیاوردن کسانی چون ابوجهل و دیگر دشمنان پیامبران همان تکبرشان بود که آنها را از ایمان آوردن باز می­داشت.**

**2- تکبری که ایمان واجب را نفی نمی­کند و با آن منافاتی ندارد. (تکبر عملی)**

**همچون تحقیر انسان­ها و انکار حق؛ چنانکه رسول خدا در تفسیر کِبر فرمودند: «الْكِبْرَ مَنْ بَطِرَ الْحَقَّ، وَغَمَطَ النَّاسَ»:[[319]](#footnote-319) «کبر پوشیدن حق و انکار آن و تحقیر و خوار شمردن مردم است».**

**و از این قبیل است کسی که رسول خدا او را امر نمود با دست چپ نخورد و با دست راست بخورد. اما وی گفت: نمی­توانم. پس رسول خدا فرمودند: «لَا اسْتَطَعْتَ، مَا مَنَعَهُ إِلَّا الْكِبْرُ»: «هرگز نتوانی. چیزی جز کِبر او را از این کار باز نداشت».[[320]](#footnote-320)**

**بنابراین کسی که دچار کبر از نوع اول آن شود (کبر اعتقادی که نفی کننده ایمان واجب است) از وارد شدن به بهشت محروم می­شود (مطلقا) و هرکس دچار نوع دوم کبر شود (کبر عملی که نفی کمال ایمان است نه ایمان واجب) سرانجام وی بهشت خواهد بود. و محرومیت وی از بهشت مدتی خواهد بود و بالاخره وارد بهشت می­شود.**

**با توجه به این توضیح، مراد و منظور حدیث اول، بیان حکم متکبر است که همان عدم ورود به بهشت می­باشد به این معنا که: حکم کسی که در قلبش به اندازه دانه­ی ارزنی کبر وجود داشته باشد، این است که وارد بهشت نمی­شود به عبارت دیگر چنین کسی از اهل بهشت و مستحقان آن نمی­باشد مگر زمانی که توبه کند یا نیکی­هایی داشته باشد که گناه او را محو و نابود کنند یا اینکه آزمایشی را تحمل کرده باشد که ثمره­ی تکبری که مانع ورود به بهشت است، زایل کرده باشد. چنانکه حکم کسی که به اندازه دانه­ی ارزنی ایمان در قلبش باشد آن است که وارد دوزخ نشود و این نیز از جهت حکم مانند آن است. و پس از این الله انجام می­دهد هر چه را بخواهد.**

بنابراین آنچه در حدیث نفی شده است،[[321]](#footnote-321) **ورود مطلق به بهشت می­باشد، ورودی که همراه آن عذاب و وعید به آن نباشد نه ورود مقید؛ به عبارت دیگر در این احادیث ورود مقید به بهشت نفی نشده است؛ یعنی ورود کسانی که به دوزخ وارد شده و سپس وارد بهشت می­شوند، یا اینکه پس از امتحان و آزمایش به نحوی یا بر مبنای شفاعت یا مغفرت یا... وارد بهشت می­شوند.**

**3- تعارض ظاهری میان آیه و حدیث:**

**چنانکه به ظاهر میان حدیث و آیه زیر تعارض به نظر می­رسد. رسول خدا فرمودند: «اِنَّكُمْ سَتَرَوْنَ رَبَّكُمْ كَمَا تَرَوْنَ هَذَا الْقَمَرَ، لَا تَضَامُّونَ فِي رُؤْيَتِهِ...»:[[322]](#footnote-322) «بزودی پروردگارتان را خواهید دید. چنانکه این ماه را می­بینید و در دیدن آن دچار مشکل نمی­شوید.»**

**و اینکه خداوند متعال می­فرماید: «لاَّ تُدْرِكُهُ الأَبْصَارُ» (انعام: 103) «چشم­ها او را در نمی­یابند». و اینکه خداوند متعال به موسی فرمودند: «لَن تَرَانِي» (اعراف: 143) «هرگز مرا نخواهی دید». و این زمانی بود که موسی علیه­السلام دیدار خداوند را در خواست کرد چنانکه خداوند متعال از زبان او می­فرماید: «رَبِّ أَرِنِي أَنظُرْ إِلَيْكَ»: «پروردگارا خود را به من نشان بده تا تو را ببینم».**

**کسانی که رویت و دیدار خداوند را انکار می­کنند، گمان کرده­اند میان آن حدیث و این آیات تعارض وجود دارد. و بر این اساس به عدم صحت حدیث حکم کرده­اند. اما بر فرض صحت این ادعا از دیدگاه آنان، با تاویل رویت به معنای علم دچار اشتباه شده­اند. چنانکه خداوند متعال می­فرماید: «أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُسَبِّحُ لَهُ مَن فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» (نور: 41) «** **آیا ندیدی که همه‌ آنان که در آسمان‌ها و زمین هستند، الله را تسبیح می‌گویند».**

**اما پاسخ این ادعا از چند وجه می­باشد:**

**1- نفی رویت و دیدن خداوند در دو آیه­ی مذکور، در مورد نفی آن در دنیا می­باشد درحالی­که حدیث** بر ثابت بودن آن در آخرت دلالت می­کند. بنابراین هیچ تعارضی میان این نصوص نیست.

2- نفی ادراک که در آیه به کار رفته است، به معنای نفی احاطه می­باشد. و احاطه امری زاید بر رویت است. چنانکه هرچند خداوند متعال را ببینند، نمی­توانند به او تعالی احاطه داشته باشند و این به دلیل عظمت و بزرگی خداوند متعال است.[[323]](#footnote-323) و مثال این مطلب نیز در مورد نعمت­های الهی صادق است چنانکه خورشید را با چشم می­بینیم اما بدان احاطه نداریم و این در حالی است که خداوند بزرگ­تر و بزرگ­تر از خورشید می­باشد. خداوند متعال در مورد اصحاب موسی و قوم فرعون می­فرماید: «**فَلَمَّا تَرَاءى الْجَمْعَانِ قَالَ أَصْحَابُ مُوسَى إِنَّا لَمُدْرَكُونَ \* قَالَ كَلَّا إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ» (شعرا: 61-62) «پس چون دو گروه یکدیگر را دیدند، یاران موسی گفتند: یقیناً ما (در چنگال فرعونیان) گرفتار شدیم. (موسی) گفت: چنین نیست، بی‌گمان پروردگارم با من است، به زودی مرا هدایت خواهد کرد».[[324]](#footnote-324)**

**موسی علیه السلام در چنان موقعیتی ادراک فرعون و یارانش را در مورد خود و یارانش نفی می­کند و اینکه آنها ایشان را می­بینند، نفی نکرده است. بنابراین آیه: «لاَّ تُدْرِكُهُ الأَبْصَارُ» ادراک (به معنای احاطه) را نفی می­کند نه رویت و دیدن را؛[[325]](#footnote-325) و از طرفی حدیث رویت خداوند را اثبات می­کند، بنابراین تعارضی میان این نصوص وجود ندارد.**

**3- در قرآن کریم آیه­ای ذکر شده که مدلول حدیث را تایید می­کند. چنانکه خداوند متعال می­فرماید: «وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَّاضِرَةٌ \* إِلَى رَبِّهَا نَاظِرَةٌ» (قیامت: 22-23) «آن روز چهره‌هایی تازه (و شاداب) است. به سوی پروردگارش می‌نگرد».**

**نکاتی که در این آیه ذکر شده است مانند اضافه شدن نگاه (النظر) به چهره­ها (الوجوه) که محل چشم­ها هستند و همچنین متعدی ذکر شدن آن با حرف «الی» همگی مفید اثبات رویت بصری (دیدن با چشم) می­باشد و این از بزرگ­ترین نعمت­های بهشتی خواهد بود و هرکس آن­را انکار کند سزاوار آن است که از آن محروم شود.**

**فواید پایبندی به قاعده­ی جمع بین نصوص در یک مساله:**

این قاعده خود دلیلی روشن و بیانگر این مطلب است که شریعت از هر جهت کامل است و داور نمودن آن در زندگی انسان­ها امری واجب است. و به هیچ وجه خلل و نقصی در آن نیست و در بر­گیرنده زندگی دینی و دنیوی انسان است و اگر احیانا اختلافی باشد، توجیه آن و رسیدن به حق در آن، ممکن می­باشد.

**اما برخی از فوائد آن:**

1- متعارض دانستن نصوص کتاب و سنت با یکدیگر، چنانکه به تعارض حقیقی بین نصوص باور داشته باشیم، اقتضای تکذیب بخشی از حق را دارد. چرا که این به معنای مخالفت حق با حق است. خداوند متعال می­فرماید: «**فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّن كَذَبَ عَلَى اللَّهِ وَكَذَّبَ بِالصِّدْقِ إِذْ جَاءهُ أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْكَافِرِينَ \* وَالَّذِي جَاء بِالصِّدْقِ وَصَدَّقَ بِهِ أُوْلَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ» (زمر: 32-33) «پس چه کسی ستمکار‌تر است از کسی‌که بر الله دروغ ببندد، و سخن راست را چون به سراغ او آمد تکذیب کند؟ آیا در جهنم جایگاهی برای کافران نیست؟! و کسی‌که سخن راست را آورد و آن­را تصدیق کرد، اینانند که پرهیزگارانند».**

**2- اهل بدعت به بخشی از کتاب ایمان آورده و به بخشی از آن کفر ورزیدند. و از این جهت به اهل کتاب شباهت دارند. عملکرد صحابه و تابعین و کسانی که پس از آنها آمدند و بر راه و روش آن­ها بودند، استدلال به نصوص کتاب و سنت در مسائل اعتقادی بوده است، بدون اینکه میان این نصوص تفاوت قائل شوند و گمان تعارض میان آنها را داشته باشند، چرا که تمام این نصوص از یک منبع و مصدر بیان شده­اند و یکدیگر را تصدیق می­کنند.[[326]](#footnote-326)**

**بنابراین، تفاوت قائل شدن بین نصوص کتاب و سنت در استدلال به آنها در مسائل اعتقادی، از بدعت­های متاخرین می­باشد و سلف صالح چنین دیدگاهی نداشتند.**

**3- نصوص یکدیگر را تفسیر می­کنند؛ چنانکه مطلق بر مقید و عام بر خاص حمل می­شود و هرگونه اشکالی با بیان و توضیح رفع می­گردد. بلکه این از بهترین روش­های تفسیر است چرا که بخش­های مختلف کلام متکلم، یکدیگر را تفسیر می­کنند. چنانکه چون مطلبی در جایی مجمل ذکر شده باشد، در جای دیگر به صورت مفصل بیان و توضیح آن آمده است و آنچه در جایی مشکل به نظر می­رسد، با بیان و توضیح آن در جای دیگر، این اشکال بر طرف شده است. و چنین روندی در میان کلام علما چه در کتاب­های­شان یا نوارهای صوتی آنان صادق می­باشد.**

**4- این قاعده را بسیاری از اهل علم و دین در نبرد با اهل بدعت و درهم شکستن شبهات آنها استفاده کرده­اند. مانند عملکرد امام شافعی رحمه­الله در کتاب «الرسالة» و کتابش «مختلف الحدیث» و نیز عملکرد امام احمد رحمه­الله در رد جهمیه و امام ابن قتیبه در کتابش «تاویل مختلف الحدیث» و طحاوی رحمه­الله در «مشکل الآثار»؛ و بسیاری از پیشوایان اهل سنت...**

**خلاصه مطلب:**

**1- در شریعت هیچگونه تناقض و اختلافی وجود ندارد.**

**2- اختلافی که رخ می­دهد، در ذهن مجتهدین است.**

**3- علما در گذشته و حال به این مساله پرداخته و تالیفات زیادی در این زمینه ارائه داده­اند.**

**4- از جمله کسانی که بهترین تالیفات نقلی و عقلی را در این زمینه به نگارش در آورده­اند، شیخ الاسلام ابن تیمیه، امام طحاوی و امام ابن قتیبه رحهم­الله می­باشند.**

مبحث ششم: ایمان به متشابه و عمل به محکم:

**«الاِحکام» در لغت[[327]](#footnote-327) به دو معنا به کار رفته است:**

**1- به معنای منع و بازداشتن؛ عرب می­گوید: «حکمتُ و احکمت و حکّمت» یعنی منع کرده و باز داشتم.** **و حاکم نیز به این معنا می­باشد که ظالم را از ظلم منع نموده و باز می­دارد. اصمعی می­گوید: «اصل حکمت به معنای بازداشتن انسان از ظلم است».**

**2- اتقان (استواری در کار): به کسی که کاری را با دقت و ظرافت و استواری لازم انجام دهد، گفته می­شود: «حکیم» و «الحُکم» به معنای علم و فقه است. خداوند متعال می­فرماید: «وَآتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيّاً» (مریم: 12) «و در کودکی به او دانش (و نبوت) دادیم». یعنی به او علم و فقه (فهم درست) دادیم.[[328]](#footnote-328)**

**المتشابه در لغت:[[329]](#footnote-329)**

**«الشِبه و الشَّبیه» به معنای مثل و مانند[[330]](#footnote-330) می­باشد. و جمع آن «اشباه» است. و «اشبه الشیء» زمانی گفته می­شود که همانند آن باشد. و زمانی گفته می­شود: «شابه الشی بالشی وتشابها» که دو چیز به یکدیگر شباهت داشته باشند.**

**و در قرآن کریم آمده است: «وَالزَّيْتُونَ وَالرُّمَّانَ مُتَشَابِهاً وَغَيْرَ مُتَشَابِهٍ» (انعام: 141) «و زيتون و انار را شبيه و بی­شباهت پديد آورد».**

**و امور مشتبه به امور مشکل می­گویند. و این دیدگاه لیث می­باشد. و زمانی می­گویند: «اشتبه الامر» که اختلاط صورت می­گیرد. و «الشبه» به معنای اشکال و آشفتگی و ابهام و پوشیدگی و تردید و همانندی به دلیل مشابهت می­باشد.**

**الاِحکام و تشابه در اصطلاح:**

**محکم و متشابه به دو گونه­ی عام و خاص اطلاق می­شوند.**

1. **اطلاق عام محکم و متشابه: محکم و متشابه در معنای عام کلی، تقریبا مترادف یکدیگر می­باشند. چنانکه خداوند متعال تمام قرآن را به محکم بودن توصیف نموده است. می­فرماید: «كِتَابٌ أُحْكِمَتْ آيَاتُهُ» (هود: 1) یعنی آیات آن استوار و نیکوست. به این معنا که اخبار آن راست و درست است و اوامر و نواهی آن عادلانه و الفاظ آن فصیح و معانی آن نیکو و زیباست.[[331]](#footnote-331)**

**و ابن عباس می­گوید: «با هیچ کتابی منسوخ نشده است، چنانکه کتاب­ها و شرایع دیگر را منسوخ کرده است».**

**وقتاده می­گوید: «یعنی الله متعال آیات آن­را استوار و محکم قرار داده است چنانکه در آن هیچ اختلاف و تناقضی نیست».[[332]](#footnote-332)**

**و همچنین خداوند متعال تمام قرآن را به متشابه بودن توصیف کرده است. می­فرماید: «اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَاباً مُّتَشَابِهاً» (زمر: 23) یعنی در زیبایی سراسر این کتاب شبیه هم است.**

**بنابراین آنجا که خداوند متعال تمام قرآن را محکم می­نامد، در واقع بیان می­کند که سراسر این کتاب حق است و در آن هیچ بیهوده و شوخی نیست. و آنجا که آن­را متشابه می­خواند، در واقع بیان می­کند که اجزای این کتاب در حق و صدق و زیبایی شبیه یکدیگر هستند.[[333]](#footnote-333)**

**2- اطلاق خاص محکم و متشابه: خداوند متعال می­فرماید: «هُوَ الَّذِيَ أَنزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُّحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ » (آل عمران: 7) «او کسی است که کتاب (قرآن) را بر تو نازل کرد. بخشی از آن، آیات محکم (صریح و روشن) است که آن‌ها اساس کتاب است. و (بخش) دیگر «متشابهات» است». در این آیه معنای محکم با متشابه متفاوت است.**

**اکنون مهم­ترین و مشهورترین اقوالی را که در معنای محکم و متشابه بیان شده، ذکر می­کنیم:**

**محکم:**

**1- آنچه معنا و مراد از آن دانسته می­شود.**

**2- آنچه احتمال تنها یک تاویل (تفسیر و معنی) را دارد.**

**3- خود واضح و روشن است و نیازی به توضیح و بیان ندارد.**

**4- ناسخ است.**

**متشابه:**

**1- عبارت است از آنچه خداوند متعال علم آن­را نزد خود باقی گذاشته است. همچون حقیقت (کیفیت و چگونگی) اسماء و صقاتش و نیز زمان برپایی قیامت و خروج مسیح و دجال؛ و این دیدگاه جابر بن عبدالله و مقتضای قول شعبی و سفیان ثوری و... می­باشد.**

**2- آنچه احتمال چند معنا را دارد.**

**3- آنچه خود واضح و روشن نیست و نیاز به توضیح و بیان دارد.[[334]](#footnote-334)**

**4- منسوخ است.**

**و این دیدگاه از ابن عباس و ابن مسعود و قتاد و ضحاک و ربیع و سدی[[335]](#footnote-335) روایت شده است و ابن تیمیه[[336]](#footnote-336) بر این باور است که نسخ در اینجا همان است که در کلام الهی ذکر شده است: «وَمَا أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِكَ مِن رَّسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ إِلَّا إِذَا تَمَنَّى أَلْقَى الشَّيْطَانُ فِي أُمْنِيَّتِهِ فَيَنسَخُ اللَّهُ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ ثُمَّ يُحْكِمُ اللَّهُ آيَاتِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ» (حج: 52) «و (ما) هیچ رسول و پیامبری را پیش از تو نفرستادیم مگر اینکه چون (آیات ما را) تلاوت می‌کرد، شیطان در تلاوت او (چیزی) القاء می‌کرد، آنگاه الله آنچه شیطان القاء می‌کند از میان می‌برد، سپس الله آیاتش را استوار (و محکم) می‌دارد و الله دانای حکیم است».**

**بنابراین محکم تمام قرآن است و متشابه آن است که شیطان القا می­کند سپس خداوند آن­را نسخ نموده و زایل می­کند.**

**دلایل محکم و متشابه:**

**الف) قرآن کریم:**

**خداوند متعال می­فرماید: «هُوَ الَّذِيَ أَنزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُّحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ في قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاء الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاء تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلاَّ اللهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِّنْ عِندِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلاَّ أُوْلُواْ الألْبَابِ» (آل عمران: 7) «او کسی است که کتاب (قرآن) را بر تو نازل کرد. بخشی از آن، آیات محکم (صریح و روشن) است که آن‌ها اساس کتاب است. و (بخش) دیگر «متشابهات» است. اما کسانی‌که دردل‌های­شان کژی و انحراف است، برای فتنه­جویی (و گمراه کردن مردم) و بخاطر تأویل آن (به دلخواه خود) از متشابه آن پیروی می‌کنند. و درحالی‌که تأویل آن­را جز الله نمی‌داند؛ و راسخان در علم می‌گویند: ما به همه آن (چه محکم و چه متشابه) ایمان آوردیم، همه از طرف پروردگار ماست؛ و جز خردمندان متذکر نمی‌شوند».**

**در این آیه ده مساله وجود دارد:[[337]](#footnote-337)**

**مساله اول: مقصود آیه**

**از ام المومنین عایشه روایت است که می­گوید: رسول الله** ح **این آیه را تلاوت نمودند: «هُوَ الَّذِيَ أَنزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُّحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ في قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاء الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاء تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلاَّ اللهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِّنْ عِندِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلاَّ أُوْلُواْ الألْبَابِ» سپس فرمودند: «فَإِذَا رَأَيْتُمُ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ، فَأُولَئِكَ الَّذِينَ سَمَّاهم اللَّهُ فَاحْذَرُوهُمْ»:** «چون کسانی را دیدید که از امور متشابه قرآن پیروی می­کنند، آنها همان کسانی هستند که خداوند از آنها نام برده است، پس از آنها بر حذر باشید».[[338]](#footnote-338)

ابوغالب می­گوید: «درحالی­که ابو امامه بر الاغش سوار بود، همراه او بودم تا اینکه به درب مسجد دمشق رسیدیم و سرهایی آویزان مشاهده کردیم. گفته شد: این سرهای خوارج است که از عراق آورده شده­اند. پس ابو امامه گفت: سگ­های آتش، سگ­های آتش، سگ­های آتش­اند. بدترین کشته شدگان در زیر آسمان هستند. خوشا به حال کسانی که آنها را کشتند یا به دست آنها کشته شدند. (و این را سه بار تکرار کرد.) سپس به گریه افتاد. گفتم: چه چیزی تو را به گریه انداخت ابوامامه؟ گفت: دلسوزی برای آنها؛ آنان اهل اسلام بودند که از آن خارج شدند. سپس این آیه را خواند: «**هُوَ الَّذِيَ أَنزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُّحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ في قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاء الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاء تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلاَّ اللهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِّنْ عِندِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلاَّ أُوْلُواْ الألْبَابِ» سپس این آیه را خواند: «وَلاَ تَكُونُواْ كَالَّذِينَ تَفَرَّقُواْ وَاخْتَلَفُواْ مِن بَعْدِ مَا جَاءهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَأُوْلَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ»[[339]](#footnote-339) گفتم: ای ابو امامه، آنها مصداق این آیات هستند؟ گفت: بله؛ گفتم: این نظر توست یا اینکه آن­را از رسول خدا شنیدی؟ ابوامامه گفت: من گستاخ هستم؟! من گستاخ هستم؟! من گستاخ هستم؟! آن­را نه یک بار، نه دو بار، نه سه بار، نه چهار بار، نه پنج بار، نه شش بار، (بلکه بارها و بارها) از رسول خدا شنیدم و انگشتانش را در گوش­هایش قرار داد و گفت: اگر چنین نباشد گوش­هایم کر شوند. (و این را سه بار تکرار کرد.) سپس حدیث پراکنده شدن بنی­اسرائیل به هفتاد و یک فرقه را ذکر نمود که یکی از آنها وارد بهشت می­شود و سایر آنها وارد دوزخ می­شوند. و اینکه این امت یک فرقه افزون بر آنها خواهد بود. (یعنی به هفتاد و دو فرقه تقسیم خواهد شد.) که یکی از آنها وارد بهشت می­شود و سایر آنها به دوزخ می­روند. پس گفتم: ای ابوامامه، مرا به چه سفارش می­کنی؟ گفت: (همراهی با) سواد اعظم (اکثریت مسلمانان) را بر خود لازم بگیر. گفتم: ویژگی سواد اعظم چیست؟ گفت: شنیدن و اطاعت کردن بهتر از تفرقه و معصیت است.[[340]](#footnote-340)**

**مساله دوم: آیات محکمات**

**خداوند متعال می­فرماید: «مِنْهُ آيَاتٌ مُّحْكَمَاتٌ»**

**محکمات در آیات قرآن، آیاتی هستند که تاویل آنها دانسته شده و معنای آن فهمیده می­شود و هیچ ابهام و پوشیدگی در آنها نیست و تنها احتمال یک تاویل (تفسیر و معنی) را دارند و معانی آنها بسیار واضح و روشن و آشکار است و هیچ پوشیدگی و ابهامی در آنها نیست و شباهتی به غیر خود ندارند و به آنها ایمان آورده شده و عمل می­شود و حجت پروردگار در آنهاست. نیز عصمت بندگان از اختلاف و فرقه فرقه شدن و دفع خصوم و باطل در آنها می­باشد. و گفته شده مثال آن سوره­ی فاتحه است که نماز جز با آن صحیح نیست و مانند سوره­ی اخلاص که جز توحید در آن نیست.**

**و ابن عباس می­گوید: محکمات این کلام الهی در سوره­ی انعام است: «قُلْ تَعَالَوْاْ أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ أَلاَّ تُشْرِكُواْ بِهِ شَيْئاً وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَاناًوَلاَ تَقْتُلُواْ أَوْلاَدَكُم مِّنْ إمْلاَقٍ نَّحْنُ نَرْزُقُكُمْ وَإِيَّاهُمْ وَلاَ تَقْرَبُواْ الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ وَلاَ تَقْتُلُواْ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللهُ إِلاَّ بِالْحَقِّ ذَلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ \* وَلاَ تَقْرَبُواْ مَالَ الْيَتِيمِ إِلاَّ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّى يَبْلُغَ أَشُدَّهُ وَأَوْفُواْ الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ لاَ نُكَلِّفُ نَفْساً إِلاَّ وُسْعَهَا وَإِذَا قُلْتُمْ فَاعْدِلُواْ وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَى وَبِعَهْدِ اللهِ أَوْفُواْ ذَلِكُمْ وَصَّاكُم بِهِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ \* وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيماً فَاتَّبِعُوهُ وَلاَ تَتَّبِعُواْ السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَن سَبِيلِهِ ذَلِكُمْ وَصَّاكُم بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ» (انعام: 151) «بگو: بياييد آنچه را پروردگارتان بر شما حرام کرده است، برای‌تان بخوانم: آنکه چيزی را شريک او قرار ندهيد و به پدر و مادر نيکی کنيد** **و فرزندان‌تان را از (بيم) فقر نکشيد، ما شما و آن‌ها را روزی می‌دهيم؛ و به (کارهای) زشت و ناشايست آنچه آشکار باشد يا پنهان نزديک نشويد و کسی را که الله (کشتنش) را حرام کرده است، جز به حق، نکشيد؛ اين چيزی است که الله شما را به آن سفارش نموده است، باشد که خِرد ورزيد. \*** **و به مال يتيم نزديک نشويد، مگر به نيکو‌ترين وجهی (که برای اصلاح باشد)، تا به سن رشد خود (و بلوغ) برسد و (حقِ) پيمانه و وزن را به عدالت ادا کنيد، ما هيچ­کس را جز به ‌اندازه توانش تکليف نمی‌کنيم. و هرگاه سخن گوييد (يا داوری کنيد و يا شهادت می‌دهيد)، پس عدالت را رعايت کنيد، حتی اگر در مورد نزديکان (شما) بوده باشد. و به عهد و پيمان الله وفا کنيد، اين چيزی است که الله شما را به آن سفارش نموده است تا متذکر شويد. \* و اين راه مستقيم من است، پس از آن پيروی کنيد و از راه‌های (پراکنده) پيروی نکنيد که شما را از راه الله دور می‌کند، اين چيزی است که الله شما را به آن سفارش نموده است، شايد پرهيزگار شويد».**

**و این کلام الهی در مورد بنی اسرائیل می­باشد که: «وَقَضَى رَبُّكَ أَلاَّ تَعْبُدُواْ إِلاَّ إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَاناً» (اسراء: 23) «و پروردگارت (چنین) مقرر داشته است که: جز او را نپرستید و به پدر و مادر نیکی کنید».**

**و گفته شده منظور از محکمات، آیات ناسخ و حلال و حرام و حدود و میراث می­باشد. گویا که آیه محکم نفس انسان را استوار نموده و از جولان (به این سو و آن سو) باز می­دارد و آن­را در رسیدن به مصالح خود ضابطه­مند می­کند.**

**مساله سوم: ام الکتاب**

**خداوند متعال می­فرماید: «هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ» یعنی آیات محکمات اصل و ریشه­ی کتاب هستند که به هنگام ابهام و پوشیدگی به آنها مراجعه می­شود که آیاتی واضح و روشن بوده و دلالت آنها واضح و آشکار می­باشد و هیچ ابهام و پوشیدگی در آنها نیست. و «الام» عبارت است از امر جامعی که بدان مراجعه می­شود. و گفته شده: عبارت است از آنچه امور روحانی از آن اقتباس می­شود و از آن یا در آن، امور جسمانی رشد می­کند. و گفته شده: منظور از «ام الکتاب» آیاتی هستند که بیانگر میراث و حدود احکام و ستون دین می­باشند.**

**مساله چهارم: متشابه**

**اینکه می­فرماید: «وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ» متشابهات آیاتی هستند که احتمال وجوه متعدد دارند و به خودی خود مشخص نیست که کدامین وجه، مقصود و مراد آن است تا اینکه به آیه محکم در آن مساله مراجعه شود. مانند حروف مقطعه در اوایل سوره­ها و آیات منسوخ و تقدیم و تاخیر و امثال و اقسام آن؛ به این آیات ایمان آورده شده و به آنها عمل نمی­شود. خداوند متعال با این آیات بندگانش را امتحان کرده است. پس بهترین اقوال را اختیار کن؛**

**بنابراین کسی که آیه­ای را که بر او مشتبه آمده است به آیاتی که آن­را واضح و روشن می­کند بازگرداند و محکم را داور قرار دهد، هدایت شده است و هرکس عکس این مساله رفتار کند، نتیجه عکس خواهد بود.**

**مساله پنجم: زیغ القلوب (انحراف و کجی قلب­ها)**

«**فَأَمَّا الَّذِينَ في قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ»؛ «الزیغ» به معنای «المیل»: (انحراف) می­باشد. و «زاغت الشمس»: (خورشید مایل شد) و «زاغت الابصار»: (چشم­ها منحرف شدند.) از این قبیل است. و زمانی گفته می­شود: «زاغ، یزیغ، زیغا) که قصد و نیت را رها کند.**

**و منظور از «زیغ» در اینجا، شدیدترین نوع انحراف می­باشد، همان انحراف قلب از مسیر اعتدال؛ و احوال بد نفسانی و افعال و عملکرد نادرست به انحراف قلب نیز ملحق می­شود. و مقصود از «الزیغ» انحراف و کجی و گمراهی و خروج از مسیر حق به سوی باطل می­باشد. و از این قبیل است کلام الهی که می­فرماید: «فَلَمَّا زَاغُوا أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ» (صف: 5) «پس چون آن‌ها (از حق) منحرف شدند، الله دل‌های شان را منحرف ساخت». و این آیه هر فرقه­ای را در بر می­گیرد: کافر، زندیق، منافق، جاهل، اهل بدعت؛ هرچند به هنگام نزول اشاره­ی آن به نصارای نجران بوده است.**

**مساله ششم: پیروان آیات متشابه**

**چنانکه خداوند متعال می­فرماید: «فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ» یعنی از آیاتی پیروی می­کنند که الفاظ آن شبیه به هم هستند و معانی مختلفی را احتمال دارند، تا اینکه اینگونه با ادعای خود تاویلات نادرست و تفسیر­های نا صواب و گمراهی و انحراف خود از راه حق را محقق و ثابت نموده و با این روش بر کسانی که تاویل این آیات را به درستی نمی­دانند و معانی آن­را خوب نفهمیده­اند، تلبیس نموده و آنان را نیز دچار ابهام و سرگردانی کنند. اما اهداف کسانی که از آیات متشابه پیروی می­کنند از امور زیر خارج نیست:**

**1- یا در پی ایجاد شک و تردید در مورد قرآن و گمراه نمودن مردم هستند چنانکه زنادقه و قرامطه چنین کرده و به عیب­جویی و خرده گرفتن از قرآن می­پردازند.**

**2- یا اینکه در پی اعتقاد و باور به ظاهر آیات متشابه هستند چنانکه مجسمه چنین باوری داشتند؛ کسانی که معتقد بودند خداوند متعال همچون اجسام جسم دارد.**

**3- یا اینکه از این جهت به آنها پرداخته­اند که تاویل و تفسیر درست آن­را بیان نموده و معانی آنها را توضیح داده و روشن کنند.**

**4- یا اینکه در مورد آن سوالات زیادی مطرح کنند چنانکه صبیغ در مورد آیات متشابه سوالات زیادی را با عمر بن خطاب مطرح نمود.**

**حکم هریک از آنها:**

**گروه اول: قرامطه و زنادقه؛ در کفر آنها تردیدی نیست و حکم خداوند در مورد آنها قتل است بدون استتابه.**

**گروه دوم: مجسمه؛ قول صحیح در مورد آنها، تکفیر آنان است. چرا که تفاوتی میان آنها و بت­پرستان و تصویر پرستان نیست اما استتابه می­شوند. پس اگر توبه کردند که پذیرفته می­شود وگرنه کشته می­شوند و با آنها رفتاری می­شود که با مرتد می­شود.**

**گروه سوم: در جواز این امر اختلاف کرده­اند و منشا این اختلاف به خلاف در جواز یا عدم جواز تاویل آنها باز می­گردد. و مذهب سلف در این زمینه، عدم پرداختن به تاویل آنها می­باشد.**

**سلف صالح در مورد آیات متشابه می­گویند: «آنها را چنانکه وارد شده­اند، تصدیق نموده و می­پذیریم. به این معنا که کیفیت آنها را به خداوند می­سپاریم نه معانی آنها را، چرا که معانی آنها مشخص و روشن است».**

**گروه چهارم: کسانی که همچون صبیغ در مورد آیات متشابه زیاد سوال می­کنند، حکم آنان این است چنانکه شایسته است ادب شوند همچون رفتار عمر با صبیغ؛[[341]](#footnote-341)**

**مساله هفتم: طلب فتنه**

**و معنای «ابْتِغَاء الْفِتْنَةِ» اراده شرک و نیز ایجاد شبهه بیان شده که به صواب نزدیک­تر است. ایجاد شبهات و ابهام در بین مومنان تا اینکه روابط مستحکم میان آنها را تبدیل به پراکندگی و تفرقه کنند. و مردم را به سوی انحراف و کجی سوق دهند. و پیروان­شان را با استدلال به قرآن در مورد بدعت­شان دچار ایهام و دوگانگی کنند درحالی­که قرآن حجتی بر علیه آنها و نه برای آنها می­باشد چون به صراحت بیان می­کند کسانی که در قلب­های­شان انحراف از حق است، در میان آیات قرآن به دنبال آیاتی هستند که الفاظ آن متشابه است و معانی آنها در قالب تاویلات مختلف مصداق می­یابد چرا که احتمال معانی مختلف را دارند؛ و اینگونه با استدلال به این آیات بر باطلی که قلبش به سوی آن منحرف شده، در پی فریب خود و دیگران می­باشد.**

**مساله هشتم: تاویل قرآن**

**خداوند متعال می­فرماید: «وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ[[342]](#footnote-342) الاالله» قاریان قرآن در وقف نمودن در این موضع اختلاف کرده­اند:**

**1- توقف کردن در لفظ جلاله «الله»؛ از ابن عباس روایت است که می­گوید: «تفسیر بر چهار بخش است: الف) تفسیری که هیچکس در دانستن آن معذور نیست.**

**ب) تفسیری که عرب بر مبنای زبان عربی می­دانند.**

**ج) تفسیری که راسخان در علم می­دانند.**

**د) تفسیری که جز الله کسی آن­را نمی­داند.**

**2- و برخی از آنها در این بخش از کلام الهی: «وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ» توقف می­کنند. که بسیاری از مفسران و اصولی­ها چنین دیدگاهی دارند. و گفته­اند: خطابی که قابل فهم نباشد، بعید است.**

**و از ابن عباس روایت است که می­گوید: «من از راسخان در علم هستم که تاویل آ­را می­دانند».**

**3- و برخی از علما در این مورد به تفصیل قائل شده­اند و می­گویند: «تاویل مطلق می­باشد و در قرآن به دو معنا به کار رفته است. الف) تاویل به معنای حقیقت چیزی و آنچه امر آن بدان باز می­گردد؛ و از این قبیل است کلام الهی که می­فرماید: «وَرَفَعَ أَبَوَيْهِ عَلَى الْعَرْشِ وَخَرُّواْ لَهُ سُجَّداً وَقَالَ يَا أَبَتِ هَذَا تَأْوِيلُ رُؤْيَايَ مِن قَبْلُ قَدْ جَعَلَهَا رَبِّي حَقّاً» (یوسف: 100) «و پدر و مادر خود را بر تخت نشاند و (همگی) برای او به سجده افتادند و (یوسف) گفت: ای پدرجان! این تعبیرخواب من است که از پیش دیده بودم، پروردگارم آن­را راست گرداند (و تحقق بخشید)».**

**و اینکه می­فرماید: «هَلْ يَنظُرُونَ إِلاَّ تَأْوِيلَهُ يَوْمَ يَأْتِي تَأْوِيلُهُ» (اعراف: 53) «آيا آن‌ها جز انتظار (سرانجام و) تأويلش را دارند؟! روزی‌ که (نتيجه و) تأويلش فرا رسد». یعنی حقیقت آنچه از معاد خبر می­دهد. پس اگر منظور از تاویل این معنا باشد، وقف در لفظ جلاله «الله» می­باشد.چرا که حقایق امور و کُنه آنها را به روشنی کسی جز الله نمی­داند. و در اینصورت «وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ» مبتدا و «يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ» خبرش می­باشد.**

**اما اگر منظور از تاویل، معنای دیگر آن باشد که عبارت است از تفسیر و تعبیر و بیان و توضیح چیزی، مانند اینکه خداوند متعال می­فرماید: «نَبِّئْنَا بِتَأْوِيلِهِ» (یوسف: 36) یعنی تفسیر آن؛ و چون این معنا در نظر گرفته شود، وقف بر «وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ» خواهد بود چرا که آنها (راسخان در علم) با این اعتبار، کلامی را که با آن مخاطب قرار داده شده­اند، می­دانند و می­فهمند هرچند علم آنها به حقایق اشیاء و کنه آنها احاطه ندارد؛ و بر این اساس و این معنا، جمله «يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ» حال آنها را بیان می­کند. و در واقع حال برای «وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ» می­باشند.**

**مساله نهم: وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ**

**راسخان در علم کسانی هستند که در میان بزرگان علم و دانش، از حیث رسوخ، نه غلبه بر چیزی شناخته شده می­باشند. - رسوخ نزول چیزی سنگین در چیزی سست و نرم است. - بنابراین به دلیل رسوخ آنها در علم با تکیه بر صفای یقین و اطمینان، بر نور علم غلبه نکردند، پس خداوند متعال آنها را در حد توقف در این نصوص، ثابت قدم و استوار نمود. لذا پیوسته بر ایمان بودند. و اینکه گفتند: «كُلٌّ مِّنْ عِندِ رَبِّنَا» ضمیری در آن نهفته است که به کتاب الله متعال باز می­گردد، چه آیات محکم و چه آیات متشابه آن؛ و تقدیر آن چنین است «كُلّه مِّنْ عِندِ رَبِّنَا» تمام قرآن از جانب پروردگار ماست.**

**مساله دهم: اولوالالباب**

**«وَمَا يَذَّكَّرُ إِلاَّ أُوْلُواْ الألْبَابِ» یعنی این سخن را کسی نمی­گوید و بدان ایمان ندارد و در حدود آن توقف نمی­کند و پیروی از متشابهات را رها نمی­کند مگر کسی که صاحب «لُبّ» باشد که همان عقل است و «لُب» هر چیز، خالص آن می­باشد و از این جهت است که به عقل، لب می­گویند.**

**ب) دلایل سنت نبوی در مورد محکم و متشابه:**

**رسول خدا فرمودند: «... إِنَّ الْقُرْآنَ لَمْ يَنْزِلْ يُكَذِّبُ بَعْضُهُ بَعْضًا،** **بَلْ يُصَدِّقُ بَعْضُهُ بَعْضًا، فَمَا عَرَفْتُمْ مِنْهُ، فَاعْمَلُوا بِهِ، وَمَا جَهِلْتُمْ مِنْهُ، فَرُدُّوهُ إِلَى عَالِمِهِ»:[[343]](#footnote-343) «قرآن نازل نشده که بخش­های آن یکدیگر را تکذیب کنند، بلکه بخش­های آن یکدیگر را تصدیق می­کنند. پس آنچه از آن­را دانستید، بدان عمل کنید و آنچه را ندانستید، به کسی که آن­را می­داند بازگردانید و از او بپرسید».**

**در این حدیث متشابه نسبی بیان شده است که با بازگرداندن آن به نصوص محکم یا اهل علم، تشابه آن بر طرف می­شود. و رسول خدا فرمودند: «كَانَ الْكِتَابُ الْأَوَّلُ نَزَلَ مِنْ بَابٍ وَاحِدٍ، عَلَى حَرْفٍ وَاحِدٍ، وَنَزَلَ الْقُرْآنُ مِنْ سَبْعَةِ أَبْوَابٍ، عَلَى سَبْعَةِ أَحْرُفٍ»: «کتاب اول از یک در بر یک حرف نازل شد و قرآن از هفت در بر هفت حرف نازل شد».**

**و از ابن مسعود روایت است که رسول خدا علاوه بر این فرمودند: «زَاجِرٍ، وَآمِرٍ، وَحَلَالٍ، وَحَرَامٍ، وَمُحْكَمٍ، وَمُتَشَابِهٍ، وَأَمْثَالٍ، فَأَحِلُّوا حَلَالَهُ وَحَرِّمُوا حَرَامَهُ وَافْعَلُوا مَا أُمِرْتُمْ به، وَانْتَهُوا عَمَّا نُهِيتُمْ عَنْهُ وَاعْتَبِرُوا بِأَمْثَالِهِ وَاعْمَلُوا بِمُحْكَمِهِ وَآمِنُوا بِمُتَشَابِهِهِ وَقُولُوا: آمَنَّا بِاللهِ، كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا»:[[344]](#footnote-344) «نهی وامر و حلال و حرام و محکم و متشابه و امثال؛ پس حلال آن­را حلال بدانید و حرامش را حرام و آنچه را بدان امر کرده انجام دهید و از آنچه نهی کرده است، دست بکشید و از امثال آن عبرت بگیرید و به محکم آن عمل کنید و به متشابه آن ایمان آورید. و بگویید: به قرآن ایمان آوردیم که تمام آن از جانب خداوند متعال است».**

**در این روایت بیان متشابه حقیقی و آنچه ایمان بدان واجب است، ذکر شده است و احتمال متشابه نسبی (اضافی) در آن می­باشد چرا که ایمان به آن واجب است تا اینکه معنای آن روشن شود.**

**پ) اقوال سلف و دیدگاه آنان در باب محکم و متشابه:**

**1- ابن عباس می­گوید: «به محکم ایمان آورده شده و بر مبنای آن دینداری می­شود. و به متشابه ایمان آورده شده اما بر مبنای آن دینداری نمی­شود. و همه­ی آنها (محکم و متشابه) از جانب الله متعال نازل شده است.[[345]](#footnote-345)**

**2- ام المومنین عایشه می­گوید: «رسوخ آنها در علم این بود که به متشابه آن ایمان آوردند درحالی­که آن را نمی­دانستند».[[346]](#footnote-346)**

**3- حسن رحمه­الله در مورد این کلام الهی: «الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَتْلُونَهُ حَقَّ تِلاَوَتِهِ أُوْلَئِكَ يُؤْمِنُونَ»[[347]](#footnote-347) می­گوید: «آنها کسانی هستند که به آیات محکم قرآن عمل می­کنند و به متشابه آن ایمان دارند. و آنچه در نظرشان مشکل و مبهم به نظر می­رسد، به کسی که آن­را می­داند، می­سپارند».[[348]](#footnote-348) و این جمع میان متشابه حقیقی و اضافی است.**

**4- قتاده در مورد آیه­ی سوره آل عمران می­گوید: «به متشابه آن ایمان آورده و به محکم آن عمل می­کنند».[[349]](#footnote-349)**

**5- و ضحاک رحمه­الله می­گوید: «به محکم عمل می­کنیم و بدان ایمان داریم. و به متشابه ایمان می­آوریم و بدان عمل نمی­کنیم و همه­ی (محکم و متشابه) از سوی خداوند نازل شده است».[[350]](#footnote-350)**

**6- محمد بن جعفر بن زبیر رحمه­الله در مورد این کلام الهی: «وَمَا يَذَّكَّرُ إِلاَّ أُوْلُواْ الألْبَابِ» می­گوید: «جز خردمندان و عاقلان چون این امر را متذکر نمی­شوند: یعنی بازگرداندن تاویل متشابه به آنچه از تاویل محکم دانسته شده، تا اینکه هر دو در یک معنا همسو و هماهنگ شوند».[[351]](#footnote-351)**

**7- ابن تیمیه رحمه­الله می­گوید: «بسیاری از سلف گفته­اند: محکم آن است که بدان عمل می­شود و متشابه آن است که بدان ایمان آورده شده و بدان عمل نمی­شود؛ چنانکه در بسیاری از آثار روایت شده است. و به محکم قرآن عمل می­کنیم و به متشابه آن ایمان می­آوریم چنانکه از ابن مسعود و... در تفسیر این کلام الهی: «الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَتْلُونَهُ حَقَّ تِلاَوَتِهِ» روایت شده که می­گوید: آنان کسانی هستند که حلال را حلال می­دانند و حرام را حرام می­شمارند و به محکم آن عمل می­کنند و به متشابه آن ایمان می­آورند».[[352]](#footnote-352)**

**بر هرکس واجب است بر مبنای آنچه برای وی روشن و واضح است، عمل کند و بر آنچه در نظر او مشتبه به نظر می­رسد، ایمان آورد؛ و متشابه را به محکم بازگرداند و از محکم آنچه متشابه را برای او تفسیر و تبیین کند، دریافت کند تا دلالت متشابه با دلالت محکم موافق و هم­سو گردد و نصوص با یکدیگر سازگار و موافق شوند و یکدیگر را تصدیق کنند چرا که همه­ی آنها از سوی خداوند متعال نازل شده­اند.و آنچه از سوی خداوند متعال باشد، نه اختلافی در آن است و نه تناقضی؛ بلکه تناقض و اختلاف در کلام غیرالله می­باشد؛ و این راه و روش صحابه و تابعین در تعامل با نصوص محکم و متشابه می­باشد».[[353]](#footnote-353)**

**ابن تیمیه رحمه­الله می­گوید: «مقصود این است که اصل قرار دادن آنچه الله و رسولش فرمودند، واجب است و باید در معنای آن تدبر شده و درک شود... و دلالت قرآن بر این و آن است و اقوال مردم که گاهی با آن موافق و گاهی مخالف است، متشابه و مجمل قرار داده شود و به پیروان این الفاظ گفته می­شود: احتمال چنین و چنان را دارند. و احتمال چنین و چنان را دارند.**

**پس اگر مقصود آنها از این الفاظ، با خبر رسول موافق باشد، پذیرفته می­شود و اگر مقصود آنها مخالف با خبر رسول باشد، انکار می­شود».[[354]](#footnote-354)**

**دیدگاه اهل بدعت در مورد محکم و متشابه:**

**پرهیز و دوری از راه و روش اهل بدعت واجب است. اهل بدعت برای رد و انکار سنت­ها دو راه دارند:[[355]](#footnote-355)**

**1- رد و انکار سنت­های ثابت شده از رسول خدا به وسیله­ی آیات متشابه قرآن یا احادیث متشابه؛**

**2- محکم را متشابه فرض می­کنند تا دلالت آن­را تعطیل و بی ثمر گردانند.**

**درحالی­که در آیه سوره آل عمران دیدگاه مومنان راسخ در علم در باب نصوص متشابه، ایمان به آنها و سپردن آنها به خداوند متعال می­باشد.**

**و دیدگاه منحرفان و بیمار دلان، پیروی از متشابه و استدلال به آن بر مقوله­ی باطل خود می­باشد که با این روش در پی فتنه و تحریف کتاب الله می­باشند.[[356]](#footnote-356)**

**مثال­هایی در نصوص متشابه که مراجعه­ی آنها به نصوص محکم واجب است:**

**1- جهمیه نصوص محکمی را که در نهایت اِحکام و وضوح هستند، انکار کردند. نصوصی که به صراحت بیان می­کنند که الله متعال موصوف به صفات کمال می­باشد، صفاتی چون: علم، قدرت، اراده، حیات، کلام، شنیدن، دیدن، وجه، دو دست، غضب، رضایت، شادمانی (فرح)، خندیدن (ضحک)، رحمت و حکمت؛ و افعالی چون آمدن (مجیء و الاتیان) و نزول به آسمان دنیا؛**

**خداوند متعال می­فرماید: «إِنَّ اللهَ يَحْكُمُ مَا يُرِيدُ» (مائده: 1) «همانا الله هر چه بخواهد حکم می‌کند».**

**و می­فرماید: «وَكَانَ اللهُ سَمِيعاً بَصِيراً» (نساء: 134) «و الله شنوای بینا است».**

**و می­فرماید: «وَجَاء رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفّاً صَفّاً» (فجر: 22) «و پروردگارت (برای دادرسی) بیاید و (نیز) فرشتگان صف در صف (بیانید)».**

**و می­فرماید: «رَّضِيَ اللهُ عَنْهُمْ وَرَضُواْ عَنْهُ» (مائده: 119) «الله از آن‌ها خشنود است و آن‌ها از او خشنودند».**

**و ...**

**علم و آگاهی نسبت به اینکه رسول خدا از جانب خداوند متعال به این امر خبر دادند، اگر بالاتر از علم به وجوب نماز و روزه و حج و زکات و تحریم ظلم و فواحش و دروغ نباشد، پایین­تر از آن نیست؛ علم ضروری بیانگر آن است که رسول خدا از سوی خداوند متعال به این امور خبر داده است. و تصدیق آنها را بر امتش فرض نموده است، فرضی که اصل ایمان جز با تصدیق آن کامل نمی­شود. اما جهمیه این صفات را آیات متشابه رد و انکار نمودند. آیاتی از جمله: «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ البَصِيرُ» (شوری: 11) «هیچ چیز همانند او نیست و او شنوای بیناست».**

**و اینکه می­فرماید: «هَلْ تَعْلَمُ لَهُ سَمِيّاً» (مریم: 65) «آیا (مانند و) هم‌نامی برای او می‌شناسی؟».**

**و اینکه می­فرماید: «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» (اخلاص: 1) «(ای پیامبر) بگو: او الله یکتا و یگانه است».**

**محققان می­گویند: احدیت به معنای یکتا بودن ذات و واحدیت به معنای نفی مشارکت در صفات می­باشد.»[[357]](#footnote-357)**

2- آنها نیز نصوص محکمی را که در باب اثبات علم خداوند بر مخلوقات و استقرار او بر عرش می­باشد و به­طور بدیهی و ضروری دانسته شده که پیامبران این نصوص را بیان کردند، با نصوص متشابه در این زمینه رد کرده­اند. نصوص متشابهی چون:

«**وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنتُمْ» (حدید: 4) «و هر کجا باشید او با شماست».**

**«وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ»** (ق: 16) «و ما از (شاه)رگ گردن به او نزدیک‌تریم».

«**مَا يَكُونُ مِن نَّجْوَى ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ وَلَا خَمْسَةٍ إِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ وَلَا أَدْنَى مِن ذَلِكَ وَلَا أَكْثَرَ إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ أَيْنَ مَا كَانُوا» (مجادلة: 7) «هیچ نجوایی میان سه نفر نباشد مگر آن که او چهارمین آن‌ها است و پنج نفری نیست مگر آن که او ششمین آن‌ها است و نه کمتر از آن و نه بیشتر مگر آن که هرکجا باشند او همراه آن‌ها است».**

**و ...**

**و پس از این به حیله و نیرنگ و دسیسه روی آوردند تا اینکه نصوص علو و فوقیت را با نصوص متشابه رد و انکار نمودند.**

**3- قدریه نیز نصوص صریح و محکمی را که در باب قدرت الله متعال بر مخلوقاتش وارد شده­اند و بیانگر آن هستند که هرچه خداوند بخواهد، می­باشد و آنچه او نخواهد، هرگز نخواهد بود، با نصوص متشابه در این زمینه رد نمودند. نصوص متشابهی چون:**

**«وَلَا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَداً» (کهف: 49) «و پروردگارت به هیچ کس ستم نمی‌کند».**

**«وَمَا رَبُّكَ بِظَلَّامٍ لِّلْعَبِيدِ» (فصلت: 46) «و پروردگار تو هرگز به بندگان ستم نمی‌کند».**

**«إِنَّمَا تُجْزَوْنَ مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ» (تحریم: 7) «جز این نیست که در برابر آنچه می‌کردید جزا داده می‌شوید».**

**و اینگونه با برداشت­های ناصواب از نصوص محکم، این نصوص را از محکم بودن آنها خارج نموده و جزئی از نصوص متشابه قرار دادند.**

**4- جبریه[[358]](#footnote-358) نیز نصوص محکم وارد شده در اثبات اینکه بنده به اراده خود قادر و مختار و فاعل است، با نصوص متشابه وارد شده در این زمینه رد نمودند. نصوص متشابهی چون:**

**«وَمَا تَشَاؤُونَ إِلَّا أَن يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ» (تکویر: 29) «و شما نمی‌خواهید مگر آنکه پروردگار جهانیان بخواهد».**

**«من يَشَإِ اللهُ يُضْلِلْهُ وَمَن يَشَأْ يَجْعَلْهُ عَلَى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ» (انعام: 39) «هرکس را الله بخواهد گمراه می‌کند و هرکس را بخواهد او را بر راه راست قرار خواهد داد».**

**و...**

**و اینگونه احتمالاتی از این نصوص استخراج نمودند که شنونده با شنیدن آنها یقین خواهد داشت که متکلم این نصوص را رد نمی­کند و اینگونه نصوص محکم را در ذهن شنونده، متشابه جلوه می­دهند.**

**5- خوارج و معتزله نیز نصوص صریح و محکمی را انکار کردند که در ثبوت شفاعت برای گنه­کاران وارد شده و بیانگر خروج آنها را از آتش بود. از انس بن مالک روایت است که رسول الله** ح **فرمودند: «شَفَاعَتِي لِأَهْلِ الْكَبَائِرِ مِنْ أُمَّتِي»:[[359]](#footnote-359) «شفاعت من برای کسانی ار امتم خواهد بود که مرتکب گناهان کبیره شده­اند».**

**و از انس بن مالک روایت است که رسول الله** ح **فرمودند: «يَخْرُجُ قَوْمٌ مِنَ النَّارِ بَعْدَ مَا مَسَّهُمْ مِنْهَا سَفْعٌ، فَيَدْخُلُونَ الجَنَّةَ، فَيُسَمِّيهِمْ أَهْلُ الجَنَّةِ: الجَهَنَّمِيِّينَ»:[[360]](#footnote-360) «گروهی بعد از اینکه آتش آنها را سوخته و سیاه کرده است، از دوزخ بیرون می­آیند و وارد بهشت می­شوند. پس بهشتیان آنان را جهنمیان می­نامند.»**

**و این نصوص صریح و محکم را با نصوص متشابه رد می­کنند. نصوص متشابهی چون:**

**«فَمَا تَنفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ» (مدثر: 48) «پس شفاعت شفاعت‌کنندگان به آن‌ها سودی نمی‌بخشد».**

**«رَبَّنَا إِنَّكَ مَن تُدْخِلِ النَّارَ فَقَدْ أَخْزَيْتَهُ» (آل عمران: 192) «پروردگارا! کسی را که تو به آتش (دوزخ) درآوری، یقیناً او را خوار و رسوا کرده‌ای».**

**«وَمَن يَعْصِ اللهَ وَرَسُولَهُ وَيَتَعَدَّ حُدُودَهُ يُدْخِلْهُ نَاراً خَالِداً فِيهَا» (نساء: 14) «و هرکس از الله و پیامبرش نافرمانی کند و از حدود او تجاوز کند، وی را در آتشی وارد می‌کند که جاودانه در آن خواهد ماند».**

**و ... و چنین تعامل را با نصوص در پیش گرفتند.**

**6- جهمیه نیز نصوص محکمی را که بیان می­کند مومنان در عرصات قیامت و در بهشت، پروردگارشان را می­بینند و صراحت و صحت این نصوص به بالاترین درجه می­رسد[[361]](#footnote-361) با نصوص متشابه رد و انکار نمودند. نصوص متشابهی چون:**

**«لاَّ تُدْرِكُهُ الأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الأَبْصَارَ» (انعام: 103) «چشم‌ها او را در نمی‌یابند و او چشم‌ها را در می‌یابد».**

**و اینکه خداوند متعال به موسی فرمود: «لَن تَرَانِي» (اعراف: 143) «هرگز مرا نخواهی دید».**

**«وَمَا كَانَ لِبَشَرٍ أَن يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْياً أَوْ مِن وَرَاء حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولاً فَيُوحِيَ بِإِذْنِهِ مَا يَشَاءُ» (شوری: 51) «و برای هیچ بشری (ممکن) نیست که الله با او سخن بگوید، مگر با وحی یا از پس پرده یا رسولی بفرستد که به فرمان او (= الله) آنچه را بخواهد (به او) وحی کند».**

**و ... و اینگونه محکم را متشابه خوانده و تمام نصوص را رد می­کنند.**

**7- رد و انکار نصوص صریح و صحیح بی­شماری که در ثبوت افعال اختیاری[[362]](#footnote-362) خداوند متعال وارد شده است.**

**نصوصی چون:**

**«كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ» (رحمن: 29) «و او هر روز در کاری است».**

**«فَسَيَرَى اللهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ» (توبه: 105) «پس بزودی الله و پیامبرش و مؤمنان اعمال شما را خواهند دید».**

**«إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئاً أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُون» (یس: 82) «جز این نیست که فرمان او، چون چیزی را اراده کند، (این است) که به آن می‌گوید: «موجود شو» پس (بی درنگ) موجود می‌شود».**

**«فَلَمَّا جَاءهَا نُودِيَ» (نمل: 8) «پس چون به آن (آتش) رسید، ندا داده شد که:..».**

**«فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكّاً» (اعراف: 143) «پس چون پروردگارش بر (آن) کوه تجلی کرد، آن­را متلاشی (و هموار) ساخت».**

**«وَإِذَا أَرَدْنَا أَن نُّهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُواْ فِيهَا» (اسراء: 16) «هرگاه بخواهيم شهر و دياری را نابود گردانيم، افراد دارا وخوشگذران وشهوتران آنجا را سردار و چيره می­گردانيم و آنان در آن شهر و ديار به فسق و فجور می­پردازند (وبه مخالفت با دستورات الهی برمی­خيزند)».**

**«قَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّتِي تُجَادِلُكَ فِي زَوْجِهَا وَتَشْتَكِي إِلَى اللَّهِ» (مجادله: 1) «به راستی الله سخن زنی را که در باره شوهرش با تو مجادله می‌کرد و به الله شکایت می‌برد شنید».**

**«لَّقَدْ سَمِعَ اللهُ قَوْلَ الَّذِينَ قَالُواْ إِنَّ اللهَ فَقِيرٌ وَنَحْنُ أَغْنِيَاء» (آل عمران: 181) «به راستی که الله، سخن کسانی را که گفتند: «خدا فقیر است و ما بی­نیازیم!» شنید».**

**و از این نصوص است آنجا که رسول خدا فرمودند: «يَنْزِلُ رَبُّنَا كُلَّ لَيْلَةٍ إِلَى سَمَاءِ الدُّنْيَا»:[[363]](#footnote-363) «پروردگار ما هر شب به آسمان دنیا نزول می­کند.»**

**و اینکه خداوند متعال می­فرماید: «هَلْ يَنظُرُونَ إِلاَّ أَن تَأْتِيهُمُ الْمَلآئِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ رَبُّكَ» (انعام: 158) «آيا انتظاری جز آن دارند که فرشتگان (مرگ) نزد‌شان بيايند؟ يا پروردگارت (خودش به سوی آن‌ها) بيايد؟».**

**و اینکه رسول خدا فرمودند: «إِنَّ رَبِّي قَدْ غَضِبَ اليَوْمَ غَضَبًا لَمْ يَغْضَبْ قَبْلَهُ مِثْلَهُ، وَلَنْ يَغْضَبَ بَعْدَهُ مِثْلَهُ...»:[[364]](#footnote-364) «امروز پروردگارم چنان خشمگین است که پیش از این چنین خشمگین نبوده و پس از آن هرگز چنان خشمگین نخواهد بود».**

**و اینکه رسول خدا فرمودند: «إِذَا قَالَ الْعَبْدُ: (الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ)، قَالَ اللهُ تَعَالَى: حَمِدَنِي عَبْدِي»:[[365]](#footnote-365) «چون بنده می­گوید: حمد و سپاس برای پروردگار جهانیان است، خداوند متعال می­گوید: بنده­ام حمد و سپاس مرا گفت».**

**و چندین برابر این نصوص که تعداد آنها به بیش از هزار نص می­رسد و ذکر آنها در این رساله نمی­گنجد. اما با متشابه خواندن همه­ی این نصوص با استناد به این کلام الهی که از ابراهیم نقل می­کند: «لا أُحِبُّ الآفِلِينَ» (انعام: 76) «غروب کنندگان را دوست ندارم» رد و انکار می­کنند.**

**8- رد نصوص محکم و صریحی که بیان می­کند آنچه خداوند انجام می­دهد بر مبنای حکمت و هدفی نیک است که وجود آنها بهتر از عدم­شان می­باشد. و به «چرا» و «چگونه» در مورد شریعت و تقدیر الهی می­پردازند.**

**چنانکه خداوند متعال می­فرماید: «وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَاْ أُولِيْ الأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ» (بقره: 179) «و ای صاحبان خرد! برای شما در قصاص حیات و زندگی است، باشد که شما تقوا پیشه کنید».**

**و اینکه می­فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ» (بقرة: 183) «ای کسانی‌که ایمان آورده‌اید! روزه بر شما فرض شده است همان گونه که بر کسی‌که پیش از شما بودند، فرض شده بود تا پرهیزگار شوید».**

**و این نصوص را با نصوص متشابه رد می­کنند. نصوص متشابهی چون: «لَا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْأَلُونَ»[[366]](#footnote-366) یعنی الله حاکمی است که تعقیب کننده­ای برای حکم او نیست و به دلیل عظمت و جلال و کبریا و علم و حکمت و عدل و لطفش کسی بر او اعتراض نمی­کند. «وَهُمْ يُسْأَلُونَ» یعنی: و او از آفریدگانش در مورد آنچه انجام می­دهند سوال می­کند. چنانکه می­فرماید: «فَوَرَبِّكَ لَنَسْأَلَنَّهُمْ أَجْمَعِيْنَ \* عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ» (حجر: 92-93) «پس سوگند به پروردگارت، قطعاً (در قیامت) از همه آن‌ها سوال خواهیم کرد. از آنچه می‌کردند».**

**و اینگونه تمام این آیات را متشابه می­خوانند. اما حق آن است که هیچ تعارضی بین این آیات وجود ندارد.**

**9- رد نصوص صحیح صریح زیادی که بیانگر ثبوت اسباب از نظر شرعی و تقدیری می­باشند. چنانکه الله متعال می­فرماید: «بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ» (مائده: 105) «از آنچه عمل می‌کردید».**

**«بِمَا كُنتُمْ تَكْسِبُونَ» (اعراف: 39) «پس به (کيفر) آنچه انجام می‌داديد».**

**«ذَلِكَ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيكُمْ» (آل عمران: 182) «این (عقوبت) بخاطر چیزی است که دست­های شما از پیش فرستاده‌ است».**

**«ذَلِكَ بِمَا قَدَّمَتْ يَدَاكَ» (حج: 10) «این (کیفر) در برابر چیزی است که دست‌هایت از پیش فرستاده است».**

**«بِمَا كُنتُمْ تَقُولُونَ عَلَى اللهِ غَيْرَ الْحَقِّ وَكُنتُمْ عَنْ آيَاتِهِ تَسْتَكْبِرُونَ» (انعام: 93) «امروز عذاب خفت­باری در برابر آنچه ناحق بر الله می‌گفتید و نسبت به آیات او تکبّر ورزیدید، خواهید دید».**

**«ذَلِكَ بِأَنَّهُمُ اسْتَحَبُّواْ الْحَيَاةَ الْدُّنْيَا عَلَى الآخِرَةِ» (نحل: 107) «این به (خاطر) آن است که زندگی دنیا را بر آخرت ترجیح دادند».**

**«ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَرِهُوا مَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأَحْبَطَ أَعْمَالَهُمْ»: (محمد: 9) «این بدان سبب است که آنان آنچه را که الله نازل کرده است ناپسند داشتند، پس الله اعمال‌شان را تباه (و نابود) کرد».**

**«ذَلِكُم بِأَنَّكُمُ اتَّخَذْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ هُزُواً» (جاثیه: 35) «این بدان سبب است که شما آیات الله را به مسخره گرفتید».**

**«يَهْدِي بِهِ اللهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلاَمِ» (مائده: 16) «الله بوسیله‌ی آن کسانی را که از خشنودی او پیروی کنند به راه‌های سلامت هدایت می‌کند».**

**«يُضِلُّ بِهِ كَثِيراً وَيَهْدِي بِهِ كَثِيراً» (بقره: 26) «الله بسیاری را با آن گمراه و گروه بسیاری را هدایت می‌کند».**

**و اینکه در مورد باران می­فرماید: «وَنَزَّلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً مُّبَارَكاً فَأَنبَتْنَا بِهِ جَنَّاتٍ وَحَبَّ الْحَصِيدِ» (ق: 9) «و از آسمان آبی پر برکت نازل کردیم، پس با آن باغ‌ها و دانه(های) درو شدنی رویاندیم».**

**«فَأَنزَلْنَا بِهِ الْمَاء فَأَخْرَجْنَا بِهِ مِن كُلِّ الثَّمَرَاتِ» (اعراف: 57) «آب را نازل می‌کنيم، آنگاه از آن (آب) هرگونه ميوه­ای (از دل خاک) بيرون می‌آوريم».**

**«فَأَنشَأْنَا لَكُم بِهِ جَنَّاتٍ مِّن نَّخِيلٍ وَأَعْنَابٍ» (مومنون: 19) «پس بوسیله‌ی آن باغ‌هایی از درختان خرما و انگور برای شما پدید آوردیم».**

**و اینکه در مورد مومنان می­فرماید: «قَاتِلُوهُمْ يُعَذِّبْهُمُ اللهُ بِأَيْدِيكُمْ» (توبه: 14) «با آن‌ها بجنگید تا الله با دستان شما عذاب‌شان کند».**

**و اینکه در مورد عسل می­فرماید: «فِيهِ شِفَاء لِلنَّاسِ» (نحل: 69) «در آن شفا برای مردم است».**

**و اینکه در مورد قرآن می­فرماید: «وَنُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاء وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ» (اسراء: 82) «و از قرآن آنچه را که شفا و رحمت برای مؤمنان است، نازل می‌کنیم».**

**و بسیاری از نصوص دیگر که سببیت را اثبات می­کنند. اما تمام این نصوص را با نصوص متشابه از کلام الهی رد می­کنند. نصوص متشابهی چون:**

**«هَلْ مِنْ خَالِقٍ غَيْرُ اللَّهِ» (فاطر: 3) «آیا آفریننده جز الله هست».**

**«فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَلَكِنَّ اللهَ قَتَلَهُمْ وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللهَ رَمَى» (انفال: 17) «پس شما آن‌ها را نکشتید، بلکه الله آن‌ها را کشت. و هنگامی‌که (به سوی آن‌ها خاک و سنگ) انداختی، تو نینداختی، بلکه الله انداخت».**

**و اینکه رسول خدا فرمودند: «مَا أَنَا حَمَلْتُكُمْ وَلَكِنَّ اللهَ حَمَلَكُمْ»:[[367]](#footnote-367) «من شما را سوار نکردم بلکه خداوند شما را سوار نمود.»**

**و پاسخ رسول خدا به کسی که در مورد عزل[[368]](#footnote-368) از کنیزش سوال کرد: «اعْزِلْ عَنْهَا إِنْ شِئْتَ، فَإِنَّهُ سَيَأْتِيهَا مَا قُدِّرَ لَهَا»:[[369]](#footnote-369) «عزل کن، هر آنچه برای آن کنیز مقدر شده باشد، خداوند به او می­دهد».**

و اینکه فرمودند: **«تَزَوَّجُوا الْوَدُودَ الْوَلُودَ فَإِنِّي مُكَاثِرٌ بِكُمُ الْأُمَمَ»:**[[370]](#footnote-370) «با زنان مهربان و آنان که فرزند می­زایند ازدواج کنید. چون من در روز قیامت به زیاد بودن شما (امت) نسبت به دیگر امت­ها افتخار می­کنم».

و اینکه فرمودند: «**لاَ عَدْوَى[[371]](#footnote-371) وَلاَ طِيَرَةَ [[372]](#footnote-372)»:[[373]](#footnote-373)** «سرایت بیماری و فال بد زدن اصلی ندارد».

و اینکه فرمودند: «**فَمَنْ أَعْدَى الأَوَّلَ»:[[374]](#footnote-374)** «شتر اول را چه کسی به این مرض مبتلا کرده است».

و اینکه فرمودند: «**أَرَأَيْتَ إِنْ مَنَعَ اللَّهُ الثَّمَرَةَ ...»:[[375]](#footnote-375)** «اگر خداوند میوه­ها را منع کند...» و نگفت: اگر سرما و آفت مانع به ثمر رسیدن آنها شود.

و با این نصوص متشابه، نصوص محکم وارد شده در باب اثبات سببیت را رد می­کنند. نصوص متشابهی که بیان می­کنند مالکِ سبب و خالق آن، چنانکه بخواهد در آن تصرف می­کند، اگر بخواهد سببیت را از آن سلب می­کند و اگر بخواهد سببیت را در آن باقی می­گذارد، چنانکه ویژگی سوزاندن آتش را از آن در مورد خلیل­الله ابراهیم علیه­السلام سلب نمود.

شگفتا؟! آیا کسی که اسباب را اثبات می­کند و می­گوید: الله خالق آنهاست، خالقی جز الله را اثبات می­کند؟! اما اینکه خداوند متعال می­فرماید: «فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَلَكِنَّ اللّهَ قَتَلَهُمْ وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللّهَ رَمَى» در این مورد نیز فقه آیه از آنها پنهان مانده و آن­را درست نفهمیدند. این آیه از بزرگ­ترین معجزات رسول خدا می­باشد و خطاب در آن متوجه اهل بدر است و همچنین مشت خاکی که رسول خدا برداشت و پرت کرد و خداوند آن­را به صورت همه­ی مشرکان رسانید. چنین امری از قدرت رسول خدا خارج بود و همین توانایی است که از رسول خدا نفی شده است و پرت کردنی که در حیطه­ی قدرت پیامبر است برای او اثبات شده است. و همچنین کشتنی که از آنها نفی شده است، همان کشتنی است که خود به دستان­شان در آن شرکت نداشتند و بلکه این دستان فرشتگان بود که آنها را می­کشت چنانکه یکی از صحابه در تعقیب مشرکی حرکت می­کرد که ناگهان سر مشرک در اثر ضربه­ی فرشته­ در برابر او افتاد.

و اگر مراد از این نصوص فهمی باشد که آنان برداشت کرده­اند - کسانی که فهم درستی از نصوص ندارند - تفاوتی میان این عمل و هر قتل و فعل دیگری چون شراب­خواری یا زنا یا دزدی یا ظلم کردن وجود ندارد. چرا که خالق همه­ آنها الله است. درحالی­که کلام الله از این بهتان منزه است.

و همچنین اینکه رسول خدا فرمودند: **«مَا أَنَا حَمَلْتُكُمْ وَلَكِنَّ اللهَ حَمَلَكُمْ»** به این معنا نیست که خداوند بر مبنای تقدیر آنها را سوار کرده است؛ بلکه رسول خدا به امر الله در امور تصرف می­کند و در واقع اوامر او را تنفیذ می­کند. پس خداوند متعال او را به سوار نمودن آنها امر نموده است و او این امر را تنفیذ کرده است پس گویا که الله آنان را سوار کرده است. و همین است معنای اینکه رسول خدا فرمودند: «والله انی لا اعطی احدا شیئا ولا امنعه»: «به خدا سوگند نه من چیزی به کسی می­بخشم و نه از او باز می­دارم». و بر این اساس است که فرمودند: «و**إِنَّمَا أَنَا قَاسِمٌ»:[[376]](#footnote-376)** «من تنها تقسیم کننده هست». بنابراین الله متعال بر زبان رسول خدا می­بخشد و رسول خدا به امر خدا بخشش الهی را چنانکه معین نموده، تقسیم می­کند.

و از این قبیل است رهنمود رسول خدا در باب عزل: «**سَيَأْتِيهَا مَا قُدِّرَ لَهَا**»؛ این به معنای ساقط نمودن اسباب نیست زیرا چون خداوند متعال آفرینش فرزندی را مقدر کرده باشد، آبی که فرزند از آن خلق می­شود، انتقال می­یابد و لو اینکه بسیار اندک باشد. و از هر آبی فرزند شکل نخواهد گرفت. اما سوال این است که کجا در سنت نبوی بیان شده که جماع تاثیری در به وجود آمدن فرزند ندارد و سبب آن نیست. و شوهر یا ارباب چه جماع بکنند یا جماع نکنند، هر دوی این موارد نسبت بوجود آمدن فرزند و عدم آن یکسان هستند؟ چنانکه منکران اسباب در واقع چنین ادعایی می­کنند و چنین باوری دارند.

و از این قبیل است آنجا که رسول خدا فرمودند: «**لاَ عَدْوَى وَلاَ طِيَرَةَ**» اگر چنانچه آنان گمان برده­اند، مراد از این روایت، نفی سبب باشد، این روایت دلالت بر نفی هر سبب نمی­کند بلکه نهایتا بیانگر این مطلب است که این دو امر (سرایت و بد­ فالی) از اسباب شر نیستند. چگونه این ممکن است درحالی­که حدیث بر آن دلالت نمی­کند. بلکه اعتقاد و باور مشرکانی را نفی می­کند که پیوسته سببیت را از یک طریق اثبات می­کردند و بدان معتقد بودند. طریقی که امکان ابطال و تغییر آن و نیز مخالفت با آن با نیرویی قوی­تر از آن امکان پذیر نیست. و آنها این موارد را فاعل و مستقل نمی­دانستند و چنین اعتقادی نسبت به این موارد نداشتند چنانکه برخی گمان برده­اند آنها سرایت بیماری و بد فالی را فاعل و مستقل می­دانستند.

اما نگرش مردم به اسباب سه گونه است:

1- باطل دانستن اسباب به طور کلی؛

2- اثبات اسباب به گونه­ای غیر قابل تغییر که سببیت آنها هرگز سلب نمی­شود و مخالفت با آنها یا مانند آنها یا قوی­تر از آنها امکان­پذیر نیست. و این دیدگاه منجمان و دهری­هاست.

3- دیدگاه سوم همان است که پیامبران آورده­اند و حس و عقل و فطرت بر آنها دلالت می­کند و آن عبارت است از: اثبات آنها به عنوان اسباب و جایز بودن آنها؛ با این توضیح که اگر خداوند بخواهد سلبِ سببیت آنها و دفع آنها با امور دیگر یا قوی­تر از آنها رخ می­دهد. البته با وجود بقای مقتضای سببیت در آنها؛ چنانکه بسیاری از اسباب شر با توکل و دعا و صدقه و ذکر و استغفار و آزاد کردن برده و پیوند خویشاوندی از بین می­رود. و نیز بسیاری از اسباب خیر پس از انعقاد آنها با ضد این اسباب از بین می­روند؛ شگفتا، چه امور خیری بوده که سبب آن منعقد شده اما به دلیل اسبابی که رخ داده و مانع حصول آن شده به بنده نرسیده است. درحالی­که آن سبب را مشاهده می­کرد و گویا آن­را با دست خود خواهد گرفت؟ و چه بسیار امور شرعی بوده که سبب آن منعقد شده اما با اسبابی که رخ داده و مانع حصول آن شده، به بنده نرسیده است؟ و کسی که فهم درستی در این مساله نداشته باشد، هیچ بهره­ای از سوی او و عملش متوجه وی نخواهد شد. والله المستعان و علیه التکلان

10- نصوص محکمی را که در باب کلام خداوند وارد شده و صفت کلام را برای خداوند متعال ثابت می­کنند با نصوص متشابهی که در کلام الهی وارد شده است، رد می­کنند. نصوص محکمی چون:

«[أَلا لَهُ الْخَلْقُ وَ الْأَمْرُ](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=7&AID=54)» (اعراف: 54) «آگاه باشيد که آفرينش و فرمانروايی از آنِ او است».

«وَلَكِنْ حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّي» (سجده: 13) «و لیکن سخن (و و عده) من حق است».

«[قُلْ نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسِ مِنْ رَبِّکَ بِالْحَقِّ](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=16&AID=102)» (نحل: 102) «بگو: «روح القدس(=جبرئیل) آن­را از جانب پروردگارت به حق نازل کرده است».

«[وَ کَلَّمَ اللَّهُ مُوسی‏ تَکْليماً](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=4&AID=164)» (نساء: 164) «و الله (بدون و اسطه) با موسی سخن گفت».

«[قالَ يا مُوسي‏ إِنِّي اصْطَفَيْتُکَ عَلَي النَّاسِ بِرِسالاتي‏ وَ بِکَلامي‏» (اعراف: 144)](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=7&AID=144) «(الله) فرمود: «ای موسی! من تو را با پیام‌هایم و با سخن خود، بر مردم (برتری دادم و) برگزیدم».

و این نصوص محکم را با این نصوص مشابه رد می­کنند:

«[خالِقُ کُلِّ شَيْ‏ءٍ](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=6&AID=102)» (انعام: 102) «آفریننده‌ی همه چیز است».

«إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ» (حاقه: 40) «بی‌تردید این (قرآن) گفتار رسول بزرگوار است».

اما این دو آیه نیز حجتی بر علیه آنها می­باشد چرا که صفات خداوند متعال در مسمای اسم او داخل هستند. چنانکه «الله» اسمی برای ذاتی نیست که شنیدن و دیدن و حیات و کلام و علم نداشته باشد و چنین موجودی عاری از این صفات، پروردگار جهانیان است. و کلام و علم و حیات و قدرت و مشیت و رحمت خداوند متعال در مسمای اسم او داخل می­باشند. بنابراین خداوند متعال با صفات و کلامش خالق است و هر آنچه جز اوست، مخلوق است.

اما نسبتِ قرآن به رسول الله ح نسبتی از انواع تبلیغ محض است نه از این جهت که ایجاد کننده­ی آن رسول باشد چرا که رسالت مستلزم تبلیغ کلام مرسل (فرستنده) می­باشد و اگر بر فرض فرستنده، کلامی نداشته باشد که رسول آن­را ابلاغ کند، دیگر آن رسول، رسول نخواهد بود. و بر این اساس است که بسیاری از سلف صالح گفته­اند: «هرکس متکلم بودن خداوند را انکار کند، درحقیقت رسالت پیامبرانش را انکار کرده است چرا که حقیقت رسالت آنها ابلاغ کلام کسی است که آنها را فرستاده است».

جهمیه و هم­مشربان آنها این نصوص محکم را با نصوص متشابه رد کرده­اند و به این اکتفا نکرده و نصوص محکم را نیز متشابه خواندند و اینگونه تمام نصوص را متشابه معرفی نمودند؛ و در مرحله­ی بعد همه­ی آنها را رد کردند و اینگونه فعلی را که خداوند انجام دهد و با انجام آن فاعل باشد، برای او ثابت نکردند چنانکه کلامی را که با آن سخن بگوید و با آن متکلم باشد، اثبات نکردند؛ و از نگاه آنها خداوند متعال نه کلامی دارد و نه افعالی؛ بلکه به دیدگاه آنان کلام و فعل خداوند مخلوق است و جدای از خداوند؛ و این صفت او تعالی نمی­باشد چرا که خداوند متعال به چیزی وصف می­شود که آن­را انجام می­دهد نه به آنچه آن­را انجام نمی­دهد.

11- خداوند متعال از خویش خبر داده و رسول الله ح نیز خبر داده است که پروردگارتان را به زودی خواهید دید، چنانکه این ماه را می­بینید و در دیدن آن دچار مشکل نمی­شوید.[[377]](#footnote-377)

اما آنچه امت­های مختلف با تنوع زبان و تصورات متفاوت از این رویت فهمیده­اند، رویت به معنای رو در رو شدن و مواجهه می­باشد، رویتی که بین دو طرف مسافتی محدود می­باشد و نه زیاد است و نه کم؛ بنابراین چنین رویتی را در حق خداوند محال و غیر ممکن دانسته­اند. و مساله رویت را چنین فهمیده­اند.

خداوند متعال می­فرماید: «[لِلَّذينَ أَحْسَنُوا الْحُسْني‏ وَ زِيادَةٌ](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=10&AID=26)» (یونس: 26) «برای کسانی‌ که نیکی کردند، پاداش نیک (=بهشت) است و افزون بر آن (=رؤیت باری تعالی است)».

و از صهیب روایت است که رسول الله ح این آیه را تلاوت نموده و فرمود: «**إِذَا دَخَلَ أَهْلُ الْجَنَّةِ الْجَنَّةَ، وَأَهْلُ النَّارِ النَّارِ، نَادَى مُنَادٍ: يَا أَهْلَ الْجَنَّةِ إِنَّ لَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ مَوْعِدًا يُرِيدُ أَنْ يُنْجِزَكُمُوهُ، فَيَقُولُونَ: وَمَا هُوَ؟ أَلَمْ يُثَقِّلِ اللَّهُ مَوَازِينَنَا، وَيُبَيِّضْ وُجُوهَنَا، وَيُدْخِلْنَا الْجَنَّةَ، وَيُزَحزِحُنا مِنَ النَّارِ؟ قَالَ: فَيَكْشِفُ لهم الْحِجَابَ، فَيَنْظُرُونَ إِلَيْهِ، فَوَاللَّهِ مَا أَعَطَاهُمُ اللَّهُ شَيْئًا أَحَبَّ إِلَيْهِمْ مِنَ النَّظَرِ إِلَيْهِ وَلَا أَقَرَّ لِأَعْيُنِهِمْ»:[[378]](#footnote-378) «چون بهشتیان وارد بهشت شوند و دوزخیان به دوزخ انداخته شوند، منادی ندا می­دهد:** ای بهشتیان، وعده­ای نزد خداوند داشتید که می­خواهد آن­را برآورده نموده و بدان وفا کند. پس می­گویند: آن چیست؟ آیا ترازوی اعمال ما را سنگین نکرد و چهره­های ما را روشن نگردانید و ما را وارد بهشت نکرد و از دوزخ نجات نداد (چیز دیگری هم هست)؟ پس حجاب میان آنها و خداوند برداشته می­شود و به خداوند می­نگرند. به خدا سوگند، خداوند چیزی را به آنها نبخشیده که از نگاه کردن به او نزدشان محبوب­تر باشد و برای چشمان­شان گواراتر باشد».

اما در مورد صفت فوقیت (بالا بودن) خداوند متعال، دلایل بیش از آن است که همگی ذکر شود. چنانکه خداوند متعال می­فرماید: «**أَأَمِنتُم مَّن فِي السَّمَاء أَن يَخْسِفَ بِكُمُ الأَرْضَ فَإِذَا هِيَ تَمُورُ» (ملک: 16) آیا خود را از کسی‌که در آسمان است، در امان می‌دانید که (فرمان دهد) زمین شما را فرو برد، پس آن ناگهان به لرزش در آید؟».**

**و واقعه­ی عروج پیامبر به آسمان گواهی بر این مهم است.**

**در این مورد دلایل نقلی محکمی وارد شده است که چون شمرده شوند هزار دلیل بر علو خداوند بر خلقش و استواء او بر عرشش می­باشد. اما جهمیه تمام این دلایل را ترک نموده و آنها را با نصوص متشابه رد می­کند.**

**نصوص متشابهی چون:**

**«وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنتُمْ»[[379]](#footnote-379) و « قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» و «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ»**

**اما جهمیه تمام این ادله با انواع آنها را رد نمودند و نصوص متشابه را بر نصوص محکم غالب دانسته و به این وسیله نصوص محکم را رد نمودند. سپس محکم را به متشابه ارجاع دادند و گاهی بر باطل بدان استناد کردند و گاهی به وسیله­ی آن حق را رد کردند. اما کسی که کمترین دانش و بینشی در باب نصوص داشته باشد، به وضوح می­داند که از میان نصوص، دلالت مضمون این نصوص بیش از دیگر نصوص، واضح و آشکار است. اگر این نصوص متشابه باشد، پس تمام شریعت متشابه است و هیچ نص محکمی در آن وجود ندارد.**

**و لازمه­ی چنین دیدگاهی آن است که مردم این نصوص را رها کنند برای­شان بهتر است از اینکه به آنها بپردازند چراکه با پرداختن به آنها (که نصوص متشابه هستند) دچار تصورات و برداشت­های نا صواب می­شوند و دچار اعتقاد و باورهای باطل شده و حق برای آنها آشکار نخواهد شد. بلکه در چنین شرایطی به عقل و تفکر و مقیاس و معیارهای خود اعتماد می­کنند و بر مبنای آن مفاهیم را استخراج می­کنند.**

**از خداوند متعال می­خواهیم که قلب­های ما را بر دین خود و هدایت و دین حقی که رسولش را با آن فرستاده، استوار و ثابت قدم گرداند. و پس از اینکه ما را هدایت نمود،** قلب­های ما را منحرف مگرداند. براستی او نزدیک و اجابت کننده است.

12- روافض نیز نصوص صحیحِ صریحِ محکمی را که در تایید صحابه وارد شده، رد و انکار نمودند. نصوصی که وضوع دلالت آنها بر همگان معلوم و آشکار است.

آنها با چنگ زدن به نصوص متشابه، نصوصی را که در مدح صحابه، ستایش آنها، رضایت الهی از ایشان و مغفرت و چشم پوشی از گناهان­شان وارد شده و نیز نصوصی را که بیانگر وجوب محبت و پیروی از آنها و طلب آمرزش برای آنها و اقتدای به آنهاست، رد نمودند. نصوص متشابهی چون:

«**لَا تَرْجِعُوا بَعْدِي كُفَّارًا، يَضْرِبُ بَعْضُكُمْ رِقَابَ بَعْضٍ»:[[380]](#footnote-380) «پس از من با زدن گردن یکدیگر، به کفر باز نگردید».**

**چنانکه افعال و ایمان و طاعت و فرمانبرداری محکم و صریح آنان را با افعال متشابه آنان رد و انکار نمودند. همچون برادران­ خود خوارج که نصوص صریح و محکمی را که در باب موالات مومنان و محبت آنان وارد شده، هرچند گناهانی را مرتکب شوند، رد و انکار نمودند. گناهانی که با توبه نصوح و استغفار و نیکی­های محو کننده و مصیبت­های جبران کننده و دعای مسلمانان در حق آنها در حیات و پس از مرگ­شان و امتحان در برزخ و در قیامت و شفاعت کسانی که خداوند به آنها اجازه­ی شفاعت می­دهد و با صداقت در توحید و رحمت ارحم الراحمین بخشیده می­شوند.**

**این اسباب ده­گانه­ای است که اثر گناهان را از بین می­برد و اگر هیچیک از این­ها شامل حال کسی نشود، وارد دوزخ می­شود اما پس از تحمل عذاب از آن خارج می­شود.**

**و اینگونه با پرداختن به نصوص متشابه در باب وعید، تمام این موارد را رها کرده و نادیده گرفتند و افعال و ایمان و طاعت و فرمانبرداری محکم آنان را با افعال متشابه آنان رد نمودند. افعال متشابهی که چه بسا قصد آنها از انجام چنین افعالی فرمانبرداری از خداوند بوده است، پس اجتهاد کرده و اجتهادشان آنان را به انجام این امور واداشته است و اینگونه تنها یک ثواب، پاداش آنها شده است اما در مقابل دشمنان ایشان از این فرصت استفاده کرده و آن­را دستاویزی برای تکفیر و حلال شمردن خون و اموال­شان قرار دادند. و اگر بر فرض هم قصد آنان از باب اجتهاد نبوده، نهایت امر این است که مرتکب گناه شده­اند و برای آنها نیکی­ها و توبه و... اعمال دیگری می­باشد که موجب گناه را دفع می­کند؛**

**و اینگونه خوارج و روافض مشترکا نصوص محکم و افعال محکم مومنان را به وسیله­ی نصوص متشابه و افعال متشابه آنان رد و انکار نمودند؛ درنتیجه مومنان را تکفیر نموده و با شمشیر علیه آنان قیام کردند و اهل ایمان را کشتند و مشرکان را رها کردند.**

**بنابراین فساد دین و دنیا در مقدم داشتن متشابه بر محکم، تقدیم رای بر شرع و هوی و هوس بر هدایت می­باشد. و بالله التوفیق.[[381]](#footnote-381)**

**مبحث هفتم: عدم کندوکاو در علم کلام و تاویل کلامی:**

**کندوکاو و جستجو در علم کلام و تاویل کلامی از بزرگ­ترین اسباب گمراهی می­باشد بویژه در امور اعتقادی؛ یکی از اسباب گمراهی روی­گردانی از کلام­ الله و روی آوردن به تاویل کلامی می­باشد.**

**مطلب اول: اعراض و روی­گردانی از کلام اللهتعالی**

**«الاعراض» در لغت عبارت است از: روی­گردانی، پشت کردن، دوری، ممانعت؛ خداوند متعال می­فرماید: «فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَعِظْهُمْ» (نساء: 63) «پس از آنان روی برگردان و اندرزشان بده».**

**«ثُمَّ أَعْرَضَ عَنْهَا» (سجده: 22) «آنگاه از آن اعراض کند».**

**«وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ» (اعراف: 199): «و از نادانان روی بگردان».**

**«وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي» (طه: 124) «و کسی‌که از یاد من روی گردان شود».**

**«وَهُمْ عَنْ آيَاتِهَا مُعْرِضُونَ» (انبیاء: 32) «و آن‌ها از آیات آن روی گردانند».**

**وچه بسا گاهی حرف «عن» حذف شود و بدان نیازی نباشد مانند: «إِذَا فَرِيقٌ مِّنْهُم مُّعْرِضُونَ» (نور: 48) «ناگهان گروهی از آن‌ها اعراض می‌کنند».**

**«ثُمَّ يَتَوَلَّى فَرِيقٌ مِّنْهُمْ وَهُم مُّعْرِضُونَ» (آل عمران: 23) «پس گروهی از آنان روی می‌گردانند درحالی‌که اعراض دارند؟!»**

**«فَأَعْرَضُوا فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ» (سبا: 16) «پس آن‌ها روی گرداندند، آنگاه برآن‌ها فرستادیم...»[[382]](#footnote-382)**

**و این به معنای اعراض و روی­گردانی از تدبر در کلام الهی و کلام رسولش و پرداختن به کلام یونان و آراء و نظرات مختلف و پراکنده می­باشد.**

**اعراض در قرآن:**

**خداوند متعال می­فرماید: «كَذَلِكَ نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنبَاء مَا قَدْ سَبَقَ وَقَدْ آتَيْنَاكَ مِن لَّدُنَّا ذِكْراً \* مَنْ أَعْرَضَ عَنْهُ فَإِنَّهُ يَحْمِلُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وِزْراً \* خَالِدِينَ فِيهِ وَسَاء لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حِمْلاً» (طه: 99-101) «(ای پیامبر!) این گونه از خبرهای آنچه گذشته است بر تو بازگو می‌کنیم و به راستی (ما) از جانب خود به تو ذکر (=قرآن) داده‌ایم. کسی‌که از آن (قرآن) روی گردان شود، پس بی‌گمان او روز قیامت بار سنگینی (از گناه) بر دوش خواهد کشید. که در آن (رنج) جاودانه خواهند ماند و برای آن‌ها روز قیامت بد باری است».**

**قرآن دربردارنده و یادآور اخبار گذشته و آینده می­باشد و یادآور اسما و صفات کامل الهی، احکام امر و نهی و احکام جزایی می­باشد که پذیرفتن آن، فرمانبرداری از آن، تعظیم آن و تسلیم شدن در برابر آن واجب است. و هدایت به راه راست با نور آن میسر است و روی­آوردن به آن تعلیم و تعلم آن می­باشد.**

**اما اعراض و روی­گردانی از اتباع و پیروی امر و طلب قرآن و هدایت خواستن از غیر آن یا آنچه بزرگ­تر از آن است، انکار می­باشد. و در واقع کفر ورزیدن به این نعمت است. و هرکس چنین کند مستحق عذاب می­باشد. و بر این اساس است که خداوند متعال می­فرماید: «مَنْ أَعْرَضَ عَنْهُ»: «هرکس از آن روی گرداند و بدان ایمان نیاورد یا اینکه با این اعراض و روی­گردانی اوامر و نواهی آن­را بی­اهمیت و سبک شمرده و آنها را نپذیرد یا در آموختن مفاهیم واجب آن سستی ورزد: «فَإِنَّهُ يَحْمِلُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وِزْراً» به درستی که در روز قیامت سنگینی بر دوش خواهد داشت و آن بار گناهانش می­باشد که به سبب آن از قرآن روی بر تافته و به کفر و هجران روی آورده است. «خَالِدِينَ فِيهِ» در (دوزخ) گناهانش جاودانه می­مانند زیرا عذاب همان اعمال است که به عذابی برای صاحبان خود تبدیل می­شوند. و کوچک بودن و بزرگ بودن عذاب بر حسب گناهان است. و این متوجه هر آن کسی است که قرآن به وی ابلاغ شده است چه عرب و چه عجم و چه اهل کتاب و ...**

**خداوند متعال می­فرماید: «وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنكاً وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى \* قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى وَقَدْ كُنتُ بَصِيراً \* قَالَ كَذَلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيتَهَا وَكَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنسَى \* وَكَذَلِكَ نَجْزِي مَنْ أَسْرَفَ وَلَمْ يُؤْمِن بِآيَاتِ رَبِّهِ وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَشَدُّ وَأَبْقَى» (طه: 124-127) «و کسی‌که از یاد من روی گردان شود، پس بی‌گمان زندگانی (سخت و) تنگی خواهد داشت و روز قیامت او را نابینا بر انگیزیم. گوید: پروردگارا! چرا مرا نابینا برانگیختی؟ و حال آنکه من (در دنیا) بینا بودم! فرمود: همان گونه که آیات ما برای تو آمد پس آن‌ها را فراموش کردی؛ این­گونه امروز (تو در آتش) فراموش خواهی شد. و این­گونه کسی را که اسراف کند و به آیات پروردگارش ایمان نیاورد، جزا می‌دهیم؛ و یقیناً عذاب آخرت شدیدتر و پایدارتر است».**

**خداوند متعال خبر می­دهد که به آدم و ابلیس امر نمود تا به زمین نزول کنند و به زودی بر آنها کتاب­هایی و به سوی آنها رسولانی را خواهد فرستاد تا راه راست را به آنها نشان دهند که به او تعالی و بهشت منتهی می­شود. و برای آنها دیدگاهی را که باید نسبت به این کتاب نازل شده داشته باشند، تبیین می­کند. چنانکه هرکس از آنچه بدان امر شده پیروی کند و از آنچه از آن نهی شده دوری کند، در دنیا و آخرت گمراه نخواهد شد و شقاوت در دنیا و آخرت نصیب او نمی­گردد بلکه به سوی راه راست در دنیا و آخرت هدایت شده و سعادت و امنیت در آخرت برای او خواهد بود.**

**و می­فرماید: «وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي» یعنی هرکس از کتاب من که یادآور هر مضمون والایی است، روی گرداند و آن­را رها کند یا مرتکب امری بزرگ­تر از این شود، یعنی آن­را انکار نماید و به آن کفر ورزد «فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنكاً» کیفرش این است که زندگی­اش را تنگ و مشقت بار خواهیم کرد و این عذاب اوست. و زندگی تنگ به عذاب قبر و اینکه قبرش بر او تنگ شده و در آن محاصره گشته و عذاب داده می­شود، تفسیر شده است. و این کیفر روی­گردانی­ وی از ذکر پروردگار می­باشد.**

**این آیه از جمله آیاتی است که بر عذاب قبر دلالت می­نماید.**

**و برخی از مفسرین بر این باورند که زندگی تنگ، عام است و شامل دردها و رنج­ها و غم­ها می­باشد. و کسی که از ذکر خداوند روی­گردان شود، به آن گرفتار می­آید بنابراین نه آرامش خواهد داشت و نه شرح صدری برای او خواهد بود بلکه در مشقت بوده و به خاطر گمراهی­اش در حرج و تنگنا خواهد بود هرچند ظاهرش بیانگر رفاه و آسایش باشد و هر آنچه بخواهد بپوشد و آنچه بخواهد بخورد و هر جا که بخواهد، سکونت کند اما قلبش به یقین و هدایت دست نمی­یابد بلکه در نگرانی و حیرت و تردید خواهد بود و پیوسته در شک و تردید می­باشد. و این عذاب دنیاست و در جهان برزخ و سرای آخرت نیز زندگی تنگی خواهد داشت. چون زندگی تنگ به ­طور مطلق ذکر شده است و به امری مقید نشده است.**

**و خداوند متعال می­فرماید: «وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّن ذُكِّرَ بِآيَاتِ رَبِّهِ ثُمَّ أَعْرَضَ عَنْهَا إِنَّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ مُنتَقِمُونَ» (سجده: 22) «و چه کسی ستمکار‌تر از آن کسی است ‌که به آیات پروردگارش پند داده شود، آنگاه از آن اعراض کند؟ بی‌گمان ما از مجرمان انتقام خواهیم گرفت».**

**اینکه خداوند متعال می­فرماید: «وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّن ذُكِّرَ بِآيَاتِ رَبِّهِ ثُمَّ أَعْرَضَ عَنْهَا» یعنی کسی ستمکارتر از فردی نیست که الله متعال با آیاتش او را پند داده و این آیات را برای او بیان نموده و واضح کرده است، اما پس از بیان و پند، آنها را رها نموده، انکار می­کند و از آنها روی می­گرداند و چنان آنها را به فراموشی می­سپارد که گویا هرگز آنها را نمی­شناسد.**

**مطلب دوم: تاویل**

**تاویل در لغت: ریشه­ی آن «اوّل» می­باشد. تاویل در معانی متفاوتی به کار رفته است از جمله:**

**1- بازگشت، عاقبت و سرانجام آن: گفته می­شود: «آل الشی­ء یوول الی کذا» یعنی به سوی آن بازگشت.[[383]](#footnote-383) یعنی حقیقتی که امر بدان باز می­گردد.**

**2- تفسیر: امام طبری رحمه­الله می­گوید: «اما معنای تاویل در زبان عرب، تفسیر و بازگشت و عاقبت می­باشد.[[384]](#footnote-384) و لیث می­گوید: «التاول و التاویل» عبارت است از تفسیر کلامی که معانی مختلفی دارد.[[385]](#footnote-385)**

**3- انجام دادن امری و تنفیذ آن: (این معنا به دو معنای گذشته نزدیک است.) چنانکه ام­ المومنین عایشه می­گوید: رسول خدا در سجده می­گفت: «سبحان ربی الاعلی» یتاول القرآن» یعنی این کلام الهی را جامع عمل پوشانده و آن­را تطبیق می­داد: «إِذَا جَاء نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ \* وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجاً \* فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَاسْتَغْفِرْهُ إِنَّهُ كَانَ تَوَّاباً»[[386]](#footnote-386)**

**تاویل نزد سلف: تاویل در اصطلاح سلف به دو معنا به کار رفته است.**

**1- فرجام، حقیقت و نتیجه­ای که به آن بر می­گردد: اغلب تاویل در قرآن کریم به این معنا به کار رفته است. چنانکه یوسف علیه­السلام فرمود: «وَقَالَ يَا أَبَتِ هَذَا تَأْوِيلُ رُؤْيَايَ مِن قَبْلُ قَدْ جَعَلَهَا رَبِّي حَقّاً» (یوسف: 100) «(یوسف) گفت: «ای پدرجان! این تعبیرخوابم است که از پیش دیده بودم، پروردگارم آن­را راست گرداند (و تحقق بخشید)». این حقیقت، فرجام آن خوابی است که قبلا دیده بودم (که اتفاق افتاد).**

**و آنچه خداوند از خویش و روز قیامت خبر داده است در واقع امری حقیقی است که از آن خبر داده است. و این در حق خداوند همان کنه ذات و صفاتش می­باشد که کسی جز او نسبت به آن آگاه نیست. و بر این اساس است که مالک و ربیعه و... می­گویند؛ «استوا معلوم است و کیفیت آن مجهول». و همچنین ابن ماجشون و احمد­بن حنبل و سلف صالح می­گفتند: «ما کیفیت آنچه خداوند از خویش خبر می­دهد، نمی­دانیم هرچند تفسیر و معنای آن­را می­دانیم».**

**2- تاویل به معنای تفسیر؛ که عبارت است از توضیح کلام و بیان آن؛ مانند دعای رسول خدا برای ابن عباس که فرمودند: «اللهم فقهه فی­ الدین و علمه التاویل»:[[387]](#footnote-387) «پروردگارا او را در دین فهیم و فقیه گردان و تاویل (قرآن) را به او بیاموز». تاویل در اینجا به معنای تفسیر می­باشد.**

**تاویل از دیدگاه خلف (اهل کلام):**

**تاویل عبارت است از بازگرداندن لفظ از احتمال راجح به احتمال مرجوح بر مبنای دلالت عقل.[[388]](#footnote-388)**

**اما تاویل صحیح[[389]](#footnote-389) تاویلی است که موافق با دلالت نصوص کتاب و سنت باشد و تاویلی که با این قاعده مخالف باشد، تاویل فاسد خواهد بود.[[390]](#footnote-390)**

**نکات:[[391]](#footnote-391)**

**1- عامل تشخیص تفاوت میان تاویل صحیح و باطل آن است که تاویل صحیح با دلالت نصوص کتاب و سنت موافق و مطابق است اما تاویل باطل با نصوص کتاب و سنت مخالف است.[[392]](#footnote-392)**

**2- واجب است که الفاظ کتاب و سنت بر ظاهر آنها حمل شده و جز با دلیل صارفه، معنای ظاهری آنها به معنای دیگری تاویل نشود.**

**3- دلیل صارفه­ای که بیانگر آن است که معنای ظاهری لفظ مراد نیست درجات مختلفی دارد:[[393]](#footnote-393)**

**الف) اگر احتمال معنای دیگر نزدیک باشد، برای آن کمترین دلیلی کفایت می­کند.**

**ب) اگر احتمال معنای دیگر بعید باشد، نیازمند دلیلی قوی است.**

**ج) اگر احتمال معنای دیگر متوسط باشد، نیازمند دلیلی متوسط است.**

**4- اگر برای تاویل لفظی، دلیلی صحیحی وجود نداشته باشد، حمل لفظ بر معنایی جز معنای ظاهری آن و تاویل آن به معنایی جز معنای ظاهری آن جایز نیست و رد هرگونه تاویلی واجب است.[[394]](#footnote-394)**

**اهل کلام چه کسانی هستند؟([[395]](#footnote-395))([[396]](#footnote-396))**

اهل کلام همان کسانی هستند که با وجود نص، بر مبنای رأی و نظر و ذوق و سیاست خود سخن می­گویند یا اینکه نص را بر عقل عرضه می­کنند؛ و این عمل آنان شبیه ابلیس است که تسلیم امر پروردگارش نشد و گفت: «[أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَني‏ مِنْ نارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طينٍ](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=7&AID=12)» (اعراف: 12) «من از او بهترم، مرا ازآتش آفريده‌ای و او را از گِل (آفريده‌ای)» و اینگونه در زمره­ی اهل کلام قرار گرفت.

اما آنها از این جهت اهل کلام نامیده شدند که علمی را نیاوردند که معروف نباشد بلکه تنها زیاده­گویی و کلام اضافی را با خود آوردند که کمترین فایده­ای ندارد. مثلا قیاس را برای توضیح دادن چیزی که از راه حس معلوم است، به کار می­برند هرچند این قیاس و امثال آن در جای دیگر، در برابر کسی که حسی را انکار می­کند، مفید فایده است.

**مهم­ترین اصول اهل کلام در دریافت دین:**

اهل کلام اصول زیادی در موضوع عقاید و احکام دارند که مهم­ترین آنها عبارتند از :

1- مبنای مسائل اعتقادی نزد آنها قطعیات است. و قطعی بودن تنها از راه عقل فهمیده می­شود نه از جهت نقل؛ چون به گمان آنها نقل مفید یقین نیست. و بر این اساس، مبنای عقاید و مسائل خود را در وهله­ی اول، قضیه­ی عقل قرارداده­اند.[[397]](#footnote-397)

2- تعارض میان عقل و نقل را جایز شمرده­اند؛ تعارض میان عقل صریح و نقل صحیح؟!

3- معتقد به وجوب تقدیم دلیل عقلی به صورت مطلق می­باشند؛ تنها از این جهت که عقلی می­باشد.

4- بر این باورند که دلیل نقلی مفید یقین نیست.[[398]](#footnote-398)

5- ضابطه حمل لفظ بر احتمال مرجوح، صحت معنای آن در زبان عربی می­باشد؛ بدون در نظر گرفتن سیاقی که در آن وارد شده یا کلیات شریعت[[399]](#footnote-399) یا التزام به منهج سلف در فهم نصوص و در نظر داشتن معنای ظاهری آنها؛

6- دلیل صارفه­ای که لفظ را از معنای ظاهری آن به معنای دیگری انتقال می­دهد، دلیل عقلی است و در واقع معنای لفظ همان است که عقل تشخیص می­دهد.

**موضع اهل کلام در برابر نصوص کتاب و سنت، چون با اصول آنان مخالف باشد:**

1- انکار، با خرده­گیری و ایراد وارد کردن در نصوص بویژه اگر اخبار آحاد باشد.

2- روی­گردانی از معانی آنها؛ و این پس از ثبوت ورود آنها می­باشد چنانکه قرآن یا اخبار متواتر باشند. اما در اعراض و روی­گردانی از نصوص به دو روش عمل می­کنند:

الف) روی­گردانی از نصوص به طور کلی؛ با عقل و قلب­ و تفویض علم معانی آنها به الله متعال با این اعتقاد که ظواهر آنها مراد نیست و این باور را به دروغ راه و روش پیامبر می­خوانند.

ب) تحریف کلام از مواضع آن؛ چنانکه در این راستا لغت­های شاذ و نادر و انواع حیله­ها را به کار می­گیرند و این همان است که آن­را تأویل می­نامند.

اما حقیقت مذهب این اهل تاویل آن است که رسول الله ح حق را بیان نکرده و آن­را برای امتش روشن نکرده است. و با اینکه امتش را دستور داده حق را بشناسند و بدان معتقد باشند اما حق را برای آنها بیان نکرده است بلکه آنها را به نقیض آن راهنمایی کرده و نصوص کتاب و سنت بیانگر کفر صریح و تشبیه و الحاد می­باشد. بنابراین آنچه مطلوب و مورد نظر آنان است اعتقاد به چیزی است که نصوص بر آن دلالت نمی­کند بلکه بر نقیض آن دلالت دارند.[[400]](#footnote-400)

**بطلان مذهب پیروان تأویل کلامی:**

1- سلف صالح می­توانند بگویند مسائل اعتقادی را که اثبات می­کنند، از جانب الله متعال است؛ چنانکه در کتاب و سنت وارد شده­ و دلالت کتاب و سنت بر آنها تاکید دارند. اما هیچیک از تأویل کنندگان (متاوله) نمی­توانند چنین ادعایی داشته باشند که آنچه از دلالت نصوص نفی می­کنند یا معانی بعیدی که نصوص را به آنان تأویل می­کنند، از جانب الله است.

2- اما اگر حق همان باشد که تأویل کنندگان می­گویند، کسانی که معانی نصوص ثابت شده در کتاب و سنت را با این عبارات و احتمالات و مانند آنها نفی می­کنند بدون اینکه چنین تأویلی از نص یا ظاهر کتاب و سنت برآید؛ چگونه بر الله متعال، سپس رسول خدا و پس از او بهترین امت و برترین آنها، صحابه و تابعین جایز است به نص یا معنای آشکاری بر خلاف حق سخن بگویند؟! و آن­را به فرزندان و همسران و کنیزان­شان[[401]](#footnote-401) بیاموزند. و اینچنین باطل و کفر و تشبیه را آموزش دهند تا اینکه شاگردان صابئی­ها و فلاسفه آمدند و به بیان حق پرداخته و آن­را آشکار نمودند؟!»[[402]](#footnote-402). سبحانک هذا بهتان عظیم.

3- بنا بر مذهب تأویل، صحابه و سلف صالح بر یکی از دو روش زیر بودند که هر دوی آنها باطل است:[[403]](#footnote-403)

الف) یا صحابه و سلف، حق را در این زمینه نفهمیدند و ظاهر این نصوص باطل است.

ب) یا اینکه آنها حق را دانستند و فهمیدند اما آن­را کتمان کردند و به نصیحت مسلمانان که واجب است، نپرداختند.

4- متاوله تلاش می­کند تمام مورادی را که نصوص بر آن دلالت می­کند، به صورت تفصیلی بداند و آن­را در معرض سنجش عقل و حس قرار دهد. و اینگونه و با این روش از حد متصف بودن به ایمان به غیب خارج شده­اند.

5- کسی که نصوص را تأویل می­کند قاعده و ضابطه­ی مشخص و معینی برای نصی که تأویل آن جایز است و نصی که تأویل آن جایز نیست، ارائه نمی­دهد. و تفاوتی صحیح و آشکار میان آنها بیان نمی­کند. بلکه هر نصی را که ادعا می­کند تأویل در آن جایز و روا نیست، از جنس همان نص است که آن­را تأویل می­کند. و عکس این مهم صادق است. و بر این اساس پذیرفتن و انتخاب کردن یکی از سه حالت زیر بر او لازم می­آید:[[404]](#footnote-404)

الف) ایمان به تمام نصوص و اثبات آنچه بر آن دلالت می­کنند و موافقت با حق از جهت لفظ و معنی؛

ب) انکار تمام مواردی که نصوص بر آن دلالت می­کنند که در این صورت از تناقض خارج شده و به کافران می­پیوندد.

ج) بین نصوص - که تفاوت گذاشتن میان آنها جایز نیست - تفاوت بگذارد. و اینگونه به برخی از نصوص ایمان آورده و به برخی از نصوص کفر ورزد؛ و این روش نیز عین تناقض و اضطرابی است که روش و سنت جمهور متکلمان می­باشد.

6- در هیچیک از فرقه­هایی که راه تأویل را در پیش گرفتند معیاری برای رد کردن دلالت نصوص وجود ندارد جز اصول و قواعد و اعتقاداتی که آنها را مذهب خود معرفی کرده­اند.[[405]](#footnote-405) و اینگونه آنچه را که با اصول و قواعد و اعتقادات مذهب­شان مخالف باشد، رد می­کنند هرچند وضوح حجت و قوت دلالت آن روشن و آشکار باشد:

الف) چنانچه روافض و مذهب رافضه عداوت و دشمنی با صحابه را یکی از اصول خود قرار داده است و بر این مبنا نصوصی را که بر فضایل و رضایت الهی از آنها دلالت می­کند، رد می­کنند.

ب) جهمیه: جهمیه نیز نفی تشبیه و تجسیم را از اصول خود قرار داده و اینگونه صفات کمال و جلالی که در نصوص برای الله متعال ثابت شده، رد می­کنند.

ج) قدریه: قدریه نیز مساله عدل[[406]](#footnote-406) و وجوب آن­را از اصول خود قرار دادند و اینگونه نصوصی را که در باب تقدیر و مشیت وارد شده بود، رد کردند و در برابر آنها جبریه بوجود آمدند که تقدیر و مشیّت را اصل قرار دادند و اینگونه نصوصی را که بر قدرت و اختیار و حکمت خداوند و عدالت او دلالت می­کرد، رد نمودند.

د) وعیدیه: وعیدیه نیز نصوص وارد شده در باب وعید را اصل قرار داده و بر این اساس معتقد بودند که هرکس وارد دوزخ شود، از آن خارج نمی­شود. و در مقابل نصوص وعده و بشارت و مغفرت و شفاعت و... را رد نمودند.

7- و از جمله مفاسد تأویل آن است که هریک از پیروان تأویل، منکر امری را به چیزی ملزم می­کند که خود سزاوارتر است آن­را رعایت کند (عدم تاویل) با این توضیح که چون تاویل کننده صفات الهی در برابر منکر معاد و حشر اجساد، به نصوص وحی استناد کند، منکر معاد تأویلات مخالف با ظاهر این نصوص ارائه خواهد داد. و در این راستا به همان روش اهل تأویل استناد خواهد کرد بویژه که نصوص صفات بیشتر و صریح­تر می­باشند.

8- در روش غزالی در ترجیح مذهب سلف در ترک تأویل تامل کن؛ در کتاب «الجام العوام عن علم الکلام»؛[[407]](#footnote-407) ابوحامد غزالی می­گوید: «اما برهان کلیِ برحق بودن مذهب سلف، در پرتو پذیرفتن چهار اصل می­باشد که نزد هر عاقلی از مسلمات است؛ سپس این اصول را ذکر می­کند:

الف) رسول خدا، داناترین خلق نسبت به مصلحت احوال بندگان در دنیا و آخرت بود.

ب) رسول خدا به تمام و کمال آنچه را که در باب مصلحت دنیا و آخرت بندگان به او وحی شده بود، ابلاغ نمود و چیزی از آن­را کتمان نکرد. و او حریص­ترین مردم نسبت به صلاح و مصلحت خلق و راهنمایی آنان به سوی مصلحت دنیا و آخرت بود.

ج) داناترین مردم نسبت به معانی کلام رسول خدا و سزاوارترین آنان به درک اسرار و کنه آنها، همان کسانی بودند که با او همراه بوده و شاهد نزول تنزیل بوده و تفسیر را می­دانستند؛ و آنها اصحاب رسول خدا بودند.

د) صحابه در طول حیات خود هیچوقت به تأویل دعوت نکردند و اگر تأویل، جزئی از دین بود، شب و روز بدان روی می­آوردند و فرزندان و خانواده­ی خود را بدان فرا می­خواندند.»

سپس ابوحامد می­گوید: «پس به طور قطع با در نظر داشتن این اصول می­دانیم که حق همان است که سلف گفتند و دیدگاه درست و صواب همان است که آنان برگزیدند».[[408]](#footnote-408)

9- متاوله (تأویل کنندگان) می­گویند: ظاهر نصوص صفات بیانگر تشبیه و تجسیم است.[[409]](#footnote-409)

اما حقیقت و واقعیتی که در آن هیچ شک و تردیدی نیست این است که از هر وصفی که در کتاب و سنت ثابت شده، تنزیه کامل از مشابهت حوادث بر ­می­آید.

10- از پیامدهای ناگوار تأویل برای اسلام و اهل آن، این است که آنان را پراکنده و متفرق و تکه تکه می­کند و در اصول دین­شان با یکدیگر اختلاف می­کنند و یکدیگر را لعنت کرده و در برخی موارد تکفیر می­کنند و بلکه گروه­هایی از آنان دیده شده که خون دیگران را می­ریزند و جان و مال و آبروی آنان را حلال می­شمارند. چنانکه خوارج خروج نکرده و معتزله راه اعتزال در پیش نگرفته و رافضه رافضی­گری را برنگزیدند مگر به سبب تأویل؛ و سبب جنگ با مرتدین و کشته شدن عثمان جز تأویل نبود. و نیز در روزگار عبدالله بن زبیر و قرامطه،[[410]](#footnote-410) منجنیق­ها به سوی بیت الله الحرام نشانه نرفت مگر بر مبنای تأویل؛[[411]](#footnote-411) و مالک بن انس و احمد بن حنبل شلاق نخوردند و درخواست قتل احمد بن حنبل مطرح نشد مگر بر مبنای تأویل.

و اتفاقاتی که برای امام بخاری رخ داد و او را از شهرش بیرون کردند، سبب آن جز دستاویز تأویل نبود. براستی تأویل چه جنایت بزرگی در حق اسلام و اهل آن مرتکب شده است.

ابن قیم رحمه­الله در نونیه در مورد مفاسد تأویل چنین می­سراید:[[412]](#footnote-412)

|  |  |
| --- | --- |
| هذا وأصـل بلية الإسلام مـن | تأويل ذي التحريف والبطلان |
| وهو الذي قد فرق السبعين بل | زادت ثلاثـا قول ذي البرهـان |
| ولأجله جحدت صفات كماله | والعرش أخلوه مـن الرحمـن |
| ولأجله أفنى الجحيم وجنة الـ | ــمأوى مقالـة كـاذب فتـان |
| ولأجلـه قالـوا الإلـه معطـل | أزلا بغيــر نهايــة وزمــان |
| ولأجلـه قد قـال ليس لفعلـه | من غاية هي حكمة الديان |

«اصل و اساس بلا و مصیبتی که دامنگیر اسلام شده است، تأویل است که در بردارنده­ی تحریف و بطلان است. و تأویل است که دیدگاه با دلیل را به هفتاد و سه فرقه تقسیم کرده است. و به سبب آن است که صفات کمال خداوند انکار شده و عرش خالی از خداوند رحمن تصور شده است. و به سبب آن است که دوزخ و بهشت نابود و فناشدنی تصور می­شود؛ و این دیدگاه دروغگویی فتنه­گر است. و با استناد به تأویل است که می­گویند: خداوند هیچ صفتی ندارد، ازلی است بدون نهایت و زمانی؛ و به سبب آن است که می­گوید: هدفی در ورای فعل خداوند نیست درحالی­که آن حکمت خداوند دیان است».

**دیدگاه سلف در مسأله تأویل کلامی:**

1- محمد بن اسحاق بن خزیمه رحمه­الله می­گوید: «احادیث و روایاتی که در زمینه صفات خداوند متعال وارد شده­اند، با آنچه در کتاب الهی در این زمینه وارد شده، موافق و منطبق می­باشند؛ خلف آنها را در طی قرون متمادی و قرن به قرن و سینه به سینه از سلف صالح از دوران صحابه و تابعین تاکنون برای ما نقل کرده­اند. و این در راستای اثبات صفات برای الله متعال و شناخت و ایمان به آنها و تسلیم شدن در برابر آنچه خداوند متعال در کتابش و نیز پیامبرش از کتاب او خبر داده می­باشد علاوه بر تذکر پرهیز از تأویل و انکار صفات و ترک تمثیل و کیفیت قائل شدن».[[413]](#footnote-413)

و همچنین می­گوید: «مذهب ما و تمام علمای ما در حجاز و تهامه و یمن و عراق و شام و مصر این است که آنچه را خداوند برای خود اثبات نموده، اثبات می­کنیم و با زبان خویش بدان اعتراف و قلبا آن­را تصدیق می­کنیم بدون اینکه چهره­ی پروردگارمان را به چهره­ی مخلوقین تشبیه کنیم؛ و پروردگار ما بزرگ­تر و والاتر از آن است که او را به مخلوقات تشبیه کنیم.

و پاک و منزه است خداوند متعال از مقوله­ی کسانی که معتقد به عدم صفات برای خداوند می­باشند (معطله)؛

و پاک و منزه است از اینکه عدم باشد چنانکه اهل باطل می­گویند. زیرا از نگاه آنان خداوند هیچ صفتی ندارد.

و پاک و منزه است خداوند متعال از مقوله­ جهمی­ها؛ کسانی که صفات خداوند متعال را انکار می­کنند، همان صفاتی که خداوند متعال در کتابش و بر زبان پیامبرش خویش را با آنها توصیف می­کند».[[414]](#footnote-414)

2- شیخ الاسلام ابن تیمیه می­گوید: «صحابه در تأویل تمام آیاتی که در قرآن کریم بیانگر صفات الهی هستند، اختلاف نداشتند؛ تفاسیر نقل شده از صحابه و احادیثی را که روایت کرده­اند، مطالعه کردم و در این میدان بیش از صد تفسیر کوچک و بزرگ را ملاحظه کردم، اما تاکنون از هیچیک از صحابه ندیدم که چیزی از آیات صفات و یا احادیث صفات را بر خلاف مقتضا و مفهوم معروف آنها تأویل کنند. بلکه این صفات را اثبات نموده و بدان اعتراف می­کردند - و آنها را از صفات الهی می­شمردند برخلاف دیدگاه تأویل کنندگان - ...»[[415]](#footnote-415)

3- امام اوزاعی، امام اهل شام می­گوید: «ما و تابعین همگی می­گفتیم: خداوند بالای عرش خود می­باشد. و به صفات الهی که در سنت نبوی وارد شده است، ایمان داریم».[[416]](#footnote-416) هرکس یک خرما از دسترنج پاک و حلال، صدقه دهد، خداوند متعال آن­را با دست راستش گرفته و چنان آن­را پرورش می­دهد که یکی از شما ماده شترش را پرورش می­دهد تا اینکه همچون کوهی یا بزرگ­تر از آن می­شود».

این روایات و روایات متعدد دیگری که در این زمینه وارد شده­اند، به روشنی بیانگر توجه صحابه و پیروان آنها به عقیده می­باشد. و نیز بیانگر پاک باقی ماندن عقیده، چنانکه بر رسول خدا نازل شده، می­باشند. علاوه بر اینکه بیان آنها رد مخالفین نیز می­باشد. چرا که بیان حق خود رد مبتدعان را به دنبال دارد تا اینکه حق و باطل در هم نیامیزند. و این از باب مشغول شدن به جدل­های کلامی یا جدل­های تاریخی نیست چنانکه دشمنان کینه­توز این بهتان و افترا را متوجه سلف می­کنند. والله المستعان.

4-ابو عیسی ترمذی رحمه­الله به دنبال روایت حدیثی که در باب صدقه وارد شده و در آن صفت دست راست برای خداوند متعال ذکر می­شود، می­گوید: «اکثر و اغلب اهل علم در مورد این حدیث و روایاتی از این قبیل که بیانگر صفات خداوند می­باشند و نیز نزول خداوند در هر شب به آسمان دنیا، می­گویند: روایات در این موارد ثابت می­باشند و به آنها ایمان آورده می­شود و (کیفیت) آنها تصور نمی­شود و گفته نمی­شود این صفات چگونه هستند و کیفیت آنها از چه قرار است؟ و چنین دیدگاهی از مالک بن انس و سفیان بن عیینه و عبدالله بن مبارک روایت شده است که در مورد این احادیث گفته­اند: آنها را اثبات نموده و تصدیق می­کنیم چنانکه وارد شده­اند، بدون اینکه کیفیت و چگونگی برای آنها قائل شویم؛ و همین است دیدگاه اهل علم از اهل سنت و جماعت...»[[417]](#footnote-417)

5- ابو عمر یوسف بن عبدالبر رحمه­الله می­گوید: «اهل سنت در مورد اقرار و تأیید تمام صفات وارد شده در قرآن و سنت و ایمان به آنها و حمل آنها بر حقیقت و نه مجاز، اجماع دارند، جز اینکه برای هیچیک از این صفات کیفیت و چگونگی قائل نیستند و از میان آنها صفتی را محصور و محدود نمی­دانند.

اما اهل بدعت چون جهمیه و معتزله و خوارج، همگی این صفات را انکار نموده و هیچیک از آنها را بر وجه حقیقی حمل نمی­کنند و بر این باورند که هرکس به این صفات چنانکه وارد شده­اند، اقرار کند، مشبهه خواهد بود. و اینان نزد کسانی که این صفات را اثبات می­کنند، نفی کنندگان معبود خوانده می­شوند. و حق و حقیقت همراه کسانی است که به بیان کتاب و سنت رسول الله ح در این زمینه، قائلند و آنها پیشوایان جماعت (مسلمانان) می­باشند.»[[418]](#footnote-418)

6- ابن کثیر در تفسیر «[ثُمَّ اسْتَوی‏ عَلَی الْعَرْشِ](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=7&AID=54)»[[419]](#footnote-419) می­گوید: «مردم در این زمینه سخنان و دیدگاه­های زیادی را مطرح کرده­اند که هم اکنون جای شرح و بسط آنها نیست. و بلکه در این زمینه همان راه و روش و مذهب سلف صالح پیروی می­شود. راه و روش و مذهب مالک، اوزاعی، ثوری، لیث بن سعد، شافعی، احمد بن حنبل، اسحاق بن راهویه و دیگر پیشوایان مسلمانان در قدیم و جدید؛ چنانکه مذهب آنها اثبات و تصدیق این صفات بدون کیفیت قائل شدن و تشبیه و تعطیل صفات می­باشد...»[[420]](#footnote-420)

7- امام ابوحنیفه رحمه­الله می­گوید: «صفاتی را که خداوند متعال در قرآن کریم ذکر می­کند مانند وجه، ید و نفس (و آنها را به خود نسبت می­دهد) در واقع صفاتی هستند که کیفیت آنها را نمی­دانیم. و گفته نمی­شود: منظور از ید (=دست) خداوند، قدرت یا نعمت اوست چرا که چنین تأویل و توجیهی ابطال صفت (ید می­باشد که خداوند برای خود ثابت کرده) است و چنین تاویلی دیدگاه قدریه و معتزله می­باشد؛ بلکه دستِ (ید) خداوند (نسبت به ما) صفت بدون کیفیت او تعالی می­باشد و خشم (غضب) و رضایت خداوند نیز دو صفت از صفات بلا کیف خداوند متعال می­باشد».[[421]](#footnote-421)

8-ابو محمد جوینی[[422]](#footnote-422) پدر امام الحرمین رحمهماالله می­گوید: «و علو و فوقیت و استوای خداوند بر عرش را چنانکه شایسته جلال و عظمت الهی است، ثابت می­کنیم و حق در این زمینه واضح و روشن است. و قلب­ها برای پذیرش آن گشوده است؛ اما تحریف (این صفات) را عقل­های صحیح و سالم نمی­پذیرد مانند تحریف استواء به استیلا (چیرگی و تسلط) و ...»[[423]](#footnote-423)

9- قاضی ابو یعلی رحمه­الله می­گوید: «رد کردن این اخبار جایز نیست – چنانکه معتزله چنین راهی را در پیش گرفتند و اشاعره به تأویل آن مشغول شدند- بلکه حمل این اخبار بر ظاهر آنها و اعتقاد به اینکه آنها صفات خداوند متعال می­باشند، واجب است. صفاتی که به هیچ شباهتی میان آنها و صفات مخلوقات معتقد نیستیم بلکه اعتقاد و باور ما در این مورد همان است که از استاد و امام ما ابو عبدالله احمد بن محمد بن حنبل و دیگر پیشوایان اصحاب حدیث روایت شده است.[[424]](#footnote-424)

10- عبدالقادر گیلانی رحمه­الله می­گوید: «سزاوار است که صفت استواء بدون تأویل اطلاق می­شود و اینکه آن استوای ذات بر عرش می­باشد. نه به معنای نشستن و لمس کردن چنانکه مجسمه و کرامیه می­گویند؛ و نه به معنای علو و ارتفاعی که اشاعره بیان می­کنند و نه به معنای استیلا و غلبه چنانکه معتزله می­گویند؛ چرا که شرع بیانگر این امور نیست و از هیچیک از صحابه و تابعین و سلف صالح از اصحاب حدیث چنین تأویلات و معانی نقل نشده است؛ بلکه آنچه از آنها روایت و نقل شده، بیان این صفات به صورت مطلق می­باشد».[[425]](#footnote-425)

**دیدگاه سلف در مورد اهل کلام:**

1- نافع می­گوید: «با عبدالله بن عمر نشسته بودیم که مردی آمده و گفت: فلانی (مردی از اهل شام) به تو سلام می­دهد. عبدالله گفت: «به من خبر رسیده که بدعتی را ایجاد کرده است. اگر چنین است سلام مرا به او برسان. از رسول خدا شنیدم که فرمودند: «**إِنَّهُ سَيَكُونُ فِي أُمَّتِي مَسْخٌ، وَقَذْفٌ، وَهُوَ فِي الزِّنْدِيقِيَّةِ وَالْقَدَرِيَّةِ**»:[[426]](#footnote-426) «در امتم مسخ و قذف خصوصا در زندیقیه و قدریه ظاهر می­شود».

2- و ابوغالب می­گوید: «همراه ابو امامه (درحالی­که او بر الاغش سوار بود) حرکت می­کردیم تا اینکه به مسجد دمشق رسیدیم که سرهایی آویزان مشاهده کردیم. گفته شد: این سرهای خوارج هستند که از عراق آورده شدند. پس ابو امامه گفت: سگ­های دوزخ، سگ­های دوزخ، سگ ­های دوزخ؛ بدترین کشته شدگان در زیر آسمان؛ خوشا به حال و مژده باد کسانی را که آنها را کشتند یا به دست آنان کشته شدند. و این را سه بار تکرار کرد. سپس گریست. گفتم: ای ابوامامه، چه چیزی تو را به گریه انداخت؟ گفت: دلسوزی برای آنها، آنان از اهل اسلام بودند که از آن خارج شدند. سپس این آیه را خواند: «[هُوَ الَّذي أَنْزَلَ عَلَيْکَ الْکِتابَ مِنْهُ آياتٌ مُحْکَماتٌ هُنَّ أُمُّ الْکِتابِ وَ أُخَرُ مُتَشابِهاتٌ فَأَمَّا الَّذينَ في‏ قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ ما تَشابَهَ مِنْهُ ابْتِغاءَ الْفِتْنَةِ وَ ابْتِغاءَ تَأْويلِهِ وَ ما يَعْلَمُ تَأْويلَهُ إِلاَّ اللَّهُ وَ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ کُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنا وَ ما يَذَّکَّرُ إِلاَّ أُولُوا الْأَلْبابِ](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=3&AID=7)»[[427]](#footnote-427) سپس این آیه را خواند: «[وَ لا تَکُونُوا کَالَّذينَ تَفَرَّقُوا وَ اخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ ما جاءَهُمُ الْبَيِّناتُ وَ أُولئِکَ لَهُمْ عَذابٌ عَظيمٌ](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=3&AID=105)»[[428]](#footnote-428) پس گفتم: ای ابوامامه، آنها مصداق این آیات هستند؟ گفت: بله؛ گفتم: آیا این دیدگاه توست یا اینکه آن­را از رسول خدا شنیدی؟ پس گفت: من چنین گستاخ هستم! من چنین گستاخ هستند؟! نه یک بار، نه دو بار، نه سه بار، نه چهار بار، نه پنج بار و نه شش بار (بلکه بیش از چند بار) آن­را از رسول خدا شنیدم. سپس انگشتانش را در گوش­هایش قرار داد و گفت: اگر چنین نباشد که گفتم، گوشهایم کر شوند (و این را سه بار تکرار کرد.) سپس حدیث پراکنده شدن بنی اسرائیل به هفتاد و یک فرقه را ذکر نمود که یکی از آنها وارد بهشت می­شود و سایر فرقه­ها به دوزخ انداخته می­شوند. و اینکه این امت به یک فرقه بیش از آنها تقسیم خواهد شد که یکی از آنها وارد بهشت و سایر آنها وارد دوزخ می­شوند. پس گفتم: ای ابوامامه، (در چنین شرایطی) مرا به چه امر می­کنی؟ گفت: همراهی با سواد اعظم را بر خود لازم بگیر. گفتم: ویژگی سواد اعظم چیست؟ گفت: بر این باورند که شنیدن و اطاعت کردن بهتر از پراکندگی و معصیت و نافرمانی است».[[429]](#footnote-429)

اما آنچه در این میان کار را بد و بدتر می­کند، انتخاب جاهلانی برای ریاست و پیروی کردن از آنها و تصدیق فتواهای آنان می­باشد که اینگونه، هم خود و هم دیگران را گمراه می­کنند. ولاحول ولاقوة الا بالله

3- عبدالرحمن بن مهدی رحمه­الله می­گوید: «در حالی به خدمت مالک بن انس رسیم که مردی از او در مورد قرآن (مخلوق بودن یا نبودن آن) و تقدیر سوال می­کرد. مالک بن انس به او گفت: «تو از یاران عمرو بن عبید[[430]](#footnote-430)هستی؟! خداوند لعنت کند عمرو را؛ او این بدعت کلام را ایجاد کرد. اگر کلام علم می­بود حتما صحابه و تابعین از آن سخن می­گفتند چنانکه در مورد احکام و شرایع سخن گفتند. اما این بدعت باطل است و بر باطل دلالت می­کند».[[431]](#footnote-431)

4- ابوسهل می­گوید: «همراه عمر بن عبدالعزیز اسیر بودم که به من گفت: نظرت در مورد این قدری مذهبان چیست؟ گفتم: از آنها استتابه می­شود، اگر پذیرفتند و توبه کردند که خوب وگرنه حساب آنها با شمشیر است. پس عمر گفت: دیدگاه من در مورد آنها نیز همین است. و مالک نیز می­گوید: این نیز دیدگاه من می­باشد».[[432]](#footnote-432)

5- اسحاق بن عیسی می­گوید: از مالک بن انس شنیده است که از جدال در دین ایراد گرفته و می­گفت: هرگاه فردی لجباز­تر و لجوج­تر از دیگری برای جدال در دین نزد ما می­آید، می­خواهد که آنچه را جبرئیل برای پیامبر آورده، رد و انکار کنیم».[[433]](#footnote-433)

امام شافعی رحمه­الله می­گوید: «هیچکس را ندیدم که به کلام روی آورده باشد و سعادتمند شده باشد. انسان به هر گناهی که خداوند از آن نهی کرده جز شرک، گرفتار آید برای او بهتر است از اینکه مبتلا به کلام شود».[[434]](#footnote-434)

7- امام شافعی می­گوید: «حکم من در مورد پیروان کلام آن است که بر شتر سوار شوند و با چوب تنبیه شده و در میان قبائل و مردم آورده شوند و در مورد آنها گفته شود: این کیفر کسی است که کتاب و سنت را ترک کند و به کلام روی آورد».[[435]](#footnote-435)

8- امام احمد بن حنبل رحمه­الله می­گوید: «از جمله مواردی که به متوکل نوشتم این بود که: من اهل کلام نیستم، و در این مورد (مساله خلق قرآن) جایی برای کلام نمی­بینم جز آنچه در کتاب الله یا حدیث رسول الله ح وارد شده یا از تابعین در این مورد روایت شده است. اما جز اینها، کلام در این مورد ناپسند است».[[436]](#footnote-436)

با این بیان اهمیت پایبندی به منهج سلف در فهم نصوص واضح و روشن می­گردد چنانچه با تأمل در آن اهمیت تقید به الفاظی که بویژه در بحث عقیده وارد شده و عدم مطلق سخن گفتن در اثبات امری بدون در نظر داشتن اقوال صحابه و کسانی که از آنها به نیکویی پیروی نمودند، واضح می­گردد. زیرا چنین اظهار نظر کردن مظنه­ی گمراهی و گمراه کردن می­باشد.

9- و ابو عبدالله (احمد بن حنبل) رحمه­الله می­گوید: «چون ذکر اهل بدعت به میان آمد، فرمود: دوست ندارم هیچکس با آنها همنشین و هم­صحبت شود و با آنها انس بگیرد. هرکس کلام را دوست داشت پایان کار او جز بدعت نبود. چون کلام او را به خیر و خوبی دعوت نمی­کند؛ از این­رو کلام و کندوکاو و فرو رفتن در آن­را دوست ندارم. بر شما واجب است که پایبندی به سنت­ها و فقهی را بر خود لازم بگیرید که شما را بهره­مند و سودمند می­گرداند و جدال و کلام منحرفان و ریاکاران را رها کنید. مردمی را که ما دریافتیم چنین امری را نمی­شناختند و از اهل کلام دوری می­کردند؛ و هرکس اهل کلام را دوست داشته، عاقبت خوبی نداشته است. کلام به امر خیری منجر و منتهی نمی­شود. به خداوند پناه می­بریم از فتنه­ها و به رحمت او دست نیاز بلند می­کنیم که ما را از هر امری که موجب هلاکت و نابودی است، در پناه خویش محفوظ و مصون بدارد».[[437]](#footnote-437)

10- و همچنین امام احمد رحمه­الله می­گوید: «شنیدم که علی بن مدینی رحمه­الله می­گوید: از سنت­هایی که لازم است انسان بدان پایبند باشد و هرکس بدان ایمان نداشته باشد، از اهل سنت نخواهد بود، این است که قرآن کلام الله است و مخلوق نیست. و اینکه گفته شود مخلوق نیست، ضعف و ایرادی را متوجه آن نمی­کند چرا که کلام الهی از اوست و چیزی از آن مخلوق نیست و در این مورد با کسی مجادله و مناظره نمی­شود. و جدل (کلام) نیز آموخته نمی­شود چرا که کلام مکروه است و اهل کلام - هرچند سخنان ایشان مطابق سنت باشد - جزء اهل سنت به شمار نمی­آیند تا اینکه جدال را ترک کنند و به آثار (احادیث و روایات) ایمان آورند».[[438]](#footnote-438)

مبحث هشتم: عدم استعمال الفاظ مجمل که احتمال بیش از یک معنا را دارند.

«المجمل» در لغت به معنای مبهم (نامشخص) می­باشد. زمانی گفته می­شود: «اجمل الامر» که آن امر بر وی مشتبه و مبهم باشد. و گفته شده: مجمل عبارت است از جمع آوری شده؛ گرفته شده از «اجمل الحساب»: جمع آوری حساب و بیان کردن آن در یک جمله کوتاه. و نیز گفته شده: عبارت است از جمع آوری چیزی به طور خلاصه چون آن­را به دست آورد.

مجمل در اصطلاح اصولیین عبارت است از: آنچه احتمال دو یا بیش از دو معنا را دارد. بدون اینکه هریک از این معانی بر دیگری ترجیح داشته و یا یکی از آنها بر دیگر معانی ترجیح دشته باشد.[[439]](#footnote-439)

مقصود ما در این بحث آن است که سلف صالح، این الفاظ و اصطلاحات جدید را چه در مقام نفی و چه در مقام اثبات به کار نمی­بردند مگر پس از بیان و تفصیل آنها؛ برعکس اهل بدعت که اباطیل خود را در ورای این الفاظ و اصطلاحات پنهان می­کردند.[[440]](#footnote-440)

علامه ابن ابی العز حنفی رحمه­الله می­گوید:[[441]](#footnote-441) «در اطلاق چنین الفاظی (مانند حدود، ارکان، اعضا، جهات) سه دیدگاه وجود دارد: 1- گروهی آنها را نفی کردند. 2- گروهی آنها را اثبات کردند. 3- و گروهی قائل به تفصیل­اند. که دسته اخیر پیروان سلف می­باشند. آنها به طور مطلق آن­را نفی یا اثبات نمی­کنند مگر زمانی که مطلبی، روشن و تبیین شود که این الفاظ به وسیله­ی آن، اثبات شوند که در این صورت این الفاظ ثابت­اند. یا این الفاظ به وسیله­ی آن نفی شوند که در این صورت این الفاظ نفی می­شوند. زیرا در اصطلاح متأخرین، در این الفاظ همچون دیگر الفاظ اصطلاحی، اجمال و ابهام وجود دارد. پس همه علما این الفاظ را در خود معنای لغوی­شان استعمال نمی­کنند. به همین دلیل نفی­کنندگان صفات خداوند، این الفاظ را حق و ناحق نفی می­کنند و راجع به اثبات کنندگان این الفاظ چیزی را ذکر می­کنند که قائل بدان نبوده­اند و برخی از اثبات کنندگان این الفاظ معنای باطلی را در آن وارد می­کنند که مخالف دیدگاه سلف صالح و مدلول قرآن و سنت می­باشند و در قرآن در خصوص نفی و اثبات آنها نصی وارد نشده است؛ و ما حق نداریم که به صورت نفی و اثبات، خداوند متعال را به چیزی توصیف کنیم که خود را به آن توصیف نکرده است و نیز پیامبر او را به آن توصیف نکرده است. چراکه ما فقط پیرو هستیم نه مبتدع؛ پس واجب است در این موضوع، یعنی موضوع صفات، تأمل و دقت کافی لحاظ شود. هر صفتی که الله و رسولش اثبات کرده­اند ما هم آن­را اثبات می­کنیم و هر صفتی را که الله و رسولش آن­را نفی کرده­اند ما هم آن­را نفی می­کنیم. و در اثبات و نفی به الفاظی که در نصوص قرآن و سنت آمده، تمسک می­جوییم. پس الفاظ و معانی که الله و رسولش آنها را اثبات کرده­اند، ما هم اثبات می­کنیم و الفاظ و معانی که نفی کرده­اند، نفی می­کنیم؛ الفاظی که نفی و اثبات آنها در قرآن و سنت وارد نشده ­است، اطلاق نمی­شوند تا اینکه مقصود گوینده­ی آنها از این الفاظ روشن و واضح گردد. اگر منظورش درست و صحیح بود، پذیرفته می­شود؛ اما باید از این معانی درست با الفاظ به کار رفته شده در نصوص برای این معانی، تعبیر شود نه با الفاظ مجمل مگر در صورت نیاز که در چنین شرایطی باید قرائنی که بیانگر معنای این الفاظ باشند، آورده شوند. همچون خطابی که مقصود آن فهمیده نمی­شود مگر با ذکر قرائنی که معنای آن­را در خطاب روشن و واضح می­کند.»

امام طحاوی رحمه­الله با این توضیح در صدد رد اعتقاد و باور کسانی چون داود جواربی[[442]](#footnote-442) و امثال او بوده است که قائل به تشبیه بودند. کسانی که معتقد بودند خدا جسم است و هیکل و اعضا دارد. اما خداوند از آنچه آنان معتقدند، بسیار والاتر و برتر است.[[443]](#footnote-443)

سلف صالح اتفاق نظر دارند که حد و مرزی برای خداوند متعال وجود ندارد و خداوند را به مخلوق تشبیه نمی­کنند. ابو داود طیالسی می­گوید: «سفیان و شعبه و حماد بن زید و حماد بن سلمه و شریک و ابو عوانه برای خداوند متعال حد و مرزی قائل نبودند و او را به مخلوقات تشبیه نمی­کردند. حدیث را روایت می­کردند و قائل به کیفیت و چگونگی آن نبودند. و اگر سوال می­شدند، با استناد به روایات و احادیث پاسخ می­دادند».

و از عبدالله بن مبارک سوال شد: «چگونه پروردگارمان را می­شناسیم؟ فرمود: اینگونه که او بالای عرش است و از مخلوقاتش جداست. گفته شد: با حد (و مرزی)؟ گفت: آری با حدی»[[444]](#footnote-444).

روشن است که حد آن است که چیزی به وسیله­ی آن جدا شده و از غیر خود مشخص و متمایز می­گردد. و خداوند متعال در مخلوقاتش حلول نکرده و به وسیله­ی آنها قیام نیافته، بلکه او پاینده و قائم به ذات خود است و غیر خود را برپا می­دارد. به تعبیر دیگر خداوند قائم به مخلوقاتش نیست بلکه مخلوقاتش قائم به او هستند. بنابراین در مورد حد به این معنا، هیچگونه اختلافی جایز نیست چرا که در ورای نفی آن به این معنا، جز نفی وجود پروردگار و نفی حقیقت آن نیست. اما حد به معنای علم و قول که بندگان آن­را تعیین می­کنند و برای چیزی حد و مرز قائل­اند، از نظر همه­ی اهل سنت در خصوص خداوند متعال منتفی است.

ابوالقاسم قشیری در «رساله­اش» می­گوید: «از شیخ ابوعبدالله سلفی شنیدم (که او هم گفت) از منصور بن عبدالله شنیدم (که او هم گفت) از ابوالحسن شنیدم (که او هم گفت) از سهل بن عبدالله تستری شنیدم که در پاسخ سوالی راجع به ذات خداوند گفت: ذات الهی متصف به علم است. به صورت محیط و همه جانبه درک نمی­شود. در این دنیا با چشم دیده نمی­شود. ذات الهی به وسیله­ی حقایق ایمان موجود است بدون آنکه حد و مرزی داشته باشد و به صورت محیط و همه جانبه درک شود و در موجودات و آفریده­های دیگر حلول یابد. چشم­ها در سرای آخرت او را می­بینند. در فرمانروایی و قدرت خود چیره است. مخلوقات را از شناخت کنه و حقیقت ذاتش محروم کرده و به وسیله­ی آیات و نشانه­های خود، ذاتش را به آنان نمایانده و معرفی کرده است. پس دل­ها او را می­شناسند و چشم­ها او را درک نمی­کنند؛ مومنان در بهشت با چشم خود به او نگاه می­کنند بدون اینکه او را به صورت محیط و همه جانبه درک کنند و نیز نهایت و پایان او را درک کنند».[[445]](#footnote-445)

اما کسانی که صفات را نفی می­کنند، در راستای بعضی از صفات ثابت شده با ادله قطعی، مانند ید و وجه، به الفاظی چون ارکان و اعضا و ادوات استدلال می­کنند.

ابوحنیفه رحمه­الله در «فقه اکبر» می­گوید: «خداوند متعال دست و صورت و نفس دارد چنانکه در قرآن این صفات ذکر شده­اند. بنابراین خداوند متعال صفاتی دارد که کیفیت و چگونگی آنها مشخص نیست و در تأویل آنها گفته نمی­شود: منظور از ید (دست) خداوند، قدرت و نعمت او می­باشد. چرا که چنین تأویل (و تحریفی) ابطال صفت می­باشد».

آنچه را امام ابوحنیفه رحمه­الله در مورد صفات بیان می­کند با دلایل قطعی ثابت می­باشد.

خداوند متعال می­فرماید: «مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِيَدَيَّ أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ» (ص: 75) «چه چیز مانع تو شد، از آنکه برای آنچه من با دو دست خود آفریده­ام، سجده کنی؟ آیا تکبر ورزیدی یا اصلاً از متكبّران بوده ای؟!»

و می­فرماید: «وَ الْأَرْضُ جَمِیعاً قَبْضَتُهُ یَوْمَ الْقِیامَةِ وَ السَّماواتُ مَطْوِیّاتٌ بِیَمِینِهِ سُبْحانَهُ وَ تَعالى عَمّا یُشْرِکُونَ» (زمر: 67) «درحالی‌که روز قیامت تمام زمین در مشت اوست و آسمان‌ها درهم پیچیده در دست راست اوست، او منزه و برتر است از آنچه شریک او می‌پندارند».

و می­فرماید: «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ» (قصص: 88) «همه چیز جز روی (= ذات) او نابود می‌شود».

و می­فرماید: «وَ يَبْقي‏ وَجْهُ رَبِّکَ ذُو الْجَلالِ وَ الْإِکْرامِ» (رحمن: 27) «و (تنها) روی پروردگار ذو الجلال و گرامی توست که باقی می‌ماند».

و می­فرماید: «[تَعْلَمُ ما في‏ نَفْسي‏ وَ لا أَعْلَمُ ما في‏ نَفْسِکَ](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=5&AID=116)» (مائده: 116) «تو از آنچه در ضمیر من است آگاهی و من از آنچه در نفس توست، نمی‌دانم».

و می­فرماید: «[کَتَبَ رَبُّکُمْ عَلي‏ نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=6&AID=54)» (انعام: 54) «پروردگارتان رحمت را بر نفس خود فرض کرده است».

و می­فرماید: «[وَ اصْطَنَعْتُکَ لِنَفْسي](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=20&AID=41)» (طه: 41) «و تو را برای نفسم خاص ساختم (و پرورش دادم)».

و می­فرماید: «وَيُحَذِّرُكُمُ اللّهُ نَفْسَهُ» (آل عمران: 28) «و الله شما را از نفسش برحذر می‌دارد».

و رسول خدا در حدیث شفاعت فرمودند: «زمانی که مردم نزد آدم می­روند به او می­گویند: «خداوند تو را با دستش خلق نمود و فرشتگان به تو سجده نمودند و خداوند اسما هر چیزی را به تو آموخت».[[446]](#footnote-446)

### اما تأویل کسانی که می­گویند: منظور از «ید» قدرت است، صحیح نیست. چرا که درست نیست در این کلام الهی «[لِمَا خَلَقْتُ بِيَدَيَّ](http://www.tebyan.net/newindex.aspx?pid=18395&AyeID=4045)» گفته شود: معنای آن این است که: با دو قدرت خود آن­را خلق نمودم. (چرا که اگر ید به قدرت تأویل شود در این آیه باید چنین گفته شود.) و اگر چنین تأویلی درست باشد ابلیس می­گفت: و همچنین مرا با قدرت خود خلق نمودی، پس او در این زمینه نسبت به من برتری ندارد. اما شناخت ابلیس- با وجود کفرش - نسبت به خداوند از جهمیه بیشتر بود.

### و در این تاویل دلیلی در این کلام الهی برای آنها وجود ندارد که می­فرماید: «[أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا خَلَقْنا لَهُمْ مِمَّا عَمِلَتْ أَيْدينا أَنْعاماً فَهُمْ لَها مالِکُونَ](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=36&AID=71)» (یس: 71) «آیا ندیدند که ما برای آن‌ها از آنچه ساخته دست‌های ماست، چهار پایانی را آفریده‌ایم، پس آنان مالک آن هستند». چرا که خداوند متعال لفظ «ایدی» را که جمع است به ضمیر جمع «نا» اضافه کرده است تا اینکه دو لفظ جمع متناسب با یکدیگر باشند که این دو لفظ دلالت بر پادشاهی و عظمت می­کنند. و کلمه «ایدی» را مضاف بر ضمیر مفرد ذکر نکرد و نیز نگفت: «یدینا» چنانکه لفظ ید را مثنی و ضمیر اضافه شده به آن­را جمع ذکر کند. بنابراین اینکه خداوند متعال می­فرماید: «مِّمَّا عَمِلَتْ أَیْدِینَآ» همچون این کلام الهی نیست که می­فرماید: «[لِمَا خَلَقْتُ بِيَدَيَّ» و رسول خدا در مورد خداوند متعال فرمودند: «حجابه النُّور، لو كشفه لأَحرَقَت سُبُحاتُ وجهه ما انتهى إليه بصره من خلقه»:[[447]](#footnote-447) «حجاب او نور است. اگر این حجاب برداشته شود، انوار وجه الهی تا آنجا که چشم او می­بیند، مخلوقاتش را می­سوزاند». اما](http://www.tebyan.net/newindex.aspx?pid=18395&AyeID=4045) در مورد این صفات گفته نمی­شود که آنها اعضا یا جوارح یا ادوات یا ارکان هستند چرا که رکن جزئی از ماهیت است و خداوند متعال یکتا و بی­نیاز است، تجزیه­پذیر نیست؛ و در کلمه اعضا، معنای پراکندگی و جدایی و بخش بخش و تکه تکه بودن می­باشد که خداوند از آن نیز پاک و منزه است. و در این معنا کلام الهی نیز وارد شده است که می­فرماید: «[الَّذينَ جَعَلُوا الْقُرْآنَ عِضينَ](http://tadabbor.org/?page=tadabbor&SOID=15&AYID=91)» (حجر: 91) «(همان) کسانی‌که قرآن را تقسیم (و بخش، بخش) کردند». و در کلمه­ی جوارح معنای اکتساب و انتفاع (بهره جستن) می­باشد و همچنین ادوات، ابزاری هستند که در جلب منفعت و دفع ضرر از آنها بهره می­جویند. اما همه­ی این معانی در حق خداوند متعال منتفی می­باشد و بر این اساس است که در میان صفات الهی ذکری از آنها نشده است.

### خلاصه:

### بنابراین الفاظ شرعی، معانی صحیح داشته و از احتمالات فاسد سالم می­باشند و بر این اساس واجب است که چه از جهت نفی و چه اثبات، از معانی آنها عدول نکنیم تا اینکه معانی فاسد اثبات نشود یا معنای صحیح نفی نگردد. و تمام الفاظ مجمل در معرض حق و باطل قرار دارند.

### و از این جهت است که بسیاری از سلف صالح و ائمه، از اطلاق نفی و اثبات در مواردی که مورد اختلاف است، نهی کرده­اند. و این نهی از جهت عدم حق بودن یکی از دو امر متضاد و متناقض یا کوتاهی در بیان حق نبوده، بلکه از این جهت بوده که چنین عبارتی از الفاظ مجمل و متشابه می­باشد که مشتمل بر حق و باطل است. چنانکه در اثبات آن، اثبات حق و باطل است و در نفی آن، نفی حق و باطل نهفته است. بنابراین هر دو اطلاق (نفی و اثبات) ممنوع است برخلاف نصوص الهی[[448]](#footnote-448) که جدا کننده­ی حق از باطل می­باشند و خداوند متعال بوسیله آنها حق و باطل را از یکدیگر جدا می­کند. و بر این اساس بود که سلف امت و پیشوایان آن، کلام الله و رسولش را امام و پیشوا و جدا کننده­ی حق از باطل قرار می­دادند که پیروی از آن واجب می­باشد. و اینگونه آنچه را الله و رسولش اثبات می­کردند، اثبات می­نمودند و آنچه را الله و رسولش نفی می­کردند، نفی می­نمودند. و در مورد عبارت­های جدید و مجمل و متشابه، اطلاق نفی و اثبات را ممنوع می­دانستند. و جز بعد از تحقیق و بررسی، آن لفظ را اطلاق نمی­کردند و آن­را نفی نمی­کردند؛ پس چون معنا مشخص می­شد، آنچه را حق بود اثبات می­کردند و آنچه باطل بود، نفی می­کردند برخلاف کلام الله و رسولش که تماما حق است و پذیرفتن آن واجب می­باشد هرچند معنای آن فهمیده نشود؛ درحالی­که پذیرفتن کلام غیر معصوم واجب نیست تا اینکه معنای آن فهمیده شود».[[449]](#footnote-449)

**تذکر:**

**این قاعده برخلاف دیدگاه سلف در مورد اسماء الهی نیست؛ روش آنها در اثبات اسماء و صفات، تفصیل و در نفی، اجمال است. الله متعال پیامبرانش را چنین فرستاده که اسما و صفاتش را به صورت مفصل اثبات کنند و آنچه را که شایسته و سزاوار ذات باری نیست، همچون تشبیه و تمثیل، به اجمال نفی کنند. اثبات مفصل اسما و صفات الهی از این قبیل است:**

**«اللَّهُ لاَ إِلَهَ إِلَّا هُوَ الحَيُّ القَيُّومُ» (بقره: 255) «الله (معبود بر حق است) هیچ معبودی بحق جز او نیست، زنده (و جهان هستی را) نگه دار و مدبر است».**

**«**[وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيماً»](http://www.nquran.com/index.php?group=view&rid=2922) **[(نساء: 164) «و الله (بدون و اسطه) با موسی سخن گفت».](http://www.nquran.com/index.php?group=view&rid=2922)**

**[«](http://www.nquran.com/index.php?group=view&rid=2922)**[هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيْمِنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ» (حشر: 23) «او الله است که جز او معبودی (راستین) نیست، پادشاه، نهایت پاک، منزّه (و سالم از هر عیب)، ایمنی دهنده، نگهبان پیروزمند، جبار (جبران‌کننده) و شایسته عظمت و بزرگی است. الله پاک و منزّه است از آنچه (برای او) شریک می‌آورند».](http://www.nquran.com/index.php?group=view&rid=2922)

[«](http://www.nquran.com/index.php?group=view&rid=2922)[[هُوَ اللَّهُ الْخالِقُ الْبارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْماءُ الْحُسْني‏ يُسَبِّحُ لَهُ ما فِي السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ هُوَ الْعَزيزُ الْحَکيمُ](http://www.nquran.com/index.php?group=view&rid=2922)](http://www.tadabbor.org/?page=quran&SID=59&AID=24)[» (حشر: 24) «او الله است، خالق، نوآفرین، نقشبند (بی‌نظیر) برای او نام‌های نیک است، آنچه در آسمان‌ها و زمین است تسبیح او می‌گویند و او پیروزمند حکیم است».](http://www.nquran.com/index.php?group=view&rid=2922)

[و دیگر آیات و احادیثی که از رسول خدا در باب اسما و صفات الهی ثابت شده­اند. در این آیات و احادیث اثبات ذات و صفات الهی به صورت مفصل و اثبات وحدانیت الهی با نفی تمثیل واضح و روشن است. و اینگونه خداوند متعال بندگانش را به راه راست که همان راه و روش پیامبران است، هدایت نموده است.](http://www.nquran.com/index.php?group=view&rid=2922)

[به راه راست که همان راه و روش پیامبران است، هدایت نموده است.](http://www.nquran.com/index.php?group=view&rid=2922)

[اما مثال نفی مجمل در آیات قرآن:](http://www.nquran.com/index.php?group=view&rid=2922)

[«](http://www.nquran.com/index.php?group=view&rid=2922)[[لا تَأْخُذُهُ سِنَةٌ وَ لا نَوْمٌ](http://www.nquran.com/index.php?group=view&rid=2922)](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=2&AID=255)[» (بقره: 255) «نه چرت او را فرا گیرد و نه خواب».](http://www.nquran.com/index.php?group=view&rid=2922)

[«لَا يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ» (سبأ: 3) «به ‌اندازه ذره در آسمان‌ها و در زمین از او پنهان نیست».](http://www.nquran.com/index.php?group=view&rid=2922)

[«](http://www.nquran.com/index.php?group=view&rid=2922)[[لا تُدْرِکُهُ الْأَبْصارُ](http://www.nquran.com/index.php?group=view&rid=2922)](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=6&AID=103)[» (انعام: 103) «چشم‌ها او را در نمی‌یابند».](http://www.nquran.com/index.php?group=view&rid=2922)

[اما مشرکان و کفار و اهل کتابی که از راه و روش پیامبران منحرف شدند و نیز کسانی که با آنها در این مسیر همراه شدند، چون صابئه و فلاسفه و جهمیه و قرامطه و باطنیه و... جهت عکس این قاعده را راه و روش خود برگزیدند چنانکه خداوند را با صفات سلبی به صورت مفصل توصیف نموده و جز وجودی مطلق را اثبات نمی­کنند که هیچ حقیقتی برای او نمی­باشد. و تنها وجودی در اذهان می­باشد که تحقق آن در واقعیت محال است. بنابراین دیدگاه آنان مستلزم تعطیل (اسما و صفات) و تمثیل می­باشد. آنها خداوند متعال را مانند امور محال و معدوم و جمادات فرض می­کنند و اسما و صفات او را تعطیل نموده و از او نفی می­کنند که این خود مستلزم نفی ذات می­باشد. و از میان آنها غالیانی هر دو امر متناقض و متضاد را از او نفی می­کنند و می­گویند: نه موجود است و نه معدوم و نه زنده است و نه مرده و نه عالم است و نه جاهل؛ چرا که آنها گمان می­کنند اگر چنین صفاتی را برای او اثبات کنند، او را به موجودات تشبیه کرده­اند و اگر چنین صفاتی را از او نفی کنند، او را به معدومات تشبیه کرده­اند. بنابراین هر دو امر متضاد و متناقض (موجود و معدوم) را از او سلب نمودند که محال بودن این امر برای عقل­ها امری بدیهی است. و اینگونه، آیاتی را که خداوند در کتاب نازل کرده و رسول الله ح با آنها آمده، تحریف کردند و در شری گرفتار آمدند که از آن فرار می­کردند و اینگونه او را به ممتنعات و امور محال تشبیه نمودند چرا که سلب نقیضین چون جمع نقیضین می­باشد که هر دوی این امور از محالات است و این امری بدیهی می­باشد».[[450]](#footnote-450)](http://www.nquran.com/index.php?group=view&rid=2922)

**[سوالات فصل پنجم:](http://www.nquran.com/index.php?group=view&rid=2922)**

[1- دلایل وجوب تمسک به احادیث آحاد در بخش عقیده را بنویسید.](http://www.nquran.com/index.php?group=view&rid=2922)

[2- تعریف کنید:](http://www.nquran.com/index.php?group=view&rid=2922)

[الف) سنت در شریعت:](http://www.nquran.com/index.php?group=view&rid=2922)

[ب) تأویل نزد سلف عبارت است از:](http://www.nquran.com/index.php?group=view&rid=2922)

[ج) مجمل در اصطلاح](http://www.nquran.com/index.php?group=view&rid=2922)

[د) مصدر دریافت:](http://www.nquran.com/index.php?group=view&rid=2922)

[و) قرآن کریم](http://www.nquran.com/index.php?group=view&rid=2922)

[3- کلمه مناسب را در جای خالی قرار بده: (صحابه- تسلیم- اجماع- آحاد – عقل- متواتر)](http://www.nquran.com/index.php?group=view&rid=2922)

[الف).............. عبارت است از اتفاق نظر مجتهدین امت محمد در یک عصر و زمان بر یک حکم شرعی پس از وفات رسول خدا؛](http://www.nquran.com/index.php?group=view&rid=2922)

[ب) ............. عبارت است از آنچه گروهی از گروه دیگر روایت کرده باشند چنانکه عادتا تبانی آنها بر کذب و دروغ محال باشد.](http://www.nquran.com/index.php?group=view&rid=2922)

[ج).............. از معانی آن غریزه­ی درک کننده می­باشد.](http://www.nquran.com/index.php?group=view&rid=2922)

[د) ............. کسی است که پیامبر را در حالی ملاقات کرده باشد که به او ایمان داشته و بر این ایمان از دنیا رفته است.](http://www.nquran.com/index.php?group=view&rid=2922)

### هـ) ............ عبارت است از استسلام و اقرار و اعتراف و پایبندی به شریعت.

### ی) ............ عبارت است از حدیثی که شروط حدیث متواتر را نداشته باشد.

### 4- علامت (+) را در برابر جمله­ی صحیح و علامت (-) را در برابر جمله­ی نادرست قرار بده؛

### الف) پایبندی به فهم سلف مانع تفرقه و اختلاف می­باشد. ( )

### ب) نتیجه­ی رد احادیث آحاد در عقیده، عدم ایمان به سوال قبر می­باشد. ( )

### ج) از اسباب انحراف از فهم سلف، جهل به زبان عربی و انتشار زبان غیر عربی می­باشد. ( )

### د) فهم عبارت است از تصور معنای نیک و آمادگی ذهنی برای استنباط. ( )

### و) وعده در مورد شر و وعید در مورد خیر می­باشد. ( )

### ی) عقل به تنهایی می­تواند احکام شرعی را بشناسد. ( )

### فصل ششم: ویژگی­های منهج سلفی

### مبحث اول: سهولت وضوح

### مبحث دوم: اتفاق نظر در منهج

### مبحث سوم: گرد آمدن بر مبنای حق

### مبحث چهارم: عدل و انصاف

### مبحث پنجم: میانه­روی و عدم غلو

### مطلب اول: غلو در عقیده

### مطلب دوم: غلو در عبادت

### مطلب سوم: غلو در معاملات

### مطلب چهارم: غلو در عادات

### ویژگی­های منهج سلفی:

### هر منهج و راه و روش ویژگی­هایی دارد که آن­را از دیگر روش­ها متمایز می­سازد و منهج سلف از این قاعده مستثنی نیست و ویژگی­هایی را داراست که آن­را از راه و روش­های دیگر جدا می­کند. این ویژگی­ها موضوع این فصل می­باشد که در طی مباحث ذیل بدان می­پردازیم.

### مبحث اول: سهولت و وضوح

### بدیهی است که انسان­ها در فهم و درک بسیاری از مسائل با یکدیگر متفاوت هستند. چنانکه فردی امری غامض و دشوار را درک می­کند که دیگران از درک آن عاجز و ناتوان بوده و فهم درست و درک صحیح آن بر ایشان پوشیده است. و حکیمِ اهلِ بیان، امور مختلف را به­گونه­ای به شنوندگان انتقال می­دهد - که می­خواهد آن­را بفهمند- تا هریک از آنها با شنیدن این امور، بهره­ای را دریافت کنند که با آن مقصود و مطلوب تحقق می­یابد و با وجود آن بهره­­ی اهل کمال در علم و رسوخ در فهم، به جای خود باقی است.

### و بر این اساس است که معانی نصوص کتاب و سنت برای تمام اعراب که مخاطب این نصوص بودند، مفهوم و مشترک بود. بلکه قرآن بر هفت حرف[[451]](#footnote-451) نازل شد و این از باب مبالغه در وسعت فهم آن برای ایشان می­باشد.[[452]](#footnote-452) تا اینکه عرب آن­را بفهمد و مقاصد آن­را درک کند به ویژه اموری که مردم به آنها نیازمند هستند چون ایمان به الله، رسالت­های الهی از جمله شناخت معبود و پروردگارشان و کیفیت عبادت و فرمانبرداری از او؛

### اما آنچه اهل لغت و خطاب، از الفاظ و معانی کتاب و سنت نمی­فهمند، بر دو نوع می­باشند:

1- الفاظی که فهم سیاق و شناخت معنا و مفهوم به آنها وابسته نیست که در این صورت ندانستن و جهل به معنای آن ضرری نمی­رساند، زیرا آنچه معتبر است معنای ترکیبی و نه مفهوم هر لفظ می­باشد. و بر این اساس است که عمر از کندوکاو در دانستن معنای کلمه «الاب» در کلام الهی روی­ گرداند، آنجا که می­فرماید: «[وَ فاکِهَةً وَ أَبًّا](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=80&AID=31)» (عبس: 31) و کندوکاو و جستجو در معنای دقیق آن­را تکلف خواند.

ابن کثیر رحمه­الله می­گوید: «منظور عمر بن خطاب اعراض و روی­گردانی از شناخت دقیق شکل و جنس آن (الاب) بود وگرنه هرکس این آیه را بخواند می­داند که (الاب) گیاهی از گیاهان می­باشد. خداوند متعال می­فرماید: «[فَأَنْبَتْنا فيها حَبًّا](http://tadabbor.org/?page=tadabbor&SOID=80&AYID=27) \* [وَ عِنَباً وَ قَضْباً](http://tadabbor.org/?page=tadabbor&SOID=80&AYID=28) \* [وَ زَيْتُوناً وَ نَخْلاً](http://tadabbor.org/?page=tadabbor&SOID=80&AYID=29) \* [وَ حَدائِقَ غُلْباً](http://tadabbor.org/?page=tadabbor&SOID=80&AYID=30) \* [وَ فاکِهَةً وَ أَبًّا](http://tadabbor.org/?page=tadabbor&SOID=80&AYID=31)» (عبس: 27-31) «آنگاه در آن دانه(های فراون) رویاندیم. و انگور و سبزی (بسیار). و زیتون و نخل. و باغ‌هایی (انبوه و) پردرخت. و (انواع) میوه و علوفه (پدید آوردیم)».

2- الفاظی که فهم و درک سیاق و دانستن معنا و مقصود آیه وابسته به آن می­باشد. در این صورت کندوکاو و بررسی معنای آن لازم و ضروری می­باشد. چنانکه خداوند متعال می­فرماید: «[أَوْ يَأْخُذَهُمْ عَلي‏ تَخَوُّفٍ فَإِنَّ رَبَّکُمْ لَرَؤُفٌ رَحيمٌ](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=16&AID=47)»[[453]](#footnote-453) سعید بن مسیب می­گوید: «چون عمر بن خطاب بر منبر بود گفت: ای مردم، در مورد این کلام الهی: «أَوْ يَأْخُذَهُمْ عَلي‏ تَخَوُّفٍ» چه می­گویید؟ مردم ساکت شدند. پیرمردی از بنی هزیل گفت: این شیوه­ی سخن گفتن ما (لهجه­ی ما) می­باشد».

هدف از این بحث بیان این مطلب است که درک شریعت آسان و به تعبیر دیگر زود فهم است و این سهولت و آسانی در مسائل اعتقادی[[454]](#footnote-454) و عملی آن می­باشد. چرا که از منبع صاف و زلالی گرفته شده که از هرگونه بدعت و شبهاتی به دور است و نیز خالی از تأویلات و مصطلحات کلامی می­باشد. به طور خلاصه تفاوت و تفاضل قوه­ی درک، در افراد مختلف انکار نمی­شود، بلکه مقداری که بدان مکلف هستند، مورد نظر است. شارح عقیده­ی طحاوی می­گوید: «تردیدی نیست که شناختن تفصیلی آنچه رسول الله ح آورده، فرض کفایه می­باشد...»[[455]](#footnote-455)

اسلام بر سهولت و وضوح در فهم آن دلالت می­کند و نصوص قرآن و سنت و اقوال سلف و عقل نیز بیانگر این مطلب است:

1- قرآن کریم: قرآن کریم از چند وجه بیانگر این مهم است.

الف) خداوند متعال قرآن کریم را برای حفظ و فهمیدن و یادآوری و پند گرفتن آسان کرده است. می­فرماید: «[وَ لَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّکْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَّکِرٍ](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=54&AID=17)» (قمر: 17) «و یقیناً ما قرآن را برای تذکر آسان نمودیم، پس آیا کسی هست که متذکر شود؟!» ابن عباس می­گوید: «اگر الله متعال قرآن را بر زبان انسان­ها اسان نمی­کرد، هیچیک از مردم نمی­توانست با کلام الله سخن بگوید».[[456]](#footnote-456)

ابن قیم رحمه­الله می­گوید: «بدیهی است اگر قرآن با الفاظی نازل می­شد که مخاطب آنها را نمی­فهمد، دیگر برای او آسان نبود، بلکه بر وی سخت و دشوار بود».[[457]](#footnote-457)

# ب) خداوند متعال بندگانش را به تدبر در قرآن و تفکر و اندیشه در آن و نیز پیروی از آن و یادآوری و پند گرفتن از آن تشویق نموده است. خداوند متعال می­فرماید: «كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ وَلِيَتَذَكَّرَ أُولُو الْأَلْباب» (ص: 29) «کتابی است پر برکت که آن­را بر تو نازل کردیم تا در آیاتش تدبّر کنند و خردمندان پند گیرند».

# و می­فرماید: «[أَ فَلا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلي‏ قُلُوبٍ أَقْفالُها](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=47&AID=24)» (محمد: 24) «آیا در قرآن تدبّر نمی‌کنند یا بر دل‌های­شان قفل‌هاست؟!»

# و می­فرماید: «[أَ فَلا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ وَ لَوْ کانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فيهِ اخْتِلافاً کَثيراً](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=4&AID=82)» (نساء: 82) «آیا در قرآن نمی‌اندیشند؟ که اگر از سوی غیر الله بود، قطعاً اختلاف بسیار در آن می‌یافتند».

# ابن تیمیه رحمه­الله می­گوید: «بدیهی است که نفی اختلاف از قرآن جز با تدبر در تمام آن میسر نخواهد بود؛ وگرنه تدبر در بخشی از آن، موجب حکم نمودن به نفی مخالفت بخشی که مورد تدبر قرار نگرفته با بخشی که در آن تدبر شده، نمی­باشد».[[458]](#footnote-458)

ج) نکوهش کسانی که در قرآن تدبر نمی­کنند و آن­را نمی­فهمند؛ خداوند متعال می­فرماید: «و اذا قرأتَ القرآنَ جَعَلنا بَینکَ و بَینَ الذینَ لا یؤمنونَ بالاخرة ِ حِجابا ً مَستُورا ً\* وَجَعَلنا عَلی قُلوبهم اَکنّة ً اَن یفقهوهُ وَ فی آذانهم وَقرًا وَ اذا ذَکرتَ رَبّکَ فی القُرآن ِ وَحدَهُ وَلّوا عَلی َادبارهم نُفُورا» (اسراء: 45-46) «و (ای پیامبر!) هنگامی‌که قرآن بخوانی، میان تو و میان کسانی‌که به آخرت ایمان نمی‌آورند، پرده‌ای پوشیده قرار می‌دهیم. و بر دل‌های­شان پوشش‌هایی قرار می‌دهیم تا آن­را در نیابند و در گوش‌های­شان سنگینی (می­گذاریم که نشنوند). و چون پروردگارت را در قرآن به یگانگی یاد کنی، آن‌ها با نفرت پشت می‌کنند (و می‌گریزند)».

2- سنت نبوی:

از ابی بن کعب روایت است که می­گوید: «رسول خدا با جبرئیل ملاقات کرده و فرمودند: «**يَا جِبْرِيلُ إِنِّي بُعِثْتُ إِلَى أُمَّةٍ أُمِّيِّينَ: مِنْهُمُ العَجُوزُ، وَالشَّيْخُ الكَبِيرُ، وَالغُلاَمُ، وَالجَارِيَةُ، وَالرَّجُلُ الَّذِي لَمْ يَقْرَأْ كِتَابًا قَطُّ، قَالَ: يَا مُحَمَّدُ إِنَّ القُرْآنَ أُنْزِلَ عَلَى سَبْعَةِ أَحْرُفٍ»[[459]](#footnote-459): «**ای جبرئیل، من به سوی امتی امی (بی­سواد و درس نخوانده) فرستاده شدم – در میان آنها پیرمرد و پیرزن سالخورده و غلام و کنیز و کسانی هستند که هرگز کتابی را نخوانده­اند - جبرئیل گفت: «ای محمد، قرآن بر هفت حرف نازل شده است.»

این حدیث بیانگر این مطلب است که قرآن بر هفت حرف نازل شده است چنانکه معانی آن برای کسانی که قرآن برمبنای زبان آنها نازل شده، مفهوم و قابل درک است و با وجود اختلاف قبایل، خواندن آن برای ایشان آسان و میسر است. و عبدالله بن مسعود می­گوید: «یهودی نزد رسول خدا آمده و گفت: ای محمد، خداوند آسمان­ها را بر یک انگشت، (طبقات) زمین را بر یک انگشت و کوه­ها را بر یک انگشت و درخت­ها را بر یک انگشت و مخلوقات را بر یک انگشت می­گیرد. سپس می­گوید: من پادشاه هستم. پس رسول خدا چنان خندیدند که دندان­های ایشان آشکار شد. سپس این آیه را قرائت کردند: «[وَ ما قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=39&AID=67)» (زمر: 67) «و آن‌ها (= مشرکان) الله را چنانکه سزاوار بزرگی اوست نشناختند».

یحیی بن سعید می­گوید: «و در روایت فضیل بن عیاض از منصور از ابراهیم از عبیده از عبدالله علاوه بر این آمده است: «پس رسول خدا از باب تعجب و تصدیق وی خندیدند».[[460]](#footnote-460)

3- اقوال سلف:

عبدالله بن مسعود می­گوید: «سوگند به خداوندی که معبود بر حقی جز او نیست، هیچ سوره­ای از کتاب الله نازل نشد مگر اینکه می­دانم کجا نازل شد؛ و اگر می­دانستم کسی از من نسبت به کتاب الله داناتر است، شتری را به خدمت گرفته و نزد او می­رفتم».[[461]](#footnote-461)

مسروق رحمه­الله می­گوید: «عبدالله بن مسعود سوره­ای بر ما می­خواند سپس در مورد آن برای ما سخن می­گفت و آن­را در طول روز تفسیر می­کرد».[[462]](#footnote-462)

عبدالله بن مسعود می­گوید: «بهترین مفسر قرآن ابن عباس بود».[[463]](#footnote-463)

اعمش از شقیق روایت می­کند که گفت: «علی بن ابی طالب، ابن عباس را به عنوان امیر حج انتخاب نمود. پس (ابن عباس) چنان خطبه­ای را برای مردم ایراد نمود که اگر ترک­ها و رومی­ها آن­را می­شنیدند، اسلام می­آوردند؛ سوره­ی نور را برای آنها خوانده و به تفسیر آن پرداخت».[[464]](#footnote-464)

و در روایتی آمده است: «ابن عباس سوره بقره را خواند و به تفسیر آن پرداخت. پس مردی گفت: اگر این تفسیر را دیلم[[465]](#footnote-465) می­شنید، اسلام می­آورد».[[466]](#footnote-466)

و ابو عبدالرحمن سلمی می­گوید: «کسانی که برای ما قرآن می­خواندند، روایت کردند که آنها از رسول خدا می­خواستند که برای آنها قرآن بخواند، پس چون ده آیه می­آموختند، آیات دیگری را جایگزین آنها نمی­کردند تا اینکه به مقتضای آنها عمل کنند؛ بنابراین قرآن و عمل را با هم یاد گرفته و آموختیم».[[467]](#footnote-467)

و عمل بخشی از علم و فهم می­باشد. و در واقع تنها فرعی از آن می­باشد.

و حسن بصری می­گوید: «هیچ آیه­ای نبود که خداوند متعال نازل کرده باشد، مگر اینگه او (نافع بن ازرق) دوست داشت بداند در مورد چه کسی نازل شده و منظور و معنای آن چیست».[[468]](#footnote-468)

قتاده می­گوید: «هیچ آیه­ای در قرآن نیست مگر در مورد آن چیزی شنیدم. (تفسیر آن­را می­دانم)».[[469]](#footnote-469)

و شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمه­الله می­گوید: «صحابه و تابعین از تفسیر هیچیک از آیات قرآن خودداری نمی­کردند و نمی­گفتند: این آیه از متشابهات است که معنای آن دانسته نمی­شود. و هرگز هیچیک از سلف امت و نیز امامان پیشوا که از آنها پیروی می­شود، نگفتند: در قرآن آیاتی وجود دارد که معنا و مفهوم آنها را رسول الله ح و اهل علم و ایمان، هیچیک نمی­دانستند. بلکه گاهی علم برخی آیات بر عده­ای از مردم پوشیده می­ماند؛ و در این مساله تردیدی نیست».[[470]](#footnote-470)

4- عقل:

عدم اختلاف صحابه و تابعین در نصوص اخباری و مسائل اعتقادی امری ثابت است و این خود بیانگر آن است که این نصوص و اخبار در نهایت وضوح و روشنی هستند و آنها مفاهیم و معانی این نصوص را درک نمودند، بدون اینکه دچار اشکال و سردرگمی شوند. و دلالت نصوص اخباری بر معانی آنها روشن­تر و واضح­تر از دلالت نصوص احکام بر معانی­شان می­باشد».[[471]](#footnote-471)

با این توضیح بطلان مذهب مفوّضه آشکار می­شود: «کسانی که علمِ معانی نصوص صفات و معاد را به خداوند تفویض می­کنند. و ادعا دارند که مذهب سلف صالح نیز همین است؛ درحالی­که برائت جستن سلف صالح از این مذهب به صورت متواتر دانسته شده است. چنانکه سلف صالح معانی این نصوص را به صورت اجمالی و تفصیلی ثابت نموده و تنها بخشی را که به خداوند تفویض می­کنند، علم به کیفیت و چگونگی صفات است نه معانی آنها؛»[[472]](#footnote-472)

در پایان این بحث به فرجام اهل کلام در پیروی از منهجی که بدان معتقد بودند، اشاره می­کنیم:

رازی[[473]](#footnote-473) می­گوید:

|  |  |
| --- | --- |
| نهایـة اقــدام العقـول عقـال | و اکثر سعی العالمین ضلال |
| وارواحنا فی وحشة من جسومنا | و حاصل دنیانا اذی ووبال |
| و لم نستفد من بحثنا طول عمرنا | سوی ان جمعنا فیه قیل وقالوا |

«نهایت کار عقل­ها، پیچیدگی و گره است. و سرانجام تلاش علمای کلام و فلسفه گمراهی است. روح­های ما از جسم­های ما در وحشت است و نتیجه­ی دنیای ما رنج و عذاب است. از حجت­های خود در طول عمر هیچ استفاده­ای نبردیم جز اینکه «قیل» و «قالوا» در آن جمع کردیم».

و همچنین می­گوید: «در مذاهب کلامی و همچنین روش­ها و مکاتب فلسفی تأمل کردم، اما ندیدم که بیماری را شفا دهند یا تشنه­ای را سیراب کنند و دیدیم که نزدیک­ترین راه­ها، روش قرآن است. در مورد اثبات صفات الهی بخوان: «[الرَّحْمنُ عَلَي الْعَرْشِ اسْتَوی‏](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=20&AID=5)»[[474]](#footnote-474)

«[إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْکَلِمُ الطَّيِّبُ](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=35&AID=10)»[[475]](#footnote-475)

«[يَعْلَمُ ما بَيْنَ أَيْديهِمْ وَ ما خَلْفَهُمْ وَ لا يُحيطُونَ بِهِ عِلْماً](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=20&AID=110)»[[476]](#footnote-476)

هرکس تجربه مرا به دست آورد، به معرفت و شناخت من در این زمینه می­رسد».[[477]](#footnote-477)

و با این توضیح نیز بطلان مذهب صوفیه و باطنیه آشکار شد. کسانی که ادعا می­کنند دین ظاهر و باطن دارد و دین طریقت و راه و روش­های پوشیده­ای دارد که حرکت در مسیر آنها برای هرکس شایسته نیست. بلکه برای خواص و نه عوام است. و چنین دیدگاه­های خرافه­ای دارند که سهولت دین و وضوح آن­را دگرگون جلوه می­دهند.

**مبحث دوم: اتفاق نظر در مورد منهج**

در میان سلف صالح، در مورد منهج دریافت دین از کتاب و سنت به فهم سلف، اختلافی نبود بلکه همگی اتفاق نظر داشتند که راه و روش مخالف با آن اشتباه است و مخالفت با این منهج را بدعت در دین می­دانستند که بر هر مسلمانی واجب است از هر منهج مخالف با منهج و روش سلف دوری نموده و خویشتن را از آن پاک گرداند.

**دلایلی از اقوال سلف:**

ابوعثمان اسماعیل صابونی رحمه­الله[[478]](#footnote-478) پس از تایید منهج سلف در باب اعتقاد و بیان آن می­گوید: «مباحثی را که در این بخش اثبات نمودم، اعتقاد همه­ی سلف صالح می­باشد. چنانکه در این موارد هیچیک از آنها با دیگری اختلاف نداشته است. بلکه همگی بر آن اجماع دارند و از هیچیک از آنها امری متضاد با آن ثابت نشده است».[[479]](#footnote-479)

سبب این امر آن است که چون اهل حدیث دین را از کتاب و سنت دریافت می­کنند، این مهم اتفاق نظر و همسو بودن را برای آنها به ارمغان می­آورد. و چون اهل بدعت دین خود را از معقولات و آراء و نظرات و دیدگاه­های (برخاسته از استدلال­های عقلی محض) دریافت می­کنند، ثمره­ی آن تفرقه و پراکندگی و اختلاف می­باشد. زیرا بسیار کم اتفاق می­افتد نقل و روایت از راویان مطمئن و متقن، مختلف باشد و اگر هم اختلاف باشد، در لفظ و کلمات است که چنین اختلافی به دین ضرری نمی­رساند و ایرادی را متوجه آن نمی­کند. اما در بحث دلایل عقلی کمتر اتفاق می­افتد که با یکدیگر همسو و هم­جهت باشند بلکه عقل هریک از افراد راهنمای چیزی جز آنچه عقل دیگری به او نشان می­دهد، می­باشد.

از جمله مواردی که بیانگر بر حق بودن اهل حدیث می­باشد این است که چون تمام کتاب­هایی را که نوشته­اند، مطالعه کنی، از اول تا آخر، کتاب­های جدید و قدیم، با وجود اختلاف سرزمین­ها و سده­های زمانی متفاوتی که در آن زندگی می­کردند و فاصله­ای که میان آنها بوده و هریک در منطقه­ای زندگی ­کرده است، اما متوجه این نکته خواهی شد که همگی آنها در بیان اعتقاد بر یک شیوه و منهج بودند. راه و روشی که نه از آن منحرف شدند و نه در آن منحرف شدند؛ دیدگاه آنان در این زمینه و نقل اعتقاد در میان آنان یکسان است و اختلافی را در بین آنان نمی­بینی؛ و در هیچیک از امور اعتقادی پراکندگی آراء در میان آنها وجود ندارد هرچند اندک باشد؛ بلکه چون تمام آنچه بیان داشتند و از سلف­شان نقل کرده­اند، جمع کنی، گویا که همگی آنها از یک قلب منعکس شده است و از یک دهان بیرون آمده است. آیا برای حق بودن، دلیلی آشکارتر از این می­باشد؟[[480]](#footnote-480)

همچنین اصبهانی می­گوید: «خداوند متعال ابا می­ورزد از اینکه حق و حقیقت و عقیده­ی صحیح جز با اهل حدیث و آثار باشد. چرا که آنها در هر نسل عقاید خود را از سلف خویش دریافت کردند و نسل به نسل چنین بوده تا به تابعین رسیده است و تابعین از اصحاب رسول الله و اصحاب رسول خدا از رسول الله ح دریافت کرده­اند. و هیچ راهی برای شناخت دعوتی که رسول خدا مردم را به سوی آن فراخواند و مضمون آن دین مستقیم و راه استوار بود، جز راه و روش اصحاب رسول خدا نخواهد بود».[[481]](#footnote-481)

**مبحث سوم: جمع شدن بر مبنای حق و عدم اختلاف و پراکندگی**

خداوند متعال ما را امر نموده تا بر مبنای حق جمع شویم و از پراکندگی و اختلاف که سبب ظلم و تجاوز است، دوری کنیم. اختلاف و پراکندگی که باعث می­شود امت اسلامی به یکدیگر اهانت روا دارد و خون یکدیگر را حلال بشمارند. خداوند متعال می­فرماید: «وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَميعاً وَلا تَفَرَّقُوا» (آل عمران: 103) «و همگی به ریسمان الله چنگ زنید و پراکنده نشوید».

و رسول خدا فرمودند: «**مَنْ أَرَادَ بُحْبُوحَةَ الْجَنَّةِ، فَلْيَلْزَمِ الْجَمَاعَةَ، فَإِنَّ الشَّيْطَانَ مَعَ الْوَاحِدِ، وَهومِنَ الِاثْنَيْنِ أَبْعَدُ»:**[[482]](#footnote-482) «هرکس می­خواهد در وسط و بهترین مکان بهشت سکونت گزیند، پس باید همراهی با جماعت مسلمانان را بر خود لازم بگیرد. چرا که شیطان همراه کسی است که تنها باشد. و از دو نفر(نسبت به یک نفر) دورتر می­باشد».

و عبدالله بن مسعود می­گوید: «ای مردم، فرمانبرداری و همراهی با جماعت مسلمانان بر شما واجب است، چرا که آن ریسمان خداوند است که بدان امر کرده است و آنچه را در همراهی با جماعت ناپسند می­دانید (همچون تبعیض و سلب حقوق و انتشار ظلم) بهتر است از آنچه در پراکندگی و فرقه فرقه شدن آن­را دوست دارید. (مانند شهرت و ریاست. یکی از سلف می­گوید: در پایین­ترین درجه­ی سنت باشم بهتر است از اینکه در رأس بدعت باشم).[[483]](#footnote-483)

و بر این اساس است که جمع شدن بر مبنای حق از ویژگی­های بارز و مشخص اهل سنت و جماعت می­باشد که با آن از اهل بدعت متمایز می­شود.

اما بر این اصل بزرگ و مهم، کتاب الله و سنت رسول الله ح و عمل صحابه و سلف صالح دلالت دارد.

الف) دلایل قرآنی:

1ــ خداوند متعال می­فرماید: «یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللّهَ حَقَّ تُقاتِهِ وَ لا تَمُوتُنَّ إِلاّ وَ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ \*  
 وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللّهِ جَمیعاً وَ لا تَفَرَّقُوا وَ اذْکُرُوا نِعْمَتَ اللّهِ عَلَیْکُمْ إِذْ کُنْتُمْ أَعْداءً فَأَلَّفَ بَیْنَ قُلُوبِکُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْواناً وَ کُنْتُمْ عَلى شَفا حُفْرَة مِنَ النّارِ فَأَنْقَذَکُمْ مِنْها کَذلِکَ یُبَیِّنُ اللّهُ لَکُمْ آیاتِهِ لَعَلَّکُمْ تَهْتَدُونَ» (آل عمران: 102-103) «ای کسانی‌که ایمان آورده‌اید! از الله، آن گونه که شایسته ترسیدن از او است؛ بترسید و نمیرید مگر اینکه مسلمان باشید. و همگی به ریسمان الله (= قرآن و اسلام) چنگ زنید و پراکنده نشوید و نعمت الله را بر خود یاد کنید، آنگاه که دشمنان (یکدیگر) بودید، پس میان دل‌های شما الفت داد، آنگاه به (فضل) نعمت او برادر (یکدیگر) شدید و شما بر لبه گودلی از آتش بودید، (او) شما را از آن نجات داد. این گونه الله آیات خود را برای شما روشن می‌سازد، باشد که شما راه یابید».

2- «[وَلا تَکُونُوا کَالَّذينَ تَفَرَّقُوا وَ اخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ ما جاءَهُمُ الْبَيِّناتُ وَ أُولئِکَ لَهُمْ عَذابٌ عَظيمٌ](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=3&AID=105)» (آل عمران: 105) «و مانند کسانی نباشید که پراکنده شدند و اختلاف کردند پس از آنکه دلایل روشن برایشان آمد؛ و اینان برای­شان عذاب بزرگی است».

3- «[شَرَعَ لَکُمْ مِنَ الدِّينِ ما وَصَّي بِهِ نُوحاً وَ الَّذي أَوْحَيْنا إِلَيْکَ وَ ما وَصَّيْنا بِهِ إِبْراهيمَ وَ مُوسي‏ وَ عيسي‏ أَنْ أَقيمُوا الدِّينَ وَ لا تَتَفَرَّقُوا فيهِ](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=42&AID=13)» (شوری: 13) «خداوند دینی را برای شما (مؤمنان) بيان داشته و روشن نموده است كه آن­را به نوح توصيه كرده است و ما آن­را به تو وحی و به ابراهيم و موسی و عيسی سفارش نموده­ايم (به همه آنان سفارش كرده­ايم كه اصول) دين را پابرجا داريد و در آن تفرقه نكنيد و اختلاف نورزيد».

4- «[إِنَّ الَّذينَ فَرَّقُوا دينَهُمْ وَ کانُوا شِيَعاً لَسْتَ مِنْهُمْ في‏ شَيْ‏ءٍ](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=6&AID=159)» (انعام: 159) «به راستی کسانی‌که آيين خود را پراکنده ساختند و دسته دسته شدند، تو را با آنان هيچ گونه کاری نيست».

5- «وَأَطِيعُواْ اللّهَ وَرَسُولَهُ وَلاَ تَنَازَعُواْ فَتَفْشَلُواْ وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ» (انفال: 46) «و الله و پیامبرش را اطاعت کنید و با همدیگر نزاع نکنید که سست شوید و قوت (و مهابت) شما از میان برود».

ب) سنت نبوی:

1ـ رسول خدا فرمودند: «**الْمُسْلِمُ أَخُو الْمُسْلِمِ، لَا يَظْلِمُهُ وَلَا يَخْذُلُهُ، وَلَا يَحْقِرُهُ، التَّقْوَى هَا هُنَا التَّقْوَى هَا هُنَا -وَيُشِيرُ إِلَى صَدْرِهِ- بِحَسْبِ امْرِئٍ مِنَ الشَّرِّ أَنْ يَحْقِرَ أَخَاهُ الْمُسْلِمَ، كُلُّ الْمُسْلِمِ عَلَى الْمُسْلِمِ حَرَامٌ، دَمُهُ، وَمَالُهُ، وَعِرْضُهُ»:**[[484]](#footnote-484) «مسلمان برادر مسلمان است. به او ظلم نمی­کند، یاری او را ترک نمی­کند و او را تحقیر نمی­کند. تقوا در اینجاست، تقوا در اینجاست. - و به سینه­اش اشاره می­کرد.- انسان بر حسب شرارتی که در او نهفته است برادر مسلمانش را تحقیر می­کند. خون و آبرو و مال هر مسلمانی بر مسلمان دیگر حرام است».

و در روایتی آمده است: **«لَا تَحَاسَدُوا، وَلَا تَبَاغَضُوا، وَلَا تَجَسَّسُوا، وَلَا تَحَسَّسُوا، وَلَا تَنَاجَشُوا، وَكُونُوا عِبَادَ اللهِ إِخْوَانًا»:** «به یکدیگر حسادت نکنید و با هم دشمنی نکنید و در امر یکدیگر تجسس نکنید و به دنبال عیب­های دیگران نباشید. قیمت کالاها را بدون آنکه نیت خرید داشته باشید، بالا نبرید و در مسیر بندگی الله برادروار پیش بروید».[[485]](#footnote-485)

2- رسول خدا فرمودند: «**المُؤْمِنَ لِلْمُؤْمِنِ كَالْبُنْيَانِ يَشُدُّ بَعْضُهُ بَعْضًا»:[[486]](#footnote-486)** «مومن نسبت به مومن همچون ساختمانی است که اجزای مختلف آن یکدیگر را محکم و استوار می­کنند».

رسول خدا با قول و عمل خود به همبستگی و هم­پایی و دوست داشتن یکدیگر تشویق نمودند و از پراکندگی و فرقه فرقه شدن و اختلافی که منجر به دسته دسته شدن و شکاف برداشتن صفوف و از بین رفتن عزت و شوکت مسلمانان می­شود، نهی کردند. حتی در اموری که به نظر کوچک می­رسید و از اهمیت کمتری برخوردار بود، سبب قیل و قال در آن­را ذکر می­کردند. هنگامی که رسول خدا پراکندگی صحابه در اتراق نمودن در دره­ها و گذرگاه­های کوهستانی را دید فرمودند: **«إِنَّ تَفَرُّقَكُمْ فِي هَذِهِ الشِّعَابِ وَالْأَوْدِيَةِ، إِنَّمَا ذَلِكُمْ مِنَ الشَّيْطَانِ». فَلَمْ يَنْزِلْ بَعْدَ ذَلِكَ مَنْزِلًا إِلَّا انْضَمَّ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ، حَتَّى يُقَالَ: لَوْ بُسِطَ عَلَيْهِمْ ثَوْبٌ لَعَمَّهُمْ**»:[[487]](#footnote-487) «پراکنده شدن شما در کوه­ها و دره­ها، نتیجه­ی وسوسه و فریب شیطان است. پس از این هر جا که اتراق می­کردند، کنار یکدیگر قرار می­گرفتند. چنانکه گفته شده: اگر تنها یک پارچه انداخته می­شد، برای همه­ی آنها کافی بود».

ج) عملکرد صحابه:

رفتار و عملکرد صحابه چنان بود که اگر اختلافی میان آنها رخ می­داد موجب دو دستگی و دشمنی و کینه توزی نمی­شد. چنانکه در عهد و زمان رسول خدا و با حضور ایشان در مواردی با یکدیگر اختلاف نظر داشتند. و از این قبیل است ماجرایی که پس از غزوه­ی احزاب رخ داد. زمانی که رسول خدا از غزوه­ی احزاب بازگشتند، جبرئیل آمده و ایشان را امر نمود تا به سوی بنی­قریظه حرکت کند. (چرا که عهدشکنی کرده بودند.) پس رسول خدا به اصحابش فرمودند: **«لاَ يُصَلِّيَنَّ أَحَدٌ منکم العَصْرَ إِلَّا فِي بَنِي قُرَيْظَةَ»:[[488]](#footnote-488)** «هیچیک از شما نماز عصر را نخواند مگر در بنی قریظه». پس صحابه از مدینه به سوی بنی قریظه خارج شدند که در میان راه وقت نماز عصر فرا رسید. عده­ای گفتند: جز در بنی­قریظه نماز نمی­خوانیم و لو اینکه خورشید غروب کند. چرا که رسول خدا فرمودند: هیچیک از شما نماز عصر را نخواند مگر در بنی­قریظه. پس می­گوییم: شنیدیم و اطاعت کردیم. و عده­ای از آنان گفتند: نماز عصر را در وقتش می­خوانیم چون منظور رسول خدا این بوده که با سرعت و شتاب بیشتری به سوی بن­ قریظه حرکت کنیم و از ما تأخیر در نماز را نخواسته است. چون خبر این ماجرا به رسول خدا رسید، هیچیک از آن دو گروه را نکوهش نکرد و هیچیک را متجاوز نخواند و به خاطر آنچه از کلامش فهمیده بودند، توبیخ نکرد. و صحابه در این ماجرا به خاطر اختلاف دیدگاه در فهم حدیث رسول الله ح از یکدیگر جدا نشده و دچار چند دستگی نشدند.

چنانکه اسلام ما را به وحدت و یکپارچگی امر می­کند، همچنین ما را از اختلاف و تفرقه نهی می­کند.

**اختلاف و دیدگاه اهل سنت و جماعت در مورد آن:**

اختلاف بر دو نوع است:

**نوع اول: اختلاف تنوع**

اختلاف تنوع منجر به تکامل می­شود. و این زمانی است که در مساله­ای دلایل مختلف وجود داشته باشد اما جمع بین آنها ممکن باشد. مانند تفسیر این کلام الهی که می­فرماید: «[اهْدِنَا الصِّراطَ الْمُسْتَقيمَ](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=1&AID=6)» چنانکه در تفسیر آن گفته شده: منظور از صراط مستقیم کتاب الله است. و نیز گفته شده: اسلام است. و همچنین گفته شده: منظور راه و روش رسول خدا می­باشد. و نیز گفته شده: منظور راه و روش دو یارش پس از او می­باشد. اما همه­ی این اقوال صحیح است و به یکدیگر وابسته می­باشند. زیرا کسی که از رسول خدا پیروی کند و پس از رسول خدا به ابوبکر و عمر اقتدا کند، درحقیقت از حق و حقیقت پیروی کرده است. و هرکس از حق پیروی کند درحقیقت از اسلام پیروی کرده است و هرکس از اسلام پیروی کند، در واقع از قرآن پیروی کرده است و قرآن همان کتاب الله و ریسمان استوار و راه مستقیم الهی است. بنابراین همه­ی این تفاسیر صحیح است و یکدیگر را تصدیق می­کنند.[[489]](#footnote-489)

**دیدگاه سلف در مورد این نوع اختلاف:**

در چنین اختلافی، به مخالف اعتراض نمی­شود و دیدگاه وی انکار نمی­شود و نه مخطی خوانده می­شود و نه گنه­کار؛

**نوع دوم: اختلاف تضاد؛** این نوع اختلاف بر دو بخش می­باشد:

بخش اول: اختلاف تضاد جایز:

این اختلاف به فقه و فهم دلیل و تنوع اجتهاد در یک مساله باز می­گردد. به ویژه زمانی که نص شرعی محتمل باشد. مانند اختلاف صحابه در اینکه آیا رسول خدا در شب معراج خداوند را دید یا نه؛ و مانند: عذاب شدن مرده در اثر گریستن خانواده­اش برای او؛ خواندن فاتحه پشت سر امام؛ سجده کردن بر دست­ها یا با زانو­ها که در این صورت یکپارچگی و وحدت و الفت به جای خود باقی است.[[490]](#footnote-490)

دیدگاه سلف در مورد این نوع اختلاف:

یکی از اصول اهل سنت و جماعت در مسائل مورد اختلاف این است که چون اختلاف برخاسته از اجتهاد باشد و از جمله مواردی باشد که اجتهاد در آن جایز است، یکدیگر را در مورد اختلاف بوجود آمده معذور می­دانند. و نسبت به هم کینه و عداوت و دشمنی ندارند. بلکه بر این باورند که با یکدیگر برادر هستند هرچند میان­شان اختلاف باشد. چنانکه یکی از آنها پشت سر کسی که بر این باور است، او وضو ندارد نماز می­خواند درحالی­که امام معتقد است وضو دارد. مانند نماز خواندن ماموم پشت سر امامی که گوشت شتر خورده است و این امام معتقد است که گوشت شتر وضو را نمی­شکند درحالی­که مأموم معتقد است گوشت شتر وضو را نقض می­کند اما با این همه نیز معتقد است که نماز خواندن پشت سر این امام صحیح است هرچند اگر خود به تنهایی نماز بخواند و گوشت شتر خورده باشد، معتقد است نمازش بدون وضوی مجدد صحیح نیست. چنانکه رسول خدا فرمودند: «**«إِذَا حَكَمَ الْحَاكِمُ فَاجْتَهَدَ فأَصَابَ، فَلَهُ أَجْرَانِ، وَإِذَا حَكَمَ فَاجْتَهَدَ فأَخْطَأَ، فَلَهُ أَجْرٌ»:**[[491]](#footnote-491) «اگر حاکم اجتهاد کند و حکمی را صادر نماید که درست باشد، دو پاداش به او می­رسد و اگر اجتهاد کند و حکمی را صادر نماید ولی در آن دچار اشتباه شود، یک پاداش به او می­رسد».

این از آن جهت است که آنها معتقدند این اختلافِ ناشی از اجتهاد، در مساله­ای است که اجتهاد در آن جایز است. و این در حقیقت اختلاف نیست. چرا که هریک از دو طرف از دلیلی پیروی کرده­اند که پیروی از آن بر آنها واجب است و عدول از آن جایز نیست. بنابراین آنها معتقدند که چون برادرشان با پیروی از دلیل شرعی در انجام عملی با آنها مخالفت کرده است، درحقیقت در این زمینه با آنها موافقت نموده؛ چرا که آنها نیز به پیروی از دلیل هر­جا که باشد، فرا می­خوانند. و هر دو چیزی به همراه دارند که به سوی آن فرا می­خوانند و آن تحکیم و داور قرار دادن کتاب الله متعال و سنت رسول الله ح می­باشد.

بنابراین بر همه مسلمانان واجب است که امتی واحد و یکپارچه باشند و مراقب باشند تا تفرقه و تفرق میان آنها رسوخ نکند چنانکه با زبان و شمشیر به جنگ و دشمنی با یکدیگر برخیزند و به خاطر اختلافی که اجتهاد در آن جایز است راه عداوت و دشمنی با یکدیگر را در پیش نگیرند. چرا که خداوند متعال در چنین امور اجتهادی وسعت نظر نهاده است ولله الحمد.

همچنین از کامل کننده­های این وحدت و یکپارچگی، شنیدن و اطاعت کردن از کسی است که امیر و حاکم مسلمانان تعیین شده است. براستی احوال و اوضاع امت اسلامی بر کسی پوشیده نیست؛ آنگاه که به دینش پایبند بود و بر مبنای آن واحد و یکپارچه بود و عهده­داران رهبری جامعه و والیان امور را محترم می­شمرد و در معروف از آنها اطاعت می­کرد، در چنین شرایطی بود که رهبری و اداره و حکومت و غلبه در زمین از آنِ او بود.

اما زمانی که امت اسلامی اموری جدید به وجود آورد و مردم در امر دین­شان پراکنده و متفرق شدند و راه سرکشی و تمرد در برابر پیشوایان و حاکمان خود در پیش گرفتند و بر علیه آنان خروج کردند و تکه تکه و عده عده و فرقه فرقه شدند، هیبت و شوکت­شان از دل دشمنان­ برداشته شد و با یکدیگر اختلاف کرده و سست شدند و عزت و قوت­شان در هم شکست و اینگونه بود که امت­های مختلف بر آنها هجوم آوردند و آنان همچون کف روی آب بی­فایده بودند.

نوع دوم: اختلاف تضاد ناجایز

این نوع اختلاف تضاد، اختلافی است که در آن مخالفت با راه و روش صحابه و تابعین می­باشد. اختلاف در آن از نوع مخالفت در مسائل اعتقادی می­باشد که برخی از مردم با مخالفت در آنها گمراه شدند. چنین اختلافی پس از سه قرن برتر اسلام بوجود آمد. و اقوال در این مخالفت­ها بسیار متعارض و متضارب می­باشد. چنانکه صواب بودن دیدگاه حق در این اختلاف، امری قطعی می­باشد و خطا بودن دیدگاه دیگر نیز قطعی می­باشد.چرا که با اصل ایمان یا بخش­هایی از ایمان مخالفت دارد یا اینکه چنین دیدگاهی در واقع انکار امری بدیهی و ضروری در دین است. یا اینکه مخالفت آن با اجماع یا نصی است که دلالت و حجیت آن آشکار است.

**دیدگاه سلف در مورد این نوع اختلاف:**

در چنین مواردی، اشتباه مخالف توضیح داده شده و دیدگاه صحیح به جاهل آموخته می­شود و شبهه کسی که در پی کسب علم است، برطرف می­شود و دعوت کسی که به چنین دیدگاه اشتباهی فرا می­خواند، انکارمی­شود. و به جدایی و دوری از وی حکم می­شود که مبنای آن می­تواند کفر یا بدعت یا فسق یا گمراهی باشد. مانند اختلاف اهل سنت با اهل بدعت در مواردی چون: اسمای نیکوی خداوند یا تکفیر کسی که مرتکب گناه کبیره شده یا امور غیب چون عذاب قبر و صراط و میزان و شفاعت؛

در تمام این موارد، اختلاف از نوع اختلاف تضاد می­باشد و اقوال در این مسائل با یکدیگر در تعارض می­باشند».[[492]](#footnote-492) مانند اختلاف اهل سنت با جهمیه و مرجئه و خوارج و روافض.

بنابراین چنین اختلافی در قرآن و سنت و اقوال سلف مذموم است. چنانکه خداوند متعال می­فرماید: «[وَ لا تَکُونُوا کَالَّذينَ تَفَرَّقُوا وَ اخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ ما جاءَهُمُ الْبَيِّناتُ وَ أُولئِکَ لَهُمْ عَذابٌ عَظيمٌ](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=3&AID=105)» (آل عمران: 105) «و مانند کسانی نباشید که پراکنده شدند و اختلاف کردند پس از آنکه دلایل روشن برای­شان آمد و اینان برای­شان عذاب بزرگی است».

و اینکه می­فرماید: «[ذلِکَ بِأَنَّ اللَّهَ نَزَّلَ الْکِتابَ بِالْحَقِّ وَ إِنَّ الَّذينَ اخْتَلَفُوا فِي الْکِتابِ لَفي‏ شِقاقٍ بَعيدٍ](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=2&AID=176)» (بقره: 176) «این بخاطر آن است که الله کتاب (آسمانی) را به حق نازل کرده است و کسانی‌که در آن اختلاف کردند در ستیزی دور (از حق و حقیقت) هستند».

عبدالله بن رباح انصاری می­گوید: رسول خدا فرمودند: «**إِنَّمَا هَلَكَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ، من الامم بِاخْتِلَافِهِمْ فِي الْكِتَابِ»:**[[493]](#footnote-493) «امت­های پیش از شما را اختلاف ایشان در مورد کتاب (آسمانی که بر آنها نازل شده بود) هلاک نمود».

**عدم این اصل:[[494]](#footnote-494)**

متاسفانه این اصل برای اکثر و بیشتر کسانی که ادعای علم و دانش و غیرت دینی دارند، شناخته شده نیست و بلکه عمل به آن­را ترک کرده­اند و هریک از رعیت، خود را امیر یا به منزله­ی امیری می­داند که با امیر دیگر سر جنگ و دشمنی دارد!!

چون وحدت کلمه پراکنده گردد و رعیت و توده­ی مردم راه سرکشی و تمرد در پیش گیرند، هوی و هوس و کینه و دشمنی بر آنها مسلط می­گردد و هریک از آنها سعی دارد رای و نظر خود را بر کرسی نشانده و آن­را تنفیذ کند هرچند روشن و واضح گردد که حق و عدل برخلاف آن است.

و اینگونه است که از رهنمود الهی منحرف شده و از مسیر آن خارج می­شویم. آنجا که می­فرماید: «یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللّهَ حَقَّ تُقاتِهِ وَ لا تَمُوتُنَّ إِلاّ وَ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ \* وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللّهِ جَمیعاً وَ لا تَفَرَّقُوا وَ اذْکُرُوا نِعْمَتَ اللّهِ عَلَیْکُمْ إِذْ کُنْتُمْ أَعْداءً فَأَلَّفَ بَیْنَ قُلُوبِکُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْواناً وَ کُنْتُمْ عَلى شَفا حُفْرَة مِنَ النّارِ فَأَنْقَذَکُمْ مِنْها کَذلِکَ یُبَیِّنُ اللّهُ لَکُمْ آیاتِهِ لَعَلَّکُمْ تَهْتَدُونَ» (آل عمران 102-103) «ای کسانی‌که ایمان آورده‌اید! از الله، آن گونه که شایسته ترسیدن از او است، بترسید؛ و نمیرید مگر اینکه مسلمان باشید. و همگی به ریسمان الله (= قرآن و اسلام) چنگ زنید و پراکنده نشوید و نعمت الله را بر خود یاد کنید، آنگاه که دشمنان (یکدیگر) بودید، پس میان دل‌های شما الفت داد، آنگاه به (فضل) نعمت او برادر (یکدیگر) شدید. و شما بر لبه گودالی از آتش بودید، (او) شما را از آن نجات داد. اینگونه الله آیات خود را برای شما روشن می‌سازد، باشد که شما راه یابید».

بنابراین اگر هریک از ما حقوق و تکالیف خود را بداند - و مطابق حکمت به آن بپردازد - در این صورت تمام امور با بهترین نظم و ترتیب و کامل­ترین وجه ممکن پیش می­رود».[[495]](#footnote-495)

**مبحث چهارم: عدل و انصاف**

خداوند متعال می­فرماید: «[إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ الْإِحْسانِ وَ إيتاءِ ذِي الْقُرْبي‏ وَ يَنْهي‏ عَنِ الْفَحْشاءِ وَ الْمُنْکَرِ وَ الْبَغْيِ يَعِظُکُمْ لَعَلَّکُمْ تَذَکَّرُونَ](http://www.tadabbor.org/?page=quran&SID=16&AID=90)» (نحل: 90) «به راستی الله به عدل و احسان و بخشش به نزدیکان فرمان می‌دهد و از فحشا و منکر و ستم نهی می‌کند و شما را پند می‌دهد؛ شاید متذکر شوید».

و می­فرماید: «[إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُکُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَماناتِ إِلي‏ أَهْلِها وَ إِذا حَکَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْکُمُوا بِالْعَدْلِ إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُکُمْ بِهِ إِنَّ اللَّهَ کانَ سَميعاً بَصيراً](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=4&AID=58)» (نساء: 58) «بی‌گمان الله به شما فرمان می‌دهد که امانت‌ها را به صاحبان آن‌ها باز گردانید. و هنگامی‌که میان مردم داوری می‌کنید، به عدالت داوری کنید، در حقیقت نیکو چیزی است که الله شما را به آن اندرز می‌دهد، بی‌گمان الله شنوای بیناست».

نمود عدل در میان بنده و پروردگارش، انجام اوامر و دوری از نواهی و در میان بنده و نفسش با افزایش عبادات و پرهیز از شبهات و شهوات و در میان بنده و دیگران در رعایت انصاف می­باشد.[[496]](#footnote-496)

و در این مورد که خداوند متعال می­فرماید: «[وَ لا يَجْرِمَنَّکُمْ شَنَآنُ قَوْمٍ عَلي‏ أَلاَّ تَعْدِلُوا اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوي](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=5&AID=8)»[[497]](#footnote-497) ابن تیمیه رحمه­الله می­گوید: «این آیه به سبب بغض و دشمنی صحابه با کفار نازل شد. و این همان دشمنی و عداوتی است که بدان امر شده است. بنابراین چون بغض و عداوتی که خداوند بدان امر کرده، صاحبش را از ظلم کردن بر دشمنش نهی می­کند، پس این نهی در مورد دشمنی با یک مسلمان به دلیل تأویل و شبهه یا هوای نفس وی، چگونه خواهد بود؟ براستی مسلمان سزاوارتر است که در حق او ظلم نشود بلکه با وی به عدالت رفتار شود».[[498]](#footnote-498)

براستی دینی که خداوند متعال یکی از مقاصد آن­را رهایی مردم از ظلم و جور ادیان به سوی عدل اسلام قرار داده است، باید پیروانش را آراسته به عدل و انصاف در مورد دوست و دشمن و مسلمان و کافر و موافق و مخالف کند.

رسول الله ح فرمودند: «**ثَلَاثٌ مُنْجِيَاتٌ: خَشْيَةُ اللَّهِ فِي السِّرِّ وَالْعَلَانِيَةِ، وَالْعَدْلُ فِي الْغَضَبِ وَالرِّضَا وَالْقَصْدُ فِي الْفَقْرِ وَالْغِنَى، ثَلَاثُ مُهْلِكَاتُ: هَوًى مُتَّبَعٌ، وَشُحٌّ مُطَاعٌ وَإِعْجَابُ الْمَرْءِ بِنَفْسِهِ**»:[[499]](#footnote-499) «سه امر نجات دهنده می­باشند: ترس از خداوند در پنهان و آشکار، عدالت و دادگری در حالت خشم و خشنودی، میانه­روی به هنگام فقر و ثروت؛ و سه امر هلاک کننده می­باشد: هوی و هوس که از آن پیروی می­شود، بخلی که از آن پیروی می­شود و خودپسندی انسان».

و بخش مورد نظر ما در این بحث، آنجا است که می­فرماید: «**وَالْعَدْلُ فِي الْغَضَبِ وَالرِّضَا**»: «عدالت در حال خشم و خشنودی»؛

**دوری از انصاف قلب­ها را فاسد می­کند:**

تردیدی نیست چنین رفتاری مفسده­ای برای طالب علم می­باشد. اینکه روح تحقیق و بررسی در امور اختلافی بر وی غلبه کند و به مناظره و مجادله در چنین اموری بپردازد. چنین رفتاری قلب وی را فاسد می­کند و اخلاص وی را از بین خواهد برد. ابن تیمیه رحمه­الله می­گوید: «شیطان این مساله را در قالب امر به معروف و نهی از منکر و جهاد در راه خدا به تصویر می­کشد درحالی که چنین عملی ظلم و تجاوز می­باشد».[[500]](#footnote-500)

* **رعایت انصاف در مورد مخالف**، عدالت و دادگری میان دو سوی اختلاف را به ارمغان می­آورد:

اسحاق بن راهویه رحمه­الله می­گوید: «خداوند حق را دوست دارد. ابوعبید القاسم بن سلام از من فقیه­تر و داناتر است».[[501]](#footnote-501)

و احمد بن حنبل در مورد اسحاق بن راهویه می­گفت: « در خراسان کسی چون اسحاق در زمینه فقه و دانش سر بلند نکرده است، هرچند در بعضی مسائل با ما مخالفت می­کرد. چون مردم پیوسته با یکدیگر اختلاف دارند».[[502]](#footnote-502)

* مذهب اهل سنت جمع و پذیرفتن حقایقی است که در تمام گروه­ها می­باشد:

امام ابن قیم رحمه­الله می­گوید: «هر حقی که در یکی از گروه­ها وجود دارد، اهل سنت و جماعت در مورد آن با آن گروه موافق است درحالی­که از آرای باطل آنها بری و بیزار است. بنابراین مذهب اهل سنت و جماعت جمع حقایقی است که در میان گروه­های مختلف وجود دارد. و بلکه بدان معتقد بوده و آن­را یاری نموده و پیروان آن­را از این جهت دوست دارد و از طرفی نفی امور باطل در هر گروهی و بیزاری و دشمنی با آنها از این جهت، مذهب اهل سنت و جماعت می­باشد. از این­رو اهل سنت و جماعت در میان گروه­های مختلف قاضی و داور می­باشند و به طور مطلق به گروهی از آنها تمایل ندارند».[[503]](#footnote-503)

* انصاف با برشمردن نیکی­ها

1- چشم پوشی از عیب­ها زمانی که نیکی­ها غلبه داشته باشند.

ابن تیمیه می­گوید: «اگر برفرض عالمی که فتاوای بسیاری از او صادر شده، در صد مساله دچار اشتباه شده باشد، این بر او عیب نیست».[[504]](#footnote-504)

و سعید بن مسیب رحمه­الله می­گوید: «هیچ انسان شرافتمند و عالم و صاحب قدرت و نفوذی نیست مگر اینکه عیبی دارد. اما در میان مردم کسانی هستند که عیب­های آنها ذکر نمی­شود... کسی که فضل وی بیش از نقصش باشد؛ در این صورت نقص وی به خاطر فضل او بخشیده می­شود». [[505]](#footnote-505)

اما این موازنه میان نیکی­ها و بدی­ها تنها زمانی خواهد بود که در مورد شخصی معین حکم می­شود. اما اگر اشتباهی از اشتباهات عالمی ذکر شود، حتما لازم نیست نیکی­ها و بدی­های وی ذکر شود. بنابراین چون اشتباه امامی بیان شود همین اندازه کافی است که گفته شود: «فلانی در این امر دچار اشتباه شده است.» و چون عالمی (مبتدع) به خاطر مهارت در علوم بلاغت ستایش شود، همین اندازه کفایت می­کند که گفته شود: «فلانی در علوم بلاغت از مهارت خاصی برخوردار است». و این زمانی است که از فتنه­­ی شنونده در امان باشد. اما اگر احتمال می­دهد شنونده از سخنان وی برداشت نادرستی خواهد داشت و چنین سخنی را مطلق تلقی می­کند، در این صورت باید به توضیح و تبیین مساله بپردازد».[[506]](#footnote-506)

2- عصمت از اشتباه در نیکوکار بودن انسان شرط نیست؛

ابن تیمیه رحمه­الله در مقام پذیرش عذرِ برخی از شیوخ تصوف که به سنت نزدیک­تر بودند، می­گوید: «اما در مورد شیوخ اهل علم؛ کسانی که از نام نیکویی برخوردار بوده و بلند آوازه بودند. هرچند در سخنان برخی از آنان اشتباهی منکر دیده شود، باید این نکته را در نظر داشت که چون اصل ایمان به الله و رسولش در مورد آنها ثابت باشد، اشتباهی که پس از اجتهاد از آنها سرزده، بخشیده می­شود».[[507]](#footnote-507)

3- هنگامی که در مورد اهل ذمه انصاف را رعایت کنیم، آیا در مورد مسلمانان منصف نباشیم؟!

در حقیقت عدالتی را که مشتاقیم میان مسلمانان بازگردانیم و انصافی که آرزو داریم میان مسلمانان مختلف از یک دین (اسلام) جنبه عمومی پیدا کند، همان عدالتی است که مسلمانان در گذشته با اهل ذمه رعایت می­کردند. در روایات ذکر شده عمر بن عبدالعزیز نامه­ای به قاری بصره عدی بن ارطاة نوشت و توصیه­هایی به او کرد که به برخی از آنها اشاره می­کنیم: «در میان اهل ذمه احوال کسانی را که پیر و ضعبف شده و قدرت کسب و کار ندارند، بررسی کن و برای آنها از بیت المال مسلمانان حقوقی را که مخارج وی را تأمین کند، در نظر بگیر... و دلیل آن این است که به من خبر رسیده چون امیرالمومنین عمر با پیرمردی از اهل ذمه برخورد کرد که به گدایی پشت در خانه­ی مردم مشغول بود، گفت: انصاف را در حق تو رعایت نکردیم اگر در جوانی­ات از تو جزیه گرفته باشیم و به هنگام پیری رهایت کنیم و حق و حقوق تو را ضایع کنیم. سپس حقوقی از بیت المال که مناسب حال و وضع وی بود، برای او در نظر گرفت».[[508]](#footnote-508)

و در موضع­گیری­های منصفانه و والای ابن تیمیه حتی در برابر غیر مسلمانان روایت شده است: «هنگامی که ابن تیمیه برای آزاد شدن اسیران مسلمان از چنگ تاتار تلاش می­کرد و دانست آنها اسیران اهل ذمه را آزاد نمی­کنند، به آزاد کردن هر دو گروه (مسلمانان و اهل ذمه) اصرار کرده و گفت: بلکه تمام یهودیان و نصرانی­هایی را که در عهد و پیمان ما می­باشند آزاد می­کنیم و هیچ اسیری از مسلمانان و اهل ذمه در اسارت شما نخواهیم گذاشت». [[509]](#footnote-509)

**از مظاهر انصاف:**

1- سخن حق تنها به دلیل باطل بودن گوینده اش رد نمی­شود. چرا که این سخن است که اعتبار دارد نه گوینده­ی آن:

خداوند متعال ملکه سبا را تصدیق نمود آنجا که در مورد پادشاهان گفت: «وَكَذَلِكَ يَفْعَلُونَ» (نمل: 34) «و این گونه رفتار می‌کنند». و کفر وی مانع تصدیق سخن حقی که بر زبان آورد، نشد.[[510]](#footnote-510)

### همچنین موافقت خداوند متعال با مشرکان در حکم جنگ در ماه های حرام نیز از این دسته است. «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ قِتَالٍ فِيهِ قُلْ قِتَالٌ فِيهِ كَبِير» (بقره: 217) «از تو درباره جنگ کردن در ماه حرام، می‌پرسند. بگو: جنگ در آن (گناهی) بزرگ است». یعنی جنگ در این ماه ها حلال نیست. هرچند کفری که به الله ورزیدید و محمد و اصحابش را از مسجدالحرام باز داشتید، بزرگ­تر از جنگ در ماه­های حرام است و بیرون کردن اهل مسجدالحرام از آن، نزد خدا بزرگ­تر است از جنگ؛

### و داستان ابوهریره با شیطان نیز از این قبیل است. چنانکه رسول خدا به او گفت: «شیطان به تو راست گفته است درحالی­که دروغگوست».

### و در وصیت معاذ بن جبل به تابعین آمده است که می­گوید: «... و شما را از انحراف انسان حکیم و دانشمند برحذر می­دارم . چرا که گاهی گمراهی از زبان عالم و حکیم بیرون می­آید و گاهی منافق سخن حق می­گوید».

### 2- انکار نکردن دیدگاهِ درستِ مخالف هرچند طبع وی بد باشد:

### ذهبی در مورد یوسف بن آدم رحمه­الله می­گوید: «از مشایخ اهل سنت است... بسیار به معروف امر می­کرد و با تندخویی به تمسک به احادیث و روایات دعوت می­نمود».[[511]](#footnote-511)

### و در بیان شرح حال تقی الدین عبدالساتر بن عبدالحمید مقدسی حنبلی می­گوید: «... کسانی که از او روایت شنیدند اندک هستند. چرا که تندخو بود. به شدت به اشعریه حمله می­کرد پس او را معتقد به تجسیم خواندند. وبا دوستان حنبلی مذهب خود مخالف بود».[[512]](#footnote-512)

### 3- تمنای دیدگاه درست برای مخالف، نشانه تعقل و اخلاص است:

### حاتم اصم می­گوید: «با من سه خصلت است که در برابر دشمنم آنها را اظهار می­کنم: چون درست بگوید، خوشحال می­شوم و چون دچار اشتباه گردد، غمگین می­شوم و نفسم را کنترل می­کنم تا جاهلانه در مورد وی قضاوت نکنم».[[513]](#footnote-513) چون این خبر به امام احمد بن حنبل رحمه­الله رسید، گفت: سبحان الله، کسی عاقل­تر از او نیست».[[514]](#footnote-514)

### 4- اشتباه مخالف، ظلم کردن به او و نادیده گرفتن حقوقش را مباح نمی­گرداند:

### ابن تیمیه رحمه­الله می­گوید: «معلوم است که شر کفار و خوارج و مرتدین بزرگ­تر از شر ظالم و ستمگر است. اما اگر- مبتدعان یا دیگران – به مسلمانان ظلم نکنند و کسی که با آنها می­جنگد، قصد ظلم کردن به آنها را داشته باشد، در این صورت تجاوز از سوی او بوده است و بر تجاوز و سرکشی یاری نمی­شود».[[515]](#footnote-515)

### اما همه­ی این ها مانع بیان فسادی که در کتاب­های اهل بدعت وجود دارد، نمی­شود. قرافی می­گوید: «و تا جایی که امکان دارد باید از این مفاسد بیزاری جست به شرطی که به اقوال و افعال درست آنها تعدی و تجاوز نشود و به کسانی که مرتکب آنها شده­اند، فسق و فجور و امور زشتی که مرتکب نشدند، نسبت داده نشود و مورد افترا و تهمت قرار نگیرند، بلکه این نفرت در حد امور منکر و زشتی باشد که مرتکب شده­اند. بنابراین در مورد اهل بدعت گفته نمی­شود: شراب نوشیده و زنا کرده است؛ و چنین اعمالی را که انجام نداده، به وی منسوب نمی­شود».[[516]](#footnote-516) بلکه امام ابن تیمیه رحمه­الله تخطئه با شتاب همراه علم اندک در جرح و تعدیل افراد را منهج اهل بدعت می­شمارد. چرا که در این منهج جهل و ظلم با هم آمیخته است. ابن تیمیه رحمه­الله می­گوید: «سخن گفتن در مورد مردم باید با علم و عدل همراه باشد نه بر مبنای ظلم و جهل چون رفتار اهل بدعت».[[517]](#footnote-517)

### 5- حسن ظن نسبت به مخالف و عدم نیت­خوانی:

### چرا که ما مکلف نشدیم پرده از قلوب مردم برداریم. بلکه شریعت بر ما فرض کرده بر مبنای خیر و شری که در ظاهر نمایان است، رفتار کنیم. چنانکه احکام شرعی بر مبنای ظاهر می­باشند و این خداوند است که پنهان را می­داند. و این منهج عادلانه­تر و به درستی نزدیک­تر و انصاف در آن بیشتر است. خداوند متعال می­فرماید: «[يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا کَثيراً مِنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَ لا تَجَسَّسُوا وَ لا يَغْتَبْ بَعْضُکُمْ بَعْضاً أَ يُحِبُّ أَحَدُکُمْ أَنْ يَأْکُلَ لَحْمَ أَخيهِ مَيْتاً فَکَرِهْتُمُوهُ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَحيمٌ](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=49&AID=12)» (حجرات: 13) «ای مردم! بی‌شک ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم و شما را تیره‌ها و قبیله‌ها قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید، همانا گرامی‌ترین شما نزد الله پرهیزگارترین شماست، بی‌گمان الله دانای آگاه است».

### و اتفاقی که برای اسامه بن زید افتاد، از این قبیل است. اسامه می­گوید: «رسول خدا در سریه­ای ما را به سوی منطقه حرقات فرستاد. پس متوجه ما شدند و پا به فرار گذاشتند. مردی را دریافتیم که چون او را دستگیر کردیم، گفت: لااله الاالله؛ پس او را با ضربه شمشیر کشتیم. اما در مورد این عمل، چیزی را در دلم احساس می­کردم. پس ماجرا را برای رسول خدا بیان نمودم که فرمود: «من لک بلا اله الا الله یوم القیامة»: «در روز قیامت در برابر لااله الاالله چه کسی حامی تو خواهد بود». اسامه می­گوید: گفتم ای رسول خدا، او از روی ترس از سلاح و کشته شدن، لااله الاالله گفت؛ پس فرمود: « «أَفَلَا شَقَقْتَ عَنْ قَلْبِهِ حَتَّى تَعْلَمَ مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ قَالَهَا أَمْ لَا؟ مَنْ لَكَ بِلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ؟» »: «آیا قلبش را شکافتی تا بدانی به این دلیل آن­را گفته یا نه؛ چه کسی روز قیامت در برابر لااله الاالله حامی تو خواهد بود». اسامه می­گوید: پیوسته رسول خدا این جمله را تکرار می­کرد چنانکه دوست داشتم ای کاش در این روز مسلمان می­شدم».[[518]](#footnote-518)

### انصاف مهمترین آداب مناظره و اختلاف­نظر است:

### و بر این اساس است که گفته شده: مناظره درست نیست و حق، میان دو طرف مناظره آشکار نمی­گردد تا اینکه طرفین در دین و فهم و عقل و انصاف نزدیک به هم یا در یک مرتبه قرار داشته باشند. وگرنه جز لجبازی و جدال نخواهد بود.

### انصاف در جرح و تعدیل مخالف:

### 1- جایگاه و منزلت عالم با لغزش و اشتباه وی نادیده گرفته نمی­شود اما در اشتباه و لغزشی که از وی سر زده، پیروی نمی­شود. امام ابن قیم رحمه­الله می­گوید: «هرکس نسبت به شریعت و واقعیت دانا و آگاه باشد، قطعاً می­داند که انسان بزرگواری که در اسلام از سابقه­ای نیکو برخوردار است و در اسلام و در میان اهل آن از جایگاه و منزلتی برخوردار است، گاهی دچار اشتباه و لغزش می­شود که در این اشتباه و لغزش مأجور می­باشد. اما جایز نیست در این اشتباه و لغزش از وی پیروی شود و نیز جایز نیست مکانت و جایگاه و امامت و منزلت وی نزد مسلمانان نادیده گرفته شده و هدر تلقی شود».[[519]](#footnote-519)

### به طور خلاصه باید در نظر داشت که نباید به این لغزش اعتماد کرد و از آن پیروی کرد چرا که بر­خلاف شریعت می­باشد. امام اوزاعی رحمه­الله می­گوید: «هر­کس به دیدگاه­های شاذ و نادر علما تمسک جوید (و طبق آنها عمل خود را تنظیم کند) از اسلام خارج می­شود».[[520]](#footnote-520)

### 2- رعایت عدالت در قضاوت در مورد مخالف:

### در حدیث وارد شده که ام­المومنین عائشه می­گوید: رسول خدا فرمودند: «أَقِيلُوا ذَوِي الْهَيْئَاتِ عَثَرَاتِهِمْ إِلَّا الْحُدُودَ»:[[521]](#footnote-521) «از لغزش­های افراد شرافتمند (که به بدی شهرت ندارند) چشم­­پوشی کنید جز در حدود الهی». لغزش­های علما و اشتباهات آنان برای دو گروه فتنه می­شوند:

### گروه اول: کسانی که این عالم را بزرگ پنداشته و او را بر حق و صواب می­دانند. بلکه نزدیک است او را معصوم شمرده و بدی­هایش را نیکی پندارند.

### گروه دوم: کسانی که به نکوهش و تخطئه وی روی آورده و بلکه اشتباهات وی را سبب نابودی نیکی­هایش می­­شمارند.

### اما حق آن است که عدالت در مورد آنها رعایت شود. و عدالت در حق آنان تعظیم و احترام و بزرگداشت پیشینیان این امت است که مستحق تعظیم می­باشند: علما و اهل حل و عقد و صالحان و نیکو­کاران آنها؛ و این باید با اعتراف به این مسأله همراه باشد که هر انسانی نیکی­ها و بدی­هایی دارد که بر مبنای آنها دوست داشته شده و مدح و ستایش می­شود و با او دشمن شده و نکوهش می­شود و این بر حسب نیکی­ها و بدی­هایی است که در وجود وی می­باشد.[[522]](#footnote-522)

### 3- چشم پوشی از لغزش­های کسانی که نیکی­های آنان غلبه دارد:

### و این مهم با تأمل در حدیث توقف شتر پیامبر در مسیر حدیبیه مشهود است. چنانکه با توقف شتر مردم گفتند: قصواء (نام شتر پیامبر) سرکشی کرد. اما رسول خدا فرمودند: «مَا خَلَأَتْ القَصْوَاءُ، وَمَا ذَاكَ لَهَا بِخُلُقٍ، وَلَكِنْ حَبَسَهَا حَابِسُ الفِيلِ»: «قصوا سرکشی نمی­کند و چنین عادتی هم ندارد، ولی کسی که فیل­ها را از حرکت باز­داشت (اشاره به داستان ابرهه دارد) او را از حرکت باز داشته است». [[523]](#footnote-523)

### ابن حجر در مورد این حدیث به نکته­ای تربیتی اشاره می­کند و می­گوید: «جایز است بر چیزی بر مبنای عادتش حکم شود هرچند جایز است حکم دیگری بر او داده شود. بنابراین اگر شخصی دچار لغزش شد، چنانکه از همانند وی این لغزش بعید به نظر می­رسد، در این صورت آن لغزش به وی منسوب نمی­شود و از کسی که آن­را به او نسبت می­دهد، پذیرفته نمی­شود».[[524]](#footnote-524)

### سعید بن مسیب رحمه­الله می­گوید: «هیچ عالم و شرافتمند و صاحب فضلی نیست مگر اینکه در او عیبی هست. اما کسی که فضل وی از نقصش بیشتر است، به خاطر فضلش، نقص وی از بین می­رود چنانکه چون نقص وی غلبه داشته باشد، فضل وی را از بین می­برد».[[525]](#footnote-525)

### 4- رعایت انصاف در برخورد با حاکم با بر­شمردن و غلبه­ی نیکی­های وی:

### در گفتگویی میان مِسور بن مخرمه و معاویة بن ابوسفیان، مسور عیب­های معاویه را بر­شمرد که معاویه اعتراف کرد از گناهان بری نیست. و گفت: «ای مسور، آیا امور اصلاحی ما در امر عموم مردم را می­شماری، چرا که هر نیکی پاداش ده برابر دارد. یا اینکه گناهان را شمرده و نیکی­ها را رها می­کنی؟ ای مسور، آیا گناهانی داری که می­ترسی اگر بخشیده نشوند، تو را هلاک خواهند کرد؟ مسور گفت: آری؛ معاویه گفت: خداوند در امید مغفرت و بخشش، تو را سزاوارتر از من قرار نداده است. به خدا سوگند اصلاح من بیش از تو می­باشد. از آن پس مسور جز به خوبی در مورد معاویه سخن نگفت».[[526]](#footnote-526)

### نمونه­هایی از عدم رعایت انصاف میان همنوعان:

### 1- تفتیش عیب­ها و جستجوی لغزش­ها و اشتباهات؛ چنانکه وی را با اشتباهی که از او سرزده، فاقد صلاحیت کافی می­داند و از شخص عالم به خاطر لغزشی که از وی سرزده، پیروی نمی کند و اشتباه و لغزش وی را نمی­بخشد. و این منهج و راه و روشی مردود است.

### براستی کیست که هرگز اشتباه نکرده باشد و کیست که فقط نیکی در پرونده­ی او باشد. از جابر روایت است که می­گوید: «رسول خدا مردان را از رفتن با شتاب و ناگهانیِ شبانه نزد خانواده­های­شان، برای اینکه ببینند در حق آنان خیانت کرده­اند یا شاهد لغزش­های­ آنان باشند، نهی نمودند».[[527]](#footnote-527)

### 2- عیبجویی و سرزنش به خاطر نقصی که در شخص می­باشد و سکوت از مزیت­ها و ویژگی­های وی.

### 3- سخن گفتن بر مبنای هوی و هوس و تعصب؛ ذهبی رحمه­الله می­گوید: «به سخن همنوعان در حق یکدیگر توجهی نمی­شود به ویژه زمانی که مشخص شود این سخنان برخاسته از دشمنی یا طرفداری از مذهبی یا از روی حسادت بوده است».[[528]](#footnote-528)

### 4- افترا و بهتان از روی حسادت؛ امام احمد بن حنبل رحمه­الله به پیروانش فرمود: «خداوند شما را مورد رحمت خویش قرار دهد، بدانید که چون خداوند متعال به شخصی از اهل علم، علمی ببخشد و هم­ نوعان وی را از آن محروم گرداند، به خاطر علمی که به او داده شده، نسبت به وی حسادت می­ورزند و این بد­ترین خصلت در میان اهل علم است».[[529]](#footnote-529)

### 5- دشمنی با هم­نوع و کسی که از وی تعریف می­کند. غزالی رحمه­الله در مورد چنین کسانی می­گوید: «گمان می­کند هدف وی اصلاح مردم است درحالی­که اگر متوجه شود مردم به هم­نوع وی روی آورده­اند و به وسیله­ی او اصلاح شدند، از غم و اندوه و حسادت می­میرد و اگر از کسانی که نزد وی در رفت و آمد هستند، کسی از هم­نوعان وی تعریف کند، از آن پس بد­ترین مردم نزد وی همو خواهد بود».[[530]](#footnote-530)

### و ابن تیمیه رحمه­الله می­گوید: «اگر عالم - یا شیخی - تنها کسانی را دوست داشته باشد که او را بزرگ می­پندارند و کسانی را که عالم یا شیخی مانند او را دوست دارند، دوست نداشته باشد، از این قبیل است. حتی اگر هر دوی آنها یک کتاب مانند قرآن را بخوانند یا عبادتی مانند یکدیگر داشته باشند مانند نماز­های پنجگانه؛ و اینگونه کسی را که با پذیرفتن سخنانش و اقتدا به وی، او را بزرگ می­پندارد، بیش از دیگران دوست دارد. و چه بسا که با هم­نوع خود و پیروان او از روی حسادت و عداوت، دشمنی ورزد. چنانکه به هنگام بعثت رسول خدا یهودیان چنین رفتاری داشتند با اینکه رسول خدا به همان چیزی دعوت می­داد که موسی علیه السلام به سوی آن فرا می­خواند».[[531]](#footnote-531)

### 6- کم ارزش جلوه دادن علم هم­نوع:

### یحیی بن یحیی رحمه­الله می­گوید: «نزد ابن قاسم رفتم، پس به من گفت: از کجا می­آیی؟ گفتم: از نزد ابن وهب؛ پس گفت: تقوای الهی را پیشه کن؛ براستی عملی در ورای بسیاری از این احادیث نیست. یحیی می­گوید: پس نزد ابن وهب رفتم که گفت: از کجا می­آیی؟ گفتم: از نزد ابن القاسم؛ پس گفت: تقوای الهی را پیشه کن؛ براستی بیشتر این مسائل برخاسته از رای است...».[[532]](#footnote-532)

### قواعدی در رعایت انصاف بین هم­نوعان:

### 1- سخن و دیدگاه هم­نوعان در حق یکدیگر از قدر و منزلت آنها نمی­کاهد.

### 2- هریک از آنها مورد اطمینان است و به عیب و ایرادی که به یکدیگر وارد می­کنند توجه نمی­شود و لغو تلقی می­شود.

### 3- سخنی که برخاسته از هوی و هوس باشد، کتمان شده و روایت نمی­شود. امام ذهبی می­گوید: «چون مشخص شود سخن هم­نوعان در حق یکدیگر برخاسته از هوی و هوس و تعصب بوده است، بدان توجهی نمی­شود، بلکه کتمان شده و روایت نمی­گردد».[[533]](#footnote-533)

### 4- جرح اهل فضل نسبت به یکدیگر باعث خدشه­دار شدن عدالت آنها نمی­شود.

### زمانی که امام بخاری رحمه­الله به نیشابور رفت (250 هجری) یکی از علمای نیشابور به نام محمد یحیی ذهلی رحمه­الله طلاب علم را تشویق می­کرد تا از بخاری علم فرا گیرند و احادیث را از او بشنوند. اما چون (محمد بن یحیی) احساس کرد از طلاب علم در مجلس وی کاسته شده است و کسانی که به مجلس امام بخاری شرکت می­کنند رو به افزایش نهاده است، غیرت او را فرا گرفته و سخنانی را در حق امام بخاری گفت.[[534]](#footnote-534) و زمانی که عده­ای نزد بخاری شکایت کردند که محمد بن یحیی کسانی را که در مجلس بخاری شرکت کنند، از مجلس خود طرد می­کند، امام بخاری گفت: «چگونه محمد بن یحیی در علم حسادت می­کند درحالی­که علم چنان است که خداوند متعال به هرکس بخواهد آن­را می­بخشد».[[535]](#footnote-535)

### 5- جرح کسی که امامت وی ثابت شده است، پذیرفته نمی­شود؛

### دیدگاه صحیح در این زمینه آن است که: هرکس عدالت و امامت وی در علم ثابت شد و ثقه بودن وی و توجه او به علم روشن شد، در مورد او به سخن هیچکس توجه نمی­شود. مگر اینکه در مقام جرح وی بینه و دلیلی عادلانه عنوان نماید... که موجب تصدیق وی در ادعایش باشد تا از اتهام کینه و حسادت و عدالت و رقابت بری ­گردد ... برخی از سلف صالح در حق یکدیگر سخنانی را گفته­اند که بسیاری از آنها در حالت عصبانیت و خشم بوده است و برخی از آنها حمل بر حسادت می­شود.[[536]](#footnote-536)

### نادر بودن انصاف:

### گاهی در فضای اختلاف و مناظرات و تعصب و هوی و خواهشات نفسانی، انصاف بسیار کم­ رنگ می­باشد و بلکه گاهی معدوم می­باشد. امام مالک رحمه­الله از معاصرین خود شکایت کرده و می­گفت: «در زمان ما چیزی کمیاب­تر از انصاف نیست».[[537]](#footnote-537)

مبحث پنجم: میانه­­روی و عدم غلو

اهل سنت و جماعت (پیروان سلف صالح) در میان فرقه­های مختلف، در جایگاه میانه و وسط قرار دارد، چنانکه امت اسلامی در میان امت­های دیگر، در جایگاه میانه و وسط می­باشد. نصوص شرعی بیانگر پرهیز از راه گمراهان و کسانی است که بر آنها خشم گرفته شد.(مغضوب علیهم و ضالین) که راه هر دوی آنها با راه راست در تضاد بوده و هر دو راه منحرف می­باشند.

اما منظور از وسطیت، اعتدال و میانه­روی می­باشد خداوند متعال می­فرماید: «[وَ کَذلِکَ جَعَلْناکُمْ أُمَّةً وَسَطاً](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=2&AID=143)» (بقره: 143) «و همچنین شما را امت میانه قرار دادیم». یعنی امتی برگزیده و عادل؛ و از لوازم این میانه­روی و وسطیت، عدالت آنها می­باشد. و بر این اساس شایسته­ی آن هستند که در روز قیامت شاهدانی بر مردم باشند چرا که شاهد باید عادل باشد تا شهادتش پذیرفته شود. وسطیت این دلایل از این جهت است که در میان دیدگاه باطل کسانی که غلو می­کنند و نیز دیدگاه کسانی که روی گردانی می­کنند و راه جفا در پیش می­گیرند،[[538]](#footnote-538) بر حق می­باشند. و هر آنچه وسط و میانه نیست[[539]](#footnote-539) در اطراف است و خطر در کمین اطراف می­باشد.[[540]](#footnote-540)

**تعریف غلو:** «تعدی و تجاوز از حد و حدود در عبادت و عمل و ستایش، چه از باب مدح یا عیبجویی»

خداوند متعال می­فرماید: «[يا أَهْلَ الْکِتابِ لا تَغْلُوا في‏ دينِکُمْ وَ لا تَقُولُوا عَلَي اللَّهِ إِلاَّ الْحَقَّ](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=4&AID=171)» (نساء: 171) «ای اهل کتاب! در دین خود غلو نکنید و درباره‌ی الله جز حق نگویید». خداوند متعال در این آیه اهل کتاب را از غلو در دین نهی می­کند. غلو یعنی پا را از حد و حدود و اندازه مشروع فراتر گذاشتن و وارد شدن به حریمی که مشروع نیست. پس همان­ طورکه از تقصیر و تفریط نهی شده است، از غلو و افراط نیز نهی شده است.[[541]](#footnote-541)

اهل سنت و جماعت به روش­های مختلف به استقامت و پایداری و میانه­روی و عدم غلو فرا می­خوانند. از جمله:

1ـ «مسلمانان می­آموزند که از خداوند بخواهند آنها را از افراط و تفریط در پناه خویش محفوظ نگه دارد و در این راستا خداوند متعال این دعا را به صورت متعدد در هر نمازی مشروع نموده است. چنانچه بگویند: «اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ \* صِرَاطَ الَّذِينَ أَنعَمتَ عَلَيهِمْ غَيرِ المَغضُوبِ عَلَيهِمْ وَلاَ الضَّالِّين» (فاتحه: 6-7) «ما را به راه راست هدایت کن. راه کسانی‌که بر آنان نعمت دادی؛ نه خشم گرفتگان بر آن‌ها؛ و نه گمراهان».

و چون خداوند متعال به ما دستور داده تا در هر نماز از او بخواهیم که ما را به راه راست هدایت کند، راه کسانی که به آنها نعمت بخشیده است... خود بیانگر این مطلب است که ترس آن می­رود که بنده به سوی یکی از این دو راه انحرافی (مغضوب علیهم و ضالین) منحرف شود.[[542]](#footnote-542)

2- هشدار دادن و برحذر داشتن از تجاوز و تعدی در حدود و امر کردن به رعایت حدود الهی؛ خداوند متعال می­فرماید: «تِلْكَ حُدُودُ اللّهِ فَلاَ تَعْتَدُوهَا وَمَن يَتَعَدَّ حُدُودَ اللّهِ فَأُوْلَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ» (بقره: 229) «این‌ها حدود الهی است، پس از آن‌ها تجاوز نکنید و هرکس از حدود الله تجاوز کند، پس اینانند که ستمگرند».

و این یک قاعده­ی کلی است که خداوند ب چیزی امر نکرده است مگر اینکه شیطان در آن مورد به دو گونه انسان را دچار وسوسه می­کند: یا به سوی تفریط فرا می­خواند و یا به سوی افراط (که همان غلو است.)

اما دین الهی میان کسی که از آن روی می­گرداند و آنکه در آن غلو می­کند، جایگاه میانه و وسط را داراست همچون دره­ای در میان دو کوه و هدایت میان دو گمراهی و جایگاه وسط بین دو طرف مذموم و ناپسند؛

بنابراین چنانکه روی­گردان از امر الهی، با چنین رفتاری آن­را ضایع می­کند، کسی که در امر خداوند غلو می­کند، در حقیقت آن­را ضایع می­گرداند. اولی با کوتاهی در اجرای امر و دیگری با تجاوز از حد و حدود آن؛[[543]](#footnote-543)

3- دعوت به استقامت و پایداری و پایبندی به اوامر و عدم غلو و زیاده­روی؛ خداوند متعال به استقامت و پایداری و میانه­روی که همان اعتدال است، فرا می­خواند. خداوند متعال پیامبرش محمد را به استقامت و عدل امر نموده و می­فرماید: «[فَلِذلِکَ فَادْعُ وَ اسْتَقِمْ کَما أُمِرْتَ وَ لا تَتَّبِعْ أَهْواءَهُمْ وَ قُلْ آمَنْتُ بِما أَنْزَلَ اللَّهُ مِنْ کِتابٍ وَ أُمِرْتُ لِأَعْدِلَ بَيْنَکُمُ اللَّهُ رَبُّنا وَ رَبُّکُمْ لَنا أَعْمالُنا وَ لَکُمْ أَعْمالُکُمْ لا حُجَّةَ بَيْنَنا وَ بَيْنَکُمُ اللَّهُ يَجْمَعُ بَيْنَنا وَ إِلَيْهِ الْمَصيرُ](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=42&AID=15)» (شوری: 15) «پس به این (دین) دعوت کن و همان‌گونه که مأمور شده‌ای پایداری (و استقامت) ورز؛ و از هوی و هوس‌های آنان پیروی مکن و بگو: «به هر کتابی که الله نازل کرده است، ایمان آورده‌ام و مأمورم در میان شما به عدالت رفتار کنم، الله پروردگار ما و پروردگار شماست، (نتیجه) اعمال ما از آنِ ما و (نتیجه) اعمال شما از آنِ شماست، بین ما و شما هیچ جدال (و خصومتی) نیست، الله ما و شما را (در یک‌‌جا) گرد می‌آورد و بازگشت (همه) به سوی اوست».

و می­فرماید: «[فَاسْتَقِمْ کَما أُمِرْتَ وَ مَنْ تابَ مَعَکَ وَ لا تَطْغَوْا إِنَّهُ بِما تَعْمَلُونَ بَصيرٌ](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=11&AID=112)» (هود: 112) «پس (ای پیامبر!) همان‌گونه که فرمان یافته‌ای، (در برابر مشرکان) استقامت کن و (نیز) کسی‌که با تو (به الله) رو آورده است (باید استقامت کند) و سرکشی نکنید، بی‌گمان او به آنچه که می‌کنید، بیناست».

و نیز خداوند متعال پاداشی را که برای استقامت کنندگان آماده نموده، ذکر می­نماید: **«إِنَّ الَّذِینَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا فَلا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَلا هُمْ یَحْزَنُونَ**» (احقاف: 13) «بی‌گمان کسانی‌ که گفتند: «پروردگار ما الله است، سپس استقامت کردند، پس بر آن‌ها ترسی نیست و نه آن‌ها اندوهگین شوند».

و می­فرماید: «إِنَّ الَّذِینَ قالُوا رَبُّنَا اللّهُ ثُمَّ اسْتَقامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَیْهِمُ الْمَلائِکَةُ أَلاّ تَخافُوا وَ لاتَحْزَنُوا وَ أَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِی کُنْتُمْ تُوعَدُونَ \* نَحْنُ أَوْلِیاؤُکُمْ فِى الْحَیاةِ الدُّنْیا وَ فِى الْآخِرَةِ وَ لَکُمْ فِیها ما تَشْتَهِی أَنْفُسُکُمْ وَ لَکُمْ فِیها ما تَدَّعُونَ \* نُزُلاً مِنْ غَفُور رَحِیم» (فصلت:30-32) «بی‌گمان کسانی‌که گفتند: پروردگار ما الله است سپس استقامت کردند، فرشتگان بر آن‌ها نازل می‌شوند (و می‌گویند:) نترسید و اندوهگین نباشید و بشارت باد، به بهشتی‌که شما وعده داده می‌شدید. ما در زندگی دنیا و (نیز) در آخرت دوستان (و یاران) شما هستیم و برای شما در آن (بهشت) هر چه دل‌تان بخواهد فراهم است و هر چه در خواست کنید برایتان (حاضر) است. (این‌ها) پذیرایی از سوی (الله) آمرزنده مهربان است».

اکنون غلو را در چهار بخش مورد بررسی قرار می­دهیم:

**مطلب اول: غلو در عقیده**

غلو در عقیده تنها به یک صورت نیست بلکه انواع مختلفی دارد و به طور کلی به دو بخش تقسیم می­شود:

الف) غلو کلی اعتقادی: عبارت است از غلو در کلیات شریعت اسلامی و اساسی­­ترین مسائل آن؛ غلو در این موارد بسیار خطرناک است و ضرر آن بسیار بیشتر از غلو عملی[[544]](#footnote-544) می­باشد. چرا که غلو کلیِ اعتقادی منجر به جدایی و شکاف میان امت اسلامی و فرقه فرقه شده امت می­شود. و فرقه­ها و جماعت­هایی که از راه راست منحرف شدند نتیجه­ی همین غلو می­باشد.

* **انواع غلو در عقیده و میانه­روی اهل سنت و جماعت در آن**:

**نوع اول: میانه­روی اهل سنت و جماعت در اسماء و صفات الهی:**

اهل سنت و جماعت در بحث اسماء و صفات الهی جایگاه میانه را در بین اهل تعطیل[[545]](#footnote-545) و اهل تمثیل (تشبیه) دارا است. اهل تعطیل در منزه شمردن خداوند متعال غلو نموده و هیچ صفتی را برای اوتعالی اثبات نکردند و تنها بخشی از دلیل شرعی را مستند خود قرار دادند، آنجا که خداوند متعال می­فرماید:**«لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ»[[546]](#footnote-546)** حتی غالیان آنها چون جهمیه هیچ صفتی را برای الله عزوجل ثابت نکردند چنانکه تمام صفات الهی را انکار نمودند.

اما اهل تمثیل (تشبیه) کسانی هستند که در اثبات

صفات برای خداوند متعال غلو کردند چنانکه صفات الهی را با ویژگی­های صفات مخلوقات و اسامی آنها اثبات نمودند بدون اینکه صفات خداوند متعال را از مشابهت با صفات مخلوقات پاک و منزه بدانند و آنها نیز بخشی از آیه را مستند خود قرار دادند، آنجا که می­فرماید:«**هُوَ السَّمِيعُ البَصِيرُ**» و اینگونه این صفات را با تشبیه آنها به صفات مخلوقات، برای خداوند ثابت نمودند.

اما اهل سنت و جماعت به تمام آیه استناد نموده و بخش­های مختلف آن­را در نظر گرفتند: «**لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ البَصِيرُ**» و اینگونه در رد کسانی که صفات الهی را مانند صفات مخلوقات می­دانستند، این همانندی با مخلوقات را نفی کردند و با اثبات دو صفت شنیدن و دیدن برای خداوند متعال، دیدگاه کسانی را که اسما و صفات الهی را منکر می­شدند، رد نمودند.[[547]](#footnote-547)

بنابراین اهل سنت و جماعت خداوند متعال را از شباهت به مخلوقات پاک و منزه می­دانند و از سوی دیگر صفات الهی را نیز اثبات می­کنند چنانکه شایسته و سزاوار حضرت حق می­باشد.

**نوع دوم: میانه­روی و وسطیت اهل سنت و جماعت در افعال خداوند** (قضا و قدر)

اهل سنت و جماعت در موضوع افعال خداوند در بین جبریه و قدریه، جایگاه وسط را داراست. چنانکه جبریه قضای الهی در افعال بندگان را اثبات نموده و می­گویند: بنده مجبور است و هیچ قدرت و اختیار و اراده­ای ندارد. و فعل و عمل بنده را از روی اجبار می­دانند که وی هیچ دخالتی در آن ندارد.[[548]](#footnote-548) اما قدریه قضای خداوند متعال در افعال بندگان را انکار نمودند و گفتند: هر کاری تازه از سرگرفته می­شود و قدر و مشیت خداوند بدان تعلق نمی­گیرد. و اینگونه علم خداوند و مشیت الهی و آفرینش افعال بندگان توسط خداوند را انکار نمودند و بر این باور بودند که بنده قادر مختار است و عمل وی به قضای الهی مربوط نیست.[[549]](#footnote-549)و اینگونه فعل بنده را اثبات نمودند و فعل خداوند را نفی کردند و بنده را خالق فعل و عمل خود دانستند گویا که بنده نیز خالقی همراه با خداوند می­باشد؛ و گفتند: خداوند در تقدیر بنده دخل و تصرفی ندارد. چنین دیدگاهی بیانگر این مطلب است که اراده­ی بنده (پناه برخدا) بر اراده­ی خداوند غلبه دارد. و بر این اساس است که رسول خدا ح آنها را مجوس این امت نامیده و می­فرماید: «الْقَدَرِيَّةُ مَجُوسُ هَذِهِ الْأُمَّةِ: إِنْ مَرِضُوا فَلَا تَعُودُوهُمْ، وَإِنْ مَاتُوا فَلَا تَشْهَدُوهُمْ»:[[550]](#footnote-550) «قدریه مجوس این امت می­باشد. اگر بیمار شدند به عیادت آنها نروید و اگر مردند، در تشییع جنازه­ی آنها شرکت نکنید».

اما اهل سنت قضا و قدر الهی در مورد افعال بندگان را اثبات می­کنند و می­گویند: انسان قدرت و اختیار و اراده دارد که خداوند متعال در وجود او قرار داده است و این قدرت و اختیار با قضا و قدر الهی و اراده­اش ارتباط دارد. بنابراین اهل سنت فعل خداوند و نیز فعل بنده را اثبات می­کنند اما با این اعتقاد و باور که فعل بنده از قضا و قدر الهی خارج نیست. خداوند متعال می­فرماید: «وَ اللَّهُ خَلَقَکُمْ وَ ما تَعْمَلُونَ»[[551]](#footnote-551) در این آیه خلقت و آفریدن به خداوند و عمل به بنده نسبت داده شده است. و خداوند متعال می­فرماید: «وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَن يَشَاءَ اللَّـهُ رَ‌بُّ الْعَالَمِينَ» ( تکویر: 29) «و شما نمی‌خواهید مگر آنکه پروردگار جهانیان بخواهد». و در این آیه اراده و مشیت را برای بنده ثابت می­کند و نیز اراده و مشیت را برای خداوند اثبات می­کند و مشیت الهی را قید و شرط برای مشیت بنده قرار می­دهد. بنابراین فعل بنده، فعل حقیقی او می­باشد.[[552]](#footnote-552) اما فعل او مخلوق و مفعولِ خداوند متعال می­باشد و همان فعلِ خداوند نیست. و میان فعل و مفعول و خلق و مخلوق تفاوت می­باشد. امام طحاوی رحمه­الله در«عقیده­ی طحاوی» به این معنا اشاره نموده و می­گوید: «افعال بندگان، خلقت خداوند می­باشد و کسب آنها از سوی بندگان است». و اینگونه برای بندگان فعل و کسب اثبات می­کند و خلقت را به خداوند نسبت می­دهد. و کسب عبارت است از فعلی (عملی) که نفع و ضرر آن به فاعلش باز می­گردد. چنانکه خداوند متعال می­فرماید: «لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ» (بقره: 286) «آنچه (از خوبی) بدست آورده به سود او و آنچه (از بدی) به دست آورده به زیان اوست»[[553]](#footnote-553).

**نوع سوم: میانه­روی اهل سنت در وعده و وعید**؛ منظور از وعد و وعید سرانجام بنده در آخرت نزد خداوند متعال می­باشد؛

وعده: عبارت است از نعمت­هایی که خداوند متعال برای بندگان مومنش از فضل و کرم خود در بهشت جاویدان آماده کرده است.

وعید: عبارت است از عذاب آتش و سختی­های آن که خداوند متعال برای کسانی تهیه دیده که از اوامر و نواهی او سرکشی می­کنند.

وعیدیه می­گویند: کسی که مرتکب گناه کبیره شده و بدون توبه از آن بمیرد، جاودانه در آتش می­ماند. اما مرجئه در مورد چنین شخصی می­گویند: وارد دوزخ نمی­شود و مستحق و سزاوار دوزخ هم نیست. مرجئه قائل به عذاب هیچیک از فاسقان امت نیست. و به طور کلی هرگونه وعید و کیفری را در مورد آنها تکذیب می­کند.

اهل سنت و جماعت در میان وعیدیه (خوارج) و وعدیه (مرجئه) جایگاه وسط و میانه را داراست.

اهل سنت در این زمینه می­گویند: «کسی که مرتکب گناه کبیره شده و در حالی مرده که از آن توبه نکرده است مستحق آتش دوزخ می­باشد اما نه برای همیشه و به صورت جاودانه؛ چرا که خداوند متعال می­فرماید:«إِنَّ اللّهَ لاَ يَغْفِرُ أَن يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَن يَشَاءُ وَمَن يُشْرِكْ بِاللّهِ فَقَدِ افْتَرَى إِثْمًا عَظِيمًا» (نسا: 48) «بی­گمان خداوند (هرگز) شرك به خود را نمی­بخشد، ولی گناهان جز آن­را از هركس كه خود بخواهد می­بخشد. و هر كه برای خدا شريكی قائل گردد، گناه بزرگی را مرتكب شده است».

بنابراین سرانجام چنین شخصی به مشیت و اراده­ی الهی باز می­گردد. و دلیل دیگر حدیث رسول خدا ح می­باشد که فرمودند: «شفاعتی لاهل الکبائر من امتی»:[[554]](#footnote-554) «شفاعت من برای کسانی از امتم می­باشد که مرتکب گناه کبیره شده­اند». (و بدون توبه از دنیا رفته­اند).

اما دلالت این حدیث از این جهت است که: از امت رسول خدا ح کسانی مرتکب گناهان کبیره می­شوند و بر این اساس مستحق عذاب خواهند بود، اما با ارتکاب کبیره کافر نمی­شوند و بر این اساس است که رسول خدا ح در مورد آنها شفاعت می­کند.

**نوع چهارم: میانه­روی و وسطیت اهل سنت در حقیقت اسامی اسلام و ایمان و دین**

این بخش در باب اسامی اسلام و ایمان و دین می­باشد. با این توضیح که اسمی که در دنیا بر مرتکب گناه کبیره اطلاق می­کنیم، چیست؟ آیا او را مومن می­نامیم یا کافر؟ و این غیر از احکام وی در آخرت می­باشد که همان وعد و وعید است.

اسامی اسلام و ایمان و دین، حدود شرعی هستند که شارع احکامش را در دنیا و آخرت بر مبنای آنها تنظیم کرده است. چرا که الفاظی هستند دارای مدلولات شرعی، که شارع میان آنها و احکام شرعی از حیث نفی و اثبات ارتباط برقرار کرده است.

**اهل وعید (خوارج و معتزله):**

معتزله می­گویند: کسی که مرتکب گناه کبیره شود از مسمای ایمان خارج شده است اما وارد کفر نشده است بلکه در جایگاهی به نام «منزلة بین منزلتین» قرار دارد. (نه مومن است نه کافر)

و خوارج گفتند: چنین شخصی کافر است و در دین جایگاهی با عنوان «منزلة بین منزلتین» وجود ندارد. «فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلاَّ الضَّلاَلُ فَأَنَّى تُصْرَفُونَ» (یونس: 32) «پس بعد از حق، چه چیزی است جز گمراهی؟ پس چگونه روی­گردان می‌شوید؟!»». بنابراین مرتکب کبیره از دایره­ی ایمان خارج شده و وارد کفر می­شود. و کافر بوده و خون و مالش حلال است؛

با چنین اعتقاد و باوری است که مردم را تکفیر می­کنند و بر علیه حاکمان خروج می­کنند. و این یکی از ثمرات فهم ایمان نزد آنها می­باشد با این توضیح که ایمان امری کلی است و تجزیه­پذیر نیست، بنابراین چون بخشی از آن از بین رود، تمام آن از بین می­رود.

اما اهل وعده (مرجئه) گفتند: کسی که مرتکب گناه کبیره شده است، مومن کامل الایمان می­باشد. هرچند مرتکب دزدی و زنا شده باشد و شراب نوشیده و دچار قتل و راهزنی شود. به چنین شخصی می­گوییم: تو مومنی کامل الایمان هستی. مانند کسی که واجبات و مستحبات را انجام می­دهد و از محرمات دوری می­کند. تو و او در ایمان یکسان هستید. و ایمان شما مانند ایمان پیامبران است. اما اعمال صالح جزو دین نیست.[[555]](#footnote-555)

بنابراین اینان (اهل وعد) و آنان (اهل وعید) در اسم گذاشتن و حکم نمودن در مورد چنین شخصی، در نقطه­ی مقابل و متضاد هم قرار دارند. و این نتیجه­ی فهم ایمان نزد آنان می­باشد. چنانکه برخی از آنان (چون جهمیه و مرجئه) بر این باورند که ایمان تنها معرفت و شناخت است و بس؛ و ایمان نزد آنها کم و زیاد نمی­شود. و برخی از آنها (فقهای مرجئه) عمل را از مسمای ایمان خارج می­دانند. اما معتزله می­گویند: «چنین شخصی نه کافر است و نه مومن؛ و او را در جایگاه منرلة بین منزلتین قرار می­دهند.»

و حروریه[[556]](#footnote-556) می­گویند: وی کافر است.

اهل سنت در بین مرجئه از جهتی و بین معتزله و حروریه که چنین شخصی را مومن نمی­نامند، از جهت دیگر، جایگاه میانه و وسط را داراست و می­گویند: کسی که مرتکب گناه کبیره شود مومن ناقص الایمان است. و این حدیث «لا یزنی الزانی حین یزنی و هو مومن»: «زناکار در هنگام زنا کردن مومن نیست» را بر این دیدگاه حمل کرده­اند. با این توضیح که زناکار به هنگام زنا مومن کامل الایمان نمی­باشد. و این بدان سبب است که خداوند متعال بر مرتکب کبیره، صفت ایمان را اطلاق کرده است. خداوند متعال می­فرماید: «وَإِن طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا»[[557]](#footnote-557) در این آیه خداوند متعال برادری ایمانی را بین دو گروه (که با جنگ با هم مرتکب گناه کبیره شدند) اثبات می­کند با اینکه رسول خدا ح فرمودند: «قتال المومن کفر»: «جنگیدن با مومن کفر است». و این نصوص بیانگر این مطلب هستند که برای شخصی که با برادر مسلمانش وارد جنگ شده، بهره­ای از ایمان و بهره­ای از کفر می­باشد. بنابراین مومنی ناقص الایمان خواهد بود. و منظور از کفر در اینجا، کفر اصغر یا «کفر دون کفر» می­باشد. و برخی از سلف صالح این کلام الهی را چنین تفسیر کرده­اند که منظور از شرک در این آیه، «شرک دون شرک» یا شرک اصغر می­باشد. «[وَ ما يُؤْمِنُ أَکْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلاَّ وَ هُمْ مُشْرِکُونَ](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=12&AID=106)» (یوسف: 106) «و بیشتر آن‌ها به الله ایمان نمی‌آورند مگر اینکه (به نوعی) مشرک­اند». چرا که ایمان با شرک اکبر جمع نمی­شود. (در­حالی­که یکی از اصول اهل سنت و جماعت این است که ایمان با شرک و کفر اصغر جمع می­شود.) یا اینکه وی با ایمانی که دارد، مومن و با ارتکاب کبیره، فاسق می­باشد و ایمان دارای شعبه­های مختلفی می­باشد و افزایش و کاهش می­یابد و مردم در ایمان، با یکدیگر متفاوت و نسبت به هم در درجات و مراتب مختلفی می­باشند.

ابن تیمیه رحمه­الله می­گوید: «مسلمانان فاسق بخشی از ایمان و اصل آن­را به همراه دارند و تمام ایمانِ واجب که به خاطر آن مستوجب بهشت باشند همراه آنان نیست». [[558]](#footnote-558)

**نوع پنجم: دیدگاه اهل سنت در مورد اصحاب رسول الله** ح

این موضوع شامل نکات ذیل می­باشد:

1ـ تعریف صحابه: عبارت است از هرکس که در حال ایمان به رسول خدا ح با ایشان ملاقات نموده و بر اسلام مرده است.

2- فضل صحابه: خداوند متعال می­فرماید: «[مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَ الَّذينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَي الْکُفَّارِ رُحَماءُ بَيْنَهُمْ تَراهُمْ رُکَّعاً سُجَّداً يَبْتَغُونَ فَضْلاً مِنَ اللَّهِ وَ رِضْواناً سيماهُمْ في‏ وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذلِکَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْراةِ وَ مَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجيلِ کَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ فَآزَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوي‏ عَلي‏ سُوقِهِ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيَغيظَ بِهِمُ الْکُفَّارَ وَعَدَ اللَّهُ الَّذينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَ أَجْراً عَظيماً](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=48&AID=29)» (فتح: 29) «محمد فرستاده خدا است و كسانی كه با او هستند در برابر كافران تند و سرسخت و نسبت به يكديگر مهربان و دلسوزند. ايشان را در حال ركوع و سجود می­بينی. آنان همواره فضل خدای را می­جويند و رضای او را می­طلبند. نشانه ايشان بر اثر سجده در پيشانی­های­شان نمايان است. اين، توصيف آنان در تورات است. و اما توصيف ايشان در انجيل چنين است كه همانند كشتزاری هستند كه جوانه­های (خوشه­های) خود را بيرون زده و آنها را نيرو داده و سخت نموده و بر ساقه های خويش راست ايستاده باشد، بگونه­ای كه برزگران را به شگفت می­آورد. (مؤمنان نيز همين گونه­اند. آنی از حركت بازنمی­ايستند و همواره جوانه می­زنند و جوانه­ها پرورش می­يابند و بارور می­شوند و باغبانانِ بشريت را بشگفت می­آورند. اين پيشرفت و قوّت و قدرت را خدا نصيب مؤمنان می­كند) تا كافران را به سبب آنان خشمگين كند. خداوند به كسانی از ايشان كه ايمان بياورند و كارهای شايسته بكنند آمرزش و پاداش بزرگی را وعده می­دهد».

و می­فرماید: «[وَ السَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهاجِرينَ وَ الْأَنْصارِ وَ الَّذينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ وَ أَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْري تَحْتَهَا الْأَنْهارُ خالِدينَ فيها أَبَداً ذلِکَ الْفَوْزُ الْعَظيمُ](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=9&AID=100)» (توبه: 100) «و پیشگامان نخستین از مهاجرین و انصار و کسانی‌ که به نیکی از آن‌ها پیروی کردند، الله از آن‌ها خشنود گشت و آن‌ها (نیز) از او خشنود شدند. و برای آن‌ها باغ‌هایی (از بهشت) آماده کرده است که نهرها از زیر (درختان) آن جاری است، جاودانه در آن خواهند ماند، این کامیابی بزرگ است».

رسول خدا ح فرمودند: **«لاَ تَسُبُّوا أَصْحَابِي، فَلَوْ أَنَّ أَحَدَكُمْ أَنْفَقَ مِثْلَ أُحُدٍ، ذَهَبًا مَا بَلَغَ مُدَّ أَحَدِهِمْ، وَلاَ نَصِيفَهُ»:[[559]](#footnote-559)** «اصحاب و یارانم را دشنام ندهید. زیرا هریک از شما اگر به اندازه­ی کوه احد طلا انفاق کند، به اندازه­ی یک مد (به اندازه­ پری دو کف دست) یا نصف آن که آنها در راه خدا داده باشند، نخواهد بود».

3- دیدگاه ما در مورد صحابه: همه­ی آنها را دوست داریم و هیچ عداوت و دشمنی با آنها نداریم. و با هرکس که با آنها سر جنگ و دشمنی داشته باشد و از آنها به بدی یاد کند و جز خیر و خوبی در مورد آنها بگوید، دشمنی داریم. چرا که دوست داشتن صحابه دین و ایمان و احسان است. و دشمنی و عداوت با آنها کفر و نفاق و طغیان می­باشد. و از آنها راضی بوده و برای ایشان دعا می­کنیم و از خداوند متعال می­خواهیم که در قلب­های ما نسبت به آنها کینه و دشمنی قرار ندهد.

4- دیدگاه ما در مورد مشاجرات میان صحابه: بر ما واجب است که در مورد مشاجرات میان صحابه سکوت کنیم چنانکه رسول خدا ح فرمودند: «اذا ذکر اصحابی فامکسوا»:[[560]](#footnote-560) «چون سخن از اصحاب من به میان آمد، دست نگه دارید».

5- حکم کسی که به صحابه دشنام داده و از آنها عیب­جویی می­کند:

الف) دشنام دادن و خرده­گیری و همراه کردن آن با کفر: چنانکه بر این باور باشد آنها پس از رسول خدا ح مرتد یا فاسق شدند. کسی که چنین اعتقاد و باوری در مورد صحابه داشته باشد، تردیدی در کفر وی نیست و نیز تردیدی در کفر کسی که در تکفیر چنین شخصی توقف کند، نمی­باشد.چرا که پیروان مذاهب چهارگانه بر کفر کسی که صحابه را تکفیر کند یا به آنها دشنام دهد، اجماع کرده­اند.

حنفیه می­گوید: «هرکس شیخین (ابوبکر و عمر رضی­الله­عنهما) را دشنام دهد و آنها را لعنت کند، کافر شده است. و همچنین کسی که عثمان و طلحه و زبیر و عائشه رضی­الله­عنهم را تکفیر کند، کافر می­باشد».*[[561]](#footnote-561)*

مالکیه می­گویند: «اگر کسی بگوید: صحابه بر گمراهی و کفر بودند، کشته می­شود».[[562]](#footnote-562)

شافعیه می­گوید: «قاطعانه به تکفیر کسی حکم می­شود که قائل به دیدگاهی باشد که گمراهی امت یا تکفیر صحابه را به دنبال داشته باشد».[[563]](#footnote-563)

حنابله می­گوید: «هرکس بر این اعتقاد و باور باشد که صحابه پس از رسول الله ح مرتد یا فاسق شدند، در کفر وی تردیدی نیست».[[564]](#footnote-564)

امام مالک رحمه­الله می­گوید: «هرکس یکی از اصحاب رسول الله چون ابوبکر و عمر و عثمان و معاویه یا عمروبن عاص را دشنام دهد، اگر بگوید: آنها بر گمراهی و کفر بودند، کشته می­شود. اما اگر دشنام وی از قبیل دشنام مردم نسبت به هم باشد، به شدت تنبیه می­شود».[[565]](#footnote-565)

ب) کسی که به صحابه چنان دشنام دهد که در عدالت و دین­شان خدشه وارد نسازد، چنانکه برخی از آنها را بخیل یا ترسو توصیف کند یا اینکه عدم علم لازم یا عدم زهد را به آنها نسبت دهد؛ چنین شخصی مستحق تادیب و تعزیر می­باشد و به مجرد این عمل به کفر وی حکم نمی­شود. امام احمد رحمه­الله می­گوید: «هرکس اصحاب رسول الله ح یا یکی از آنها را دشنام دهد، مبتدع و رافضی است. برای هیچکس جایز نیست از بدی­های آنان چیزی را ذکر کند و در مورد یکی از آنها دهان به عیبجویی باز کند. هرکس چنین کند بر پادشاه واجب است او را ادب کند و وی را به سزای عملش برساند و برای او جایز نیست که وی را ببخشد، بلکه او را تنبیه کند سپس از او بخواهد توبه کند، اگر توبه کرد، از او بپذیرد و اگر توبه نکرد، کیفر وی را از سر گیرد و در همان جلسه او را شلاق بزند تا اینکه از عمل خود توبه کرده و بازگردد».[[566]](#footnote-566)

ج) کسانی که لعنت می­کنند و قبیح می­شمارند؛ نزد امام احمد تفاوت است میان لعنتی که از روی خشم و غضب باشد و لعنتی که از روی اعتقاد باشد.

خلاصه مطلب: اهل سنت در میان روافض و نواصب[[567]](#footnote-567) و خوارج، در جایگاه میانه و وسط می­باشد. چنانچه روافض در دوست داشتن خاندان پیامبر و عداوت و دشمنی با صحابه غلو کردند. اهل بیت رسول خدا ح را چنان مقام و منزلتی بخشیدند که برای آنها عصمت و علم غیب قائل شدند و در نتیجه از آنها طلب کمک و یاری می­کنند. اما نواصب و خوارج به دشمنی با اهل بیت رسول خدا ح برخاسته و آنان را دشنام دادند، بلکه آنها را تکفیر نموده و خون­شان را حلال شمردند.

اما اهل سنت تمام صحابه را دوست دارند و بدون افراط و تفریط هریک از صحابه را در جایگاه و منزلتی که مستحق آن است، قرار می­دهند. و چنانکه شارح عقیده­ی طحاوی رحمه­الله می­گوید: «اصحاب رسول الله ح را دوست داریم و در دوست داشتن برخی از آنها افراط نمی­کنیم و از هیچیک از آنها بیزاری و برائت نمی­جوییم و با هیچیک از آنها دشمنی نداریم و جز به خوبی از آنها یاد نمی­کنیم. دوست داشتن آنها دین و ایمان و احسان است و دشمنی و عداوت با آنها کفر و نفاق و طغیان». [[568]](#footnote-568)

**نوع ششم: میانه­روی و وسطیت اهل سنت در باب منقول و معقول**

اهل سنت در بین معتزله و اشعریه جایگاه میانه و وسط را دارد. چنانکه: معتزله و متکلمانی که از آنها پیروی کرده­اند در مورد عقل غلو کرده و عقل را مقدم بر نقل (کتاب و سنت) دانستند و دلالت نقل را خبر محض دانستند که احتمال صدق و کذب آن می­رود؛ بنابراین نقل قطعیت ندارد برعکس معقول که نزد آنها قطعیت دارد. و اینگونه و با این دیدگاه عقایدی را که در کتاب و سنت آمده و اجماع سلف بر آنها دلالت می­کند، انکار نمودند. عقایدی چون: عذاب قبر و نعمت آن؛ شفاعت و امور اعتقادی از این قبیل؛ و اسما و صفات الهی را نفی کردند.

اما اشعریه در نقل غلو و افراط کردند. از این جهت که حکمت­ها و علت­هایی را که خداوند متعال مناط احکام و شرایع دینش قرار داده، به کلی نفی نموده و گفتند: خداوند تنها به واسطه­ی اراده، امر و نهی می­کند نه از باب علت و حکمت؛ در بین معتزله و اشعریه، اهل سنت و جماعت راه میانه و وسط را در پیش دارند چنانکه از نقل جز آنچه سند و دلالت آن صحیح است، نمی­پذیرند و در امور عقلی جز آنچه به درستی مطرح شده باشد و با کتاب و سنت و اجماع سلف امت مخالفت نداشته باشد، نمی­پذیرند.

شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمه­الله گوید: «در این زمینه (معقول و منقول) دو گروه از مردم دچار اشتباه شده­اند:

1- عده­ای که افراط کردند. چنانکه در معقولات راه غلو در پیش گرفتند حتی آنچه را جزء معقولات نیست، بخشی از آن به حساب آوردند. و آن­را بر حس و نصوص پیامبر مقدم نمودند.

2- عده­ای که از معقولات به طور کلی روی گرداندند چنانکه معقولات صریح را انکار نموده و امور سمعی و حسی ظنی را بر آنها ترجیح دادند. همچنین مردم در سمعیات و نقلیات به دو دسته می­باشند. و همچنین در حسیات پنهان و آشکار به دو دسته می­باشند.

اما واجب است بدانیم که حق به­گونه­ای نیست که بخشی از آن بخش دیگر از آن­را نقض کند و بلکه بخش­های مختلف آن یکدیگر را تصدیق می­کنند. برخلاف باطل که بخش­های آن با هم مخالف و متناقض است. چنانکه خداوند متعال در مورد کسانی که با پیامبران به مخالفت برخاستند می­فرماید: «السَّماءِ ذاتِ الْحُبُکِ \* إِنَّکُمْ لَفِی قَوْل مُخْتَلِف \* یُؤْفَکُ عَنْهُ مَنْ أُفِکَ»[[569]](#footnote-569) (این یک قاعده کلی می­باشد که) آنچه با معقول صریح دانسته شد، هرگز با خبر صحیح و حس صحیح مخالف نیست و همچنین آنچه با سمع صحیح (نقل صحیح) دانسته شده، هرگز با عقل و حس مخالف نیست. و همچنین آنچه با حس صحیح دانسته شده، خبر و عقل آن­را نقض نمی­کند.[[570]](#footnote-570)

چنانکه قواعد عمومی شریعت با کسب علوم جدید و سودمند مخالف نیست و از آن منع نمی­کند بلکه یکی از سه مرتبه واجب یا مستحب یا مباح بدان تعلق می­گیرد. این مطلب درکتاب­هایی که بیانگر قواعد فقهی هستند مورد بررسی قرار گرفته است.

**مطلب دوم: غلو در عبادات**

نوع دوم از انواع غلو، غلوِ جزئیِ عملی می­باشد که مصداق آن غلو در عبادات است.

منظور از جزئی بودن عبارت است از آنچه مربوط به جزئیات شریعت اسلامی می­باشد. منظور از عملی، اموری است که مربوط به عمل انسان می­شود و تنها اموری را شامل می­شود که مربوط به فعل انسان است. و قول زبانی و عمل اعضا و جوارح را شامل می­شود. و منظور از «عملی» در اینجا، عملی مجرد است که نتیجه عقیده­ای فاسد نیست اما اگر عملی باشد که نتیجه عقیده­ای فاسد باشد، در اینصورت غلو از نظر اعتقادی می­باشد. با ذکر یک مثال مساله روشن­تر می­شود:

1- کسی که تمام شب را به عبادت می­گذراند، از نظر عمل غلو کننده و غالی شمرده می­شود.

2- اما کسی که با این اعتقاد و باور از مساجد مسلمانان دوری می­کند که آنها مساجد ضرار هستند، مرتکب غلو کلی اعتقادی شده است.[[571]](#footnote-571)

براستی مبنای دین اسلام آسانی و رفع مشقت و سختی می­باشد. رسول خدا ح فرمودند: «**إِنَّ اللهَ لَمْ يَبْعَثْنِي مُعَنِّتًا، وَلَكِنْ بَعَثَنِي مُعَلِّمًا مُيَسِّرًا»:**[[572]](#footnote-572) «خداوند مرا سخت­گیر نفرستاده است. بلکه مرا معلمی آسان­گیر فرستاده است».

**نمونه­هایی از غلو در عبادات:**

1- انس بن مالک در توصیف نماز رسول خدا ح می­گوید: «رسول خدا کوتاه­­ترین و کامل­ترین نماز را در میان مردم داشت.»[[573]](#footnote-573) و رسول خدا ح اصحاب و یارانش را امر می­کرد تا نماز را کوتاه و سبک بخوانند. شبی معاذ بن جبل در امامت قومش، سوره­ی بقره را آغاز کرد. پس مردی که در این نماز شرکت داشت، سلام داد و به تنهایی نماز خواند و بازگشت. به وی گفتند: فلانی، منافق شدی؟ گفت: سوگند به خدا، نه؛ باید نزد رسول خدا بیایی یا اینکه او را از این مساله آگاه می­کنم. پس نزد رسول خدا رفته و گفت:  
ای رسول خدا، ما کسانی هستیم که با شتر از چاه آب می­کشیم، در روز کار می­کنیم و معاذ همراه شما نماز عشاء را می­خواند سپس نزد ما آمده و در نماز سوره­ی بقره را قرائت می­کند. رسول خدا ح رو به معاذ کرده و فرمود: «یا معاذ، افتان انت؟! اقرأ بکذا و اقرأ بکذا»: ای معاذ، سبب فتنه می­شوی، این و آن سوره­ها را در نماز بخوان».

در روایت بخاری آمده است که رسول خدا ح سه مرتبه فرمودند: «افتان انت؟!» و در روایتی آمده است که رسول خدا ح فرمودند: «**اقْرَأْ: وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا، وَالضُّحَی،** *وَاللَّيْلِ* إِذَا يَغْشَى، سَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى**»:[[574]](#footnote-574)** «سوره­های **وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا، وَالضُّحَی، وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى، سَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى** را بخوان».

2- عبدالله بن مسعود انصاری می­گوید: مردی گفت: ای رسول خدا، من در نماز صبح شرکت نمی­کنم چرا که فلانی نماز را طولانی می­خواند. پس رسول خدا چنان ناراحت شد که تا آن روز چنین ناراحتی از ایشان ندیدم. سپس فرمودند: «**يَا أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّ مِنْكُمْ مُنَفِّرِينَ، فَمَنْ أَمَّ النَّاسَ فَلْيَتَجَوَّزْ، فَإِنَّ خَلْفَهُ الضَّعِيفَ وَالكَبِيرَ وَذَا الحَاجَةِ»:[[575]](#footnote-575)** «ای مردم برخی از شما نفرت ایجاد می­کنند. پس هریک از شما که امامت نماز مردم را به عهده گرفت، باید کوتاه و سبک بخواند. چرا که پشت سر وی افراد ضعیف و پیرمرد و نیازمند و ناتوان وجود دارند» .

3- از عون بن ابی جحیفه از پدرش روایت است که می­گوید: «رسول خدا ح میان سلمان و ابو درداء پیمان برادری ایجاد نمود. روزی سلمان ابودرداء را ملاقات کرد و ام درداء را ژولیده و ژنده­پوش یافت. پرسید: چرا ژنده­پوش و ژولیده­ای؟ گفت: برادرت ابودرداء به زندگی دنیا نیازی ندارد. سپس سلمان غذایی درست کرد و برای ابودردا آورد. سلمان گفت: غذا بخور. ابودرداء گفت: من روزه هستم. سلمان گفت: تا تو نخوری من نیز نخواهم خورد. سرانجام سلمان غذا خورد. چون شب شد و هنگام خواب فرا رسید، ابودرداء برخاست تا عبادت کند. سلمان گفت: بخواب. ابودرداء کمی خوابید و دوباره برخاست تا عبادت کند. سلمان گفت: بخواب؛ وقتی شب به آخر رسید، سلمان به ابودرداء گفت: اکنون بلند شو؛ آنگاه هر دو نماز شب خواندند. سپس سلمان به ابودرداء گفت: پروردگارت بر تو حقی دارد. حق هر صاحب حقی را ادا کن. سپس ابودرداء نزد رسول خدا آمد و ماجرا را تعریف کرد. رسول خدا ح فرمودند: «صدق سلمان»: «سلمان راست گفته است».[[576]](#footnote-576)

حافظ بن حجر می­گوید: «این حدیث بیانگر جواز نهی از مستحبات می­باشد. و این زمانی است که این مستحبات منجر به خستگی و ملالت و ضایع شدن حقوق واجب یا مستحبی شود که انجام آن ترجیح دارد».[[577]](#footnote-577)

4- و از انس بن مالک روایت است که می­گوید: «سه نفر به خانه همسران رسول خدا آمده و از شیوه عبادت رسول الله ح پرسیدند. هنگامی که از کیفیت آن مطلع شدند، گویا عبادت رسول خدا را اندک پنداشتند و با خود گفتند: ما کجا و رسول خدا کجا؟ خداوند گناهان اول و آخرش را بخشیده است. آنگاه یکی از آنان گفت: من تمام شب را برای همیشه نماز می­خوانم. دیگری گفت: من تمام عمر، روزه می­گیرم و یک روز آن­را هم نمی­خورم. سومی گفت: من از زنان دوری نموده و هرگز ازدواج نمی­کنم. رسول الله ح نزد آنان رفت و فرمود: **«أَنْتُمُ الَّذِينَ قُلْتُمْ كَذَا وَكَذَا، أَمَا وَاللَّهِ إِنِّي لَأَخْشَاكُمْ لِلَّهِ وَأَتْقَاكُمْ لَهُ، لَكِنِّي أَصُومُ وَأُفْطِرُ، وَأُصَلِّي وَأَرْقُدُ، وَأَتَزَوَّجُ النِّسَاءَ، فَمَنْ رَغِبَ عَنْ سُنَّتِي فَلَيْسَ مِنِّي»:** «شما کسانی هستید که چنین و چنان گفته­اید؟ سوگند به خدا که من از همه شما بیشتر از خدا می­ترسم و بیشتر از شما تقوا دارم. در عین حال هم روزه می­گیرم و هم می­خورم. هم نماز می­خوانم و هم می­خوابم و با زنان نیز ازدواج می­کنم؛ پس هرکس از سنت من روی گرداند، از من نیست». [[578]](#footnote-578)

**مطلب سوم: غلو در معاملات**

غلو در معاملات عبارت است از تشدد در تحریم هر چیزی؛ حتی اگر وسیله باشد. مانند تحریم رفاه طلبی در خوراک یا کار؛

خداوند متعال می­فرماید: «[قُلْ يا أَهْلَ الْکِتابِ لا تَغْلُوا في‏ دينِکُمْ غَيْرَ الْحَقِّ وَ لا تَتَّبِعُوا أَهْواءَ قَوْمٍ قَدْ ضَلُّوا مِنْ قَبْلُ وَ أَضَلُّوا کَثيراً وَ ضَلُّوا عَنْ سَواءِ السَّبيلِ](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=5&AID=77)» (مائده: 77) «بگو: ای اهل کتاب! در دین خود به ناحق غلو (و زیاده روی) نکنید و از هوس‌های گروهی که از پیش گمراه شدند و بسیاری را گمراه کردند و از راه راست منحرف گشتند، پیروی نکنید».

رسول خدا ح در مورد مشابهت با اهل کتاب هشدار دادند. مردی از رسول خدا پرسید: برخی از غذاها به­گونه­ای هستند که با خوردن آنها احساس خوبی نداریم؟ پس رسول خدا ح در پاسخ وی فرمودند: «**لَا يَتَخَلَّجَنَّ فِي صَدْرِكَ شَيْءٌ ضَارَعْتَ فِيهِ النَّصْرَانِيَّةَ»**: «نباید خوردن چنین غذاهایی در دلت چیزی شبیه نصرانیت (تحریف شده) وارد کند».[[579]](#footnote-579) معنای این روایت آن است که: در خوردن چنین غذایی سختی و ناپسندی به خود راه مده، چرا که تو بر دین حنیف و آسانی هستی. و اگر در چنین مواردی تردید کنی و بر خود سخت بگیری، در این مورد با اندیشه­های رهبانیت همسو و مشابه خواهی بود.» [[580]](#footnote-580)

اما غالبا این تشدد و سخت گیری منجر به دست کشیدن از عمل می­گردد و این به دو صورت می­باشد:

الف) خستگی و ملالت و به دنبال آن ناتوانی که گاهی در نصوص شرعی از آن به نفرت از عبادت یا خسته و ملول شدن یا ناتوانی و... تعبیر شده است. و نصوصی که ذکر خواهد شد به این معنا اشاره می­کند:

1- از عائشه روایت است که رسول خدا ح در حالی به خانه ایشان وارد شد که زنی نزد ام المومنین بود. رسول خدا ح فرمود: «من هذه؟»: «او کیست؟» ام المومنین گفت: «فلانی؛ در مورد نمازش سخن می­گوید.» رسول خدا ح فرمودند: «**مَهْ، عَلَيْكُمْ بِمَا تُطِيقُونَ، فَوَاللَّهِ لاَ يَمَلُّ اللَّهُ حَتَّى تَمَلُّوا» وَكَانَ أَحَبَّ الدِّينِ إِلَيْهِ مَادَامَ عَلَيْهِ صَاحِبُهُ**»: «دست نگه دارید؛ بر شما واجب است که به اندازه توانایی خود عمل کنید. به خدا سوگند، الله (از دادن پاداش) خسته نمی­شود اما شما (از انجام طاعت و بندگی) خسته می­شوید. و بهترین عمل نزد خداوند عملی است که صاحبش بر انجام آن مداومت کند».[[581]](#footnote-581)

2- و ام المومنین عائشه می­گوید: رسول خدا ح فرمودند: «ان هذا الدین متین فاغلوا فیه برفق»:[[582]](#footnote-582) «این دین استوار است پس به آرامی و نرمی در آن نفوذ کنید».

ب) وقوع نقص:

چون عملی منجر به نقص و خلل در جسم و روان عامل شود، چنانکه انسان با انجام آن از باب تعبد و دیانت خود را مورد آزار و اذیت قرار دهد یا اینکه او ­را از لوازم حیات بازدارد، درحقیقت چنین رفتاری سخت گرفتن و به مشقت انداختن نفس می­باشد.

انس بن مالک می­گوید: سه نفر به خانه همسران رسول خدا آمده و از شیوه عبادت رسول الله ح پرسیدند. هنگامی که از کیفیت آن مطلع شدند، گویا عبادت رسول خدا را اندک پنداشتند و با خود گفتند: ما کجا و رسول خدا کجا؟ خداوند گناهان اول و آخرش را بخشیده است. آنگاه یکی از آنان گفت: من تمام شب را برای همیشه نماز می­خوانم. دیگری گفت: من تمام عمر، روزه می­گیرم و یک روز آن­را هم نمی­خورم. سومی گفت: من از زنان دوری نموده و هرگز ازدواج نمی­کنم. رسول الله ح نزد آنان رفت و فرمود: **«أَنْتُمُ الَّذِينَ قُلْتُمْ كَذَا وَكَذَا، أَمَا وَاللَّهِ إِنِّي لَأَخْشَاكُمْ لِلَّهِ وَأَتْقَاكُمْ لَهُ، لَكِنِّي أَصُومُ وَأُفْطِرُ، وَأُصَلِّي وَأَرْقُدُ، وَأَتَزَوَّجُ النِّسَاءَ، فَمَنْ رَغِبَ عَنْ سُنَّتِي فَلَيْسَ مِنِّي»:** «شما کسانی هستید که چنین و چنان گفته­اید؟ سوگند به خدا که من از همه شما بیشتر از خدا می­ترسم و بیشتر از شما تقوا دارم. در عین حال هم روزه می­گیرم و هم می­خورم. هم نماز می­خوانم و هم می­خوابم و با زنان نیز ازدواج می­کنم؛ پس هرکس از سنت من روی گرداند، از من نیست». [[583]](#footnote-583)

اما رسول خدا ح چنین عملکردی را انکار نمود چرا که درحقیقت چنین رفتاری تحریم اموری است که انسان طبیعتا به آنها نیاز دارد و با منع نفس از این امور، انسان دچار نقص و خلل می­شود. چنانکه ابن عباس می­گوید: «روزی رسول خدا در حال سخنرانی مردی را دید که ایستاده است. علتش را جویا شد. گفتند: او ابو اسرائیل است. نذر کرده که بایستد و ننشیند، زیر سایه نرود، حرف نزند و روزه بگیرد. رسول خدا ح فرمودند: «مره فلیتکلم ولیستظل ولیقعد ولیتم صومه»: «به او بگویید تا حرف بزند، زیر سایه برود و بنشیند ولی روزه­اش را کامل کند». [[584]](#footnote-584)

حافظ ابن حجر رحمه­الله می­گوید: «این حدیث بیانگر آن است که هر چیزی اذیت و آزار انسان را به دنبال داشته باشد و لو اینکه نتیجه آن چنین باشد و دلیلی از کتاب و سنت بر مشروعیت آن وارد نشده باشد، مانند پای لخت راه رفتن و نشستن در آفتاب، جزئی از اطاعت الله نخواهد بود و با آن نذر منعقد نمی­گردد».[[585]](#footnote-585)

اما در برابر این تشدد، تساهل می­باشد مانند کسی که معتقد به حلال بودن هر چیزی باشد که باعث رشد و نمو مالی و تقویت اقتصادی ­شود حتی ربا و خیانت و... و نیز معتقد به جواز سودهای ربوی از طریق تعامل با بانک و موسسات مالی و اعتباری باشد.[[586]](#footnote-586) و برای توجیه این امر به بهانه­های واهی و سست چنگ می­زنند. چنانچه می­گویند: ربا شاهرگ حیاتی جامعه است و گردش و چرخش اقتصادی جامعه بدان وابسته است و امروزه به ضرورتی برای جامعه اسلامی تبدیل شده که زندگی معاصر وجود و حمایت آن­را می­طلبد.

و از این قبیل است جایز دانستن فعالیت و کار در بانک­ها و شغل­های ربوی[[587]](#footnote-587)و فروش شراب و گوشت خوب به غیر مسلمانان.[[588]](#footnote-588) درحالی­که دیدگاه معتدل و معقول آن است که گفته شود : «معاملات بر مبنای عدل حلال می­باشند. و آن عبارت است از هر معامله­ای که موافق با نصوص کتاب و سنت باشد».[[589]](#footnote-589)

اماتطبیق عملی منهج آسان­گیری و تساهلِ معاصر در عرصه­ی خانواده بسیار زیاد است. از جایز شمردن اختلاط بین دو جنس مخالف گرفته تا عدم وجوب رعایت حجاب شرعی از سوی زنان.[[590]](#footnote-590)و از این قبیل است دعوت شیخ قرضاوی به شرکت زنان در بازیگری و ضروری دانستن آن و غیر قابل قبول خواندن داستانی که خالی از زنان باشد.[[591]](#footnote-591)و همچنین جایز شمردن دست دادن با زن اجنبی[[592]](#footnote-592)و سفر زن بدون محرم[[593]](#footnote-593)و ازدواج زن مسلمان با مرد اهل کتاب و باقی ماندن زن کافر مسلمان شده، نزد شوهر کافرش[[594]](#footnote-594)از این قبیل تساهلات و تسامهاتی است که منهج آسان­­گیری و تسامح معاصر بدان پرداخته است. و گفتند: شرکت زنان در عرصه­های سیاسی بدون هیچ قید و بندی جایز است و همچنین مشارکت وی در انتخابات و پارلمان و بلکه سِمت قضاوت و اینکه امام نمازگزاران مرد باشد.[[595]](#footnote-595)

اما به این مقدار هم کفایت نکردند بلکه مسائل زیادی از این دسته عنوان کرده­اند. از خداوند متعال سلامت از انحراف را خواستاریم.

ب) آمیختن حقوق مختلف با یکدیگر:

چنین عملکردی برای برخی از اصحاب رسول خدا ح اتفاق افتاد. از ابوجحیفه از پدرش روایت است که می­گوید: رسول خدا ح میان سلمان [[596]](#footnote-596)و ابودرداء[[597]](#footnote-597)پیمان اخوت و برادری بست. از عون بن ابی جحیفه از پدرش روایت است که می­گوید: «رسول خدا ح میان سلمان و ابودرداء پیمان برادری ایجاد نمود. روزی سلمان ابودرداء را ملاقات کرد و ام درداء[[598]](#footnote-598) را ژولیده و ژنده­پوش یافت. پرسید: چرا ژنده­پوش و ژولیده­ای؟ گفت: برادرت ابودرداء به زندگی دنیا نیازی ندارد. سپس سلمان غذایی درست کرد و برای ابودردا آورد. سلمان گفت: غذا بخور. ابودرداء گفت: من روزه هستم. سلمان گفت: تا تو نخوری من نیز نخواهم خورد. سرانجام سلمان غذا خورد. چون شب شد و هنگام خواب فرا رسید، ابودرداء برخاست تا عبادت کند. سلمان گفت: بخواب. ابودرداء کمی خوابید و دوباره برخاست تا عبادت کند. سلمان گفت: بخواب؛ وقتی شب به آخر رسید، سلمان به ابودرداء گفت: اکنون بلند شو؛ آنگاه هر دو نماز شب خواندند. سپس سلمان به ابودرداء گفت: پروردگارت بر تو حقی دارد. حق هر صاحب حقی را ادا کن. سپس ابودرداء نزد رسول خدا آمد و ماجرا را تعریف کرد. رسول خدا ح فرمودند: «صدق سلمان»: «سلمان راست گفته است».[[599]](#footnote-599)

حافظ بن حجر می­گوید: «این حدیث بیانگر جواز نهی از مستحبات می­باشد. و این زمانی است که این مستحبات منجر به خستگی و ملالت و ضایع شدن حقوق واجب یا مستحبی شود که انجام آن ترجیح دارد».[[600]](#footnote-600)

**مطلب چهارم: غلو در عادات**

غلو در عادت­ها عبارت است از: تشدد در تمسک به عادت­های قدیمی و روی نیاوردن به آنچه بهتر از آن است. از جمله این عادت­ها:

1- اجازه خواستن فرد بیگانه از پسر عمو قبل از خواستگاری از دختر عمه وی؛ براستی این عادت و رسم و رسوم­ها و بدعت­ها بسیار عجیب و زشت­ ­می­باشد. چنانکه مردی دختر عمه­اش را از ازدواج با دیگری منع کند. (هرچند علاقه­ای به او نداشته باشد) با این ظن و گمان که او به شوهری برای او سزاوار­تر است. درحالی­که دلیلی شرعی برای این گمان زشت وجود ندارد و بلکه جزئی از عادت­ها و عرف­هایی است که خداوند متعال برای آنها دلیلی نفرستاده است. و چنین رفتاری با رهنمود نبوی مخالف است که می­فرماید: «**إِذَا جَاءَكُمْ مَنْ تَرْضَوْنَ دِينَهُ وَخُلُقَهُ فَزَوِّجُوهُ، إِلَّا تَفْعَلُوا تَكُنْ فِتْنَةٌ فِي الْأَرْضِ، وَفَسَادٌ عَرِيضٌ**»:[[601]](#footnote-601)«اگر کسی به خواستگاری آمد که از دین و اخلاق او راضی بودید، دختران­تان را به عقد او در آورید چون اگر این کار را نکنید فتنه و فسادی گسترده و دامنگیر در زمین برپا خواهد شد». و همچنین با این رهنمود نبوی مخالف است که می­فرماید: «**لاَ تُنْكَحُ الأَيِّمُ حَتَّى تُسْتَأْمَرَ، وَلاَ تُنْكَحُ البِكْرُ حَتَّى تُسْتَأْذَنَ» قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَكَيْفَ إِذْنُهَا؟ قَالَ: «أَنْ تَسْكُتَ**»:[[602]](#footnote-602)«زن بیوه بدون مشورت با او و دختر باکره بدون اجازه­اش، به ازدواج کسی در نمی­آیند. گفته شد: ای رسول خدا، اجازه دختر باکره چگونه است؟ فرمودند: اینکه سکوت نماید».

2- عدم اجازه به شوهر برای دیدن همسرش مگر در شب ازدواج؛ چنین رفتاری تشدد به خرج دادن می­باشد.رسول خدا فرمودند: «إِذَا خطب أحدكم المرأة فقدر أن يرى منها بعض ما يدعوه إليها فليفعل»:[[603]](#footnote-603) «چون یکی از شما به خواستگاری زنی رفت، اگر توانست قسمتی از بدن او را نگاه کند که او را به ازدواجش تشویق می­کند، پس این کار را بکند».

و در حدیث دیگری جابر می­گوید: «به سوی وی نگاه کن، زیرا نگاه کردن به همسر آینده، سبب ایجاد الفت و دوستی می­شود و در آینده زندگی موفق خواهند داشت».[[604]](#footnote-604)

و در حدیث جابر آمده است: «من از چشم او پنهان می­شدم تا عضوی را از او ببینم که مرا به ازدواج با او تشویق می­کند». [[605]](#footnote-605)

و رسول خدا فرمودند: «**إِذَا خَطَبَ أَحَدُكُمُ امْرَأَةً فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَنْظُرَ إِلَيْهَا إِذَا كَانَ إِنَّمَا يَنْظُرُ إِلَيْهَا لِلْخِطْبَةِ، وَإِنْ كَانَتْ لَا تَعْلَمُ**»:[[606]](#footnote-606) «چون یکی از شما به خواستگاری دختری رفت، گناهی بر او نیست که با قصد خواستگاری از وی، به او نگاه کند هرچند آن دختر نداند». و در برابر این تشدد و غلو، تساهل و تفریط می­باشد.

3- خلوت مرد با دختری که از او خواستگاری می­کند.

این عمل از اموری است که به حرام بودن آن تصریح شده است. و جایز نیست که دختر جوان با مرد بیگانه خلوت کنند. چرا که رسول خدا فرمودند: «لا یخلو رجل بامراة الا مع ذی محرم»:[[607]](#footnote-607) «نباید مرد با زنی خلوت کند مگر اینکه محرم زن با او همراه باشد». چنین رفتاری از بزرگ­ترین اسباب وقوع اتفاقی است که سرانجام آن برای هر دو نفر نیک نخواهد بود.

این خلوت می­تواند در قالب بیرون رفتن برای صرف ناهار یا شرکت در مهمانی یا حتی خلوت با وی در خانه باشد که گاهی دیده می­شود مرد پس از طی کردن تمام این مراحل، خواستگاری را به بهانه عدم تفاهم فسخ می­کند.

4- وارد شدن جمعی از مردان به همراه داماد به جمع زنانه در شب عروسی برای رساندن داماد به عروس؛ چنین رفتاری به اختلاط میان زن و مرد و نگاه کردن به زنان دعوت می­کند درحالی­که در اوج زینت و زیبایی می­باشند و این عمل حرام است.

5- نشستن داماد به همراه عروس در برابر زنان بیگانه درحالی­که هر دو در اوج زیبایی و زینت خود می­باشند.[[608]](#footnote-608) و این مورد نیز همچون موارد قبل خالی از فتنه نیست چه برای زنان و چه برای مردان؛ خداوند متعال مردان و زنان را به فرو انداختن چشم­ها دستور داده است. آنجا که می­فرماید: «قُل لِّلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ»: «(ای پیامبر!) به مردان مؤمن بگو چشم‌های خود را (از نگاه به نا محرم) فرو گیرند». «وَقُل لِّلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ»: «و به زنان مؤمن بگو چشم‌های خود را (از نگاه به نامحرم) فرو گیرند». (نور: 30-31)

عادت­ها و عرف­های زشت و زیادی وجود دارند که با توجه به جوامع و قبایل مختلف، متفاوت می­باشند. چنانکه برخی از این عادت­ و عرف­ها ریشه در جوامع اسلامی دارد و برخی از آنها از جوامع غربی کافر وارد جامعه اسلامی شده است و در واقع سوغات و ارمغان آنها می­باشد.

اما اگر عادت و روش­هایی که در سطح جامعه وجود دارند، وجود و عدم­شان از لحاظ مصالح با هم یکسان و برابر باشد، در این صورت انسان بر همان روش خود بماند برای او بهتر است از اینکه عادات و روش­های فراوان را دستورالعمل خود قرار دهد.[[609]](#footnote-609)

**سوالات فصل ششم:**

1- اقسام اختلاف و دیدگاه اهل سنت و جماعت در مورد آن­را بیان کنید؟

2- شریعت ما را به اتحاد امر نموده و از پراکندگی و اختلاف نهی کرده است، دلیلی از کتاب و سنت ذکر کنید که بر این معنا تاکید می­کند؟

3- سه مورد از مظاهر انصاف را بیان کنید.

4- وسطیت و میانه­روی اهل سنت و جماعت را در هریک از موارد ذکر شده، به اختصار توضیح دهید:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مساله | دیدگاه اهل سنت | فرقه­های اهل سنت |
| اسما و صفات خداوند |  |  |
| وعده و وعید |  |  |
| حقیقت ایمان |  |  |
| افعال خداوند (قضا و قدر) |  |  |
| اصحاب رسول الله ح |  |  |
| منقول و معقول |  |  |

5- علامت (+) را در برابر جمله صحیح و علامت ( - ) را در برابر جمله نادرست قرار بده:

الف) وسطیت به معنای اعتدال است. ( )

ب) از دلایل سهولت و وضوح دیدگاه­های اهل سنت این است که جز افراد با فرهنگ آن­را نمی­دانند. ( )

ج) نیکی­های عالم با اشتباهات و لغزش­های وی از بین نمی­رود و از اشتباهات وی پیروی نمی­شود. ( )

د) کسی که تمام شب را به عبادت و قیام می­پردازد، از جمله افرادی شمرده می­شود که غلو اعتقادی دارند. ( )

و) تشدد در تحریم هر چیز، یکی از مظاهر غلو در معاملات می­باشد. ( )

6- از مجموعه اول گزینه مناسب برای مجموعه دوم را انتخاب کن.

|  |  |
| --- | --- |
| الف | ب |
| اتفاق بر منهج | تساهل در عادت­ها |
| تفتیش و جستجوی عیب­ها | غلو در عبادات |
| خلوت مرد با زنی که از او خواستگاری می­کند. | پرهیز از تجاوز در حدود |
| داستان ابودرداء با همسرش (و ژولیده بودن وی) | مخالفت آن با بدعت در دین، منزه بودن از آن­را واجب می­کند. |
| اهل سنت و وسطیت و میانه­روی | عدم انصاف میان هم­نوعان |

فصل هفتم: اصول دعوت سلفی

* مبحث اول: بازگشت به کتاب و سنت و فهم آن­دو بر مبنای فهم سلف صالح
* مبحث دوم: دعوت به توحید و اخلاص در عمل تنها برای خداوند یکتا
* مبحث سوم: برحذر داشتن مردم از شرک با اختلاف انواع آن
* مبحث چهارم: دعوت به اتباع و پیروی و رها کردن تقلید شامل:
* مطلب اول: اتباع و پیروی
* مطلب دوم: تقلید
* مبحث پنجم: رها کردن بدعت و افکار وارداتی و ایده­های عجیب و غریب
* مبحث ششم: کسب علم سودمند
* مبحث هفتم: تصفیه و تربیت
* مبحث هشتم: اخلاق و تزکیه
* مبحث نهم: برحذر داشتن مسلمانان از احادیث ضعیف و منکر
* مبحث دهم: رها کردن تحزب و تعصب با تمام انواع و اقسام آن
* مبحث یازدهم: تلاش در جهت از سرگیری و آغاز دوباره حیات اسلامی

مبحث اول: بازگشت به کتاب و سنت صحیح نبوی و فهمیدن آنها به روش سلف صالح[[610]](#footnote-610)

بازگشت و مراجعه به کتاب و سنت صحیح نبوی و معتقد بودن به اعتقاد و شریعت و رفتاری که صحابه داشتند، راه و روش مومنان است. و دلایل زیادی در این زمینه در کتاب و سنت صحیح وجود دارد از جمله:

**الف) قرآن کریم**

1- خداوند متعال می­فرماید: «[فَإِنْ آمَنُوا بِمِثْلِ ما آمَنْتُمْ بِهِ فَقَدِ اهْتَدَوْا وَ إِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّما هُمْ في‏ شِقاقٍ» (بقره: 137) «پس اگر آن‌ها (نیز) به مانند آنچه شما ایمان آورده‌اید، ایمان بیاورند، قطعاً هدایت یافته‌اند و اگر پشت کنند، پس جز این نیست که آنان در ستیزند».](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=2&AID=137" \t "_blank)

[2- خداوند متعال می­فرماید: «](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=2&AID=137" \t "_blank)[[وَ مَنْ يُشاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ ما تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدي‏ وَ يَتَّبِعْ غَيْرَ سَبيلِ الْمُؤْمِنينَ نُوَلِّهِ ما تَوَلَّي وَ نُصْلِهِ جَهَنَّمَ وَ ساءَتْ مَصيراً](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=2&AID=137" \t "_blank)](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=4&AID=115)[» (نساء: 115) «و هرکس پس از آنکه هدایت (و راه حق) برایش روشن شد، با پیامبر مخالفت کند و از راهی جز راه مؤمنان پیروی کند، ما او را به آنچه پیروی کرده واگذاریم و او را به جهنم در افکنیم و بد جایگاهی است».](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=2&AID=137" \t "_blank)

[اینکه خداوند می­فرماید: «](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=2&AID=137" \t "_blank)[[وَ يَتَّبِعْ غَيْرَ سَبيلِ الْمُؤْمِنينَ](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=2&AID=137" \t "_blank)](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=4&AID=115)[»](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=2&AID=137" \t "_blank) ملازم صفت اول (مخالفت با رسول الله ح) می­باشد. اما گاهی این مخالفت با نص شارع می­باشد و گاهی مخالفت متوجه امری است که امت محمدی در مورد آن اجماع کرده­اند. و اتفاق نظر آنها در آن امر، به تحقیق دانسته شده است. درحقیقت عصمت آنان از اتفاق بر امری نادرست، تضمین شده است و این از باب تکریم آنها و تعظیم پیامبرشان می­باشد. و از جمله دلایلی که امام شافعی در حجت بودن اجماع و حرام بودن مخالفت با آن، بدان اعتماد نموده همین آیه می­باشد. و این از بهترین و قوی­ترین استنباط­ها می­باشد.[[611]](#footnote-611)

اما وجه دلالت در این دو آیه واضح و آشکار است چنانکه خداوند متعال هدایت و نجات را در گرو پایبندی و التزام به روش صحابه معرفی می­کند؛ کسانی که اولین مومنان بودند و سرور و سادات پرهیزگاران می­باشند و این بیانگر لزوم پیروی از راه و روش آنها می­باشد.

**ب) سنت نبوی:**

1- رسول خدا فرمودند: «**إِنِّي قَدْ تَرَكْتُ فِيكُمْ مَا إِنِ اعْتَصَمْتُمْ بِهِ فَلَنْ تَضِلُّوا أَبَدًا كِتَابَ اللَّهِ وَسُنَّةَ نَبِيِّهِ»:**[[612]](#footnote-612) «در میان شما چیزی را به جای گذاشتم که اگر بدان چنگ زنید، هرگز گمراه نخواهید شد: کتاب الله و سنت پیامبرش».

2- عبدالله بن مسعود می­گوید: «رسول خدا خط راستی کشید و در چپ و راست آن خطوط زیادی را ترسیم نمود. سپس این آیه را تلاوت کرد: «[وَ أَنَّ هذا صِراطي‏ مُسْتَقيماً فَاتَّبِعُوهُ وَ لا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِکُمْ عَنْ سَبيلِهِ ذلِکُمْ وَصَّاکُمْ بِهِ لَعَلَّکُمْ تَتَّقُونَ](http://www.tadabbor.org/?page=quran&SID=6&AID=153)» (انعام: 153) «و اين راه مستقيم من است، پس از آن پيروی کنيد و از راه‌های (پراکنده) پيروی نکنيد که شما را از راه الله دور می‌کند، اين چيزی است که الله شما را به آن سفارش نموده است، شايد پرهيزگار شويد».

و اینگونه رسول خدا مشخص نمود که آن خط راست همان راهی است که به خداوند منتهی می­شود و خطوطی که در اطراف آن می­باشند، راه­های انحرافی هستند که بر هریک از این راه­ها شیطانی است که به سوی آن فرا می­خواند».[[613]](#footnote-613)

بنابراین مساله مهم است و بیان راه مومنان واجب است و شناختن راه و روش مجرمان مطلوب می­باشد. تا اینکه مسلمان ندانسته به دام گمراهی گرفتار نشود و راه­ها بر وی مشتبه و آمیخته نگردد. چنانکه خداوند متعال می­فرماید: «[وَ لِتَسْتَبينَ سَبيلُ الْمُجْرِمينَ](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=6&AID=55)» (انعام: 55) «تا راه مجرمان (و گناهکاران) آشکار گردد». و اینگونه با تبیین راه و روش مجرمان، دچار انحراف کسانی نشود که گمان می­کنند اهل سنت و جماعت هستند اما به عقیده­ی پاک و زلال دعوت نمی­کنند و به خاطر آن دوستی نمی­کنند.

براستی کسی که از مومنان جدا شده و راهی مخالف با راه و روش آنان در پیش گیرد، درحقیقت به مخالفت با الله و رسولش برخاسته و از جماعت مسلمانان جدا و از راه راست منحرف و گمراه شده است.

3- جابر بن عبدالله می­گوید: «رسول خدا در ایراد خطبه چنان حمد و ستایش خداوند را بیان می­کرد که سزاوار آن است سپس می­فرمود: هرکس را الله هدایت کند، گمراه کننده­ای برای او نیست. و هرکس را گمراه کند راهنمایی برای او نیست و راست­ترین سخنان، کتاب الله می­باشد و بهترین راه و روش، هدایت و روش محمد است. و بدترین امور، امور نو پیدا(ی در دین) است و هر نو پیدایی بدعت است و هر بدعتی گمراهی است و هر گمراهی در آتش است».[[614]](#footnote-614)

4- عبد الرحمن بن عمرو السُّلَمی و حُجر کلاعی می­گویند: نزد عرباض بن ساریه رفتیم درحالی­که بیمار بود. او کسی بود که این آیه در مورد وی نازل شد: «[وَ لا عَلَی الَّذينَ إِذا ما أَتَوْکَ لِتَحْمِلَهُمْ](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=9&AID=92)» (توبه: 92) «و نه بر کسانی‌که وقتی نزد تو آمدند که آن‌ها را (بر مرکبی) سوار کنی».

پس به او گفتیم: ما برای ملاقات و عیادت و آموختن نزد تو آمدیم. عرباض گفت: «روزی رسول خدا نماز صبح را خوانده و رو به ما کرد و به پند و اندرز ما پرداخت، چنانکه اشک­ها در اثر آن جاری شد و قلب­ها هراسان شد. پس کسی گفت: ای رسول خدا، گویا که این پند و اندرز خداحافظی است، چه توصیه­ای برای ما داری؟ فرمود: شما را به تقوای الهی و شنیدن و اطاعت کردن از امیر - هرچند برده­ای حبشی باشد - توصیه می­کنم. براستی هرکس پس از من زندگی کند، اختلافات زیادی را شاهد خواهد بود. پس بر شما واجب است به سنت من و راه و روش خلفای هدایت­گرِ هدایت شده چنگ زنید و با بن دندان آنها را محکم و استوار بگیرید. و از امور نو پیدا(ی در دین) پرهیز کنید چرا که هر امر نو پیدایی (در دین) بدعت است و هر بدعتی گمراهی و هر گمراهی در آتش است».[[615]](#footnote-615)

**ج) آثار صحابه رضوان­الله­علیهم**

بکیر بن عبدالله اشج می­گوید: عمر بن خطاب گفت: «عده­ای با امور متشابه در قرآن با شما مجادله می­کنند، پس با استعانت از سنت­ها (احادیث) پاسخ آنان را بدهید. چرا که پیروان حدیث داناتر به کتاب خداوند می­باشند».[[616]](#footnote-616)

بنابراین اعتقاد سالم و صحیح تنها راه برپایی جامعه­ی اسلامی­ای است که بخش­های مختلف آن با یکدیگر مرتبط و وابسته است. و راهی برای اتحاد و همسویی قاطبه امت اسلامی و ایجاد وحدت صفوف و عزت و سعادت آن در دنیا و آخرت نمی­باشد مگر با بازگشت صحیح به اسلام پاک و زلال از شرک و بدعت و گمراهی.

و این مهم اقتضا می­کند که هر مسلمانی مذاهب و مناهج نو پیدایی را که با راه و روش سلف امت مخالف هستند، رها کند و عنایت خود را متوجه مذهب سلف صالح و عقیده و راه و روش آنها کند.

**د) اقوال سلف:**

شیخ الاسلام ابن تیمیه می­گوید: «چون انسان عاقل در این امور[[617]](#footnote-617) تامل کند، متوجه می­شود که مذهب سلف و ائمه، در نهایت راستی و استواری و صحت می­باشد و معقول صریح و منقول صحیح آن­را اقتضا می­کند و کسی که با آن مخالفت می­کند - با وجود تناقضی که در اقوال وی می­باشد و انحرافی که به سبب آن منحرف شده است - در واقع از اقتضای عقل و سمع (نقل) خارج شده و با فطرت و سمع مخالفت کرده است».[[618]](#footnote-618)

**و) اقوال و دیدگاه­های معاصرین:**

دکتر مصطفی حلمی حفظه­الله می­گوید: «چون مسلمانان به دنبال راهی برای به پا خاستن باشند، راهی جز وحدت صفوف و یکپارچه شدن ندارند. و این مهم جز با اسلامِ صحیح ممکن نخواهد بود. و مصدر اسلام صحیح، قرآن و سنت می­باشد و همین است خلاصه­­ی دیدگاه و نگرش سلفی».[[619]](#footnote-619)

بنابراین سبب هر زیان و ضرری که متوجه مسلمانان می­شود، انحراف آنها از حق و حقیقت و عدم اتفاق بر مبنای حق می­باشد. درحالی­که حق و حقیقتی که رسول الله ح با رفتن خود در میان ما به جای نهادند، بسیار واضح و روشن است. چنانکه می­فرماید: «قد ترکتم علی البیضاء، لیلها کنهارها لا یزیغ عنها بعدی الا هالک»:[[620]](#footnote-620) «شما را بر امری روشن ترک نمودم که شبش همچون روز آن روشن است. پس از من هیچکس از آن منحرف نمی­شود مگر اینکه هلاک می­شود».

اما دعوتی که مبنای آن عقیده­­ی صحیح نباشد، هرچند به سوی اتفاق و اتحاد فرا خواند، دعوتی باطل است. و کسی چنین دعوتی را ترویج می­دهد که فهم درست و صحیحی از دین نداشته باشد. معنای دعوت به ائتلاف و همبستگی این نیست که به پیروان عقیده­ی صحیح بگوییم با اهل بدعت و منهج­های منحرف متحد شده و با هم وحدت داشته باشند، آنهم به این حجت که تفرقه و پراکندگی امری مذموم است؛ چنانکه منحرفان چنین باوری دارند. بلکه از منحرفان می­خواهیم که انحراف و منهج و احزاب گمراه را رها کرده و به راه و روش پیروان عقیده­ی صحیح بازگردند. اینگونه و با چنین عملکردی اتفاق و همبستگی و وحدت بر مبنای کلمه­ای که میان اهل حق و دیگران یکسان است، صورت گیرد و آن کلمه توحید و منهج استوار است. رسول خدا اصحاب و یارانش را گرد حق و عقیده­ی صحیح و منهج استوار جمع نمود و خداوند به این وسیله تفرقه و جدایی آنان را به همبستگی و اتحاد، و ضعف آنان را به قوت و ذلت­شان را به عزت و شوکت تبدیل نمود. خداوند متعال می­فرماید: «[وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَميعاً وَ لا تَفَرَّقُوا وَ اذْکُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْکُمْ إِذْ کُنْتُمْ أَعْداءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِکُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْواناً» (آل عمران: 103) «و همگی به ریسمان الله (= قرآن و اسلام) چنگ زنید و پراکنده نشوید و نعمت الله را بر خود یاد کنید، آنگاه که دشمنان (یکدیگر) بودید، پس میان دل‌های شما الفت داد، آنگاه به (فضل) نعمت او برادر (یکدیگر) شدید».[[621]](#footnote-621)](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=3&AID=103)

مبحث دوم: دعوت به توحید و اخلاص در عمل تنها برای خداوند یکتا

کلمه توحید و اخلاص در عمل برای خداوند یکتا، سبب برپایی زمین و آسمان می­باشد و خداوند متعال تمام مخلوقات را بر این اساس خلق کرده است و فطرت همه­­ی آنها بر این اساس بوده است و بر مبنای آن است که دین تاسیس شده و قبله مشخص شده و شمشیرهای جهاد کشیده شده است. و آن حق محض خداوند متعال بر بندگانش می­باشد و در واقع کلمه­ی توحید کلمه­ای است که خون و مال و فرزندان را در دنیا از گزند هر تجاوزی مصون و محفوظ می­کند و از عذاب قبر و دوزخ نجات می­دهد.

کلمه توحید تنها مجوز[[622]](#footnote-622) ورود به بهشت می­باشد و تنها ریسمانی[[623]](#footnote-623)است که با تمسک به آن، رسیدن به خداوند ممکن خواهد بود. و آن کلمه­ی اسلام و کلید دارالسلام می­باشد. مردم بر مبنای آن به دو دسته سعادتمند و شقاوتمند، مقبول و طرد شده تقسیم می­شوند. براساس این کلمه است که دارالاسلام از دارالکفر جدا می­شود. کلمه­ی توحید ستونی است که حامل فرض و سنت می­باشد. رسول خدا فرمودند: «من اخر کلام لااله الاالله دخل الجنة»:[[624]](#footnote-624) «هرکس آخرین سخنش «لااله الاالله» باشد، وارد بهشت می­شود».[[625]](#footnote-625) و در روایتی آمده است: «الا وجبت له الجنة»: «مگر اینکه بهشت بر او واجب می­شود».

منظور از اینکه سلفی­ها به وجوب دعوت به سوی توحید فرا می­خوانند، دعوتی خشک و خالی به سوی آن نیست، بلکه باید در دعوت به توحید، بخشی از مقتضیات و لوازم مختلف آن­ بیان گردد. و رعایت اولویت­ها به معنای پرداختن به آنها و ترک جز آنها، با پرداختن به مهم­­­تر و ترک مهم نیست. چرا که اسلام دین شامل و کامل است و بر ارکان و واجبات و سنت­ها و مستحبات استوار است.

بنابراین بر دعوتگران لازم است که در مسیر توحید حرکت کنند چرا که هر دعوتی که مبنای آن توحید نباشد، - در هر زمان و مکانی که باشد- دعوتی ناقص و نافرجام خواهد بود و چه بسا که نتیجه­ی آن سستی و رکود و یا انحراف از راه راست و یا هر دوی اینها باشد. چرا که توحید اصل بزرگی از اصول دین می­باشد که هرگاه امت­ها از آن غفلت کردند به دام شرک و بدعت گرفتار آمدند.[[626]](#footnote-626) از این­رو بر دعوتگران و مصلحان - در قالب افراد و جماعت­های اسلامی - واجب است که همواره - و در هر شرایط و اوضاعی - دعوت را از توحید آغاز کنند و اولین گام آنها در مسیر دعوت، از توحید آغاز گردد. دعوتی که از نظر مفاهیم توحیدی وسیع و گسترده باشد و از هیچیک از مقتضیات و لوازم توحید غفلت نشود. و در این دعوت، از امور توحیدی مهم­تر و سپس امور مهم آغاز گردد و نیز مشکلات و بیماری­هایی که جامعه اسلامی در این زمینه بدان دچار شده است با در نظر گرفتن محیط و تفاوت قضایای حاکم در آن، مد نظر قرار گیرد.[[627]](#footnote-627)

اکنون به طور مختصر به مقصود از توحید و اهمیت و اقسام و لوازم آن می­پردازیم:

**الف) تعریف توحید:**

توحید در لغت مصدر «وحد یوحد» به معنای چیزی را واحد قرار دادن می­باشد. و این توحید جز با نفی و اثبات ممکن نخواهد بود. بنابراین در مساله توحید، الوهیت را از غیر الله نفی و آن­را تنها برای الله عزوجل اثبات می­کنیم.[[628]](#footnote-628) خداوند متعال می­فرماید: «اَجَعَلَ الْآلِهَةَ إِلَهاً وَاحِداً إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عُجَابٌ»: (ص: 5) «آیا (همه) معبودان را یک معبود قرار داده است؟ بی‌گمان این چیزی عجیبی است». توحید و شریعت عبارت است از یکتا و یگانه دانستن خداوند متعال در آنچه مخصوص اوست.[[629]](#footnote-629) از جمله: ربوبیت و اسما و صفات و الوهیت.

**ب) اهمیت توحید:**

1- توحید هدف آفرینش جن و انسان بوده است. خداوند متعال می­فرماید: «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ» (ذاریات: 56) «و من جن و انس را نیافریده ام مگر برای اینکه مرا عبادت کنند».

2- کسی که توحید را کاملا محقق ­سازد، بدون حساب و عذاب وارد بهشت می­شود. چرا که رسول خدا فرمودند: «امت­ها بر من عرضه شدند، پس پیامبری را دیدم که گروهی همراه او هستند و پیامبری بود که یک یا دو نفر همراه او بودند و پیامبری بود که هیچکس همراه او نبود. ناگهان انسان­های زیادی به من نشان داده شد که گمان کردم امت من هستند. پس به من گفته شد: این موسی و قومش می­باشد. اما به افق بنگر؛ پس به افق نگاه کردم که افراد بسیاری را دیدم. سپس به من گفته شد: به افق بنگر؛ در آنجا نیز افراد زیادی را دیدم؛ سپس به من گفته شد: این امت توست و همراه آنها هفتاد هزار نفر بدون حساب و عذاب وارد بهشت می­شوند. سپس رسول خدا برخاست و به منزل رفت. مردم در این فرصت در مورد کسانی که بدون حساب و عذاب وارد بهشت می­شوند به گفتگو پرداختند چنانکه برخی از آنها گفتند: شاید آنها اصحاب رسول الله ح باشند و برخی از آنها گفتند: چه بسا آنها کسانی باشند که در اسلام متولد شدند و به خداوند شرک نورزیدند. و اقوالی از این قبیل ذکر نمودند.پس رسول خدا از منزل خارج شده و فرمود: در مورد چه مساله­ای بحث می­کنید؟ پس به رسول خدا پاسخ دادند. رسول خدا فرمودند: آنها کسانی هستند که تعویذ (دم) نمی­خوانند و فال نمی­گیرند و بر پروردگارشان توکل می­کنند. در این میان عکاشة بن محص برخاست و گفت: (ای رسول خدا) از خداوند بخواه که مرا از آنها قرار دهد. رسول خدا فرمودند: تو از آنهایی؛ سپس مردی دیگر برخاست و همین درخواست را با رسول خدا مطرح کرد. پس رسول خدا فرمودند: عکاشه در این مورد از تو سبقت گرفت».[[630]](#footnote-630)

3- کسی که توحید را محقق نماید، هرچند وارد دوزخ شود، جاودانه در آتش نمی­ماند. رسول خدا فرمودند: «**فَإِنَّ اللَّهَ حَرَّمَ عَلَى النَّارِ مَنْ قَالَ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ يَبْتَغِي بِذَلِكَ وَجْهَ اللَّهِ**»:[[631]](#footnote-631) «خداوند متعال دوزخ را بر کسی حرام کرده است که در راستای کسب رضایت الهی بگوید: لااله الاالله. (معبود بر حقی جز الله نیست.)»

4- توحید اولین امری بوده که پیامبران به سوی آن دعوت کرده­اند. خداوند متعال می­فرماید:«وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ» (نحل: 36) «یقیناً ما در (میان) هر امت پیامبری را فرستادیم که: الله یکتا را بپرستید و از طاغوت اجتناب کنید».

5- توحید کفاره گناهان است. خداوند متعال در حدیث قدسی می­فرماید: «یا ابن ادم مهما عبدتنی ورجوتنی ولم تشرک بی شیئا غفرت لک علی ما کان منک و ان استقبلنی بملء السماوات والارض خطایا و ذنوبا استقبلت بملئهن من المغفرة واغفر لک ولا ابالی»:[[632]](#footnote-632) «ای فرزند آدم، مادامیکه مرا عبادت کنی و به (مغفرت) من امیدوار باشی و چیزی با من شریک قرار ندهی، هر گناه و عمل زشتی از تو سر زند، می­آمرزم و اگر با خطا و گناهانی به وسعت آسمان و زمین نزد من آیی، با مغفرت و بخششی به وسعت آسمان و زمین به استقبال تو می­آیم و گناهانت را می­بخشم و باکی هم ندارد».

6- توحید خون انسان را مصون و محفوظ می­دارد. و عقیده­ی ولا و براء بر مبنای توحید می­باشد. رسول خدا فرمودند: **«أُمِرْتُ أَنْ أُقَاتِلَ النَّاسَ حَتَّى يَشْهَدُوا أَنْ لاَ إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ**»:[[633]](#footnote-633) «ماموریت یافتم با مردم بجنگم تا اینکه گواهی دهند معبود بر حقی جز الله نیست». (یا اینکه به لااله الاالله گواهی دهند.)

اولین حق خداوند بر بندگان، توحید است. چنانکه رسول خدا به معاذ فرمودند: «**فَإِنَّ حَقَّ اللَّهِ عَلَى العِبَادِ أَنْ يَعْبُدُوهُ وَلاَ يُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا، وَحَقَّ العِبَادِ عَلَى اللَّهِ أَنْ لاَ يُعَذِّبَ مَنْ لاَ يُشْرِكُ بِهِ شَيْئًا»:**[[634]](#footnote-634) «ای معاذ بن جبل، آیا می­دانی حق خداوند بر بندگانش و حق بندگان بر الله چیست؟ حق الله بر بندگانش این است که او را عبادت کنند و چیزی را با او شریک نکنند و حق بندگان بر الله این است که کسی را که به او شرک نورزیده، عذاب نکند».

8- اولین امری که قرآن بدان دستور می­دهد توحید است. خداوند متعال می­فرماید: «[يا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّکُمُ الَّذي خَلَقَکُمْ وَ الَّذينَ مِنْ قَبْلِکُمْ لَعَلَّکُمْ تَتَّقُونَ](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=2&AID=21)» (بقره: 21) «ای مردم، پروردگار خود را پرستش کنید، آن کسی‌که شما و کسانی را که پیش از شما بودند آفرید، تا پرهیزگار شوید».

9- توحید اولین (و مهم­ترین) امری است که بر هر دعوتگری واجب است مردم را به سوی آن دعوت کند. چون هنگامی که رسوول خدا معاذ بن جبل را به سوی یمن فرستاد به او فرمود: «انک قوم تاتی اهل الکتاب فلیکن اول ما تدعوهم الیه شهادة ان لااله الاالله»:[[635]](#footnote-635) «تو نزد قومی از اهل کتاب می­روی، پس باید اولین امری که آنان را به سوی آن دعوت می­کنی گواهی دادن به لااله الاالله باشد».

10- توحید اولین بند از قواعد مشترک میان ما و کفار می­باشد اگر اسلام را می­خواهند. و این همان مساله­ای است که امروز آن­را گفتگوی تمدن­ها یا ادیان نامیده­اند. خداوند متعال می­فرماید: «[قُلْ يا أَهْلَ الْکِتابِ تَعالَوْا إِلي‏ کَلِمَةٍ سَواءٍ بَيْنَنا وَ بَيْنَکُمْ أَلاَّ نَعْبُدَ إِلاَّ اللَّهَ وَ لا نُشْرِکَ بِهِ شَيْئاً وَ لا يَتَّخِذَ بَعْضُنا بَعْضاً أَرْباباً مِنْ دُونِ اللَّهِ](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=3&AID=64)» (آل عمران: 64) «بگو: ای اهل کتاب! بیایید به سوی سخنی که میان ما و شما یکسان است که جز الله را نپرستیم و چیزی را شریک او نسازیم، بعضی از ما بعضی دیگر را به جای الله به خدایی نگیرد».

11- توحید از جمله مواردی بود که رسول خدا آن­را به کودکان نیز می­آموخت. چنانکه به ابن عباس در­حالی­که پسر بچه­ای بیش نبود فرمود: «**يَا غُلاَمُ إِنِّي أُعَلِّمُكَ كَلِمَاتٍ، احْفَظِ اللَّهَ يَحْفَظْكَ، احْفَظِ اللَّهَ تَجِدْهُ تُجَاهَكَ، إِذَا سَأَلْتَ فَاسْأَلِ اللَّهَ، وَإِذَا اسْتَعَنْتَ فَاسْتَعِنْ بِاللَّهِ، وَاعْلَمْ أَنَّ الأُمَّةَ لَوْ اجْتَمَعَتْ عَلَى أَنْ يَنْفَعُوكَ بِشَيْءٍ لَمْ يَنْفَعُوكَ إِلاَّ بِشَيْءٍ قَدْ كَتَبَهُ اللَّهُ لَكَ، وَلَوْ اجْتَمَعُوا عَلَى أَنْ يَضُرُّوكَ بِشَيْءٍ لَمْ يَضُرُّوكَ إِلاَّ بِشَيْءٍ قَدْ كَتَبَهُ اللَّهُ عَلَيْكَ، رُفِعَتِ الأَقْلاَمُ وَجَفَّتْ الصُّحُفُ»:[[636]](#footnote-636) «**ای پسر، به تو کلماتی را می­آموزم (دقت کن): «(حقوقِ) خداوند را حفظ کن، تو را حفظ می­کند، خداوند را حفظ کن، او را در برابر خود می­یابی؛ چون چیزی خواستی، از خداوند بخواه و چون نیازمند یاری بودی، از خداوند یاری بخواه؛ و بدان اگر تمام امت جمع شوند که به وسیله­ی چیزی به تو سودی برسانند، جز به اندازه­ای که خداوند برای تو مقدر کرده، سودی به تو نخواهد رساند؛ و اگر تمام امت جمع شوند که به وسیله­ی چیزی به تو ضرری برسانند، جز به اندازه­ای که خداوند مقرر نموده، ضرری متوجه تو نخواهند کرد. قلم­ها برداشته شده و برگه­ها خشک شده­است».

12- کلمه­ی توحید چنان است که بر زبان آوردن آن آسان و وزن آن در ترازوی اعمال سنگین و نزد خداوند متعال محبوب است. رسول الله ح فرمودند: «كَلِمَتَانِ خَفِيفَتَانِ عَلَى اللِّسَانِ، ثَقِيلَتَانِ فِي المِيزَانِ، حَبِيبَتَانِ إِلَى الرَّحْمَنِ: سُبْحَانَ اللَّهِ العَظِيمِ، سُبْحَانَ اللَّهِ وَبِحَمْدِهِ»:[[637]](#footnote-637) «دو کلمه وجود دارد که بر زبان سبک ولی در ترازوی اعمال سنگین و نزد خداوند محبوب­اند: سبحان الله بحمده و سبحان الله العظیم»

و رسول خدا فرمودند: «إِنَّ اللَّهَ سَيُخَلِّصُ رَجُلاً مِنْ أُمَّتِي عَلَى رُءُوسِ الخَلاَئِقِ يَوْمَ القِيَامَةِ فَيَنْشُرُ عَلَيْهِ تِسْعَةً وَتِسْعِينَ سِجِلًّا كُلُّ سِجِلٍّ مِثْلُ مَدِّ البَصَرِ، ثُمَّ يَقُولُ: أَتُنْكِرُ مِنْ هَذَا شَيْئًا؟ أَظَلَمَكَ كَتَبَتِي الحَافِظُونَ؟ فَيَقُولُ: لاَ يَا رَبِّ، فَيَقُولُ: أَفَلَكَ عُذْرٌ؟ فَيَقُولُ: لاَ يَا رَبِّ، فَيَقُولُ: بَلَى إِنَّ لَكَ عِنْدَنَا حَسَنَةً، فَإِنَّهُ لاَ ظُلْمَ عَلَيْكَ اليَوْمَ، فَتَخْرُجُ بِطَاقَةٌ فِيهَا: أَشْهَدُ أَنْ لاَ إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، فَيَقُولُ: احْضُرْ وَزْنَكَ، فَيَقُولُ: يَا رَبِّ مَا هَذِهِ البِطَاقَةُ مَعَ هَذِهِ السِّجِلاَّتِ؟! فَقَالَ: إِنَّكَ لاَ تُظْلَمُ، قَالَ: فَتُوضَعُ السِّجِلاَّتُ فِي كَفَّةٍ وَالبِطَاقَةُ فِي كَفَّةٍ، فَطَاشَتِ السِّجِلاَّتُ وَثَقُلَتِ البِطَاقَةُ، فَلاَ يَثْقُلُ مَعَ اسْمِ اللهِ شَيْءٌ»:[[638]](#footnote-638) «خداوند متعال در روز قیامت مردی از امت مرا نجات می­دهد که نود و نه کارنامه­ی اعمال را بر وی می­گشاید. چنانکه هر کارنامه به اندازه­ی دید چشم وسیع است. سپس می­فرماید: آیا از محتوای این کارنامه­ها چیزی را انکار می­کنی؟ آیا فرشتگانی که نوشتن اعمال تو را بر عهده داشته­اند و نگهبان و مراقب تو بودند، بر تو ظلم کرده­اند؟ می­گوید: خیر، یا رب؛ خداوند متعال می­فرماید: آیا عذری یا نیکی (که برای تو شفاعت کند) داری؟ پس وی حیرت زده می­شود. سپس خداوند می­فرماید: بلکه برای تو نزد ما یک نیکی می­باشد. امروز بر تو ظلم نمی­شود. پس کارتی برای وی بیرون می­آورند که در آن «اشهد ان لااله الاالله و اشهد ان محمدا عبده و رسوله» می­باشد. خداوند می­فرماید: برای وزن کردن آن آماده باش. آن شخص می­گوید: پروردگارا، این کارت در برابر آن کارنامه ­ها چیزی به حساب نمی­آید. گفته می­شود: قطعا به تو ظلمی نمی­شود. رسول الله ح فرمودند: پس کارنامه­ها در یک کفه ترازو (میزان) قرار داده می­شود و آن کارت در کفه دیگر قرار داده می­شود. همه­ی کارنامه­ها بالا آمده و کارت بر آنها سنگینی می­کند. و براستی چیزی در برابر کلمه­ی توحید سنگینی نمی­کند».

13- قیامت بر اهل توحید و موحدان برپا نمی­شود. رسول خدا فرمودند: **«لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى لَا يُقَالَ فِي الْأَرْضِ: اللهُ، اللهُ**»:[[639]](#footnote-639) «قیامت بر پا نمی­شود تا اینکه (زمانی فرا می­رسد که) کسی در زمین لااله الاالله نمی­گوید».

14- توحید دین فطری است. خداوند متعال می­فرماید: «فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا» (روم: 30) «فطرت الهی است که (الله) مردم را بر آن آفریده است».

و روزی رسول خدا در سخنرانی فرمود: «**أَلَا إِنَّ رَبِّي أَمَرَنِي أَنْ أُعَلِّمَكُمْ مَا جَهِلْتُمْ، مِمَّا عَلَّمَنِي يَوْمِي هَذَا، كُلُّ مَالٍ نَحَلْتُهُ عَبْدًا حَلَالٌ، وَإِنِّي خَلَقْتُ عِبَادِي حُنَفَاءَ كُلَّهُمْ، وَإِنَّهُمْ أَتَتْهُمُ الشَّيَاطِينُ فَاجْتَالَتْهُمْ عَنْ دِينِهِمْ...**»:[[640]](#footnote-640) «آگاه باشید؛ خداوند به من امر کرده تا آنچه را شما نمی­دانید و به من آموخته است، به شما بیاموزم. خداوند می­فرماید: هر مالی که به بندگانم داده­ام، حلال است. تمام بندگانم را یکتاپرست و بر دین حنیف (اسلام) آفریدم، اما شیاطین نزد آنان خواهند آمد و آنان را از دین­شان باز می­گردانند...».

15- رسول خدا در مکه به مدت 13 سال قومش را به عقیده و به ویژه توحید دعوت می­داد.

16- توحید سبب خلافت در زمین می­باشد. خداوند متعال می­فرماید: «[وَعَدَ اللَّهُ الَّذينَ آمَنُوا مِنْکُمْ وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ کَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لَيُمَکِّنَنَّ لَهُمْ دينَهُمُ الَّذِي ارْتَضي‏ لَهُمْ وَ لَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْناً يَعْبُدُونَني‏ لا يُشْرِکُونَ بي‏ شَيْئاً](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=24&AID=55)» (نور: 55) «الله به کسانی از شما که ایمان آوردند و کارهای شایسته انجام دادن،؛ وعده داده است که قطعاً آن‌ها را در زمین جانشین (و حکمران) خواهد کرد، همان گونه که کسانی را که پیش از آن‌ها بودند جانشین (و حکمران) ساخت و دین‌شان را که برای آن‌ها پسندیده است برای آن‌ها استوار (و پا برجا) سازد؛ و یقیناً (خوف و) ترس‌شان را به آرامش و امنیت مبدل می‌کند، تنها مرا پرستش می‌کنند و چیزی را با من شریک نمی‌سازند. تمکین در زمین نیازمند امری مقدم بر آن می­باشد و آن عبادت خداوند یکتایی است که شریکی ندارد». و پس از تحقیق توحید است که خلافت و تمکین میسر خواهد بود.

**ج) اقسام توحید:**

علما توحید را به سه بخش تقسیم کرده­اند: توحید ربوبیت، توحید الوهیت، توحید اسماء و صفات

1- توحید ربوبیت:

توحید ربوبیت بخشی از توحید اثبات و معرفت می­باشد و آن عبارت است از: اقرار و اعتراف به اینکه تنها الله است که خالق هر چیز و رازق و مالک آن است و تنها اوست که در آن تصرف می­کند.

2- توحید اسما و صفات:

این بخش از توحید، توحید اثبات و معرفت یا توحید علمی نیز نامیده می­شود و عبارت است از: اقرار و اعتراف به اینکه الله متعال اسمای نیکو و صفات والایی دارد. بنابراین آنچه را خداوند متعال برای ذات خویش و یا رسول الله ح برای خداوند متعال ثابت نموده، ثابت می­کنیم و آنچه را خداوند متعال از ذات خویش نفی کرده یا رسول الله ح از ذات باری تعالی نفی کرده است، نفی می­کنیم. بدون اینکه صفات او را به مخلوقات تشبیه کنیم یا اینکه آنها را تعطیل نموده و منکر شویم و یا اینکه برای آنها کیفیت و چگونگی قائل شویم. خداوند متعال می­فرماید: «[لَيْسَ کَمِثْلِهِ شَيْ‏ءٌ وَ هُوَ السَّميعُ الْبَصيرُ](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=42&AID=11)» (شوری: 11) «هیچ چیز همانند او نیست، و او شنوای بیناست».

**توحید اسما و صفات:**

این است که آنچه را الله متعال برای ذات خویش یا رسول الله ح برای خداوند ثابت نموده، ثابت می­کنیم و آنچه را خداوند متعال از خویشتن یا رسول الله ح از خداوند نفی کرده است، نفی می­کنیم و آنچه را اثبات می­کنیم بدون تحریف یا تشبیه یا تمثیل می­باشد.

**قواعدی در اسماء و صفات:**

قاعده اول: اسما و صفات الهی توفیقی هستند. جز با کتاب و سنت ثابت نمی­شوند.

قاعده دوم: حمل نصوص کتاب و سنت بر ظاهر آنها و بدور از تحریف واجب است.

قاعده سوم: ظاهر نصوص صفات از جهت معنا معلوم و از حیث کیفیت مجهول می­باشند.

قاعده چهارم: ظاهر نصوص بیانگر معانی است که بر ذهن خطور می­کند. به عنوان مثال لفظ «القریة» گاهی مراد از آن یک قوم است و گاهی مساکن قوم و گاهی چیز دیگری است.

**قواعدی در اسماء خداوند متعال:**

1ــ تمام اسمای خداوند متعال نیکو است. یعنی در نهایت نیکویی می­باشند. خداوند متعال می­فرماید: «وَلِلّهِ الأَسْمَاء الْحُسْنَى» (اعراف: 180) «و برای خدا، نام‌های نیک است».

2- اسماء خداوند متعال اسامی عَلَم و صفت هستند. اسم علم به اعتبار دلالت آنها بر ذات و صفت به اعتبار معنایی که بیانگر آن هستند.

3- چون اسماء خداوند متعال بر وصفی متعدی دلالت کنند، متضمن سه امر می­باشند:

الف) ثبوت اسم برای الله؛ ب) ثبوت صفت؛ ج) ثبوت حکم و معنا و اثر آن

4- اسماء الهی محصور در تعدادی مشخص نمی­باشند.

**قواعدی در صفات الله متعال**

1- تمامی صفات خداوند متعال، صفات کمال هستند و هیچ نقصی در آنها وجود ندارد.

2- دایره صفات گسترده­تر از وسعت اسماء می­باشد. چرا که هر اسم متضمن معنایی می­باشد. و از سوی دیگر برخی از صفات هستند که مربوط به افعال خداوند می­باشند که انتهایی ندارند.

3- صفات خداوند متعال به دو دسته تقسیم می­شود:

صفات ثبوتی: مانند حیاط و علم و... این صفات عبارتند از صفاتی که خداوند متعال در کتابش و یا بر زبان رسولش برای ذات خویش اثبات نموده است.

الف) صفات ذاتی: عبارتند از صفاتی که پیوسته خداوند متعال به آنها متصف می­باشد مانند علم و قدرت و شنیدن و وجه و دست و...

ب) صفات فعلی: عبارت است از صفاتی که وابسته به مشیت خداوند می­باشد. اگر بخواهد انجام می­دهد و چون بخواهد انجام نمی­دهد مانند استواء و نزول و خوشحالی و...

صفات سلبی: عبارت است از صفاتی که خداوند متعال آنها را در کتابش یا بر زبان رسولش از ذات خویش نفی کرده است. مانند مرگ و فراموشی و ناتوانی.

3- توحید الوهیت: و نیز توحید اراده و قصد و طلب نامیده می­شود.

توحید الوهیت عبارت است از یکتا و یگانه دانستن خداوند متعال در عبادت؛ چنانکه نماز، قیام، روزه، زکات، ذبح و نذر، بیم و امید، محبت و رغبت و... فقط برای الله متعال باشد. خداوند متعال می­فرماید: «[قُلْ إِنَّ صَلاتي‏ وَ نُسُکي‏ وَ مَحْيايَ وَ مَماتي‏ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمينَ](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=6&AID=162)» (انعام: 162) «بگو: بی‌گمان نمازم و عبادت (و قربانی) من و زندگی و مرگ من، همه برای الله پروردگار جهانيان است».[[641]](#footnote-641)

عبادت: عبادت در لغت به معنای ذلت و خواری و خضوع می­باشد. عبادت در شریعت، اسمی است در برگیرنده­ و شامل هر قول و عمل ظاهری و باطنی که الله دوست دارد و از آن راضی می­باشد».[[642]](#footnote-642)

ارکان عبادت: عبادت دو رکن دارد: 1- کمال ذلت 2- کمال محبت

ابن تیمیه رحمه­الله می­گوید: «عبادتی که بدان امر شده در بردارنده­ی معنای ذلت و محبت می­باشد. و متضمن نهایت خواری و ذلت و محبت برای الله متعال می­باشد».[[643]](#footnote-643)

و عبادت پذیرفته نمی­شود مگر اینکه با دو شرط اساسی همراه باشد:

1- اخلاص: یعنی خالصانه برای خداوند متعال انجام شود و در آن عبادت چیزی یا کسی را با خداوند شریک نکند.

2- پیروی از رسول خدا در عبادت؛ خداوند متعال می­فرماید: «[فَمَنْ کانَ يَرْجُوا لِقاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلاً صالِحاً وَ لا يُشْرِکْ بِعِبادَةِ رَبِّهِ أَحَداً](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=18&AID=110)» (کهف: 110) «پس هر که به لقای پروردگارش امید دارد، باید کار شایسته انجام دهد و هیچکس را در عبادت پروردگارش شریک نسازد». یعنی هدف و نیت وی از عبادت خودنمایی و ریا نباشد بلکه عملش خالصانه برای خداوند متعال و موافق با شریعت الهی باشد. چه آن عبادت واجب باشد یا مستحب؛ و اینگونه میان اخلاص و پیروی جمع کرده است و به هر دو جامه عمل پوشانده است.[[644]](#footnote-644) خداوند متعال می­فرماید: « تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ \* الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وَهُوَ الْعَزِيزُ الْغَفُور» (ملک: 1-2) «پر برکت و بزرگوار است کسی‌که فرمانروایی جهان هستی به دست اوست و او بر هر چیز تواناست. (همان) کسی‌که مرگ و زندگی را آفرید تا شما را بیازماید که کدام یک از شما نیکو کار‌تر است و او پیروزمند بخشنده است». یعنی چه کسی خالصانه­ترین و درست­ترین عمل را انجام می­دهد.[[645]](#footnote-645)

**از لوازم دعوت توحید:**

یکی از لوازم دعوت توحید، دوست داشتن موحدان و اهل توحید و یاری و نصرت آنها با جان و مال و دشمنی با دشمنان­شان می­باشد. خداوند متعال می­فرماید: «[قُلْ إِنْ کانَ آباؤُکُمْ وَ أَبْناؤُکُمْ وَ إِخْوانُکُمْ وَ أَزْواجُکُمْ وَ عَشيرَتُکُمْ وَ أَمْوالٌ اقْتَرَفْتُمُوها وَ تِجارَةٌ تَخْشَوْنَ کَسادَها وَ مَساکِنُ تَرْضَوْنَها أَحَبَّ إِلَيْکُمْ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ جِهادٍ في‏ سَبيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّي يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَ اللَّهُ لا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفاسِقينَ](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=9&AID=24)» (توبه: 24) «بگو: اگر پدران‌تان و فرزندان‌تان و برادران‌تان و همسران‌تان و خویشاوندان‌تان و اموالی که به دست آورده‌اید و تجارتی که از کساد آن می‌ترسید و خانه‌هایی که بدان دلخوش هستید، در نزد شما از الله و پیامبرش و جهاد در راه او محبوب‌تر است، پس منتظر باشید تا الله فرمان (عذاب) خویش را بیاورد و الله گروه نافرمان را هدایت نمی‌کند».

و رسول خدا فرمودند: «**ثَلاَثٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ وَجَدَ حَلاَوَةَ الإِيمَانِ: أَنْ يَكُونَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِمَّا سِوَاهُمَا، وَأَنْ يُحِبَّ المَرْءَ لاَ يُحِبُّهُ إِلَّا لِلَّهِ، وَأَنْ يَكْرَهَ أَنْ يَعُودَ فِي الكُفْرِ كَمَا يَكْرَهُ أَنْ يُقْذَفَ فِي النَّارِ**»:[[646]](#footnote-646) «کسی که این سه خصلت را داشته باشد، شیرینی و حلاوت ایمان را می­چشد. اینکه الله و رسولش را از همه بیشتر دوست داشته باشد. محبتش با هرکس به خاطر خشنودی الله باشد. و برگشتن به کفر چنان نزد وی منفور و ناخوشایند باشد که افتادن در آتش نزد وی ناگوار و منفور است».

براستی صحابه در دوست داشتن برادران موحد خود به درجه و مرتبه­ای بسیار والا دست یافتند چنانکه آنان را بر خود ترجیح می­دادند هرچند خود دچار سختی و مشقت می­شدند. و بلکه دشمنان توحید را ترک کرده و از آنها جدا می­شدند هرچند از نظر نسبی یا سرزمین به هم نزدیک بودند اما به دشمنی با آنها برمی­خاستند و از سرزمین آنها خارج شده و دین­شان را رها می­کردند و بلکه اموال و فرزندان و خانواده­شان را در راستای کسب رضایت خداوند ترک می­کردند. و در مقابل برادران آنها که پیش­تر ایمان آورده و در سرزمینی مستقر شده بودند، به استقبال آنها آمده و آنان را دوست داشته و بلکه بر خود ترجیح می­دادند. و اینگونه در تاریخ ضرب المثل ایثار و فداکاری شدند. و دلیل چنین رفتار و عملکردی چیزی جز ایمان شعله­وری که در قلوب­شان نهفته بود و محبت بر مبنای آن نبود، محبتی که جز ایمان همه چیز را از خاطرشان برده بود. بنابراین دوستی و دشمنی آنها بر مبنای ایمان بود.

یکی از سلف صالح می­گوید: «هریک از شما باید از این بترسد که یهودی یا نصرانی شود. خداوند متعال می­فرماید: «[وَ مَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْکُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=5&AID=51)»[[647]](#footnote-647) چون هرکس مشرکان را به دوستی گیرد، او نیز از مشرکان است».

و بسیاری از کسانی که مرتکب گناهان کبیره می­شوند، گمان می­کنند با چنین اعمالی به اسلام خدمت می­کنند، در­حالی­که درحقیقت ارکان اسلام را نابود کرده­ و اساس و بنیان آن­را در هم شکسته و تخریب می­کند. چنانچه تبرعات فراوان و اموال زیادی و زکات و صدقات انبوهی را جمع آوری نموده و آنها را به کسانی بذل و بخشش می­کنند که از راه راست منحرف شده­اند و گمان می­کند برحق هستند و به دعوتگران کمک می­کند در­حالی­که چنین رفتاری اهل بدعت و خرافات را در برابر اهل توحید و پیروان عقیده­ی صحیح تقویت می­کند. و دلیل چنین عملکردی انحراف در عقیده­ی ولاء و براء و محبتی است که شرطی از شروط کلمه­ی توحید می­باشد.[[648]](#footnote-648)

**مبحث سوم: برحذر داشتن مردم از شرک با اختلاف انواع آن**

**الف) تعریف شرک:**

شرک در لغت: جمع «الشریک» شُرکاء می­باشد. و مشترک به شراکت در ملک گفته شده است. و نیز در معنای لغوی گفته شده: آنچه تو و دیگری نصیب و بهره­ای از آن داشته باشید. گفته می­شود: «شرکته و شارکته واشترکوا» مانند سخن موسی علیه­السلام در مورد هارون علیه­السلام: «وَأَشْرِكْهُ فِي أَمْرِي» (طه: 32) «و او را در کار من شریک گردان».

شرک در شریعت به معنای شریک قرار دادن برای الله متعال یا اینکه مثل و مانندی برای او تعالی قائل شدن می­باشد. چه این مثل و مانند مستقل در نظر گرفته شود یا در تصرف شریک خداوند قرار داده شود. چنانکه خداوند متعال می­فرماید: «وَلَم يَكُن لَّهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ» (اسراء: 111؛ فرقان: 2) «و او را در فرمانروایی هیچ شریکی نیست».

و اینکه می­فرماید: «أَيْنَ شُرَكَائِيَ» (قصص: 62-74؛ فصلت: 47) «کجایند شریکان من».[[649]](#footnote-649)

**ب) اقسام شرک**:

1- شرک در ربوبیت: عبارت است از شریک قائل شدن برای خداوند متعال در افعال او تعالی؛ که به دو بخش تقسیم می­شود:

* شرک تعطیل: و آن عبارت است از نفی برخی از افعال خداوند یا همه­ی آنها؛ مانند شرک دهری­ها و غلاة جهمیه و شرک فرعون و نمرود در گذشته و شرک کمونیست­ها و ملحدان در این عصر و زمان. (در واقع چنین باوری به کفر و جهود نزدیک­تر است تا شرک)
* شرک ورزیدن کسانی که معبود دیگری را با الله متعال در خلق کردن و تصرف نمودن شریک می­کنند و افعال خداوند را تعطیل نمی­کنند. مانند مجوسیان که معتقدند دو اله وجود دارد. اله و معبود نور و اله و معبود ظلمت و تاریکی؛ و از این دسته است شرک غلاة رافضه که معتقدند برخی از ائمه­ی آنها در هستی تصرف می­کنند. چنانکه غلاة متصوفه چنین اعتقاد و باوری در مورد شیوخ و مرشدان خود دارند.

2- شرک در اسماء و صفات: این نوع شرک به چهار بخش تقسیم می­شود که عبارتند از:

بخش اول: شرک تشبیه

تشبیه مخلوق به خالق: مانند شرک قبرپرستان و شرک نصاری که برخی از صفات الله متعال را به مخلوقات می­دهند. صفاتی چون: علم و قدرت؛ و در افعال مانند: جلب منفعت و دفع ضرر؛ این دو نوع شرک در نهایت به شرک در الوهیت نیز منجر می­شود.

تشبیه خالق به مخلوق: مانند شرک مشبهه؛ کسانی که می­گویند: خداوند دستی دارد همچون دست ما؛ و مانند یهودیان معتقد بودند خداوند خسته می­شود و بخیل است و فریب می­خورد. (والعیاذ بالله)

بخش دوم: شرک اشتقاق؛ و آن عبارت است از اینکه از اسمای نیکوی خداوند اسامی مشتق می­گیرند که برخی از آنها اسامی معبودان­شان می­باشد. چنانکه مشرکان عرب پیش از بعثت رسول خدا، از اسم خداوند متعال «المنان» اسم (مناة) و از اسم «العزیز» اسم (العزی) و از اسم «الله» اسم (اللات) را مشتق گرفتند. و این اسامی را بر معبودان باطل خود اطلاق کردند.

بخش سوم: شرک تسمیه؛ و آن عبارت است از اینکه خداوند را با اسامی می­خوانند و می­نامند که خود را با آنها معرفی نکرده است. چنانکه نصاری اسم «الاب» را بر خداوند اطلاق کردند و فلاسفه اسم «العلة الفاعلة» را بر خداوند اطلاق نمودند.

بخش چهارم: انکار چیزی از اسماء و صفات الله متعال

خداوند متعال می­فرماید: «[وَ هُمْ يَکْفُرُونَ بِالرَّحْمنِ](http://www.tadabbor.org/?page=tadabbor&SOID=13&AYID=30)» (رعد: 30) «آن‌ها به (الله) رحمان کفر می‌ورزند».

«[وَ إِذا قيلَ لَهُمُ اسْجُدُوا لِلرَّحْمنِ قالُوا وَ مَا الرَّحْمنُ](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=25&AID=60)» (فرقان: 60) «و هنگامی‌که به آن‌ها گفته شود: برای (الله) رحمان سجده کنید. گویند: رحمان چیست؟!».

«[وَذَرُوا الَّذينَ يُلْحِدُونَ في‏ أَسْمائِهِ](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=7&AID=180)» (اعراف: 180) «و کسانی را که در نام‌هایش تحریف (و کجروی) می‌کنند، رها کنید».

3- شرک در الوهیت: شرک در الوهیت به دو بخش تقسیم می­شود که عبارتند از:

بخش اول: شرک اکبر؛ شرک اکبر عبارت است از انجام دادن یکی از انواع عبادات برای غیرالله، مانند ذبح و پناه بردن و ترس و امید و نذر و تعظیم و سجده و رکوع؛ خداوند متعال می­فرماید: «[وَ اعْبُدُوا اللَّهَ وَ لا تُشْرِکُوا بِهِ شَيْئاً](http://tadabbor.org/?page=tadabbor&SOID=4&AYID=36)» (نساء: 36) «و الله را بپرستید و چیزی را با او شریک مگردانید».

بخش دوم: شرک اصغر

1- مانند ریای اندک و خود­نمایی در عبادت برای مردم؛ رسول خدا فرمودند: «الا اخبرکم بما هو اخوف علیکم عندی من المسیح الدجال؟ قالوا: بلی یا رسول الله؛ قال: الشرک الخفی: ان یقوم الرجل فیصلی فیزین صلاته لما یری من نظر رجل»:[[650]](#footnote-650) «آیا شما را از امری آگاه نکنم که در مورد بیش از مسیح دجال بر شما می­ترسم؟ گفتند: بله ای رسول خدا، رسول خدا فرمودند: آن شرک خفی می­باشد. اینکه مردی برای نماز بایستد و چون دیگری را متوجه نماز خود ببیند، نمازش را مزین نماید.»

2- شرک در الفاظ: چنانکه کسی به دیگری بگوید: آنچه خداوند و تو بخواهی؛ یا اینکه بگوید: این از سوی خدا و توست. یا اینکه سوگند به الله و تو ... از ابن عباس روایت است که می­گوید: مردی به رسول خدا گفت: آنچه الله و تو بخواهی. پس رسول خدا فرمودند: «**أجعلتني لله ندا؟ بل ما شاء الله وحده»:** «آیا مرا همانند (و شریک) خداوند قرار می­دهی. بلکه آنچه فقط خداوند بخواهد».[[651]](#footnote-651)

و از این قبیل است سوگند خوردن به غیر الله؛ مانند کسی که به پیامبر و عباس و حسین و بدوی و سیده زینب و ... سوگند می­خورد. رسول خدا فرمودند: **«مَنْ حَلَفَ بِغَيْرِ اللَّهِ فَقَدْ أَشْرَكَ»:[[652]](#footnote-652)** «هرکس به غیر الله سوگند یاد کند، درحقیقت کفر یا شرک ورزیده است».

اقسام شرک:

* شرک در اسما و صفات

شرک تسمیه چنانکه خداوند متعال را به اسم­هایی می­نامند که خود را با آن معرفی نکرده است. چنانچه نصاری خداوند را «اب» نام نهادند.

* شرک در ربوبیت

شرک تعطیل که عبارت است از نفی برخی یا همه­ی افعال خداوند

شرک کسی که معبود دیگری جز خداوند در آفرینش قائل است. بدون اینکه قائل به تعطیل باشد.

* شرک در الوهیت

شرک اکبر: انجام دادن عبادتی برای غیر الله مانند ذبح و نذر و دعا

شرک اصغر: مانند ریای اندک – شرک الفاظ

* شرک تشبیه:

شرک خالق به مخلوق مانند شرک مشبهه

تشبیه مخلوق به خالق مانند شرک قبرپرستان

شرک اشتقاق مانند مشتق نمودن «مناة» از اسم (المنان) و العزی از (العزیز)

انکار چیزی از اسما و صفات. خداوند متعال می­فرماید: «وَهُمْ يَكْفُرُونَ بِالرَّحْمَنِ»

انکار آنچه صفات بر آنها دلالت می­کند. مانند معتزله که می­گویند: خداوند سمیع بدون سمع است. (می­شنود بدون قدرت شنوایی)

**ج) اسباب شرک:**

1- غلو در مورد انسان­های نیک و صالح: خداوند متعال می­فرماید: «[يا أَهْلَ الْکِتابِ لا تَغْلُوا في‏ دينِکُمْ وَ لا تَقُولُوا عَلَي اللَّهِ إِلاَّ الْحَقَّ](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=4&AID=171)» (نساء: 171) «ای اهل کتاب! در دین خود غلو نکنید و درباره‌ی الله جز حق نگویید».

و می­فرماید: «[وَقالُوا لا تَذَرُنَّ آلِهَتَکُمْ وَ لا تَذَرُنَّ وَدًّا وَ لا سُواعاً وَ لا يَغُوثَ وَ يَعُوقَ وَ نَسْراً](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=71&AID=23)» (نوح: 23) «و گفتند: معبودان خود را رها نکنید و (بخصوص) «ود» و «سواع» و «یغوث» و «یعوق» و «نسر» را رها نکنید».

ابن عباس می­گوید: «پس از قوم نوح، افراد نیک و صالح آنان در میان اعراب به بت­هایی تبدیل شدند که عبادت می­شدند. چنانکه «ود» از آنِ قبیله­ی کلب در دومة الجندل و «سواع» از آن قبیله­ی هزیل و «یغوث» از آنِ قبیله­ی مراد و پس از آنها بنی­غطیف در جوف نزد سبا و «یعوق» از آنِ قبیله­ی همدان و «نسر» از آنِ قبیله­ی حمیر، خاندان ذی الکلاع بود. این اسامی، نام افراد نیک و صالحی از قوم نوح بود که چون قوم نوح هلاک شد، شیطان به بازماندگان الهام کرد مجسمه­هایی از آنان ساخته و در مجالس خود نصب کنند و این مجسمه­ها را با اسامی آنان نام­گذاری کنند و آنان نیز چنین کردند اما هنوز این مجسمه­ها عبادت نمی­شدند تا اینکه سازندگان آنها مردند و هدف از ساخت آنها به فراموشی سپرده شد و پس از این بود که عبادت شدند».[[653]](#footnote-653)

و از ابن عباس نیز روایت است که در مورد این آیه «اللات والعزی» می­گوید: «اللات مردی بود که غذای سویق را که با لَت کردن (کوبیدن و سائیدن) آماده می­شد، برای حجاج آماده می­کرد؛ پس از مردن وی در جوار قبرش به اعتکاف نشستند».[[654]](#footnote-654) رسول خدا فرمودند: «**«اللَّهُمَّ لاَ تَجْعَلْ قَبْرِي وَثَناً يُعْبَدُ. اشْتَدَّ غَضَبُ اللهِ عَلَى قَوْمٍ اتَّخَذُوا قُبُورَ أَنْبِيَائِهِمْ مَسَاجِدَ»:[[655]](#footnote-655)** «پروردگارا قبرم را بتی که عبادت ­شود، قرار مده؛ خشم خداوند بر قومی شدت گیرد که قبور پیامبران­شان را تبدیل به مسجد می­کنند». و رسول خدا فرمودند: **«لاَ تُطْرُونِي، كَمَا أَطْرَتْ النَّصَارَى ابْنَ مَرْيَمَ، فَإِنَّمَا أَنَا عَبْدُهُ، فَقُولُوا عَبْدُ اللَّهِ، وَرَسُولُهُ»:**[[656]](#footnote-656) «در مدح و ستایش من افراط نکنید چنانکه نصاری در مورد عیسی بن مریم افراط کردند. من فقط بنده خدا هستم. پس بگویید: بنده الله و رسولش».

2- تقلید:

خداوند متعال در مورد مشرکان می­فرماید: «[بَلْ قالُوا إِنَّا وَجَدْنا آباءَنا عَلي‏ أُمَّةٍ وَ إِنَّا عَلي‏ آثارِهِمْ مُهْتَدُونَ](http://www.tadabbor.org/?page=quran&SID=43&AID=22)» (زخرف: 22) «بلکه می‌گویند: بی‌گمان ما نیاکان خود را بر آیینی یافتیم و ما (نیز) از پی آن‌ها (می‌رویم و) هدایت یافته‌ایم».

و رسول خدا فرمودند: **«لَتَتَّبِعُنَّ سَنَنَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ** حذوالقذة بالقذة **حَتَّى لَوْ دَخَلُوا جُحْرَ ضَبٍّ لَدَخَلْتُمُوهُ» قالوا: یا رسول الله، الیهود والنصاری؟ قال: فمن؟!»:[[657]](#footnote-657)** «گام به گام از راه و روش کسانی که پیش از شما بودند، پیروی خواهید کرد، حتی اگر وارد سوراخ سوسماری شوند، به آن سوراخ وارد می­شوید». صحابه گفتند: ای رسول خدا، آیا منظورتان یهود و نصاری است؟ فرمودند: پس چه کسی می­تواند باشد؟!»

3- جهل به حقیقتی که خداوند متعال رسول الله ح را به خاطر آن مبعوث نمود.

جهل نسبت به اینکه خداوند پیامبرش را برای تحقیق توحید و از بین بردن اسباب شرک مبعوث کرده است. براستی کسانی که مرتکب شرک می­شوند، از دانش این مساله بسیار بی­بهره­اند و شیطان آنها را به فتنه فرا می­خواند و چون علم و دانشی ندارند که دعوت شیطان را باطل کند، دعوتش را اجابت می­کنند و این اجابت بر حسب جهلی که نسبت به این مهم دارند، متفاوت می­باشد و هر قدر علم و دانش آنها از این مساله بیشتر باشد، از شرک و اسباب آن و فتنه­های شیطان بیشتر در امان خواهند بود. خداوند متعال در مورد قوم موسی می­فرماید: «قَالُواْ يَا مُوسَى اجْعَل لَّنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ» (اعراف: 138) «گفتند: ای موسی! برای ما (نیز) معبودی قرار ده، همان‌گونه که آن‌ها معبودهای دارند. (موسی) گفت: حقا، شما گروهی نادان و جاهل هستید (و عظمت الله را نمی‌دانید)».

4- احادیث دروغین و جعلی که به پیامبر خدا نسبت داده شده­اند:

این احادیث را بت­­پرستانی چون قبرپرستان ساخته و پرداخته و به پیامبر نسبت داده­اند که با دینش و پیامش متناقض می­باشند. مانند حدیثی که می­گوید: «اذا اعیتکم الامور فعلیکم باصحاب القبور»:[[658]](#footnote-658) «چون امور شما را ناتوان نمود، پس به اصحاب قبور پناه ببرید».

و این حدیث که می­گوید: «لو اعتقدا احدکم بحجر نفعه»:[[659]](#footnote-659) «اگر یکی از شما به سنگی معتقد باشد، آن سنگ به او نفع می­رساند».

5- قصه و داستان­های دروغ و ساختگی که در آنها حکایت از چنین قبرهایی شده است:

اینکه فلان شخص در مشقت و سختی از قبر فلانی کمک خواست و از سختی نجات یافت. و فلانی به هنگام نیاز فلانی را به فریاد خواند، او نیز دعا و خواسته­اش را اجابت نمود. و فلانی دچار ضرر و زیان شد، پس به صاحب فلان قبر امیدوار شد که در نتیجه ضرر و زیان وی برطرف شد.

**د) از اسباب استمرار شرک و افزایش انتشار آن:**

موضع­گیری در برابر دعوت سلفیت در راستای عدم رسیدن آن به مردم؛ و این واکنشی است از سوی عالم نماهایی که با این دعوت به دشمنی برخاسته­اند. که اندک هم نیست. (خداوند آنها را زیاد نکند.) چنانکه هیچ سرزمینی از سرزمین­های اسلامی نیست که از چنین افرادی خالی باشد.[[660]](#footnote-660) بر فرض اگر بر دعوت سلفی از جهات مختلف فشار وارد نشود – از سوی دشمنانش- قطعا در نشر توحید خالص، فراگیر و موفق عمل خواهد کرد. توحید خالصی که مسلمانان را همچون تاریخ پر افتخارش متحد و یکپارچه خواهد کرد.

و بر این اساس است که یکی از دشمنان این دعوت – حق آن است که دشمنان به آن گواهی دهند – یعنی دکتر طه حسین می­گوید: «و اگر ترک­ها و مصریان در جنگ با این مذهب[[661]](#footnote-661) همراه نمی­شدند و در سرزمینش با نیرو و اسلحه به جنگ با آن وارد نمی­شدند، بادیه­نشینان با این مذهب عهد و پیمان می­بستند و بسیار نزدیک بود که این مذهب اعراب را در دو قرن 12 و 13 هجری متحد و یکپارچه کند چنانکه ظهور اسلام آنان را در قرن اول هجری متحد نمود».[[662]](#footnote-662)

**و) خطر شرک:**

1- شرک بزرگ­ترین گناهان کبیره است:

رسول خدا فرمودند: **«أَلاَ أُنَبِّئُكُمْ بِأَكْبَرِ الكَبَائِرِ» قُلْنَا: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: الإِشْرَاكُ بِاللَّهِ...**»:[[663]](#footnote-663) «آیا شما را از بزرگ­ترین گناهان کبیره با خبر نسازم؛ گفتیم: بله ای رسول خدا! رسول خدا فرمودند: شرک ورزیدن به خداوند ...»

2- شرک اعمال را نابود می­کند. خداوند متعال می­فرماید: «[وَ لَوْ أَشْرَکُوا لَحَبِطَ عَنْهُمْ ما کانُوا يَعْمَلُونَ](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=6&AID=88)» (انعام: 88) «و اگر شرک می‌ورزیدند، هرآینه آنچه را که انجام داده بودند از (اعمال نیک) آن‌ها نابود می‌شد».

و می­فرماید: «[وَ لَقَدْ أُوحِيَ إِلَيْکَ وَ إِلَي الَّذينَ مِنْ قَبْلِکَ لَئِنْ أَشْرَکْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُکَ وَ لَتَکُونَنَّ مِنَ الْخاسِرينَ](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=39&AID=65) \* [بَلِ اللَّهَ فَاعْبُدْ وَ کُنْ مِنَ الشَّاکِرينَ](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=39&AID=66)» (زمر: 65-66) «و به راستی که به تو و به کسانی‌که پیش از تو بودند، وحی شد که اگر شرک آوری، یقیناً اعمالت (تباه و) نابود می‌شود و از زیان‌کاران خواهی بود. بلکه تنها الله را پرستش کن و از شکرگزاران باش ».

3- شرک گناهی است که خداوند متعال آن­را نمی­بخشد.

خداوند متعال می­فرماید: «[إِنَّ اللَّهَ لا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَکَ بِهِ وَ يَغْفِرُ ما دُونَ ذلِکَ لِمَنْ يَشاءُ](http://www.tadabbor.org/?page=quran&SID=4&AID=48)» (نساء: 48) «بی‌گمان الله این را که به او شرک آورده شود، نمی‌بخشد و غیر از آن­را برای هرکس بخواهد می‌بخشد».

4- شرک بزرگ­ترین سبب ورود به دوزخ می­باشد. رسول خدا فرمودند: «**«مَنْ مَاتَ وَهْوَ يَدْعُو مِنْ دُونِ اللَّهِ نِدًّا دَخَلَ النَّارَ»:[[664]](#footnote-664)** «هرکس در حالی بمیرد که خداگونه­هایی را به جای الله متعال به فریاد خوانده است، وارد آتش می­شود».

5- شرک سبب جاودانه ماندن در آتش دوزخ می­باشد؛ خداوند متعال می­فرماید: «[إِنَّ الَّذينَ کَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْکِتابِ وَ الْمُشْرِکينَ في‏ نارِ جَهَنَّمَ خالِدينَ فيها أُولئِکَ هُمْ شَرُّ الْبَرِيَّةِ](http://www.tadabbor.org/?page=quran&SID=98&AID=6)» (بینه: 6) «بی‌گمان کسانی‌که کافر شدند از اهل کتاب و مشرکان، در آتش جهنم­اند که در آن جاودانه خواهند ماند، آنان بدترین آفریدگان هستند».

6- شرک بزرگ­ترین سبب مهدور بودن خون انسان (با شروط آن) می­باشد. خداوند متعال می­فرماید: «وَ قاتِلُوا الْمُشْرِکينَ کَافَّةً» (توبه: 36) «با همه مشركان بجنگيد».

7- شرک سبب دوری از هدایت در دنیا و امنیت در آخرت می­باشد. خداوند می­فرماید: «[الَّذينَ آمَنُوا وَ لَمْ يَلْبِسُوا إيمانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولئِکَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَ هُمْ مُهْتَدُونَ](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=6&AID=82)» (انعام: 82) «آنان که ایمان آورده‌اند و ایمان خود را به شرک نیالودند، در امنیت هستند. و آن‌ها هدایت شدگانند».

رسول خدا در این آیه «الظلم» را به شرک تعبیر کردند. مفهوم مخالف این آیه بیانگر این مطلب است که هدایتی برای مشرک در این دنیا و نیز امنیتی برای او در آخرت نخواهد بود.

8- دوری و پرهیز از شرک سبب آرامش و ثبات روحی و روانی می­شود. خداوند متعال می­فرماید: «[ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلاً رَجُلاً فيهِ شُرَکاءُ مُتَشاکِسُونَ وَ رَجُلاً سَلَماً لِرَجُلٍ هَلْ يَسْتَوِيانِ مَثَلاً](http://tadabbor.org/?page=tadabbor&SOID=39&AYID=29)» (زمر: 29) «الله مردی (مملوک) را مثل زده که در (بردگی) او شریکانی است که پیوسته با هم اختلاف (و مشاجره) دارند و مردی (مملوک) که تنها تسلیم یک شخص است، آیا (این دو) در وصف یکسانند؟!».

9- شرک بزرگ­ترین گناهی است که با آن نافرمانی خداوند صورت می­گیرد:

از عبدالله بن مسعود روایت است که می­گوید: «از رسول خدا پرسیدم: کدامین گناه نزد خدا بزرگ­تر است؟ فرمود: **«أَنْ تَجْعَلَ لِلَّهِ نِدًّا وَهُوَ خَلَقَكَ»: «اینکه برای خداوند همتا و شریکی قرار دهی درحالی­که اوتعالی تو را خلق کرده است». [[665]](#footnote-665)**

14- شرک در این امت از راه رفتن مورچه­ای پوشیده­تر است:

رسول خدا فرمودند: «الشرک فیکم اخفی من دبیب النمل، وسادلک علی شیء اذا فعلته اذهب عنک صغار الشرک و کباره؛ تقول: اللهم انی اعوذبک ان اشرک بک و انا اعلم و استغفرک لمالا اعلم«: «شرک در میان شما مخفی­تر از راه رفتن مورچه است. تو را به چیزی راهنمایی می­کنم که چون آن­را انجام دهی، شرک کوچک و بزرگ تو بخشیده می­شود. اینکه بگویی: «پروردگارا، به تو پناه می­برم از اینکه دانسته به تو شرک ورزم و در مورد شرکی که ندانسته مرتکب شدم به درگاه تو طلب آمرزش و مغفرت می­کنم».

11- کامل­ترین انسان­ها یعنی پیامبران از شرک ورزیدن می­ترسیدند:

خداوند متعال از ابراهیم نقل می­کند که فرمود: «وَاجْنُبْنِي وَبَنِيَّ أَن نَّعْبُدَ الأَصْنَامَ» (ابراهیم: 35) «و مرا و فرزندانم را از آنکه بت‌ها را پرستش کنیم دور بدار».

12- دوری و پرهیز از شرک از جمله توصیه­های پدران به فرزندان می­باشد. خداوند متعال می­فرماید: «[وَ إِذْ قالَ لُقْمانُ لاِبْنِهِ وَ هُوَ يَعِظُهُ يا بُنَيَّ لا تُشْرِکْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْکَ لَظُلْمٌ عَظيمٌ](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=31&AID=13)» (لقمان: 13) «و (به یاد آور) هنگامی را که لقمان به فرزندش درحالی‌که او را پند می‌داد، گفت: «ای پسرک من! به الله شرک نیاور، بی‌گمان شرک، ستم بزرگی است».

13- شرک سبب محروم شدن از ورود به بهشت می­شود: خداوند متعال می­فرماید: «ن[إِنَّهُ مَنْ يُشْرِکْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ](http://www.tadabbor.org/?page=quran&SID=5&AID=72)» (مائده: 72) «همانا هرکس به الله شرک آورد، الله بهشت را بر او حرام کرده است».

14- مشرک دروغ­پرداز و اهل بهتان و گمراه است و گناهش بسیار بزرگ است. خداوند متعال می­فرماید: «[وَ مَنْ يُشْرِکْ بِاللَّهِ فَقَدِ افْتَري‏ إِثْماً عَظيماً](http://www.tadabbor.org/?page=quran&SID=4&AID=48)» (نساء: 48) «و هرکس برای خدا شريكی قائل گردد، گناه بزرگی را مرتكب شده است». و می­فرماید: «[وَ مَنْ يُشْرِکْ بِاللَّهِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلالاً بَعيداً](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=4&AID=116)» (نساء: 116) «هركس برای خدا شریکی قائل شود، به راستی بسی گمراه گشته است (و خيلی از حق پرت شده است)».

15- مشرک نجس (پلید) است خداوند می­فرماید: «يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْمُشْرِکُونَ نَجَسٌ فَلا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرامَ بَعْدَ عامِهِمْ هذا» (توبه: 28) «ای کسانی‌که ایمان آورده‌اید! بی‌گمان مشرکان پلیدند، پس نباید بعد از اِمسال به مسجد الحرام نزدیک شوند».

16- عمل مشرک مردود است و اعتباری ندارد. رسول خدا فرمودند: **«قَالَ اللهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: أَنَا أَغْنَى الشُّرَكَاءِ عَنِ الشِّرْكِ، مَنْ عَمِلَ عَمَلًا أَشْرَكَ فِيهِ مَعِي غَيْرِي، تَرَكْتُهُ وَشِرْكَهُ»:[[666]](#footnote-666)** «خداوند متعال می­فرماید: من بی­نیازترین شرکاء از شریک هستم، هرکس عملی را انجام دهد که در آن کسی را با من شریک کند، او را با عمل شرکی­اش رها می­کنم».

17- ازدواج با زنان و مردان مشرک حرام است. خداوند متعال می­فرماید: «[وَ لا تَنْکِحُوا الْمُشْرِکاتِ حَتَّي يُؤْمِنَّ وَ لَأَمَةٌ مُؤْمِنَةٌ خَيْرٌ مِنْ مُشْرِکَةٍ وَ لَوْ أَعْجَبَتْکُمْ](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=2&AID=221)» (بقره: 221) «و با زنان مشرک تا ایمان نیاورده‌اند، ازدواج نکنید. بی‌گمان کنیز با ایمان از زن (آزاد) مشرک بهتر است، اگر چه (زیبایی یا دارائی او) شما را به شگفت آورد».

18- شرک اولین امری است که در قرآن کریم از آن نهی شده است: خداوند متعال می­فرماید: «**فَلا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَاداً وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ**» (بقره:22) «بنابراین برای الله همتایانی قرار ندهید، درحالی‌که می‌دانید».

19- شرک ورزیدن، مانع طلب مغفرت برای مشرک می­شود. خداوند متعال می­فرماید: «مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ آمَنُواْ أَن يَسْتَغْفِرُواْ لِلْمُشْرِكِينَ وَلَوْ كَانُواْ أُوْلِي قُرْبَى مِن بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُمْ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ» (توبه: 113) «برای پیامبر و کسانی‌که ایمان آوردند (شایسته) نبود که برای مشرکان طلب آمرزش کنند - هرچند از نزدیکان‌شان باشند- بعد از آنکه برای آن‌ها روشن شد که آن‌ها اهل دوزخند».

**هـ) هشدار دادن در مورد شرک:**

خداوند متعال می­فرماید: «[وَ إِذْ قالَ لُقْمانُ لاِبْنِهِ وَ هُوَ يَعِظُهُ يا بُنَيَّ لا تُشْرِکْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْکَ لَظُلْمٌ عَظيمٌ](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=31&AID=13)» (لقمان: 13) «و (به یاد آور) هنگامی را که لقمان به فرزندش درحالی‌که او را پند می‌داد، گفت: «ای پسرک من! به الله شرک نیاور، بی‌گمان شرک، ستم بزرگی است». لقمان به فرزندش که بیش از همه دلسوز اوست و بیش از همه او را دوست دارد و بیش از دیگران شایسته و سزاوار آن است که بهترین چیزی را که می­داند، به او بیاموزد قبل از هر چیزی توصیه می­کند که تنها الله را عبادت کند و چیزی را با او شریک نسارد. سپس به وی هشدار داده و می­گوید: «**إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ»:[[667]](#footnote-667)** «شرک بزرگ­ترین ظلم است». و خداوند متعال به پیامبرش در قالب هشدار و بیم می­فرماید: «[لَئِنْ أَشْرَکْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُکَ وَ لَتَکُونَنَّ مِنَ الْخاسِرينَ](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=39&AID=65)» (زمر:65) «اگر شرک آوری، یقیناً اعمالت (تباه و) نابود می‌شود و از زیان‌کاران خواهی بود».

و خداوند متعال به خلیلش ابراهیم می­فرماید: «[وَ إِذْ بَوَّأْنا لِإِبْراهيمَ مَکانَ الْبَيْتِ أَنْ لا تُشْرِکْ بي‏ شَيْئاً وَ طَهِّرْ بَيْتِيَ لِلطَّائِفينَ وَ الْقائِمينَ وَ الرُّکَّعِ السُّجُودِ](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=22&AID=26)» (حج: 26) «و (به یاد آور) زمانی را که جای خانه (کعبه) را برای ابراهیم تعیین کردیم؛ (و گفتیم:) چیزی را شریک من قرار مده و خانه مرا برای طواف کنندگان و قیام کنندگان و رکوع (و) سجود کنندگان پاک گردان».

و خداوند متعال به فرزندان می­فرماید: «وَإِن جَاهَدَاكَ لِتُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ» (عنکبوت: 8) «و اگر پدر و مادر (مشرک باشند و) تلاش کنند که تو چیزی را که به آن علم نداری شریک من قرار دهی، پس از آنان اطاعت نکن، بازگشت شما به سوی من است، آنگاه شما را به آنچه انجام می‌دادید آگاه خواهم کرد».

خداوند متعال به رأفت و مهربانی و رحمت و نیکی به پدر و مادر توصیه کرده است. اما در مقابل نیز ما را از دین آنها، اگر کافر بودن، نهی کرده است. و می­فرماید: «[وَ لا تَکُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِکينَ](http://www.tadabbor.org/?page=quran&SID=6&AID=14)» (انعام: 14) «از مشرکان نباش».

مبحث چهارم: دعوت به اتباع و پیروی و رها کردن تقلید

**مطلب اول: اتباع**

اتباع در لغت: اتباع مصدر «اتبع الشیء و تبعه» می­باشد یعنی آن چیز را دنبال کرد.[[668]](#footnote-668) چنانکه خداوند متعال از گفتگوی موسی و خضر نقل می­کند که موسی علیه­السلام فرمود: «**هَلْ أَتَّبِعُكَ عَلَى أَن تُعَلِّمَنِ مِمَّا عُلِّمْتَ رُشْداً» (کهف: 66) «موسی به او گفت: آیا از تو پیروی کنم تا از آنچه به تو آموخته شده و مایه‌ی رشد و صلاح است، به من بیاموزی؟».**

**و چنانکه می­فرماید: «فَمَن تَبِعَ هُدَايَ فَلاَ خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلاَ هُمْ يَحْزَنُونَ» (بقره: 38) «کسانی‌ که از هدایت من پیروی کنند، نه ترسی بر آنان خواهد بود و نه غمگین خواهند شد».**

**و اینکه می­فرماید: «فَأَتْبَعَ سَبَباً \* ثُمَّ أَتْبَعَ سَبَباً» (کهف: 85؛ 89) «پس او (از این) اسباب (پیروی و) استفاده کرد؛ سپس از اسبابی (که در اختیارش بود) استفاده کرد».**

**و می­فرماید: «إِلَّا مَنْ خَطِفَ الْخَطْفَةَ فَأَتْبَعَهُ شِهَابٌ ثَاقِبٌ» (صافات: 10) «مگر کسی‌که ناگهان چیزی را برباید، پس شهابی درخشان او را دنبال می‌کند».**

**و در حدیث آمده است که رسول الله** ح **فرمودند: «مَطْلُ الْغَنِيِّ، وَإِذَا أُتْبِعَ أَحَدُكُمْ عَلَى مَلِيءٍ، فَلْيَتْبَعْ**»:[[669]](#footnote-669) «اگر ثروتمندی از پرداخت وام خود تاخیر کند، مرتکب ظلم شده است و هرکس نزد پولداری حواله داده شود، به او مراجعه کند. (در پی او رود.)»

بنابراین، کلمه­ی «اتباع» در معانی: پیوستن، دنبال کردن، پیروی کردن و اقتدا به کار رفته است. و نیز معانی نزدیک به این مفهوم مانند تاسی و الگو قرار دادن را در بر می­گیرد. زمانی گفته می­شود: «تاسی به» که از عمل وی پیروی کند و «اقتدی به» و «اتسی به» یعنی به او اقتدا کرد و همچون او شد.[[670]](#footnote-670)

اتباع در شریعت چنانکه امام احمد آن­را تعریف می­کند عبارت است از اینکه: انسان از آنچه از رسول خدا و اصحابش وارد شده، پیروی کند و پس از آنها در مورد پیروی از تابعین مخیر می­باشد».[[671]](#footnote-671)

اما اتباع و پیروی از رسول خدا، شامل پیروی از قول و فعل و ترک رسول خدا می­باشند. و پیروی از قول وابسته به مقتضای آن می­باشد که شامل وجوب، ندب یا نهی می­باشد. و پیروی از فعل و عمل یا ترک فعل و عملِ رسول خدا عبارت است از انجام یا ترک آن فعل به همان صورت که رسول خدا انجام داده یا ترک کرده است به این دلیل که رسول خدا چنین عمل کرده است.

ابن تیمیه رحمه­الله در بیان اهمیت این امر می­گوید: «پیروی این است که عملی را از هر جهت مانند عمل او انجام دهد. پس اگر عمل را به عنوان عبادت انجام داده است، در واقع برای ما باید آن­را به عنوان عبادت انجام دهیم و چون آن عبادت به مکان خاص یا زمانی خاص مقید شده، ما نیز باید آن­را در همان زمان یا مکان انجام دهیم. و مثال آن کسی است که قصد طواف کعبه و لمس حجر­الاسود را دارد. و پشت مقام ابراهیم نماز می­خواند و کسی که می­خواهد پشت ستون­های مسجد النبی نماز بخواند و قصد صعود به صفا و مروه و دعا و ذکر در آنجا را می­کند. و نیز عرفه و مزدلفه و ... از این قبیل است». (مجوع الفتاوی: 1/78)

خداوند متعال به ما دستور داده تا از رسولش پیروی کنیم و امر و نهی او را در تمام مواردی که برای ما روایت شده، جامه عمل بپوشانیم. خداوند متعال می­فرماید: «**وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانتَهُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ» (حشر: 7) «** **چيزهائی را كه پيامبر برای شما آورده است اجراء كنيد و از چيزهائی كه شما را از آن بازداشته است، دست بكشيد. از الله بترسيد كه خداوند عقوبت سختی دارد».**

**ابن کثیر رحمه­الله می­گوید: «یعنی هر آنچه شما را بدان امر کرد، انجام دهید و هرگاه شما را از چیزی نهی کرد، از آن پرهیز کنید. چرا که رسول خدا تنها به خیر و خوبی امر می­کند و فقط از شر و بدی نهی می­کند».[[672]](#footnote-672)**

**وجوب اطاعت از رسول الله** ح **و پیروی از سنتش:**

**1- از ابو موسی روایت است که رسول خدا فرمودند: «إِنَّ مَثَلِي وَمَثَلَ مَا بَعَثَنِي اللَّهُ بِهِ كَمَثَلِ رَجُلٍ أَتَى قَوْمَهُ فَقَالَ: يَا قَوْمِ إِنِّي رَأَيْتُ الْجَيْشَ بِعَيْنَيَّ وَإِنِّي النَّذِيرُ الْعُرْيَانُ فَالنَّجَاءَ، فَأَطَاعَهُ طَائِفَةٌ مِنْ قَوْمِهِ فَأَدْلَجُوا وَانْطَلَقُوا عَلَى مَهْلِهِمْ فَنَجَوْا وَكَذَّبَتْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ فَأَصْبَحُوا عَلَى مَكَانَتِهِمْ فَصَبَّحَهُمُ الْجَيْشُ فَأَهْلَكَهُمْ وَاسْتَبَاحَهُمْ فَذَلِكَ مَثَلِي وَمَثَلُ مَنْ أَطَاعَنِي وَاتَّبَعَ مَا جِئْتُ بِهِ وَمَثَلُ مَنْ عَصَانِي وَكَذَّبَ مَا جِئْتُ بِهِ مِنَ الْحَقِّ»:[[673]](#footnote-673) «بی­گمان مثل من و مثل آنچه خداوند مرا بر آن برانگیخته، مَثل مردی است که به سوی قومش می­آید و می­گوید: ای قوم، من لشکری را به چشم خود دیدم و صراحتا خطر را به شما اعلام می­کنم. پس خود را نجات دهید. پس گروهی از قوم اطاعت کردند و در اوایل یا آخر شب در فرصتی که داشتند. به راه افتادند و خود را نجات دادند و گروهی دیگر او را تکذیب کردند و در جای خود نشستند پس لشکر دشمن ناگهان و صبح­گاهان بر آنان تاختند و همه را هلاک نموده و غارت کردند. چنین است مثل کسی که از من اطاعت کند و از آنچه آورده­ام پیروی کند و مثل کسی که از من نافرمانی کند و حقی را که آورده­ام، نکذیب کند».**

**2- از ابوهریره روایت است که رسول خدا فرمودند: «**كل أمتي يدخلون الجنة إلا من أبى». قالوا: يا رسول الله، ومن يأبى؟ قَالَ: «مَنْ أَطَاعَنِي دَخَلَ الْجَنَّةَ، وَمَنْ عَصَانِي فقد أبى»:[[674]](#footnote-674) «تمام امت من وارد بهشت می­شوند جز کسانی که از ورود به آن ابا ورزند. صحابه گفتند: ای رسول رسول خدا، چه کسی از ورود به بهشت سر باز می­زند؟ فرمودند: «هرکس از من اطاعت کند وارد بهشت می­شود و هرکس از من نافرمانی کند، درحقیقت از ورود به بهشت ابا ورزیده است».

«مراد از ابا ورزیدن در اینجا امتناع و خودداری از پایبندی و التزام به سنت رسول الله ح و سرکشی از فرمان او می­باشد. و کسی که ابا می­ورزد از دو حالت خارج نیست یا اینکه کافری است که هرگز وارد بهشت نمی­شود و یا مسلمانی است که (مرتمب گناهان کبیره شده و) از ورود به بهشت همراه اولین کسانی که به آن وارد می­شوند منع می­شود مگر کسانی را که خداوند بخواهد. (و آنان را ببخشد و از گناهشان درگذرد.)»[[675]](#footnote-675)

**هشدار در مورد مخالفت با رهنمود نبوی:**

چنانکه رسول الله ح مسلمانان را به اطاعت از خود امر کرده است، همچنین آنها را از منحرف شدن از مسیر سنتش بر حذر داشته و به کسانی که سنتش را ترک نموده و از آن روی می­گردانند، هشدار داده است:

1- از ابو هریره روایت است که رسول الله ح فرمودند: «**فَمَنْ رَغِبَ عَنْ سُنَّتِي، فَلَيْسَ مِنِّي»:[[676]](#footnote-676) «هرکس از سنت من روی گرداند، از من نیست».**

**2- از ام­المومنین عایشه به صورت مرفوع روایت است که: «مَنْ عَمِلَ عَمَلًا لَيْسَ عَلَيْهِ أَمْرُنَا فَهُوَ رَدٌّ»:[[677]](#footnote-677) «هرکس عملی را (به عنوان بخشی از دین) انجام دهد که امر ما در آن نباشد، مردود است».**

**مظاهر اتباع و پیروی:**

**الف) اقتدا به رسول الله** ح **در اعتقادات و اعمال ظاهری و باطنی**

**خداوند متعال می­فرماید: «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُو اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيراً» (احزاب: 21) «یقیناً برای شما در زندگی رسول الله** ح **سرمشق نیکویی است، برای آنان که به الله و روز آخرت امید دارند و الله را بسیار یاد می‌کنند».**

**پیروی از رسول خدا محقق نحواهد شد مگر زمانی که عمل انسان در شش مورد موافق با شریعت باشد:**

**1- سبب: اگر عبادت خداوند متعال با سببی نامشروع همراه شود، در این صورت آن عبادت، بدعت خواهد بود و مردود است و سودی برای صاحبش نخواهد داشت.**

**مثال: برخی از مردم به شب زنده­داری در شب بیست و هفتم ماه رجب می­پردازند به این دلیل که رسول خدا در این شب به معراج رفتند؛ اما باید این نکته را یادآور شد که تهجد عبادت است ولی چون مقرون به این سبب شده، بدعت خواهد بود. چرا که مبنای این عبادت را سببی در نظر گرفته که شرعا ثابت نیست ... لذا این وصف – موافقت عبادت شرعی در سبب – امری مهم است که به وسیله­ی آن بدعت­های زیادی که گمان می­رود سنت هستند و چنین نیستند، روشن و واضح می­گردد. و از این قبیل است عملکرد کسانی که ماه رجب را مخصوص عمره تصور می­کنند یا اینکه زیارت قبور را به روزهای جمعه و عیدها اختصاص داده­اند.**

**2- جنس: باید عبادت در جنس نیز با شریعت موافق باشد. بنابراین اگر انسان عبادتی را برای الله انجام دهد که جنس آن مشروع نشده است، قابل قبول نخواهد بود.**

**مثال: اگر کسی اسبی را قربانی کند، قربانی وی صحیح نیست. چرا که در جنس با شریعت مخالفت کرده است. در شریعت حیواناتی که برای قربانی در نظر گرفته شده، شتر و گاو و گوسفند می­باشد. و از این قبیل است زکات فطر نزد کسانی که معتقدند باید زکات فطر از قوت قالب سرزمین داده شود و پرداخت نقدی آن جایز نیست. (بنابراین باید زکات فطر خود را از قوت قالب پرداخت کنند و پرداخت نقدی آن برای ایشان سودی نخواهد داشت.)**

**3- عدد (اندازه یا کمیت): اگر انسان نمازی را به عنوان نماز فرض، بر نمازهای پنج­گانه بیفزاید، آن نماز بدعت است و غیر قابل قبول؛ چرا که چنین عملکردی با تعداد نمازهایی که شریعت معین کرده، مخالف می­باشد. و واضح و مشخص است که اگر نماز ظهر را مثلا پنج رکعت بخواند، به اتفاق نماز وی صحیح نیست.**

**4- صفت (کیفیت و هیئت): اگر شخصی نمازش را با سجده و سپس رکوع آغاز کند، قطعا نماز وی باطل خواهد بود. و همچنین اگر عمره را با کوتاه کردن موهایش و سپس سعی صفا و مروه و پس از آن طواف آغاز کند، عمره وی باطل می­باشد. و ذکر دست جمعی از این قبیل است چنانکه در حدیث عبدالله بن مسعود وارد شده که چون بر حلقه­ای از حلقات ذکر حاضر شد، ایستاده و گفت: این چه عملی است که انجام می­دهید؟ گفتند: ای ابوعبدالرحمن، سنگریزه­هایی است که با آنها تکبیر و تهلیل و تسبیح خود را می­شماریم؛ عبدالله بن مسعود گفت: گناهان­تان را بشمارید، من ضمانت می­کنم که چیزی از نیکی­های­تان ضایع نمی­شود. وای بر شما ای امت محمد، چه زود هلاکت شما فرا رسید، آنان اصحاب رسول الله** ح **هستند که موج می­زنند، لباس­های رسول خدا هنوز کهنه نشده و ظرف­هایش هنوز نشکسته­اند. سوگند به خدایی که جانم در دست اوست یا شما بر دینی هدایت یافته­تر از دین محمد هستید و یا اینکه گشاینده دروازه ضلالت و گمراهی هستید.**

**آنان گفتند: ای ابوعبدالرحمن، به خدا سوگند قصدی جز خیر نداریم. عبدالله بن مسعود گفت: و چه بسیارند کسانی که در پی خیر و خوبی هستند اما بدان دست نمی­یابند».[[678]](#footnote-678) چرا که عملکرد آنان در کیفیت و چکونگی آن با شریعت مخالف است.**

**5- زمان: اگر کسی در اولین روزهای ذی­الحجة قربانی کند، قربانی وی قابل قبول نخواهد بود. چرا که در زمان (قربانی) با شریعت مخالفت کرده است. و همچنین اگر قبل از وقت نماز بخواند یا در جز ماه­های حج، به حج رود، نماز و حج وی مورد قبول نخواهد بود و سودی به او نمی­بخشد.**

**6- مکان: اگر کسی در جایی جز مسجد اعتکاف کند، اعتکاف وی صحیح نخواهد بود چرا که اعتکاف از جمله اعمالی است که جز در مسجد انجام نمی­شود. و اگر زنی بگوید: می­خواهم در محل نمازم در خانه اعتکاف کنم، اعتکاف وی صحیح نیست. چرا که در مکان (اعتکاف) با شریعت مخالفت کرده است.**

**ب) سپردن قضاوت و داوری به سنت**

**خداوند متعال می­فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ أَطِيعُواْ اللهَ وَأَطِيعُواْ الرَّسُولَ وَأُوْلِي الأَمْرِ مِنكُمْ فَإِن تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللهِ وَالرَّسُولِ إِن كُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلاً» (نساء: 59) «ای کسانی ‌که ایمان آورده‌اید! از الله اطاعت کنید و از پیامبر اطاعت کنید و از صاحبان امرتان (اطاعت کنید) و اگر در چیزی اختلاف کردید، آن­را به الله و پیامبر باز گردانید؛ اگر به الله و روز قیامت ایمان دارید، این بهتر و خوش فرجام‌تر است».**

**و می­فرماید: «فَلاَ وَرَبِّكَ لاَ يُؤْمِنُونَ حَتَّىَ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لاَ يَجِدُواْ فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجاً مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُواْ تَسْلِيماً» (نساء: 65) «نه، سوگند به پروردگارت که آن‌ها ایمان نمی‌آورند، مگر اینکه در اختلافات خویش تو را داور قرار دهند و سپس از داوری تو، در دل خود احساس ناراحتی نکنند و کاملاً تسلیم باشند».**

**ج) رضایت به حکم رسول الله** ح **و شریعت وی**

**از عباس بن عبدالمطلب روایت است که می­گوید: شنیدم رسول خدا می­فرماید: «ذَاقَ طَعْمَ الْإِيمَانِ مَنْ رَضِيَ بِاللهِ رَبًّا، وَبِالْإِسْلامِ دِينًا، وَبِمُحَمَّدٍ نَبِيًّا ورَسُولًا»:[[679]](#footnote-679) «هرکس راضی باشد که الله پروردگارش و اسلام دینش و محمد پیامبر و رسول (فرستاده شده از جانب خداوند به سوی او) باشد، طعم ایمان را می­چشد».**

**د) توقف در حدود شریعت**

**توقف در حدود شریعت ثمره­ی این رضایت می­باشد. بنابراین کسی که به حکم رسول الله** ح **و دین و شریعتش راضی باشد، در حدود شریعت توقف می­کند و حد و مرزهای آن­را رعایت می­کند و به خود اجازه تعدی و تجاوز در آنها را نمی­دهد و به این سو و آن سو منحرف نمی­شود. چنانکه در حدیث عبدالله بن مغفل وارد شده که چون شنید فرزندش می­گوید: «پروردگارا به هنگام ورود به بهشت در سمت راست آن قصری سفید از تو می­خواهم». گفت: فرزندم، از خداوند بهشت را یخواه و از آتش دوزخ به او پناه ببر، از رسول خدا شنیدم که فرمودند: «سیکون فی هذه الامة قوم یعتدون فی الطهور و الدعاء»: «در این امت عده­ای خواهند بود که در پاکیزگی و دعا افراط می­کنند».[[680]](#footnote-680)**

**افراط و تعدی در پاکیزگی عبارت است از: اسراف در آن یا بیش از سه بار وضو گرفتن یا اینکه از حد و حدود عضوی که به وضوی آن امر شده، تجاوز کند.**

**مطلب دوم: تقلید**

**تقلید در لغت به معنای قرار دادن قلاده در گردن می­باشد.[[681]](#footnote-681)**

**تقلید در اصطلاح عبارت است از: پیروی از قول و دیدگاه دیگری بدون شناخت دلیل وی.[[682]](#footnote-682)**

**آغاز تقلید:**

**تقلید در قرن چهارم هجری به وجود آمد.[[683]](#footnote-683)**

**مذموم بودن تقلید:**

**دلایل قرآنی:**

**1- خداوند متعال می­فرماید: « وَكَذَلِكَ مَا أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِكَ فِي قَرْيَةٍ مِّن نَّذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءنَا عَلَى أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَى آثَارِهِم مُّقْتَدُونَ \* قَالَ أَوَلَوْ جِئْتُكُم بِأَهْدَى مِمَّا وَجَدتُّمْ عَلَيْهِ آبَاءكُمْ قَالُوا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُم بِهِ كَافِرُونَ» (زخرف: 23-24) «همين گونه در هيچ شهر ودياری پيش از تو (پيامبر) بيم دهنده­ای مبعوث نكرده­ايم مگر اين كه متنعّمان (خوشگذران و مغرور از ثروت و قدرت) آنجا گفته­اند: ما پدران و نياكان خود را بر آئينی يافته­ايم و ما هم قطعاً (بر شيوه ايشان ماندگار می­شويم و) به دنبال آنان می­رويم.** **(پيامبرشان بديشان) می­گفت: آيا اگر من آئينی را هم برای شما آورده باشم كه از آئينی هدايت بخش­تر باشد كه پدران و نياكان خود را بر آن يافته­ايد (باز هم از گذشتگان خود پيروی می­كنيد و بر بت­پرستی خويش می­رويد و دست به دامان تقليد می­شويد؟) می­گفتند: (آری! چنين است و) اصلاً ما به چيزی كه (با خود آورده­ايد و) بدان مأمور و مبعوث شده­ايد، باور نداريم».**

**و می­فرماید: «إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَا هَذِهِ التَّمَاثِيلُ الَّتِي أَنتُمْ لَهَا عَاكِفُونَ \* قَالُوا وَجَدْنَا آبَاءنَا لَهَا عَابِدِينَ» (انبیاء: 52-53) «چون به پدرش و قومش گفت: «این مجسمه‌ها چیست که شما به (عبادت) آن‌ها دل نهاده‌اید؟! گفتند: «ما پدران خود را پرستش کنندگان آن‌ها یافته‌ایم».**

**و می­فرماید: «وَقَالُوا رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَكُبَرَاءنَا فَأَضَلُّونَا السَّبِيلَا» (احزاب: 67) «و گفتند: پروردگارا! ما از سروران و بزرگان خود اطاعت کردیم، پس ما را از راه به در بردند (و گمراه کردند)».**

**دلایلی از اقوال صحابه:**

**1- عبدالله بن مسعود می­گوید: «آگاه باشید که نباید هیچیک از شما دینش را با تقلید از دیگری دریافت کند، به­گونه­ای که اگر او ایمان آورد، ایمان آورد و اگر او کافر شود، کافر شود؛ چرا که اسوه و الگویی در شر و بدی نیست».[[684]](#footnote-684)**

**و همچنین می­گوید: «ما در جاهلیت «امعه» را دعوت کردیم کسی که چون به غذایی دعوت می­شد دیگری با او همراه می­شد. و چنین شخصی در میان شما نیز می­باشد، آنکه دینش را با تقلید از دیگران دریافت می­کند (یعنی دینش را تابع دین دیگری می­داند بدون حجت و دلیل و برهان.)»[[685]](#footnote-685)**

**2- ابن عباس می­گوید: «وای بر پیروانی که از لغزش­های عالم پیروی می­کنند. گفته شد: ای ابن عباس، چگونه این امر ممکن است؟ فرمود: عالم بر مبنای فهم و دانش خود اظهار نظر می­کند، اما پس از آن حدیث رسول خدا را می­شنود (که بر خلاف آن می­باشد) پس رای و نظر و دیدگاه خود را رها می­کند. (اما پیروان رای و نظر او را رها نکرده و از آن پیروی می­کنند).»**

**و در لفظی آمده است: «پس آن عالم کسی را ملاقات می­کند که نسبت به احادیث رسول الله** ح **داناتر است پس وی را از قول رسول خدا آگاه می­کند و او از دیدگاه خود باز می­گردد. اما پیروان وی بر مبنای دیدگاه پیشین وی حکم می­کنند».[[686]](#footnote-686)**

3- علی بن ابی طالب می­گوید: «قلب­ها همچون ظرف­هایی هستند که بهترین آنها، ظروفی هستند که خیر و خوبی در بر دارند. و مردم سه گونه­اند: عالم ربانی و کسانی که در مسیر نجات به کسب علم مشغول­اند و افراد پست و فرومایه و نادان که پیرو هر جنبنده­ای هستند که از نور علم بی­بهره است و به رکنی مطمئن و استوار پناه نمی­برند».[[687]](#footnote-687)

**اقوال ائمه اربعه:**

1- امام ابو حنیفه می­گوید: «برای هیچکس جایز نیست که سخن ما را چنانچه نداند از کجا گرفته­ایم، بپذیرد».[[688]](#footnote-688)

و نیز می­گوید: «هرگاه حدیث صحیح شد، همان مذهب من است».[[689]](#footnote-689)

2- امام مالک رحمه­الله می­گوید: «بدانید که من انسان هستم، مرتکب خطا می­شوم و درست هم می­گویم؛ در رای و نظرم بنگرید، اگر با کتاب و سنت موافق بود آن­را بپذیرید وگرنه ترکش کنید».[[690]](#footnote-690)

3- امام شافعی رحمه­الله می­گوید: «قطعا برای هرکس پیش می­آید که سنتی از پیامبر خدا را فراموش کند یا از او پنهان بماند. هرگاه سخنی را گفته یا اصلی را نشان داده باشم که بر خلاف آن از رسول خدا نقل شده باشد، قول، قول رسول خداست و رهنمود نبوی نیز قول من می­باشد». و این جمله را تکرار می­کرد.[[691]](#footnote-691)

همچنین می­گوید: «در آنچه گفته­ام چنانچه سخن پیامبر بر خلاف آن بود، حدیث رسول خدا سزاوار­تر به پیروی می­باشد و از من تقلید نکنید».[[692]](#footnote-692)

4- امام احمد بن حنبل می­گوید: «از من و از مالک و شافعی و اوزاعی و ثوری تقلید نکنید؛ و دین­تان را از جایی دریافت کنید که آنان دین­شان را از آنجا گرفتند».[[693]](#footnote-693)

**ضرر­های تقلید:**

تقلید کردن ضرر­های زیادی به دنبال دارد از جمله:

1- تقلید منجر به ترجیح رای و نظری بدون دلیل، بر حکمی مستند به دلیل می­شود. خداوند متعال می­فرماید: «**قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّيَ الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ وَالإِثْمَ وَالْبَغْيَ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَأَن تُشْرِكُواْ بِاللهِ مَا لَمْ يُنَزِّلْ بِهِ سُلْطَاناً وَأَن تَقُولُواْ عَلَى اللهِ مَا لاَ تَعْلَمُونَ» (اعراف: 33) «بگو: (الله) فقط کارهای زشت را، چه آشکارا باشد و چه پنهان و (نيز) گناه و سرکشی بنا حق را حرام کرده است و اينکه چيزی را شريک الله قرار دهيد که الله دليلی بر (حقانيت) آن نازل نکرده است و چيزی را که نمی‌دانيد به الله نسبت دهيد (حرام نموده است)».**

**2- تقلید، تعصب مذهبی را به دنبال دارد و در اثر تقلید است که اختلاف در عقاید و احکام پدید می­آید.**

**3- تقلید باعث رسوخ مفاهیم نادرست در ذهن مسلمانان می­شود. چنانکه می­گویند: «اختلاف امت رحمت است».**

**4- تقلید آثار بدی در حیات امت به دنبال دارد مانند جمود فقهی و بسته شدن باب اجتهاد.**

**5- تقلید در واقع ابطال نقش عقل است چرا که برای تامل و تفکر خلق شده است.**

**تقلید دو نوع است: عام و خاص**

**تقلید عام:**

**تقلید عام این است که انسان به مذهب مشخصی پایبند باشد و در تمام امور دینش بر مبنای اصول و قواعد آن عمل کند. علما در این نوع تقلید اختلاف کرده­اند چنانکه برخی از علما قائل به تحریم آن می­باشند. چون در این نوع تقلید، نوعی پایبندی مطلق به پیروی از غیر پیامبر می­باشد. شیخ الاسلام ابن تیمیه می­گوید: «دیدگاه وجوب اطاعت از کسی جز پیامبر، در تمام اموری که به آنها امر و از آنها نهی می­کند، بر خلاف اجماع می­باشد و جایز دانستن آن امور ناخوشایندی را به دنبال دارد».**

**تقلید خاص:**

**اینکه در مساله­ای معین، دیدگاهی مشخص را برگزیند. و این زمانی است که از شناخت حق عاجز و ناتوان باشد، چه پس از اجتهاد یا اینکه واقعا عاجز و ناتوان باشد یا اینکه با مشقت فراوان به حق دست می­یابد، در این صورت چنین تقلیدی جایز است.**

**حکم تقلید:**

**به طور کلی تقلید کردن برای عموم مردم جایز است. کسانی که توانایی تامل در ادله و استنباط احکام را ندارند. ابن عبد البر می­گوید: «علما در این اختلاف ندارند که بر عموم مردم جایز است از علمای خود تقلید کنند و در واقع آنان مصداق این کلام الهی هستند که می­فرماید: «فَاسْأَلُواْ أَهْلَ الذِّكْرِ إِن كُنتُمْ لاَ تَعْلَمُونَ» (نحل: 43؛ انبیاء: 7) «پس (ای مردم) اگر نمی‌دانید از اهل علم بپرسید».**

**ابن تیمیه می­گوید: «جمهور امت معتقدند که به طور کلی اجتهاد و تقلید جایز است و اجتهاد را بر تک تک افراد واجب نکرده و تقلید را به طور مطلق حرام ندانسته­اند و نیز تقلید را بر تک تک افراد واجب نکرده و اجتهاد را به طور مطلق حرام ندانسته­اند».[[694]](#footnote-694)**

**شرط­های تقلید جایز:**

**1- مقلد از عموم مردم، جاهل و ناتوان باشد به­گونه­ای که خود توانایی استنباط حکم الله و رسولش را نداشته باشد. در این صورت بنا بر کلام خداوند، تقلید بر او فرض می­باشد: «فَاسْأَلُواْ أَهْلَ الذِّكْرِ إِن كُنتُمْ لاَ تَعْلَمُونَ» چنین شخصی باید از داناترین و با تقواترین فردی که به او دسترسی دارد، تقلید کند و اگر دو نفر با این شرایط یافت، در تقلید از یکی از آنها مخیر می­باشد.**

**2- از کسی تقلید کند که معروف به علم و اجتهاد بوده و دیندار و نیکوکار باشد.**

**3- حق برای مقلد آشکار نشده باشد؛ چنانکه ندانسته باشد قول دیگری ارجح می­باشد.**

**4- در این تقلید مخالفت واضح و روشنی با نصوص شرعی یا اجماع امت نباشد.**

**5- مقلد را پایبند و ملتزم به مذهبی مشخص در تمام مسائل نکند. بلکه شایسته است در جستجوی حق باشد و از دیدگاهی پیروی کند که به قول صواب نزدیک­تر است. و این به معنای انتقال از مذهبی به مذهب دیگر نیست چنانکه در پی رخصت­ها و در جستجوی احکام آسان­تر باشد.**

**6- چون برای مجتهد امری رخ دهد که انجام آن فوری باشد و فرصت تامل در استنباط حکم آن نداشته باشد، در چنین شرایطی تقلید کردن برای وی جایز است.**

**آیا برای عوام الناس در آمدن به مذهبی از مذاهب لازم است؟**

ابن قیم رحمه­الله می­گوید: «بر عوام الناس لازم نیست مذهبی را برای خود انتخاب کنند. و دیدگاه درست و قطعی در این زمینه همین است. چرا که فقط امری واجب است که الله و رسولش آن­را واجب کرده باشند و الله و رسولش بر هیچیک از مردم واجب نکرده­اند که به مذهبی از مذاهب ائمه درآیند و تنها از او تقلید کنند نه کسی دیگر».[[695]](#footnote-695)

اصل در این مساله عدم التزام به مذهبی معین و مشخص می­باشد جز اینکه در این زمینه استثنائاتی وجود دارد که عبارتند از:

1- چون بنده جز با پایبندی به مذهبی مشخص نتواند دینش را بیاموزد.[[696]](#footnote-696)

2- چون پیامد التزام و پایبندی وی به مذهبی مشخص با دفع فساد بزرگی همراه باشد که دفع آن جز با پایبندی به مذهبی معین امکان نداشته باشد.[[697]](#footnote-697)

**تفاوت میان اتباع و تقلید:**

متبع (کسی که پیروی می­کند) در مرتبه­ای میان عالمِ مجتهد و عامی مقلد می­باشد.

**بررسی صحت این قول که می­گویند: در مسائل اختلافی جای انکار نیست.**

امام ابن قیم در این مورد می­گوید: «اینکه می­گویند: در مسائل اختلافی جای انکار نیست، دیدگاه درست و صحیحی نیست چرا که انکار یا متوجه قول و فتوا یا متوجه عمل می­باشد. اگر دیدگاهی مخالف با سنت یا اجماع شایعی باشد، به اتفاق انکار وی واجب است. و اگر چنین نباشد، بیان ضعف و مخالفت آن با دلیل، انکار مثل آن می­باشد. اما اگر عمل بر خلاف سنت یا اجماع باشد، بر حسب درجات انکار، انکار آن واجب است.

براستی چگونه یک فقیه می­گوید: در مسائل مختلف فیه، انکار جایگاهی ندارد؟ درحالی­که فقهای مختلف به نقض حکم حاکمی تصریح کرده­اند که با کتاب الله یا سنت رسول الله ح مخالف باشد هرچند برخی از علما با آن موافق باشند؟!

اما اگر در مساله­ای دلیلی از سنت یا اجماع نبود و گنجایش اجنهاد در آن وجود داشت، بر کسی که از روی اجتهاد یا تقلید بدان عمل می­کند، انکار جایگاهی ندارد. و مسائلی که علمای سلف و خلف در آنها اختلاف کرده­اند و صحت دیدگاه یکی از آنها به صورت قطعی و یقینی دانسته شده است، بسیار است از جمله:

1- زنی که حامله است، مدت عده وی تا وضع حمل می­باشد. چرا که خداوند متعال می­فرماید:«**وَأُوْلَاتُ الْأَحْمَالِ أَجَلُهُنَّ أَن يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ وَمَن يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَل لَّهُ مِنْ أَمْرِهِ يُسْراً» (طلاق: 4) «و عدّة زنان باردار این است که بار خود را بگذارند و هرکس از الله بترسد، (الله) کارش را برایش آسان می‌سازد».**

**2- مجامعت با شوهر دوم، شرط حلال شدن شوهر اول می­باشد. چرا که رسول خدا به همسر رفاعة قرظی فرمود: «أَتُرِيدِينَ أَنْ تَرْجِعِي إِلَى رِفَاعَةَ؟ لَا، حَتَّى تَذُوقِي عُسَيْلَتَهُ، وَيَذُوقَ عُسَيْلَتَكِ»:[[698]](#footnote-698)** «می­خواهی نزد رفاعه بازگردی؟ تا زمانی که عبدالرحمن (شوهر جدید وی) از تو لذت نبرده است و تو از او لذت نبرده­ای، (با یکدیگر همبستر نشده­اید) این کار ممکن نیست».

3- وجوب غسل به مجرد دخول، هر چند انزال صورت نگیرد. چرا که رسول خدا فرمودند: «**إِذَا الْتَقَى الْخِتَانَانِ فَقَدْ وَجَبَ الْغُسْلُ»:[[699]](#footnote-699) «چون دو محل ختنه شده­یِ زن و مرد با هم تماس پیدا کنند، غسل واجب می­شود».**

4- ربای فضل حرام است. رسول خدا برادر بنی عدی انصاری را به عنوان نماینده و مسئول بر خیبر تعیین کرد.

این شخص خرما­هایی که از نوع خرمای اعلا بود، آورد. رسول خدا از او پرسید: «**أَكُلُّ تَمْرِ خَيْبَرَ هَكَذَا؟»: «آیا همه­ی خرما­های خیبر اینگونه­اند؟» وی گفت: خیر، ای رسول خدا ما یک صاع از (خرمای اعلا) را با دو صاع از خرمای پست خریداری می­کنیم. رسول خدا فرمودند: «لاَ تَفْعَلُوا، وَلَكِنْ مِثْلًا بِمِثْلٍ، أَوْ بِيعُوا هَذَا وَاشْتَرُوا بِثَمَنِهِ مِنْ هَذَا، وَكَذَلِكَ المِيزَانُ»:** «چنین نکنید؛ بلکه باید به مانند هم و به یک میزان باشند. یا این (نوع نامرغوب) را بفروشید و با بهای آن از این (نوع مرغوب) بخرید. اینگونه عدالت و برابری رعایت می­شود».[[700]](#footnote-700)

5- شراب مست کننده حرام است. از ابن عمر روایت است که رسول خدا فرمودند: «**كُلُّ مُسْكِرٍ خَمْرٌ، وَكُلُّ مُسْكِرٍ حَرَامٌ، وَمَنْ شَرِبَ الْخَمْرَ فِي الدُّنْيَا فَمَاتَ وَهُوَ يُدْمِنُهَا لَمْ يَتُبْ، لَمْ يَشْرَبْهَا فِي الْآخِرَةِ»:[[701]](#footnote-701) «هر مست کننده­ای خمر است و هر خمری حرام است. و هرکس در دنیا شراب بنوشد و در حالی بمیرد که بدان معتاد بوده و از آن توبه نکرده باشد، قطعا در آخرت از شراب الهی بی­نصیب خواهد ماند».**

**6- ازدواج موقت (متعه) حرام است. از علی بن ابی طالب روایت است که: رسول خدا در سال فتح خیبر از متعه (ازدواج موقت) و (خوردن) گوشت خر اهلی نهی کردند».[[702]](#footnote-702)**

**7- مسلمان در برابر کشتن کافر، کشته نمی­شود. چرا که رسول خدا فرمودند: «لَا يُقْتَلَ مُسْلِمٌ بِكَافِرٍ»:[[703]](#footnote-703) «مسلمان در برابر (کشتن) کافر کشته نمی­شود».**

**8- مسح بر خفین در حضر و سفر جایز می­باشد. از شریح بن هانی روایت است که می­گوید: آمدم و از عایشه در مورد مسح بر خفین پرسیدم، وی گفت: برو از علی بپرس، زیرا همراه رسول خدا سفر می­کرد. از او پرسیدم، گفت: رسول خدا برای مسافر سه شبانه روز و برای مقیم یک شبانه روز را تعیین فرمود».[[704]](#footnote-704)**

**9- قرار دادن دست­ها بر زانو­ها بدون عمل تطبیق[[705]](#footnote-705) به هنگام رکوع؛ از مصعب بن سعد روایت است که می­گوید: «همراه سعد نماز می­خواندم، چون رکوع نمودم ­خواستم عمل تطبیق را انجام دهم که مرا از آن نهی کرد. و گفت: ما این عمل را انجام می­دادیم تا اینکه از آن نهی شد».[[706]](#footnote-706)**

**و مسائل از این دسته بسیار زیاد است؛ و بر این اساس است که ائمه به نقص حکم حاکم (چون بر خلاف کتاب و سنت باشد) تصریح کرده­اند، بر خلاف بسیاری از این مسائل که نه تنها به نقض آنها تصریح نکرده­اند بلکه هیچ ایرادی را متوجه قائلین آنها وارد ندانسته­اند».[[707]](#footnote-707)**

**پاسخ کسانی که با دلایل عقلی، تقلید کردن را جایز می­دانند:**

**گروهی از فقها و صاحب­نظران و اندیشمندان عرصه­ی علم و دانش در پاسخ کسانی که تقلید را جایز می­دانند، به دلایل عقلی و نظری استدلال کرده­اند. مزنی می­گوید: «به کسی که بر مبنای تقلید حکم می­کند، گفته می­شود: آیا در آنچه بدان حکم نمودن، دلیلی داری؟ پس اگر بگوید: بله؛ درحقیقت تقلید کردن را باطل دانسته است. چرا که در این صورت دلیل بوده که باعث شده چنین حکمی را صادر کند نه تقلید.**

**اما اگر بگوید: بدون دلیل به آن حکم نمودم. به او گفته می­شود، چرا خون دیگران را حلال و ناموس آنان را مباح قرار دادی و اموال را تلف کردی، درحالی­که خداوند این امور را حرام کرده است مگر زمانی که دلیلی برای آن وجود داشته باشد؟ خداوند متعال می­فرماید: «إِنْ عِندَكُم مِّن سُلْطَانٍ بِهَذَا»[[708]](#footnote-708) یعنی دلیل و برهانی بر این ادعا ندارید.**

**پس اگر بگوید: من می­دانم که درست گفته­ام هرچند دلیل آن­را ندانم چون از بزرگ­ترین علما تقلید می­کنم و او جز بر مبنای دلیلی که بر من پوشیده مانده، سخن نمی­گوید.**

**به او گفته می­شود: اگر تقلید از معلمت جایز باشد چون او جز بر مبنای دلیلی که بر تو پوشیده مانده سخن نمی­گوید، در این صورت تقلید از معلم معلمت سزاوار­تر است. چرا که بر مبنای دلیل و برهانی سخن می­گوید که بر معلم تو پنهان مانده است. چنانکه معلم جز بر مبنای دلیلی که بر تو پنهان مانده، سخن نمی­گوید. پس اگر بگوید: بله؛ در حقیقت تقلید معلمش را ترک نموده و به تقلید از معلم معلمش روی آورده است. و همچنین هر چه بالاتر رود تقلید از معلم­ها را برای تقلید از معلم معلم­ها ترک می­کند تا اینکه به رسول خدا که معلم تمام معلم­هاست می­رسد. و اگر این استدلال را نپذیرد، سخن خود را نقض کرده است. و به او گفته می­شود: چگونه تقلید از کسی را که در مرتبه­ی علمی پایین­تری قرار دارد جایز می­دانی، درحالی­که تقلید از کسی را که در مرتبه­ی علمی بالاتری قرار دارد، جایز نمی­دانی؟ این تناقض است.**

**پس اگر بگوید: چون معلم من هرچند در مرتبه­ی پایین­تری قرار دارد، علم کسانی را که بالاتر از او بودند، اندوخته است پس او به آنچه عمل می­کند و آنچه آن­را ترک می­کند، دانا­تر و بینا­تر است.**

**به او گفته می­شود: و همچنین کسانی که از معلم تو علم و دانش می­آموزند درحقیقت علم معلم تو و علم کسانی که در مراتب بالاتری از وی هستند، اندوخته و می­آموزد، بنابراین بر تو لازم است که از او نیز تقلید کنی و تقلید کردن از معلمت را ترک گویی. و همچنین تقلید کردن از خودت سزاوار­تر است از اینکه از معلمت تقلید کنی. چرا که تو علم معلمت و علم کسانی را که در مراتب بالا­تری از او بودند به علم خود افزوده­ای و همه­ی آنها را نزد خود گرد آوردی. لذا اگر از قول و دیدگاه خود تقلید کند درحقیقت تقلید از افراد و علمایی در درجه­ی پایین­تر از اصحاب رسول الله** ح **را سزاوار­تر دانسته است و بر مبنای دیدگاه وی و قیاس بر آن، بر هریک از کسانی که همراه او هستند، لازم است از پیرو خود تقلید کند و نیز تابع وی از پیروان خود و به همین ترتیب هرکس از پایین­تر از خود تقلید کند؛ و به عبارت دیگر با این استدلال همیشه بالا­تر از پایین­تر تقلید می­کند. براستی برای فساد و نادرستی و تناقض چنین دیدگاهی همین کفایت می­کند که نتیجه­ی آن چنین باشد».[[709]](#footnote-709)**

**ابن قیم رحمه­الله با بیان بیش از سی وجه به انکار این دیدگاه می­پردازد.**

**سرانجام تعصب مذهبی:**

**1- تعصب مذهبی اختصاص امر حاکمیت به خداوند متعال را نقض می­کند؛**

**خداوند متعال کسانی را که چون به سوی حکم الله و رسولش فرا خوانده شوند، روی گردانده و به داوری و قضاوت دیگران راضی می­شوند، نکوهش نموده است؛ و این عملکرد اهل تقلید می­باشد. خداوند متعال می­فرماید: «وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْاْ إِلَى مَا أَنزَلَ اللهُ وَإِلَى الرَّسُولِ رَأَيْتَ الْمُنَافِقِينَ يَصُدُّونَ عَنكَ صُدُوداً» (نساء: 61) «و چون به آن‌ها گفته شود: به سوی آنچه الله نازل کرده و به سوی پیامبر بیایید، منافقان را می‌بینی که از تو سخت روی می‌گردانند».**

**بنابراین هرکس دعوت به امر نازل شده الهی و نیز دعوت به قضاوت و داوری الله و رسولش را اجابت نکند و بدان پاسخ مثبت ندهد و از آن روی گرداند، بر حسب زیاد و کم بودن اعراض وی، در این نکوهش سهیم است.**

**«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ» (حجرات: 1) «ای کسانی ‌که ایمان آورده‌اید! بر الله و رسولش پیشدستی نکنید و از الله بترسید، بی‌گمان الله شنوای داناست».**

**و خداوند متعال می­فرماید: «إِنِ الْحُكْمُ إِلاَّ لِلّهِ يَقُصُّ الْحَقَّ وَهُوَ خَيْرُ الْفَاصِلِينَ» (انعام: 57) «حکم و فرمان تنها از آن الله است، حق را بیان می‌کند و او بهترین جدا کننده(ی حق از باطل) است».**

**و می­فرماید: «وَمَن لَّمْ يَحْكُم بِمَا أَنزَلَ اللهُ فَأُوْلَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ» (مائده: 47) «و هرکس به آنچه الله نازل کرده حکم نکند، او و امثال او متمرّد (از شريعت خدا) هستند».**

**خداوند متعال در این آیات بر این مساله تاکید می­کند چرا که مفسده­ی حاصل از حکم به غیر ما انزل الله بسیار زیاد و فراگیر بوده و دامنگیر تمام امت می­شود. و می­فرماید: «قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّيَ الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ وَالإِثْمَ وَالْبَغْيَ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَأَن تُشْرِكُواْ بِاللهِ مَا لَمْ يُنَزِّلْ بِهِ سُلْطَاناً وَأَن تَقُولُواْ عَلَى اللهِ مَا لاَ تَعْلَمُونَ» (اعراف: 33) «بگو: (الله) فقط کارهای زشت را، چه آشکارا باشد و چه پنهان و (نيز) گناه و سرکشی بنا حق را حرام کرده است و اينکه چيزی را شريک الله قرار دهيد که الله دليلی بر (حقانيت) آن نازل نکرده است و چيزی را که نمی‌دانيد به الله نسبت دهيد (حرام نموده است)».**

**و خداوند متعال عمل کسی را که در دینش به اموری استناد می­کند که نسبت به آنها علم و آگاهی ندارد، ِانکار نموده و می­فرماید: «هَاأَنتُمْ هَؤُلاء حَاجَجْتُمْ فِيمَا لَكُم بِهِ عِلمٌ فَلِمَ تُحَآجُّونَ فِيمَا لَيْسَ لَكُم بِهِ عِلْمٌ وَاللهُ يَعْلَمُ وَأَنتُمْ لاَ تَعْلَمُونَ» (ال عمران: 66) «هان! شما (اهل کتاب) کسانی هستید که درباره‌ی آنچه نسبت به آن آگاهی و علم داشتید مجادله ومناظره کردید، پس چرا در مورد چیزی که بدان علم ندارید مجادله ومناظره می‌کنید؟ و الله می‌داند و شما نمی‌دانید».**

**و از اینکه کسی بدون توجه به آنچه الله و رسولش در نصوص شرعی حلال و حرام قرار داده­اند، بگوید: این حلال است و این حرام، به شدت نهی کرده است. و خبر داده که عامل چنین رفتاری بر خداوند افترا و دروغ بسته است. خداوند متعال می­فرماید: «وَلاَ تَقُولُواْ لِمَا تَصِفُ أَلْسِنَتُكُمُ الْكَذِبَ هَذَا حَلاَلٌ وَهَذَا حَرَامٌ لِّتَفْتَرُواْ عَلَى اللهِ الْكَذِبَ إِنَّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللهِ الْكَذِبَ لاَ يُفْلِحُونَ» (نحل: 116) «و چیزی را که زبان‌تان به دروغ توصیف می‌کند؛ نگویید: «این حلال است و آن حرام» تا بر الله افترا ببندید، یقیناً کسانی‌که بر الله افترا می‌بندند، رستگار نمی‌شوند». و آیات وارد شده در این معنا، بسیار می­باشد.**

**اما سنت نبوی:**

**ابن عباس می­گوید: «هلال بن امیه نزد رسول خدا همسرش را متهم نمود که با شریک بن سحماء زنا کرده است. و ادامه­ی حدیث لعان و رهنمود نبوی را ذکر می­کند که فرمودند: «أَبْصِرُوهَا، فَإِنْ جَاءَتْ بِهِ أَكْحَلَ الْعَيْنَيْنِ، سَابِغَ الْأَلْيَتَيْنِ، خَدَلَّجَ السَّاقَيْنِ، فَهُوَ لِشَرِيكِ بْنِ سَحْمَاءَ»: «ببینید اگر این زن فرزندی دارای چشمان سیاه، باسن فربه و ساق­های درشت به دنیا آورد، این فرزند از آنِ شریک بن سحماء است». و اگر با چنین و چنان ویژگی­هایی بود، فرزند هلال بن امیه می­باشد. پس همسر وی با فرزندی نزد رسول خدا حاضر شد که ویژگی­های شریک بن سحماء را داشت. رسول خدا فرمود: «لَوْلَا مَا مَضَى مِنْ كِتَابِ اللَّهِ لَكَانَ لِي وَلَهَا شَأْنٌ»:[[710]](#footnote-710) «اگر قبلا حکم خدا در این زمینه بیان نمی­شد، امر میان من و او به­گونه­ای دیگر بود».**

الله و رسولش بهتر می­دانند، اما به نظر می­آید که منظور رسول خدا از «کتاب الله» این بود که خداوند متعال می­فرماید: «**وَيَدْرَأُعَنْهَا الْعَذَابَ أَنْ تَشْهَدَ أَرْبَعَ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الْكَاذِبِينَ»: «نور: 8» «و از آن (زن) کیفر (رجم) را دور می‌کند، (به) آن که چهار بار الله را شاهد بگیرد (و سوگند یاد کند) که او (= شوهرش) از دروغگویان است».**

**و منظور رسول خدا از «شان»- والله اعلم- این بود که بخاطر شباهت فرزند به مردی که به او متهم شده بود، حد را بر آن زن جاری می­کرد ولی کتاب الله در این مورد قضاوت کرده و حکم را بیان نموده است و اینگونه هر حکمی جز آن­را ساقط و باطل نموده و جایی برای اجتهاد نگذاشته است.**

**و امام شافعی می­گوید: «سفیان بن عیینه از عبدالله بن ابویزید از پدرش روایت می­کند که گفت: عمر بن خطاب کسی را به دنبال پیرمردی از قبیله­ی زهره که در خانه­ی ما زندگی می­کرد، فرستاد. پس همراه او نزد عمر حاضر شدیم. عمر بن خطاب از او در مورد فرزندی از فرزندان دوران جاهلیت سوال کرد. وی گفت: همبستری وی با فلان و نطفه از آنِ فلانی می­باشد. پس عمر گفت: راست گفتی. اما رسول خدا بر مبنای همبستری قضاوت نمود».**

**امام شافعی می­گوید: «و کسی از اهل مدینه که متهم نیست از ابن ابی ذئب روایت نموده و گفت: سعد بن ابراهیم برای شخصی در مساله­ای بر مبنای رای و نظر ربیعه بن ابوعبدالرحمن قضاوت نمود. پس به او خبر دادم که رسول خدا در چنین مساله­ای بر خلاف آنچه او قضاوت نموده، قضاوت کرده است. پس سعد به ربیعه گفت: این ابن ابی ذئب است. و او نزد من مورد اطمینان است و به من خبر داده که رسول خدا در چنین مساله­ای قضاوتی نموده بر خلاف قضاوت من؛ پس ربیعه به او گفت: من اجتهاد کردم و تو قضاوت نمودی. سعد گفت: عجیب است، قضاوت سعد بن ام سعد را تنفیذ کنم و قضاوت رسول خدا را رد کنم!! بلکه قضاوت سعد بن ام سعد را رد نموده و قضاوت رسول خدا را تنفیذ می­کنم. پس سعد قضاوتی را که مکتوب شده بود خواست و آن­را پاره کرد و بر مبنای آنچه رسول خدا قضاوت نموده، قضاوت کرد.**

**و ابو نضر هاشم ابن رسم می­گوید: محمد بن راشد از عبده بن ابی لبابه از هشام بن یحیی محزومی روایت می­کند که مردی از ثقیف نزد عمر بن خطاب آمده و از او در مورد زنی پرسید که در حال زیارت کعبه در روز قربان حیض می­شود، آیا از زیارت کعبه تا هنگام پاک شدن، دست نگه دارد؟ عمر گفت: نه؛ مرد ثقفی گفت: رسول خدا در مورد چنین زنی پاسخ دیگری به من داد. پس عمر برخاست و با شلاق او را زد و به او گفت: چرا در مورد چیزی از من سوال می­کنی که رسول خدا پاسخ آن­را بیان نموده است؟»[[711]](#footnote-711)**

**و امام شافعی می­گوید: «کسی به من گفت: حکایتی از عمر برایم نقل کن که عملی را انجام داده باشد اما بخاطر حدیث رسول خدا آن­را ترک کرده باشد. به او گفتم: سفیان از زهری از ابن مسیب برای ما روایت کرده که عمر می­گفت: دیه بر عهده عاقله است. و زن از دیه­ی شوهرش ارث نمی­برد. تا اینکه ضحاک بن سفیان به او خبر داد که رسول خدا به وی نامه نوشته که زن ضبابی از دیه­ی وی ارث می­برد. پس عمر از قول خود بازگشت».**

**و ابن عیینه از عمرو و ابن طاوس روایت می­کند که عمر گفت: خداوند را به یاد کسی می­آورم که از رسول خدا در مورد جنین چیزی شنیده است. پس حمل بن مالک بن نابغه برخاسته و گفت: میان دو کنیزم بودم که یکی از آنها به دیگری ضربه­ای زد که در اثر آن جنین مرده­ای از وی سقط شد. و رسول الله** ح **در مورد آن به غرة قضاوت نمود.**

**پس عمر گفت: اگر این مساله را نمی­شنیدیم، در این مورد به چیز دیگری قضاوت می­کردیم. یا اینکه گفت: نزدیک بود در این مورد بر مبنای رای و نظر خود قضاوت کنیم. پس به دلیل وجود نص، اجتهاد خود را ترک نمود.**

**چنین عملکردی بر هر مسلمانی واجب است چرا که اجتهاد بر مبنای رای و نظر، فقط برای کسی مباح است که مصداق مضطر باشد چنانکه مردار و خون برای مضطر به هنگام ضرورت مباح می­باشد: «فَمَنِ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلاَ عَادٍ فَإِنَّ رَبَّكَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ» (انعام: 145) «اما کسی‌که (به خوردن آن‌ها) ناچار گردد، بی آنکه خواهان لذت آن باشد و يا زياده­روی و تجاوز کند (گناهی بر وی نيست) بی‌گمان پروردگارت آمرزنده مهربان است».**

**و زید بن ثابت بر این باور بود که نیازی نیست حائض زیارت کعبه را به هنگام حیض ترک کند تا اینکه طواف وداع را انجام دهد. و در این مورد او و عبدالله بن عباس با هم مناظره کردند. پس ابن عباس به او گفت: از فلان زن انصاری در این مورد سوال کن، آیا رسول الله** ح **او را اینگونه دستور داده است؟ پس زید از او سوال نمود و درحالی­که می­خندید بازگشت و گفت: تو راست می­گویی».[[712]](#footnote-712)**

**با دقت و تامل در مواردی که ذکر شد و آنچه بیان می­شود، تفاوت میان دیدگاه سلف و خلف را ملاحظه کن؛ ابوالحسن عبید الله کرخی می­گوید: «هر آیه­ای که با دیدگاه اصحاب ما مخالف باشد، یا تاویل می­شود و یا اینکه منسوخ است و نیز هر حدیثی که با دیدگاه اصحاب ما مخالف باشد، تاویل می­شود یا منسوخ است».[[713]](#footnote-713)**

**2- مخالفت وی با نصوص ثابت در کتاب و سنت به خاطر تعصب مذهبی و مقدم داشتن رای محض بر آن؛ خداوند متعال می­فرماید: «وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْراً أَن يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَن يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالاً مُّبِيناً» (احزاب: 36) «هيچ مرد و زن مؤمنی، در كاری كه خدا و پيامبرش داوری كرده باشند (و آن­را مقرّر نموده باشند) اختياری از خود در آن ندارند (و اراده ايشان بايد تابع اراده خدا و رسول باشد). هركس هم از دستور خدا و پيامبرش سرپيچی كند، گرفتار گمراهی كاملاً آشكاری می­گردد».**

**و خداوند متعال به شدت از مخالفت با امر او و امر رسولش بر حذر داشته و هشدار داده است: «فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَن تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيم» (نور: 63) «پس کسانی‌که با فرمان او مخالفت می‌کنند، باید بترسند از اینکه فتنه ایشان را فرا گیرد، یا عذابی دردناک به آن‌ها برسد!».**

**و خداوند متعال مومنان را چنین توصیف می­کند که بی­درنگ امر الله و رسولش را اجابت می­کنند و با رضایت و فرمانبرداری و پذیرش کامل بدان گردن می­نهند. خداوند متعال می­فرماید: «إِنَّمَا كَانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ أَنْ يَقُولُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» (نور: 51) «سخن مؤمنان هنگامی‌که به سوی الله و پیامبرش خوانده شوند تا میان آن‌ها داوری کند، فقط این است که می‌گویند: «شنیدیم و اطاعت کردیم» و اینان همان رستگارانند».[[714]](#footnote-714)**

**چه بسا که چنین عملکردی بیشترین خطر و تاثیر را داشته باشد چراکه اساس دین و استواری آن پیروی از آیات و روایاتی است که از جانب الله و رسولش وارد شده­اند و اساس کفر و جوهر آن رد نمودن آیات و روایاتی است که از سوی الله و رسولش آمده است.**

**مقدم نمودن رای محض بر نصوص:**

**«الرای» در اصل مصدر «رای الشیء یراه رایا» می­باشد.[[715]](#footnote-715)**

**اقسام رای: رای به سه دسته تقسیم می­شود:**

**1- رایی که در باطل بودن آن تردیدی نیست. 2- رای صحیح 3- رایی که درستی و نادرستی آن مشتبه است.**

**سلف صالح به این سه قسم اشاره کرده­اند. چنانکه رای صحیح را به کار برده و بدان عمل کردند و بر مبنای آن فتوا داده­ و سخن گفتن بر اساس آن­را جایز دانسته­اند و رای باطل را مذموم دانسته و از عمل کردن و فتوا دادن و قضاوت کردن بر مبنای آن منع کرده­اند. و زبان به ذم آن و نکوهش پیروان آن گشوده­اند.**

**اما در مورد بخش سوم از انواع رای، عمل و فتوا و قضاوت بر مبنای آن­را به هنگام ضرورت جایز دانسته­اند چنانکه چاره­ای جز آن نباشد. و هیچکس را به عمل بر مبنای آن ملزم نکرده­اند و مخالفت با آن­را تحریم نکرده و مخالفت با آن­را مخالفت با دین تلقی نکردند بلکه نهایت امر این بوده که شخص را میان قبول و رد آن مخیر گذاشته­اند. و آن همچون خوراک و نوشیدنی است که در حالت عادی حرام است اما برای مضطر مباح می­باشد. چنانکه امام احمد می­گوید: «در مورد قیاس از امام شافعی سوال کردم، پس به من گفت: به هنگام ضرورت از آن استفاده می­شود». و استفاده آنها از این نوع رای، به قدر ضرورت بوده و در آن افراط نمی­کردند و آن­را گسترش نمی­دادند. و به بخش­های مختلفی تقسیم نمی­کردند. چنانکه متاخرین چنین عملکردی داشته و اینگونه با روی­آوردن به آن از نصوص و آثار غافل شده­اند».**

**انواع رای باطل:**

**رای باطل انواعی دارد.**

**نوع اول: رایی که با نص مخالف است. فساد و بطلان چنین رایی در دین اسلام واضح و روشن است. و فتوا دادن و قضاوت بر مبنای آن حلال نیست. هرچند با نوعی تاویل و تقلید دچار آن شود.**

**نوع دوم: سخن گفتن در دین بر مبنای حدس و گمان با وجود تفریط و کوتاهی در شناخت نصوص و فهم آنها و استنباط احکام از نصوص؛ براستی کسی که نسبت به نصوص شرعی جاهل باشد و در آنچه از وی سوال می­شود بر مبنای قیاس به رای و نظرش بدون علم پاسخ دهد، بلکه به مجرد قدر مشترک میان دو امر، حکم یکی را بر دیگری تعمیم دهد یا اینکه به مجرد تفاوتی که میان دو امر می­بیند، حکم آنها را متفاوت بداند، بدون اینکه در تمام این مراحل به نصوص و روایات واردشده، مراجعه کند، درحقیقت دچار رای مذموم و باطل شده است.**

**نوع سوم: رایی که دربردارنده تعطیل اسما و صفات و افعال خداوند می­باشد. رای بر مبنای مقیاس­های باطلی که اهل بدعت و گمراهی چون جهمیه و معتزله و قدریه و مانند آنها وضع کرده­اند. چنانکه پیروان آنها با استناد به قیاس های فاسد وآرای باطل وشبهات مخرب آنان، نصوص صحیح و صریح را رد می­کنند. و بر مبنای آنها و به خاطر آنها الفاظ نصوص را رد نموده و اینگونه راهی برای تکذیب راویان و تخطئه آنها پیدا کرده­اند. پس تکذیب نوع اول و تحریف و تاویل نوع دوم را پذیرا شدند و اینگونه دیدار مومنان با خداوند متعال در روز قیامت را انکار نمودند و نیز کلام خداوند و سخن گفتن او تعالی با بندگانش را انکار نمودند. و آنها کسانی هستند که روز قیامت می­گویند: «وَقَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ» (ملک: 10) «و می­گويند: اگر ما گوش شنوا می­داشتيم و يا عقل خود را به كار می­گرفتيم، هرگز از زمره دوزخيان نمی­گشتيم».**

**نوع چهارم: رایی که با آن بدعتی ایجاد می­شود و سنت­ها به وسیله­ی آن تغییر می­کند و مصیبت فراگیر می­شود و خردسال با آن تربیت شده و بزرگسال در آن پیر می­شود.**

**سلف صالح و ائمه در ذم و خروج این انواع چهارگانه از دین، اتفاق­نظر دارند.**

**نوع پنجم: نوع دیگری از انواع رای مذموم آن است که ابو عمر بن عبد البر از جمهور اهل علم در مورد احادیث و روایات نقل شده از رسول الله** ح **و اصحاب و تابعین ذکر می­کند. و آن سخن گفتن در احکام و شرایع دین بر مبنای استحسان و حدس و گمان و مشغول شدن به حفظ مسائل مشکل و پیچیده و فرضیات و رد نمودن مسائل فرعی از سوی یکدیگر بر مبنای قیاس، بدون رجوع آنها به اصول و تامل در علل و اعتبار آنها، می­باشد. چنانکه در این موارد رای و نظر را به کار می­گیرند قبل از اینکه امری رخ دهد و آن­را به بخش­های مختلفی تقسیم می­کنند و قبل از اینکه واقع شود به بررسی جوانب مختلف آن می­پردازند. (و در واقع به بررسی حکم موارد و مسائلی که رخ نداده مشغول می­شوند.)**

**اسحاق بن راهویه می­گوید: «سفیان بن عیینه می­گوید: اجتهاد در رای مشورت با اهل علم می­باشد نه اینکه بر مبنای رای و نظر خود سخنی بگوید».**

**و عبد الرحمن بن مهدی می­گوید: «شنیدم که حماد بن زید می­گوید: به ایوب سختیانی گفته شد: چرا به رای توجهی نداری؟ پس ایوب گفت: به الاغ گفته شد چرا نشخوار نمی­کنی؟ گفت: جویدن بیهوده را دوست ندارم».**

**از ابوحنیفه روایت است که می­گوید: «این علم ما رای است. و آن بهترین امری است که در توان ماست. و هرکس با بهتر از آن نزد ما آید، از او می­پذیریم».**

**احمد بن حنبل می­گوید:**

**دین نبی محمد آثار نعم المطیة للفتی الاخبار**

**لا تخدعن عن الحدیث واهله فالرای لیل والحدیث نهار**

**ولربما جهل الغنی طرق الهدی والشمس طالعة لها انوار**

**«دین پیامبر اسلام احادیث و روایات است. بهترین هدایتگر برای انسان اخبار و روایات است. در باب حدیث و اهل آن فریب مخور که رای و نظر مانند شب است و حدیث همچون روز روشن و آشکار؛ و چه بسا که انسان راه­های هدایت را نداند اما خورشید با انوار هدایت بر او طلوع کند».**

**و بر خی از اهل علم می­گویند:**

**العلم قال الله قال رسوله قال الصحابة لیس خلف فیه**

**ما العلم نصبک للخلاف سفاهة بین النصوص وبین رای سفیه**

**کلا ولا نصب الخلاف جهالة بین الرسول وبین رای فقیه**

**کلا ولا رد النصوص تعمدا حذرا من التجسیم والتشبیه**

**حاشا النصوص من الذی رمیت به من فرقة التعطیل والتمویه**

**«علم سخن الله و رسول و صحابه است. و در این اختلافی نیست. علم این نیست که از روی سفاهت دچار اختلاف میان نصوص و رای انسانی پست و سفیه شوی. هرگز علم این نیست؛ و نیز از روی جهالت میان قول رسول و رای فقیه دچار اختلاف شدن علم نیست. و نیز رد کردن نصوص از روی عمد به بهانه­ی پرهیز از تجسیم و تشبیه علم نیست. براستی نصوص از آنچه فرقه­هایی چون معطله که در پی تعطیل نصوص و وارونه جلوه دادن آنها می­باشند ونیز از اموری که به نصوص نسبت می­دهند، بری می­باشند».**

**واز ابن قاسم از مالک از ابن شهاب روایت است که می­گوید: «سنتی را که گذشته است، برگیرید و با رای و نظر بدان اعتراض نکنید».**

**واز محمد بن عبد الرحمن بن نوفل روایت است که می­گوید:شنیدم که عروة بن زبیر می­گوید:پیوسته امور بنی اسرائیل معتدل بود تا اینکه «مولودون» میان آنها پیدا شدند، فرزندان اسیران امت­های دیگر که در میان آنها بر مبنای رای و نظر سخن گفتند پس آنها را گمراه نمودند».**

**و از ابن وهب از ابن شهاب روایت است که پس از ذکر مصیبتی که مردم دچار آن شدند و به رای روی­آورده و سنت­ها را ترک کرده­اند، می­گوید: «یهود و نصاری زمانی لباس علم را از تن در آوردند که از رای پیروی کردند و آن­را مبنای عمل خود قرار دادند».**

**مثال­هایی در مخالفت برخی از احکام مذاهب با نصوص:**

**مثال اول: صاحب الهدایه[[716]](#footnote-716) در مورد مکان ایستادن امام در نماز جنازه می­گوید: «کسی که بر جنازه­ی زن یا مردی نماز می­خواند در برابر سینه­اش می­ایستد. چرا که قلب وی در آن قرار دارد و نور ایمان در آن نهفته است. و ایستادن در برابر آن اشاره به شفاعت برای ایمانش دارد».**

**و این سخن را در حالی می­گوید که حدیث انس بن مالک را ذکر می­کند که صراحت دارد سنت نبوی این است که امام در برابر سر مرد و وسط بدن زن بایستد. با این همه رای خود را بر حدیث مقدم می­دارد. آنهم بر مبنای علت­های باطلی که دلیلی برای آنها نیست و درحقیقت دلیل آن جز تعصب مذهبی و چاره­جویی برای عدم رد آنچه فقهای وی گفته­اند، نمی­باشد.**

**و عجیب است که دیدگاه امام ابوحنیفه، ابویوسف، طحاوی و نیز رای جمهور علما چون شافعی و احمد و اسحاق مطابق حدیث انس بن مالک می­باشد.**

**مثال دوم: آنچه صاحب شرح العنایة می­گوید: «به اجماع متاخرین حضور زنان در نمازهای جماعت متروک است». و مانند این قول را صاحب فتح القدیر نیز بیان می­کند[[717]](#footnote-717).**

**صاحب شرح العنایة در این مورد دچار اشتباه بزرگی شده است و بر خلاف حدیث صحیحی سخن گفته که از ابن عمر روایت شده که می­گوید: رسول خدا فرمودند: «إِذَا اسْتَأْذَنَتْ أَحَدَكُمُ امْرَأَتُهُ إِلَى الْمَسْجِدِ، فَلَا يَمْنَعْهَا»:[[718]](#footnote-718) «چون همسر یکی از شما برای حضور در مسجد اجازه خواست، او را از این کار باز ندارید».**

**3- از جمله عواملی که در استنباط، تاثیر بسزایی دارد و اختلافات فقهی را به ارمغان می­آورد، وجود احادیث ضعیف و موضوع در کتاب­های فقهی مذاهب مختلف و استناد به آنها و استنباط احکام از آنها می­باشد؛ اکنون به عنوان مثال برخی از احادیث و روایات واهی را ذکر می­کنیم که در کتاب­های فقهی مذاهب به آنها استناد می­شود.**

**الف) «لا یکون الحیض اکثر من عشرة ایام و لا اقل من ثلاثة ایام»: «مدت عادت زنان (حیض) بیش از ده روز و کمتر از سه روز نیست».**

**امام نووی در مورد این حدیث و دو حدیث دیگر در همین معنا می­گوید: همه­ی این احادیث واهی می­باشند. و ضعف آنها نزد محدثین مورد اتفاق است.[[719]](#footnote-719)**

**ب) «ان بلال اخذ فی الاقامة فلما قال: قد قامت الصلاة؛ قال النبی: اقامها الله وادامها»: «چون بلال اقامه گفتن را آغاز نمود و به جمله: قد قامت الصلاة رسید، رسول خدا فرمود: خداوند آن­را به پا دارد و پایدار کند».**

**امام نووی می­گوید: ابوداود با اسناد «ضعیف جدا» آن­را روایت کرده است.[[720]](#footnote-720)**

**ج) «الحدیث فی المسجد یاکل الحسنات کما تاکل البهمیة الحشیش»: «سخن گفتن در مسجد چنان نیکی­ها را از بین می­برد که حیوان علف را می­خورد».**

**حافظ عراقی رحمه­الله می­گوید: «به اصلی برای آن دست نیافتیم».[[721]](#footnote-721)**

**و آلبانی می­گوید: «اصلی برای آن نیست».[[722]](#footnote-722)**

**4- مقدم داشتن اقوال علمای متاخرین بر اقوال ائمه متقدمین:**

**مثال: یکی از مسایلی که متاخرین در آن با ائمه خود مخالفت کرده­اند، مساله­ی نماز خواندن پشت سر کسی است که مذهب دیگری دارد. چنانکه رای و نظر مُفتی بِه در میان دو مذهب حنفی و شافعی در قرون متاخر، بطلان نماز ماموم می­باشد اگر بداند امام مرتکب عملی شده که در مذهب ماموم وضو یا نماز را می­شکند؛ و چون امام مرتکب امری می­گردد که در مذهب ماموم مکروه است، قائل به کراهیت نمازش می­باشد. درحالی­که ائمه و پیروان آنها درگذشته بدون کمترین نارضایتی پشت سر هم نماز می­خواندند و کمترین اعتراض و تردیدی در مورد صحت نماز و عدم کراهیت آن نداشتند. چنانکه از هیچیک از صحابه چنین قولی نقل نشده است هرچند در میان آنها مجتهدانی بودند که در برخی از نواقض وضو و نماز و ... با یکدیگر اختلاف داشتند. اما ملاک و معیار آنها در این زمینه حدیث ابو هریره بود که می­گوید: رسول خدا در مورد ائمه (نمازهای جماعت) فرمودند: «یُصَلُّونَ لَكُمْ، فَإِنْ أَصَابُوا فَلَكُمْ، وَإِنْ أَخْطَئُوا فَلَكُمْ وَعَلَيْهِمْ»:[[723]](#footnote-723) «اگر امامان شما برای­تان درست و صحیح نماز بخوانند، هم به آنان و هم به شما پاداش داده می­شود. ولی اگر در نمازشان اشکالی وجود داشته باشد، شما پاداش خود را دریافت می­کنید و پیامد اشتباه به عهده آنان خواهد بود».**

5- حبس شدن در یک مذهب و عدم استفاده از علم مذاهب دیگر و تلاش علما و کتاب­های آنها به دلیل تعصب مذهبی:

و این یکی از ضررهای تعصب مذهبی می­باشد. چنانکه متعصبان خود را در یک مذهب حبس کرده و از حدود و چهارچوب آن تجاوز نمی­کنند و به مذاهب دیگر توجه نمی­کنند تا از تلاش علما و رجال و محققین و دلایل آنها بهره­مند شده و استفاده ببرند.

اما تردیدی نیست حبس خود در میان دیوارهای یک مذهب، ضایع کردن تلاش علمای بزرگ و هدر دادن نتایج ارزشمند و بزرگی است که هر مذهبی داراست؛ و این دلیل معقولی نیست که چنین تلاش و چنان نتایج ارزشمندی تنها به این سبب نادیده گرفته شود که آنها از مذهبِ عالم و طالب در جستجوی علم نیست.

راه و روش صحیح و استوار، عدم التزام به مذهبی مشخص و گرفتن حق و صواب از همه­ی مذاهب و انتخاب بهترین راه­ها برای استفاده از تلاش تمام مجتهدین و علما بدون تعصب نسبت به یکی از آنها می­باشد؛ مجتهدین و علمایی که در طول تاریخ اسلام وجود داشتند؛ چرا که همه­ی آنها تمام تلاش خود را متوجه خدمت به شریعت نمودند و هریک از آنها بهره­ی فراوانی از علم و تقوا و اخلاص داشتند.

6- خالی بودن بسیاری از کتاب­های فقهی مذاهب از دلایل شرعی و روی­گردانی بسیاری از آموختن کتاب و سنت در جوار آنها؛

این صفتِ اکثر و بیشتر کتاب­های فقهی مذاهب می­باشد. کتاب­هایی که از مدت­های مدید تاکنون در میان طلاب علم متداول می­باشند؛ چنانکه مشتاق کتاب­های مختصری هستند که فقط احکام فشرده­ای را بدون ذکر دلایل شرعی بیان کرده­اند.

و این غیر قابل انکار است که تعدادی از کتاب­های مذاهب پر است از دلایل شرعی و اشکالی در آنها از این جهت نیست. اما متاسفانه غالب کسانی که منسوب به مذاهب هستند کمتر به دلایل شرعی توجه داشته­ یا آنها را می­خوانند، بلکه تمام مطالعه آنها متوجه متون و کتاب­های مختصری است که متاخرین تهیه دیده­اند و بیشتر به مسلمات پرداخته­اند؛ مسلماتی که شک و تردیدی در آنها راه ندارد. و در واقع کسی که با آنها مخالفت کند گویا با قرآن مخالفت کرده است و چه بسا بدتر از این؛

اسلام دین دلیل و برهان است؛ اسلام به ما می­آموزد که از هیچ قولی بدون دلیل پیروی نکنیم و در برابر رای و نظری تسلیم نشویم مگر اینکه دلیل آن­را تایید کند. و این قرآن کریم است که از جاهلان دلیل می­خواهد و به آنها می­گوید: «**قُلْ هَاتُواْ بُرْهَانَكُمْ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ» (بقره: 111) «**بگو: اگر راستگویید دلیل خود را بیاورید!».

**و نیز به آنها می­گوید: «قُلْ هَلْ عِندَكُم مِّنْ عِلْمٍ فَتُخْرِجُوهُ لَنَا» (انعام: 148) «بگو: آيا نزد شما (دليل و) دانشی است که آن­را برای ما آشکار سازيد؟!».**

**و می­فرماید: «اِئْتُونِي بِكِتَابٍ مِّن قَبْلِ هَذَا أَوْ أَثَارَةٍ مِّنْ عِلْمٍ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ» (احقاف: 4) «اگر راست می‌گویید کتابی (آسمانی) پیش از این (قرآن)، یا اثری از علم (گذشتگان، بر صدق ادعای خود) برای من بیاورید».**

**7- شیوع تقلید و جمود و بسته شدن باب اجتهاد:**

**یکی از بزرگ­ترین شاخصه­های مذهب­گرایی در قرون متاخر، شیوع تقلید و انتشار آن در میان مردم می­باشد. چنانکه نزدیک است کسی از آن نجات نیابد. هرچند وجود تقلید در هر عصری امری طبیعی و بدیهی است چراکه غیر ممکن است همه مردم اهلیت و صلاحیت بررسی و پیروی و تحقیق را داشته باشند. اما از سوی دیگر هم نمی­توان تصور کرد از میان آنها کسی که از همه باهوش­تر و نسبت به دیگران از درجه و مرتبه­ی بالاتری از فهم و دانش برخوردار است و در فقه و استنباط بیش از دیگران استعداد دارد، وارد مبحث تقلید شده باشد.**

**این تعصب منجر به مبالغه و افراط مقلدین در مورد ائمه می­شود. چنانکه چنین متعصبانی با افکاری خشک و جامد به مقابله با کسانی می­پردازند که استعداد بررسی و پژوهش در آنها نهفته است. و آنان را در مورد بازنگری آنچه پیشینیان تحقیق نمودند، هشدار داده و تهدید می­کنند آنهم به این حجت که هرکس چنین عملی انجام دهد در واقع در حق ائمه و علمای گذشته جسارت کرده است و این عمل وی خرده­گیری از آنها محسوب می­شود و در این راستا و در جهت تکمیل حربه خود، در مدح و ستایش ائمه غلو و افراط می­کنند و داستان­های مختلفی از آنها نقل می­کنند که با دروغ همراه است. چنانکه نزدیک است آنها را افرادی معصوم یا مخلوقاتی خیالی معرفی کنند که ممکن نیست در عالم واقع زندگی کنند. مثلا در مورد فلان امام[[724]](#footnote-724) می­گویند: «وی به مدت چهل سال نماز صبح را با وضوی عشاء می­خواند».[[725]](#footnote-725) و می­گویند: جایز نیست در مورد این امام بگوییم: «حدیثی در دنیا وجود دارد که به او نرسیده است».[[726]](#footnote-726)**

**ادعای مقلدین مبنی بر اینکه فهم کتاب و سنت ممکن نیست؛[[727]](#footnote-727) چون کسی از مردم باقی نمانده که توانایی فهمیدن و تفسیر قرآن و سنت را داشته باشد.**

**گویا آنها طلسم­هایی هستند که رمزهای آنها قابل فهم نیست و اسرار آنها غیر قابل دسترس و دست نیافتنی می­باشد. و ادعا کردند که تنها امری که بر ما واجب است خواندن کتاب­های فقهی است که متاخرین نوشته­اند و از دلایل شرعی خالی هستند.**

**مقلدان متعصب از این مساله­ غافل شدند که خداوند متعال قرآن را حجتی بر مردم قرار داده است و در این راستا فهم و بیان آن­را آسان نموده است چرا که در غیر این صورت دیگر حجتی بر مردم نخواهد بود.**

**علمای محقق به تقلید[[728]](#footnote-728) حمله کرده­اند:**

**از این دسته­اند علمایی چون: حافظِ مغرب ابن عبدالبر رحمه­الله در کتاب ارزشمندش «جامع بیان العلم وفضله»**

**و امام ابن قیم در کتاب ارزشمندش «اعلام الموقعین» که به خوبی این مساله را مورد بررسی قرار داده است. و امام محقق اصولی، شاطبی رحمه­الله در دو کتاب ارزشمندش «الموافقات» و «الاعتصام» به خوبی به این مساله پرداخته است. و از این علماست «الفلانی» در کتاب نادر و ارزشمندش «ایقاظ همم اولی الابصار» که چنان به مساله تقلید پرداخته که شایسته تقدیر است و بررسی وی شگفت­آور است. در این زمینه محققان زیادی به بحث و بررسی پرداخته­اند که ذکر همگی آنها میسر نمی­باشد.**

**امام شاطبی رحمه­الله می­گوید: «به دلیل اعراض و روی­گردانی از دلیل و اعتماد به افراد، گروهی دچار لغزش شده و به این دلیل از مسیر صحابه و تابعین خارج شده و بدون علم از هوی و هوس و خواهشات نفسانی خود پیروی کردند و اینگونه از راه راست گمراه شدند». و می­گوید: «قاضی و داور قرار دادن افراد بدون توجه به اینکه آنها وسیله­ی رسیدن به حکم شرعی مطلوب هستند، شرعا گمراهی است. حجت قاطع و حاکم و داور برتر فقط شریعت است نه هیچکس و هیچ چیز دیگر».[[729]](#footnote-729)**

**8- کندوکاو و فرو رفتن در مسائل خیالی و مشغول شدن به فرضیات سخیف و احمقانه:**

**خداوند متعال می­فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ لاَ تَسْأَلُواْ عَنْ أَشْيَاء إِن تُبْدَ لَكُمْ تَسُؤْكُمْ» (مائده: 101) «ای کسانی‌که ایمان آورده‌اید! از چیزهای نپرسید که اگر برای شما آشکار گردد، شما را اندوهگین کند».**

**علامه عبد­الرحمن بن ناصر السعدی در تفسیر این آیه می­گوید: «خداوند متعال بندگان مومنش را از پرسیدن در مورد چیز­هایی نهی می­کند که چون برای­شان بیان شود، ناراحت و اندوهگین می­شوند. مانند پرسش برخی مسلمانان از پیامبر در مورد پدران­شان و اینکه آنها در جهنم­اند یا بهشت؟**

**چنین موردی اگر برای پرسشگر بیان شود چه بسا در آن خیری نباشد؛ و یا مانند پرسش آنها در مورد کارهایی که هنوز رخ نداده است. مانند سوال­هایی که در شریعت سختگیری­هایی به دنبال دارد و امت را در تنگنا قرار می­دهد. و مانند پرسش در مورد امور بی­ربط و بی­فایده؛ لذا از این پرسش­ها و امثال آنها نهی شده است».[[730]](#footnote-730)**

**سلف صالح از پرسش در مورد اموری که اتفاق نیفتاده منع کرده­اند. بدیهی است سوال کردن از اموری که رخ نداده­اند و مشغول شدن به جواب آنها، تکلف می­باشد که خداوند آن­را ناپسند می­داند و به پیامبرش دستور داده تا بگوید: «قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ» (ص: 86) «(ای پیامبر) بگو: من بر (رساندن) این (دین) هیچ مزدی از شما در خواست نمی‌کنم و من از متکلفان نیستم». ربیع بن خثیم می­گوید: «ای بنده­ی خدا، خداوند را برای علمی که در کتابش به تو آموخته، ستایش کن و علمی را که از تو پنهان مانده به کسی که بدان عالم است، واگذار و خود را دچار تکلف مکن. چرا که خداوند متعال به پیامبرش می­فرماید: «قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ»**

**و ابن عبدالبر می­گوید: «جمهور اهل علم بر این باورند که رای مذموم در احادیث و روایاتی که از رسول الله** ح **و اصحاب و تابعین نقل شده است، سخن گفتن در احکام و شرائع دین بر مبنای استحسان و ظن و گمان می­باشد و مشغول شدن به امور مشکل و پیچیده و فرضیات ... چنانکه قبل از رخ دادن آنها در مورد آنها رای می­دهند و آنها را به موارد مختلف تقسیم می­کنند و به بررسی هریک از آنها قبل از وقوع آنها می­پردازند. آنهم بر مبنای ظن و گمان ... و به حدیث سهل بن سعد و دیگران استناد می­کنند که رسول خدا پرداختن به چنین مسائلی را ناپسند می­شمردند.[[731]](#footnote-731)**

**و از عمر بن خطاب روایت است که چون بر منبر بود گفت: «به خدا پناه می­برم از کسی که از چیزی سوال می­کند که وجود ندارد چرا که خداوند متعال امری را بیان نموده که وجود دارد».**

**و از مسروق روایت است که می­گوید: «از ابی بن کعب در مورد چیزی سوال کردم. گفت: آیا این امر وجود دارد؟ گفتم: نه؛ فرمود: ما را راحت بگذار تا اینکه بوجود آید؛ پس چون رخ داد، رای و نظر خود را پس از اجتهاد به تو انتقال می­دهیم».[[732]](#footnote-732)**

**و مانند این سخن از زید بن ثابت و مالک و زهری و ابی واثل رضی­الله­عنهم روایت شده است.**

**مثال­هایی از این فرضیات:**

**1- شیخ محمد وحید جباوی[[733]](#footnote-733) در سخن از اینکه چه کسی برای امامت نماز سزاوار­تر است، می­گوید: «شایسته­ترین افراد به امامت پادشاه و نائب وی می­باشد ... و به همین ترتیب کسی که بهترین اخلاق را داراست، کسی که زیبا­ترین چهره را داراست، کسی که از مقام والاتری برخوردار است، کسی که لباس پاکیزه­تری دارد، کسی که سری بزرگ­تر و آلت تناسلی کوچک­تری دارد».[[734]](#footnote-734)**

**2- آیا نماز کسی که در حالی نماز می­خواند که مشکی پر از باد شکم با خود حمل می­کند، صحیح است یا نه؟**

**3- یا اینکه برخی از آنان به بررسی حکم قربانی کردن انسانی پرداخته­اند که از پدری انسان و مادری گوسفند متولد شده است. و از این قبیل مسائل؛**

**این مثال­ها را با مثالی عجیب به پایان می­رسانم.**

**4- شیخ محمد امین عابدین در حاشیه ابن عابدین می­گوید: «در بحر الرائق در فتاوای متعددی آمده است: چون کعبه برای زیارت اصحاب کرامت از مکانی که در آن وجود دارد برداشته شود، در این حالت نماز خواندن به سوی مکان اصلی کعبه جایز است».[[735]](#footnote-735)**

**9- باز کردن دروازه حیله­های حرام برای رهایی از تکالیف شرعی:**

**چنین عملکردی یکی از اشتباهات خطر­ناک بر­خاسته از تعصب مذهبی می­باشد. و آن باز کردن دروازه حیله­هایی است که آنها را شرعی می­خوانند درحالی­که به خدا سوگند شرعی نیستند؛ چرا که قصد آنان از این حیله­ها فرار کردن از تکالیف شرعی و حلال نمودن حرام و حرام نمودن حلال می­باشد.**

**الحیل، اشتقاق و معنای آن:**

**الحیلة: مشتق از «التحول» می­باشد. و عبارت است از نوع خاصی از تصرف و عمل که به وسیله­ی آن فاعل از حالتی به حالت دیگر تغییر حالت می­دهد. این معنای لغوی حیله می­باشد. اما معنای عرفی بدان غلبه کرده و در عرف عبارت است از استفاده از راه­های خفی و پنهان برای رسیدن به هدف؛ چنانکه فهمیدن آن جز با نوعی زیرکی و ذکاوت میسر نخواهد بود.**

**مسلمانان از یهودیان تقلید می­کنند:**

**براستی برخی از مسلمانان به دامی گرفتار آمدند که یهودیان پیش از آنان به آن دچار شدند. آنگاه که به صید ماهی­ها در روز شنبه روی آوردند درحالی­که از صید ماهی در این روز نهی شدند. چنین عملکردی حیله­گری و نیرنگ زدن به دین و فریبکاری برای حلال نمودن حرام می­باشد. و مصداق رهنمود نبوی است که می­فرماید: «لَتَتَّبِعُنَّ سَنَنَ مَنْ قَبْلَكُمْ شِبْرًا بِشِبْرٍ، وَذِرَاعًا بِذِرَاعٍ، حَتَّى لَوْ سَلَكُوا جُحْرَ ضَبٍّ لَسَلَكْتُمُوهُ...»:[[736]](#footnote-736) «قطعا از راه و روش کسانی که پیش از شما بودند، وجب به وجب و ذراع به ذراع تقلید خواهی کرد حتی اگر وارد سوراخ سوسماری شوند، شما نیز وارد آن می­شوید».**

**اسلام یکی از اصول مهم خود را مساله­ی سد ذرائع قرار داده است و آن­را یکی از پایه­های تکلیف می­داند. ابن قیم رحمه­الله می­گوید: «جایز دانستن حیله­ها با قاعده­ی سد ذرائع تناقضی آشکار دارد، چرا که شارع راه­های منتهی به مفاسد را به هر طریق ممکن بسته و مانع می­شود، اما کسی که راه حیله را در پیش می­گیرد، با حیله راه رسیدن به آن­را هموار می­کند. براستی کسی که از امری جایز منع می­کند تا مبادا امری حرام صورت گیرد، کجا؟ و کسی که حیله را به کار گیرد تا به امر حرام دست یابد، کجا؟!**

**به طور کلی حیله­ها به دو گونه­اند:**

**نوع اول: کسانی که با حیله به دنبال رسیدن به مقصود می­باشند و به حلال بودن آن تصریح نمی­کنند مانند حیله­ی دزد­ها و فریفتگان تصاویر حرام و مواردی از این دسته؛**

**نوع دوم: حیله­هایی که صاحبش اظهار می­کند مقصودش خیر و صلاح است اما خلاف آن­را در باطن پنهان می­کند.**

**هر حیله­ای حرام نیست:**

**امام ابن قیم رحمه­الله می­گوید: «هر امری که حیله نامیده می­شود، حرام نیست. خداوند متعال می­فرماید: «إِلاَّ الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاء وَالْوِلْدَانِ لاَ يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَلاَ يَهْتَدُونَ سَبِيلاً» (نساء: 98) «مگر آن مستضعفان از مردان و زنان و کودکانی که نه چاره‌ای دارند و نه راهی (برای نجات) می‌یابند». منظور از حیله در اینجا چاره اندیشی برای رهایی از میان کفار می­باشد. و چنین حیله­ای محمود است و در برابر آن پاداش می­گیرد. و از این قبیل است حیله­هایی که برای شکست کفار استفاده می­شوند، چنانکه نعیم بن مسعود در روز خندق چنین کرد.**

**حیله­ امری است که می­توان از طریق آن به انجام واجب و ترک حرام و تصفیه­ی حق و نصرت و یاری مظلوم و چیره شدن بر ظالم و مجازات متجاوز دست یافت. و نیز چنان است که می­توان به وسیله­ی آن برای حلال نمودن حرام و ابطال حقوق و اسقاط امور واجب اقدام کرد. بنابراین حیله و مکر و خدعه هریک به محمود و مذموم تقسیم می­شود.**

**اما حیله­هایی که حرام هستند برخی کفر و برخی کبیره و برخی جزء گناهان صغیره می­باشند. و حیله­هایی که حرام نیستند نیز برخی مکروه و برخی جایز و برخی مستحب و واجب می­باشند. به عنوان مثال حیله کردن به وسیله­ی ارتداد برای فسخ نکاح کفر است. و همچنین حیله کردن به وسیله­ی ارتداد برای محروم کردن وارث از ارث کفر است و نیز فتوا دادن بدان کفر می­باشد.**

**اقسام حیله­های حرام:**

**حیله­های حرام به چند دسته تقسیم می­شوند:**

**1- حیله حرام باشد و هدف از آن امری حرام باشد.**

**2- حیله به خودی خود مباح باشد اما هدف از آن رسیدن به امری حرام باشد که در اینصورت به دلیل وسیله­ی حرام قرار گرفتن، نیز حرام می­شود. مانند سفری که برای راه­زنی و کشتن کسی باشد که ریختن خونش حلال نیست.**

**در این دو بخش، حیله وسیله­ای برای هدف باطل و حرام قرار گرفته است و بدان منجر می­شود. چنانکه می­تواند وسیله­ای برای هدفی صحیح و جایز باشد و بدان منجر شود. که به عنوان مثال سفر کردن راه مناسبی برای این و آن می­باشد.**

**3- وسیله مورد نظر برای رسیدن به امری حرام وضع نشده باشد، بلکه برای دست یافتن به امری مشروع چون اقرار و بیع و نکاح و هبه و ... وضع شده باشد. اما کسی که حیله می­کند آن­را چون نردبان و راهی برای رسیدن به حرام قرار دهد. و این مبحثی است که موضوع اصلی سخن در این باب می­باشد و آن مهمترین اولویت ما برای بررسی و رسیدن به نتیجه است.**

**4- مقصود از حیله، گرفتن حق یا دفع باطل باشد. و این خود به سه قسمت تقسیم می­شود:**

**الف) وسیله به خودی خود حرام باشد. هرچند هدف از آن رسیدن به حق باشد. مثلا کسی از دیگری مالی را طلبکار باشد و بدهکار بدهی خود را انکار کند و طلبکار شاهدی برای اثبات حق خود نداشته باشد، پس دو شاهد دروغین حاضر می­کند تا به حق وی شهادت دهند؛ درحالی­که آن دو ثبوت این حق را نمی­دانند. و همچون کسی که همسرش را سه بار طلاق می­دهد و طلاق را انکار می­کند و زن هم شاهد و بینه­ای برای ثبوت آنچه رخ داده، ندارد پس دو شاهد حاضر می­کند که گواهی دهند شوهرش او را طلاق داده است درحالی­که آن­دو الفاظ طلاق را از شوهر نشنیدند.**

ب) وسیله­ مشروع باشد و آنچه منجر بدان می­شود نیز مشروع باشد. و این همان اسبابی است که شارع آنها را مقرر نموده و به مسببات­شان منجر می­شوند. همچون بیع و اجاره و مساقات و مزارعه و وکالت؛ بلکه اسباب محل حکم الله و رسولش می­باشند. و این اسباب در اقتضای مسببات خود از نگاه شرعی، همچون اسباب حسی در اقتضای مسببات­شان از نگاه تقدیری می­باشند. و این شرع خداوند متعال و آن تقدیر اوتعالی می­باشد. و آن دو، خلق و امر او می­باشند. و خلق و امر برای خداوند متعال است و آفرینش خداوند دگرگونی و حکم او تغییر نمی­پذیرد. بنابراین چنانکه اسباب کونی و قدری خداوند متعال با احکام آن مخالف نیست، بلکه بر مبنای اسباب و آنچه برای آن خلق شده­اند، جریان دارند، اسباب شرعی نیز چنین هستند و از سبب خود و آنچه برای آن مشروع شده­اند، خارج نمی­شوند. بلکه این سنت خداوند متعال شرعا و امرا می­باشد و آن سنت خداوند از نگاه قضا و قدر می­باشد. اما سنت امری خداوند متعال گاهی دگرگونی و تغییر می­پذیرد چنانکه از فرمان او سرپیچی شده و با آن مخالفت می­شود. اما سنت قدری و کونی خداوند هرگز تغییر و دگرگونی نمی­پذیرد و هرگز نخواهی دید که روش خداوند متعال درآن تغییر مسیر و جهت دهد. چه که از امر کونی و قدری خداوند سرکشی و نافرمانی نمی­شود. و حیله کردن برای جلب منافع و دفع ضرر از مصادیق این قسمت می­باشد. خداوند متعال این مسأله را به هر حیوانی فهمانده است. چنانکه انواع حیوانات از انواع حیله­ها و مکر­ها آگاه­اند، حیله­هایی که انسان از آن بی­خبراست. اما سخن ما و کلام سلف در ذم و نکوهش حیله­ها، این نوع را در بر نمی­گیرد.

ج) استفاده از حیله برای دست یافتن به حق یا دفع ظلم به وسیله­ای مباح که برای رسیدن به این هدف قرار داده نشده و بلکه برای غیر آن وضع شده است اما وسیله­ای برای رسیدن به مقصودی درست و صحیح قرار می­گیرد یا اینکه گاهی برای دست یافتن به چنین هدفی وضع شده، اما این امر پوشیده مانده و بدان توجه لازم نشده است.

اما تفاوت این نوع با نوع قبل در آن است که وسیله­ی مورد نظر در نوع دوم برای مقصود مورد نظر وضع شده بود و کسی که از آن استفاده می­کرد، در حقیقت راه درست و منظمی را می­پیمود. اما وسیله­ی مورد نظر در نوع سوم برای هدفی جز هدف مورد نظر وضع شده است اما با استفاده از آن، به هدفی که برای آن وضع نشده دست می­یابیم - چنین عملکردی در افعال، همچون تعریض (به کنایه سخن گفتن) در اقوال می­باشد - یا اینکه بدان منجر می­شود اما با پوشیدگی و خفاء.[[737]](#footnote-737)

و هرکس در احادیثی که افرادی مورد لعنت قرار گرفته­اند تأمل کند، متوجه خواهد شد که اغلب و اکثر آنها در مورد کسانی است که محارم الهی را حلال شمرده و با حیله فرائض اوتعالی را ساقط نموده­اند. چنانکه رسول خدا فرمودند: «**لَعَنَ اللهُ الْيَهُودَ، حُرِّمَتْ عَلَيْهِمُ الشُّحُومُ، فَجَمَلُوهَا، وَبَاعُوهَا** **وَأَكَلُوا أَثْمَانَهَا**»:[[738]](#footnote-738) «خداوند یهود را لعنت کند، چون پیه بر آنها حرام شد، آن­را آب کردند و فروختند و پولش را خوردند».

«**لَعَنَ اللهُ الرَّاشِيَ، وَالْمُرْتَشِيَ»:[[739]](#footnote-739)** «خداوند رشوه دهنده و رشوه گیرنده را لعنت کند».

«لَعَنَ اللَّهُ آكِلَ الرِّبَا، وَمُوكِلَهُ، وَشَاهِدَهُ، وَكَاتِبَهُ»:**[[740]](#footnote-740)** **«خداوند لعنت کند کسی را که ربا می­خورد و ربا می­دهد، شاهد آن است و آن­را می­نویسد».**

**«لعن الله فی الخمر عاصرها ومعتصرها**...»:[[741]](#footnote-741) «خداوند در مورد شراب لعنت کند کسی که آن­را می­سازد و کسی که برای او ساخته می­شود».

خداوند متعال کسانی را که با حیله محارم الهی را حلال شمردند، با تبدیل کردن آنها به خوک و بوزینه مسخ نمود و این مجازاتی از جنس عمل­شان بود چنانکه آنها شرع خداوند را مسخ نموده و آن­را تغییر دادند پس چهره­های آنان مسخ شد و خلقت آنها تغییر کرد. و از این حیله­ها می­توان به عملکرد کسی اشاره کرد که ترک فریضه­ی زکات را برای مسلمانان سهل و آسان شمرده و می­گویند: چون سال گذشت، اموالت را به پسرت ببخش یا اینکه لحظه­ای آن­را به همسرت ببخش؛ و چون سال جدید آغاز شد و سال گذشته به پایان رسید، اموالت را از او بگیر که در اینصورت زکات واجب نیست.

**حیله­هایی که برای حلال نمودن امور حرام استفاده می­شوند:**

از جمله حیله­هایی که در بسیاری از کتاب­های مذهبی متأخر وجود دارد، حیله­ای بسیار زشت است که طبع سلیم آن­را نمی­پذیرد و دین حنیف فاعل آن­را لعنت کرده است. و آن نکاح تحلیل یا تجحیش می­باشد. نکاحی که به قصد حلال شمردن زنی صورت می­گیرد که شوهرش او را سه طلاق داده است و همسرش به کلی بر او حرام شده است؛ تا اینکه از این طریق به شوهر اولش باز گردد. چنانکه با عقدی صوری مرد بیگانه­ای را به نکاح این زن در می­آورند تا با او مجامعت کند سپس وی را طلاق دهد تا اینکه برای همسر اولش حلال شود. رسول خدا فرمودند: «**لَعَنَ اللَّهِ الْمُحَلِّلَ، وَالْمُحَلَّلَ لَهُ»:[[742]](#footnote-742) «خداوند لعنت کند محلل و کسی که محلل برای او اقدام می­کند».** و گاهی فتوا ­دهنده خود این عمل را انجام می­دهد و زن را به نکاح خود در آورده و پس از دخول او را طلاق می­دهد!

و از این قبیل ­حیله­ها، حیله کردن برای اسقاط کفاره از کسی است که در رمضان جماع کرده است. چنانکه ابتدابا خوردن چیزی افطار می­کند و سپس با همسرش جماع می­کند. یا حیله کردن کسی که می­خواهد نکاح همسرش فسخ شود، پس فرزندش را به مجامعت با همسرش مأمور می­کند. یا حیله­ی کسی که در پی عدم اجرای حد زنا بر وی می­باشد پس ابتدا با خوردن شراب مست می­کند و سپس مرتکب زنا می­شود.

و از این دسته است حیله­ی کسی که با وجود قدرت در پی سقوط فرضیت حج از خود می­باشد. چنانکه به هنگام خروج کاروان عازم حج، اموال خود را به یکی از نزدیکانش می­بخشد اما پس از حرکت کاروان، مالش را پس می­گیرد.

و حیله­ی عدم اجرای حد سرقت نیز چنین است؛ چنانکه دزد ادعا می­کند آن مال از آنِ او بوده یا اینکه در آن شریک بوده است. پس به مجرد ادعای وی، حد دزدی یعنی قطع دست منتفی می­شود.

یکی از اسباب شیوع حیله­ها، تقلید است. درحقیقت متأخرانی که به این حیله­ها روی آورده­­اند، عالم نیستند تا حقایق امور و مقاصد شریعت را بدانند.[[743]](#footnote-743)

10- استناد به بخشی از نص و رها کردن بخش دیگر آن:

چنین تعاملی با نصوص، امری بسیار عجیب و حیرت­آور است که فقهای متأخر مرتکب آن شده­اند. هرکس در کتاب­های آنان تأمل کند، در می­یابد که در برخی اجتهادات خود به بخشی از یک حدیث استدلال کرده­اند، بخشی که با رأی مذهب آنان موافق است پس به آن استدلال نموده و تمسک می­جویند اما بخش دیگر همان روایت را که با دیدگاه مذهب دیگر همخوانی دارد، رها کرده و با آن مخالفت می­کنند. و سبب چنین عملکرد و تعاملی با نصوص، جز تعصب مذهبی نمی­باشد. مثال:

الف) رسول خدا درحالی­که در روز جمعه بر منبر بودند و خطبه ایراد می­کردند، به کسی که وارد مسجد شد فرمودند: «**أَصَلَّيْتَ يَا فُلاَنُ قَبْلَ أَنْ تَجْلِسُ؟» قَالَ: لاَ، قَالَ: «قُمْ فَارْكَعْ رَكْعَتَيْنِ**»:[[744]](#footnote-744) «فلانی، آیا قبل از اینکه بنشینی، نماز خواندی؟ گفت: نه؛ رسول الله ح فرمودند: برخیز و دو رکعت نماز بگزار».

برخی با استدلال به این حدیث سخن گفتن به هنگام حضور امام بر منبر جمعه را جایز دانسته­اند. اما با آنچه این روایت بدان دلالت دارد مخالفت کرده­اند و گفتند: هرکس وارد مسجد شود درحالی­که امام خطبه می­خواند، باید بنشیند و نماز نخواند».

2- رسول خدا در بیماری که بر اثر آن فوت نمودند فرمودند: «**مُرُوا أَبَا بَكْرٍ يُصَلِّي بِالنَّاس**»: «به ابوبکر بگویید که نماز را برای مردم امامت کند.» عائشه رضی­الله­عنها می­گوید: گفتم: اگر ابوبکر در جای شما قرار بگیرد از شدت گریه نمی­تواند صدایش را به مردم برساند. بهتر است به عمر دستور دهید که امامت دهد. عائشه می­گوید: من به حفصه نیز گفتم که به رسول خدا بگوید اگر ابوبکر در جای شما قرار بگیرد از شدت گریه نمی­تواند صدایش را به مردم برساند. بهتر است به عمر دستور دهید. حفصه نیز چنین کرد. آنگاه رسول خدا فرمود: «**مَهْ إِنَّكُنَّ لَأَنْتُنَّ صَوَاحِبُ يُوسُفَ، مُرُوا أَبَا بَكْرٍ فَلْيُصَلِّ لِلنَّاسِ**»: «شما همان زنانی هستید که یوسف را احاطه کرده بودند. به ابوبکر بگویید تا برای مردم امامت دهد». حفصه (که از عائشه ناراحت شده بود) گفت: هیچگاه از ناحیه تو خیری به من نرسید».[[745]](#footnote-745)

عده­ای به این روایت چنین استدلال کرده­اند که چون امام دچار مشکل شد، کسی می­تواند به جای او امامت دهد. اما با آنچه این روایت به آن دلالت می­کند مخالفت کرده و گفته­اند: هرکس چنین کند نمازش باطل است و هرکس عملی چون عمل رسول خدا و ابوبکر و صحابه داشته باشد، عمل وی باطل است.

11- انتشار اختلاف و پراکندگی و فتنه میان مسلمانان:

از جمله مفاسد تعصب مدهبی و نتایج مضر آن، پراکندگی و تقسیم مسلمانان به مذاهب و گروه­هاو فرقه­های مختلف می­باشد. مسلمانانی که در اکثر امور دین، تفاوت دیدگاهی در میان آنان نیست و همگی در عقیده و عبادت و حلال و حرام و فقه و اصول و محبت یکسان و یکسو و متحد می­باشند.

قران کریم اختلاف را مذموم دانسته و آن­را نکوهش می­کند؛ خداوند متعال می­فرماید: «[وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَميعاً وَ لا تَفَرَّقُوا](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=3&AID=103)» (آل عمران: 103) «و همگی به ریسمان الله (= قرآن و اسلام) چنگ زنید و پراکنده نشوید».

و می­فرماید: «[وَ لا تَنازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَ تَذْهَبَ ريحُکُمْ](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=8&AID=46)» (انفال: 46) «و الله و پیامبرش را اطاعت کنید و با همدیگر نزاع نکنید که سست شوید».

و می­فرماید: «[وَ لا تَکُونُوا مِنَ الْمُشْرِکينَ](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=30&AID=31) \* [مِنَ الَّذينَ فَرَّقُوا دينَهُمْ وَ کانُوا شِيَعاً کُلُّ حِزْبٍ بِما لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=30&AID=32)» (روم: 31-32) «به سوی او باز گردید و از او بترسید و نماز را بر پا دارید و از مشرکان نباشید. از کسانی‌که دین خود را پاره پاره کردند و فرقه فرقه شدند و هر گروهی به آنچه نزد خود دارند، خوشحالند».

خداوند متعال به ما روش صحیح پایان دادن به اختلاف و نزاع را آموخته است آنجا که می­فرماید: «[فَإِنْ تَنازَعْتُمْ في‏ شَيْ‏ءٍ فَرُدُّوهُ إِلَي اللَّهِ وَ الرَّسُولِ إِنْ کُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ ذلِکَ خَيْرٌ وَ أَحْسَنُ تَأْويلاً](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=4&AID=59)» (نساء: 59) «ای کسانی‌که ایمان آورده‌اید! الله را اطاعت کنید و پیامبر را اطاعت کنید و صاحبان امرتان را (اطاعت کنید) و اگر در چیزی اختلاف کردید، آن­را به الله و پیامبر باز گردانید؛ اگر به الله و روز قیامت ایمان دارید، این بهتر و خوش فرجام‌تر است».

گاهی اصحاب رسول الله ح در مسائلی دچار اختلاف می­شدند به­گونه­ای که یکدیگر را بر دیدگاه نادرست می­دانستند و در دیدگاه یکدیگر تأمل کرده و به تعقیب آن می­پرداختند. اگر اقوال همه­ی آنها درست و صحیح بود چنین نمی­کردند. از ابن مسعود در مورد مسائل متفاوتی روایت شده که می­گوید: «در این مورد بر اساس رأی خود نظر می­دهم، پس اگر درست باشد از سوی خداوند است و اگر اشتباه و نادرست باشد، از جانب من است. و از خداوند طلب مغفرت می­کنم». و عمر بن خطاب از اختلاف ابی بن کعب و عبدالله بن مسعود در مورد نماز خواندن در یک لباس خشمگین شد. چنانکه اُبی بر این باور بود که نماز خواندن در یک لباس، خوب و زیبا است. اما ابن مسعود بر این باور بود که این برای زمانی بود که لباس کم بود. پس عمر درحالی­که به شدت ناراحت بود گفت: «دو نفر از اصحاب رسول الله ح با یکدیگر اختلاف کرده­اند، کسانی که دیگران به آنها نگاه کرده و دین­شان را از ایشان دریافت می­کنند. براستی که ابی بن کعب درست می­گوید و تأویل ابن مسعود نادرست است. اما بدانید اگر پس از این بشنوم کسی در این مورد اختلاف کرده است، با وی چنین و چنان رفتاری خواهم داشت».[[746]](#footnote-746)

**شبهه و پاسخ آن:**

گاهی گفته می­شود: اختلاف در عقاید و بر مبنای هوی و هوس و به خاطر جاه و مقام دنیوی مذموم است. اما اختلاف فقهی، اختلافی اجتهادی است که اهل آن در این مورد معذور هستند.

پاسخ: اختلاف مذموم هر اختلافی است که برای مردم شناختن حکم الله در آن ممکن باشد. اما از آن روی­گردانده و بر آراء و نظرات خود اصرار می­کنند. و تفاوتی نمی­کند این اختلاف در دین باشد یا دنیا، در عقاید باشد یا فقه؛ آیاتی که از اختلاف برحذر داشته و در مورد آن هشدار می­دهند، عام هستند و آیات و روایاتی که آنها را مقید کند، وارد نشده است. و برخی از آنها به طور مشخص از اختلاف در دین نهی کرده­اند. و از طرفی خداوند متعال ما را به پیروی از کتابش و سنت رسولش امر کرده است و دستور داده تا در هر اختلافی به آنها مراجعه کنیم. علاوه بر این، اختلافی که میان مسلمانان رخ داده محدود به مسائل فروع نیست بلکه این اختلاف در اصول نیز وجود دارد.

12- سختگیری و تشدد در برخی مسائل منجر به مشقت و در تنگنا قرار گرفتن مردم می­شود؛ مثال این امر سبب شیعه شدن ایران می­باشد. استاد محب الدین خطیب می­گوید: «روزی خدابنده که یکی از پادشاهان ایران در سال 703 هجری و اهل سنت بود، از همسرش ناراحت شده و بر او خشم گرفت و سه بار او را طلاق داد. سپس (پشیمان شد و) خواست او را به همسرس خود بازگرداند، اما فقهای اهل سنت به او گفتند: چنین امری برای تو مقدور نیست تا اینکه کسی جز تو با او ازدواج کند (و به خواست خود او را طلاق دهد.) این امر بر پادشاه گران آمد، پس شیعیان اطراف وی از این فرصت استفاده کرده و به وی پیشنهاد دادند از میان فقیهان شیعه­ کسی را فرا خواند تا برای او در این مورد فتوا دهد. و او کسی نبود جز ابن مطهر حلی (که شیخ الاسلام ابن تیمیه به رد کتاب وی «منهاج الکرامه» در «منهاج السنة النبویة» پرداخته است.) چون ابن مطهر نزد وی حاضر شد و پادشاه از وی در این زمینه سوال کرد، ابن مطهر پرسید: آیا همسرت را در حضور دو شاهد عادل طلاق دادی؟ پادشاه گفت: نه؛ پس ابن مطهر فتوا داد که طلاق واقع نشده است چرا که شروط آن محقق نشده و می­تواند به همسرش رجوع کند. با شنیدن این فتوا پادشاه خوشحال شد و ابن مطهر را از خاصان و نزدیکان خود قرار داد و همین امر باعث شد پادشاه وقت (سلطان محمد خدابنده) به مذهب شیعه درآید و پس از این به کارگزاران خود دستور داد به اسم ائمه دوازده­گانه بر منابر خطبه بخوانند و اسامی آنها را بر پول­های رایج مملکت و دیوار مساجد حک نمود.

و اینگونه بود که تمام ایران شیعه شد و شیعه شدن آن در زمان برپایی دولت صفوی کامل و استوار شد. چنانکه دولت صفوی مذهب شیعیان غالی را پای­گذاری نمود.[[747]](#footnote-747)

درحالی­که شایسته بود فقهای اهل سنت با در نظر گرفتن دیدگاه شیخ الاسلام ابن تیمیه همسر پادشاه را به وی بازمی­گرداندند. چنانکه او معتقد بود سه طلاق در یک مجلس تنها یک طلاق محسوب می­شود. و در این مورد به دلایل زیادی استدلال می­کند. از جمله حدیث ابن عباس است که می­گوید: «طلاق ثلاثه در زمان رسول الله و ابوبکر و دو سال اول خلافت عمر، یک طلاق محسوب می­شد. پس عمر بن خطاب گفت: مردم در امری که برای­شان فرصت داده شده شتاب زده عمل می­کنند، اگر این­را به اجرا در آوریم چه می­شود. - یعنی هرکس زنش را در یک مرحله سه طلاق داد آن­را سه طلاق حساب می­کنیم - و سپس این حکم را اجرا نمود».[[748]](#footnote-748)

و علاوه بر این روایت خداوند متعال می­فرماید: «[الطَّلاقُ مَرَّتانِ](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=2&AID=229)»[[749]](#footnote-749) خداوند متعال می­فرماید: «مَرَّتانِ»؛ یعنی دو دو وقت و زمان متفاوت؛ و نگفته: «کلمتان»: طلاق دو بار گفتن آن است. یا الفاظی از این قبیل ذکر نکرده است. (و دیدگاه ابن تیمیه همان دیدگاه درست و صحیح در بحث طلاق ثلاثه می­باشد. اما اجتهاد عمر در این زمینه تدبیری موقت با توجه به شرایط بوده است. که قصد وی از این کار باز­داشتن مردم از بر زبان آوردن مکرر طلاق سه­گانه بوده است. و به هیچ وجه این امکان وجود ندارد که اجتهاد وی سنت ثابت شده از رسول خدا را لغو تلقی کند. و بسیاری از علمای محقق این دیدگاه را ترجیح داده­اند. از جمله: امام ابن قیم، شوکانی، صنعانی صدیق حسن خان، سید سابق و ...)[[750]](#footnote-750)

**شعری در تقلید:**

|  |  |
| --- | --- |
| یا سائلی عن موضع التقلید خذ | عنـی الجـواب بفهم لب حاضر |
| واصخ الـی قولی ودِن بنصیحتی | واحفظ علی بوادری ونوادری |
| لا فــرق بیــن مقلـد وبهیمـة | تنقـاد بیـن جنـادل ودعاثـر |
| تبا لـقاض او لمفـت لا یــری | عدلا ومعنی للمقال السائر |
| فاذا اقتدیتفبالکتاب وسنة الـ | ـمبعوث بالدین الحنیف الطاهر |
| واذ الخلاف اتی فدونک فاجتهد | ومـع الدلیل فمل بفهـم وافـر |
| وعلی الاصول فقِس فروعک لا تَقس | فرعا بفرع کالمجهـول الحائــر |

«ای کسی که در مورد تقلید سوال می­کنی، با دقت به پاسخ آن گوش ده. به سخن من گوش ده و نصیحتم را فرا گیر و سخنانم را به خاطر بسپار. تفاوتی میان مقلد و چهارپا نیست. نابود شود قاضی یا مفتی که بر مبنای عدالت سخن نمی­گوید و بر اساس اقوال دیگران قضاوت می­کند و فتوا می­دهد. چون اقتدا نمودی به کتاب و سنتِ کسی اقتدا کن که با دین حنیف و پاک مبعوث شد. و چون اختلاف بوجود آمد اجتهاد کن و با دلیل همراه شو. مسائل اجتهادی را بر اصول قیاس کن و از این پرهیز کن که همچون افراد جاهل و سرگردان امور فرعی را بر یکدیگر قیاس کنی».

و از این قبیل است ابیاتی که یکی از علما، منذر بن سعید بلوطی خطیب خلیفه عبدالرحمن الناصر سروده است که در آنها از قید و بندهای تعصب مذهبیِ مردود شکایت می­کند و حالِ مذهبی­های مقلد و دیدگاه و موضع آنان در برابر دعوتگران به کتاب و سنت را بیان نموده و می­گوید:

|  |  |
| --- | --- |
| عـذیری من قوم یقولون کلما | طلبت دلیلا هکذا قال مالک |
| فان عدت قالوا: هکذا قال اشهب | وقد کان لا تخفی علی المسالک |
| فان زدت قالوا: سُحنُن مثله | ومن لم یقل ما قاله فهو آفک |
| فان قلت: قال الله ضجوا واکثروا | وقالوا جمیعا: انت قرن مماحک |
| وان قلت: قد قال الرسول، فقولهم | اتت مالکا فی ترک ذاک المسالک |

«از قومی که هرگاه از آنها دلیل می­خواهم، می­گویند: مالک چنین گفته است، پوزش می­خواهم.

پس اگر دوباره از آنها دلیل بخواهم می­گویند: اشهب چنین گفته است. و مسائل مختلف از وی پوشیده نیست.

پس اگر بیش از این برای ذکر دلیل اصرار کنم، می­گویند: سُحنُن مانند آن­را نیز گفته است. و هرکس مطابق با دیدگاه او سخن نگوید، افترا زننده است.

پس اگر بگویم: خداوند فرموده است؛ فریاد می­زنند و غوغا به پا کرده و همگی می­گویند: تو لجبازی می­کنی.

و اگر بگویم: رسول خدا فرموده است، می­گویند: مالک در ترک آن موارد زیادی را ذکر کرده است».

**مبحث پنجم: رها کردن بدعت و افکار نوپیدا و وارداتی**

**بدعت در لغت:** اصل ماده (بدع) به معنای اختراع چیزی بدون نمونه­ی قبلی می­باشد. و از این قبیل است کلام خداوند که می­فرماید: «[بَديعُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=2&AID=117)» (بقره: 117) «پدید آورنده آسمان‌ها و زمین است». و اینکه می­فرماید: «[قُلْ ما کُنْتُ بِدْعاً مِنَ الرُّسُلِ](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=46&AID=9)» (احقاف: 9) «(ای پیامبر) بگو: من از میان پیامبران (وجودی) نو ظهور نیستم». و اینکه گفته می­شود: «ابتدع فلان بدعة» یعنی فلانی راه و روشی را ایجاد کرده است که پیش­تر وجود نداشته است. در مورد چیزی نیکو که مدل و نمونه­ای قبلی در زیبایی ندارد، گفته می­شود این امر جدید و تازه است گویی قبل از آن نظیر و مشابهی نداشته است. و از این جهت است که بدعت، بدعت نامیده می­شود.

**بدعت در اصطلاح:** «راه و روشی که در دین ایجاد شده و با شریعت شباهت دارد و مقصود از آن و عمل مطابق آن، مبالغه در عبادت برای خداوند متعال است».[[751]](#footnote-751)

**بدعت حقیقی و بدعت اضافی:**

**بدعت حقیقی:** عبارت است از بدعتی که هیچ دلیل شرعی از کتاب و سنت و اجماع و قیاس و استدلالی که نزد اهل علم معتبر باشد، نه به طور کلی و نه بطور جزئی بر آن دلالت نمی­کند. و بر این اساس است که بدعت نامیده شده است. چون امری است که بدون مثال پیشین بوجود آمده است.[[752]](#footnote-752)

به عنوان مثال می­توان به بدعت­های زیر اشاره نمود:

1ـ عزلت نشینی با ترک ازدواج 2- ایستادن زیر نور خورشید با نیت عبادت.

**بدعت اضافی:** بدعت اضافی دو معنا دارد:

1- بدعتی که اصل و اساسی در شریعت دارد. و از این جهت بدعت نیست.

2- بدعتی که اصل و اساسی در شریعت ندارد و همچون بدعت حقیقی می­باشد.[[753]](#footnote-753)

مثال بدعت اضافی:

1- فقط جمعه را روزه گرفتن یا تنها شب آن­­­­­­­­­را به قیام سپری کردن.

2- اختصاص دادن عمره به ماه رجب

3- ذکر گروهی و ...

**پرهیز از بدعت:**

الف) قرآن کریم

خداوند می­فرماید: «[وَ رَهْبانِيَّةً ابْتَدَعُوها ما کَتَبْناها عَلَيْهِمْ](http://www.tadabbor.org/?page=quran&SID=57&AID=27)» (حدید: 27) «و رهبانیتی که خود آن­را پدید آوردند، ما بر آن‌ها مقرر نداشته بودیم».

و می­فرماید: «[الْيَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دينَکُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَيْکُمْ نِعْمَتي‏ وَ رَضيتُ لَکُمُ الْإِسْلامَ ديناً](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=5&AID=3)» (مائده: 3) «امروز دین شما را کامل کردم و نعمت خود را بر شما تمام نمودم و اسلام را (بعنوان) دین برای شما برگزیدم».

ابن عباس در تفسیر این آیه می­گوید: «خداوند متعال به پیامبر و مومنان خبر می­دهد که ایمان را برای آنها کامل کرده است و بیش از آن هرگز به چیزی نیاز ندارند و خداوند آن­را کامل نموده و هرگز آن­را ناقص نمی­کند و از آن راضی شده و هرگز بر آن خشم نمی­گیرد.»[[754]](#footnote-754)

اما بدعتگزار با ایجاد بدعت بر این باور است که دین کامل نشده است یا اینکه (العیاذ بالله) محمد در رسالت خیانت کرده است. چرا که خداوند متعال می­فرماید: «الْيَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دينَکُمْ» پس آنچه در آن روز دین نبوده، امروز جزئی از دین نیست».[[755]](#footnote-755)

ب) سنت نبوی

1- لعنت رسول خدا بر مبتدع واجب و ثابت شده است. رسول خدا فرمودند: «**المَدِينَةُ حَرَمٌ مِنْ كَذَا إِلَى كَذَا، لاَ يُقْطَعُ شَجَرُهَا، وَلاَ يُحْدَثُ فِيهَا حَدَثٌ، مَنْ أَحْدَثَ حَدَثًا فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالمَلاَئِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ**»:[[756]](#footnote-756) «مدینه از فلان نقطه تا فلان نقطه حرم است. درخت آن بریده نشود و عمل جدیدی در آن ایجاد نگردد. هرکس عمل جدید و نوپیدایی (مخالف با کتاب و سنت) در آن ایجاد کند، لعنت خدا، فرشتگان و همه مردم بر او باد».

2- عمل مبتدع مردود و باطل است. رسول خدا فرمودند: «**مَنْ أَحْدَثَ فِي أَمْرِنَا هَذَا مَا لَيْسَ فِيهِ، فَهُوَ رَدٌّ»:[[757]](#footnote-757)** «هرکس در این امر ما (دین) چیزی را ایجاد کند که از آن نیست، آن عمل مردود و باطل است».

3- ایجادکننده­ی بدعت در آتش است. رسول خدا فرمودند: «**كُلَّ مُحْدَثَةٍ بِدْعَةٌ، وَ كُلَّ بِدْعَةٍ فِی النّارِ»:[[758]](#footnote-758)** «هر امر نوپیدایی (در دین) بدعت است و هر بدعتی در آتش می­باشد».

4- گناه کسانی که از بدعت پیروی می­کنند، برای کسی که آن بدعت را ایجاد کرده محسوب می­شود. رسول خدا فرمودند: «ومن دعا الی ضلالة کان علیه من آثام من تبعه، لاینقص ذلک من آثامهم شیئا»:[[759]](#footnote-759) «هرکس به گمراهی فرا خواند، گناه کسانی که از او (در آن گمراهی) پیروی می­کنند، برای او نیز محسوب می­شود، بدون اینکه از گناه آنان چیزی کاسته شود».

ج) اقوال صحابه رضی­الله­عنهم:

1- زمانی که معاذ بن جبل در شام بود فرمود: «ای مردم، به علم روی آورید و قبل از اینکه از میان شما برداشته شود آن­را فرا گیرید. آگاه باشید که برداشته شدن علم، مردن اهل آن می­باشد. و از بدعت و بدعت­گزاری و لجاجت و زیاده­روی برحذر باشید. و راه و روش گذشتگان را بر خود لازم بگیرید».[[760]](#footnote-760)

2- و از ابی بن کعب روایت است که می­گوید: «راه راست و سنت را بر خود لازم بگیرید. هیچ بنده­ای بر روی زمین نیست که راه راست و سنت را در پیش گیرد و خداوند را در دل یاد کند و از ترس خداوند، به خود بلرزد، مگر اینکه مثال وی چون درختی است که برگ­های آن خشک شده و باد تند و شدیدی بر آن می­وزد و برگ­های آن می­ریزد. براستی گناهان چنین شخصی همچون برگ­های این درخت می­ریزند و خداوند اینچنین گناهان وی را محو و نابود می­کند چنانکه آن درخت در معرض باد برگ­های خود را از دست می­دهد. و میانه­روی در راه راست و سنت بهتر از اجتهاد در راهی بر خلاف آن می­باشد. پس دقت کنید که اگر عمل­تان از روی اجتهاد یا میانه­روی است، بر مبنای راه و روش پیامبران و سنت آنها ­باشد».[[761]](#footnote-761)

3- عبدالله بن مسعود می­گوید: «تقوای الهی و جماعت را بر خود لازم بگیرید. چرا که خداوند متعال هرگز امت محمد را بر ضلالت و گمراهی جمع نمی­کند. و صبر را بر خود لازم بگیرید تا اینکه نیکی و خوبی میسر گردد یا اینکه رهایی و آسایش از فاجر میسر گردد».[[762]](#footnote-762)

و از او روایت است که می­گوید: «راه راست را بر خود لازم بگیرید، اگر بدان پایبند باشید و آن­را بر خود لازم بگیرید، قطعا بسیار پیشی می­گیرید و اگر به مخالفت با آن برخیزید و به این سو و آن سو متمایل شوید، قطعا دچار گمراهی دور و درازی خواهید شد».[[763]](#footnote-763)

و همچنین می­گوید: «کسب علم را بر خود لازم بگیرید قبل از اینکه از میان شما برداشته شود. و از بدعتگزاری و لجاجت و زیاده­روی و کندوکاو و تعمق (نابجا) برحذر باشید و راه و روش صحابه را بر خود لازم بگیرید».[[764]](#footnote-764)

4- ابودرداء می­گوید: «کسی که از احادیث و روایات پیروی می­کند هرگز گمراه نمی­شود».[[765]](#footnote-765)

6- و شخصی به ابن عباس گفت: «مرا توصیه­ای کن. فرمود: «تقوای الهی و استقامت را بر خود لازم بگیر، پیروی کن و بدعتگزار مباش».[[766]](#footnote-766)

7- ابن عمر می­گوید: «هر بدعتی گمراهی است هرچند مردم آن­را نیکو بشمارند».[[767]](#footnote-767)

د) اقوال علمای سلف:

1- از امیرالمومنین عمر بن عبدالعزیز رحمه­الله روایت است که به برخی از کارگزارانش چنین می­نوشت: «تو را به تقوای الهی و میانه­روی در امرش و پیروی از سنت رسول الله ح و ترک بدعت­هایی که بدعتگزاران پس از رسول خدا ایجاد کرده­اند و خودداری از همراهی و یاری آنها توصیه می­کنم. بدان که انسان هیچ بدعتی را ایجاد نمی­کند مگر اینکه پیش­تر دلیلی در رد آن وارد شده است و در مورد آن تذکر داده است. پس پایبندی به سنت را بر خود لازم بگیر که به اذن خداوند سنت برای تو عصمت به همراه خواهد داشت. و بدان که هرکس به سنت­ها پایبندی کند و به آنها جامه­ی عمل بپوشاند، اشتباهات و لغزش­ها و امور نادرست مخالف با سنت را می­داند. کسانی که در علم سبقت جستند، توقف کردند و با آگاهی و بصیرت لازم دست نگه داشتند درحالی­که آنها در بحث و جدال بسیار قوی­تر بودند اما در این میدان وارد نشدند».[[768]](#footnote-768)

2- ابن سیرین در مورد بدعت هشدار داده و می­گوید: «کسی که بدعت را ایجاد کند به سنت مراجعه نمی­کند».[[769]](#footnote-769)

3- ایوب سختیانی رحمه­الله می­گوید: «هرچه بدعتگزار به اجتهاد خود بیفزاید، بیشتر از خداوند دور می­شود».[[770]](#footnote-770)

4- ابو قلابه می­گوید: «انسان بدعتی را ایجاد نمی­کند مگر اینکه شمشیر را بر خود حلال می­کند».[[771]](#footnote-771)

5- سفیان ثوری می­گوید: «فقها می­گویند: قول صحیح نخواهد بود مگر با عمل؛ و قول و عمل صحیح نخواهد بود مگر با نیت؛ و قول و عمل و نیت صحیح نخواهد بود مگر زمانی که با سنت نبوی موافق باشند».[[772]](#footnote-772)

6- ابوالعالیه به برخی از یارانش می­گوید: «اسلام را فرا گیرید و چون آن­را آموختید از آن روی نگردانید؛ و راه راست را بر خود لازم بگیرید. آگاه باشید که راه راست اسلام است و از راه راست به این سو و آن سو منحرف نشوید. به سنت پیامبرتان پایبند و از بدعت­ها برحذر باشید. بدعت­هایی که دشمنی و کینه را میان پیروان خود ایجاد می­کند».[[773]](#footnote-773)

7- ابراهیم نخعی می­گوید: «اگر اصحاب محمد بر ناخن­ها مسح می­کردند، در راستای کسبِ فضلِ پیروی از آنها، ناخن­ها را نمی­شستیم».[[774]](#footnote-774)

8- امام شاطبی رحمه­الله می­گوید: «بدعتگزار خود را در جایگاهی شبیه به شارع قرار می­دهد». (چرا که با ایجاد بدعت، گویا امری را به عنوان دین تثبیت می­کند.)

امام دارمی می­گوید: «حکم بن مبارک از عمرو بن یحیی روایت نموده که می­گوید: شنیدم پدرم از پدرش روایت نموده و می­گوید: «ما قبل از نماز صبح پشت در خانه عبدالله بن مسعود می­نشستیم و چون از خانه خارج می­شد همراه او به مسجد می­رفتیم. پس ابوموسی اشعری نزد ما آمده و گفت: ابوعبدالرحمن از خانه خارج شده؟ گفتیم: نه؛ پس همراه ما نشست تا اینکه عبدالله بن مسعود خارج شود. چون از خانه بیرون آمد، همه ما برخاستیم. ابوموسی به او گفت: ای ابوعبدالرحمن، چندی پیش شاهد امری نا آشنا در مسجد بودم و البته بحمدالله چیزی جز خیر ندیدم. ابن مسعود گفت: چه دیدی؟

مردمی را دیدم که در مسجد حلقه زده و به انتظار نماز نشسته بودند و سنگریزه­هایی در دست داشتند و در هر حلقه­ای مردی با صدای بلند می­گفت: صد مرتبه لااله الاالله بگویید و آنها نیز می­گفتند. سپس می­گفت: صد مرتبه سبحان الله بگویید و آنها نیز می­گفتند. ابن مسعود رضی­الله­عنه گفت: تو به آنها چه گفتی؟ ابوموسی گفت: چیزی نگفتم. منتظر رأی و نظر تو ماندم. ابن مسعود گفت: چرا به آنها نگفتی تا بدی­های خود را بشمارند و به آنها ضمانت ندادی که از خوبی­های­شان چیزی ضایع نمی­شود. عبدالله بن مسعود به راه افتاد و ما نیز با او همراه شدیم. تا اینکه در یکی از آن حلقه­ها حاضر شده و پرسید: چه می­کنید؟ گفتند: ای ابوعبدالرحمن، با این سنگریزه­ها اذکار و تسبیحات را می­شماریم. ابن مسعود گفت: بهتر است بدی­های خود را بشمارید. من تضمین می­کنم که چیزی از نیکی­های شما ضایع نمی­شود. وای بر شما ای امت محمد، چه زود اسباب هلاکت شما فرا رسید. یاران پیامبرتان حضور دارند. هنوز لباس­های پیامبرتان کهنه نشده و ظرف­های­شان هنوز نشکسته­اند؛ سوگند به کسی که جانم در دست اوست، یا شما بر دینی برتر از دین محمد هستید و یا اینکه گشایندگان دروازه­ی ضلالت و گمراهی هستید. آنها گفتند: ای ابو عبدالرحمن، به خدا سوگند، ما اراده­ای جز خیر نداشتیم. ابن مسعود فرمود: چه بسیار افرادی که اراده­ی خیر دارند اما بدان دست نمی­یابند. رسول خدا به ما فرمودند: «**قَوْمًا يَقْرَءُونَ الْقُرْآنَ لَا يَتَجَاوَزُ تَرَاقِيَهُمْ»: «گروهی** قران را می­خوانند ولی قرائت­شان از ترقوه (استخوان بالای سینه و زیر گردن) آنان نمی­گذرد». سوگند به الله، نمی­دانم شاید اکثر آن افراد از میان شما باشند. سپس از آنان روی گردانده و بازگشت.

عمرو بن سلمه می­گوید: بیشتر کسانی که در این حلقه­ها بودند، در جنگ نهروان همراه خوارج با ما می­جنگیدند».[[775]](#footnote-775)

اولین کسی که ذکر دسته جمعی را ایجاد نموده و بدعت نهاد، معضد بن یزید عجلی و یارانش در کوفه بودند که ابن مسعود آنها را از این عمل نهی کرد و به سوی آنها سنگریزه پرتاب کرد.[[776]](#footnote-776) پس از این عمل دست کشیدند؛ اما صوفیه و روافض در زمان مأمون و پس از وی بدان روی آوردند. در مأمون گرایش به تشیع وجود داشت. او کسی بود که تکبیر دسته جمعی پس از صلوات را در مساجد بدعت نهاد.[[777]](#footnote-777)

و عبدالله بن ابو هزیل عنبری می­گوید: «همراه عبدالله بن خباب بن ارت نشسته بودیم که می­گفت: این تعداد و آن تعداد سبحان الله بگویید و و به این تعداد الله اکبر بگویید. درحالی­که مشغول این امر بود، خباب از کنار وی گذشت، به وی نگاه کرد (و گویا عملکرد وی را بررسی نمود) سپس به دنبال وی فرستاد و او را نزد خود فرا خواند، پس شلاق را برداشته و با آن به سر عبدالله می­زد درحالی­که عبدالله می­گفت: پدرم چرا می­زنی؟ خباب گفت: تو امر بزرگی در دین مرتکب شدی، در امر بسیار خطرناک و مهلکی گام نهادی. این شاخ شیطان است که طلوع کرده یا بر آمده است».[[778]](#footnote-778)

ظهور بدعت گفتن الله اکبر به هنگام قرائت قرآن:

عبدالرحمن بن ابوبکر می­گوید: «نزد اسود بن سریع نشسته بودم. مجلس او در انتهای مسجد جامع بود. پس سوره­ی بنی اسرائیل (اسراء) را آغاز نمود تا اینکه به این بخش از آیه رسید که می­فرماید: «وَكَبِّرْهُ تَكْبِيراً» که ناگهان صدای اطرافیان وی بلند شد؛ مجالد بن مسعود به عصایش تکیه کرده بود، چون این عده او را دیدند، گفتند: خوش آمدی، خوش آمدی، بنشین. وی گفت: با شما نمی­نشینم هرچند مجلس­تان نیک باشد، شما پیش­تر مرتکب عملی شدید که مسلمانان آن­را انکار می­کنند. از آنچه مسلمانان انکار می­کنند، برحذر باشید و دوری کنید».[[779]](#footnote-779)

**معرفی اهل بدعت:**

شیخ الاسلام ابن تیمیه می­گوید: «بدعتی که انسان با ارتکاب آن اهل بدعت شمرده می­شود عبارت است از آنچه مخالفتش با کتاب و سنت نزد عالمان و دانایانِ به سنت شهرت یافته است مانند بدعت خوارج و روافض و قدریه و مرجئه».[[780]](#footnote-780)

**چه وقت انسان اهل بدعت خوانده می­شود:**

هیچیک از اهل سنت به مجرد خطای اجتهادی، از اهل بدعت شمرده نمی­شود یا اینکه به خروج وی از دایره­ی اهل سنت حکم نمی­شود؛ محدث شام شیخ محمد ناصرالدین آلبانی رحمه­الله می­گوید: «مبتدع و بدعتگزار کسی است که: عادت وی ایجاد بدعت در دین است نه کسی که بدعتی را ایجاد کرده است هرچند عمل وی از روی اجتهاد نباشد بلکه از روی هوی و هوس بدعتی را بوجود آورده باشد. چنین شخصی مبتدع نامیده می­شود.

ذکر مثالی به توضیح این مطلب کمک می­کند و آن اینکه: گاهی حاکم ظالم در برخی از احکامی که صادر می­کند به عدالت رفتار می­کند، اما با این همه عادل نامیده نمی­شود چنانکه گاهی حاکم عادل در برخی از احکامی که صادر می­کند، دچار ظلم می­شود. اما با وجود این ظالم نامیده نمی­شود. و این مسأله بیانگر قاعده­­ی اسلامی متقن است که می­گوید: «انسان بر مبنای غلبه خیر یا شر در وجود وی، سنجیده می­شود». و چون این حقیقت را درک کنیم، خواهیم دانست مبتدع کیست.

و همچنین می­گوید: در اینکه شخص مبتدع خوانده شود، دو شرط لازم است:

1- مجتهد نباشد بلکه پیرو هوی و هوس باشد. 2- ایجاد بدعت در دین از عادات وی باشد».[[781]](#footnote-781)

بنابراین به دلیل خطای اجتهادی بر مبتدع بودن هیچیک از علمای اهل سنت یا کارگزاران و حکام آنها یا خروج ایشان از اهل سنت و جماعت حکم نمی­کنیم. چه این اجتهاد در مسأله­ای از مسائل عقیده و توحید باشد یا اینکه در مسائل حلال و حرام باشد که اختلاف علمای امت در آن مورد دانسته شده است. چرا که وی با اجتهاد خود قصد رسیدن به حق را داشته است و در آنچه با اجتهاد بدان دست یافته، معذور است. و بلکه به خاطر اجتهادش مأجور است. حال چگونه ممکن است به بدعتگزار بودن یا فسق وی حکم شود؟!

این مسأله از مسائل بزرگی است که اهل سنت و جماعت آن­را بیان داشته­اند و هیچیک از علمای صاحب نظر با آن مخالفت نکرده­اند و بلکه اهل بدعت چون خوارج و معتزله و کسانی که از اقوال آنها متأثر شده یا فریب آنها را خورده­اند - که معمولا از عوام الناس می­باشند- با این قاعده مخالفت نکرده است.[[782]](#footnote-782)

خداوند متعال می­فرماید: «[لا يُکَلِّفُ اللَّهُ نَفْساً إِلاَّ وُسْعَها لَها ما کَسَبَتْ وَ عَلَيْها مَا اکْتَسَبَتْ رَبَّنا لا تُؤاخِذْنا إِنْ نَسينا أَوْ أَخْطَأْنا رَبَّنا وَ لا تَحْمِلْ عَلَيْنا إِصْراً کَما حَمَلْتَهُ عَلَي الَّذينَ مِنْ قَبْلِنا رَبَّنا وَ لا تُحَمِّلْنا ما لا طاقَةَ لَنا بِهِ وَ اعْفُ عَنَّا وَ اغْفِرْ لَنا وَ ارْحَمْنا أَنْتَ مَوْلانا فَانْصُرْنا عَلَي الْقَوْمِ الْکافِرينَ](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=2&AID=286)» (بقره: 286) «الله هیچکس را جز به ‌اندازه توانش تکلیف نمی‌کند. آنچه (از خوبی) بدست آورده به سود او و آنچه (از بدی) به دست آورده به زیان اوست. پروردگارا! اگر فراموش یا خطا کردیم، ما را مؤاخذه نکن، پروردگارا! بارگران (و تکلیف سنگین) را بر (دوش) ما مگذار، چنانکه آن­را بر (دوش) کسانی‌که پیش از ما بودند گذاشتی؛ پروردگارا! آنچه را که طاقت تحمل آن­را نداریم بر (دوش) ما مگذار و ما را بیامرز و به ما رحم فرمای. تو مولا و سرور مایی پس ما را بر گروه کافران پیروز گردان».

و می­فرماید: «[فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ» (تغابن: 16) «پس تا (جایی که) می‌توانید تقوای الهی را پیشه کنید».](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=64&AID=16" \t "_blank)

[شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمه­الله می­گوید: «این نصوص بیانگر این مطلب­ هستند که خداوند متعال هیچکس را به آنچه از انجام آن ناتوان است، مکلف نکرده است، برخلاف جهمیه که معتقد به جبر هستند؛ و نیز بر این مسأله دلالت دارد که هرکس دچار اشتباه و خطا و فراموشی شود، مواخذه نمی­شود برخلاف قدریه و معتزله که به مواخذه چنین شخصی معتقدند. فصل الخطاب در این باب همین است. چون مجتهد اجتهاد نموده و استدلال ­کند و به قدر توانایی، تقوای الهی را رعایت کند، درحقیقت تکلیفی را انجام داده که خداوند از او خواسته و او را بدان مکلف کرده است. حال این مجتهد می­تواند امام، حاکم، عالم، صاحب­نظر، مفتی و... باشد. و در این صورت از خداوند اطاعت کرده و مستحق ثواب می­باشد و مواخذه­ای نخواهد داشت. به این شرط که به اندازه­ی توانایی خود تقوای الهی را رعایت کرده باشد. اما دیدگاه جهمیه که معتقد به جبر هستند، برخلاف این دیدگاه می­باشد».[[783]](#footnote-783)](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=64&AID=16" \t "_blank)

**برخی از ویژگی­ها و نشانه­های اهل بدعت و صفات آنها:**

1- فرقه فرقه شدن:

خداوند متعال می­فرماید: «وَلا تَکُونُوا کَالَّذينَ تَفَرَّقُوا وَ اخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ ما جاءَهُمُ الْبَيِّناتُ وَ أُولئِکَ لَهُمْ عَذابٌ عَظيمٌ» (آل عمران: 105) «و مانند کسانی نباشید که پراکنده شدند و اختلاف کردند پس از آنکه دلایل روشن برای­شان آمد و اینان برای­شان عذاب بزرگی است».

و می­فرماید: «اِنَّ الَّذينَ فَرَّقُوا دينَهُمْ وَکانُوا شِيَعاً لَسْتَ مِنْهُمْ في‏ شَيْ‏ءٍ» (انعام: 159) «به راستی کسانی‌که آيين خود را پراکنده ساختند و دسته دسته شدند، تو را با آنان هيچ گونه کاری نيست».

ابن کثیر در تفسیر این آیه می­گوید: «آیه عام است و شامل تمام کسانی می­شود که دین الله را رها کرده و از آن جدا می­شوند و به مخالفت با آن برمی­خیزند. براستی خداوند متعال رسولش را با هدایت و دین حق مبعوث نمود و آن­را بر همه­ی ادیان پیروز گرداند. و شریعت الهی یکی­ است و در آن اختلاف و پراکندگی و فرقه فرقه شدن جایگاهی ندارد. و کسانی که در آن اختلاف کنند «وَکانُوا شِيَعاً» و به فرقه­های مختلفی تقسیم شوند که همگی بدعت و گمراهی است، خداوند متعال پیامبرش را از راه و روش آنان بری کرده است».[[784]](#footnote-784)

شیخ الاسلام ابن تیمیه درحالی­که تأکید می­کند شعار اهل بدعت فرقه فرقه شدن و پراکندگی است. فرقه­ی ناجیه را چنین توصیف می­کند: «آنها اهل سنت و جماعت هستند. آنها جمهور و سواد اعظم می­باشند. اما ویژگی لاینفک فرقه­های دیگر پیروی از شذوذ و پراکندگی و فرقه فرقه شدن و پیروی از بدعت می­باشد. و تعداد هیچیک از این فرقه­ها حتی به تعداد نزدیکی به تعداد فرقه­ی ناجیه نمی­رسد. و شعار این فرقه­ها جدایی از کتاب و سنت و اجماع می­باشد».[[785]](#footnote-785)

2- پیروی از هوی و هوس و خواهشات نفسانی:

یکی از بارزترین صفات اهل بدعت پیروی از هوی و هوس و خواهشات نفسانی می­باشد. و بر این اساس است که واژه­ اهل بدعت و «اهل الاهواء» بر آنها اطلاق می­شود. خداوند متعال در توصیف آنها می­فرماید: «[أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلهَهُ هَواهُ وَ أَضَلَّهُ اللَّهُ عَلي‏ عِلْمٍ» (جاثیه: 23) «آیا دیده‌ای کسی را که معبود خود را هوای (نفسانی) خویش قرار داد و الله از روی علم او را گمراه کرد».](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=45&AID=23" \t "_blank)

[ابن کثیر رحمه­الله می­گوید: «](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=45&AID=23" \t "_blank)یعنی فقط گوش به فرمان هوای نفس است. هرگاه نفس وی امری را نیکو شمارد، آن­را انجام می­دهد و هرگاه امری را زشت و قبیح بداند، آن­را ترک می­کند. و در برابر باور معتزله مبنی بر قاعده­ی حسن و قبح عقلی، چنین استدلال می­شود».[[786]](#footnote-786)

و رسول خدا خبر دادند که یکی از ویژگی­های لاینفک اهل بدعت، پیروی از هوی و هوس و خواهشات نفسانی می­باشد که هرگز از آنها جدا نمی­شود. چنانکه در حدیث تفرقه امت فرمودند: «**إِنَّ أَهْلِ الْكِتَابِ افْتَرَقُوا فی دینِهِمْ عَلَى ثِنْتَيْنِ وَسَبْعِينَ مِلَّةً، وَإِنَّ هَذِهِ الْأُمَّةَ سَتَفْتَرِقُ عَلَى ثَلَاثٍ وَسَبْعِينَ مِلَّةً**»- **يَعْنِي اَهْلَ الْأَهْوَاءَ - كُلُّهَا فِي النَّارِ إِلَّا وَاحِدَةً وَهِيَ الْجَمَاعَةُ**. **وَإِنَّهُ سَيَخْرُجُ مِنْ أُمَّتِي أَقْوَامٌ تَجَارَى بِهِمْ تِلْكَ الْأَهْوَاءُ، كَمَا يَتَجَارَى الْكَلْبُ لِصَاحِبِهِ[[787]](#footnote-787) لَا يَبْقَى مِنْهُ عِرْقٌ وَلَا مَفْصِلٌ إِلَّا دَخَلَهُ**»:[[788]](#footnote-788) «اهل کتاب در دین­شان به هفتاد دو فرقه تقسیم شدند و این امت به هفتاد و سه فرقه تقسیم خواهد شد» - منظور از این فرقه­ها، اهل بدعت می­باشد- همگی آنها در آتش دوزخ خواهند بود مگر یک گروه؛ و آن جماعت است. و آگاه باشید که آن بدعت­ها چنان در میان گروه­هایی از امتم جریان خواهد داشت که هاری سگ به صاحبش منتقل شده و در تمام رگ­ها و مفصل­های وی نفوذ می­کند».

3- پیروی از نصوص متشابه:

خداوند متعال در توصیف آنها می­فرماید: «[فَأَمَّا الَّذينَ في‏ قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ ما تَشابَهَ مِنْهُ ابْتِغاءَ الْفِتْنَةِ وَ ابْتِغاءَ تَأْويلِهِ وَ ما يَعْلَمُ تَأْويلَهُ](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=3&AID=7)» (آل عمران: 7) «اما کسانی‌که دردل‌های­شان کژی و انحراف است، برای فتنه جویی (و گمراه کردن مردم) و بخاطر تأویل آن (به دلخواه خود) از متشابه آن پیروی می‌کنند». امام بخاری از ام المومنین عائشه روایت می­کند که می­گوید: رسول خدا این آیه را تلاوت نمودند: «هُوَ الَّذِيَ أَنزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُّحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ في قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاء الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاء تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلاَّ اللّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِّنْ عِندِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلاَّ أُوْلُواْ الألْبَابِ» سپس فرمودند: «**إِذَا رَأَيْتِ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ فَأُولَئِكِ الَّذِينَ سَمَّى اللَّهُ فَاحْذَرُوهُمْ»:[[789]](#footnote-789)** «هرگاه کسانی را دیدید که از آیات متشابه پیروی می­کنند و به دنبال آنها می­روند، بدانید آنها همان کسانی هستند که خداوند از آنان نام برده است، پس از آنها دوری کنید».

4- مخالفت با سنت بوسیله­ی قرآن:

یکی از نشانه­های اهل بدعت مخالفت با سنت به وسیله­ی قرآن می­باشد. و چنانکه ادعا می­کنند در امر تشریع، قرآن کفایت می­کند و نیازی به سنت نیست. رسول خدا از این صفت خبر داده و فرمودند: «**ليُوشِكُ الرَّجُلُ مُتَّكِئًا عَلَى أَرِيكَتِهِ، يُحَدَّثُ بِحَدِيثِي، فَيَقُولُ: بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ كِتَابُ اللَّهِ ، فَمَا وَجَدْنَا فِيهِ مِنْ حَلَالٍ اسْتَحْلَلْنَاهُ، وَمَا وَجَدْنَا فِيهِ مِنْ حَرَامٍ حَرَّمْنَاهُ، أَلَّا وَإِنَّ مَا حَرَّمَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَهُوَ مِثْلُ مَا حَرَّمَ اللَّهُ»:[[790]](#footnote-790)** «نزدیک است مردی درحالی­که بر تخت خود تکیه زده و در مورد حدیث من صحبت می­کند، بگوید: بین ما و شما قرآن وجود دارد. هر آنچه را در آن حلال یافتم، آن­را حلال می­شماریم و آنچه را در آن حرام یافتیم، حرام می­دانیم. آگاه باشید که آنچه رسول الله حرام نموده، مانند چیزی است که خداوند آن­را حرام کرده است». (و تفاوتی میان این دو نیست).

امام بربهاری رحمه­الله می­گوید: «چون شنیدی شخصی در مورد احادیث و روایات دهان به خرده­گیری و عیبجویی باز کرده است یا اینکه آنها را رد می­کند، یا اینکه در پی چیزی جز احادبث و روایات است، او را در مورد اسلام متهم کن و تردید نکن که او از اهل بدعت است و مبتدع».[[791]](#footnote-791)

5- عداوت و دشمنی با اهل حدیث:

یکی از نشانه­های اهل بدعت کینه و عداوت و دشمنی با اهل حدیث و کسانی است که پیرو اقوال صحابه می­باشند. و در پی عیبجویی و خرده­گیری از آنها هستند.

احمد بن سنان قطان رحمه­الله می­گوید: «هیچ مبتدعی در دنیا نیست مگر اینکه با اهل حدیث کینه و دشمنی دارد»[[792]](#footnote-792).

ابوحاتم رازی رحمه­الله می­گوید: «علامت اهل بدعت، عیبجویی و خرده­گیری از اهل حدیث است. و علامت زنادقه این است که اهل سنت را حشویه می­نامند و اینگونه می­خواهند احادیث و روایات را ابطال و نابود کنند».[[793]](#footnote-793)

6- نسبت دادن القاب به اهل سنت و جماعت:

یکی از علامت­های اهل بدعت چنانکه علما بیان داشته­اند، به کار بردن القابی در مورد اهل سنت و جماعت است که در راستای تحقیر و عیبجویی بر آنها اطلاق می­کنند.

ابوحاتم رازی رحمه­الله می­گوید: «علامت جهمیه این است که اهل سنت را مشبهه می­نامند. و علامت قدریه، جبریه خواندن اهل سنت و جماعت و علامت مرجئه مخالف و نقصانیة خواندن اهل سنت و جماعت می­باشد.[[794]](#footnote-794) و علامت رافضه، ناصبی خواندن اهل سنت می­باشد. درحالی­که اهل سنت تنها یک اسم دارد و محال است که همه­ی این اسم­هارا در برداشته باشد.[[795]](#footnote-795)

و شیخ اسماعیل صابونی رحمه­الله می­گوید: «علامت­های بدعت در اهل بدعت واضح و آشکار است. بارزترین علامت­های اهل بدعت عبارتند از: شدت دشمنی آنها با حاملان احادیث رسول الله ح و تحقیر آنها و حشوی و جاهل و ظاهری و مشبهه خواندن آنها؛ و اینکه بر این باورند احادیث رسول الله ح بخشی از علم نیست. و بلکه علم نزد آنها همان است که شیطان به آنها القا می­کند و ثمره­ی عقل­­های فاسد و وسوسه­های تاریکی است که در سینه­های آنها موج می­زند».[[796]](#footnote-796)

7- عدم گرایش به مذهب سلف:

شیخ الاسلام ابن تیمیه می­گوید: «در بین اهل سنت و جماعت اکثر گروه­هایی که مشهور به بدعت هستند، به مذهب سلف گرایش ندارند بلکه مشهورترین گروه­ها به بدعت، رافضه می­باشد. حتی که عموم مردم چیزی جز رفض را از نشانه­های بدعت نمی­دانند؛ و سنی در اصطلاح روافض کسی است که رافضی نباشد...

بنابراین دانسته شد که شعار اهل بدعت عدم گرایش و گرویدن به مذهب سلف می­باشد و بر این اساس است که امام احمد در رساله عبدوس بن مالک می­گوید: «اصول سنت نزد ما تمسک به راه و روش و منهج اصحاب رسول الله ح می­باشد».[[797]](#footnote-797)

8- تکفیر مخالفان بدون دلیل:

شیخ الاسلام رحمه­الله در کتاب­های متعددی به رد مقوله­ی کسانی پرداخته است که قائل به تکفیر اهل تأویل هستند. چنانچه می­گوید: «چنین دیدگاهی از هیچیک از صحابه و تابعین و ائمه مسلمانان دانسته نشده است. بلکه در اصل، از اقوال اهل بدعت می­باشد. کسانی که بدعت ایجاد کرده و مخالفان­شان را تکفیر نمودند همچون خوارج و معتزله و جهمیه».[[798]](#footnote-798)

و همچنین می­گوید: «خوارج اهل سنت و جماعت را تکفیر کردند. و همچنین معتزله مخالفان­شان را تکفیر کردند و روش روافض نیز چنین است و هرکس را که تکفیر نکردند او را فاسق خواندند. و همچنین اکثر اهل بدعت دیدگاهی نو پدید آوردند و مخالفان خود را در آن دیدگاه، تکفیر نمودند. اما اهل سنت از حق و حقیقتی پیروی می­کنند که از سوی خداوند متعال نازل شده و رسول الله ح با آن مبعوث شده است. و کسانی را که در این حق با آنها مخالفت می­کنند، تکفیر نمی­کنند بلکه آنها داناترین مردم به حق و مهربان­ترین آنها نسبت به خلق می­­باشند.»[[799]](#footnote-799)

و شیخ عبداللطیف بن عبد الرحمن آل شیخ رحمه­الله چون در مورد کسانی سوال شد که مخالفان خود را تکفیر می­کنند، گفت: «پاسخ این است که من مستندی برای چنین دیدگاهی سراغ ندارم. جسارت در تکفیر کسی که ظاهر وی بیانگر اسلام است، آنهم بدون مستندی شرعی و دلیل و برهانی رضایت بخش، با دیدگاه پیشوایان علم در اهل سنت و جماعت مخالف است. و این تکفیر جسورانه، روش اهل بدعت و گمراهی است».[[800]](#footnote-800)

**موضع­گیری مناسب در برابر اهل بدعت:[[801]](#footnote-801)**

عدم همنشینی با اهل بدعت:

1- بغوی رحمه­الله پس از ذکر حدیث کعب بن مالک در «شرح السنة»، در بیان اجتناب از اهل بدعت و ترک آنها می­گوید: «این حدیث صحیح است. و بیانگر آن است که ترک اهل بدعت برای همیشه می­باشد. و رسول خدا در مورد کعب و یارانش از نفاق می­ترسید. آنگاه که از خروج برای جهاد همراه او سرپیچی کردند. پس به ترک و دوری از آنها امر نمود. تا اینکه خداوند متعال پذیرفنه شدن توبه­ی آنها را نازل کرد و رسول خدا برائت آنها را دانست. پیوسته صحابه و تابعین و پیروان آنها و علمای سنت بر دشمنی با اهل بدعت و ترک و دوری از آنها اتفاق نظر و اجماع داشته­اند».[[802]](#footnote-802)

2- ابن بطه در «الابانة» از ابوعثمان روایت می­کند که: «مردی از بنی یربوع که به او صبیغ گفته می­شد از عمر بن خطاب در مورد «الذاریات» و «النازعات» و «المرسلات» یا یکی از آنها سوال کرد... عمر به او گفت: سرت را لخت کن! پس سرش را لخت کرد که مو داشت. پس فرمود: اگر سرت را تراشیده[[803]](#footnote-803) می­یافتم، بر آن می­کوبیدم. ابوعثمان می­گوید: سپس به اهل بصره نامه نوشت که با او همنشین نشوند. یا اینکه گفت: «به سوی ما نامه نوشت که با او ننشینیم. ابوعثمان می­گوید: اگر صد نفر بودیم و او همراه ما می­نشست، از او دور می­شدیم».[[804]](#footnote-804)

3- ابن عباس می­گوید: «با اهل بدعت همنشین نشوید. همنشینی با آنها قلب را بیمار می­کند».[[805]](#footnote-805)

4- ابوقلابه رحمه­الله می­گوید: با اهل بدعت نشست و برخاست و مجادله نکنید. می­ترسم که شما را آغشته به گمراهی کنند یا اینکه در دین به چیزی آلوده کنند که خود بدان آلوده شده­اند».[[806]](#footnote-806)

5- حسن بصری می­گوید: «با اهل بدعت همنشینی و مجادله نکنید و چیزی از آنها نشنوید».[[807]](#footnote-807) و روایت است که حسن بصری از همنشینی با معبد جهنی نهی کرده و می­گفت: «با او ننشینید که او گمراه و گمراه کننده است».[[808]](#footnote-808)

6- و از محمد بن سیرین روایت شده که دو نفر از اهل بدعت بر وی وارد شده و گفتند: «ای ابوبکر، حدیثی را برای تو یادآور شویم؟ گفت: نه؛ گفتند: پس آیه­ای از قران برایت بخوانیم؟ گفت: نه؛ یا باید مرا ترک کنید یا قطعا من برمی­خیزم (و مجلس را ترک می­کنم.)»[[809]](#footnote-809)

7- و از بشر بن حارث روایت است که در مورد جهمیه می­گوید: «با آنها همنشین نشوید و سخن نگویید. چون بیمار شدند به عیادت­شان نروید و اگر مردند برای تشییع جنازه­شان حاضر نشوید. چگونه از دیدگاه خود باز نمی­گردند درحالی­که شما چنین رفتاری با آنها دارید؟»[[810]](#footnote-810)

8- امام احمد می­گوید: «اصول سنت نزد ما تمسک به راه و روش اصحاب رسول الله ح و اقتدا به آنها و ترک بدعت - و هر بدعتی گمراهی است- و ترک مجادله و همنشینی با اهل بدعت و ترک جدال و نزاع و لجبازی در دین می­باشد».[[811]](#footnote-811)

9- و عبدالرحمن بن ابو حاتم رازی رحمه­الله می­گوید: «شنیدم که پدرم و ابوزرعه به دوری از اهل بدعت و گمراهی و ترک آنها امر می­کردند. و به شدت در این مورد تأکید داشتند. و از نوشتن کتاب­ بر مبنای رأی و نظر و بدون ذکر احادیث و روایات منع کرده و از همنشینی با اهل کلام و تأمل در کتاب­های متکلمین نهی می­کردند و می­گفتند: هرگز اهل کلام رستگار نمی­شوند».[[812]](#footnote-812)

**سلام نکردن به اهل بدعت:**

امام مالک می­گوید: «بدترین قوم اهل بدعت هستند؛ به آنها سلام نمی­کنیم».[[813]](#footnote-813)

ابراهیم بن حارث عبادی درحالی­که امام احمد بن حنبل سخنان وی را می­شنید، گفت: «اگر کسی اهل بدعت باشد، به او سلام نمی­کنیم و بر او نماز (جنازه) نمی­خوانیم. ابوعبدالله گفت: خداوند تو را حفظ کند ای ابواسحاق و خداوند بهترین پاداش را به تو بدهد».[[814]](#footnote-814)

و شاطبی رحمه­الله در ضمن بیان احکام اهل بدعت می­گوید: «...2- ترک و دوری از آنها و سلام نکردن و سخن نگفتن با آنها؛ آنچه پیش­تر از اقوال سلف در ترک و دوری از کسانی گذشت که به بدعت آلوده شدند، در این زمینه کفایت می­کند».[[815]](#footnote-815)

و شیخ ابن عثیمین رحمه­الله سلام نکردن به اهل بدعت را یکی از راه­های دوری و ترک آنها می­شمارد. چنانکه می­گوید: «منظور از ترک اهل بدعت، دوری از آنها و ترک محبت و موالات و دوستی و سلام کردن به آنها و دیدار و عیادت آنان می­باشد».[[816]](#footnote-816)

**تفاوت میان ترک اهل بدعت و کسانی که آلوده به گناه شده­اند و ترک کفار:**

تفاوت میان آنها از دو جهت می­باشد:

1- تفاوت اساسی میان آنها در اصل نیتی است که بر مبنای آن سلام کردن بر هریک از آنها را ترک می­کنیم. با این توضیح که به مسلمان مبتدع از این جهت سلام نمی­کنیم تا اینگونه با دوری از وی ادب شود نه اینکه معتقد به حرمت سلام کردن به وی باشیم اما در مورد کافرمعتقدیم که سلام کردن به وی حرام است.

2- تفاوت رفتار با هریک از آنها: و این از دو جهت می­باشد:

* از جهت التزام به ترک سلام و عدم آن: چنانکه در مورد مبتدع و کسی که مرتکب گناه می­شود، التزام به ترک سلام مبنی بر مصلحت می­باشد. اما در مورد کافر پایبندی و التزام به عدم آغاز سلام به آنها واجب می­باشد.
* از جهت صیغه­ی پاسخِ سلام به هریک از آنها: رسول خدا در پاسخ به سلام مبتدع و کسی که مرتکب گناه می­شود، می­فرمود: «وعلیک السلام...» اما چون کافر سلام کند چنین به او پاسخ می­دهیم: «وعلیکم» چنانکه رسول خدا فرمودند: «اذا سلم علیکم احد من اهل الکتاب فقولوا: وعلیکم»:[[817]](#footnote-817) «چون یکی از اهل کتاب به شما سلام کرد، پس در پاسخ بگویید: وعلیکم».

**عدم تعظیم اهل بدعت به ویژه کسانی که با سنت مخالفت می­کنند و به بدعت خود فرا می­خوانند:**

نمونه­هایی از تعظیم اهل بدعت:

1- اطلاق القاب نیکو و در بردارنده احترام و تعظیم به آنها

علما از اطلاق القاب نیکو به اهل بدعت برحذر داشته و در این مورد هشدار داده­اند؛ عز بن عبدالسلام می­گوید: «گرامی داشتن آنها با القاب نیک جایز نیست مگر اینکه ضرورت اقتضا کند یا نیاز شدید به آن باشد. شایسته است ذلت و خواری هریک از کافران و فاسقان (با رعایت مراتب آن) در نظر گرفته شود».[[818]](#footnote-818)

ابن قیم رحمه­الله در توصیف راه و روش رسول خدا می­گوید: «رسول خدا دوست نداشت و ناپسند می­دانست که لفظ شریف در حق کسی به کار رود که چنین نیست».[[819]](#footnote-819)

و از جمله الفاظی که به طور خاص از به کار بردن آن در مورد افرادی که شایستگی آن­را ندارند، نهی شده است، لفظ «سید» می­باشد. چنانکه در حدیث آمده است: «**لَا تَقُولُوا لِلْمُنَافِقِ سَيِّدٌ**»:[[820]](#footnote-820) «به منافق نگویید سید»؛

و در این زمینه حکم هر لقب یا لفظی که در بردارنده­ی نوعی احترام و تعظیم باشد، چنین است و اطلاق آنها بر اهل بدعت جایز نیست. الفاظی چون: حکیم، بزرگ و شریف، بلند مقام و...

2- نام بردن از آنها با کنیه یا صدا کردن آنها با کنیه؛ این عمل یکی از مصادیق تکریم و احترام می­باشد.

ابن قیم رحمه­الله می­گوید: «و اما کنیه نوعی تکریم و احترام به کسی است که کنیه بر وی اطلاق می­شود و در واقع نوعی اذعان به مقام و جایگاه شخص می­باشد.

چنانکه شاعر می­گوید: اُکنیه حین اُنادیه لاکرمه و لا اُلقِبه والسوأة اللقب[[821]](#footnote-821)

«چون او را صدا می­زنم، با کنیه می­خوانمش تا اینگونه او را گرامی دارم. و چون لقب بدی داشته باشد، او را با لقب صدا نمی­زنم».

3- گشاده­رویی با آنها:

شیخ سلیمان بن عبدالله رحمه­الله یکی از مصادیق دوستی و موالات با دشمنان الله را خوش­رویی و گشاده­رویی با آنها ذکر می­کند.[[822]](#footnote-822)

4- مقدم نمودن آنها در مجالس یا به نرمی و لطافت سخن گفتن با ایشان:

چنین رفتاری یکی از مصادیق احترام و بزرگداشت آنها می­باشد که با وجوب خوار و حقیر شمردن آنها و سخت گرفتن بر آنها منافات دارد. چنانکه خداوند متعال می­فرماید: «[وَ اغْلُظْ عَلَيْهِمْ](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=9&AID=73)» (توبه: 73؛ تحریم: 9) «و بر آنان سخت­گیر باش».

5 - دعوت از آنها برای صرف غذا:

چنین رفتاری یکی از انواع احترام به آنها می­باشد. با اینکه در این زمینه نهی صریح از رسول خدا وارد شده که می­فرماید: «لا تصاحب الا مومنا و لا یاکل طعامک الا تقی»:[[823]](#footnote-823) «جز با مومن دوستی مکن و غذایت را جز با انسان متقی و پرهیزگار مخور».

6- تبریک گفتن به آنها در مناسبت­ها:

تبریک گفتن به آنها در مناسبت­ها ی عمومی چون اعیاد و ... و مناسبت­های خاصی چون تبریک ازدواج یا تولد فرزند یا از راه رسیدن مسافر یا رسیدن به جاه و مقام، جایز نیست. چرا که تبریک گفتن به آنها در این موارد یکی از مصادیق تعظیم و احترام به آنها بوده و برخلاف راه و روش سلف در این زمینه می­باشد.

امام ابن قیم رحمه­الله می­گوید: «متقیانِ اهل علم در راستای پرهیز از خشم خداوند و افتادن از چشم اوتعالی، از تبریک گفتن به ظالمانی که عهده­دار مسئولیت در ولایت­ها می­شدند و نیز از تبریک به جاهلان برای رسیدن به منصب قضاوت و تدریس و افتا خودداری می­کردند».[[824]](#footnote-824)

7- استخدام آنها در امور مهم: مانند قضاوت، امارت، وزارت؛ استخدام آنها در هریک از این سِمت­ها احترام به آنها می­باشد. و موجب توجه مردم به آنها و احترام و تعظیم آنها از سوی مردم می­شود. و زمانی که ابوموسی اشعری کاتبی نصرانی به استخدام خود در آورد، عمر رضی­الله­عنه او را سرزنش نمود چرا که می­دانست در استخدام وی، حرمت نهادن و احترامی نهفته است که شایسته­ی آن نیست. پس به او گفت: «وقتی خداوند آنان را خوار و ذلیل کرده است، آنان را گرامی ندارید و چون خداوند آنان را ذلیل نموده، عزیزشان نکنید و چون خداوند آنان را دور کرده است، نزدیک­شان نکنید».[[825]](#footnote-825)

**حکم نماز پشت سر اهل بدعت:**

چون برای انسان مقدور باشد فردی را برای امامت قرار ندهد که مظهر منکر می­باشد، چنین عملی بر وی واجب است. اما اگر مقامِ دیگری امام را انتخاب و منصوب کرده است و امکان خلع وی از امامت نباشد یا اینکه خلع وی شری بزرگ­تر از منکری که وی اظهار می­دارد، به دنبال داشته باشد، در این صورت دفع فساد اندک با فساد بزرگ­تر جایز نیست. و نیز دفع ضرر کمتر با تحصیل ضرر بزرگ­تر جایز نمی­باشد. چرا که شریعت برای کسب مصالح و تکمیل آنها و تعطیل مفاسد و تقلیل آنها - تا آنجا که ممکن است - آمده است. و آنچه مطلوب شریعت الهی می­باشد ترجیح بهتر میان خوب و خوب­تر – اگر امکان بهره­وری از هر دوی آنها نباشد- و دفع بدتر از میان بد و بد­تر – در صورتی که دفع هر دوی آنها ممکن نباشد- می­باشد؛ بنابراین در صورتی که منع اظهار کننده­ی بدعت و فجور از امامت، جز با ضرری بیش از ضرر امامت همراه باشد، منع وی از امامت جایز نیست. بلکه پشت سر وی نماز خوانده می­شود. و این در مورد نمازهایی است که خواندن آنها جز پشت سر وی ممکن نیست مانند نمازهای جمعه و اعیاد؛ آنهم در صورتی است که در این شرایط امامی جز او نباشد.

و بر این اساس بود که صحابه نمازهای جمعه و جماعت را پشت سر حجاج و ابو عبید ثقفی می­خواندند چرا که ضرر فوت شدن نماز­های جمعه و جماعت بسیار بیشتر از اقتدا به امام فاجر است. به ویژه زمانی که نماز نخواندن پشت سر آنها باعث دفع فسق و بدعت وی نشود و با ترک نماز جمعه و جماعت پشت سر وی، مصلحت شرعی بدون دفع مفسده ترک شود».[[826]](#footnote-826)

**حکم دوری از اهل بدعت و ترک آنها:**

شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمه­الله پس از ذکر داستان دوری رسول خدا از کعب و دوستانش و ترک آنها و اینکه مسلمانان امر شدند از آنان دوری کنند و نیز ذکر داستان صبیغ که عمر مسلمانان را امر کرد او را ترک کرده و از او دوری کنند، می­گوید: «بر این اساس و مواردی از این قبیل، مسلمانان معتقد به ترک و دوری از کسانی هستند که نشانه­های گمراهی در وجود وی هویدا شود همچون کسانی که علنا بدعتی را مرتکب می­شوند و دیگران را به سوی آن فرا خوانده و مرتکب گناهان کبیره می­شوند. اما کسی که پنهانی و در خفا مرتکب معصیت و نافرمانی می­شود یا اینکه مرتکب بدعتی غیر مکفره می­شود، چنین شخصی ترک نشده و از او دوری نمی­شود. بلکه تنها کسی ترک شده و از وی دوری می­شود که به سوی بدعت دعوت نموده و فرا می­خواند. چرا که ترک وی نوعی مجازات می­باشد؛ و تنها کسی که علنا به معصیت و نافرمانی قولی یا عملی روی آورده، مجازات می­شود».[[827]](#footnote-827)

و همچنین می­گوید: «اما اگر با ترک وی، او و دیگران از عمل خود دست نکشند بلکه شر و شرارت افزایش یابد و دوری کردن از وی تأثیری نداشته باشد و مفسده­ی ترک و دوری از وی بر مصلحت آن ترجیح داشته باشد، در این صورت ترک و دوری از وی جایز نیست بلکه گاهی مدارا با برخی از مردم سودمند­تر از ترک ایشان و دوری از آنها می­باشد. و گاهی چنان است که دوری از عده­ای بهتر از مدارا با آنها می­باشد. و بر این اساس بود که رسول خدا با عده­ای از مردم مدارا کرده و از عده­ای دوری می­کرد. مثلا از سه نفری که از جهاد همراه رسول خدا سرپیچی کردند، دوری نمود و با مولفه قلوبهم مدارا کرد. درحالی­که آن سه نفر بهتر از بسیاری از مولفه قلوبهم بودند. اما اینان (مولفه قلوبهم) بزرگان قوم خود بودند و در میان قوم و قبیله­ی خود اطاعت می­شدند، لذا مصلحت دین در مورد آنها جذب ایشان و محبت با آنها بود اما آن سه نفر از مومنان بودند و مومنان غیر از آنها بسیار بودند، لذا در ترک و دوری از آنها، مصلحت عزت دین و پاک شدن ایشان از گناهان­شان نهفته بود. و در تعامل با دشمن نیز امر چنین است که بر مبنای اوضاع و احوال و در نظر گرفتن مصالح گاهی جنگ، گاهی مدارا و گاهی دریافت جزیه مصلحت می­باشد».[[828]](#footnote-828)

و نیز داستان آن سه نفر بیانگر این مطلب است که برای امام و عالم و کسی که از او اطاعت می­شود جایز است از کسی که مرتکب عملی شده که مستوجب نکوهش و سرزنش است و ترک و دوری از وی درمان و شفای او را به دنبال خواهد داشت و از نظر کمیت و کیفیت موجب هلاکت وی نشود، دوری نموده و وی را با توجه به مصلحت شرعی ترک کند. چرا که مراد از ترک و دوری وی ادب شدن او و نه هلاکت وی می­باشد».[[829]](#footnote-829)

و تمام این موارد به اوضاع و احوال بدعتگزار (مبتدع) بستگی دارد.

اما آنچه در این راستا به ترک کننده مربوط می­شود:

در مساله ترک اهل بدعت و دوری از آنها باید شرایط و موقعیت کسی که از مبتدع دوری می­کند لحاظ شود. چنانکه باید وسعت علم و آگاهی و رسوخ وی در علم یا ضعف و عدم دانش و آگاهی او در علم سنجیده شود. و تشخیص داده شود که همنشینی وی با اهل بدعت سبب به فتنه افتادن او می­شود. و اینگونه است که در مورد افراد مختلف، با در نظر گرفتن این شرایط می­توان به مشروعیت ترک یا عدم ترک اهل بدعت از سوی آنها حکم نمود.

بنابراین برای عالمی که در علم شرعی از آگاهی لازم و مهارت کافی برخوردار باشد، همنشینی با اهل بدعت جایز است؛ و این در صورتی است که در چنین عملکردی مصلحتی راجح محقق گردد. مانند دعوت آنان به سنت و توضیح اموری که در فهم آن دچار اشکال شده­اند.[[830]](#footnote-830)

**فصل: غلو در ترک و دوری از اهل بدعت و مبتدع خواندن دیگران**

متاسفانه غلو در این امر به ویژه در میان جوانانی که این دعوت را دنبال می­کنند گسترش یافته است. اکنون به اقوال علمای سلف پیرامون این مساله می­پردازیم:

**اقوال پیشوایان سلف در گذشته:**

1ـ امام ابن قیم رحمه­الله پس از مناقشه با ابو اسماعیل هروی رحمه­الله در برخی از مسائل توبه می­گوید: «و این لغزش، باعث از بین رفتن نیکی­های شیخ الاسلام (هروی) و سوء ظن نسبت به وی نمی­شود. چرا که جایگاه علمی و امامت و معرفت و پیشگام بودن وی در دینداری، قابل انکار نیست. و هرکس جز انسانی که معصوم باشد (رسول الله) قول و دیدگاه وی قابل پذیرش و رد است چنانکه برخی از اقوالش مورد تأیید و به برخی از اقوالش توجهی نمی­شود. و کامل کسی است که اشتباه خود را نادیده نگیرد».[[831]](#footnote-831)

2- امام ذهبی رحمه­الله می­گوید: «اگر به دلیل خطای اجتهادی یکی از ائمه در یکی از مسائل - که چنین خطای اجتهادی از نگاه شریعت بخشیده شده است - به او حمله کرده و وی را مبتدع خوانده و از او دوری نموده و وی را ترک کنیم، در این صورت هیچیک از علما چون ابن نصر[[832]](#footnote-832) و ابن منده[[833]](#footnote-833) و بلکه علمایی بزرگ­تر از آنها از این امر مستثنی نخواهند بود. خداوند هدایتگر مردم است و او مهربان­ترین مهربانان است پس از پیروی از هوی و هوس و زیاده­روی در این مساله به خدا پناه می­بریم».[[834]](#footnote-834)

3- ابن ابی العز حنفی رحمه­الله می­گوید: «این امر در میان گروه­های مختلف و ائمه­ی علم و دین[[835]](#footnote-835) امری یقینی است. در میان گروه­های زیادی اقوال جهمیه یا مرجئه یا قدریه یا شیعه یا خوارج وجود دارند. اما پیشوایان علم و دین به همه­ آن بدعت عمل نکرده­اند بلکه به بخشی از آن عمل کرده­اند، به همین دلیل پیروان این بدعت­ها خود را به گروه­هایی از مشاهیر سلف نسبت داده­اند».

بنابراین یکی از عیب­های اهل بدعت تکفیر یکدیگر می­باشد و از جمله ویژگی­های نیک اهل علم این است که یکدیگر را تخطئه نموده و به تکفیر یکدیگر نمی­پردازند.

**اقوال برخی از علمای سلف معاصر:**

1- شیخ عبدالعزیز بن باز رحمه­الله می­گوید:[[836]](#footnote-836) «چندی اس بسیاری از منتسبین به علم و دعوت به خیر، حیثیت و آبروی برادران دعوتگر و مشهور خود را نشانه رفته­اند و در حیثیت و آبروی طالبان علم و دعوتگران و اساتید سخنانی را مطرح می­کنند؛ گاهی این عمل را در مجالس خود به صورت خصوصی انجام می­دهند و گاهی چنین سخنانی را در ضبط نموده و آنها را در میان مردم منتشر می­کنند. و گاهی در سخنرانی­هایی که در مساجد ایراد می­کنند، به صورت علمی به این مسأله ­می­پردازند. اما این روش از جهات مختلف با آنچه الله و رسولش امر کرده­اند، مخالف است:

1- چنین رفتاری در حقیقت تعدی و تجاوز به حقوق مسلمانان به ویژه خواصی چون طلبه­ی علم و دعوتگرانی است که تلاش خود را متوجه بیداری و ارشاد و راهنمایی و تصحیح عقاید و راه و روش آنان و تنظیم و ترغیب درس­های منهجی و سخنرانی­ها و تألیف کتاب­های سودمند کرده­اند.

2- چنین رفتاری بر هم زدن اتحاد مسلمانان و از هم شکافتن صفوف به هم فشرده­ی آنها می­باشد درحالی­که به شدت نیازمند وحدت و یکپارچگی و دوری از تفرقه و تشتت و کثرت قیل و قال در بین خود هستند؛ به ویژه اگر دعوتگرانی که مورد هدف قرار می­گیرند، از اهل سنت و جماعت بوده و معروف به مبارزه با اهل بدعت و منحرفان و ایستادن در برابر کسانی باشند که به بدعت و انحراف فرا می­خوانند؛ و از اشتباهات و عیب­ و ایراد­های آنان پرده برمی­دارند. مصلحتی در چنین رفتاری نمی­بینیم مگر برای دشمنانی که در کمین فرصتی مناسب برای شعله­ور کردن آتش فتنه هستند. دشمنانی چون اهل کفر و نفاق یا اهل بدعت و گمراهی؛

3- چنین رفتاری در واقع حمایت و همکاری با مغرضانی چون سکولارها و غرب زده­ها و دیگر ملحدان می­باشد. کسانی که مشهور به عیبجویی و خرده­گیری از دعوتگران و دروغ بستن به آنها و تشویق به دشمنی با آنها در نوشته­ها و مطبوعات می­باشند.

براستی این از حق و حقوق متقابل برادری اسلامی نیست که این شتابزدگان دشمنان خود را بر علیه برادران­شان که مشغول کسب علم و دعوت و ... هستند، یاری کنند.

4- چنین رفتاری موجب فاسد شدن قلب عوام و خواص می­شود. و در واقع مصداق نشر و ترویج دروغ و شایعه­های باطل و نادرست می­باشد. علاوه بر این افزایش غیبت و تهمت و سخن­چینی را به دنبال دارد. و دروازه­های شر و شرارت را به روی افراد ضعیف النفس باز می­کند. کسانی که تلاش و کوشش آنها متوجه انتشار و ترویج شبهات و شعله­ور نمودن فتنه­ها بوده و نسبت به اذیت و آزار مومنان با دامن زدن به اموری که مرتکب نشده­اند، حریص­اند.

5- اکثر و بیشتر سخنانی که در این زمینه رد و بدل می­کنند، حقیقت ندارد. بلکه توهماتی بیش نیست. توهماتی که شیطان آنها را زینت بخشیده و دنبال کنندگان آنها را به این وسیله فریفته است. خداوند متعال می­فرماید: «[يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا کَثيراً مِنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=49&AID=12)» (حجرات: 12) «ای کسانی‌که ایمان آورده‌اید! از بسیاری از گمان(های بد) بپرهیزید، بی‌شک بعضی از گمان(ها) گناه است». شایسته آن است که انسان مومن سخن برادر مومنش را به بهترین وجه ممکن حمل کند و از آن کمترین سوء برداشتی نکند. برخی از سلف صالح می­گویند: «تا زمانی که می­توانی سخن برادرت را به امری خیر و نیک حمل کنی، نسبت به آن ظن سوء نداشته باش».

6- در اموری که گنجایش اجتهاد در آنها وجود دارد و اجتهاد در آنها جایز است، چون برخی از علما و دانش آموختگان به اجتهاد در آن روی آورند، مورد مواخذه قرار نمی­گیرند و سرزنش نمی­شوند؛ و این در صورتی است که اهلیت اجتهاد را دارا باشند. و چون کسی در مورد اجتهاد وی با او مخالف بود، شایسته و سزاوار آن است که به مجادله­ی نیکو با وی بپردازد. و اینگونه برای رسیدن به حق و حقیقت از نزدیک­ترین راه حریص باشد. و وسوسه­های شیطان و تلاش وی برای تحریک مومنان نسبت به هم را دفع کند. و اگر این امر میسر نبود و معتقد بود که باید مخالفت با وی بیان گردد، این مهم را با بهترین عبارت­ها و لطیف­ترین اشارات به دور از هرگونه تهاجم یا زخم زبان و بد زبانی و ریختن آبروی کسی انجام دهد که احیانا در راستای انکار حق یا اعراض از آن سخن گفته است. بدون اینکه متعرض اشخاص شود یا نیت­خوانی کند و نیت­ها را متهم کند. یا اینکه بیش از مقداری که لازم است، سخن گوید. رسول خدا در مواردی از این قبیل می­فرمودند: «ما بال اقوام قالوا: کذا وکذا»: «چه شده است اقوامی را که چنین و چنان می­گویند».[[837]](#footnote-837)

2- شیخ آلبانی رحمه­الله در نواری که از ایشان ضبط شده و برخی از جوانان را نصیحت می­کند، می­گوید:[[838]](#footnote-838) «...کسب و فراگیری علم را بر خود لازم بگیرید؛ براستی این علم است که تشخیص می­دهد که چون زید اشتباهات زیادی دارد، فلان سخن در حق وی درست است یا نه؟ و آیا این حق را داریم که او را اهل بدعت یا مبتدع بخوانیم؟! رفتار ما در این زمینه چگونه است؟ نصیحت من این است که به طور جدی وارد این مساله نشوید. چرا که امروز ما از این پراکندگی و تفرقه که در میان دعوتگران به کتاب و سنت ایجاد شده، شکایت داریم یا چنان که ما می­گوییم دعوتگرانی که منتسب به دعوت سلفیت هستند. مهمترین سبب این تفرقه توجه به نفس اماره می­باشد نه اختلاف در برخی از آرا و دیدگاه­های فکری؛ کسانی از پیشوایان حدیث هستند که احادیث آنها مورد پذیرش است، اما شنیده می­شود که در مورد روایت آنها گفته می­شود، فلانی خارجی است (از خوارج است) یا مرجئه است ... چنین تصوراتی سراسر گمراهی است. اما باید در میان آنها معیار و میزانی باشد که به آن تمسک جویند و بر مبنای آن سخن گفته و رفتار خود را تنظیم کنند تا با تکلف، یک اشتباه را بر نیکی­های متعدد یا دو و یا سه اشتباه را بر نیکی­های فراوان و بلکه بزرگ­ترین آنها گواهی لااله الاالله و محمد رسول الله ترجیح ندهند.

و همچنین می­گوید:[[839]](#footnote-839) «... گاهی در برخی سخنانم عباراتی در مورد برخی از اشخاص یا کلماتی در مورد افراد سرشناس یا در مورد هیئت و سازمانی بیان شده که آنها را جز از روی غیرت نسبت به دین و توجه به احکامش نگفتم. و هیچ هدفی چون تشویق بر علیه کسی یا ایجاد کینه­توزی در ورای آن نبوده است. و چنین امری از امثال ما – خلف- عجیب نیست؛ کسانی که با تاریکی­های فتنه احاطه شده­ایم. گاهی اوقات چنین الفاظی و یا حتی سخت­تر از آنها از رسول الله ح یا برخی از اصحابش دیده شده است. چنانکه چون کسی به رسول خدا گفت: «آنچه خدا و تو بخواهی ای رسول خدا؛ رسول خدا به او امر فرمود:  **«أجعلتني لله ندا»: آیا مرا شریک خدا قرار می­دهی».[[840]](#footnote-840) و به خطیبی که گفت: هرکس الله و رسولش را اطاعت کند، هدایت یافته و هرکس از آن­دو نافرمانی کند، گمراه گشته است. فرمود: «بئس خطیب القوم انت»:[[841]](#footnote-841) «بدترین خطیب قوم تو هستی».**

اما متاسفانه امروزه ما به مردمی مبتلا شدیم که در پی لغزش­ها و متشابهات هستند و از محکمات و امور واضح و روشن روی­گردان می­باشند. و هدف آنها از چنین رفتاری – چنانکه پیش­تر گفتیم – ایجاد فتنه میان برادران مسلمان، یا بین آنها و برخی از زمامداران و مسئولان می­باشد. از این جهت ما معتقدیم که لازم است برخی از کلمات را تصحیح کنیم. کلماتی که پس از بررسی و مطالعه­ی محتویات بسیاری از نوارهای ضبط شده برای ما آشکار شده است. کلماتی که از این قبیل­اند و سزاوارتر آن است که استفاده نشوند تا اینکه مفسدان در زمین از خشم و غضب بمیرند.

آنان کسانی هستند که خداوند در مورد امثال آنان می­فرماید: «**وَمَن يَكْسِبْ خَطِيئَةً أَوْ إِثْماً ثُمَّ يَرْمِ بِهِ بَرِيئاً فَقَدِ احْتَمَلَ بُهْتَاناً وَإِثْماً مُّبِيناً» (نساء: 112) «و هرکس خطا یا گناهی مرتکب شود، سپس بی­گناهی را به آن متهم کند، قطعاً بارِ بهتان و گناه آشکاری را بر دوش گرفته است».**

**رسول خدا فرمودند: «يَا مَعْشَرَ مَنْ آمَنَ بِلِسَانِهِ، وَلَمْ يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قَلْبِهِ، لَا تَغْتَابُوا الْمُسْلِمِينَ، وَلَا تَتَّبِعُوا عَوْرَاتِهِمْ؛ فَإِنَّهُ مَنْ يَتَّبِعْ عَوْرَةَ أَخِيهِ الْمُسْلِمِ يَتَّبِعِ اللَّهُ عَوْرَتَهُ، وَمَنْ يَتَّبِعِ اللَّهُ عَوْرَتَهُ يَفْضَحْهُ، وَلَوْ كَانَ فِي جَوْفِ بَيْتِهِ» و در روایتی آمده است: «و لو جوف رحله»:[[842]](#footnote-842) «ای کسانی که با زبان ایمان آورده و ایمان وارد قلب­تان نشده است، غیبت مسلمانان را نکنید و در جستجوی عیب­های­شان نباشید. براستی هرکس عیب­های دیگران را جستجو** **کند، خداوند عیب­هایش را تعقیب خواهد کرد. و هرکس خداوند عیب­هایش را تعقیب کند، او را در میان خانه­اش خوار و رسوا می­گرداند».**

**3- شیخ محمد بن صالح عثیمین رحمه­الله در پاسخ به سوال زیر می­گوید:**

**سوال: منهج سلفی چیست؟ آیا برای ما جایز است که خود را بدان منسوب کنیم؟ و آیا می­توانیم از کسانی که بدان منسوب نیستند، ایراد بگیریم یا نامیده شدن به اسم سلفی یا غیر آن­را انکار کنیم؟ جزاکم الله خیرا.**

**پاسخ:**

**سلفیت پیروی از منهج و راه و روش رسول خدا و اصحابش می­باشد. چرا که آنها سلف ما هستند که از ما سبقت گرفتند. بنابراین پیروی از آنها همان سلفیت می­باشد. اما اینکه سلفیت را منهجی خاص تلقی کنیم که انسان با گرایش بدان منحصر به فرد شده و مسلمانانی را که با وی مخالفت می­کنند، گمراه بخواند، هرچند بر حق باشند، در این صورت تردیدی نیست که چنین روشی بر خلاف منهج سلفی می­باشد. سلف صالح همگی به اسلام و گرد آمدن پیرامون سنت رسول الله** ح **دعوت می­دادند؛ و کسانی را که بر مبنای تاویل با آنها مخالفت می­کردند، گمراه نمی­خواندند، مگر اینکه این مخالفت در عقاید بود؛ و فقط معتقد به گمراهی کسانی بودند که در عقاید با آنها مخالفت می­کردند.**

**اما برخی از کسانی که در این عصر و زمان منهج سلفی را انتخاب می­کنند، تمام کسانی را که با آنها مخالفت می­کنند، گمراه می­خوانند ولو اینکه حق با آنها باشد. و برخی این منهج را راه و روشی حزبی چون احزاب دیگر تلقی کرده­اند که به اسلام منتسب می­باشد. و این امری منکر است که تایید آن ممکن نیست.**

**به مذهب سلف صالح نگاه کنید که در راه و روش خود چگونه عمل می­کردند و به سعه صدر و وسعت تحمل آنها در اختلافاتی که اجتهاد در آنها جایز و ممکن است، بنگرید. حتی آنها در مسائل بزرگی با یکدیگر اختلاف می­کردند، در مسائل اعتقادی و مسائل علمی؛ چنانکه می­بینیم برخی از آنها مساله رویت خداوند توسط رسول خدا را انکار می­کنند و برخی از آنها معتقدند که رسول خدا خداوند متعال را دیده است. و برخی از آنها معتقدند آنچه در قیامت وزن می­شود اعمال است و برخی از آنها معتقدند که این صحیفه­های اعمال هستند که وزن می­شوند. و همچنین شاهد اختلاف آنها در مسائل فقهی چون نکاح، میراث، معاملات و ... هستیم. اما با این همه هرگز یکدیگر را گمراه نمی­خواندند.**

**بنابراین سلفیت به این معنا که حزبی خاص باشد که ویژگی­های خاص خود را داشته باشد و جز خود را گمراه بخواند، چنین افرادی هرگز از منهج سلفیت را دارا نیستند.**

**اما سلفیتی که در عقیده و قول و عمل و اختلاف و اتفاق و مهربانی نسبت به یکدیگر و دوست داشتن هم از منهج سلف پیروی کند، همان سلفیت حقیقی می­باشد. چنانکه رسول خدا فرمودند: «مَثَلُ الْمُؤْمِنِينَ فِي تَرَاحُمِهِمْ وَتَوَادِّهِمْ وَتَعَاطُفِهِمْ كَمَثَلِ الْجَسَدِ إِذَا اشْتَكَى عُضْوٌ مِنْهُ، تَدَاعَى لَهُ سَائِرُ الْجَسَدِ بِالْحُمَّى وَالسَّهَرِ»:[[843]](#footnote-843) «مثال مومنان در مهربانی و دوست داشتن یکدیگر مانند اعضای یک پیکر است که چون عضوی از آن بدرد آید، اعضای دیگر با تب و شب زنده­داری با او همراهی می­کنند».[[844]](#footnote-844)**

**4- علامه عبدالمحسن بن حمد العباد البدر حفظه­الله می­گوید: «یکی از مسائلی که متاسفانه امروزه اهل سنت و جماعت بدان گرفتار آمده، تقابل و تجریح و هشدار در مورد یکدیگر می­باشد که تفرقه و اخنلاف و دوری از یکدیگر را به دنبال دارد. درحالی­که دوستی و مهربانی و دلسوزی نسبت به هم و ایستادن در یک صف واحد در برابر اهل بدعت و مخالفان اهل سنت و جماعت شایسته و سزاوار آنان است و بلکه بدان امر شده­اند.**

**اما این مساله به دو سبب باز می­گردد:**

**الف) برخی از اهل سنت در این عصر و زمان مشغله­ای جز جستجوی اشتباهات و بررسی آنها ندارند، چه این اشتباهات در کتاب­ها باشد یا نوارهای ضبط شده؛ و به دنبال یافتن برخی از این اشتباهات، در مورد گوینده آن به دیگران هشدار می­دهند.**

**به عنوان مثال یکی از این اشتباهات که مدنظر چنین افرادی بوده و در مورد آن هشدار می­دهند، همکاری شخص با یکی از جمعیت­ها و تشکل­هایی است که پخش سخنرانی­ها یا مشارکت در کنفرانس­ها را به عهده دارد. درحالی­که این تشکل به شیخ عبدالعزیز بن باز و شیخ محمد بن عثیمین باز می­گردد که سخنرانی­ها را از طریق موبایل منعکس می­کنند.**

**و اینگونه از ورود این تشکل در امری که این دو عالم بزرگوار بدان فتوا داده­اند، خرده می­گیرد درحالی­که انسان رای و نظر خود را متهم کند، سزاوارتر است از اینکه رای و نظر دیگری را متهم کند. بویژه اگر رای دیگری، رای و نظری باشد که علمای بزرگ بدان فتوا داده باشند. برخی از اصحاب رسول الله** ح **پس از واقعه­ حدیبیه می­گفتند: «ای مردم رای و نظر (خود را) در دین متهم کنید».**

**و برخی از افرادی که مورد تجریح و هدف آنان قرار می­گیرند، کسانی هستند که دروس و تالیفات یا سخنرانی­های آنها بسیار مفید و سودمند است. اما اینان در مورد او هشدار داده و دیگران را از او بر حذر می­دارند چرا که در مورد فلان شخص یا فلان جماعت چیزی از او دانسته نشده و اظهار نظری از او دیده نشده است. بلکه این تجریح و تحذیر به کسانی که در دیگر دولت­های عربی ساکن هستند، گسترش یافته است. کسانی که فعالیت آنها در اظهار سنت و انتشار و دعوت به سوی آن بسیار مفید و فراگیر می­باشد. تردیدی نیست هشدار در مورد چنین افرادی، در واقع قطع رابطه­ میان دانشجویان و کسانی است که می­توانند از علم و اخلاق آنان استفاده نموده و بهره کافی و لازم را دریافت کنند.**

**ب) در میان اهل سنت کسانی هستند که چون شاهد اشتباهاتی از یکی از اهل سنت باشد، در رد وی کتاب می­نویسد و چون کسی که مورد انتقاد قرار گرفته به آن دست یابد، رد دیگری نیز بر آن می­نویسد و بدان پاسخ می­دهد. و اینگونه هریک از آنها به خواندن کتاب­های گذشته و جدید دیگری می­پردازد و به نوارهای ضبط شده دیگری گوش می­دهد، تا اینکه اشتباهات دیگری را به باد انتقاد گیرد و از میان برگه­ها و نوارها عیب و ایرادهای دیگری را رصد کند که حتی برخی از آنها از قبیل لغزش زبانی است که خود بدان مبتلا می­باشد. سپس هریک از آنها تلاش می­کند تا طرفداران بیشتری داشته باشد تا در برابر دیگری از او حمایت کنند. و اینگونه طرفداران هریک به ستایش کسی که از او طرفداری می­کنند و نکوهش دیگری می­پردازند. علاوه بر این هرکس را که با دیگری ملاقات نموده، ملزم به موضعگیری در برابر او می­کنند. و چون چنین نکند او را به خاطر پیروی از دیگری، مبتدع می­خواند و به دنبال آن او را ترک نموده و از وی دوری می­کند.**

**اما اینکه هریک از دو گروه به تایید یک طرف و نکوهش طرف دیگر می­پردازد خود یکی از بزرگ­ترین اسباب ظهور فتنه و انتشار آن در بستر وسیع می­باشد. و وضعیت بیش از پیش بدتر خواهد شما زمانی که هریک از دوطرف به نشر اشتباهات ولغزش­های دیگری در فضای مجازی بپردازند. و اینگونه جوانان اهل سنت در سرزمین­های مختلف و بلکه دیگر قاره­های مختلف این اطلاعات را دنبال کنند و قیل و قال آنها در مورد یکدیگر را تعقیب کنند که هیچ خیری در آن نیست و تنها ثمره­ی آن، ضرر و تفرقه می­باشد. و عمل هریک از دو طرف باعث ایجاد تردید کسانی می­شود که این مطالب در تقابل را دنبال می­کنند و باعث فرقه فرقه شدن و پراکندگی میان آنها می­شود و نتیجه آن چیزی جز دشمنی و اختلاف نخواهد بود.[[845]](#footnote-845)**

**5- علامه بکر ابوزید رحمه­الله می­گوید:[[846]](#footnote-846) «تا آنجا که می­دانم، این پراکندگی و اختلاف برای اولین بار در میان اهل سنت توسط کسانی به وجود آمد که به اهل سنت منتسب بودند. کسانی که در واقع با اهل سنت دشمن بودند و خود را سربازی می­دانستند که باید با اهل سنت همراه باشند تا باطن امورشان را بشناسند و اینگونه اندوه و افسردگی را جایگزین تلاش و فعالیت اهل سنت نموده و در مسیر دعوت­شان بایستند و کار را به زبان دروغگو بسپارند. زبانی که در مورد آبروی دعوتگران گستاخی نموده و با تعصب احمقانه موانعی را در مسیر آنها ایجاد می­کند. کسانی که اگر آنان را ببینی، بیچارگانی هستند که باید به حال و وضع آنان گریست و تاسف خورد. کسانی که به یکدیگر حمله کرده و یورش می­برند. و خداوند به آنچه پنهان کرده­اند آگاه است. خفت و خواری را در میان آنها ببین؛ کم عقل و سبک مغزی در میان آنها آشکار است. و براستی این وضعیت کسی است که بدون اصول و قاعده عمل می­کند که اگر با استناد به دلیل و برهان با یکی از آنها سخن بگویی، جز تعصب و هیجان چیزی نخواهی دید که بدون بینش و بصیرت لازم آن­را به کار برده است. و اینگونه ساده لوحانه در قالب مفاهیمی چون غیرت و نصرت و یاری سنت و وحدت امت عمل می­کنند، درحالی­که خود اولین کسانی هستند که کلنگ تخریب را به دست گرفته و وحدت و یکپارچگی امت را تکه تکه می­کنند».**

**6- علاقه صالح فوزان حفظه­الله در پاسخ به سوال ذیل می­گوید:**

**سوال: «نظرتان در مورد تقابل موجود میان برخی از علما چه به صورت مکتوب یا در قالب سخنرانی­ها چیست؟ آیا گفتگوی آنها با یکدیگر شایسته­تر نیست؟ و آیا چنین رفتاری فعالیت­های اسلامی آنان را خدشه­دار نمی­کند؟[[847]](#footnote-847)**

**پاسخ:**

**آنچه در سوال مطرح شده بین علمای معتبر رخ نداده است؛ و بلکه چنین رفتاری در بین برخی از دانش­آموختگان و جوانان هیجان زده می­باشد. از خداوند متعال برای آنها هدایت و توفیق را خواستاریم. و آنها را دعوت می­کنیم که این عمل زشت و ناصواب را رها کرده و برادری در میان آنها براساس نیکی و تقوا باشد و چون در امری دچار اشکال شدند به اهل علم مراجعه کنند تا اینکه راه درست و صواب برای آنها تبیین گردد.**

**سوال: آیا برای جوانانی که فراگیری علم شرعی و دعوت به سوی خدا را ترک کرده و بدون علم و بینش کافی به کندوکاو در اختلافات میان علما روی آورده­اند، نصیحتی دارید؟[[848]](#footnote-848)**

**پاسخ:**

**به تمام برادرانم – و به ویژه جوانان و کسانی که در پی کسب علم هستند – توصیه می­کنم به کسب و فراگیری علم صحیح روی آورند، چه در مساجد یا مدارس یا دانشکده­ها یا موسسه­ها؛ به دروس و مصالح خود روی آورند و کندوکاو در این امور را رها کنند چراکه خیری در بر ندارند؛ و مصلحت نیست که وارد این مساله شوند و وقت خود را در آن ضایع نموده و افکار خود را پریشان کنند. چنین عملکردی یکی از موانعی است که انسان را از عمل صالح باز می­دارد و سخن گفتن در آبروی دیگران و اذیت و آزار میان مسلمانان را به دنبال دارد.**

**بنابراین بر مسلمانان و به ویژه کسانی که در پی کسب و فراگیری علم و دانش هستند واجب است که چنین اموری را ترک کنند و به اندازه توانایی خود به اصلاح در این زمینه بپردازند.**

**خداوند متعال می­فرماید: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ» (حجرات: 10)**

**«یقیناً مؤمنان برادرند، پس میان برادران‌تان صلح (و آشتی) بر قرار کنید و از الله بترسید، باشد که به شما رحم شود». و هرکس اشتباهی داشت، او را نصیحت کنید و بین خود اشتباهش را بیان کنید و از او بخواهید که به دیدگاه درست و صواب باز گردد چرا که مقتضای نصیحت چنین رفتار حکیمانه­ای­ می­باشد».**

**و در سخرانی با عنوان «بدعت تکفیر و تفسیق و تبدیع (متبدع خواندن) و ضوابط آن» می­گوید: «و بر این اساس بر جوانان مسلمان و طلاب علم واجب است که علم سودمندرا از منابع و مصادر آن و نزد کسانی از اهل علم که معروف و شناخته شده هستند، فراگیرند و پس از این بدانند که چگونه سخن بگویند. و چگونه هر امری را در جای خود به کار برند. چرا که اهل سنت و جماعت در گذشته و حال، زبان خود را حفظ کرده و جز بر مبنای علم و دانش کافی سخن نگفته­اند».[[849]](#footnote-849)**

**مبحث ششم: کسب و فراگیری علم سودمند**

**یکی از مهمترین اصول دعوت سلفی، توجه به کسب علم شرعی و فراگیری آن می­باشد. چرا که این از واجبات شرعی و اصول و قواعد دعوت می­باشد. دلایل شرعی زیادی در این مورد وارد شده است از جمله:**

**دلایل قرآنی:**

**1- خداوند متعال می­فرماید: «فَاسْأَلُواْ أَهْلَ الذِّكْرِ إِن كُنتُمْ لاَ تَعْلَمُونَ» (نحل: 43) «اگر نمی­دانید از اهل علم بپرسید». ابن سعدی رحمه­الله می­گوید: «این آیه اهل علم را مورد ستایش قرار می­دهد. و بالاترین نوع علم و دانش، علم و دانش نسبت به کتاب خداوند است».[[850]](#footnote-850)**

**2- و خداوند متعال می­فرماید: «شَهِدَ اللهُ أَنَّهُ لاَ إِلَهَ إِلاَّ هُوَ وَالْمَلاَئِكَةُ وَأُوْلُواْ الْعِلْمِ قَآئِمَاً بِالْقِسْطِ لاَ إِلَهَ إِلاَّ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ» (آل عمران: 18) «الله گواهی داده است که معبودی (بحق) جز او نیست و فرشتگان و صاحبان دانش، (نیز بر این مطلب گواهی می‌دهند). درحالی‌که (الله در جهان هستی) دادگری می­کند، معبودی (بحق) جز او نیست که توانمند حکیم است».**

**3- و می­فرماید: «إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاء إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ غَفُورٌ» (فاطر: 28) «جز این نیست که از میان بندگان الله، دانایان از او می‌ترسند، بی‌تردید الله پیروزمند آمرزنده است».**

**ابن عباس رضی­الله­عنه می­گوید: «بنده­ای نسبت به خداوند متعال عالم است که به خداوند شرک نورزد، حلالش را حلال و حرامش را حرام بداند و توصیه­های او را حفظ کند و یقین کند که او تعالی را ملاقات می­کند و در مورد عملش محاسبه می­شود».[[851]](#footnote-851)**

**دلایلی از سنت نبوی:**

**1- انس بن مالک می­گوید: رسول خدا فرمودند: «طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ»:[[852]](#footnote-852) «کسب و فراگیری علم بر هر مسلمانی فرض است».**

**2- معاویه می­گوید: رسول خدا فرمودند: «مَنْ يُرِدِ اللَّهُ بِهِ خَيْرًا يُفَقِّهْهُ فِي الدِّينِ»:[[853]](#footnote-853) «هرکس خداوند در حق او اراده­ی خیر داشته باشد، او را در دین فقیه و فهیم می­گرداند».**

**3- ابو داود می­گوید: رسول خدا فرمودند: «مَنْ سَلَكَ طَرِيقًا يَطْلُبُ فِيهِ عِلْمًا سَلَكَ اللَّهُ بِهِ طَرِيقًا مِنْ طُرُقِ الْجَنَّةِ، وَإِنَّ الْمَلَائِكَةَ لَتَضَعُ أَجْنِحَتَهَا رِضًا لِطَالِبِ الْعِلْمِ، وَإِنَّ الْعَالِمَ لَيَسْتَغْفِرُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ، وَمَنْ فِي الْأَرْضِ، وَالْحِيتَانُ فِي جَوْفِ الْمَاءِ، وَإِنَّ فَضْلَ الْعَالِمِ عَلَى الْعَابِدِ، كَفَضْلِ الْقَمَرِ لَيْلَةَ الْبَدْرِ عَلَى سَائِرِ الْكَوَاكِبِ، وَإِنَّ الْعُلَمَاءَ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ، وَإِنَّ الْأَنْبِيَاءَ لَمْ يُوَرِّثُوا دِينَارًا، وَلَا دِرْهَمًا وَرَّثُوا الْعِلْمَ، فَمَنْ أَخَذَهُ أَخَذَ بِحَظٍّ وَافِرٍ»:[[854]](#footnote-854) «هرکس راهی را برای کسب و فراگیری علم طی کند، خداوند متعال راهی از راه­های بهشت را برای او هموار می­سازد. و فرشتگان بال­های خود را زیر پای دانش­پژوهان و دانش­جویان می­گشایند چرا که از آنچه آنها می­جویند، خشنودند؛ و نیز هر آنچه در آسمان­ها و زمین است، برای عالم طلب مغفرت و آمرزش می­کند حتی ماهی­ها در درون آب؛ و براستی که فضل و برتری عالم بر عابد همچون فضل و برتری ماه شب چهارده بر سایر ستارگان می­باشد. و علما ورثه­ی انبیا هستند و انبیا دینار و درهمی از خود به ارث نمی­گذارند؛ و آنچه به ارث می­گذارند، فقط علم می­باشد. لذا هرکس علم و دانش فراگیرد، بهره­ای ارزشمند و فراوان از ارث پیامبران فرا گرفته است و به سهمی بزرگ دست یافته است».**

**اقوال صحابه:**

**1- عمر بن خطاب می­گوید: «تَفَقَّهُوا قَبْلَ أَنْ تُسَوَّدُوا»:[[855]](#footnote-855) «مادامیکه کوچک هستید علم را فرا گیرید قبل از اینکه بزرگ شوید».**

**2- عبدالله بن مسعود می­گوید: «اغْدُ عَالِمًا، أَوْ مُتَعَلِّمًا، وَلَا تَغْدُ إِمَّعَةً فِيمَا بَيْنَ ذَلِكَ»:[[856]](#footnote-856) «فردا عالم یا تحصیلکرده باش و دنباله­رو دیگران و بی اراده میان این و آن مباش».**

**3- علی بن ابی طالب می­گوید: «إِنَّ هَذِهِ الْقُلُوبَ أَوْعِيَةٌ فَخَيْرُهَا أَوْعَاهَا لِلْخَيْرِ، وَالنَّاسُ ثَلَاثَةٌ: فَعَالِمٌ رَبَّانِيُّ، وَمُتَعَلِّمٌ عَلَى سَبِيلِ نَجَاةٍ، وَهَمَجٌ رِعَاعٌ أَتْبَاعُ كُلِّ نَاعِقٍ لَمْ يَسْتَضِيئُوا بِنُورِ الْعِلْمِ، وَلَمْ يَلْجَئُوا إِلَى رُكْنٍ وَثِيقٍ»:[[857]](#footnote-857) «قلب­ها چون ظرف­هایی هستند که بهترین­های­شان آن است که با خیر و خوبی پر شده باشد. و مردم سه دسته­اند: عالم ربانی، کسی که در مسیر نجاتِ علم و دانش فراگیرد و مردمانی فرومایه و نادان که از هر نادانی که به نور علم مزین نیست، پیروی می­کنند و به رکنی استوار و مطمئن پناه نبرده­اند».**

**مراتب علم:**

**علم و دانش شش مرتبه دارد:**

**1- مطرح کردن سوال مناسب: برخی از مردم به دلیل مطرح کردن سوالات نامناسب، از علم و دانش لازم محروم می­مانند؛ بگونه­ای که گاه هرگز سوال نمی­کنند یا اینکه از اموری غیر ضروری سوال می­کنند درحالی­که موارد مهمتری برای دانستن و سوال کردن نسبت به آن وجود دارد. مانند کسی که از امری سوال می­کند که ندانستن آن ضرری را متوجه انسان نمی­کند و از طرفی اموری را که از آنها بی­نیاز نیست، رها می­کند و سوال را در مورد آنها مطرح نمی­کند. و این حال و وضع بسیاری از کسانی است که به کسب و فراگیری علم مشغول­اند.**

عبدالله بن احمد رحمه­الله در کتاب «العلل» می­گوید: «عروة بن زبیر مجادله با ابن عباس را دوست داشت. چنانکه با این روش علم خود را از او فرا می­گرفت. و عبیدالله بن عبدالله بن عتبه سوالات دقیقی از او می­پرسیدو این روش موجب عزت وی در علم و دانش شد».

2- خوب شنیدن و سکوت کردن:

برخی از مردم به دلیل عدم سکوت مناسب، از علم محروم می­شوند، چنانکه سخن گفتن و جدل و جر و بحث از عادات وی بوده و آن­را بیش از سکوت دوست دارد. و این آفتی است که در وجود بیشتر طلاب علم می­باشد و آنها را از فراگیری علمِ فراوان باز می­دارد هرچند فهم خوبی از مطالب داشته باشد. ابن جریج رحمه­الله می­گوید: «علمی را که از عطا فراگرفتم، جز با نرمی و مهربانی من نسبت به او حاصل نشد».

و برخی از سلف می­گویند: «چون با عالمی نشستی، بیش از اینکه سخن بگویی، برای شنیدن حریص باش، خداوند متعال می­فرماید: «**إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرَى لِمَن كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ» (ق: 37) «بی‌گمان در این (سخن) برای صاحب دلان یا آنان که با حضور (خاطر) گوش فرا دهند، پندی است».**

**در این الفاظ تامل کن که گنج­های علم در ورای آنها نهفته است و مراعات آنها دروازه­های علم و هدایت را به روی بنده می­گشاید؛ و کسی که آنها را نادیده گرفته و مراعات نکند، دروازه­ی علم بر روی وی بسته می­شود»[[858]](#footnote-858). 3- خوب فهمیدن**

**4- حفظ**

**5- تعلیم**

**6- عمل به علم و مراعات حدود آن.**

**تقسیم علم به مفید و غیر مفید:**

**رسول خدا فرمودند: «إِذَا مَاتَ الإِنْسَانُ انْقَطَعَ عَمَلُهُ إِلاَّ مِنْ ثَلاَثٍ: صَدَقَةٌ جَارِيَةٌ، وَعِلْمٌ يُنْتَفَعُ بِهِ، وَوَلَدٌ صَالِحٌ يَدْعُو لَهُ»:[[859]](#footnote-859) «چون انسان بمیرد، عمل وی قطع می­شود جز در سه مورد، صدقه­ی جاریه که پرداخت کرده است، علمی که (پس از وی دیگران) از آن بهره­مند شوند، فرزند صالحی که برای او دعا می­کند».**

**و رسول خدا فرمودند: «اللَّهُمَّ انْفَعْنِي بِمَا عَلَّمْتَنِي، وَعَلِّمْنِي مَا يَنْفَعُنِي، وَزِدْنِي عِلْمًا»:[[860]](#footnote-860) «پروردگارا در آنچه به من آموختی بهره­مندم گردان و به من چیزی را بیاموز که برایم سودمند باشد و بر علم من بیافزا».**

**و فرمودند: «اللهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ عِلْمٍ لَا يَنْفَعُ، وَمِنْ قَلْبٍ لَا يَخْشَعُ، وَمِنْ نَفْسٍ لَا تَشْبَعُ، وَمِنْ دَعْوَةٍ لَا يُسْتَجَابُ لَهَا»**:[[861]](#footnote-861) «پروردگارا به تو پناه می­برم از علمی که سودمند نباشد و از قلبی که خاشع نباشد و از نفسی که سیر نمی­شود و از دعایی که اجابت نمی­شود».

ابن تیمیه رحمه­الله می­گوید: «علم آن است که دلیلی بر آن اقامه شود و آنچه از آن مفید است که رسول الله ح با آن آمده است».[[862]](#footnote-862)

و همچنین می­گوید: «خیر و سعادت و کمال و صلاح منحصر در دو امر است: علم مفید و عمل صالح؛ و خداوند محمد را با بهترین آن مبحوث نمود و آن هدایت و دین حق می­باشد».[[863]](#footnote-863)

علم مفید آن است که موافق با حق باشد وحق همان است که نصوص کتاب و سنت و اجماع سلف بر آن دلالت می­کند.

خداوند متعال می­فرماید: «**اتَّبِعُواْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكُم مِّن رَّبِّكُمْ وَلاَ تَتَّبِعُواْ مِن دُونِهِ أَوْلِيَاء قَلِيلاً مَّا تَذَكَّرُونَ» (اعراف: 3) «آنچه از جانب پروردگارتان بر شما نازل شده، پيروی کنيد و از اولياء (و معبود‌های) ديگر جز او، پيروی نکنيد، چه اندک پند می‌‌پذيريد».**

**و در مورد رسولش می­فرماید: «وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانتَهُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ» (حشر: 7) «چيزهایی را كه پیامبر برای شما (از احكام الهی) آورده است اجرا كنيد و از چيزهایی كه شما را از آن بازداشته است، دست بكشيد. از الله بترسيد كه خداوند عقوبت سختی دارد».**

**از ثمرات علم:**

**یقین به آخرت؛ اگر علم هیچ فایده­ای جز یقین نمی­داشت بر ما واجب بود که آن­را فراگرفته و در کسب آن تلاش می­کردیم. یقین که مهمترین عامل حیات قلب بوده و طمانینه و آرامش و قوت و نشاط قلب و سایر لوازم حیات را در بردارد. و بر این اساس است که خداوند متعال اهل یقین را در کتابش ستایش نموده و می­فرماید: «وَبِالآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ» (بقره: 4) «و به روز رستاخیز یقین دارند». و در مورد خلیلش ابراهیم می­فرماید: «وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ» (انعام: 75) «و اینچنین ملکوت آسمان‌ها و زمین را به ابراهیم نشان دادیم تا از یقین کنندگان باشد».**

**و از طرفی کسانی را که یقین ندارند، نکوهش نموده و می­فرماید: «أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ» (نمل: 82) «که مردم به آیات ما یقین نمی‌آورند».[[864]](#footnote-864)**

**و یقین به آخرت این است که انسان یقین قطعی داشته باشد سرایی جز این دنیا برای او آماده شده است و معادی برای او خلق شده است. و سرای دنیا راهی به سوی معاد و منزلی از منازل سیر کنندگان به سوی معاد می­باشد. و علاوه بر اینها بداند که سرای آخرت باقی و همیشگی است و نعمت یا عذاب آن از بین نمی­رود. و نعمت و عذاب سرای دنیا نسبت به آخرت چنان است که انسان انگشت خود را در دریا فرو برده و سپس بیرون آورد که آنچه انگشت وی از آب دریا برگرفته، مثال دنیا نسبت به آخرت می­باشد؛ پس علم برای او برگزیدن آخرت و ترجیح آن و آمادگی کامل برای دستیابی به آن­را فراهم می­کند. و باعث می­شود سعی و تلاش خود را متوجه آخرت کند. علم نیز تفکر و تذکر و دقت­نظر و تامل و اعتبار و تدبر و استبصار نامیده می­شود که معانی نزدیک به هم دارند؛ همگی در امری اشتراک و در اموری با یکدیگر تفاوت دارند. علم تفکر نامیده می­شود چرا که به کار بردن فکر در زمینه علم می­باشد و تذکر نامیده می­شود چون یادآوری علمی است که مراعات آن پس از فراموشی و غیبت آن واجب است. و از این قبیل است کلام خداوند متعال که می­فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَواْ إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُواْ فَإِذَا هُم مُّبْصِرُونَ» (اعراف: 201) «همانا کسانی‌که پرهیزگاری می‌کنند، چون (خاطره و) وسوسه‌ای از شیطان به آن‌ها برسد، به یاد (الله) می‌افتند (و الله را یاد می‌کنند) پس ناگهان بینا می‌گردند».[[865]](#footnote-865)**

**کسب و فراگیری علم برتر از نوافل می­باشد.**

**ابن وهب می­گوید: «نزد مالک بن انس بودم که نماز ظهر یا عصر فرا رسید درحالی­که بر او قرآن می­خواندم و به کسب علم نزد او مشغول بودم. پس کتاب­هایم را جمع کرده و برای خواندن نماز (نفل) برخاستم که مالک به من گفت: چه می­کنی؟ گفتم: برخاستم برای نماز؛ پس گفت: عجیب است؟! چون نیتت صحیح باشد، امری که بدان پرداختی (کسب علم) برتر از عملی است که برای آن برخاستی».**

**ربیع رحمه­الله می­گوید: «شنیدم که شافعی می­گوید: کسب و فراگیری علم برتر از نماز نافله می­باشد».**

**و سفیان ثوری می­گوید: «چون نیت در آن صحیح باشد، عملی برتر از فراگیری علم نیست».**

و مردی به معافی بن عمران گفت: کدام یک نزد تو محبوب­تر است: اینکه تمام شب را در نماز بگذرانیم یا اینکه حدیث بنویسیم؟ گفت: «حدیث بنویسی نزد من محبوب­تر است از اینکه از اول تا آخر شب به نماز بایستی».

و همچنین می­گوید: «نوشتن یک حدیث نزد من محبوب­تر از قیام یک شب می­باشد».

ابن عباس می­گوید: «بخشی از شب را به مذاکره علمی بگذرانم نزد من محبوب­تر است از اینکه تمام شب را با انجام نوافل به صبح برسانم».

و در مسائل اسحاق بن منصور[[866]](#footnote-866) آمده است که می­گوید: به احمد حنبل گفتم: منظور ابن عباس از علم چیست؟ گفت: علمی است که مردم در امر دین­شان از آن بهره­مند شوند. گفتم: علم وضو و نماز و روزه و حج و طلاق و ... منظور است؟ گفت: بله؛

اسحاق می­گوید: و اسحاق بن راهویه رحمه­الله به من گفت: منظور از علم در سخن ابن عباس همان است که احمد بن حنبل می­­­­گوید و ابوهریره می­گفت: اینکه لحظه­ای بنشینم و در امر دینم تفقه­ نموده و بیندیشم برایم محبوب­تر است از اینکه شب را با عبادت به صبح برسانم».[[867]](#footnote-867)

**تقسیم فراگیری علم به فرض عین و فرض کفایه:**

ابن تیمیه رحمه­الله می­گوید: «طلب علم شرعی فرض کفایه می­باشد مگر در مواردی که فراگیری آنها مشخص شده است. چنانکه بر هرکس فرض عین است علم اموری را که خداوند به او امر کرده و نیز مواردی که او را از آنها نهی کرده، فراگیرد».[[868]](#footnote-868) و عمل صالح ثمره و نتیجه­ی علم مفید می­باشد و در علمی که صاحبش به مقتضای آن عمل نکند و تاثیری در رفتار وی نداشته باشد، هیچ خیری نیست.

این پیامبر خدا شعیب است که به قومش می­گوید: «**وَمَا أُرِيدُ أَنْ أُخَالِفَكُمْ إِلَى مَا أَنْهَاكُمْ عَنْهُ: (هود: 88) «من نمی‌خواهم با شما مخالفت کنم درباره‌ی چیزی که شما را از آن نهی می‌کنم».**

**نکته­هایی برای دانش­جویان و دعوتگران:**

**1- باز گرداندن فروع به اصول:**

**ابن تیمیه رحمه­الله می­گوید: «لازم است انسان به اصولی کلی پایبند باشد که جزئیات را بدان ارجاع دهد تا با علم و عدل سخن بگوید. و بداند که جزئیات چگونه رخ می­دهد. وگرنه در جزئیات در دروغ و جهل و در کلیات در جهل و ظلم باقی می­ماند و اینگونه فسادی بزرگ و فراگیر ایجاد خواهد شد».[[869]](#footnote-869)**

**2- مشغول نکردن مردم به امور تفصیلی و مسائل فقهی:**

**امر کردن عموم مردم با جملاتی که با نص و اجماع ثابت هستند و نیز منع آنها از کندوکاو در تفاصیل امور واجب است چراکه کندوکاو آنان در تفاصیل امور، موجب اختلاف و تفرقه میان آنها می­شود. و تفرقه و اختلاف از بزرگ­ترین اموری است که خداوند متعال و رسولش از آن نهی کرده­اند».[[870]](#footnote-870)**

**3- منع از ترجیح فتاوای شاذ و نادر و اقوال ضعیف:**

**ابن تیمیه رحمه­الله می­گوید: «برای هیچکس جایز نیست که مانند این مساله ضعیف را از امامی از ائمه مسلمانان حکایت کند، نه در قالب عیب­جویی از وی و نه در قالب پیروی از او در آن؛ چراکه چنین مساله­ای در واقع خرده­گیری و عیب­جویی از ائمه و پیروی از اقوال ضعیف می­باشد. با چنین عملکردی وزیر تاتار در میان مذهب اهل سنت فتنه بر پا کرد چنانکه حتی آنان را به خروج از اهل سنت و جماعت و درآمدن به مذهب رافضه و ملحدان فراخواند».[[871]](#footnote-871)**

**4- هرچه دانسته می­شود حق نیست که انتشار آن مطلوب باشد؛ هرچند بخشی از علم شریعت باشد و علم احکام را به دنبال داشته باشد. و این به دو دسته تقسیم می­شود:**

**الف) بخشی که نشر و پخش آن مطلوب است و آن اغلب علم شریعت می­باشد.**

**ب) بخشی که نشر و پخش آن مطلقا مطلوب نیست یا اینکه شر آن نسبت به حال یا زمان یا شخصی مطلوب می­باشد. چنین علمی هرچند حق است اما نشر آن فتنه به دنبال دارد. علی می­گوید: «با مردم بر مبنای اموری که می­دانند سخن بگویید، آیا دوست دارید الله و رسولش را تکذیب کنند؟[[872]](#footnote-872) و از معاذ روایت است که به رسول خدا گفته شد:** «آیا مردم را بشارت ندهیم. فرمودند: «لا تبشرهم فیتکلوا»:[[873]](#footnote-873) «به آنان بشارت نده که به بشارت تو تکیه نموده و از عمل باز می­ایستند».

و از ابوهریره روایت است که چون رسول خدا او را با کفش­هایش فرستاد، به او گفت: «مَنْ لَقِيتَ مِنْ وَرَاءِ هَذَا الْحَائِطِ يَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُسْتَيْقِنًا بِهَا قَلْبُهُ فَبَشِّرْهُ بِالْجَنَّةِ»: «هرکس را در ورای این باغ ملاقات نمودی که با یقین قلبی گواهی می­دهد معبود بر حقی جز الله نیست، به بهشت بشارت بده». و در این مورد بود که عمر گفت: ای رسول خدا، چنین مکن؛ می­ترسم که مردم بدان تکیه نموده و اکتفا کنند و این باعث شود عمل را رها کنند پس بگذار همچون گذشته کار خود را در عبادات انجام دهند. پس رسول خدا فرمود: «فَخَلِّهِمْ» به آنان چیزی مگو».[[874]](#footnote-874)

و ابن عباس از عبدالرحمن بن عوف روایت می­کند که گفت: «آیا امیرالمومنین عمر را دیده­ای، مردی نزد وی آمده بود و گفت: فلانی می­گوید: اگر امیرالمومنین بمیرد، با فلانی بیعت می­کنم. عمر گفت: امشب به خطبه خواهم ایستاد و گروهی را که قصد دارند (حق مردم را) غصب کنند هشدار خواهم داد. من گفتم: این کار را مکن؛ همانا این موسم (حج) است که مردم بد و نادان را جمع می­کند و آنها در مجلس تو غالب خواهند بود و از آن می­ترسم که (سخنان تو را) چنانکه باید درست درک نکنند و به هرگونه که خود بخواهند تفسیر دهند. پس منتظر باش تا به مدینه که مهد هجرت و سنت است برسی و به اصحاب رسول الله ح از مهاجرین و انصار بپیوندی تا آنها سخنان تو را فراگیرند و درست درک­شان کنند. پس عمر گفت: به خدا سوگند در اولین فرصتی که در مدینه بیابم، به این مساله خواهم پرداخت».[[875]](#footnote-875)

5- در آموزش افرادی که به تازگی کسب و فراگیری علم آغاز نمودند، اولویت­های آموزشی رعایت شود. و مطالبی که برای افراد نوآموز مطرح می­شود همان نباشد که برای افراد با سابقه آموزشی بیشتر مطرح می­شود. بلکه با ترتیب اولیت آموزشی و گام به گام پیش رود. چنانکه ابن عباس در تفسیر این کلام الهی می­فرماید: «**كُونُواْ عِبَاداً لِّي مِن دُونِ اللهِ وَلَكِن كُونُواْ رَبَّانِيِّينَ بِمَا كُنتُمْ تُعَلِّمُونَ الْكِتَابَ وَبِمَا كُنتُمْ تَدْرُسُونَ»[[876]](#footnote-876) مردم را با ترتیب اولویت در علم پرورش دهید».**

**6- توجه به قاعده­ی «سد ذرائع»؛ و آن دو نوع است:**

**نوع اول: مصلحت انجام عمل بر مفسده­ی آن ترجیح داشته باشد.**

**نوع دوم: مفسده­ی انجام آن بر مصلحتش ترجیح دارد. و این خود به چهار بخش تقسیم می­شود:**

**1- وسیله مورد نظر منجر به مفسده می­شود: مانند نوشیدن مست کننده­ای که منجر به مفسده مستی می­شود. و زنا که منجر به اختلاط منی و فساد فِراش می­شود.**

**2- وسیله مورد نظر برای امری مباح وضع شده اما هدف دستیابی به مفسده قرار می­گیرد. همچون کسی که با دیگری به قصد تحلیل ازدواج می­کند.**

**3- وسیله مورد نظر برای امری مباح وضع شده و هدف رسیدن به مفسده قرار نمی­گیرد اما اغلب منجر به مفسده می­شود و مفسده آن بر مصلحتش ترجیح دارد. همچون نماز در اوقات نهی شده؛ و دشنام دادن و اهانت به معبودان مشرکان در برابر آنها و خودآرایی زنی که شوهرش مرده در هنگام عده.**

**مثال­هایی در این زمینه:**

**الف) خداوند متعال می­فرماید: «وَلاَ تَسُبُّواْ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِ اللهِ فَيَسُبُّواْ اللهَ عَدْواً بِغَيْرِ عِلْمٍ» (انعام: 108) «و کسانی را که (مشرکان) به جای الله می‌پرستند دشنام ندهید، مبادا آن‌ها (نیز) از روی دشمنی و جهالت الله را دشنام دهند».**

**خداوند متعال دشنام دادن به خدایان و معبودان مشرکین را حرام کرده است با اینکه چنین رفتاری نسبت به آنها عداوت و دشمنی و غیرت­ نشان دادن برای الله عزوجل و اهانت به معبودشان می­باشد. و این نهی از این جهت است که مبادا چنین عملکردی وسیله­ای برای دشنام دادن آنها به خداوند متعال قرار گیرد. درحالی­که مصلحت دشنام ندادن آنها به خداوند متعال به مصلحت دشنام و اهانت به معبودان آنها ترجیح دارد. و این خود اشاره و بلکه تصریح دارد به منع جایزی که سبب انجام امری ناجایز می­شود.**

**ب) خداوند متعال به کلیم الله موسی و برادرش هارون می­گوید: «اذْهَبَا إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى \* فَقُولَا لَهُ قَوْلاً لَّيِّناً لَّعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى» (طه: 43-44) «به سوی فرعون بروید، بی‌گمان او سرکشی کرده است. پس به نرمی با او سخن بگویید، شاید که او پند گیرد یا (از پروردگارش) بترسد».**

**خداوند متعال دستور می­دهد با بزرگ­ترین و کافرترین و سرکش­ترین دشمنانش با نرمی و لطافت رفتار شود تا اینکه شدت سخنان درحالی­که به حقیقت آنها واقف است، وسیله­ای در جهت نفرت و عدم صبر وی برای اقامه حجت قرار نگیرد. پس موسی و هارون را از امری جایز نهی کرد، چرا که پیامدی را به دنبال داشت که نزد خداوند متعال ناخوشایند و ناپسند بود.**

**ت) خداوند متعال مومنان را که در مکه زیر شکنجه و اذیت و آزار بودند، از مقابله به مثل با کفار نهی کرد و بلکه آنها را به عفو و گذشت دستور داد تا اینکه مبادا مقابله به مثل با کافران وسیله­ای برای رخ دادن مفسده­ای بزرگ­تر از صبر در چنین شرایطی باشد و احتمال ظلم و ستم آنها را افزایش دهد. و مصلحت حفظ جان و دین و قرزندانش­شان بر مصلحت مقابله با آنها ترجیح داشت.**

**و رسول خدا از کشتن منافقان با اینکه در آن مصلحت نهفته بود نهی نمود تا اینکه کشتن آنها موجب نفرت مردم از او نشود و با خود نگویند: محمد اصحاب و یارانش را می­کشد. چرا که چنین سخنی موجب نفرت کسانی از اسلام می­شود که وارد آن شده یا هنوز نشده­اند. و مفسده نفرت مردم بزرگ­تر است از مفسده نکشتن منافقان و نیز مصلحت همیشگی و وحدت بزرگ­تر است از مصلحت قتل؛**

**و نهی رسول خدا از جنگ با پادشاهان و خروج بر والیان امور هرچند ظالم و ستمکار باشند - البته مادامیکه نماز می­خوانند- از این قبیل است. چنانکه این نهی مانعی در برابر فسادی بزرگ و شری فراگیر می­باشد که جنگ با آنها در بر خواهد داشت. چرا که پیامدهای جنگ با آنها و خروج بر علیه ایشان چندین برابر منکری که وی در آن غرق است، خواهد بود. و امت تا امروز در میان این شرارت­ها به سر می­برد. رسول خدا فرمودند: «إِذَا بُويِعَ لِخَلِيفَتَيْنِ، فَاقْتُلُوا الْآخَرَ مِنْهُمَا»:[[877]](#footnote-877) «چون با دو خلیفه بیعت صورت گرفت، دومین آنها را بکشید». و این از جهت جلوگیری از فتنه می­باشد.**

**4- وسیله­ی مورد نظر برای امری مباح وضع شده، اما گاهی منجر به مفسده می­شود. و مصلحت آن بر مفسده­اش ترجیح دارد. مانند نگاه کردن به خواستگار و گفتن سخن حق در برابر پادشاه ظالم؛ و انجام دادن اموری که سبب خاص دارند در اوقات نهی؛ مانند خواندن تحیة المسجد یا کسی که از نماز خواب مانده یا آن­را فراموش کرده و دو رکعت نماز طواف در وقتی که از نماز خواندن در آن نهی شده است.**

**مبحث هفتم: تصفیه و تربیت**

**منظور از تصفیه: پاک و منزه نمودن اسلام از هر شائبه­ای است که وارد آن شده است.**

**و این مهم با تصفیه سنت از احادیث ضعیف و موضوعی که در آن وارد شده و پس از آن تفسیر قرآن در پرتو سنت صحیح و راه و روش سلف صالح در امور اعتقادی و مفاهیم میسر خواهد بود.**

**منظور از تربیت: به وجود آوردن نسلی بر مبنای اسلام و بویژه عقیده­ی اسلامی صحیح و برگرفته از کتاب و سنت می­باشد چنانکه خداوند متعال می­فرماید: «وَلَكِنْ كُونُوا رَبَّانِيِّينَ بِمَا كُنْتُمْ تُعَلِّمُونَ الْكِتَابَ وَبِمَا كُنْتُمْ تَدْرُسُونَ» (ال عمران: 79) «بلکه (سزاوار پیامبران این است که به مردم بگویند:) به سبب آنکه کتاب (آسمانی) آموزش می‌دادید و از آن رو که درس می‌خواندید (مردمانی) ربانی و الهی باشید».**

**«ربانی کسی است که مردم را بر مبنای منهج و راه و روشی تربیت می­کند که خداوند متعال ترسیم نموده است و آنها را با ترتیب اولویت­ها و گام به گام به مرتبه و درجه­ای والا که مورد نظر خداوند است، می­رساند».[[878]](#footnote-878)**

**برخی از اهل علم این آیه را چنین تفسیر کرده­اند: «آنها کسانی هستند که با در نظر داشتن اولویت­ها مردم را تربیت می­کنند».[[879]](#footnote-879)**

**روش تربیتی رسول خدا در آغاز دعوت با اصحاب چنین بود؛ آنگاه که در محیطی نزد آنان آمد که سراسر مفاسد و فتنه­ها آن­را احاطه کرده بود. پس با وحی الهی تصفیه چنین محیطی را آغاز نمود و آن­را تبدیل به محیطی نمود که در پایان عمر در مورد آن فرمود: «قد ترکتم علی البیضاء لیلها کنهارها لا یزیغ عنها بعدی الا هالک»:[[880]](#footnote-880) «شما را بر امری روشن و آشکار ترک نمودم که شب آن چون روزش (روشن) می­باشد. پس از من کسی از آن منحرف نمی­شود مگر اینکه هلاک می­شود».**

**دشواری و پیچیدگی تربیت:**

تربیت انسان یکی از دشوارترین و پیچیده­ترین امور است. تربیت انسان همچون امور مادی نیست ... روند تربیتی انسان به آهستگی رشد جسمانی او می­باشد. چنانکه رشد جسمی وی بازه زمانی لازم و کافی خود را می­طلبد، تربیت افکار و عقاید و سامان بخشیدن رفتار وی نیازمند زمان است ... ما نیاز داریم که امت را در طول سال­ها به مسیر حق و راه خداوند باز گردانیم و این مهم نیازمند زمانی چند برای تربیت یک نسل می­باشد.[[881]](#footnote-881)

این مهم یکی از وظایف بزرگ پیامبران الهی می­باشد. خداوند متعال می­فرماید: «**رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولاً مِّنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنتَ العَزِيزُ الحَكِيمُ» (بقره: 129) «پروردگارا! در میان آن‌ها پیامبری از خودشان برانگیز تا آیات تو را بر آنان بخواند و آن‌ها را کتاب و حکمت بیاموزد و آنان را پاکیزه کند، همانا که تو پیروزمند حکیمی».**

**و می­فرماید: «لَقَدْ مَنَّ اللهُ عَلَى الْمُؤمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولاً مِّنْ أَنفُسِهِمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِن كَانُواْ مِن قَبْلُ لَفِي ضَلالٍ مُّبِينٍ» (آل عمران: 164) «براستی که الله بر مؤمنان منّت نهاد، هنگامی‌ که در میان آنان پیامبری از خودشان بر انگیخت که آیات او (= قرآن) را بر آن‌ها می‌خواند و پاکیزه شان می‌دارد و به آنان کتاب (= قرآن) و حکمت (= سنت) می‌آموزد و اگر چه پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند».**

**در آیه­ی اول خداوند متعال علم را قبل از تزکیه ذکر می­کند و در آیه دوم تزکیه را قبل از علم ذکر کرده است. این اسلوب اشاره دارد که دعوت پیامبران از هیچیک از این دو (علم و تزکیه) بی­نیاز نیست و بلکه به هردوی آنها در کنار هم نیاز دارد.**

**اهمیت دعوت به تربیت پیش از علم:**

**از آنچه پیش­تر گذشت دانستیم که تربیت بدون علم استواری نخواهد داشت ... و نیز رستگاری و سعادت با علم بدون تربیت نخواهد بود. و بر این اساس است که ام المومنین عایشه چون از اخلاق رسول خدا سوال شد، تمام این مفاهیم را به صورت مختصر در پاسخ به این سوال بیان نموده و فرمود: «اخلاق پیامبر قرآن بود».[[882]](#footnote-882)**

**و ابن مسعود می­گوید: «هریک از ما چون ده آیه از قرآن را فرا می­گرفتیم، سراغ آیات دیگر نمی­رفتیم تا معنا و مفهوم این آیات را می­دانستیم و به آنها عمل می­کردیم».[[883]](#footnote-883)**

**و ابوعبدالرحمن سلمی می­گوید: «کسانی که برای ما قرآن می­خواندند – یعنی اصحاب رسول الله** ح **- برای ما روایت کردند که آنها قرآن را از رسول خدا می­شنیدند و چون ده آیه را فرا می­گرفتند تا به آنها عمل نمی­کردند سراغ آیات دیگر نمی­رفتند. پس قرآن و عمل را با هم فرا گرفتیم».**

**شمولیت و وسعت مساله تربیت:**

**تربیت به معنای اخلاق نیک و گشاده­رویی نیست؛ بلکه التزام و پایبندی به این دین به­طور کامل می­باشد، پایبندی به قالب و چهار چوب آن و التزام و پایبندی قلبی، ظاهری و باطنی، علمی و عملی، و دعوی و عبادی به آن می­باشد. و از فهم کلمه توحید و عمل به آن آغاز شده و به دور کردن اسباب اذیت و آزار از مسیر راه منتهی می­شود. بدون اینکه میان اجزای آن جدایی انداخته شود و بخشی از آن­را ناپسند و سست و سبک بشمارد.**

**غفلت از مساله تربیت:**

**غفلت از تربیت بر مبنای منهج و راه و روش نبوی[[884]](#footnote-884) عامل بسیاری از ناگواری­هایی است که امت اسلام بدان گرفتار آمده است. براستی چه بسیارند مجاهدانی که امروز عقیده ندارند؛ و چه بسیارند علمایی که عمل نمی­کنند!! و چه بسیارند افرادی که بدون علم عمل می­کنند!! و چه بسیارند دعوتگران که تقوا یا عملی ندارند که به آنها کمک کند!!**

**زمانی که مسلمانان تربیت نیک را به دست فراموشی سپردند و از آن دور شدند صفوف به هم پیوسته آنان از هم گسست و اختلافات آنها افزایش یافت و با اخلاق ناپسند و نکوهیده به دشمنی با هم روی آوردند و اتهامات بزرگی نسبت به هم روا داسشتند و اینگونه حقد و کینه و نفرت در قلب­های­شان لانه کرد. و در چنین شرایطی بود که قلب­ها فاسد شده و مردم ضعیف شدند و جوامع نابود شد.**

**شبهه­ای در مسیر دعوت:**

**برخی می­گویند: تا چه مدت وقت خود معطوف تربیت کنیم؟ چگونه به فکر تربیت باشیم درحالی­که آنها نابود شده­اند...؟ اما پاسخ این شبهه از چند وجه می­باشد:**

**1- مسلمان به منهج کتاب و سنت و راه و روش سلف امت و اعتقاد و باور آنها پایبند و ملتزم می­باشد. و بر او واجب است که در این مسیر حرکت کند بدون اینکه توجهی به نتیجه داشته باشد و از حد تجاوز کند.**

**2- نباید شبهاتی که مطرح می­شود در اصل و اساس امر تاثیری داشته باشد. یا هرگاه در مورد امری به ما اعتراض شود راه را رها کنیم و هرگاه شبهه­ای برای ما مطرح گردد در راه و روش تردید کنیم.**

**3- این واقعیت دعوت و راه و روش تمام پیامبران بوده است. و بر این اساس است که می­بینیم به خاطر ظلمی که به آنها می­شود از کسی طلب یاری و کمک نمی­کنند و هرگز قطره­ی خونی را در مسیر دعوت – قبل از تمکین- نریختند و بلکه هرگز لطمه­ای به کسی وارد نکرده­اند و روا نداشتند. چنین مقوله­ای در واقع اشتباه خواندن و خطا دانستن عملکرد پیامبران است که در راس آنها نوح علیه­السلام می­باشد که دعوت را در دراز مدت و طی سال­های طولانی ادامه داد بدون اینکه حتی یک بار بگوید: ما می­سازیم و آنان نابود می­کنند؛ و هیچگاه از پروردگارش حمل سلاح و درگیر شدن با دشمنان را درخواست نکرد. پس آیا پندگیرنده­ای هست؟! 4- اگر ما دعوت خود را با قوت و قدرت و ثبات مستحکم نموده و بنا کنیم – چنانکه پیامبران، پیش از ما چنین کردند و عملکرد رسول خدا چنین بود- آنان نمی­توانند چنین بنای مستحکمی را نابود و خراب کنند ... و این سنت خداوند در مورد مخلوقاتش می­باشد. «ذَلِكُمْ وَأَنَّ اللهَ مُوهِنُ كَيْدِ الْكَافِرِينَ» (انفال: 18) «اینچنین بود (که دیدید) و (بدانید که) همانا الله سست‌کننده مکر (و نقشه‌های) کافران است». چرا که طوفان بر بنای قوی و مستحکم تاثیری ندارد و زلزله­ها آن­را به لرزه نمی­آورند.**

**اما ما فقط تصور می­کنیم که چنین بنایی را رقم زده­ایم، درحالی­که حقیقت آن است که بناهایی که بنا نمودیم از خانه­ی عنکبوت سست­تر است. (و اینکه امروزه فریادی در میان صدها هزار مسلمان تاثیری در آنها ندارد، خود بیانگر این مطلب می­باشد.)**

**5- دشمنی با حق سنت کونی خداوند متعال در این دنیا می­باشد مادامیکه حق در زمین است. و دشمن امری جدید و نو پیدا نیست که به تازگی بوجود آمده باشد تا اینکه از وقوع آن پیشگیری کنیم یا روش­های جدیدی برای مواجهه با آن ایجاد کنیم.**

**6- چون انسان عاقل بخواهد بنایی مستحکم و استوار بسازد، آن­را تحت شرایط و مصالح سخت و محکم و با در نظر گرفتن اصول و قواعد آن می­سازد تا اینکه برای تمام شرایط احتمالی انعطاف لازم را داشته باشد. چنانکه رسول خدا اصحابش را تربیت نمود. در مکه شرایط بسیار دشوار بود و اتفاقاتی که رخ می­داد بسیار نگران کننده بود، اما در چنین شرایطی و ب همه سختی­های آن، رسول خدا با تربیت صحیح به معالجه افراد این جامعه پرداخت و مردانی تاریخ ساز به جامعه بشری تقدیم نمود.**

**7- در این معقوله که: «ما می­سازیم و دیگران نابود می­کنند و بر ما لازم است که از راه تقابل و مواجهه وارد شویم.» اعتراف ضمنی به این مسأله است که بنای لازم به مقدار کافی کامل و آماده نشده است. و هنوز طلاب تربیت نشدند و رشد نکرده و به بلوغ لازم نرسیده­اند.**

**و چون شرایط چنین باشد چگونه می­توان به رویارویی و مقابله روی آورد که بسیار خطرناک­تر از گزینه دعوت خواهد بود و پیامدهای ناگواری را به دنبال خواهد داشت ... و در چنین شرایطی انتقام آنان شدیدتر و با تعدی و تجاوز بیشتری همراه خواهد بود و بازتاب آن متوجه دعوت بوده و عواقب آن وخیم­تر خواهد بود.**

**عدم درک این مسأله از سوی بسیاری از جماعت­ها و احزاب، آنها را دچار امور ویرانگری کرده است. آیا چنین رفتار و عملکرد ناپخته­ای جایز و رواست؟**

**8- با تامل در این شبهه به این حقیقت می­رسیم که این شبهه به شتاب و عجله و نه تانی و درنگ و صبر فرا می­خواند.**

**9- نتایج بدست آمده و اتفاقاتی که رخ داده و واقعیت بیانگر بطلان این مقوله و فساد مضمون آن و شومی مقتضای آن می­باشد.**

**10- دلیلی از کتاب یا سنت یا سیره­ی سلف صالح که بیانگر تایید این مقوله باشد وجود ندارد. بلکه برخاسته از افکار ناپخته­ای است که هنوز به رشد و بلوغ علمی لازم نرسیده­اند و بلکه برخاسته از احساسات کسانی است که در مسیر دعوت صبر و استقامت لازم را ندارند ... علاوه بر اینکه با راه و روش پیامبران مخالفت است ... و همین به عنوان دلیل برای بطلان آن کافی است.**

**و برادران ما برای اثبات این مقوله به قول شاعر استناد می­کنند که می­گوید:**

**متی یبلغ البنیان یوما تمامه اذا کنت تبنیه و غیرک یهدم**

**«کی ساخت ساختمان به پایان می­رسد زمانی که تو آن­را می­سازی و دیگری آن­را خراب می­کند».**

**و آنچه دلیل آن شعر باشد، پاسخ آن شعر است. شاعر اسلامی محمد الجبالی حفظه­الله چنین می­سراید:**

**بلی یبلغ البنیان حتما تمامة اذا کنت تبنیه بصبر وتُحکِمُ**

**فما دام اَسّ البیت صلبا موطدا تعالی البنا رغم المعاول تهدم**

**وان کان اَسّ البیت هشا مدعما بعاطفة الاحداث خر یدمدم**

**وام کان اَسّ البیت قولا مزینا تهاون البنا رغم الهتاف یُحمحم**

**ولو زنت اسباب البلایا فلن تجد کمثل الحماس الفج داء یداهم**

**ومن کانت التقوی اساس بنائه فما ضره کید ورجم وذمدم**

**کذا انبیاء الله کانت حیاتهم جهادا وصبرا لا یکل ویسام**

**تُقیم البِنا رغم المکائد شامخا نُسور السما تبغی علاه وانجُمُ**

**«بله، حتما ساخت ساختمان به پایان می­رسد اگر با صبر و استحکام لازم آن­را بنا کنی؛ مادامی که اصل و اساس خانه محکم و استوار و سفت و سخت ساخته شود، با وجود کلنگی که قصد تخریب آن­را دارد، ساخته می­شود و بالا می­رود؛ اما اگر اساس خانه سست و نااستوار باشد و با عاطفه و احساسات بنیان گردد، بزودی تخریب شده و سقوط می­کند؛ و اگر اساس بنا سخنانی مزین باشد، با وجود سر و صدای زیاد، خانه سست و نا استوار خواهد بود؛ و اگر اسباب بلا و مصیبت جریان یابد، همچون عواطف و احساسات، بیماری که آن­را فرا گیرد، نخواهی یافت؛ اما کسی که اساس بنای وی تقوی باشد هیچ مکر و حیله و رجم و تخریبی به آن ضرر نمی­رساند؛ چنانکه زندگی پیامبران خدا با جهاد و صبر همراه بوده و خستگی و بی­صبری در آن راه نداشته است.**

**و با وجود کید و مکرها بنایی سر به فلک کشیده بنا نمودند که کرکس آسمان در پی رسیدن به بالای آن و ستارگان است».**

**خلاصه این مفهوم:**

**پرداختن به تربیت و پرورش ایمانی قبل از هر اقدامی، بخشی از فقه الویت­ها می­باشد که واجب است. چنانکه رسول الله** ح **در مکه چنین عمل و رفتاری داشتند.**

**اما برانگیختن و تحریک دیگران یا به هیجان آوردن آنها قبل از تربیت و آمادگی لازم و پیش از وحدث صف و مسیر، درحقیقت به معنای تخریب آنچه بنا شده و از بین بردن نیرو و توان و ضایع کردن جوانان و محقق نمودن اهداف دشمنان می­باشد...!!»[[885]](#footnote-885)**

**جولانگاه تصفیه:**

**تصقیه، تمام علوم و افکار اسلامی را در بر می­گیرد. چنانکه از هرچه با منهج صحیح و درست مخالف باشد، دوری می­کنیم. همچنین تصفیه تفکر اسلامی از اموری که در آن وارد شده را در بر می­گیرد. مواردی که در افکار مسلمانان معاصر از طریق مطالعه علوم غربی بویژه فلسفه و آموزش و پرورش و هنر نفوذ کرده است. علومی که پتانسیل لازم برای تزریق سموم زیادی به تفکر و اندیشه اسلامی را دارا می­باشند».[[886]](#footnote-886)**

**اما جولانگاه تصفیه و زمینه­های فعالیت آن بسیار است چنانکه تمام علوم را در بر می­گیرد که به عنوان مثال به موارد ذیل اشاره می­کنیم؛**

**1- تصفیه عقیده:**

**تصفیه عقیده از طریق دو مصدر وحی (قرآن و سنت) میسر خواهد بود که از هرگونه خرافات و شرک و شبهه­ای پاک و منزه بوده و از ورطه تاویل به دور می­باشد.**

**اما زمانی که مسلمانان از منهج و راه و روش اهل حدیث در فهم کتاب و سنت دور شدند، بدون اینکه بفهمند، دچار شرک شده و در گل و لای آن فرو رفتند و به تحریف صفات الهی و تاویل آنها و بیان معانی جز معانی حقیقی و لغوی که شایسته ذات خداوندی است روی آوردند.[[887]](#footnote-887)**

**و اینگونه بود که اندک اندک امور اعتقادی که نزد اهل حدیث و سنت از منکرات به حساب می­آمد، نزد متاخرین از خلف به جزئی از مسلمات بدیهی تبدیل شد.[[888]](#footnote-888)**

**و از این قبیل است توسل به جاه و مقام رسول خدا؛چنانکه احادیثی چون موارد ذیل را به رسول خدا نسبت می دهند:**

**1-«توسلوا بجاهی فان جاهی عند الله عظیم»:[[889]](#footnote-889) «به جاه و مقام من توسل جویید چرا که جاه و مقام من نزد خداوند بسیار بزرگ است».**

**شیخ الاسلام ابن تیمیه در«القاعدة الجلیلة» به این مسأله اشاره کرده و می­گوید: «تردیدی نیست که جاه و مقام رسول الله** ح **نزد خداوند متعال بسیار بزرگ است چنانکه خداوند متعال موسی را چنین توصیف می­­کند: «وَكَانَ عِندَ اللَّهِ وَجِيهاً» (احزاب:69) «و او در پيشگاه خدا گرانقدر و صاحب منزلت بود». و واضح و آشکار است که پیامبر ما از موسی علیه­السلام برتر است و بدون تردید نزد خداوند در جایگاه و مقام بالاتری نسبت به او قرار دارد.**

**اما این مسأله چیزی و توسل به جاه و مقام او چیز دیگری است. نباید این دو مطلب را با یکدیگر آمیخت چنانکه برخی چنین رفتاری با مفاهیم دارند. زیرا کسی که به جاه و مقام رسول خدا توسل می­جوید با این هدف آن­را انجام می­دهد که در این صورت امید به اجابت دعای وی بیشتر می­­باشد. و این امری است که شناخت آن توسط عقل ممکن نیست. چرا که از امور غیبی می­باشد که مجالی برای عقل در فهمیدن و درک آن نمی­باشد. بنابراین باید نقل صحیح که حجت با آن اقامه می­شود، وجود داشته باشد که البته نقل صحیحی در این مورد وجود ندارد. و احادیثی که در مورد توسل به رسول خدا وارد شده­اند، به دو دسته تقسیم می­شوند: صحیح و ضعیف؛ اما در احادیث صحیحی که در این مورد وارد شده­اند، دلیلی برای کسانی که مدعی جایز بودن توسل به جاه و مقام رسول خدا هستند، وجود ندارد. مانند توسل صحابه رسول خدا برای طلب باران و توسل آن کور به رسول خدا که در حقیقت توسل به دعای رسول الله** ح **بود و نه به جاه و مقام یا ذات او؛ و از آنجا که توسل به دعای رسول خدا پس از وفات ایشان غیر ممکن است، به تبع آن توسل به رسول خدا پس از وفاتش غیر ممکن و ناجایز می­باشد. و دلیل آن روایت انس بن مالک است که چون قحطی می­آمد، عمر بن خطاب به وسیله­ی دعای عباس بن عبدالمطلب از خداوند متعال طلب باران می­کرد و می­گفت: پروردگارا، ما در گذشته در پیشگاه تو به دعای پیامبرمان متوسل می­شدیم و به ما آب می­دادی، اکنون (که پیامبر در میان ما نیست و فوت شده است) در پیشگاه تو به دعای عموی پیامبرمان توسل می­جوییم، پس بر ما باران بباران. راوی می­گوید: به وسیله­ی دعای عباس (عموی پیامبر) باران می بارید.[[890]](#footnote-890)**

**2- و این حدیث را به پیامبر خدا نسبت داده­اند که: چون آدم علیه­السلام دچار اشتباه شد، گفت: پروردگارا، به حق محمد از تو می­خواهم که مرا ببخشی. خداوند فرمود: ای آدم، چگونه محمد را می­شناسی درحالی­که او را نیافریده­ام؟ آدم گفت: پروردگارا، زمانی که مرا با دست خود خلق نمودی واز روح (خلق شده نزد) خود در من دمیدی ، سرم را بلند کردم و دیدم که بر پایه­­های عرش نوشته شده: لا اله الا الله محمد رسول الله؛ پس دانستم که از میان مخلوقات جز اسم محبوب­ترین آفریدگانت را در کنار اسم خود ذکر نمی­کنی. پس خداوند فرمود: درست گفتی ای آدم؛ او محبوب­ترین مخلوقات نزد من می­باشد. مرا به حق او دعا نمودی، پس تو را می­بخشم و اگر محمد نبود تو را خلق نمی­کردم».[[891]](#footnote-891)**

**و این روایت با این آیه قرآن در تضاد است که می فرماید: «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ» (ذاریات: 56) «و من جن و انس را نیافریده­ام مگر برای اینکه مرا عبادت کنند».**

**2- تصیفه سنت نبوی:**

**سنت نبوی یکی از وسیع­ترین عرصه­هایی است که نیازمند تصفیه می­باشد. چنانکه اثرات بد انتشار احادیث ضعیف و موضوع در میان عوام الناس بر کسی پوشیده نیست. علمای حدیث و اثر به بررسی و تحقیق و پژوهش و تالیف و مطالعه در این زمینه پرداخته­اند. و این بیانگر همت والا و اندیشه­های باز و فراخ آنان به گستردگی آفاق می باشد. و از اینجاست که امت اسلامی حق دارد سر بالا برده و به گذشتگان خود، آن نابغه­ها و علوم وسیع و سودمند آنها و عقل و اندیشه­های نورانی و فراخ آنان افتخار کند در زمانی که تلاش دیگران در جهت تحجر و هدایت امت به سوی جمود کشنده­ای بود که منجر به هلاکت و نابودی می­شد».[[892]](#footnote-892)**

**3- تصفیه تفسیر:**

**تفسیر علم بزرگی است که شایسته است تنها کسانی در آن گام نهند که نسبت به کتاب و سنت شناخت کافی و لازم داشته باشند و حقیقت زبان عربی را بدانند و علاوه بر این ناسخ و منسوخ و احکام و آداب قرآن را بشناسند.[[893]](#footnote-893) چنانکه شیخ الاسلام ابن تیمیه می­گوید: «و اکثر کتاب­هایی که بسیاری از مردم آنها را تفسیر قرآن تلقی می­کنند، دربردارنده روایات دروغینی از سلف در باب تفسیر می­باشند که به دروغ به سلف صالح نسبت داده شده­اند.** و بلکه اقوالی را به الله و رسولش نسبت داده­اند که برخاسته از رای و نظر (نویسنده) است بلکه به مجرد شبهه­ای بر مبنای قیاس یا شبهه­ای ادبی، چنین اقوالی را به الله و رسولش نسبت داده­اند. روشن است که در کتاب­های تفسیر اقوال کذب و دروغ زیادی از ابن عباس نقل شده است ... بنابراین باید به تصحیح نقل پرداخت تا اینکه حجت اقامه گردد».[[894]](#footnote-894)

**به عنوان مثال می­توان به اقوالی که در تفسیر این آیه در برخی از تفاسیر ذکر شده اشاره کرد؛ آنجا که خداوند متعال می­فرماید: «وَمِنْهُم مَّنْ عَاهَدَ اللهَ لَئِنْ آتَانَا مِن فَضْلِهِ لَنَصَّدَّقَنَّ وَلَنَكُونَنَّ مِنَ الصَّالِحِينَ» (توبه: 75) «بعضی از آن‌ها با الله (عهد و) پیمان بستند که: اگر (الله) از فضل خود (نصیبی) به ما دهد، قطعاً صدقه (و زکات) خواهیم داد و از نیکوکاران خواهیم بود».**

**برخی از مفسران ذیل این آیه حدیث صحابی بزرگوار رسول خدا، ثعلبه بن حاطب انصاری را ذکر کرده­اند که در آن آمده است: ثعلبه بن حاطب انصاری نزد رسول خدا آمده و گفت: ای رسول خدا، از خداوند بخواه که مالی را به من روزی گرداند. پس رسول خدا فرمود: «وای بر تو ای ثعلبة؛ مال اندکی که شکر آن­را ادا کنی بهتر از اموال زیادی است که توانایی شکر آن­را نداشته باشی؛ آیا راضی نمی­شوی که چون پیامبر خدا باشی؟ سوگند به کسی که جانم در دست اوست، اگر بخواهم کوه­های طلا و نقره همراه من باشند، چنین خواهد بود. پس ثعلبه گفت: سوگند به کسی که تو را به حق فرستاده است، اگر از خداوند بخواهی که مالی را به من بدهد، حتما حق هر صاحب حقی را به او خواهم داد. پس رسول خدا فرمودند: پروردگارا به ثعلبه مالی را روزی کن. پس گوسفندی را بر گرفت و چنان گوسفندان وی افزایش یافت که مدینه بر وی تنگ آمد. پس از آن خارج شده و در دره­ای از دره­های مدینه سکونت کرد و فقط نماز ظهر و عصر را در جماعت حاضر می­شد. اما گوسفندان وی چنان افزایش یافت که به طور کلی از شرکت در نماز جماعت باز ماند و جز در نماز جمعه شرکت نمی­کرد.**

**و همچنان گوسفندان وی رو به افزایش بود که نماز جمعه را هم ترک کرد. پس رسول خدا از ثعلبه سؤال کرده و فرمود: ثعلبه چه می­کند؟ گفتند: چندی است مشغول گوسفندان شده و چون مدینه بر وی تنگ آمد به دره­ای از دره­ها رفت و... پس رسول خدا دو نفر را برای گرفتن زکات نزد ثعلبه فرستاد و به آنها گفت: نزد ثعلبه و مردی از بنی سلیم رفته و زکات اموال آنها را بگیرید. آنان نزد ثعلبه رفته و زکات اموالش را از او خواستند و پیام رسول خدا را به او گفتند پس ثعلبه گفت: این جزیه است!! زکات خواهر جزیه است. نمی­دانم این چیست؟! بروید تا کمی فکر کنم. پس آن­دو نزد رسول خدا رفتند. چون رسول خدا آنان را دید قبل از اینکه چیزی بگویند فرمود: وای بر تو ای ثعلبه؛ پس خداوند متعال این آیه را نازل کرد: «وَمِنْهُم مَّنْ عَاهَدَ اللهَ لَئِنْ آتَانَا مِن فَضْلِهِ لَنَصَّدَّقَنَّ وَلَنَكُونَنَّ مِنَ الصَّالِحِينَ \* فَلَمَّا آتَاهُم مِّن فَضْلِهِ بَخِلُواْ بِهِ وَتَوَلَّواْ وَّهُم مُّعْرِضُونَ \* فَأَعْقَبَهُمْ نِفَاقاً فِي قُلُوبِهِمْ إِلَى يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ بِمَا أَخْلَفُواْ اللهَ مَا وَعَدُوهُ وَبِمَا كَانُواْ يَكْذِبُونَ»[[895]](#footnote-895)**

**پس ثعلبه نزد رسول خدا آمده و از رسول خدا خواست که زکات او را قبول کند.** اما رسول خدا فرمود: خداوند مرا از پذیرفتن زکات اموال تو منع کرده است ... و رسول خدا در حالی فوت شد که چیزی به عنوان زکات از ثعلبه نپذیرفت...»[[896]](#footnote-896)

و در این روایت آمده است که ثعلبه در خلافت ابوبکر برای پرداخت زکات اموالش نزد ابوبکر آمد و او نیز زکات وی را نپذیرفت. و نیز عمر و عثمان در زمان خلافت خود از وی نپذیرفتند.

یکی از مصادیق تصفیه کتاب­های تفسیر، پاسخ به مفسرانی است که با حق مخالفت کرده­اند چنانکه بسیاری از دعوتگران اهل حدیث چنین کرده­اند.[[897]](#footnote-897)

یکی از کسانی که به این مسأله پرداخته است برادر گرامی شیخ محمد بن عبد الرحمن مغراوی می­باشد که در کتاب «المفسرون بین التاویل و الاثبات لایات الصفات» در مورد 30 تفسیر سخن می­گوید. و اشاره می­کند که بیش از دو سوم این مفسران در بحث آیات صفات با حق مخالفت کرده­اند. از جمله: «ثعالبی، رازی، بیضاوی، نسفی، ابو السعود، سید قطب، فرید وجدی، صابونی، مراغی و ...

بنابراین چون این تفاسیر با منهج سلف صالح مخالف باشند، در این صورت همچنین واجب است که از سایر اشتباهات نیز تصفیه شوند تا اینکه خواننده از اشتباهات دوری و آنچه را درست است دریافت کند؛ و تردیدی نیست که اشتباه در این زمینه کوچک نیست و نمی­توان به آسانی از آن گذشت، چرا که اشتباه در صفات الله است».[[898]](#footnote-898) و این علاوه بر اشتباهاتی است که در کتاب­های تفسیر در باب احکام شریعت و تقریرات متعدد آن وجود دارد.[[899]](#footnote-899)

**4- تصفیه فقه:**

فقه یکی از ذخایر بزرگ میراث علمای مسلمان می باشد که بیانگر وسعت دید وشمولیت دیدگاه آنان است.

اکنون به برخی از احادیثی که یا از روی تعصب مذهبی و یا تعصب نسبت به بدعتی، به آنها استدلال می­شود اشاره می­کنیم:

1- «مَا زَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقْنُتُ فِي صَلَاةِ الْغَدَاةِ حَتَّى فَارَقَ الدُّنْيَا»:[[900]](#footnote-900) «همواره رسول خدا در نماز صبح قنوت می­خواند تا اینکه دنیا را ترک گفت».

2- «خمس لیال لا ترد فیهن الدعوة: اول لیلة من رجب، ولیلة النصف من شعبان، ولیلة الجمعة ولیلة الفطر ولیلة النحر»:[[901]](#footnote-901) «پنج شب است که دعا در آنها اجابت می­شود: اولین شبِ ماه رجب، شب نیمه شعبان، شب جمعه و شب عید فطر و شب عید قربان».

3- «لا یدخل ولد الزنا الجنة ولا شیء من نسله الا سبعة آباء»:[[902]](#footnote-902) «فرزندی که از زنا متولد شده باشد وارد بهشت نمی­شود و تا هفت نسل وی هیچکس وارد بهشت نمی­شود».

علاوه بر اینکه این حدیث باطل است با آیات قرآن نیز در تضاد است آنجا که خداوند متعال می­فرماید: « أَلَّا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى» (نجم:38) «هیچکس بارگناه دیگری را بر دوش نمی‌کشد». «وَلاَ تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى» (انعام: 164؛ اسراء: 15؛ فاطر: 18؛ زمر: 7) «و هيچ گناه‌کاری بارگناه ديگری را به دوش نمی‌گيرد».

5-«من تزوج قبل ان یحج فقد بدا بالمعصیة»: «هرکس قبل از ادای حج ازدواج کند، دچار معصیت و نافرمانی شده است».[[903]](#footnote-903)

6-«من السنة ان لا یصلی الرجل بالتیمم الا صلاة واحدة ثم یتیمم للصلاة الاخری»:[[904]](#footnote-904) «سنت این است که انسان با تیمم جز یک نماز را نخواند سپس برای نماز دیگر تیمم کند».

7- «من زار قبر والدیه کل جمعة فقرا عندهما او عنده «یس» غفر له بعدد کل آیة او حرف»:[[905]](#footnote-905) «هرکس در هر جمعه قبر پدر و مادرش را زیارت کند و نزد قبرشان سوره­ی یس را بخواند، به تعداد هر آیه یا حرف مورد آمرزش و مغفرت قرار می­گیرد».

**5- تصفیه سیرت و تاریخ:**

سیرت و تاریخ بخشی از آنچه اکنون علوم انسانی نامیده می­شود، تشکیل می­دهد.[[906]](#footnote-906) از این­رو واجب است اصول راسخ و قواعد ثابتی برای آن وجود داشته باشد تا اینکه دروغ و افترا در آن راه نیابد و امور منکر با آن نیامیزد. متاسفانه این مهم چنانکه باید وجود ندارد و بلکه مفقود است. اکنون به برخی از وقایعی که نزد مردم مشهور است اما صحت ندارند، اشاره می­کنیم:

1- داستان غار ثور:

«شبی که رسول خدا در غار ثور بود خداوند متعال به درختی دستور داد رسول خدا را با شاخ و برگ­هایش بپوشاند و عنکبوتی را فرستاد تا با تنیدن تارهای خود در ورودی غار آن­را بپوشاند و خداوند دو کبوتر وحشی را امر کرد بال زنان آمده و میان عنکبوت و درخت قرار گیرند. پس جوانان قریش از هر قبیله یک نفر برای تعقیب رسول خدا آماده شدند که هریک چوب دستی و عصا و چماغی در دست داشتند. چنانکه فاصله­ی آنها تا رسول خدا به اندازه­ی دویست ذراع بود.

راهنما (سراقه بن مالک) گفت: به این سنگ نگاه کنید؛ و پس از آن جای پای رسول خدا را گم کردند. جوانان قریش گفتند: تو از شب گذشته تعقیب او را به صورت جدی رها کردی تا اینکه صبح شد. سراقه گفت: به غار نگاهی بیندازید. پس برای دیدن غار و بازرسی آن آماده شده و به غار نزدیک شدند. تا اینکه در فاصله­ی پنجاه ذراع مانده به غار قرار گرفتند. اولین کسی که برای بررسی غار به آن نزدیک شد، کبوترها را دید و بازگشت. دوستانش گفتند: چه باعث شد داخل غار را نگاه نکنی؟ گفت: دو کبوتر وحشی را در ورودی غار دیدم. پس دانستم کسی در غار نیست. رسول خدا این گفتگو را شنید و دانست که خداوند متعال به وسیله­ی آن دو کبوتر خطر را از آنها دور کرد. پس رسول خدا برای آنها دو اسم انتخاب نمود و خداوند متعال آنان را در حرم پناه داد».[[907]](#footnote-907)

2- شنیدن موسیقی توسط رسول خدا قبل از بعثت:

روایتی را به رسول خدا نسبت داده­اند که مضمون آن چنین است: «تنها دو بار تصمیم گرفتم آنچه را اهل جاهلیت انجام می­دهند، امتحان کنم. و هر بار خداوند متعال میان من و آن مانع می­شد. و پس از آن دو مرتبه هیچگاه برای امری بد تصمیم نگرفتم تا اینکه خداوند متعال با عطای رسالت خود مرا گرامی داشت. شبی به غلامی که در بالای مکه همراه من مشغول چوپانی بود گفتم: مراقب گوسفندانم باش تا به مکه بروم. وی گفت: چنین کن. پس به سوی مکه روانه شدم تا اینکه به اولین خانه در مکه رسیدم و صدای موسیقی شنیدم. گفتم: این چیست؟ گفتند: عروسی است. پس نشستم و گوش دادم که خداوندگوش­هایم را از شنیدن آن بازداشت و چنان به خواب فرو رفتم که گرمای خورشید مرا بیدار کرد ... شبی دیگر چنین درخواستی از آن غلام کردم و وارد مکه شدم. همچون شب اول؛ اما پس از آن هیچگاه تصمیم به انجام عملی بد نکردم».[[908]](#footnote-908)

3- عام الحزن

مشهور است رسول خدا از سال وفات ام المومنین خدیجه و عمویش ابوطالب به عام الحزن یاد کرده است و چنین نام­گذاری به خاطر شدت درد و رنج­هایی بود که در این سال در راه دعوت بوجود آمد.[[909]](#footnote-909)

4- تلاش رسول خدا برای خودکشی:

«... با توجه به آنچه به ما رسیده، رسول خدا چنان اندوهگین شد که فردای آن روز چندین بار تصمیم گرفت از قله­ی کوه خود را پرت کند؛ اما هرگاه به قله­ی کوه صعود می­کرد تا خود را از آن پرت کند، جبرئیل خود را به او نشان داده و می­گفت: ای محمد، براستی تو رسول بر حق خداوند هستی؛ و این باعث آرامش رسول خدا می شد و باز می­گشت.اما چون مدت زمان نزول وحی طولانی می­شد، فردای آن روز دوباره چنین می­کرد و چون به قله­ی کوه می­رسید، جبرئیل خود را به او نشان داده و همان کلمات را به او می­گفت».[[910]](#footnote-910)

**6- تصفیه اخلاق و رفتار و تزکیه:**

یکی از مهمترین اهدافی که رسول خدا برای آن مبعوث شدند تصفیه اخلاق و رفتار و تزکیه می­باشد. و بلکه هدف نهایی تمام رسالت­ها و ثمره­ی آنها می­باشد. خداوند متعال می­فرماید: «هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولاً مِّنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِن كَانُوا مِن قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ» (جمعة: 2) «او کسی است که در میان درس ناخواندگان رسولی از خودشان برانگیخت که آیاتش را بر آن‌ها می‌خواند و آن‌ها را پاک (و تزکیه) می‌کند و به آنان کتاب (قرآن) و حکمت (سنت) می‌آموزد اگر چه پیش از این در گمراهی آشکار بودند».[[911]](#footnote-911)

بعدها از راه و روش اصلاح نفس با اسم تصوف یاد شد که مصیبت و بلا در لابه لای خود نهفته بود. بدون اینکه حد و مرزی داشته باشد. اکنون به مثال­های زیر توجه کن.

1- به ابو یزید بسطامی[[912]](#footnote-912) گفته شد: از اوایل ریاضت نفس خود برای ما سخن بگو؟پس گفت: بله، نفس خود را به سوی خدا فرا خواندم که چنین خواسته ای بر من گران و دشوار آمد و آن­را نپذیرفتم. پس تصمیم گرفتم یک سال آب نخورم و لذت خواب را نچشم که این برایم میسر گردید.[[913]](#footnote-913)

2- وحکایت شده: یکی از حاضران عالی قدر مجلس ابو یزید که از بزرگان اهل بسطام بود هیچگاه مجلس او را ترک نمی­کرد. روزی به ابویزید گفت: من مدت سی سال است که همیشه روزه بودم و هیچگاه روزی را افطار نکردم و شب را به عبادت گذرانده و نمی­خوابم اما چیزی از علمی که تو از آن سخن می­گویی، نیافتم. درحالی­که آن را تصدیق نموده و دوست دارم.

پس ابویزید گفت: اگر سیصد سال روزه بگیری و هر شب را به عبادت بگذرانی، ذره­ای از این علم را نخواهی یافت.

آن مرد گفت: چرا؟

ابویزید گفت: چرا که تو خود شیفته­ای.

آن مرد گفت: آیا دوایی برای آن وجود دارد؟

ابویزید گفت:بله؛

آن مرد گفت: به من بگو تا آن­را انجام دهم.

ابو یزید گفت: آن­را نمی­پذیری؛

آن مرد گفت: آن­را برایم بیان کن تا انجامش دهم؛

ابو یزید گفت: نزد آرایشگر برو و سرو ریشت را بتراش؛ و این لباس (فاخر)را از تن در بیاور و عبایی را بپوش و توبره­ای پُر از گردو برگردنت بیاویز و کودکان را پیرامون خود جمع کن و بگو: هرکس به من یک سیلی بزند، گردویی به او می دهم. سپس وارد بازار شو و چنین تمام بازار را در نظر همگان و کسانی که تو را می­شناسند، طی کن.

آن مرد گفت: سبحان الله؛ به کسی چون من می­گویی چنین کنم؟

ابویزید گفت: اینکه گفتی سبحان الله شرک است.

آن مرد گفت: چگونه ممکن است؟

ابو یزید گفت: چون نفس خود را بزرگ پنداشتی و در واقع نفس خود را از این عمل پاک گفتی و پاکی خداوند را یاد نکردی.

آن مرد گفت: چنین عملی را انجام نمی­دهم. مرا به امر دیگری راهنمایی کن.

ابویزید گفت: قبل از هر عملی چنین کن.

آن مرد گفت: نمی­توانم.

ابویزید گفت: به تو گفتم آن­را نمی­پذیری».[[914]](#footnote-914)

3- و از این دسته است شیخ محمد سروری مشهور به ابوحمائل؛ یکی از کسانی که به جهد و عبادت مشهور است و اینکه حال بر او غلبه می­کند و به زبان­های عبری و سریانی و عجمی سخن می­گوید. و گاهی در شادمانی­ها و عروسی­ها چنانکه زنان با صدایی شادمانی خود را اعلان می­کنند، چنین می­کند... روایت شده که چون شیخ علی حدیدی نزد وی آمده و از او در مورد راه سلوک راهنمایی خواست، چون ابوحمائل او را متوجه نظافت لباسش دید، گفت: اگر می­خواهی راه را بدانی لباست را در معرض لمس فقرا قرار بده؛ و اینگونه بود که هرکس که ماهی یا هر خوراکی از این دسته می­خورد، با دست خود لباس او را لمس می­کرد و به مدت یکسال و هفت ماه چنین بود. چنانکه لباس وی همچون لباس زیتون فروش­ها یا ماهی فروشان شده بود... پس چون لباسش را چنین دید به وی اذکاری را تلقین نمود و همراه او وارد راه شد... اغلب شب­ها حال بر او غلبه می­کرد که در اثر آن با زبان­های غیر عربی چون عبری و سریانی و عجمی و هنودی و... سخن می­گفت. و گاهی در طول شب می­گفت: «قاق، قاق» و جیغ زده و فریاد می­کشید و گروهی را مخاطب قرار می­داد که دیده نمی­شدند. و چون در حالت غلبه حال چیزی می­گفت، آن­را اجرا می­کرد».[[915]](#footnote-915)

اما کسانی که اخلاق و عبادت را به فساد کشیدند به وضع حدیث نیز روی آوردند چنانکه احادیثی را در جهت هوی و هوس و خواهشات نفسانی خود وضع نموده و به رسول خدا نسبت دادند. و اینگونه به رسول خدا بهتان و افترا و دروغ بستند. اکنون به نمونه­هایی از این روایات جعلی اشاره می­کنیم.

1- «من حسن ظنه بالناس کثرت ندامته»:[[916]](#footnote-916) «هرکس نسبت به مردم گمان نیک داشته باشد، پشیمانی و ندامت وی زیاد خواهد بود».

درحالی­که خداوند متعال می­فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيراً مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَلَا تَجَسَّسُوا وَلَا يَغْتَب بَّعْضُكُم بَعْضاً أَيُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَن يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتاً فَكَرِهْتُمُوهُ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَّحِيمٌ» (حجرات: 12) «ای کسانی‌که ایمان آورده‌اید! از بسیاری از گمان(های بد) بپرهیزید، بی‌شک بعضی از گمان (ها) گناه است و (در امور دیگران) تجسس (و کنجکاوی) نکنید و بعضی از شما بعضی دیگر را غیبت نکند، آیا کسی از شما دوست دارد که گوشت برادرش را درحالی‌که مرده است، بخورد؟! پس (البته) آن­را ناپسند دارید و از الله بترسید، بی‌گمان الله توبه‌پذیر مهربان است».

2- «بر شماست که لباس پشمی بپوشید تا حلاوت ایمان را در قلب­های­تان بچشید و بر شماست که لباس پشمی بپوشید تا کم خوردن را بیابید و با آن در آخرت شناخته شوید چراکه لباس پشمی میراث تفکر و حکمت را برای قلب به جای می­گذارد. و حکمت چنان در وجود انسان جریان می­یابد که خون جریان دارد. پس هرکس خوراک وی زیاد باشد و جسمش بزرگ باشد و قلبش سخت­تر باشد، قلب سخت از بهشت دور و به آتش نزدیک است».[[917]](#footnote-917)

3- «الهوا العبوا، فانی اکره ان یری فی دینکم غلظة»:[[918]](#footnote-918) «خوشگذرانی و بازی کنید؛ من دوست ندارم در دین شما غلظت و شدت دیده شود».

4- «اذا اقل الرجل الطعم ملیء جوفه نورا»:[[919]](#footnote-919) «چون انسان کمتر بخورد، شکمش از نور پر می­شود».

**مبحث هشتم: اخلاق و تزکیه**

تزکیه[[920]](#footnote-920) برگرفته از زکات به معنای پاکیزگی و رشد حاصل از برکت خداوند متعال می­باشد. و تزکیه نفس به معنای پاکیزگی و طهارت آن می­باشد چنانکه انسان در دنیا مستحق توصیف نیکو و در آخرت مستحق اجر و پاداش و وارد شدن به بهشت باشد. چنانکه خداوند متعال می­فرماید: «[وَ سيقَ الَّذينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَي الْجَنَّةِ زُمَراً حَتَّي إِذا جاؤُها وَ فُتِحَتْ أَبْوابُها وَ قالَ لَهُمْ خَزَنَتُها سَلامٌ عَلَيْکُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوها خالِدينَ](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=39&AID=73)» (زمر: 73) «و کسانی ‌که از پروردگار‌شان ترسیده‌اند، گروه گروه به بهشت برده می‌شوند، تا وقتی به (کنار) آن رسند و در‌هایش گشوده شود و نگهبانانش به آنان گویند: سلام بر شما پاکیزه بوده‌اید (خوش باشید) پس جاودانه به آن (= بهشت) وارد شوید».[[921]](#footnote-921) یعنی این مقام گوارای­تان باد یا اینکه از خبائث گناهان پاک شدید. یا اینکه معنای آن از این قرار است که: شما در دنیا پاک و پاکیزه بوده­اید. قلب­های­تان با شناخت خداوند و محبت و خشیت او و زبان­تان با ذکر و ستایش اوتعالی و اعضا و جوارح­تان با اطاعت و روی آوردن به اوتعالی پاک و پاکیزه بوده است.

اما شایسته­ی هر انسانی است که به هر چیزی پاکیزگی و طهارت وی را به دنبال دارد، مزین باشد. اما این پاکیزگی گاهی به بنده، گاهی به خداوند و گاهی به رسول نسبت داده می­شود:

1- گاهی به بنده نسبت داده می­شود. چرا که بنده است که آن­را کسب می­کند. خداوند متعال می­فرماید: «[قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَکَّاها](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=91&AID=9)» (شمس: 9) «محققاً هرکس که نفس خود را تزکیه (و پاک) کرد، رستگار شد».

2- گاهی به خداوند نسبت داده می­شود. چرا که فاعل حقیقی آن خداوند است. چنانکه می­فرماید: «[بَلِ اللَّهُ يُزَکِّي مَنْ يَشاءُ وَ لا يُظْلَمُونَ فَتيلاً](http://www.tadabbor.org/?page=quran&SID=4&AID=49)» (نساء: 49) «بلکه الله هرکس را بخواهد پاک می‌گرداند و به آن‌ها اندازه‌ی نخ روی هسته خرمایی ستم نمی‌شوند».

3- و گاهی به پیامبر نسبت داده می­شود. از این جهت که واسطه­ی رسیدن بندگان به پاکیزگی می­باشد. چنانکه خداوند متعال می­فرماید: «[تُطَهِّرُهُمْ وَ تُزَکِّيهِمْ بِها](http://tadabbor.org/?page=tadabbor&SOID=9&AYID=103)» (توبه: 103) «تا بوسیله‌ی آن، آن‌ها را پاک سازی و تزکیه­شان کنی».

اما اخلاق عبارت است از: خلق و خوی و فضیلت­هایی که انسان با شایستگی­های خود کسب می­کند.

اقسام اخلاق: اخلاق به دو بخش تقسیم می­شود: 1- بخش فطری 2- بخش کسبی

1- بخش فطری اخلاق: بخشی که انسان با آن خلق شده­ و جزئی از سرشت وی می­باشد. چنانکه خداوند متعال در مورد جبرئیل می­فرماید که به مریم در مورد عیسی علیه­السلام گفت: «[لِأَهَبَ لَکِ غُلاماً زَکِيًّا](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=19&AID=19)» (مریم: 19) «یقیناً من فرستاده‌ی پروردگار تو هستم، تا پسر پاکیزه‌ای به تو ببخشم». یعنی اخلاق پاکیزه را داراست. و این از طریق انتخاب و توفیق الهی می­باشد.

و از این قبیل است آنچه رسول خدا به اشج فرستاده عبدالقیس فرمود: «**إِنَّ فِيكَ لَخَصْلَتَيْنِ يُحِبُّهُمَا اللهُ: الْحِلْمُ وَالْأَنَاةُ»:[[922]](#footnote-922)** «دو خصلت در تو وجود دارد که خداوند متعال آنها را دوست دارد: صبر و شکیبایی و درنگ در کارها».

2- بخش کسبی اخلاق: به این معنا که انسان می­تواند این بخش از اخلاق را از محیط خود فراگرفته و از آن تأثیر بگیرد. و بر این اساس است که رسول خدا فرمودند: «**إِنَّمَا مَثَلُ الْجَلِيسِ الصَّالِحِ، وَالْجَلِيسِ السَّوْءِ، كَحَامِلِ الْمِسْكِ، وَنَافِخِ الْكِيرِ، فَحَامِلُ الْمِسْكِ: إِمَّا أَنْ يُحْذِيَكَ، وَإِمَّا أَنْ تَبْتَاعَ مِنْهُ، وَإِمَّا أَنْ تَجِدَ مِنْهُ رِيحًا طَيِّبَةً، وَنَافِخُ الْكِيرِ: إِمَّا أَنْ يُحْرِقَ ثِيَابَكَ، وَإِمَّا أَنْ تَجِدَ رِيحًا خَبِيثَةً»:[[923]](#footnote-923)** «مثال همنشین خوب و بد مانند حامل مشک و دمنده­ی دَم آهنگر است. حامل مشک یا به تو مشک می­دهد یا از او می­خری و یا اینکه بوی خوش آن به مشام­ات می­رسد. و دمنده­ی دَم آهنگر لباس­هایت را می­سوزاند و یا بوی بد آن به مشام­ات می­رسد».

و نیز فرمودند: **«إِنَّمَا الْعِلْمُ بِالتَّعَلُّمِ، وَإِنَّمَا الْحِلْمُ بِالتَّحَلُّمِ، وَمَنْ يَتَحَرَّ الْخَيْرَ يُعْطَهُ، وَمَنْ يَتَّقِ الشَّرَّ يُوقَهُ»:[[924]](#footnote-924) «علم** با آموختن و حلم با بردباری و شکیبایی حاصل می­شود. هرکس در پی کسب خیر باشد، به او داده می­شود. و هرکس از شر و بدی دوری کند، در امان می­ماند».

و از این دسته است نصیحت و راهنمایی عالمی که به قاتل صد نفر گفت: به سرزمین فلان و فلان برو، در آنجا مردمی زندگی می­کنند که خدا را عبادت می­کنند پس همراه آنان خدا را عبادت کن و به سرزمین خود باز نگرد که سرزمین بدی است».[[925]](#footnote-925)

اما اگر امکان کسب اخلاق و تغییر آن وجود نداشت، شریعت (در قرآن و سنت) ما را به اخلاق نیکو و دوری از اخلاق زشت و ناپسند امر نمی­کرد.

**ارکان اخلاق نیک:**

اخلاق نیک دارای چهار رکن می­باشد. چنانکه جز با آنها قابل تصرف نیست: صبر، عفت، شجاعت، عدالت.

1- صبر: صبر، انسان را به تحمل و فرو بردن خشم و خودداری از آزار و اذیت و بردباری و درنگ و رفق و نرمی و عدالت و عجله نکردن وا می­دارد.

2- عفت (پاکدامنی): عفت و پاکدامنی انسان را به دوری از رذایل و اقوال و اعمال زشت و ناپسند وا می­دارد و او را به سوی حیا سوق می­دهد.

3- شجاعت: شجاعت موجب عزت نفس و برگزیدن اخلاق والا و بذل و بخشش و سخاوت می­شود که بیانگر شجاعت نفس و تحمل دوری نفس از چیزهای خوشایندِ آن می­باشد.

چنانکه رسول خدا فرمودند: «**لَيْسَ الشَّدِيدُ بِالصُّرَعَةِ، إِنَّمَا الشَّدِيدُ الَّذِي يَمْلِكُ نَفْسَهُ عِنْدَ الغَضَبِ»:[[926]](#footnote-926)** «شجاع کسی نیست که هنگام کشتی گرفتن افراد زیادی را به زمین بزند، بلکه شجاع کسی است که هنگام خشم، خود را کنترل کند». و این حقیقت شجاعت می­باشد و آن در واقع قوت و نیرویی است که بوسیله­ی آن بر دشمن خود چیره می­شود.

4- عدالت: عدالت انسان را به اعتدال و میانه­روی در اخلاق و حرکت در میان افراط و تفریط وا می­دارد. و اینچنین او را مزین به اخلاقِ بخشش و سخاوت می­کند. بخشش و سخاوتی که جایگاه میانه در بین بخل و اسراف را داراست.

منشأ تمام خلق و خوهای نیک همین چهار فاکتور اساسی می­باشد.[[927]](#footnote-927)

امر به اخلاق نیک:

در قرآن: خداوند متعال در ستایش پیامبرش و بیان لطفی که با فرستادن او به سوی این امت در حق آنان روا داشته می­فرماید: «[لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَي الْمُؤْمِنينَ إِذْ بَعَثَ فيهِمْ رَسُولاً مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آياتِهِ وَ يُزَکِّيهِمْ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْکِتابَ وَ الْحِکْمَةَ](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=3&AID=164)» (آل عمران: 164) «به راستی که الله بر مؤمنان منّت نهاد، هنگامی‌که در میان آنان پیامبری از خودشان بر انگیخت که آیات او (= قرآن) را بر آن‌ها می‌خواند و پاکیزه­شان می‌دارد و به آنان کتاب (= قرآن) و حکمت (= سنت) می‌آموزد».

در سنت نبوی: خداوند در مدح و ستایش رسولش می­فرماید: «[وَ إِنَّکَ لَعَلي‏ خُلُقٍ عَظيمٍ](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=68&AID=4)» (قلم: 4) «و یقیناً تو (ای محمد) بر اخلاق و خوی بسیار عظیم و والایی هستی». و رسول خدا فرمودند: «**إِنَّمَا بُعِثْتُ لِأُتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ**»:[[928]](#footnote-928) «من تنها برای این مبعوث شدم که مکارم اخلاق را به اتمام برسانم».

و رسول خدا فرمودند: «**أَثْقَلُ شَيْءٍ فِي الْمِيزَانِ الْخُلُقُ الْحَسَنُ»:[[929]](#footnote-929)** «سنگین­ترین عمل در ترازوی اعمال، اخلاق نیکو می­باشد».

و فرمودند: «**إِنَّ الْمُؤْمِنَ لَيُدْرِكُ بِحُسْنِ خُلُقِهِ درجة القائم** **الصائم»:[[930]](#footnote-930) «مومن با اخلاق نیک** به درجه­ی کسی می­رسد که پیوسته در حالت قیام و صیام است»..

**جوانب مختلف اخلاق نیک:**

اخلاق نیک جوانب مختلف و متعددی دارد از جمله:

**الف) اخلاق با خداوند متعال:** مهمترین اخلاقی که باید در برابر خداوند متعال رعایت شود، توحید است. چنانکه خداوند متعال بدان امر می­کند: «[وَ اعْبُدُوا اللَّهَ وَ لا تُشْرِکُوا بِهِ شَيْئاً](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=4&AID=36)» (نساء: 36) «و الله را بپرستید و چیزی را با او شریک مگردانید». و بدترین اخلاقی که باید در برابر خداوند متعال ترک شود، شرک است که خداوند متعال در مورد آن هشدار داده و از آن نهی کرده است: «[إِنَّ اللَّهَ لا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَکَ بِهِ وَ يَغْفِرُ ما دُونَ ذلِکَ لِمَنْ يَشاءُ](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=4&AID=48)» (نساء: 48؛ 116) «قطعاً الله، شرک آوردن به او را نمی‌آمرزد و جز آن (هرگناهی) را برای هر که بخواهد می‌آمرزد».

و می­فرماید: «[إِنَّهُ مَنْ يُشْرِکْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَ مَأْواهُ النَّارُ وَ ما لِلظَّالِمينَ مِنْ أَنْصارٍ](http://www.tadabbor.org/?page=quran&SID=5&AID=72)» (مائده: 72) «همانا هرکس به الله شرک آورد، الله بهشت را بر او حرام کرده است و جایگاه او دوزخ است و ستمکاران را یاوری نیست».

خداوند متعال مثال مشرک را برده­ای معرفی می­کند که مالکش از او راضی نیست. رسول خدا در حدیثی فرمودند: «**إِنَّ اللَّهَ أَمَرَ يَحْيَى بْنَ زَكَرِيَّا بِخَمْسِ كَلِمَاتٍ ... أَوَّلُهُنَّ أَنْ تَعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا، فَإِنَّ مَثَلَ مَنْ أَشْرَكَ بِاللَّهِ كَمَثَلِ رَجُلٍ اشْتَرَى عَبْدًا مِنْ خَالِصِ مَالِهِ بِذَهَبٍ أَوْ وَرِقٍ ثُمَّ أَسْكَنَهُ دَارًا، فَقَالَ: اعْمَلْ وَارْفَعْ إِلَيَّ، فَجَعَلَ العَبد يَعْمَلُ وَيَرْفَعُ إِلَى غَيْرِ سَيِّدِهِ، فَأَيُّكُمْ يَرْضَى أَنْ يَكُونَ عَبْدُهُ كَذَلِكَ؟ وَإِنَّ اللَّهَ خَلْقَكُمْ وَرَزَقَكُمْ، فَاعْبُدوهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا...»:[[931]](#footnote-931)** «خداوند متعال یحیی بن زکریا را به پنج چیز امرنمود ... اولین آنها این بود که: خداوند را عبادت کنید و چیزی را با او شریک نکنید. مثال کسی که به خداوند شرک می­ورزد همچون کسی است که از بهترین اموالش، با طلا یا پول، برده­ای را خریده و او را در خانه­ای سکونت دهد. و به او بگوید: کار کن و درآمد آن­را به من پرداخت کن. پس آن بنده کار می­کند و درآمد آن­را به دیگری می­پردازد. براستی چه کسی از شما راضی می­شود برده­ی او چنین باشد؟ همانا خداوند شما را خلق کرده و به شما روزی می­دهد، پس تنها او را عبادت کنید و چیزی را با او شریک نکنید.»

و در این زمینه یکی از مواردی که رعایت آن در برابر خداوند متعال لازم است این است که بدانیم به خاطر عملی که از ما سر می­زند از خداوند معذرت بخواهیم و به خاطر آنچه از جانب خداوند به ما می­رسد، او را سپاس بگوییم. و اینگونه پیوسته شاکر نعمت­های او بوده و به خاطر اعمال خود به درگاه او عذر آوریم. و درحالی­که نعمت او را خواستاریم و شاهد عیب و اعمال خود هستیم به سوی او حرکت کنیم.

**ب) اخلاق با پیامبر**

1- رسول خدا از خود مومنان و نزدیکان­شان نسبت به آنها سزاوار­تر است. خداوند متعال می­فرماید: «[النَّبِيُّ أَوْلي‏ بِالْمُؤْمِنينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=33&AID=6)» (احزاب: 6) «پیامبر نسبت به مؤمنان از خودشان سزاوار‌تر است».

2- بلند کردن صدا نزد رسول خدا:

خداوند متعال می­فرماید: «[يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا لا تَرْفَعُوا أَصْواتَکُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَ لا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ کَجَهْرِ بَعْضِکُمْ لِبَعْضٍ أَنْ تَحْبَطَ أَعْمالُکُمْ وَ أَنْتُمْ لا تَشْعُرُونَ](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=49&AID=2)» (حجرات: 2) «ای کسانی‌که ایمان آورده‌اید! صدای‌تان را فراتر از صدای پیامبر نکنید و با او با آواز بلند سخن نگویید همان گونه که با یکدیگر بلند سخن می‌گویید، که مبادا درحالی‌که نمی‌دانید اعمال شما نابود گردد». و رفتار عمر بن خطاب در برخورد با کسانی که صدای خود را در مسجدالنبی بالا بردند، بیانگر رعایت این اخلاق می­باشد. دو نفر در مسجد رسول الله ح بودند که صدای آنها بالا گرفت؛ چون عمر بن خطاب صدای آنها را شنید، نزد آنان رفته و گفت: آیا می­دانید کجا هستید؟ سپس فرمود: شما دو نفر از کجا هستید؟ گفتند: از اهل طائف؛ پس عمر بن خطاب گفت: اگر از اهل مدینه می­بودید شما را به درد می­آوردم.

و علما می­گویند: بلند کردن صدا نزد قبر رسول خدا مکروه است. چنانکه بلند کردن صدا در برابر رسول خدا به هنگام زنده بودن ایشان چنین بوده است. چون رسول خدا چه زنده و چه پس از وفات محترم می­باشند. سلام و درود خداوند بر او باد.[[932]](#footnote-932)

3- یاری رسول خدا و رعایت احترام او؛ چنانکه امروزه شاهد هجمه­ی بی­وقفه­ی غربی­ها به پیامبرمان محمد هستیم. خداوند متعال می­فرماید: «الَّذينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذي يَجِدُونَهُ مَکْتُوباً عِنْدَهُمْ فِي التَّوْراةِ وَ الْإِنْجيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهاهُمْ عَنِ الْمُنْکَرِ وَ يُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّباتِ وَ يُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبائِثَ وَ يَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَ الْأَغْلالَ الَّتي‏ کانَتْ عَلَيْهِمْ فَالَّذينَ آمَنُوا بِهِ وَ عَزَّرُوهُ وَ نَصَرُوهُ وَ اتَّبَعُوا النُّورَ الَّذي أُنْزِلَ مَعَهُ أُولئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» (اعراف: 157) «آنان که از (این) رسول (الله)، پیامبر «أمی» (= درس ناخوانده) پیروی می‌کنند که صفاتش را در تورات و انجیلی که نزدشان است، نوشته می‌یابند. آن‌ها را به (کارهای) خوب و پسندیده فرمان می‌دهد و از زشتی (و کارهای نا پسند) بازشان می‌دارد. و پاکیزه‌ها را برای­­شان حلال می‌گرداند و پلیدی‌ها را بر آنان حرام می‌کند و بارهای سنگین و قید (و زنجیرهایی) را که بر آن‌ها بود، از (دوش) آن‌ها بر می‌دارد، پس کسانی‌که به او ایمان آوردند و او را گرامی داشتند و او را یاری دادند و از نوری که با او نازل شده پیروی نمودند، آنانند که رستگارند».

و می­فرماید: «**إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا**» (فتح: 8) «(ای پیامبر) به راستی ما تو را گواه و مژده‌دهنده و بیم‌دهنده فرستادیم».

4- درود فرستادن به رسول خدا؛

خداوند متعال می­فرماید: «[إِنَّ اللَّهَ وَ مَلائِکَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَي النَّبِيِّ يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَ سَلِّمُوا تَسْليماً](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=33&AID=56)» (احزاب : 56) «بی‌گمان الله و فرشتگانش بر پیامبر درود می‌فرستند؛ ای کسانی‌که ایمان آورده‌اید! بر او درود فرستید، و سلام بگویید، سلامی نیکو».

و «صلاة» در اینجا به معنای دعا می­باشد چنانکه در حدیث ابو حمید ساعدی آمده است که صحابه گفتند: ای رسول خدا، چگونه بر شما صلوات بفرستیم؟ فرمودند: بگویید: «**اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَأَزْوَاجِهِ وَذُرِّيَّتِهِ، كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ، وَبَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَأَزْوَاجِهِ وَذُرِّيَّتِهِ، كَمَا بَارَكْتَ عَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ»[[933]](#footnote-933)**

5- دوست داشتن رسول خدا و محبت نسبت به او:

خداوند متعال می­فرماید: «[قُلْ إِنْ کُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُوني‏ يُحْبِبْکُمُ اللَّهُ وَ يَغْفِرْ لَکُمْ ذُنُوبَکُمْ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحيمٌ](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=3&AID=31)» (آل عمران: 31) «بگو: اگر الله را دوست می‌دارید، پس از من پیروی کنید تا الله شما را دوست بدارد و گناهان‌تان را برای­تان بیامرزد و الله آمرزنده‌ی مهربان است».

6- پیروی از رسول خدا و اقتدا به او:

خداوند متعال می­فرماید: «[قُلْ إِنْ کُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُوني‏ يُحْبِبْکُمُ اللَّهُ وَ يَغْفِرْ لَکُمْ ذُنُوبَکُمْ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحيمٌ](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=3&AID=31)»(آل عمران: 31)

و می­فرماید: «[لَقَدْ کانَ لَکُمْ في‏ رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ کانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَ الْيَوْمَ الْآخِرَ وَ ذَکَرَ اللَّهَ کَثيراً](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=33&AID=21)» (احزاب: 21) «یقیناً برای شما در زندگی رسول الله سرمشق نیکویی است، برای آنان که به الله و روز آخرت امید دارند و الله را بسیار یاد می‌کنند».

رسول خدا فرمودند: «هو الذی نفسی بیده لا یومن احدکم حتی اکون احب الیه من والده و ولده والناس اجمعین»:[[934]](#footnote-934) «سوگند به کسی که جانم در دست اوست، هیچیک از شما ایمان نمی­آورد تا اینکه من نزد او از پدر و فرزند و تمام مردم محبوب­تر باشم».

7- داور و قاضی قرار دادن رسول خدا:

خداوند متعال می­فرماید: «[يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا أَطيعُوا اللَّهَ وَ أَطيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْکُمْ فَإِنْ تَنازَعْتُمْ في‏ شَيْ‏ءٍ فَرُدُّوهُ إِلَي اللَّهِ وَ الرَّسُولِ إِنْ کُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ ذلِکَ خَيْرٌ وَ أَحْسَنُ تَأْويلاً](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=4&AID=59)» (نساء: 59) «ای کسانی‌ که ایمان آورده‌اید! الله را اطاعت کنید و پیامبر را اطاعت کنید و صاحبان امرتان را (اطاعت کنید) و اگر در چیزی اختلاف کردید، آن­را به الله و پیامبر باز گردانید؛ اگر به الله و روز قیامت ایمان دارید، این بهتر و خوش فرجام‌تر است».

و می­فرماید: «[فَلا وَ رَبِّکَ لا يُؤْمِنُونَ حَتَّي يُحَکِّمُوکَ فيما شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لا يَجِدُوا في‏ أَنْفُسِهِمْ حَرَجاً مِمَّا قَضَيْتَ وَ يُسَلِّمُوا تَسْليماً](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=4&AID=65)» (نساء: 65) «نه، سوگند به پروردگارت که آن‌ها ایمان نمی‌آورند، مگر اینکه در اختلافات خویش تو را داور قرار دهند و سپس از داوری تو، در دل خود احساس ناراحتی نکنند و کاملاً تسلیم باشند».

**ج) اخلاق با مردم:**

قاعده­ی کلی و جامع رعایت اخلاق با مردم، در دو فاکتور اصلی خلاصه می­شود: رعایت اقوال و افعال نیک در برابر آنها و خودداری از اذیت و آزار قولی و عملی آنها؛

چنانکه عبدالله بن مبارک می­گوید: «اخلاق نیک عبارت است از: گشاده­رویی و نیکی کردن و خودداری از اذیت و آزار».

رسول خدا فرمودند: «**إِنَّ رَجُلًا لَمْ يَعْمَلْ خَيْرًا قَطُّ، وَكَانَ يُدَايِنُ النَّاسَ، فَيَقُولُ لِرَسُولِهِ: خُذْ مَا تَيَسَّرَ، وَاتْرُكْ مَا عَسُرَ وَتَجَاوَزْ، لَعَلَّ اللَّهَ تَعَالَى أَنْ يَتَجَاوَزَ عَنَّا، فَلَمَّا هَلَكَ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهُ: هَلْ عَمِلْتَ خَيْرًا قَطُّ؟ قَالَ: لَا. إِلَّا أَنَّهُ كَانَ لِي غُلَامٌ وَكُنْتُ أُدَايِنُ النَّاسَ، فَإِذَا بَعَثْتُهُ لِيَتَقَاضَى قُلْتُ لَهُ: خُذْ مَا تَيَسَّرَ، وَاتْرُكْ مَا عَسُرَ، وَتَجَاوَزْ لَعَلَّ اللَّهَ يَتَجَاوَزُ عَنَّا. قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: قَدْ تَجَاوَزْتُ عَنْكَ »:[[935]](#footnote-935)** «مردی بود که هیچ عملی انجام نداده بود. و به مردم قرض می­داد و چون فرستاده­ی خود را برای وصول قرض­ها می­فرستاد، به او می­گفت: آنچه را برای مدیون میسر است، بگیر و مقداری از قرض را که برای او میسر نیست رها کن و از آن درگذر؛ باشد که خداوند از ما درگذرد (و ما را مرهون رحمت خویش قرار دهد.) چون وی مُرد، خداوند گفت: آیا هرگز عملی را انجام داده­ای؟ گفت: «نه» جز اینکه غلامی داشتم و به مردم قرض می­دادم. پس چون او را برای وصول قرض­ها می­فرستادم به او می­گفتم: آنچه را برای مدیون میسر است بگیر و از مقدار باقی­مانده قرض که قدرت پرداخت آن­را ندارد، درگذر؛ باشد که الله از ما در گذرد. خداوند فرمود: تو را بخشیدم».

**تشویق به آداب و اخلاق نیک:**

رسول خدا فرمودند: «**إِنَّ اللَّهَ يُوصِيكُمْ بِأُمَّهَاتِكُمْ – ثَلَاثًا - إِنَّ اللَّهَ يُوصِيكُمْ بِآبَائِكُمْ – مرتین - إِنَّ اللَّهَ يُوصِيكُمْ بِالْأَقْرَبِ فَالْأَقْرَبِ**»:[[936]](#footnote-936) «خداوند متعال در مورد مادران­تان به شما توصیه کرده است- و این را سه بار تکرار نمودند- خداوند متعال در مورد پدران­تان به شما سفارش نموده است- و این را دو بار تکرار کردند- خداوند متعال در مورد افراد نزدیک و نزدیک­تر به شما توصیه کرده است. (که حقوق آنان را رعایت کنید.)»

و رسول خدا فرمودند: «**لَيْسَ مِنَّا مَنْ لَمْ يُجِلَّ كَبِيرَنَا وَيَرْحَمْ صَغِيرَنَا وَيَعْرِفْ لِعَالِمِنَا حَقه»:**[[937]](#footnote-937) «کسی که بزرگ ما را محترم نشمارد و به کوچک ما رحم نکند و حق عالم ما را نداند، از ما نیست».

و رسول خدا فرمودند: **«بَيْنَمَا رَجُلٌ يَمْشِي بِطَرِيقٍ وَجَدَ غُصْنَ شَوْكٍ عَلَى الطَّرِيقِ فَأَخَّرَهُ، فَشَكَرَ اللَّهُ لَهُ فَغَفَرَ لَهُ»:**[[938]](#footnote-938) «روزی مردی در راهی قدم می­زد که بوته­ی خاری در مسیر دید، پس آن­را از مسیر راه دور کرد که خداوند پاسخ این عمل نیک او را داد و او را بخشید».

و از انس روایت است که می­گوید: «رسول خدا از کنار کودکان می­گذشت به آنها سلام می­کرد».[[939]](#footnote-939)

و رسول خدا فرمودند: **«احْفَظْ عَوْرَتَكَ إِلَّا مِنْ زَوْجَتِكَ أَوْ مَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ. قَیلَ: إِذَا كَانَ الْقَوْمُ بَعْضُهُمْ فِي بَعْضٍ؟ قَالَ: «إِنْ اسْتَطَعْتَ أَنْ لَا يَرَینَهَا أَحَدٌ فَلَا يَرَيَنَّهَا؛ قیلَ: إِذَا كَانَ أَحَدُنَا خَالِيًا؟ قَالَ اللَّهُ أَحَقُّ أَنْ يُسْتَحْيَا مِنْهُ مِنَ الناسِ»:[[940]](#footnote-940) «شرمگاهت را از همه بپوشان جز** همسر و کنیزت. گفتم: اگر مردم با یکدیگر بودند؟ فرمود: اگر می­توانی چنان کنی که هیچکس آن­را نبیند، بهتر است. گفتم: ای رسول خدا، اگر کسی تنها بود؟ فرمود: الله سزاوارتر است که مردم از او شرم کنند».

و رسول خدا فرمودند: **«خَيْرُكُمْ خَيْرُكُمْ لِأَهْلِهِ، وَأَنَا خَيْرُكُمْ لِأَهْلِي»:**[[941]](#footnote-941) «بهترین شما بهترین­تان با خانواده­اش می­باشد و من بهترین شما با خانواده­ام هستم».

و رسول خدا فرمودند: «خیرکم خیرکم للنساء»:[[942]](#footnote-942) «بهترین شما، بهترین­تان با زنان است».

**د) اخلاق با بردگان و کنیزان:**

اگر رعایت اخلاق با بردگان و کنیزان مورد توجه قرار گرفته، تردیدی نیست که رعایت اخلاق در برابر خدمتکاران و مجریان، من باب اولی مورد توجه می­باشد. چنانکه رسول خدا فرمودند: **«أَعْطُوا الْأَجِيرَ أَجْرَهُ، قَبْلَ أَنْ يَجِفَّ عَرَقُهُ»:**[[943]](#footnote-943) «مزد کارگر را قبل از اینکه عرق وی خشک شود، بدهید».

و رسول خدا فرمودند: «**إِخْوَانُكُمْ خَوَلُكُمْ، جَعَلَهُمُ اللَّهُ قنیة تَحْتَ أَيْدِيكُمْ، فَمَنْ كَانَ أَخُوهُ تَحْتَ يَدِهِ، فَلْيُطْعِمْهُ مِنْ طَعامِهِ، وَلْيُلْبِسْهُ مِمَّا لِباسِهِ، وَلاَ یُكَلِّفُهُ مَا يَغْلِبُهُ، فَإِنْ كَلَّفْهُ مَا یَغْلِبْهُ فَلَیَعْنَهُ»:[[944]](#footnote-944)** «غلامان و زیردستان شما برادران شما هستند. خداوند آنان را در اختیار شما قرار داده است. پس هرکس برادرش زیردست او بود، باید او را از غذایی که خود می­خورد، بخوراند و از لباسی که خود می­پوشد، بپوشاند. و او را به امری که از توانش خارج است، مکلف نکند؛ و چون او را به کاری مکلف نمود که از توانش خارج است، باید او را یاری کند.»

اما چنانکه اسلام به اخلاق نیک امر می­کند، از اخلاق زشت و ناپسند نهی می­کند.

**نهی از اخلاق زشت و ناپسند:**

قران کریم:

خداوند متعال می­فرماید: «[يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا لا يَسْخَرْ قَوْمٌ مِنْ قَوْمٍ عَسي‏ أَنْ يَکُونُوا خَيْراً مِنْهُمْ وَ لا نِساءٌ مِنْ نِساءٍ عَسي‏ أَنْ يَکُنَّ خَيْراً مِنْهُنَّ وَ لا تَلْمِزُوا أَنْفُسَکُمْ وَ لا تَنابَزُوا بِالْأَلْقابِ بِئْسَ الاِسْمُ الْفُسُوقُ بَعْدَ الْإيمانِ وَ مَنْ لَمْ يَتُبْ فَأُولئِکَ هُمُ الظَّالِمُونَ](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=49&AID=11)» (حجرات: 11) «ای کسانی‌که ایمان آورده‌اید! گروهی (از مردان) گروه دیگر را مسخره نکند، شاید آنان (= مسخره شدگان) از این‌ها بهتر باشند؛ و نه زنانی، زنان دیگر را، شاید آنان (= مسخره شدگان) از این‌ها بهتر باشند؛ و از یکدیگر عیبجوئی نکنید و یکدیگر را با القاب زشت نخوانید که پس از ایمان (آوردن) نام فسق بسیار (زشت و) بد است و هر که توبه نکرد، پس آنانند که ستمکارند».

و لقمان به فرزندش گفت: «[وَ لا تُصَعِّرْ خَدَّکَ لِلنَّاسِ وَ لا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحاً إِنَّ اللَّهَ لا يُحِبُّ کُلَّ مُخْتالٍ فَخُورٍ](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=31&AID=18) [وَ اقْصِدْ في‏ مَشْيِکَ وَ اغْضُضْ مِنْ صَوْتِکَ إِنَّ أَنْکَرَ الْأَصْواتِ لَصَوْتُ الْحَميرِ](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=31&AID=19)» (لقمان: 18-19) «و با بی­اعتنایی از مردم روی مگردان و مغرورانه در زمین راه مرو، بی‌گمان الله هیچ متکبر خود‌ستایی را دوست ندارد. و در راه رفتنت اعتدال را رعایت کن و از صدای خود بکاه (و هرگز فریاد نزن) زیرا زشت‌ترین صدا‌ها، صدای خران است».

سنت نبوی:

رسول خدا فرمودند: «**لَيْسَ الْمُؤْمِنُ بِالطَّعَّانِ وَلاَ اللَّعَّانِ وَلاَ الفَاحِشِ وَلاَ البَذِيءِ»:[[945]](#footnote-945)** «مومن عیبجو و لعن کننده و دشنام دهنده و بدزبان و بی­حیا نیست».

و رسول خدا فرمودند: «**لَيْسَ الْمُؤْمِنُ الَّذِي يَشْبَعُ وَجَارُهُ جَائِعٌ إِلَى جَنْبِهِ»:[[946]](#footnote-946)** «مومن چنان نیست که سیر باشد در­حالی­که همسایه­اش در کنار وی گرسنه باشد».

از جابر روایت است که رسول خدا فرمودند: «**إِنَّ مِنْ أَحَبِّكُمْ إِلَيَّ وَأَقْرَبِكُمْ مِنِّي مَجْلِسًا يَوْمَ القِيَامَةِ أَحَاسِنَكُمْ أَخْلاَقًا، وَإِنَّ أَبْغَضَكُمْ إِلَيَّ وَأَبْعَدَكُمْ مِنِّي مَجْلِسًا يَوْمَ القِيَامَةِ الثَّرْثَارُونَ وَالمُتَشَدِّقُونَ وَالمُتَفَيْهِقُونَ، قَالُوا: يَا رَسُولَ اللهِ، قَدْ عَلِمْنَا** الثَّرْثَارُونَ وَالمُتَشَدِّقُونَ فَمَا الْمُتَفَيْهِقُونَ؟ قَالَ: الْمُتَكَبِّرُونَ»:[[947]](#footnote-947) «محبوب­ترین شما نزد من و آنکه در روز قیامت به همنشینی با من نزدیک­تر است، خوش اخلاق­ترین شما می­باشد. و منفورترین شما نزد من و آنکه در روز قیامت بیش از دیگران از همنشینی با من دور است، افراد پرحرف (وراج) و لاف­زنی هستند که با دهان پر و ژست افراد سخنور سخن می­گویند و نیز متفیهقان. گفتند: ای رسول خدا، افراد پرحرف و لاف­زن را می­شناسیم. اما متفیهقان چه کسانی هستند؟ فرمود: متکبران».

**هشدار در مورد اخلاق زشت و ناپسند:**

رسول خدا فرمودند: **«مَنْ حَمَلَ عَلَيْنَا السِّلَاحَ فَلَيْسَ مِنَّا، وَمَنْ غَشَّنَا فَلَيْسَ مِنَّا»:[[948]](#footnote-948) «**هرکس بر علیه ما سلاح بردارد از ما نیست و هرکس به ما خیانت کند از ما نیست».

و رسول خدا فرمودند: «**لَا تَبَاغَضُوا، وَلَا تَقَاطَعُوا، وَلَا تَدَابَرُوا، وَلَا تَحَاسَدُوا، وَكُونُوا عِبَادَ اللهِ إِخْوَانًا، کَمَا أَمَرَکُمُ الله وَلَا يَحِلُّ لِمُسْلِمٍ أَنْ يَهْجُرَ أَخَاهُ فَوْقَ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ**»:[[949]](#footnote-949) «با یکدیگر دشمنی نکنید، از یکدیگر نبرید و پیوند بین خود را از یکدیگر گسسته ندارید و به یکدیگر پشت نکنید و نسبت به هم حسادت نورزید. برادروار خداوند را عبادت کنید چنانکه خداوند شما را امر کرده است. و برای هیچ مسلمانی حلال نیست که بیش از سه روز با برادر مسلمانش قهر باشد و او را ترک گوید».

و رسول خدا فرمودند: «**ثَلَاثَةٌ لَا يُكَلِّمُهُمُ اللهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ: رَجُلٌ عَلَى فَضْلِ مَاءٍ بِالْفَلَاةِ يَمْنَعُهُ مِنَ ابْنِ السَّبِيلِ، وَرَجُلٌ بَايَعَ رَجُلًا بِسِلْعَةٍ بَعْدَ الْعَصْرِ فَحَلَفَ لَهُ بِاللهِ لَأَخَذَهَا بِكَذَا وَكَذَا فَصَدَّقَهُ وَهُوَ عَلَى غَيْرِ ذَلِكَ، وَرَجُلٌ بَايَعَ إِمَامًا لَا يُبَايِعُهُ إِلَّا لِدُنْيَا فَإِنْ أَعْطَاهُ مِنْهَا وَفَى، وَإِنْ لَمْ يُعْطِهِ مِنْهَا لَمْ يَفِ**»:[[950]](#footnote-950) «خداوند متعال در روز قیامت با سه گروه سخن نمی­گوید و به سوی آنان نگاه نمی­کند و عذاب دردناکی در انتظار آنان است: مردی که در صحرا آب اضافی داشته باشد و آن­را از مسافران دریغ کند. کسی که بعد از عصر کالایی را با سوگند خوردن به خداوند که به فلان و فلان قیمت خریده است، به دیگری بفروشد. و مشتری او را تصدیق کند درحالی­که چنین نبوده است. و مردی که با امام (حاکم) مسلمانان بیعت کند و هدفی جز منافع دنیوی نداشته باشد. چنانکه اگر چیزی به او ببخشد وفادار باشد و در غیر اینصورت بیعت را می­شکند».

و رسول خدا فرمودند: **«لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ نَمَّامٌ»:[[951]](#footnote-951) «**سخن­چین وارد بهشت نمی­شود».

و رسول خدا فرمودند: **«لَأَنْ يُطْعَنَ فِي رَأْسِ أَحَدِكُمْ بِمِخْيَطٍ مِنْ حَدِيدٍ خَيْرٌ لَهُ مِنْ أَنْ يَمَسَّ امْرَأَةً لَا تَحِلُّ لَهُ»:[[952]](#footnote-952) «**چون سوزنی از آهن در سر یکی از شما فرو کنند برای او بهتر است از اینکه زنی را لمس کند که برای او حلال نیست».

و رسول خدا فرمودند: «**ثَلَاثَةٌ لَا تَسْأَلْ عَنْهُمْ: رَجُلٌ فَارَقَ الْجَمَاعَةَ، وَعَصَى إِمَامَهُ فَمَاتَ عَاصِيًا، وَأَمَةٌ أَوْ عَبْدٌ أَبَقَ مِنْ سَيِّدِهِ فَمَاتَ، وَامْرَأَةٌ غَابَ عَنْهَا زَوْجُهَا وَقَدْ كَفَاهَا مَؤُونَةَ الدُّنْيَا فَتَبَرَّجَتْ بَعْدَهُ فَلَا تَسَالْ عَنْهُمْ»:[[953]](#footnote-953)** «از سه گروه سوال مکن: کسی که (با قلب و زبان و اعتقاد یا با جسم و زبان) گروه مسلمانان را ترک کند و به­گونه­ای از امام خود سرکشی کند (چون خوارج و متجاوزان و ...) و در حال سرکشی بمیرد؛ و برده یا کنیزی که از صاحب و آقایش فرار کند و در همین حال بمیرد؛ و زنی که شوهرش او را در حالی ترک کند که مایحتاج لازم برای زندگی را به جای گذاشته باشد، اما آن زن پس از وی آرایش کند. از این سه دسته سوال مکن».

و رسول خدا فرمودند: **«لَا تَسُبَّنَّ أَحَدًا وَلَا تَحْقِرَنَّ مِنَ الْمَعْرُوفِ شَيْئًا، وَ لَوْ أَنْ تُكَلِّمَ أَخَاكَ وَأَنْتَ مُنْبَسِطٌ إِلَيْهِ وَجْهُكَ إِنَّ ذَلِكَ مِنَ الْمَعْرُوفِ، وَارْفَعْ إِزَارَكَ إِلَى نِصْفِ السَّاقِ، فَإِنْ أَبَيْتَ فَإِلَى الْكَعْبَيْنِ، وَإِيَّاكَ وَإِسْبَالَ الْإِزَارِ، فَإِنَّهَا مِنَ المَخِيلَةِ، وَإِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمَخِيلَةَ، وَإِنِ امْرُؤٌ شَتَمَكَ وَعَيَّرَكَ بِمَا يَعْلَمُ فِيكَ، فَلَا تُعَيِّرْهُ بِمَا تَعْلَمُ فِيهِ، فَإِنَّمَا وَبَالُ ذَلِكَ عَلَيْهِ»:**[[954]](#footnote-954)«هیچکس را دشنام نده و هیچ امر نیکی را حقیر نپندار هرچند با گشاده­رویی با برادرت سخن­بگویی که این خود نیکی است. و شلوارت را تا نصف ساق بالا ببر. اگر چنین نکردی پس تا بالای قوزک­ها بالا ببر. و از اینکه شلوارت را پایین­تر از قوزک پاهایت قرار دهی، پرهیز کن. چرا که چنین عملکردی تکبر است. و خداوند تکبر را دوست ندارد. و اگر کسی به تو دشنام داد به خاطر چیزی که در مورد تو می­دانست، از تو عیبجویی کرد، به خاطر آنچه در مورد او می­دانی، از او عیبجویی مکن. چرا که این رفتارش وبال وی خواهد بود».

و رسول خدا فرمودند: **«لاَ تَسُبُّوا الأَمْوَاتَ، فَإِنَّهُمْ قَدْ أَفْضَوْا إِلَى مَا قَدَّمُوا»:**[[955]](#footnote-955)«مردگان را دشنام ندهید؛ آنان به آنچه پیش­تر فرستاده­اند، رسیده­اند».

**و) اخلاق با دشمن:**

رسول خدا فرمودند: **«لِكُلِّ غَادِرٍ لِوَاءٌ يُعْرَفُ بِهِ يَوْمَ** الْقِيَامَةِ»:[[956]](#footnote-956) «روز قیامت هر فرد پیمان شکنی پرچمی دارد که با آن شناخته می­شود».

و رسول خدا فرمودند: **«إِذَا اطْمَأَنَّ الرَّجُلُ إِلَى الرَّجُلِ، ثُمَّ قَتَلَهُ بَعْدَمَا اطْمَأَنَّ إِلَيْهِ، نُصِبَ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ لِوَاءُ غَدْرٍ»:**[[957]](#footnote-957) «چون فردی به دیگری امان داد و پس از امان دادن به او، وی را کشت، در روز قیامت پرچم خیانت و پیمان شکنی برای او نصب می­گردد».

اخلاق با سفیران و هیئت­های دیپلماتیک:

رسول خدا فرمودند: **«أَمَا وَاللَّهِ لَوْلَا أَنَّ الرُّسُلَ لَا تُقْتَلُ لَضَرَبْتُ أَعْنَاقَكُمَا»:**[[958]](#footnote-958) «سوگند به خدا، اگر سفیران کشته نمی­شدند، گردن شما دو نفر را می­زدم».

**ی) اخلاق با حیوانات:**

رسول خدا فرمودند: **«دَخَلَتِ امْرَأَةٌ النَّارَ فِي هِرَّةٍ رَبَطَتْهَا، فَلَمْ تُطْعِمْهَا، وَلَمْ تَدَعْهَا تَأْكُلُ مِنْ خَشَاشِ الأَرْضِ** حَتَّى **مَاتَتْ»:**[[959]](#footnote-959) «زنی به خاطر بستن گربه­ای وارد دوزخ شد. چون آن­را حبس کرده و نه به او غذا می­داد و نه او را رها می­کرد که از حشرات زمین بخورد تا اینکه مرد».

رسول خدا ح فرمود: **«بَيْنَمَا رَجُلٌ يَمْشِي بِطَرِيقٍ، اشْتَدَّ عَلَيْهِ العَطَشُ، فَوَجَدَ بِئْرًا فَنَزَلَ فِيهَا، فَشَرِبَ ثُمَّ خَرَجَ، فَإِذَا كَلْبٌ يَلْهَثُ، يَأْكُلُ الثَّرَى مِنَ العَطَشِ، فَقَالَ الرَّجُلُ: لَقَدْ بَلَغَ هَذَا الكَلْبَ مِنَ العَطَشِ مِثْلُ الَّذِي كَانَ بَلَغَ بِي، فَنَزَلَ البِئْرَ فَمَلَأَ خُفَّهُ ثُمَّ أَمْسَكَهُ بِفِيهِ، فَسَقَى الكَلْبَ فَشَكَرَ اللَّهُ لَهُ فَغَفَرَ لَهُ؛ قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَإِنَّ لَنَا فِي البَهَائِمِ أَجْرًا؟ فَقَالَ: «نَعَمْ، فِي كُلِّ ذَاتِ كَبِدٍ رَطْبَةٍ أَجْرٌ»:**[[960]](#footnote-960) «روزی مردی در مسیر راه به شدت تشنه شد. وارد چاهی شد و از آن آب نوشید. چون از چاه بیرون آمد سگی را دید که از شدت تشنگی زبانش بیرون آمده و خاک می­خورد. (با خود) گفت: این سگ به همان اندازه تشنه است که من تشنه بودم. (دوباره وارد چاه شد) موزه­اش را پر از آب کرد و به دهان گرفت و از چاه بالا آمد و به سگ آب داد. پس خداوند از عمل وی قدردانی کرد و گناهانش را بخشید. صحابه گفتند: ای رسول خدا، خداوند برای نیکی به حیوانات هم به ما پاداش می­دهد؟ رسول خدا ح فرمود: «نیکی به هر موجود زنده­ای ثواب دارد».

**و** از شداد بن اوس روایت است که رسول خدا ح فرمودند: «إِنَّ اللَّهَ مُحْسِنٌ يُحِبُّ الْإِحْسَانَ إِلَى كُلِّ شَيْءٍ، فَإِذَا قَتَلْتُمْ فَأَحْسِنُوا الْقِتْلَةَ، وَإِذَا ذَبَحْتُمْ فَأَحْسِنُوا الذَّبْحَ، وَلْيُحِدَّ أَحَدُكُمْ شَفْرَتَهُ، وَلْيُرِحْ ذَبِيحَتَهُ»:[[961]](#footnote-961) «خداوند نیکوکار است و نیکی در مورد هر چیزی را دوست دارد. پس هرگاه کشتید، به بهترین صورت بکشید و چون ذبح نمودید، به نیکی ذبح کنید. و باید یکی از شما چاقویش را تیز کند و ذبیحه­ی خود را راحت کند».

**هـ) اخلاق با جمادات:**

دایره­ی اخلاق، جمادات را نیز در بر می­گیرد. رسول خدا ح در مورد کوه احد فرمودند: **«أُحُدٌ جَبَلٌ يُحِبُّنَا وَنُحِبُّهُ**»:[[962]](#footnote-962) «احد کوهی است که ما را دوست دارد و ما نیز او را دوست داریم».

مبحث نهم: برحذر داشتن مسلمانان از احادیث ضعیف و موضوع و منکر

**تعریف حدیث ضعیف:** حدیث ضعیف حدیثی است که صفات حدیث صحیح و نیز حدیث حَسَن[[963]](#footnote-963) در آن نباشد. حدیث ضعیف انواع زیادی[[964]](#footnote-964) دارد. اما به طور کلی می­توان آن­را به سه دسته تقسیم نمود:

نوع اول: موضوع؛ بدترین انواع حدیث ضعیف می­باشد. و آن روایتی است که در میان اسناد آن راوی کذاب یا وضاع (کسی که حدیث جعل می­کند) وجود داشته باشد.

نوع دوم: روایتی که از حدیث موضوع در مرتبه پایین­تری قرار دارد. اما ضعف آن شدید است. و آن حدیثی است که در مورد راوی آن گفته می­شود: متهم است؛ یا بر ترک آن جماع است. (مجمع علی ترکه) یا گفته می­شود: «هالک» یا «لیس بشیء» یا «ضعیف جدا».

نوع سوم: حدیثی که ضعف در آن شدید نیست و با روایتی شبیه آن قابل جبران است. و آن حدیثی است که در میان راویان کسی وجود دارد که از حفظ خوبی برخوردار نیست (سیء الحفظ) یا اینکه دچار اوهام است یا مدلس است یا معنعن یا مختلط؛ یا اینکه در مورد آن گفته می­شود: «ضعیف فقط» یا «کسی را ندیدم که او را ثقه بداند.»: (لم ار فیه توثیقأ) و از این قبیل.

اما نوع اول و دوم از انواع احادیث ضعیف، چنان­اند که با متابعه جبران نشده و شواهد به آنها سودی نمی­رساند. اما نوع سوم برعکس این دو نوع می­باشد. و در مورد عمل به آن در زمانی که تنها باشد، اختلاف است.[[965]](#footnote-965)

**عواقب و پیامدهای خطرناکی روایت احادیث ضعیف[[966]](#footnote-966) و عمل به آنها:**

1- دروغ بستن به رسول خد

2- عمل به مقتضای آن منجر به افزودن به دین یا به عبارتی ایجاد بدعت در دین می­شود.

3- منجر به اختلاف و تنازع در دین می­شود. درحالی­که به ائتلاف و وحدت و یکپارچگی و عدم تنازع و اختلاف امر شده­ایم.

4- باز شدن راه­هایی در دین که دشمنان الله متعال از آنها نفوذ می­کنند. و این راه­ها را وسیله­ی ضربه زدن به دین قرار می­دهند.

مرتبه­ی ضعف روایاتی که از رسول خدا ح ثابت نشده است، متفاوت می­باشد چنانکه ضعف برخی از این روایات بسیار شدید است و ضعف برخی از آنها کمتر می­باشد. علما در مورد روایاتی که ضعف آنها کمتر است، در گذشته و حال اختلاف کرده­اند. چنانکه برخی معتقدند: عمل به حدیث ضعیف به صورت مطلق جایز است. و برخی معتقدند که مطلقا عمل به آن جایز نیست. و برخی از آنها قائل به تفصیل شده و برای حدیث ضعیفی که عمل به آن جایز است، شروط و ضوابطی مشخص کرده­اند.

**تفاوت میان استدلال به حدیث ضعیف و روایت آن:**

مادامیکه مصنف در روایت حدیث در کتاب خود شرط نکرده باشد که جز حدیث صحیح را روایت نمی­کند، روایت کردن حدیث ضعیف جایز است. چنانکه امام بخاری و مسلم در دو کتاب صحیح بخاری و صحیح مسلم شرط کرده­اند جز حدیث صحیح را در آنها روایت نکنند.

اما روایت حدیث ضعیف ضوابطی دارد از جمله:

1- حدیث ضعیف، ضعف آن شدید یا موضوع نباشد.

2- کسی که حدیث ضعیف را روایت می­کند، آن­را با ذکر سندش روایت کند. چنانکه گفته شده: «هرکس روایتی را با سند ذکر کرده باشد، بری خواهد بود.» و این از جهت حفظ علم و عدم تفریط در آنچه روایت می­شود، می­باشد و اینگونه با ذکر سند، نقد اساتید آن­را به پژوهشگران علم حدیث محول می­کند.

3- چون ضعف حدیثی برای مصنف آشکار باشد، شایسته است که این مهم را یادآور شود.

ابوشامه مقدسی[[967]](#footnote-967) در مقام انکار ذکر روایت ابوهریره[[968]](#footnote-968) توسط حافظ بن عساکر[[969]](#footnote-969) می­گوید: «دوست داشتم حافظ (ابن عساکر) این روایت را بیان نمی­کرد. چرا که روایت چنین احادیثی، در واقع تأیید روایت­های منکر می­باشد. جایگاه و منزلت وی بیش از این است که حدیثی را از رسول خدا ح روایت کند که دروغ بودن آن­را می­داند. (یا معتقد به دروغ بودن آن است.) اما این از عادت برخی از اهل حدیث است که در روایت احادیثی که در باب فضایل اعمال است، با تساهل برخورد می­کنند. اما چنین عملکردی نزد محققان اهل حدیث و نیز نزد علمای اصول و فقه نادرست و اشتباه است. بلکه اگر درجه روایت را می­داند، شایسته است آن­را ذکر کند. وگرنه مصداق وعید قرار می­گیرد، آنجا که رسول خدا ح فرمودند: **«مَنْ حَدَّثَ عَنِّي بِحَدِيثٍ يُرَى أَنَّهُ كَذِبٌ، فَهُوَ أَحَدُ الْكَاذِبِينَ»:**[[970]](#footnote-970) **«**هرکس حدیثی را از من نقل کند که به دروغ بودن آن آگاه است، خود یکی از دروغگویان است».

و از این جهت است که احمد محمد شاکر می­گوید: «من بر این باورم که بیان ضعف در حدیث ضعیف در هر صورت واجب است. چرا که عدم ذکر ضعف آن، این توهم را در ذهن شنونده ایجاد می­کند که حدیث صحیح است. علی الخصوص زمانی که نقل کننده­ی آن یکی از علمای حدیث باشد، کسی که در چنین مواردی به قول و دیدگاه او مراجعه می­شود. و در این زمینه تفاوتی میان احادیثی که در باب احکام ذکر می­شود و احادیثی که در باب فضایل اعمال بیان می­شود، وجود ندارد. و چه در احکام و چه در فضایل اعمال، روایت ضعیف قابل پذیرش نیست. بلکه جز احادیثی که به صورت صحیح یا حَسَن از رسول خدا ح ثابت شده، احادیث دیگر حجت نخواهند بود».[[971]](#footnote-971)

و همچنین دکتر صبحی صالح می­گوید: «به روایت احادیث ضعیف در باب فضایل اعمال معتقد نیستیم. ولو اینکه تمام شروطی را دارا باشد که متساهلان برای پذیرش حدیث ضعیف برشمرده­اند. سپس این شروط را ذکر نموده و می­گوید: با وجود این شروط، قائل به روایت حدیث ضعیف نیستیم. چرا که احادیث صحیح و حَسشن (در موضوعاتی که حدیث ضعیف روایت شده­اند) ما را از روایات ضعیف بی­نیاز می­کند. و براستی که احادیث صحیح و حَسَن ثابت شده در بخش احکام شرعی و فضایل اخلاقی بسیار زیاد هستند. و با وجود این شروط، اعتقاد به ثبوت ضعف در روایت را نمی­توانیم هضم کنیم و اگر چنین نبود آن­را ضعیف نام نمی­نهادیم. و این همواره ما را در مورد آن دچار تردید می­کند درحالی­که در دین جز یقین سودمند نخواهد بود».[[972]](#footnote-972)

**حکم پذیرفتن حدیث ضعیف و استدلال به آن در بخش احکام و فضایل اعمال**:

علما در پذیرفتن حدیث ضعیف و استدلال به آن در احکام و فضایل اعمال، در سه دیدگاه با یکدیگر اختلاف کرده­اند:

**دیدگاه اول:** مطلقا به حدیث ضعیف استدلال نشده و عمل نمی­شود. نه در احکام و نه در فضایل و نه در باب تشویق و ترساندن.

دلایل این دیدگاه:

الف) حدیث ضعیف تنها مفید ظن و گمان مرجوح می­باشد. درحالی­که خداوند متعال ظن و گمان را در بسیاری از آیات قرآن نکوهش کرده است. خداوند متعال می­فرماید: «[وَ ما يَتَّبِعُ أَکْثَرُهُمْ إِلاَّ ظَنًّا إِنَّ الظَّنَّ لا يُغْني‏ مِنَ الْحَقِّ شَيْئاً إِنَّ اللَّهَ عَليمٌ بِما يَفْعَلُونَ](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=10&AID=36)» (یونس: 36) «و بیشتر آن‌ها جز از گمان پیروی نمی‌کنند، بی‌تردید، گمان از حق بی‌نیاز نمی‌کند، یقیناً الله به آنچه می‌کنند، داناست».

و می­فرماید: «[وَ ما لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلاَّ الظَّنَّ وَ إِنَّ الظَّنَّ لا يُغْني‏ مِنَ الْحَقِّ شَيْئاً](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=53&AID=28)» (نجم: 28) «و آن‌ها به آن هیچ دانشی ندارند، جز از گمان (بی‌اساس) پیروی نمی‌کنند و یقیناً گمان (انسان را) از (شناخت) حق بی‌نیاز نمی‌کند».

و رسول خدا ح فرمودند: **«إِيَّاكُمْ وَالظَّنَّ، فَإِنَّ الظَّنَّ أَكْذَبُ الحَدِيثِ»:**[[973]](#footnote-973)«از ظن و گمان اجتناب کنید. زیرا ظن و گمان، بدترین نوع دروغ است».

ب) آنچه در احادیث صحیح بیان شده، مسلمان را از احادیث ضعیف بی­نیاز می­کند.

پیروان این دیدگاه:

1ــ یحیی بن معین رحمه­الله؛ ابن سید الناس[[974]](#footnote-974) در سخن از توئیق محمد بن اسحاق[[975]](#footnote-975) می­گوید: و از جمله کسانی که از وی عدم تفاوت میان احکام و غیر آن (در استدلال به حدیث ضعیف) حکایت شده یحیی بن معین است.[[976]](#footnote-976)

2- امام محمد بن اسماعیل بخاری رحمه­الله؛ «چنانکه از عملکرد امام بخاری در صحیحش و شدت شرط­های وی در مورد راویان بر می­آید و با توجه به اینکه هیچ حدیث ضعیفی را تخریج نکرده است، چنین به نظر می­رسد که مذهب وی عدم عمل به حدیث ضعیف می­باشد. و این دیدگاهی است که شیخ جمال الدین قاسمی بیان می­کند.[[977]](#footnote-977)

3- امام مسلم بن حجاج نیشابوری رحمه­الله؛ با توجه به تقبیح وی در مقدمه صحیح مسلم نسبت به راویان ضعیف، چنان برمی­آید که مذهب وی عدم استدلال به حدیث ضعیف به طور مطلق می­باشد.

4- ابن رجب[[978]](#footnote-978) می­گوید: «آنچه مسلم در مقدمه کتابش ذکر می­کند، بیانگر این مطلب است که احادیث ترغیب (تشویق) تنها از راویانی روایت می­شود که احکام از آنها روایت می­شود».[[979]](#footnote-979)

5- ابن ابی حاتم رحمه­الله می­گوید: «از پدرم و ابوزرعه شنیدم که گفتند: به احادیث مرسل استدلال نمی­شود و حجت جز با اساتید صحیح و متصل اقامه نمی­گردد. و این دیدگاه من می­باشد».[[980]](#footnote-980)

6- ابن حبان رحمه­الله می­گوید: «احادیث ضعیفی که روایت می­شوند و احادیثی که روایت نمی­شوند، در حکم یکسان می­باشند. چنانکه به خبر ضعیف عمل نمی­شود و وجود آن همچون عدم آن می­باشد».[[981]](#footnote-981)

7- امام ابوسلیمان خطابی رحمه­الله؛ امام محدث ابوسلیمان خطابی به دلیل عدم تمییز میان حدیث صحیح و ضعیف و استدلال به احادیث واهی و ضعیف، از فقها ایراد می­گیرد.[[982]](#footnote-982)

8- ابومحمد بن حزم رحمه­الله؛ وی در سیاق بیان صفت نقل در میان مسلمانان می­گوید: «و پنجم امری است که چنان نقل شده باشد که ذکر نمودیم. یا با نقل اهل مشرق و مغرب یا با نقل گروهی از گروهی یا فرد ثقه­ای از ثقه­ای دیگر تا اینکه به رسول خدا ح ختم می­شود. مگر اینکه در سلسله راویان، فردی مجروح به دروغ یا غفلت یا مجهول الحال بودن و ... باشد.

برخی از مسلمانان به چنین روایتی استدلال می­کنند اما نزد ما استدلال به آن و تصدیق آن و قائل بودن به چیزی از آن حلال نیست.[[983]](#footnote-983)

9- قاضی ابوبکر ابن العربی رحمه­الله؛ قاضی ابوبکر بن العربی، حارث بن اسد محاسبی[[984]](#footnote-984) را به دلیل استناد به احادیث ضعیف و اینکه آنها را مبنای اصول قرار می­دهد، سرزنش می­کند.[[985]](#footnote-985) چنانکه شاگردان خود را توصیه می­کند خود را به احادیثی مشغول نکنند که سند آنها صحیح نیست.[[986]](#footnote-986)

10- محمد بن علی شوکانی رحمه­الله می­گوید: «روایت ضعیفی که ضعف آن به حدی باشد که به وسیله­ی آن ظن و گمان (صدق و ثبوت آن از شارع) حاصل نشود، حکمی با آن اثبات نمی­شود و در اثبات شرع عام بدان استدلال نمی­شود بلکه حکم، تنها با حدیث صحیح و حَسَن با دو نوع آن (حسن لذاته و حسن لغیره) ثابت می­شود چرا که ظن و گمان صدق و ثبوت آن از شارع حاصل می­شود».[[987]](#footnote-987)

11- و شیخ علامه آلبانی رحمه­الله می­گوید: «آنچه با آن دینداری می­کنیم و مردم را به سوی آن فرا می­خوانیم این است که: مطلقا به حدیث ضعیف عمل نمی­شود نه در فضائل و نه در مستحبات و نه در موارد دیگر؛ چرا که حدیث ضعیف تنها مفید ظن مرجوح می­باشد و تا آنجا که می­دانم در این زمینه خلافی بین علما نیست. و چون چنین باشد، چگونه گفته می­شود: عمل به آن جایز است؟! درحالی­که خداوند متعال در بسیاری از آیات قرآن و نیز بر زبان رسولش، ظن مرجوح را نکوهش کرده است».

**دیدگاه دوم:** به طور مطلق به حدیث ضعیف استدلال شده و عمل می­شود. چه در امور حلال و حرام و قرض و چه در فضائل و تشویق و ترساندن (ترغیب و ترهیب) و ... البته به دو شرط:

1- ضعف آن شدید نباشد؛ چون روایتی که ضعف آن شدید باشد، نزد همه­ی علما متروک است.

2- در موضوع مطرح شده، جز آن حدیثی روایت نشده باشد و نیز روایتی که با آن در تعارض باشد، وجود نداشته باشد.

دلایل این دیدگاه:

1- چون حدیث ضعیف احتمال درست بودن را داشته باشد و متعارضی نداشته باشد، جانب درست بودن روایت آن تقویت می­شود، لذا بدان عمل می­شود.

2- حدیث ضعیف قوی­تر از رأی و نظر افراد است.

پیروان این دیدگاه:

امام ابوحنیفه رحمه­الله: این دیدگاه به امام ابوحنیفه منسوب است.[[988]](#footnote-988)

ابن حزم می­گوید: «چون امام ابوحنیفه در موضوعی جز حدیث ضعیف نیابد، از نگاه وی حدیث ضعیف بر رأی و قیاس ترجیح دارد».[[989]](#footnote-989)

و ابن قیم رحمه­الله می­گوید: «و اصحاب ابوحنیفه اتفاق نظر دارند که مذهب امام ابوحنیفه (در این زمینه) آن است که نزد وی حدیث ضعیف بر قیاس و رأی ترجیح دارد. و بر این مبنا مذهبش را بنا کرده است. چنانکه پیش­تر گذشت و حدیث قهقهه[[990]](#footnote-990) با وجود ضعف آن، نزد وی بر رأی و قیاس ترجیح دارد».[[991]](#footnote-991)

2- امام مالک بن انس رحمه­الله:

دیدگاه مالک بن انس نیز چنین است و مقدم داشتن حدیث مرسل و منقطع و بلاغات[[992]](#footnote-992) و قول صحابی بر قیاس، بیانگر این مطلب است. و کتابش «الموطا» بزرگ­ترین شاهد بر این مدعاست. چنانکه در بردارنده­ی بسیاری از احادیث مرسل و منقطع می­باشد.[[993]](#footnote-993)

و ابن العربی می­گوید: «تحقیق مذهب مالک نشان می­دهد که وی جز مراسیل اهل مدینه را نمی­پذیرد».[[994]](#footnote-994)

3- امام محمد بن ادریس شافعی رحمه­الله؛ امام شافعی نیز به احادیث ضعیف متعددی عمل نموده و آنها را بر قیاس ترجیح داده است.[[995]](#footnote-995) چنانکه در یکی از اقوالش حدیث: «**مَنْ قَاءَ أَوْ رَعَفَ فَلْيَتَوَضَّأْ، لِيَبْنِ عَلَى صَلَاتِهِ**»[[996]](#footnote-996)را با وجود ضعف و ارسال آن بر قیاس ترجیح می­دهد.[[997]](#footnote-997)

4- امام احمد بن حنبل رحمه­الله؛ این دیدگاه از امام احمد شهرت یافته است چنانکه ابن قیم رحمه­الله می­گوید: «اصل چهارم: استناد به حدیث مرسل و ضعیف؛ اگر در موضوع مورد نظر حدیث (صحیح یا حَسَن) وجود نداشته باشد، در چنین شرایطی امام احمد حدیث ضعیف را بر قیاس ترجیح می­دهد».[[998]](#footnote-998)

و عبدالله بن احمد رحمه الله[[999]](#footnote-999) می­گوید: «از پدرم شنیدم که گفت: «حدیث ضعیف نزد من محبوب­تر از رأی است».[[1000]](#footnote-1000)

و اثرم[[1001]](#footnote-1001) می­گوید: «ابوعبدالله (احمد بن حنبل) را دیدم که چون در اسناد حدیثی از رسول خدا ح چیزی (ضعفی) بود، به آن استناد می­کرد. و این زمانی بود که روایتی با درجه­ی بالاتر از آن، برخلاف آن نبود. همچون حدیث عمرو بن شعیب».[[1002]](#footnote-1002)

5- امام ابوداود سلیمان بن اشعث سحبستانی رحمه­الله: «امام ابوداود در عمل به حدیث ضعیف، نهج استاد خود امام احمد حنبل را در پیش گرفت. و چون در موضوعی جز حدیث ضعیف نمی­یافت، آن­را تخریج می­کرد. چرا که حدیث ضعیف نزد وی از رأی افراد قوی­تر بود».[[1003]](#footnote-1003)

و شیخ الاسلام ابن تیمیه می­گوید: «و ابوداود مبنای کتاب سنن را روشی قرار داد که امام احمد بیان نمود. و هرکس تأمل کند، متوجه این مطلب خواهد شد. و چه بسا که آن­را از احمد گرفته باشد. چنانکه بیان می­کند به حدیث عبدالعزیز بن ابی رواد[[1004]](#footnote-1004) و روایتی که در میان راویان آن کسی باشد که اسمی از او برده نشده[[1005]](#footnote-1005) عمل می­شود. و این زمانی است که فردی قوی­تر از او در این روایت با وی مخالفت نکرده باشد. ابوداود در رساله خود به اهل مکه به این مسأله تصریح می­کند، آنجا که می­گوید: «برخی از احادیثی که در کتاب «السنن» وارد شده است، با سند متصل نیستند، بلکه مرسل و مدلس می­باشند. و این زمانی بوده که نزد عموم اهل حدیث، حدیث صحیحی با سند متصل وجود نداشته است. همچون روایت حسن از جابر و حسن از ابوهریره و حکم[[1006]](#footnote-1006) از مقسم».[[1007]](#footnote-1007)

این مطلب از ابوداود و احمد و دیگران[[1008]](#footnote-1008) روایت شده است. و ابن تیمیه رحمه­الله می­گوید: «جایز نیست در شریعت به احادیث ضعیف که نه صحیح هستند و نه در درجه­ی حَسَن، اعتماد شود. اما احمد بن حنبل و برخی از علما روایت حدیث ضعیف در فضایل اعمال را جایز دانسته­اند. و این زمانی است که ثابت و دروغ بودن آن مشخص نباشد».

و این در مورد عملی است که به دلیل شرعی دانسته شده مشروع است. و در فضل آن حدیثی روایت شده که دروغ بودن آن دانسته نشده است، در اینصورت جایز است که ثواب ذکر شده در آن روایت برای آن عمل، حق و درست تلقی شود. و این در حالی است که هیچیک از ائمه نگفته است: «جایز است با استناد به حدیث ضعیف، امری را واجب یا مستحب قرار داد؛ و هرکس چنین بگوید، درحقیقت با اجماع مخالفت کرده است.»[[1009]](#footnote-1009)

و همچنین می­گوید: «چنین نبوده که احمد بن حنبل رحمه­الله و امثال وی از ائمه به چنین احادیثی در شریعت اعتماد کنند. و هرکس از احمد نقل کند که وی به حدیث ضعیفی که نه صحیح است و نه در درجه­ی حَسَن، استدلال کرده، دچار اشتباه شده است».[[1010]](#footnote-1010)

و ابن قیم رحمه­الله می­گوید: «منظور امام احمد از حدیث ضعیف­، حدیث باطل و منکر و روایتی که در میان راویان آن متهم باشد و روایتی که عمل کردن به آن جایز نیست، نمی­باشد؛ بلکه حدیث ضعیف نزد وی جزئی از احادیث صحیح و بخشی از احادیث با مرتبه­ی حسن می­باشد. و حدیث را به سه بخش صحیح و حسن و ضعیف، تقسیم نکرده بود، بلکه تقسیم حدیث نزد وی به دو بخش صحیح و ضعیف بود. و ضعیف نزد وی از مراتبی برخوردار بود. چنانکه اگر در موضوعی اثر یا قول صحابی و نیز اجماعی برخلاف روایت ضعیفی که در آن مورد ذکر شده، نمی­بود در اینصورت عمل به حدیث ضعیف نزد وی بر قیاس ترجیح داشت».[[1011]](#footnote-1011)

اما با اینکه از امام احمد و دیگران جایز بودن عمل به حدیث ضعیف به صورت مطلق نقل شده است، همچنین از ایشان روایتی نقل شده که بیانگر منع این مهم می­باشد و بلکه روایت چنین احادیثی فقط در باب فضایل اعمال صحیح می­باشد. امام احمد رحمه­الله – در روایت میمونی از او – می­گوید: «در احادیثی که در باب نرمخویی روایت شده­، می­توان با تساهل برخورد کرد. مگر روایاتی که بیانگر حکمی هستند».[[1012]](#footnote-1012)

و در روایت عباس الدوری از او می­گوید: «ابن عباس فردی است که این احادیث (یعنی مغازی و مانند آن) از وی نوشته می­شود. و چون مسأله حلال و حرام پیش آید، قومی چنین می­خواهیم؛ و چهار انگشت هریک از دستانش را بست».[[1013]](#footnote-1013) (منظورش این بود که در بحث حلال و حرام به افرادی قوی­تر از او نیازمندیم). و البته تساهل در چنین روایاتی زمانی خواهد بود که مقرون به سند باشند. – چنانکه عادت آنان چنین بود- سندهایی که به وسیله آنها می­توان قوت حدیث و ضعف آن­را دانست. از این­رو چون سند ذکر شود، نیازی به تصریح به ضعف حدیث نیست.

**دیدگاه سوم:** در فضایل و مستحبات و نه عقاید و احکام به حدیث ضعیف استدلال شده و عمل می­شود.

دلایل این دیدگاه:

اگر حدیث ضعیف، صحیح باشد با عمل به آن، حق آن ادا شده است. و در غیر اینصورت پیامد عمل به آن، مفسده­ای چون تحلیل و تحریم و نیز ضایع شدن حق دیگری نخواهد بود.[[1014]](#footnote-1014) و در این زمینه به حدیث ضعیفی استناد می­کنند که از رسول خدا ح روایت شده است: «من بلغه عنی ثواب عمل فعله حمل له اجره و ان لم اکن :قلته»[[1015]](#footnote-1015) «هرکس به امید ثواب عملی که از من به او ابلاغ شده، آن عمل را انجام دهد، اجر و پاداش ان­را دریافت می­کند، هرچند من چنین نگفته باشم».

**شرط­های آنها در عمل به حدیث ضعیف در باب فضایل:**

کسانی که چنین دیدگاهی دارند، برای عمل به حدیث ضعیف در باب فضایل، چهار شرط اساسی را بیان کرده­اند که عبارتند از:

1- ضعف موجود در حدیث شدید نباشد. بنابراین حدیثی که ضعف آن شدید باشد، شامل نمی­شود. مانند حدیث راویان کذاب و متهم به کذب و راویانی که اشتباهات وی فاحش است. و این شرطی متفق علیه می­باشد.[[1016]](#footnote-1016)

این شرط بر وجوب شناخت حدیثی دلالت دارد که قرار است به آن عمل شود. تا در صورت شدت ضعف آن، از عمل به آن دوری کند. و چنین شناختی از حدیث برای عموم مردم بسیار دشوار است. و نیز چنین شناختی در مورد هر حدیث ضعیفی که می­خواهند به آن عمل کنند، بسیار دشوار است و دلیل آن اندک بودن علمای حدیث به ویژه در این عصر و زمان است.

2- حدیث روایت شده در باب فضایل و مواردی در معنای فضایل باشد. و این دیدگاه کسانی چون ابن مبارک[[1017]](#footnote-1017) امام نووی[[1018]](#footnote-1018) و ابن حجر هیتمی رحمهم­الله­تعالی می­باشد.

3- حدیث ضعیف زیرمجموعه اصلی «معمول به» باشد. در اینصورت، درواقع عمل به حدیث ضعیف نخواهد بود بلکه عمل متوجه اصل عام است که عمل به آن رواست؛ چه حدیث ضعیف باشد یا نباشد؛ و عکس این مسأله صادق نیست یعنی عمل به حدیث ضعیف زمانی که اصلی عام وجود نداشته باشد؛ بنابراین عمل به حدیث ضعیف با توجه به این شرط، امری شکلی و نه حقیقی است.[[1019]](#footnote-1019)

4- به هنگام عمل به حدیث ضعیف، معتقد به ثبوت آن نباشد. بلکه احتیاط نموده و دوراندیشی کند تا اینکه مبادا حدیثی را به پیامبر نسبت دهد که آن­را نفرموده است.[[1020]](#footnote-1020)

این شرط نیز همچون شرط اول نیازمند شناختن حدیث می­باشد تا اینکه معتقد به ثبوت آن نباشد. با اینکه اکثر و اغلب کسانی که در باب فضایل به احادیث ضعیف عمل می­کنند، ضعیف بودن این احادیث را نمی­دانند.

این شروط بسیار دقیق و مهم می­باشند. اگر کسانی که به احادیث ضعیف عمل می­کنند به این شروط پایبند باشند، نتیجه آن خواهد بود که دایره­ی عمل به این احادیث تنگ خواهد شد یا اینکه از اصل و اساس به آنها عمل نخواهد شد. و تردیدی نیست تمسک به احادیثی که از رسول خدا ح ثابت شده­اند، ما را از احادیث ضعیف بی­نیاز نموده و از دروغ بستن به رسول خدا نجات می­دهد.[[1021]](#footnote-1021)

و برخی از علما شرط پنجمی را نیز ذکر کرده­اند و آن اینکه: «معتقد به سنت بودن آنچه حدیث ضعیف بر آن دلالت می­کند، نباشد».[[1022]](#footnote-1022)

و حافظ بن حجر نیز شرطی بر این شروط می­افزاید و آن اینکه: «عمل به آن شهرت پیدا نکند تا اینکه انسان به حدیث ضعیف عمل کند و اینگونه آنچه را که جزئی از شریعت نیست، شریعت به حساب آورد و یا اینکه برخی از جاهلان آن­را سنت صحیح بدانند».[[1023]](#footnote-1023)

پیروان این دیدگاه:

امام نووی این دیدگاه را به جمهور علما از محدثین و فقها نسبت می­دهد. از جمله:[[1024]](#footnote-1024)

1- سفیان نوری رحمه­الله؛ خطیب بغدادی با سند خود از سفیان ثوری روایت می­کند که گفت: «علم حلال و حرام را جز از افراد مشهور به علم که افزایش و کاهش را می­دانند، دریافت نکنید و دریافت امور دیگر جز حلال و حرام از مشایخ اشکالی ندارد».[[1025]](#footnote-1025)

2- عبدالله بن مبارک رحمه­الله؛ ابن ابی حاتم می­گوید: «پدرم از عبدة یعنی ابن سلیمان[[1026]](#footnote-1026) برایم روایت نمود که گفت: درحالی­که ابن مبارک از مردی حدیث روایت کرد، به او گفته شد: این راوی ضعیف است؟ پس ابن مبارک گفت: می­توان از او در این اندازه روایت کرد. یا در مواردی از این قبیل؛ به عبدة گفتم: در چه مواردی؟ گفت: در باب ادب، موعظه، زهد یا مانند اینها».[[1027]](#footnote-1027)

و عملکرد ابن مبارک در کتابش «الزهد و الرقائق» به این دیدگاه اشاره دارد. بلکه بزرگ­ترین شاهد بر این مطلب می­باشد. چرا که احادیث ضعیف بسیاری از مراسیل و معضلات و ... در آن ذکر کرده است.[[1028]](#footnote-1028)

3- عبدالرحمن بن مهدی رحمه­الله؛ بیهقی در المدخل از عبدالرحمن بن مهدی روایت می­کند که گفت: «چون در باب حلال و حرام و احکام از رسول خدا ح روایت کنیم، در اسانید شدت به خرج داده و در مورد راویان سخت می­گیریم، اما چون در باب فضایل و ثواب و عقاب روایت کنیم، در اسانید آسان گرفته و در مورد راویان با تسامح برخورد می­کنیم».[[1029]](#footnote-1029)

4- سفیان بن عیینه رحمه­الله.[[1030]](#footnote-1030)

5- یحیی بن معین رحمه­الله در مورد موسی بن عبیدة[[1031]](#footnote-1031) می­گوید: «احادیثی را که در باب نرمخویی روایت کرده، نوشته می­شود».[[1032]](#footnote-1032)

6- احمد بن حنبل رحمه­الله؛ خطیب بغدادی از او روایت می­کند که می­گوید: «چون در باب حلال و حرام و احکام و سنن از رسول خدا روایت کنیم، در اسانید شدت به خرج می­دهیم. و چون از رسول خدا ح در باب فضایل اعمال و آنچه حکمی در بر ندارد روایت کنیم، در اسانید با تساهل عمل می­کنیم».[[1033]](#footnote-1033)

تحقیق مذهب امام احمد در این مسأله:

پیش­تر امام احمد را یکی از قائلین دیدگاه دوم[[1034]](#footnote-1034) معرفی کردیم. و هم اکنون او را از کسانی برشمردیم که قائل به تفاوت میان احادیث فضایل و احکام می­باشد.

در میان حنابله در مورد اقوال متعارضی که از امام احمد در یک مسأله وارد شده است قاعده­ی کلی این است که: اگر جمع میان آنها امکان دارد، میان آنها جمع صورت گیرد ولو اینکه با حمل عام بر خاص یا مطلق بر مقید باشد. اما اگر جمع میان اقوال متعارض امکان نداشته باشد و تاریخ اقوال وی مشخص باشد، قول دوم و اخیر مذهب وی می­باشد. و اگر تاریخ اقوال امام هم مشخص نباشد، مذهب وی در آن مورد همان است که به ادله نزدیک­تر باشد یا آن است که به قواعد وی نزدیک­تر است».[[1035]](#footnote-1035)

می­گویم:[[1036]](#footnote-1036) «این قاعده اقتضا می­کند آنچه موافق با دیدگاه دوم به امام احمد نسبت داده شده، به صورت مطلق در احکام و فضایل و ... می­باشد. و آنچه به وی موافق با دیدگاه سوم نسبت داده شده، مقید به فضایل و احادیثی است که با مضمون ترغیب و ترهیب می­باشند.

بنابراین با حمل مطلق بر مقید نتیجه آن می­شود که مذهب امام احمد در این زمینه همان دیدگاه سوم می­باشد. یعنی تفاوت قائل شدن میان احادیث احکام و احادیثی که در باب فضایل و ترغیب و ترهیب وارد شده است. چنانکه در روایات با مضمون احکام سختگیری نموده و در بحث فضایل و ترغیب و ترهیب متساهل برخورد کرده است. همچنان که منطوق عبارت وی مجالی برای هرگونه تأویل نمی­دهد.

7- ابوعمر بن عبدالبر رحمه­الله[[1037]](#footnote-1037)

8- موفق الدین ابن قدامه رحمه­الله.[[1038]](#footnote-1038)

9- ابو زکریا نووی رحمه­الله.[[1039]](#footnote-1039)

10- حافظ اسماعیل بن کثیر رحمه­الله[[1040]](#footnote-1040)

11- جلال الدین محلی رحمه­الله[[1041]](#footnote-1041)

12- جلال الدین سیوطی رحمه­الله

13- خطیب شربینی رحمه­الله[[1042]](#footnote-1042)

14- تقی الدین فتوحی رحمه­الله[[1043]](#footnote-1043)

15- ملا علی قاری رحمه­الله[[1044]](#footnote-1044)

16- دکتر نورالدین عتر رحمه­الله[[1045]](#footnote-1045)

**خلاصه مطلب:**

با توجه به آنچه در حکم عمل به حدیث ضعیف گذشت، دیدگاه راجح دیدگاه اول می­باشد یعنی عدم استدلال به حدیث ضعیف به طور مطلق؛ نه در احکام و نه در غیر احکام و فضایل و ... و دلایل ترجیح آن عبارتند از:

1. اتفاق علمای حدیث به نام نهادن حدیث ضعیف به مردود؛
2. حدیث ضعیف تنها ظن مرجوح است. ظن و گمان انسان را از حق و حقیقت بی­نیاز نمی­کند.

3- احادیث ضعیف رشد بدعت­ها و خرافات و دوری از منهج صحیح را به دنبال دارد. چرا که غالبا اسلوب احادیث ضعیف آمیخته با ترس و هراس و شدت و سختگیری می­باشد. و اینگونه مرتعی مناسب برای متصوفه می­باشند که آنها را از دین الله، دین اعتدال و میانه­روی جدا می­کند. اما این به معنای رد احادیث ضعیف به طور کلی نیست. بلکه می­توان بدان در مجالی جز استدلال به آن عمل نمود. مثلا می­توان در ترجیح معنایی بر دیگر معانی از آن کمک گرفت؛ چنانکه نصی احتمال دو معنای مختلف داشته باشد و هیچیک بر دیگری ترجیح نداشته باشند و در این میان حدیث ضعیفی وارد شده که یک از دو معنا را ترجیح می­دهد. در این صورت معنایی را انتخاب می­کنیم که این حدیث آن­را ترجیح می­دهد و لو اینکه حدیث ضعیف باشد.

مثالی در این زمینه: خداوند متعال می­فرماید: «[وَ إِنْ خِفْتُمْ أَلاَّ تُقْسِطُوا فِي الْيَتامي‏ فَانْکِحُوا ما طابَ لَکُمْ مِنَ النِّساءِ مَثْني‏ وَ ثُلاثَ وَ رُباعَ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلاَّ تَعْدِلُوا فَواحِدَةً أَوْ ما مَلَکَتْ أَيْمانُکُمْ ذلِکَ أَدْني‏ أَلاَّ تَعُولُوا](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=4&AID=3)»[[1046]](#footnote-1046)

اینکه خداوند متعال می­فرماید: «تعولوا» احتمال دو معنا را دارد:

الف) اینکه بر تعداد همسران خود نیفزایند (و به یک زن اکتفا کنند.) و این دیدگاه زید بن اسلم و سفیان بن عیینه و شافعی می­باشد.

ب) ستم نکنید و شرک نورزید. و این دیدگاه جمهور مفسران می­باشد.

و از ام المومنین عایشه روات است که رسول خدا ح در مورد این آیه «**ذَلِكَ أَدْنَى أَلَّا تَعُولُوا» فرمودند: «أَن لَا تَجُوروا» و فی روایته: «ان لَا تَمِيلُوا**»[[1047]](#footnote-1047) یعنی: ستم نکنید و شرک نورزید و منحرف نشوید».

ابن ابی حاتم می­گوید: «پدرم گفت: مرفوع بودن این حدیث اشتباه است و صحیح آن است که از عایشه موقوف است».[[1048]](#footnote-1048)

و با وجود ضعف این روایت ابن قیم می­گوید: «این روایت برای ترجیح مناسب است».[[1049]](#footnote-1049)

آنچه در مورد حدیث ضعیف مد نظر ائمه می­باشد، مجرد امید ثواب مترتب بر آن و ترس از عقاب و کیفر آن می­باشد نه اینکه عمل به آن بر هرکس لازم است. چنانکه شیخ الاسلام ابن تیمیه می­گوید: «مثال عمل به حدیث ضعیف به این معنا که تفس امید ثواب یا ترس از عقاب و کیفر را داشته باشد، همچون کسی است که می­داند تجارت سودآور است. اما به او خبر می­رسد که سود زیادی را در بردارد. پس اگر این خبر درست باشد، آن شخص سود می­کند و اگر دروغ باشد، وی ضرر نمی­کند. و مثال این امر ترغیب و ترهیب با اسرائیلیات و خواب­ها و سخنان سلف از علما و حوادثی که در عالم رخ داده و مانند این موارد می­باشد. مواردی که اثبات حکم شرعی، چه استحباب و چه دیگر احکام شرعی به مجرد وجود آنها ثابت نمی­شود اما جایز است در باب ترغیب و ترهیب و امید و ترساندن ذکر شوند».[[1050]](#footnote-1050)

**احادیث ضعیف و موضوع و اثر آنها بر عقیده مسلمانان:**

**تعریف حدیث موضوع:**

عبارت است از حدیثی که ایجاد شده و ساخته و پرداخته­ی ذهن جعل کننده­ی آن می­باشد. حدیث موضوع بدترین انواع حدیث ضعیف است. و با آگاهی از موضوع بودن آن، روایت کردن آن در هر معنایی حرام است مگر اینکه موضوع بودن آن بیان گردد.[[1051]](#footnote-1051)

ابن کثیر رحمه­الله می­گوید: «روایت حدیث موضوع برای هیچیک از مردم جایز نیست مگر در راستای توبیخ و نکوهش و رد آن؛ تا اینکه جاهلان و نادانان و عوامی که فریب آن­را خورده­اند، از آن برحذر باشند».[[1052]](#footnote-1052)

**هشدار در مورد دروغ بستن به رسول خدا** ح**:**

1- از مغیرة بن شعبه روایت است که می­گوید: شنیدم که رسول خدا ح فرمودند: **«إِنَّ كَذِبًا عَلَيَّ لَيْسَ كَكَذِبٍ عَلَى أَحَدٍ، مَنْ كَذَبَ عَلَيَّ مُتَعَمِّدًا، فَلْيَتَبَوَّأْ مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ»:**[[1053]](#footnote-1053) «دروغ بستن بر من همچون دروغ بستن بر افراد دیگر نیست. هرکس عمدا بر من دروغ ببندد، پس باید جایگاه خود را در آتش آماده ببیند».

و از وائلة بن اسقع روایت است که رسول خدا ح فرمودند: «**إِنَّ مِنْ أَعْظَمِ الفِرَى أَنْ يَدَّعِيَ الرَّجُلُ إِلَى غَيْرِ أَبِيهِ، أَوْ يُرِيَ عَيْنَهُ مَا لَمْ تَرَ، أَوْ يَقُولُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَا لَمْ يَقُلْ»:[[1054]](#footnote-1054) «**یکی از بزرگ­­ترین دروغ­ها این است که انسان خود را به کسی جز پدرش نسبت دهد یا خوابی را که ندیده است بگوید: دیده­ام؛ و یا سخنی را به رسول الله ح نسبت دهد که او نگفته است».

و از سمرة بن جندب روایت است که رسول خدا ح فرمودند: «**مَنْ حَدَّثَ عَنِّي بِحَدِيثٍ يُرَى أَنَّهُ كَذِبٌ، فَهُوَ أَحَدُ الْكَاذِبِينَ»:[[1055]](#footnote-1055)** «هرکس از من حدیثی را روایت کند که به دروغ بودن آن واقف است، او یکی از دروغگویان می­باشد». سخاوی می­گوید: «و این جمله به عنوان وعیدی شدید در حق کسی که حدیثی را روایت می­کند که گمان می­کند دروغ است، کفایت می­کند».

**از اسباب وضع و جعل احادیث:**

1- احزاب سیاسی چون رافضه و دشمنان آنها و تأثیر آنان بر وضع حدیث:

و این مهم پس از قتل عثمان و ظهور شیعه­ی علی و شیعه­ی معاویه به وقوع پیوست. ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغة می­گوید: «اصل دروغ­ها در باب احادیث فضایل، از جانب رافضه می­باشد. چرا که آنها از همان آغاز ظهور، احادیثی دروغین و ساختگی در فضل علی وضع کردند که در واقع عداوت و دشمنی دشمنان­شان باعث شد تا این روایات را جعل کنند. زمانی که بکریه این رفتار شیعه را دید، در برابر این احادیث جعلی، احادیث و روایاتی در مورد معاویه وضع نمود».[[1056]](#footnote-1056)

و عامر شعبی می­گوید: «بر هیچیک از افراد امت چون علی دروغ بسته نشده است».[[1057]](#footnote-1057) همواره نگرانی و دغدغه رافضه اثبات وصیت رسول خدا ح در مورد علی مبنی برخلافت او پس از رسول خدا بوده است. بنابراین احادیث زیادی را در این مورد وضع کردند. از جمله: «وصیی و موضع سری و خلیفتی فی اهلی و خیر من اخلف بعدی علی»:[[1058]](#footnote-1058) «وصی من و رازدار من و جانشین من در خانواده­ام و بهترین جانشین پس از من علی است».

اما جعل کنندگانی که در احزاب دیگر بودند با مشاهده­ی چنین روایاتی، آنها را وسیله­ای در جهت کاسته شدن مقام و رتبه­ ابوبکر و عمر و عثمان و معاویه تلقی کردند. پس غفلت نکرده و آنها نیز به جعل احادیث و روایاتی در جهت فضیلت و شأن شیخین و معاویه پرداختند. از جمله این روایات موضوع می­توان به این روایت اشاره کرد: «**لَمَّا عُرِجَ بِي إِلَى السَّمَاءِ**، قلت: اللهم اجعل الخلیفة من بعدی علی بن ابی طالب، فارتج السماوات و هتف بی الملائکة من کل جانب، یا محمد! اقرأ: «[وَ ما تَشاؤُنَ إِلاَّ أَنْ يَشاءَ اللَّهُ](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=76&AID=30)» (انسان: 30، تکویر: 29) و قد شاء الله ان یکون من بعدک ابوبکر الصدیق»:[[1059]](#footnote-1059) «زمانی که به آسمان برده شدم، گفتم: پروردگارا، علی بن ابی طالب را خلیفه­ی پس از من قرار بده؛ پس آسمان­ها به لرزه آمدند و فرشتگان از هر سو به من یورش آوردند که ای محمد: بخوان: «و آنان نمی­خواهند مگر اینکه خداوند بخواهد» و اراده­ی خداوند بر این رفته که خلیفه­ی پس از تو ابوبکر صدیق باشد». اما در میان این احزاب نیز کسانی بودند که نیت­های نیکی داشتند و چون عیبجویی­ها و خرده­گیری­ها طرفین در مورد صحابه را می­دیدند که درحقیقت فضایل آنها را نشانه می­رفت، محبت نسبت به صحابه ایشان را برا آن داشت که احادیثی را در فضل و شأن و علو مقام و جایگاه آنها وضع و جعل کنند و اینگونه بیان کنند که تفاوتی میان خلفای چهارگانه نیست. از جمله این حدیث که می­گوید: «**إِنَّ اللَّهَ أَمَرَنِي أَنْ أَتَّخِذَ أَبَا بَكْرٍ وَالِدًا وَعُمَرَ مُشِيرًا وَعُثْمَانَ سَنَدًا وَأَنْتَ يَا عَلِيُّ ظَهِیرًا؛ أَنْتُمْ أَرْبَعَةٌ، قَدْ أَخَذَ اللَّهُ لَکُمُ الْمِيثَاقَ فِي أُمِّ الْكِتَابِ، لَا يُحِبُّكُمُ إِلَّا مُؤْمِنٌ تَقی وَلَا يُبْغِضُكُمْ إِلَّا مُنَافِقُ مسیء، أَنْتُمْ خَلَفَاء نُبُوَّتِي وَعَقْدُ ذِمَّتِي»:[[1060]](#footnote-1060)** «همانا خداوند مرا امر کرده است که ابوبکر را به عنوان پدر، عمر را به عنوان مشاور و عثمان را چون سندی و تو را ای علی به عنوان حامی و پشتیبان انتخاب کنم. شما چهار نفر هستید که خداوند از شما در قرآن عهد و پیمان گرفته است. جز مومن پرهیزگار شما را دوست ندارد و جز منافق بدکار با شما دشمنی نمی­کند. شما خلفای نبوت من و عهده­داران امور پس از من می­باشید».

2- دشمنان اسلام (زنادقه)[[1061]](#footnote-1061): کسانی که به دنبال فاسد کردن دین مردم می­باشند. (و در واقع در پی آنند که دین مورد نظر خود را در قالب دین به آنها منتقل کنند.)

از آنجا که وضع جدید برای آنها ناخوشایند بود، حقد و کینه خود نسبت به اسلام و مسلمانان را پنهان کرده و چون دانستند که نمی­توانند با زور شمشیر اهداف و اغراض خود را تحقق بخشند- چرا که قوت و نیروی دولت اسلامی را شاهد بودند - پس تصمیم گرفتند مسلمانان را از عقیده­ی اسلامی متنفر کنند چنانکه احادیث و روایات و اباطیل و اکاذیب سخیفانه­ای در قالب عقیده و با هدف دور کردن مردم از اسلام حقیقی وضع و جعل کرده و به رسول خدا ح نسبت دادند. همچون این روایت که می­گوید: «المجرة التی فی السماء عرق الافعی التی تحت العرش»:[[1062]](#footnote-1062)«کهکشان (یا ستارگانی) که در آسمان هستند، عرق افعی است که زیر عرش می­باشد». ابوالقاسم می­گوید: «هیچکس به خود اجازه نمی­دهد که چنین مطلبی را از رسول خدا ح روایت کند مگر آنکه اهمیتی برای دینش قائل نباشد. و براستی چگونه مسلمانان می­گویند: زیر عرش افعی خفته است؟ آیا چنین مقوله­ای جز دسیسه­ی زنادقه در جهت زشت جلوه دادن اسلام می­باشد؟![[1063]](#footnote-1063)

3- پراکندگی نژادی و قومی و تعصب در مورد قبیله و سرزمین و امام:

تکیه اموی­ها در اداره­ی دولت و پیش­برد امور تنها متوجه عرب بود و برخی از آنها نسبت به عرب و عربیت تعصب داشتند چنانکه حتی برده­هایی که دوران برده­ای آنان تمام شده بود، متوجه این نژادپرستی و قوم­گرایی شدند. از این جهت تلاش می­کردند میان خود و عرب مساوات و برابری ایجاد کنند پس اکثر و بیشتر جنبش­ها و حرکت­های انقلابی از سوی آنان شکل گرفت و برای رسیدن به این تساوی از این طریق وارد شدند[[1064]](#footnote-1064) و چون عرب­ها به عرب بودن و نژاد خود افتخار نموده و آن­را مایه­ی عزت و سربلندی و برتری خود بر دیگران می­دانستند، این موجب شد تا احادیثی را در جهت بالا بردن شأن و مقام و بیان فضایل خود وضع و جعل کنند؛ از جمله این روایت که می­گوید: «ان کلام الذین حول العرش بالفارسیة وان الله اذا اوحی امرا فیه لین اوحاه بالفارسیة و اذا اوحی امرا فیه شدة اوحاه بالعربة»:[[1065]](#footnote-1065) «زبان کسانی که پیرامون عرش هستند، فارسی است. و هرگاه خداوند بخواهد امری را وحی می­کند که در آن نرمی باشد، آن­را به فارسی وحی می­کند و چون بخواهد امری که در آن شدت است وحی کند، آن­را به عربی وحی می­کند».

و اینگونه بود که برخی از اعراب جاهل در جهت مقابله با چنین روایات بی­اساسی به جعل و وضع حدیث پرداختند و مقابله به مثل نموده و حدیث ساختند که: «ابغض الکلام الی الله الفارسیة و کلام الشیطان الخوزیة، و کلام اهل النارالبخاریة و کلام اهل الجنة العربیة»:[[1066]](#footnote-1066) «منفورترین زبان نزد خداوند، فارسی است. و زبان شیاطین و دوزخیان فارسی است. و زبان اهل بهشت عربی است».

4- داستان سرایان؛ کسانی که داستان­ها و قصه­های مختلف را بدون توجه به صحت و سقم آنها روایت می­کنند تا آنها را جایگزین داستان­هایی کنند که در قرآن و سنت آمده است. چنانکه عمر بن خطاب در مورد آنها می­گوید: «**أَعْيَتْهُمُ الْأَحَادِيثُ أَنْ يَحْفَظُوهَا»:[[1067]](#footnote-1067)** «احادیث آنان را خسته و ناتوان نموده از اینکه آنها­ را حفظ کنند». و ابن عراق در مورد آنها می­گوید: «...صنف پنجم: کسانی هستند که به دنبال اهداف و اغراض دنیوی می­باشند. چون داستان­­سرایان و دوره­گردان و گدایان و پیروان پادشاهان».[[1068]](#footnote-1068)

**انواع قصه­ها و داستان­ها**:

نوع اول: داستان­های مناسب و مفید: قصه­های قرآن کریم بهترین داستان­ها می­باشند. چرا که داستان­های آن تصویری واقعی را با اسلوب ادبی مناسب و دلپذیر بیان می­کند. چنانکه در بیان و رعایت اهداف و مقاصد، موصوف به صفات سخاوت و بخشش کامل است تا اینکه از خلال شخصیت­های داستان و اتفاقاتی که در آن رخ می­دهد و یا مقرون به آن است، نمونه­های والایی را ارائه دهد. یا اینکه عبرت­ها و توجیهات و توجهاتی را گوشزد کند. چنانکه این مهم در خلال قصه­های پیامبران در قرآن، علی الخصوص داستان یوسف علیه­السلام مشاهده می­شود.

نوع دوم: قصه­ها و داستان­های مذموم و ناپسند:

اما قصه­ها و داستان­های مذمومی که در احادیث مورد نکوهش قرار گرفته­اند قصه­هایی ساختگی هستند که به دروغ به الله و رسولش و بندگان نیک و صالح نسبت داده شده­اند. و چنین داستان­سرایانی با افترا و دروغ بستن به خداوند چنین قصه­هایی را ساخته و پرداخته و بازگو کرده­اند. داستان­هایی که عقاید فاسد، اخلاق باطل، مثال­هایی پست و مبالغه و غلوهایی در بردارد که موجب تحقیر دین می­شود و ارزش­ و صفای آن­را از بین می­برد.

حکم داستان سرایان:

اهل علم، یعنی کسانی که می­توانند صحیح را از ضعیف تشخیص دهند و اخبار و داستان­های مقبول و مردود را از یکدیگر بشناسند، اشکال و ایرادی بر آنها نیست که داستان بگویند. البته با رعایت قواعد و ضوابطی که ذکر می­شود:

1- داستان بخشی از سخنان فقیه یا عالم یا دعوتگری ­باشد و به وسیله­ی آن معنا و مفهومی را که در نظر دارد، برساند، اما اینکه پند و اندرز تماما قصه باشد، جایز نیست.

2- داستان صحیح و درست باشد مانند قصه­های قرآن یا داستان­هایی که رسول خدا ح در مورد گذشتگان برای ما بیان کرده­اند. و همچون قصه­های رسول خدا ح و اصحابش و قصه­های علما و محدثین و ... که از آنها ثابت باشد.

3- اخلاص و عدم غرور و خودستایی و خود شیفتگی؛

پرداختن به چنین امری، انسان را مشهور می­کند چنانکه با انگشت به سوی وی اشاره می­کنند. ملا علی قاری رحمه الله می­گوید: «یکی از آفت­هایی که گریبان­گیر قصه گویان می­شود این است که دچار خودستایی و غرور در سایر امور می­شوند. از حارث بن معاویه روایت است که به سوی عمر بن خطاب سفر کرده و از او در مورد قصه­ها پرسید. عمر گفت: چه می­خواهی؟ گفت: می­خواهم نظر تو را بدانم. عمر گفت: بر تو می­ترسم که قصه بگویی و دچار خودشیفتگی شوی، سپس قصه بگویی و دچار خودپسندی شوی و خود را برتر و برتر ببینی؛ چنانکه اندک اندک گمان کنی همچون ثریا از آنان برتری و بالاتر؛ و اینگونه است که خداوند متعال به همین اندازه (خودشیفتگی و خود برتربینی) در روز قیامت تو را زیر پاهای آنان قرار می­دهد».[[1069]](#footnote-1069)

4- از مرگ قلب و مردن قلوب بندگان برحذر باش؛ و این ناشی از آفت گذشته می­باشد. شیخ ملا علی قاری می­گوید: «از جمله آفت­های مجلس قصه­گو آن است که مروزی در کتاب العلم و ابونعیم در «الحلیة» از ابوقلابه روایت کرده­اند که می­گوید: «جز داستان سرایان و قصه گویان سبب مرگ علم نشدند؛ چنانکه انسان حدود یکسال با قصه­گو می­نشیند بدون اینکه بهره­ای برده باشد».[[1070]](#footnote-1070)

و ابونعیم از سعید بن عاصم روایت می­کند که گفت: قصه گویی نزدیک مسجد محمد بن واسع برای قصه گویی می­نشست. روزی در توبیخ نکوهش همنشینان خود گفت: چرا قلب­هایی را می­بینیم که خشوع ندارند؟ چرا چشمانی را می­بینیم که اشک نمی­ریزند؟ و چه شده که اندام­هایی را می­بینیم که به خود نمی­لرزند؟ پس محمد بن واسع گفت: ای بنده­ی خدا، چنین قومی در اثر سخنان و عملکرد تو به وجود آمده­اند. چون ذکر از قلب خارج شود در قلبی رسوخ خواهد کرد».[[1071]](#footnote-1071)

5- رعایت حال شنوندگان:

تلاش برخی از قصه­گویان متوجه جلب توجه شنوندگان می­باشد. پس قصه­ای را که دوست دارند و مشتاق آن هستند بیان می­کنند بدون اینکه اوضاع شنوندگان را در نظر داشته و در جهت رعایت حال آنان قصه بگویند بنابراین داستان­هایی را برای مردم بیان می­کنند که نمی­فهمند و عقل­هاشان قدرت درک آنها را ندارد. ملا علی قاری از زین العراقی نقل می­کند که می­گوید: «یکی از آفت­های قصه گویان این است که چیزهایی را به عوام می­گویند که قدرت درک و فهم آن­را ندارند و اینگونه دچار اعتقادات نادرست و ناصحیح می­شوند. و این در صورتی است که قصه صحیح و درست باشد، پس اوضاع چگونه خواهد بود زمانی که داستان دروغ و باطل باشد؟[[1072]](#footnote-1072)

حلقه­ها و مجالس قصه­گویان و داستان سرایان و موعظه کنندگان در اواخر دوران خلفای راشدین ظهور کرد.[[1073]](#footnote-1073) و پس از این بود که حلقات و جلسات قصه­گویی در مساجد مختلف در سرزمین­های اسلامی[[1074]](#footnote-1074) افزایش یافت.

و برخی از این قصه­گویان چنان بودند که تنها در زمانی قصه می­گفتند که مردم گرد آنها جمع می­شدند. و چون به گرد او جمع می­شدند سخنانی را که برای آنها خوشایند بود و برانگیخته شدن نفوس و تحریک احساسات آنها را به دنبال داشت، بیان می­کرد. اما بزرگ­ترین مصیبتی که از سوی این صنف متوجه مردم بود، دروغ بستن ایشان به رسول الله ح بود، چنانکه در دروغ بستن به رسول خدا ح قائل به گناه و بهتانی نبودند.

از ابوملیح روایت است که میمون قصه­گو می­گفت: «در این سه مورد قصه­گو اشتباه نمی­کند و عمل وی درست است: اینکه سخنش را با تمسخر دینش پر بار کند، یا خودشیفتگی کند، یا به چیزی امر کند که خود انجام نمی­دهد».[[1075]](#footnote-1075)

و از جمله روایاتی که قصه­گویان جعل کرده­اند این است که: «**إِنَّ فِي الْجَنَّةِ شَجَرَةً تَخْرُجُ مِنْ أَعْلَاهَا الْحُلَلُ، وَمِنْ أَسْفَلِهَا خَيْلٌ بُلْقٌ مِنْ ذَهَبٍ مُسْرَجَةٍ مُلْجَمَةٍ بِالدُّرِّ وَالْيَاقُوتِ، لَا تَرُوثُ، وَلَا تَبُولُ** ذوات اجنحة، فیجلس علیها اولیاء الله، فتطیر بهم حیث شاءوا...»:[[1076]](#footnote-1076) «در بهشت درختی است که از بالای آن پوشاک و لباس بیرون می­آید و در زیر آن اسبی سیاه و سفید از طلا چراغانی و با لگامی از دُر و یاقوت می­باشد که نه ادرار می­کند و نه مدفوع؛ دارای بال­هایی است که اولیای خداوند بر آن سوار می­شوند و هر جا که بخواهند پرواز می­کنند».

5- تشویق به نیکی با وجود جهل به دین: ظهور فرقه­ها و احزاب سیاسی و دینی، آنان را بر آن داشت که احادیثی را در جهت تأیید مذاهب خود و ترفیع­ شأن و مقام بزرگان و رهبران خود و نیز در جهت کاهش ارزش و اعتبار دشمنان­شان وضع کنند. و چنین عملکردی دامن برخی از صالحان و زاهدان و عابدان را گرفت، کسانی که این تفرقه و پراکندگی آنان را به این سو کشاند. و احادیثی را وضع نمودند که به وسیله­ی آنها در میان دو طرف دعوا جایگاه خود را داشته باشند. و چون به آنها گفته می­شد رسول خدا ح فرمودند: «**وَمَنْ كَذَبَ عَلَيَّ مُتَعَمِّدًا فَلْيَتَبَوَّأْ مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ»:** «هرکس عمدا بر من دروغ ببندد، پس باید جایگاه خود را در آتش آماده ببیند». می­گفتند: «ما بر علیه پیامبر دروغ نمی­بندیم بلکه به نفع او و برای او دروغ می­گوییم».[[1077]](#footnote-1077)

تردیدی نیست که چنین گفتاری از باب جعل و تخریب است. یحیی بن سعید قطان رحمه­الله می­گوید: «هیچکس را چون منسوبین به خیر و نیکی و زهد ندیدم که به آنها دروغ بسته شده باشد».[[1078]](#footnote-1078)

و از جمله احادیثی که افراد نیک و صالح وضع کرده­اند، احادیثی است که در باب فضایل سوره­ها بیان شده­اند. در این مورد حاکم با سندش از ابوعمار مروی روایت می­کند که می­گوید: «به ابوعصمة نوح بن ابی مریم گفته شد: چگونه از عکرمه از ابن عباس در فضایل هر سوره از قرآن روایتی را ذکر نمودی درحالی­که چنین روایتی نزد یاران عکرمه نیست؟ وی در پاسخ گفت: «دیدم که مردم از قرآن روی گردانده و مشغول فقه ابوحنیفه و مغازی ابن اسحاق شدند، پس این حدیث را از باب امید پاداش و تشویق به قرآن جعل نمودم».[[1079]](#footnote-1079)

6- اختلافات مذهبی و کلامی:

روایت شد که چون به محمد بن عکاشه کرمانی گفته شد: قومی هستند که هنگام رکوع و برخاستن از رکوع دست­های­شان را بالا می­برند. (رفع یدین می­کنند) پس گفت: مسیب بن واضح از عبدلله بن عمر از پدرش برای ما روایت نموده که رسول خدا ح فرمودند: «من رفع یدیه فی الرکوع فلا صلاة له»:[[1080]](#footnote-1080) «هرکس در رکوع رفع یدین کند، برای او نمازی نیست».

و از این قبیل است آنچه زهیر بن معاویه روایت نموده و می­گوید: «محرز ابورجاء - که دیدگاه قدریه را داشت و از آن توبه کرد - به ما خبر داده و گفت: از هیچیک از قدریه چیزی را روایت نکنید، به خدا سوگند ما روایاتی را در زمینه باور و دیدگاه قدریه وضع و جعل می­کردیم و به وسیله­ی آنها این اعتقاد و باور را در میان مردم ترویج می­دادیم و من چهار هزار نفر را به این روش در مورد دیدگاه قدریه متقاعد کردم. زهیر می­گوید: به او گفتم: چگونه افراد را وارد این اعتقاد و باور می­کردی؟ گفت: خود من روایات را یکی یکی برای آنها وضع نموده و می­گفتم».[[1081]](#footnote-1081)

7- تقرب جستن به حکام و اسباب دیگر:

تا آنجا که می­دانم به یاد ندارم یکی از راویان حدیث با وضع و جعل احادیثی مطابق میل خلفای بنی امیه و فرماندهان آنها، در صدد تقرب جستن به آنها برآمده باشند. اما در زمان عباسی­ها چنین اتفاقی رخ داد. حاکم رحمه­الله از هارون بن ابوعبیدالله از پدرش روایت نموده که می­گوید: «مهدی گفت: آیا متوجه آنچه مقاتل به من می­گوید، نیستی؟ می­گوید: اگر می­خواهی، احادیثی را در مدح و تعظیم عباس وضع می­کنم؟! گفتم: مرا به آن نیازی نیست.»[[1082]](#footnote-1082) و غیاث بن ابراهیم در حدیثی برای جلب رضایت مهدی، متوسل به دروغ شد و به حدیث چیزی را افزود. چون غیاث بن ابراهیم نزد مهدی عباسی رفت و او مشغول بازی با کبوتران بود، غیاث بلافاصله این حدیث مشهور را روایت نمود که: «**لاَسَبَقَ إلاَّ في نَصْلٍ أوْ حَافِرٍ أو خُفّ**»: «مسابقه فقط با تیر یا شتر یا اسب انجام می­شود». غیاث بن ابراهیم برای جلب رضایت مهدی به آن افزود: «او جناح» «یا کبوتر»؛ مهدی ده هزار درهم به وی داد و چون غیاث بازگشت، مهدی گفت: «شهادت می­دهم تو بر رسول خدا دروغ می­بندی؛ و سپس دستور داد تا کبوتران را ذبح کنند».[[1083]](#footnote-1083)

**تلاش صحابه و سلف در برابراحادیث موضوع:**

اکنون به بخشی از تلاش­های علمای امت در جهت حفظ حدیث شریف می­پردازیم:

الف) پایبندی به اسناد؛ منظور از اسناد، راویان حدیث می­باشد. امام محمد بن سیرین رحمه­الله در این مورد می­گوید: «مسلمانان (قبل از وقوع فتنه) از اسناد حدیث نمی­پرسیدند اما زمانی که فتنه روی داد (به محدثان) می­گفتند: راویان حدیث را نام ببرید. پس راویان بررسی می­شد و چون از اهل سنت بود، حدیث­شان پذیرفته می­شد و اگر از اهل بدعت بود، احادیث ایشان کنار نهاده می­شد».[[1084]](#footnote-1084)

ب) فعالیت علمی چشم­گیر و مضاعف و تثبت و بررسی در احادیث:

یکی از نعمت­های خداوند متعال به مسلمانان این است که صحابه در شهرها و سرزمین­های مختلف پخش شدند و برخی از آنها تمام طول عمر خود را مشغول حفظ سنت نبوی به ویژه در زمان فتنه بودند. بسیاری از طلاب علم به سوی صحابه سفر می­کردند و سرزمین­های بی­آب و علف و خشک و کویری را طی می­کردند تا در مورد حدیثی که از یکی از تابعین سرزمین خود شنیده­اند، اطمینان حاصل کنند و همین است معنای قول ابوالعالیة که می­گوید: «ما در بصره روایاتی را از اصحاب رسول الله ح می­شنیدیم، اما به آن راضی نمی­شدیم تا اینکه به مدینه سفر کرده و آن روایت را از دهان اصحاب می­شنیدیم».

بلکه صحابه با این هدف به سوی یکدیگر سفر می­کردند. چنانکه ابوایوب رضی­الله­عنه به سوی عقبة بن عامر رضی­الله­عنه در مصر سفر کرد[[1085]](#footnote-1085) و جابر بن عبدالله به سوی عبدالله بن اُنیس سفر نمود.[[1086]](#footnote-1086) و سفرهایی از این قبیل بسیار است. مسروق[[1087]](#footnote-1087) رحمه­الله از جمله کسانی بود که برای فراگیری حدیث و مذاکره­ی آن بسیار سفر می­کرد.[[1088]](#footnote-1088) شعبی[[1089]](#footnote-1089) حدیثی روایت می­کرد سپس به شونده­ی آن می­گفت: «آن­را بدون هیچ سختی دریافت کن، (پیش از این) کسانی برای دریافت چنین روایاتی به مدینه سفر می­کردند».[[1090]](#footnote-1090)

پ) تعقیب کذابان:

و بر مبنای احتیاط و قواعد و ضوابط علما در قبول اخبار، برخی از آنها آشکارا با کذابین و دروغگویان برخورد می­کردند و آنها را از روایت حدیث منع کرده و با پادشاه وقت رویارو می­کردند.

امام شافعی رحمه­الله می­گوید: «اگر شعبه نبود، حدیث در عراق شناخته نمی­شد؛ وی نزد شخصی می­رفت و به او می­گفت: حدیث روایت مکن؛ وگرنه پادشاه را برای برخورد با تو آماده می­کنم».[[1091]](#footnote-1091)

ت) موضع سلف در برابر جعل کنندگانِ دروغگو:

سلف صالح دروغگویان و جعل کنندگان را نکوهش و سرزنش نموده و از آنها برحذر داشته و در مورد آنها هشدار دادند. و از احادیث دروغین و جعلی آنان پرده برداشته و مجازات و بازداشتن آنها از این عمل را به پادشاه وقت واگذار نمودند. چنانکه محمد بن سلیمان عباسی، امیر بصره، عبدالکریم بن ابی اوجاء را به خاطر زندقه وی در سال 160 هجری در خلافت مهدی کشت. زمانی که وی برای مجازات آماده می­شد، ­گفت: «چهار هزار حدیث در میان شما وضع کردم که در آنها حلال را حرام و حرام را حلال نمودم».

و از این دسته است بیان بن سمعان نهدی از بنی تمیم که پس از صد سال در عراق ظهور کرد و لعنت خدا بر او باد؛ ادعای الوهیت علی بن ابی طالب کرد و دیدگاه و باورهای فاسدی داشت. که خالد بن عبدالله قسری او را کشت و با آتش سوزاند.

و محمد بن سعید بن حسان اسدی شامی از این دسته است که به دار آویخته شد. احمد بن حنبل می­گوید: «ابوجعفر منصور به خاطر زندقه، او را کشت. حدیث وی جزو احادیث موضوع بود». و احمد بن صالح مصری می­گوید: «زندیقی بود که گردنش زده شد. چهار هزار حدیث نزد آن احمقان جعل کرده بود. پس، از آنان برحذر باشید». و حاکم ابواحمد می­گوید: «وی حدیث جعل می­کرد. به دلیل زندقه به دار آویخته شد».

و حاکم ابوعبدالله از او حکایت می­کند که وی از حمید از انس به صورت مرفوع روایت نموده که: «من خاتم پیامبران هستم که پیامبری پس از من نیست مگر اینکه خداوند بخواهد». و می­گوید: «این استثنا را بدان دلیل جعل نمود که به سوی الحاد و زندقه و نبوت دعوت می­کرد».[[1092]](#footnote-1092)

**چگونه حدیث موضوع شناخته می­شود:**

چنانکه علما قواعد دقیقی برای شناخت حدیث صحیح و حَسَن و ضعیف وضع کرده­­اند، همچنین قواعدی برای شناخت روایات موضوع تدوین کرده­اند. و شاخصه­هایی را که بیانگر وضع و جعل در سند حدیث است و نیز فاکتورهایی که در متن روایت بیانگر جعلی بودن آن هست، ذکر کرده­اند. که به طور مختصر به این شاخصه­ها می­پردازیم:

الف) نشانه­های وضع در سند:

1- راوی حدیث به دروغ بودن آن اعتراف کند. و اقرار کند آنچه روایت نموده، ساخته و پرداخته­ی ذهن وی می­باشد. چنانکه عبدالکریم و ابوعصمة نوح بن مریم که نوح الجامع نامیده می­شد و نیز ابوجزی اعتراف کردند. ابوجزی (مریض) اعتراف نموده و گفت: «اگر خداوند مرا چنانکه می­بینید در مورد جعل روایات رسوا نمی­کرد، اقرار و اعتراف نمی­کردم. اما شما را گواه می­گیرم که چنین و چنان حدیث وضع نمودم. و از خداوند متعال در مورد آنها طلب آمرزش نموده و به درگاه او توبه می­کنم».[[1093]](#footnote-1093) و این قوی­ترین دلیل بر موضوع بودن حدیث می­باشد.

2- وجود قرینه­ای جایگزین اعتراف به وضع حدیث:

مثلا از کسی روایت کند که او را ملاقات نکرده است یا از کسی روایت کند که در سرزمینی است که هرگز به آنجا سفر نکرده است. یا اینکه از کسی روایت کند که بعد از وفات وی به دنیا آمده است. یا اینکه وی فوت شده درحالی­که راوی کوچک بوده و او را درک نکرده است. به شعبه گفته شد: چرا از عثمان بن ابی یقظان[[1094]](#footnote-1094) روایت نمی­کنی؟ پس گفت: چگونه از کسی روایت کنم که چون در مجلسی همراه او نشسته بودم و از سن وی سوال کردم، مرا از زمان تولد خود خبر داد سپس از شخصی روایت کرد که قبل از تولد وی، مرده بود؟!»[[1095]](#footnote-1095)

3- راوی معروف به کذب در روایتی منفرد باشد. و جز او هیچ راوی ثقه­ای آن حدیث را روایت نکرده باشد. در این صورت به موضوع بودن روایت حکم می­شود. دانشمندان علم حدیث، یک یک راویان کذاب را برشمرده­اند و روایاتی را که در آنها به دروغگویی پرداختند، بیان کرده­اند چنانکه حتی یک نفر از آنها از قلم نیفتاده است.

4- بررسی حال راوی:

الف) چنانکه برای مأمون بن احمد اتفاق افتاد. (که یکی از جعل کنندگان حدیث بود.) در حضور وی این مسأله مطرح شد که آیا حسن از ابوهریره روایت شنیده یا نه؟ پس بلافاصله اسناد روایتی را تا رسول خدا ذکر نمود که رسول الله ح فرمودند: حسن از ابوهریره شنیده است.[[1096]](#footnote-1096)

ب) و آنچه حاکم با سند سیف بن عمر تمیمی روایت نموده از این قبیل است که می­گوید: «نزد سعد بن طریف بودم که پسرش از کلاس درس آمد. پس سعد به او گفت: چه شده؟ پسرش گفت: معلم مرا تنبیه کرده است. سعد گفت: امروز او را خوار و ذلیل می­کنم. عکرمه از ابن عباس برایم روایت کرده که رسول خدا ح فرمودند: «**مُعَلِّمُوا صِبْيَانَكُمْ شِرَارُكُمْ، أَقَلُّهُمْ رَحْمَةً لِلْيَتِيمِ وَأَغْلَظَهُمْ لِلْمِسْكِينِ**»: «بدترین معلمانِ فرزندان­تان کسانی هستند که کمترین رحم را نسبت به یتیم دارند و شدیدترین برخورد را با فقیران».

اما سعد بن طریق کسی است که یحیی بن معین در مورد او می­گوید: «برای هیچکس حلال نیست از او روایت کند.» و ابن حبان می­گوید: «وی حدیث جعل می­کرد.» و کسی که این قصه را از وی نقل می­کند یعنی سیف بن عمر؛ حاکم در مورد او می­گوید: متهم به زندقه می­باشد. و در روایت ساقط است».

ج) و عجیب­تر از آن روایتی است که ابن الجوزی با اسناد خود تا ابوجعفر بن محمد طیالسی نقل می­کند که وی گفت: احمد بن حنبل و یحیی بن معین در مسجد رصافه نماز خواندند پس قصه­گویی در حضور آنها ایستاد و گفت: احمد بن حنبل و یحیی بن معین برای من روایت کرده و گفتند: عبدالرزاق از معمر از همام بن منبه از ابوهریره برای ما روایت کرده که رسول خدا فرمودند: «من قال لااله الاالله یخلق من کل کلمة منها طیر منقاره من ذهب و ریشه من مرجان»: «هرکس لااله الا الله بگوید، از هر کلمه­ی آن پرنده­ای با منقار طلا و پرهایی از مرجان خلق می­شود». و حدود بیست برگ داستانش را ادامه داد. در این میان احمد به یحیی و یحیی به احمد نگاه کرده و گفت: تو این حدیث را روایت کرده­ای؟ پس گفت: به خدا سوگند هم اکنون این روایت را شنیدم. راوی می­گوید: پس هر دو ساکت شدند تا اینکه داستان قصه­گو تمام شد. پس یحیی بن معین با دست به وی اشاره کرد که نزد او بیاید؛ قصه­گو گمان کرد یحیی می­خواهد چیزی به او ببخشد. پس یحیی بن معین به او گفت: چه کسی این حدیث را برای تو روایت کرده است؟ گفت: یحیی بن معین و احمد بن حنبل؛ یحیی بن معین گفت: من یحیی بن معین و این احمد بن حنبل است. هرگز چنین چیزی در احادیث رسول خدا نشنیدیم. قصه­گو در پاسخ گفت: تو یحیی بن معین هستی؟ یحیی گفت: بله، قصه­گو به وی گفت: همواره می­شنیدم یحیی بن معین احمق است، اما اکنون آن­را دانستم. یحیی بن معین به او گفت: چگونه دانستی من احمق هستم؟ گفت: آیا جز شما در دنیا، یحیی بن معین و احمد بن حنبل نیست، جز شما از 19 نفر که اسم­شان احمد بن حنبل و یحیی بن معین بود حدیث نوشتم. پس احمد بن حنبل دهان وی را بست. که یحیی گفت: او را رها کن تا برخیزد. پس برخاست و به استهزا و تمسخر آنان روی آورد.

ب) شاخصه­های وضع در متن روایت:

امام ابن قیم جوزی رحمه­الله می­گوید: «سوال شدم: آیا می­توان با ضابطه­ای مشخص بدون اینکه سند روایت بررسی شود، موضوع بودن روایت را تشخیص داد؟ این سوال بسیار ارزشمند و مهم است و این مهم را تنها کسی می­تواند تشخیص دهد که نسبت به احادیث صحیح شناخت دقیق و کافی داشته باشد. و چنین شناختی با گوشت و خون وی عجین بوده و بر آن کاملا تسلط داشته و در شناخت احادیث و آثار تخصص داشته باشد. نسبت به رسول خدا و هدایت او در آنچه بدان امر نموده و از آن نهی کرده و آنچه از آن خبر داده و به آن فرا خوانده و آنچه دوست داشته و آنچه ناپسند شمرده و آنچه برای امتش تشریع نموده شناخت لازم داشته باشد. گویا که وی نسبت به رسول خدا همچون یکی از صحابه باشد. چنین کسی احوال رسول خدا و راه و روش و هدایت و کلام وی و نیز آنچه را جایز هست یا نیست که از او خبر داده شود می­شناسد؛ چنانکه این امر برای دیگران میسر نیست. و این ویژگی هر پیرویی نسبت به کسی است که از او پیروی می­کند. چنانکه نسبت به افعال و اقوال وی در راستای شناخت آنها و تشخیص صحت و سقم نسبت آنها به وی حریص است. و این ویژگی مقلدین نسبت به امامام­شان می­باشد. چنانکه اقوال و تصریحات و مذاهب و اسلوب ایشان را چنان می­شناسند که برای دیگران چنین شناختی مقدور نیست و به عبارت دیگر شناختی که آنها نسبت به امامان خود دارند، دیگران چنین شناختی در مورد آنها ندارند».[[1097]](#footnote-1097)

از جمله قرائتی که بیانگر وضع در متن می­باشد:

1- رکاکت (ناپختگی و نااستواری) در الفاظ روایت شده:

هرکس نسبت به زبان عربی شناخت کافی داشته باشد، تشخیص می­دهد که چنین الفاظی و در واقع چنین ادبیاتی از فصاحت رسول خدا نیست. احادیث رکیکی وضع شده­اند که الفاظ و معانی آنها بیانگر موضوع بودن آنها می­باشد. حافظ بن حجر رحمه­الله می­گوید: «معیار رکیک بودن روایت، رکیک بودن معنای آن می­باشد. چنانکه هرگاه معنای رکیکی داشت، این خود دلیل بر وضع آن می­باشد. هرچند الفاظ آن رکیک نباشد. چرا که این دین تماما محاسن است. و رکاکت به نادانی باز می­گردد. اما اینکه رکاکت تنها در الفاظ باشد، دلالت بر موضوع بودن روایت ندارد. چرا که این احتمال در مورد آن می­رود که روایت به معنا شده باشد چنانکه راوی الفاظ صحیح حدیث را با الفاظی غیر فصیح جایگزین کرده باشد. و اینگونه معنای روایت را باچنین الفاظی انتقال داده باشد. هرچند اگر تصریح کند که چنین الفاظی، الفاظ رسول خدا می­باشد، دروغ گفته است».[[1098]](#footnote-1098)

و مثال آن این حدیث است که: «اربع لا تشبع عن اربع: انثی من ذکر و ارض من مطر و عین من نظر و اذن من خبر»:[[1099]](#footnote-1099) «چهار چیز از چهار چیز سیر نمی­شوند: زن از مرد، زمین از باران، چشم از دیدن و گوش از خبر». ربیع بن خیثم می­گوید: «برای حدیث نوری همچون نور روز می­باشد که آن­را می­شناسی و نیز برای آن تاریکی همچون تاریکی شب می­باشد که آن­را انکار می­کنی».

2-معنای فاسد و نادرست:

همچون احادیثی که احساس و شعور آنها را تکذیب می­کنند. همچون حدیث: «الباذنجان لما اکل له»: «بادمجان برای کسی است که آن­را می­خورد». و این حدیث: «والباذنجان شفاء من کل داء»: «بادمجان شفای هر بیماری است». ناهنجار بودن و زشتی این روایات واضح و روشن است. و از این قبیل است روایات مسخره­ای چون: «لو کان الازر رجلا لکان حلیما ما اکله جائع الا اشبعه»: «اگر برنج مردی بود، بردبار و شکیبا بود. هیچ گرسنه­ای آن­را نمی­خورد مگر اینکه سیر می­شود».

ابن قیم جوزی می­گوید: «چنین اقوالی از جمله اقوال زشت و ناهنجاری است که کلام عقلاء از آن مصون است چه برسد به کلام سیدالانبیاء».

و از این قبیل است حدیث: «من اتخذ دیکا ابیض، لم یقر به شیطان و لا سحر»: «هرکس خروس سفیدی را اختیار کند، نه شیطان و نه بیماری ضرری به او نمی­رسانند».

و هر روایتی که بیانگر مباح بودن مفاسد و حرکت در مسیر شهوات باشد، از این قبیل است. مانند حدیث: «ثلاثة تزید فی البصر: النظر الی الخضرة و الماء الجاری و الوجه الحسن»: «نگاه کردن به سه چیز باعث افزایش نور چشم می­شود: نگاه کردن به سبزی و آب جاری و چهره­ی زیبا».

و این حدیث: «النظر الی الوجه الجمیل عبادة»: «نگاه کردن به چهره­ی زیبا عبادت است».

ابن قیم جوزی می­گوید: «هر حدیثی که در آن ذکری از زیبارویان یا ستایش آنها آمده است یا اینکه به نگاه کردن به آنها امر کرده است یا اینکه به خواستن نیازمندی­ها از آنها اشاره دارد یا اینکه یادآور آن است که آتش آنها را لمس نمی­کند؛ دروغ و ساختگی و بهتان و افترایی بیش نیست».[[1100]](#footnote-1100)

3- آنچه با نص کتاب و سنت متواتر یا اجماع قطعی[[1101]](#footnote-1101) در تناقض باشد. و آنچه با سنت در تناقض آشکار باشد.

ابن قیم جوزی می­گوید: «و از این قبیل است حدیثی که با صریح قرآن مخالفت داشته باشد همچون حدیثی که عمر دنیا را بیان می­کند که هفت هزار سال است و پایان دنیا در هزاره هفتم می­باشد.

چنین روایتی از آشکارترین دروغ­ها می­باشد چرا که اگر بر فرض این حدیث صحیح باشد در اینصورت می­داند که از هم اکنون[[1102]](#footnote-1102) تا قیامت 250 سال باقی مانده است. درحالی­که خداوند متعال می­فرماید: «[يَسْئَلُونَکَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْساها قُلْ إِنَّما عِلْمُها عِنْدَ رَبِّي لا يُجَلِّيها لِوَقْتِها إِلاَّ هُوَ ثَقُلَتْ فِي السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ لا تَأْتيکُمْ إِلاَّ بَغْتَةً يَسْئَلُونَکَ کَأَنَّکَ حَفِيٌّ عَنْها قُلْ إِنَّما عِلْمُها عِنْدَ اللَّهِ](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=7&AID=187)»[[1103]](#footnote-1103) و می­فرماید: «[إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ](http://www.tadabbor.org/?page=quran&SID=31&AID=34)»[[1104]](#footnote-1104) و رسول خدا فرمودند: «لا یعلم متی تقوم الساعة الا الله»:[[1105]](#footnote-1105) «هیچکس جز الله نمی­داند قیامت چه زمانی برپا می­شود».

و همچنین تمام احادیثی که بر وصایت علی یا خلافت وی تصریح دارند، صحیح نبوده و موضوع می­باشند.[[1106]](#footnote-1106)

4- هر حدیثی که ادعا می­کند صحابه بر کتمان امری و عدم نقل آن با یکدیگر هم پیمان شدند.

چنانکه روافض گمان می­کنند: رسول خدا در بازگشت از حجة الوداع دست علی بن ابی طالب را در محضر تمام صحابه بلند کرده و با علی در میان آنها ایستاد تا همگی او را بشناسند؛ سپس فرمود: «هذا وصیی و اخی و الخلیفة من بعدی، فاسمعوا و اطیعوا له»: «این وصی و برادر من و خلیفه­ی پس از من می­باشد. پس بشنوید و از او اطاعت کنید». اما پس از این ماجرا تمام صحابه هم­پیمان شدند که این مساله را کتمان نموده و آن­را تغییر دهند. پس لعنت خداوند بر دروغگویان باد.[[1107]](#footnote-1107)

5- هر حدیثی که با حقایق تاریخی رخ داده در عصر رسول خدا مخالف باشد؛ یا اینکه مقرون به قرائنی باشد که بطلان آن­را ثابت می­کند. مثل حدیث: «وضع الجزیة عن اهل خیبر»: «برداشته شدن جزیه از اهل خیبر» که کذب و دروغ است از چند جهت:

1- در این روایت شهادت سعد بن معاذ ذکر شده است درحالی­که سعد قبل از این در غزوه خندق وفات نمود.

2- حکم جزیه تا آن زمان نازل نشده بود و صحابه و عرب آن­را نمی­شناختند. بلکه پس از سال تبوک نازل شد. آنگاه که رسول خدا جزیه را بر نصارای نجرانی و یهود یمن مقرر نمود... و ابن قیم جوزی دروغ بودن این روایت را با ده دلیل قوی بیان می­کند.[[1108]](#footnote-1108)

6- روایت از امری بزرگ خبر داده باشد و جز یک نفر آن­را نقل نکرده باشد؛

همچون محاصره حجاج بیت الله الحرام؛ اما چنین واقعه­ای را جز یک نفر از حجاج نقل نکرده باشد. چرا که معمولا چنین اخباری بازتاب خبری گسترده­ای دارد.

و از این قبیل است کشته شدن خطیب بر منبر؛ و چنین حادثه­ای را جز یکی از حاضران نقل نکند.[[1109]](#footnote-1109)

7- موافقت حدیث با مذهب راوی در صورتی که وی از متعصبان غالی نسبت به مذهبش باشد؛

چنانکه رافضی حدیثی را در فضایل اهل بیت روایت کند، یا فردی با عقیده مرجئه حدیثی را در باب ارجاء روایت کند. و مثال آن حدیثی است که حجة بن جوین روایت نموده و می­گوید: «از علی بن ابی طالب شنیدم که گفت: خداوند را با رسول خدا به مدت پنج یا هفت سال عبادت نمودم قبل از اینکه کسی از این امت او را عبادت کند».[[1110]](#footnote-1110)

ابن حبان می­گوید: «حجة بن جوین یکی از غالیان مذهب تشیع بود. و درجه­ی وی در نقل حدیث در رتبه­ی «واهی» بود».[[1111]](#footnote-1111)

8- در حدیث گزافه­گویی باشد و در برابر عمل اندک، ثواب و پاداش بزرگ تعیین شده باشد. و در واقع در ثواب افراط شده باشد. همچون احادیثی که در باب فضایل اعمال به­گونه­ای اغراق آمیز روایت شده­اند. چنانکه به صورت مرفوع روایت شده: «هرکس دو رکعت نماز در روز عاشورا بخواند و در هر رکعت فلان و فلان سوره را بخواند، در برابر آن پاداش عمل هفتاد پیامبر در پرونده­ی وی نوشته می­شود». و احادیثی از این قبیل نزد اهل حدیث از احادیث موضوع می­باشد.[[1112]](#footnote-1112) و از این جمله است احادیثی چون:

«من قال لااله الا الله خلق الله من تلک الکلمة طائرا له سبعون الف لسان لکل لسان سبعون الف لغة یستغفرون له»: «هرکس لااله الاالله بگوید، خداوند از این کلمه پرنده­ای را خلق می­کند که هفتاد هزار زبان دارد که هر زبانی هفتاد هزار لغت (زبان) را می­شناسد که برای وی طلب مغفرت می­کنند».

«من کبر تکبیرة عند غروب الشمس علی ساحل البحر رافعا بها صوته اعطاه الله من الاجر بعدد کل قطرة فی البحر عشر حسنات و محا عنه سیئات ورفع له عشر درجات ما بین درجتین مسیرة مئة عام بالفرس المسرع»:[[1113]](#footnote-1113) «هرکس به هنگام غروب خورشید در ساحل دریا یک تکبیر (الله اکبر) با صدای بلند بگوید. خداوند متعال به تعداد هریک از قطرات دریا ده نیکی به وی پاداش می­دهد و ده بدی وی را می­بخشد و ده درجه به درجات وی افزاید که فاصله هریک از این درجات نسبت به دیگری به اندازه صد سال راهی است که اسب تیزرو طی کند».

«من فعل کذا و کذا اعطی فی الجنة سبعین الف مدینة فی کل مدینة سبعون الف قصر، فی کل قصر سبعون الف حوراء»: «هرکس چنین و چنان کند، هفتاد هزار شهر به او در بهشت داده می­شود که در هر شهری هفتاد هزار قصر است و در هر قصری هفتاد هزار حور می­باشد».

اما احوال راوی که چنین گزافه­گویی­ها را در قالب حدیث پیامبر روایت نموده و جعل می­کند از دو حالت خارج نیست: یا اینکه در نهایت حماقت و نادانی و جهل است. یا اینکه زندیقی است که قصد عیبجویی و خرده­گیری و پایین آوردن مقام و جایگاه رسول خدا را دارد.

9- روایت مخالف با عقل باشد؛

هیچ حدیثی نیست که با عقل یا نقل صحیح مخالف باشد مگر اینکه نزد اهل علم ضعیف و بلکه موضوع می­باشد. بلکه هیچ حدیث صحیحی از رسول خدا در باب امر و نهی وجود ندارد که مسلمانان بر ترک آن اجماع کرده باشند. مگر اینکه حدیث صحیحی بوده که منسوخ بودن آن ثابت شده است. و هیچ حدیث صحیحی از رسول خدا دانسته نشده که مسلمانان بر امری ضد آن اجماع کرده باشند چه برسد به اینکه ضد آن نزد عقل صریح معلوم و نزد عموم عقلا آشکار باشد. چرا که آنچه با عقل صریح دانسته می­شود، آشکارتر است از آنچه جز با اجماع و مانند آن از ادله سمعی دانسته می­شود. بنابراین چون در احادیث صحیح، حدیثی وجود ندارد که ضد آن در ادله­ی خفی چون اجماع و ... دانسته شده باشد، سزاوارتر است که حدیث صحیحی وجود نداشته باشد که با عقل صریح متضاد باشد. حافظ بن حجر می­گوید: «و از جمله مواردی که بیانگر موضوع بودن روایت است، بررسی متن روایت می­باشد چنانکه از خطیب از ابوبکر بن طیب نقل شده که می­گوید: یکی از دلایل وضع حدیث این است که با عقل مخالف باشد چنانکه تأویل نپذیرد.» مانند روایتی که ابن جوزی از طریق عبدالرحمن بن زید بن اسلم از پدرش از جدش به صورت مرفوع روایت کرده است که: «ان السفینة نوح طافت بالبیت سبعا! وصلت عند المقام رکعتین»: «کشتی نوح هفت بار کعبه را طواف نمود و نزد مقام دو رکعت نماز خواند». و این از کم خردی­ها و حماقت­های عبدالرحمن بن زید بن اسلم است».

و از طرق دیگر از ساجی از ربیع از شافعی روایت است که می­گوید: به عبدالرحمن بن زید گفته شد: پدرت از جدت از رسول خدا روایت کرده که فرمودند: «ان السفینة نوح طافت بالبیت وصلت خلف المقام رکعتین؟!» پس در پاسخ گفت: «بله چنین است.»[[1114]](#footnote-1114)

و عبدالرحمن بن زید با چنین اقوال عجیبی شناخته شده است. حتی که امام شافعی در آنچه در «التعذیب» نقل نموده می­گوید: «شخصی حدیث منقطعی برای مالک ذکر نمود، پس مالک به او گفت: به سوی عبدالرحمن بن زید برو تا از پدرش از نوح برای تو روایت کند!!»

**نمونه­هایی از احادیث موضوع و جعلی:**

1- «توسلوا بجاهی، فان جاهی عندالله عظیم»:[[1115]](#footnote-1115) «به جاه و مقام من توسل بجویید که نزد خداوند بزرگ است».

2- «افضل الایام یوم عرفه اذا وافق یوم الجمعة»:[[1116]](#footnote-1116) «برترین روزها، روز عرفه است زمانی که موافق با روز جمعه باشد. چنین روزی از هفتاد حج در غیر جمعه برتر است».

3- «**لَوْلَاكَ (مُحَمَّدُ)، لِمَا خَلَقْتُ آدَمَ**»:[[1117]](#footnote-1117) «اگر تو ای محمد نبودی، هستی را خلق نمی­کردم».

4- «کنت نبیا و آدم بین الماء و الطین»:[[1118]](#footnote-1118) «درحالی­که آدم در میان آب و گل بود، من پیامبر بودم».

5- «طاعة المراة ندامة»:[[1119]](#footnote-1119) «اطاعت از زن برابر است با ندامت و پشیمانی».

6- «**اخْتِلَافِ أُمَّتِي رَحْمَة**»:[[1120]](#footnote-1120) «اختلاف امت من رحمت است».

7- «اصحابی **كَالنُّجُومِ بِأَيِّهِمُ اقْتَدَيْتُمُ اهْتَدَيْتُمْ**»:[[1121]](#footnote-1121) «اصحاب و یاران من چون ستارگان هستند، به هریک از آنها اقتدا کنید، هدایت می­شوید».

8- «اذا مات الرجل منکم، فدفنتموه، فلیقم احدکم عند راسه، فلیقل: یا فلان بن فلان! فانه سیسمع؛ فلیقل: یا فلان بن فلانة، فانه سیستوی قاعدا، فلیقل: یا فلان بن فلانة، فانه سیقول: ارشدنی، ارشدنی؛ رحمک الله؛ فلیقل: اذکر ما خرجت علیه من الدار الدنیا: شهادة ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و ان محمدا عبده و رسوله و ان الساعة آتیة لا ریب فیها و ان الله یبعث من فی القبور فان منکرا و نکیرا، یأخذ کل واحد منهما بید صاحبه، و یقول له: ما صنع عند رجل قد لقن حجته؟ فیکون الله حجیجهما دونه»:[[1122]](#footnote-1122) «چون کسی از شما فوت شد، باید او را دفن کنید و یکی از شما مقابل سر وی بایستد و بگوید: ای فلان فرزند فلان؛ چرا که او می­شنود. پس باید بگوید: ای فلان بن فلان؛ این بار وی می­ایستد. سپس باید بگوید: ای فلان بن فلان، این بار وی خواهد گفت: خداوند بر تو رحم کند، مرا راهنمایی کن، مرا راهنمایی کن. پس باید بگوید: «آنچه را که با آن از دنیا خارج شدی، ذکر کن: گواهی بر اینکه معبود برحقی جز الله نیست، یکتاست و شریکی ندارد و اینکه محمد بنده و فرستاده اوست. و قیامت آمدنی است و در این تردیدی نیست و اینکه خداوند کسانی را که در قبرها هستند، برانگیخته می­کند. در اینصورت نکیر و منکر هریک دست دیگری را گرفته و به او می­گوید: نزد مردی که حجت وی به او تلقین شده چه می­کنی؟ پس خداوند حجت آن دو می­باشد».

9- «**مَنِ اكْتَحَلَ بالْإِثْمَدِ يَوْمَ عَاشُورَاءَ لَمْ يَرْمَدْ أَبَدًا**»:[[1123]](#footnote-1123) «هرکس در روز عاشورا سورمه به چشم کشد، هرگز فقیر نمی­شود».

10- «خلق الورد الابیض من عرقی، وخلق الورد الاصغر من عرق البراق»:[[1124]](#footnote-1124) «گل سفید از عرق من و گل زرد از عرق براق خلق شده است».

11- «**إِذَا انْتَهَى أَحَدُكُمْ إِلَى الصَّفِّ وَقَدْ تَمَّ، فَلْيَجْذِبْ إِلَيْهِ رَجُلًا يُقِيمُهُ إِلَى جَنْبِهِ**»:[[1125]](#footnote-1125) «چون یکی از شما به صفوف نماز رسید درحالی­که صف­ها بسته شده بودند (و او به تنهایی در پشت صف­ها بود) باید کسی را از صف جلو به کنار خود بیاورد».

12- «**إِذَا سَمِعْتُمْ بِجَبَلٍ زَالَ عَنْ مَكَانِهِ، فَصَدِّقُوا، وَإِذَا سَمِعْتُمْ بِرَجُلٍ تَغَيَّرَ عَنْ خُلُقِهِ، فَلَا تُصَدِّقُوا بِهِ، وَإِنَّهُ يَصِيرُ إِلَى مَا جُبِلَ عَلَيْهِ»:**[[1126]](#footnote-1126)«چون شنیدید کوهی از جای خود جابجا شد، این خبر را تصدیق کنید اما اگر شنیدید که اخلاق شخصی تغییر کرده است، آن­را تصدیق نکنید؛ چرا که او چنان خواهد بود که سرشته شده است».

13- «**مَنْ حَدَّثَ حَدِيثًا فَعَطَسَ عِنْدَهُ فَهُوَ حَقٌّ**»:[[1127]](#footnote-1127) «هرکس حدیثی را روایت کرد و نزد وی عطسه زده شد، آن حدیث حق است».

مبحث دهم: رها کردن تحزب و تعصب

**تعریف تحزب:** تحزب به معنای تجمع می­باشد. و گرفته شده از حزب است که گروهی از افراد می­باشند. و جمع آن احزاب است. و آن عبارت است از هر قوم و گروهی که قلوب و اعمال­شان همسان و همانند است یا هر گروهی که خواسته­ای یکسان دارند.

و حزب شخص، اصحاب و یاران و سربازان وی می­باشند که با او هم ­رأی هستند و تحزب گاهی ممدوح و گاهی مذموم می­باشد.

**مدح حزب منسوب به خداوند متعال:**

خداوند متعال می­فرماید: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُواْ الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلاَةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ \* وَمَن يَتَوَلَّ اللّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُواْ فَإِنَّ حِزْبَ اللّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ» (مائده: 55-56) «یار و ولی شما تنها الله است و پیامبراش و آن‌ها که ایمان آورده‌اند، (همان)کسانی‌که نماز را بر پا می‌دارند و آنان با خشوع و فروتنی زکات را می‌دهند. و هرکس الله و پیامبر او و کسانی‌که ایمان آورده‌اند، دوست بدارد (او از حزب الله است و) یقیناً حزب الله پیروز است».

و می­فرماید: «لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ وَيُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» (مجادله: 22) «(ای پیامبر!) هیچ قومی را که ایمان به الله و روز قیامت دارند نمی‌یابی که با کسانی‌که با الله و رسولش (دشمنی و) مخالفت می‌ورزند، دوستی کنند، اگرچه پدران‌شان یا فرزندان‌شان یا برادران‌شان یا خویشاوندان‌شان باشند، آن‌ها کسانی هستند که الله ایمان را در (صفحه) دل‌های­شان نوشته است و به روحی از جانب خود آن‌ها را تقویت (و تأیید) نموده است و آن‌ها را به باغ‌هایی (از بهشت) وارد می‌کند که نهرها از زیر (درختان) آن جاری است، جاودانه در آن می‌مانند، الله از آن‌ها خشنود اس و آن‌ها (نیز) از الله خشنودند، آن‌ها حزب الله هستند، آگاه باشید (و بدانید) همانا حزب الله رستگاران هستند».

بنابراین حزب الله، اولیا و دوستان او هستند که در راه او دوستی و دشمنی نموده و برای او دوست می­دارند و دشمن می­دارند. و اولیای او را یاری نموده و با دشمنانش دشمنی می­کنند. بنابراین اجتماع و تحزب آنان برای الله و در راه او می­باشد چنانکه خداوند متعال مومنان را به برادری از جنس ایمان ربط می­دهد. چنانکه می­فرماید: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ» (حجرات: 10) «یقیناً مؤمنان برادرند». و موالات و دوستی و نصرت و یاری و رحم و مهربانی نسبت به هم را در میان آنها تشریع نموده است چنانکه رسول خدا می­فرماید: «**مَثَلُ الْمُؤْمِنِينَ فِي تَوَادِّهِمْ، وَتَرَاحُمِهِمْ، وَتَعَاطُفِهِمْ مَثَلُ الْجَسَدِ إِذَا اشْتَكَى مِنْهُ عُضْوٌ تَدَاعَى لَهُ سَائِرُ الْجَسَدِ بِالسَّهَرِ وَالْحُمَّی**»:[[1128]](#footnote-1128) «مثال مومنان در دوستی و شفقت و مهربانی نسبت به هم چون پیکری است که اگر عضوی از آن بدرد آید، سایر اعضا با شب زنده­داری و تب با او همدردی می­کنند».

و خداوند متعال آنان را به وحدت و یکپارچگی و همکاری و اتحاد فرا خوانده و آنان را از تفرقه و پراکندگی و اختلاف نهی کرده است. خداوند متعال می­فرماید: «وَاعْتَصِمُواْ بِحَبْلِ اللّهِ جَمِيعًا وَلاَ تَفَرَّقُواْ وَاذْكُرُواْ نِعْمَتَ اللّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنتُمْ أَعْدَاء فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُم بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا وَكُنتُمْ عَلَىَ شَفَا حُفْرَةٍ مِّنَ النَّارِ فَأَنقَذَكُم مِّنْهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ» (آل عمران: 103) «و همگی به ریسمان الله (= قرآن و اسلام) چنگ زنید و پراکنده نشوید و نعمت الله را بر خود یاد کنید، آنگاه که دشمنان (یکدیگر) بودید، پس میان دل‌های شما الفت داد، آنگاه به (فضل) نعمت او برادر (یکدیگر) شدید و شما بر لبه گودالی از آتش بودید، (او) شما را از آن نجات داد. اینگونه الله آیات خود را برای شما روشن می‌سازد، باشد که شما راه یابید».

**نکوهش حزبی که منسوب به غیر الله باشد:**

خداوند متعال در نکوهش حزبی که به غیر الله منسوب است، می­فرماید: «يَأَيهُّا الرُّسُلُ كلُوُاْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَ اعْمَلُواْ صَالِحًا إِنىّ‏ِ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ \* وَإِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاتَّقُونِ \* فَتَقَطَّعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ زُبُرًا كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ» (مومنون: 51-53) «ای پیامبران! از (غذاهای) پاکیزه بخورید و کار شایسته انجام دهید، بی‌شک من به آنچه انجام می‌دهید آگاهم. و بی‌گمان این امت شما، امت واحدی است و من پروردگار شما هستم، پس از من بترسید. پس آن‌ها در میان خود در کار (دین) شان فرقه فرقه و پراکنده شدند و هرگروه به آنچه نزد خود دارند، خوشحالند».

ابن کثیر رحمه­الله می­گوید: «یعنی به گمراهی که در آن بسر می­برند، خوشحالند چرا که گمان می­کنند بر هدایت و راه و روش درست می­باشند».[[1129]](#footnote-1129)

و می­فرماید: «مُنِیبِینَ إِلَیْهِ وَ اتَّقُوهُ وَ أَقِیمُوا الصَّلاةَ وَ لاتَکُونُوا مِنَ الْمُشْرِکِینَ \* مِنَ الَّذِینَ فَرَّقُوا دِینَهُمْ وَ کانُوا شِیَعاً کُلُّ حِزْب بِما لَدَیْهِمْ فَرِحُونَ» (روم: 31-32) «به سوی او باز گردید و از او بترسید و نماز را بر پا دارید و از مشرکان نباشید. از کسانی‌که دین خود را پاره پاره کردند و فرقه فرقه شدند و هر گروهی به آنچه نزد خود دارند خوشحالند».

و از این دسته است تحزب نامشروع؛ چنانکه در حدیث افک آمده است: «وطفقت حمنة تجازب لها»: «و حمنه حزب­گرایی به نفع خواهرش زینب بنت جحش همسر پیامبر خدا را آغاز کرد». یعنی: تعصب به خرج داد و در شایعه­ی افک همان رفتار و عملکرد گروهی را در پیش گرفت که برای هواخواهی از زینب بنت جحش حزبی در جهت تحریب عایشه صدیقه تشکیل داده بودند.[[1130]](#footnote-1130)

اسلام آمد تا مردم را به وحدت و یکپارچگی امر کند و آنان را عوامل ضعف این وحدت نهی کرد. از جمله تحزب و تعصب و آنچه در شریعت غلو (تجاوز از حد) خوانده می­شود؛ و فرقی نمی­کند این تعصب به خاطر سرزمین باشد یا قبیله یا جنس یا رنگ یا گروه یا شیخ یا ...

اکنون به دلایلی در این زمینه اشاره می­کنیم:

1- رسول خدا ح از ترجیح متعصابه یکی از پیامبران بر دیگر پیامبران نهی کردند. با اینکه رسول خدا ح خود سید و سرور بشر و بهترین و برترین آنها بود. چون شخصی از انصار از فردی یهودی شنید که می­گوید: «نه، سوگند به کسی که موسی علیه­السلام را بر تمام بشر برگزیده است». به او سیلی زده و ­گفت: می­گویی: سوگند به کسی که موسی را بر تمام بشر برگزیده است درحالی­که رسول او (محمد) در بین ماست؟! پس آن یهودی نزد رسول خدا رفت و چون ایشان را از ماجرا آگاه نمود، رسول خدا ح چنان خشمگین شد که خشم در چهره­ی ایشان نمایان بود. سپس فرمود: «**لاَ تُفَضِّلُوا بَيْنَ أَنْبِيَاءِ اللَّهِ**»: «پیامبران خدا را بر یکدیگر برتری ندهید».[[1131]](#footnote-1131) و این در صورتی است که برتری دادن یکی از پیامبران بر دیگری از روی تعصب و در جهت کاستن از مقام او باشد. چرا که خداوند متعال می­فرماید: «تِلْکَ الرُّسُلُ فَضَّلْنا بَعْضَهُمْ عَلى بَعْض مِنْهُمْ مَنْ کَلَّمَ اللّهُ»(بقره: 253) «این پیامبران (که نام برخی از آنان گذشت) بعضی از ایشان را بر بعضی ایشان برتری دادیم، از آنان کسی بود که الله با او سخن گفت». و خداوند متعال می­فرماید: «**وَلَقَدْ فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلَى بَعْضٍ**» (اسراء: 55) «و به راستی (ما) بعضی پیامبران را بر بعضی (دیگر) برتری دادیم».

2- از جابر بن عبدالله روایت است که می­گوید: در غزوه­ای بودیم که یکی از مهاجرین با دست یا پای خود ضربه­ای به پشت یکی از انصار زد. پس آن انصاری گفت: ای انصار به یاریم بشتابید. و دیگری که از مهاجرین بود گفت: ای مهاجرین به کمکم بیایید. پس رسول خدا سخنان آنها را شنید و فرمود: «**مَا بَالُ دَعْوَى الْجَاهِلِيَّةِ؟**!»: «چه شده که فریاد جاهلیت سر بر آوردید؟!» گفتند: ای رسول خدا، یکی از مهاجرین ضربه­ای به پشت یکی از انصار زده است. پس رسول خدا ح فرمود: «**دَعُوهَا، فَإِنَّهَا مُنْتِنَةٌ**»: «این فریادها، فریادهای بدبو و متعفن جاهلیت است، آن­را ترک کنید».[[1132]](#footnote-1132)

رسول خدا ح چنین رفتارهایی را جاهلیت نامید و این در صورتی است که با همان قصد دوران جاهلیت باشد که قبائل در امری از امور دنیا با یکدیگر هم­پیمان می­شدند و کسانی حقوق خود را بر مبنای تعصب می­گرفتند. با اینکه خداوند متعال مهاجرین و انصار را مورد ستایش قرار داده است.

خداوند متعال می­فرماید: «**لَّقَد تَّابَ اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ وَالْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنصَارِ**» (توبه: 117) «قطعاً الله رحمت خود را شامل حال پیامبر و مهاجران و انصار نمود».

و می­فرماید: «وَالسَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ *مِنَ* الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُم بِإِحْسَانٍ رَّضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتَهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَٰلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ» (توبه: 100) «و پیشگامان نخستین از مهاجرین و انصار و کسانی‌که به نیکی از آن‌ها پیروی کردند، الله از آن‌ها خشنود گشت و آن‌ها (نیز) از او خشنود شدند و برای آن‌ها باغ‌هایی (از بهشت) آماده کرده است که نهرها از زیر (درختان) آن جاری است، جاودانه در آن خواهند ماند، این کامیابی بزرگ است».

3- ابوهریره روایت می­کند که رسول خدا ح فرمودند: «**وَمَنْ قَاتَلَ تَحْتَ رَايَةٍ عِمِّيَّةٍ يَغْضَبُ لِلْعَصَبِيَّةِ , أَوْ يَدْعُو إِلَى عَصَبِيَّةٍ , أَوْ يَنْصُرُ عَصَبِيَّةً فَقُتِلَ فَقِتْلَةٌ جَاهِلِيَّةٌ**»:[[1133]](#footnote-1133) «هرکس زیر پرچمی که هدفش معلوم نیست، بجنگد چنانکه برای تعصب (قومی) خشمگین شود یا اینکه به سوی تعصب دعوت کند، یا اینکه تعصب را یاری کند و در این حال بمیرد با مرگ جاهلیت مرده است».

انواع تعصب:

**الف) تعصب مذهبی:**

در قرن چهارم هجری، تعصب مذهبی به اوج خود رسید و بسیار شدت پیدا کرد. به ویژه در میان فقهای مذاهب؛ اما عوامل این تعصب پیروان جاهل در میان مذاهب بودند.

1- برخی از فقهای احناف از ازدواج حنفی با شافعی[[1134]](#footnote-1134) منع می­کردند. و در این میان فتوایی از فقیه دیگری که ملقب به مفتی دو طرف بود مبنی بر جواز ازدواج حنفی با شافعی صادر می­شد و دلیل آن­را چنین ذکر می­کرد: «تنزیل لهما منزلة اهل الکتاب»[[1135]](#footnote-1135) و مفهوم آن این بود که: ازدواج شافعی با حنفی جایز نیست چنانکه ازدواج اهل کتاب با زن مسلمان جایز نیست.[[1136]](#footnote-1136)

2- و محمد بن موسی بلاساغونی می­گوید: «اگر من عهده­دار امور می­بودم، بر شافعیه جزیه تعیین می­کردم».[[1137]](#footnote-1137)

3- ابوالحسن کرخی[[1138]](#footnote-1138) می­گوید: «هر آیه­ای که با دیدگاه اصحاب و یاران ما (یعنی احناف) مخالف باشد، یا تأویل می­شود یا منسوخ تلقی می­شود؛ و هر حدیثی که با دیدگاه ما مخالف باشد، چنین است که یا تأویل می­شود یا منسوخ است».[[1139]](#footnote-1139)

اما این سخنی باطل است چرا که «محال است حق تماما بر وفق گروهی مشخص باشد و منصف کسی است که در مدارک، نهایت دقت و بررسی را به کار برد».[[1140]](#footnote-1140)

4- و از این قبیل است دیدگاه صاحب کتاب «مراقی الفلاح حنفی (ص: 21-22) در مورد آب چاهی که نجس شده است. چنانکه حیوانی در آن افتاده و خفه شده و بمیرد. وی در مورد چنین آب نجسی می­گوید: «اگر حیوان با آب چاه آمیخته شده باشد، آب چاه به سگ­ها داده می­شود یا اینکه برای استفاده­­ی چهارپایان مصرف می­شود. و برخی از آنها گفته­اند: به فرد شافعی (مذهب) فروخته می­شود». براستی این فقیه سگ­ها و کسی را که مذهب شافعی است، یکسان تصورکرده است». والعیاذ بالله.[[1141]](#footnote-1141)

5- و بسیاری از فقهای احناف به بطلان نماز حنفی پشت سر امامی که شافعی مذهب است فتوا دادند. چنانکه ابن همام می­گوید: «ابوالیسر می­گوید: اقتدای حنفی به شافعی جایز نیست. و این براساس روایتی است که مکحول نسفی در کتابش «الشعاع» ذکر کرده است. و نیز رفع یدین در نماز به هنگام رکوع و برخاستن از رکوع از فاسدکننده­های نماز است. چرا که عمل کثیر می­باشد ... و برخی از آنها چون قاضی خان اقتدا به شافعی مذهب با این قید جایز دانسته­اند که وی متعصب نباشد و در ایمان وی تردید نداشته باشد و در موضوع خلاف احتیاط کند».[[1142]](#footnote-1142)

و بابرتی نیز در کتابش «شرح العنایة علی الهدایة»[[1143]](#footnote-1143) چنین قولی را ذکر می­کند.

6- و از این قبیل است آنچه حافظ بن کثیر رحمه­الله ذکر می­کند: «عزیز مصر ملک الافضل ابن صلاح الدین در سالی که در آن فوت کرد یعنی 595 هجری، تصمیم به اخراج حنابله از سرزمینش گرفت و اینکه به هریک از برادرانش نامه بنویسد که آنها را از سرزمین­شان بیرون کنند».[[1144]](#footnote-1144)

7- و از این دسته است فتنه­ی دیگری که در دمشق رخ داد. و سبب آن عبدالغنی مقدسی بود که در حجله­ی حنابله در مسجد جامع اموی تدریس می­کرد. پس به مساله صفات خداوند پرداخت که پیروان مذاهب دیگر خشمگین شده و به این سبب امیر صارم الدین برغش مجلسی را ترتیب داد و فقها را به مناظره با وی دعوت کرد که به نتیجه واحدی نرسیدند و با هم اتفاق نکردند. پس امیر به تبعید وی دستور داد و افرادی را فرستاد تا منبر حنابله را بشکنند و در آن روز نماز ظهر در محراب حنابله تعطیل شد و خزائن و صندوق­هایی که در آنجا بود بیرون انداخته شد و آشوب بزرگی به راه افتاد».[[1145]](#footnote-1145)

8- گاهی اختلافات شدیدی میان حنفیه و شافعیه رخ می­داد چنانکه در برخی مواقع به تخریب سرزمین­ها می­انجامید.

یاقوت حموی پس از ذکر عزت و جایگاهی که اصفهان در قدیم داشت در مورد آن می­گوید: «هرج و مرج و تخریب و نابودی به دلیل افزایش فتنه­ها و تعصب میان شافعیه و حنفیه در آن گسترش یافت و جنگ­هایی میان دو گروه رخ داد چنانکه هرگاه یکی از طرفین پیروز می­شد اموال دیگری را به غنیمت می­گرفت و محل سکونت وی را سوزانده و تخریب می­کرد و در این هرج و مرج، نه خویشاوندی را در نظر می­گرفتند و نه عهدی را مراعات می­کردند.[[1146]](#footnote-1146) حتی تعصب مذهبی کار را به جایی رسانده بود که در مورد ائمه و مذاهب به وضع حدیث روی آورده بودند. احادیثی چون:

1- «در میان امتم مردی خواهد بود که به او محمد بن ادریس می­گویند، زیان وی برای امتم از ابلیس بیشتر است.»

«در میان امتم مردی خواهد بود که به او ابوحنیفه می­گئیند. او چراغ امتم می­باشد.»

«پس از من مردی خواهد آمد که به او نعمان بن ثابت گفته می­شود و کینه­ی او ابوحنیفه است. دین الله و سنت من توسط او حمایت می­شود».

2- «هر آنچه در آسمان­ها و زمین و بین آنهاست مخلوق است جز الله و قرآن؛ چرا که قرآن کلام خداوند است، از او آغاز شده و به او باز می­گردد. و اقوامی از امت من خواهند آمد که می­گویند: قرآن مخلوق است. هریک از آنان چنین بگوید، درحقیقت به خداوند کفر ورزیده است. و از همان لحظه زن وی طلاق شده است. چرا که شایسته نیست هیچ زن مومنی در نکاح مردی کافر باشد مگر اینکه این سخن وی از باب لغزش زبانی باشد».[[1147]](#footnote-1147)

شاخصه­های وضع و جعل و رکاکت الفاظ در آن واضح و آشکار است.

3- و از زهیربن معاویه روایت است که می­گوید: «مَحرز ابورجاء که دیدگاه قدریه را داشت و از آن توبه کرد، برای ما روایت کرده و گفته است: از هیچیک از معتقدان به دیدگاه قدریه چیزی را روایت نکنید. به خدا سوگند ما حدیث وضع می­کردیم. و با این روایات ساختگی مردم را در مورد دیدگاه قدریه متقاعد ­کرده و آنان را به این مذهب وارد می­کردیم. چنانکه من چهار هزار نفر را وارد این مذهب کردم».

زهیر می­گوید: «به او گفتم: چگونه آنان را وارد این مذهب کردی؟ گفت: من خودم روایات را یکی یکی وضع نموده و به آنها می­گفتم».[[1148]](#footnote-1148)

**ب) تعصب قومی:**

مسلمانی که کمترین آگاهی و بینشی نسبت به اسلام دارد، کمترین تردیدی در فضل مسلمانان عرب و عملکرد آنان در حمل رسالت اسلام در قرون برتر ندارد؛ و همچنین در صداقت آنان در دعوت به سوی خداوند و جهاد برای نشر و دفاع از آن و تحمل سختی­های زیادی که در این راه متحمل شدند، تردید نمی­کند. تا اینکه خداوند توسط آنها دینش را چیره و غالب و پیروز نمود و پرچم آن­را در بیشترین نقاط جهان به اهتزاز در آورد. چنانکه هیچ مسلمانی در فضل و جهاد مسلمانان غیر عرب در یاری برادران مسلمان عرب خود در راستای نشر این دین و جهاد در جهت اعلای کلمه الله و تبلیغ آن به اقصی نقاط جهان تردید ندارد. و خداوند پاداش همه­ی تلاش­های ایشان را عطا کند و ما را از پیروان نیک آنان قرار دهد. براستی او شنونده­ی اجابت کننده است.

**ناسیونالیسم عربی:**

کسانی که دعوت­شان متوجه ناسیونالیسم عربی و قوم­گرایی عربی است، در عناصر سازنده­ی این دعوت با یکدیگر اختلاف­نظر دارند. چنانکه برخی می­گویند: عناصر اساسی آن وطن و نسب و زبان عربی است. برخی دیدگاه­شان این است که شاخصه­ی اصلی آن فقط و فقط زبان است. و عده­ای بر این باورند که زبان به همراه مشارکت در دردها و رنج­هاست؛ و اقوال دیگری که از حوصله­ی این بحث خارج است.

اما نزد صاحب­نظران[[1149]](#footnote-1149) و نظریه­پردازان آنها، دین به عنوان یکی از عناصر سازنده­ی این دعوت جایگاهی ندارد. بلکه بسیاری از آنها به صراحت گفته­اند که دین ربطی به قومیت و نژاد عربی ندارد و برخی از آنها تصریح کرده­اند که همه­ی ادیان چه اسلام و چه غیر آن محترم هستند.

اما در دین اسلام باطل بودن این دعوت نژادپرستانه از نوع عربی یا غیر عربی آن، امری واضح و آشکار و بدیهی است. و اشتباهی بزرگ و منکری آشکار و جاهلیتی غریب و مکر و نیرنگی است در جهت نابودی اسلام و اهل آن که دلایل آن به شرح زیر می­باشد.

1- دعوت به ناسیونالیسم عربی، ایجاد تفرقه میان مسلمانان می­باشد و مسلمان عجمی را از برادر عربی او جدا می­کند. و حتی میان خود اعراب باعث تفرقه می­باشد چرا که همگی آنها این مسأله را نمی­پذیرند و فقط عده­ای از آنها این مسأله را دنبال می­کنند. و هر اندیشه­ای که مسلمانان را از یکدیگر جدا نموده و وحدت و اتحاد آنان را خدشه­دار کند و آنها را فرقه فرقه و گروه گروه کند، اندیشه­ای باطل است که با مقاصد اسلام و اهداف آن مخالف است. خداوند متعال می­فرماید: «هُوَ الَّذِي أَيَّدَكَ بِنَصْرِهِ وَبِالْمُؤْمِنِينَ \* وَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ لَوْ أَنْفَقْتَ ما فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا ما أَلَّفْتَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ وَلكِنَّ اللَّهَ أَلَّفَ بَيْنَهُمْ إِنَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ» (انفال: 62-63) «واگر بخواهند تو را فریب دهند، پس الله برای تو کافی است، اوست که با یاری خود و مؤمنان تو را تأیید (و تقویت) کرد. و بین دل‌های آن‌ها الفت داد، اگر تمام آنچه را که در روی زمین است خرج می‌کردی، نمی‌توانستی بین دل‌های­شان الفت دهی، ولی الله در میان آن‌ها الفت داد، همانا او پیروزمند حکیم است».

2- اسلام از فریاد جاهلیت نهی کرده و از آن برحذر داشته است و در نصوص زیادی به آن پرداخته است بلکه نصوص شرعی از تمام اخلاق و اعمال دوران جاهلیت جز آنچه مورد تایید اسلام بود، نهی نمود. و تردیدی نیست که دعوت به ناسیونالیسم عربی از عناصر جاهلیت است. چرا که دعوت به سوی غیر اسلام و هواخواهی و یاری جاهلیت می­باشد. و براستی فریاد جاهلیت چه ویرانگری­ها و جنگ­های بی­رحمی که برای پیروان آن به دنبال داشته است. جان و مال و آبروی آنها را هدف قرار داده و سرانجام آن از بین رفتن وحدت و ایجاد دشمنی و کینه در قلب­ها و فاصله افتادن میان قبائل و مردم بوده است.

از رسول خدا ح روایت است که فرمودند: «**إِنَّ اللَّهَ أَوْحَى إِلَيَّ أَنْ تَوَاضَعُوا حَتَّى لَا يَبْغِيَ أَحَدٌ عَلَى أَحَدٍ، وَلَا يَفْخَرَ أَحَدٌ عَلَى أَحَدٍ**»:[[1150]](#footnote-1150)«خداوند متعال به من وحی نمود که در برابر هم تواضع و فروتنی داشته باشید تا اینکه هیچکس بر دیگری تجاوز نکند و هیچکس بر دیگری فخر نفروشد».

و شیخ الاسلام ابن تیمیه می­گوید: «هر دعوتی که دعوت به سوی اسلام و قرآن نباشد از مراسم جاهلیت است، چه این دعوت به سوی نسب باشد یا سرزمین یا جنس یا مذهب یا راه و روش».[[1151]](#footnote-1151)

تردیدی نیست که داعیان و منادیان نژادپرستی، به تعصب دعوت می­دهند و بلکه برای تعصب دشمنی کرده و می­جنگند. و نیز تردیدی نیست که نژادپرستی به تجاوز و فخرفروشی فرا می­خواند. چرا که نژاد پرستی دینی آسمانی نیست که پیروانش را از تجاوز و فخر فروشی منع کند بلکه اندیشه­ای جاهلانه است که پیروانش را تشویق می­کند به آن افتخار کنند و چون کسی نسبت به آن تعدی نمود، تعصب به خرج دهند.

رسول خدا ح فرمودند: «ان الله قد اذهب عنکم عبیة الجاهلیة وفخرها بالآباء، انما هو مومن تقی و او فاجر شقی: الناس بنو آدم وآدم خلق من تراب ولا فضل لعربی علی اعجمی الا بالتقوی»:[[1152]](#footnote-1152) «خداوند متعال کبر و نخوت جاهلیت و افتخار به پدران را از شما دور کرده است. انسان یا مومن پرهیزگار است یا فاسق بدبخت؛ انسان­ها فرزندان آدم هستند. و آدم از خاک است. و عربی بر عجمی فضلی ندارد مگر بر مبنای تقوا».

و این حدیث موافق است با رهنمود الهی که می­فرماید: «[يا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْناکُمْ مِنْ ذَکَرٍ وَ أُنْثي‏ وَ جَعَلْناکُمْ شُعُوباً وَ قَبائِلَ لِتَعارَفُوا إِنَّ أَکْرَمَکُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقاکُمْ إِنَّ اللَّهَ عَليمٌ خَبيرٌ](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=49&AID=13)» (حجرات: 13) «ای مردم! بی‌شک ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم و شما را تیره‌ها و قبیله‌ها قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید، همانا گرامی‌ترین شما نزد الله پرهیزگارترین شماست، بی‌گمان الله دانای آگاه است».

خداوند متعال در این آیه توضیح می­دهد که انسان­ها را تیره تیره و قبیله قبیله قرار داده است تا یکدیگر را بشناسند نه اینکه بر یکدیگر فخر فروشند و بزرگی کنند.

و در حدیث صحیح از حارث اشعری در روایتی طولانی آمده است که رسول خدا ح فرمودند: «ان الله امر یحیی بن زکریا بخمس ان یعمل بهن و ان یامر بنی­اسرائیل ان یعملوا بهن ... ومن دعا بدعوة الجاهلیة فهو من جثاء جهنم؛ قیل یا رسول الله: وان صلی وصام؟ قال: وان صلی وصام وزعم انه مسلم، فادعوا بدعوة الله الذی سماکم المسلمین المومنین عباد الله»:[[1153]](#footnote-1153) «خداوند متعال یحیی بن زکریا را به پنج چیز امر نمود که به آنها عمل کند و نیز بنی اسرائیل را امر کند تا به آنها عمل کنند ... و هرکس فریاد جاهلیت سر دهد و به سوی آن فرا خواند، از لاشه­های دوزخ خواهد بود. گفته شد: ای رسول خدا، هرچند نماز بخواند و روزه بگیرد. فرمود: «هرچند نماز بخواند و روزه بگیرد و گمان کند که مسلمان است. پس به دعوت الله فرا خوانید که شما را مسلمان و مومن، بندگان الله نامید».

3- و از جمله دلایل بطلان این دعوت نژادپرستانه عربی، پذیرفتن اموری است که در شریعت جایگاهی نداشته و بلکه از آنها نهی شده است. اموری چون: دوستی و موالات با کفار عرب؛ پذیرفتن الحاد آنان؛ ایشان را محرم اسرار خود گرفتن و یاری کردن آنها بر علیه مسلمانان که با دعوت نژادی آنان دشمنی می­کنند.

فساد بزرگی که در این امور نهفته است، امری واضح و آشکار و مخالفت آن با نصوص قرآن و سنت بر کسی پوشیده نیست. نصوصی که بر وجوب دشمنی با کافران عرب و غیر عرب و تحریم دوستی و موالات و محرم اسرار داشتن آنها دلالت دارند. نصوص شرعی در این زمینه بسیارند از جمله اینکه خداوند متعال می­فرماید: «[يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا لا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَ النَّصاري‏ أَوْلِياءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِياءُ بَعْضٍ وَ مَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْکُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ لا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمينَ](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=5&AID=51) \* [فَتَرَي الَّذينَ في‏ قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يُسارِعُونَ فيهِمْ يَقُولُونَ نَخْشي‏ أَنْ تُصيبَنا دائِرَةٌ فَعَسَي اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَ بِالْفَتْحِ أَوْ أَمْرٍ مِنْ عِنْدِهِ فَيُصْبِحُوا عَلي‏ ما أَسَرُّوا في‏ أَنْفُسِهِمْ نادِمينَ](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=5&AID=52)» (مائده: 51-52) «ای کسانی‌که ایمان آوردید! یهود و نصاری را به دوستی بر نگزینید، آنان دوستان یکدیگرند؛ و کسانی‌ از شما که با آن‌ها دوستی کنند، از آن‌ها هستند، همانا الله گروه ستمکار را هدایت نمی‌کند. پس کسانی را که در دل‌های­شان بیماری (= نفاق) است می‌بینی که در (دوستی با) آنان می‌شتابتند (و) می‌گویند: می ترسیم که آسیبی به ما برسد؛ پس نزدیک است که الله پیروزی یا چیزی (دیگر) از سوی خود (برای مسلمانان) پیش آورد، آنگاه (این افراد) از آنچه در دل خود پنهان داشتند، پشیمان گردند».[[1154]](#footnote-1154)

**پ) تعصب قبلی:** شعارشان این است که: برادرت را چه ظالم بود یا مظلوم، یاری کن.

1- تعریف عصبیت:

عصبیت در لغت[[1155]](#footnote-1155) مشتق از «العَصبِ» به معنای پیچاندن و تابیدن و بستن می­باشد. و تعصب به معنای همیاری و حمایت کردن است.

و «العَصَبة» خویشاوندان شخص از جهت پدری می­باشند. و «عصبة الرجل» فرزندان ذکور از ورثه وی ­می­باشند. عصبه نامیده شدند چرا که نسب وی را احاطه کرده­اند.

و «العُصْبَة و العِصابة» به معنای «الجماعة» گروهی از مردم می­باشد. و از این قبیل است کلام خداوند که می­فرماید: «[وَ نَحْنُ عُصْبَةٌ](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=12&AID=8)» (یوسف: 8) «ما گروه متحد و نیرومندی هستیم». و اینکه رسول خدا ح فرمودند: «**اللهُمَّ إِنْ تُهْلِكْ هَذِهِ الْعِصَابَةَ مِنْ أَهْلِ الْإِسْلَامِ لَا تُعْبَدْ فِي الْأَرْضِ**»:[[1156]](#footnote-1156) «پروردگارا، اگر این گروه از اهل اسلام نابود شوند، دیگر در زمین عبادت نخواهی شد».

عصبیت در اصطلاح:

عصبیت این است که شخصی برای یاری و نصرت گروه خود و همراه شدن با آنها بر علیه کسی که با آنها درگیر شده، فریاد برآورد، چه ظالم باشند یا مظلوم؛[[1157]](#footnote-1157)

و گفته شده به معنای فریاد بر آوردن بر خویشاوندان در مورد ستم یا مصیبت هلاک کننده­ای می­باشد که آنها را در بر خواهد گرفت؛... و از این دسته است هم­پیمان شدن؛ چرا که فریاد هرکس برای هم­پیمانان وی می­باشد.[[1158]](#footnote-1158)

2- مفهوم القبلیة:

«القبلیة» منسوب به «القبیلة» می­باشد. گفته می­شود: «قبیلة»؛ و قبیله­ای از مردم به کسانی گفته می­شود که فرزندان یک پدر باشند. و معنای «القبیلة من ولد اسماعیل»: گروهی از فرزندان اسماعیل می­باشد. به هر گروهی که از یک پدر باشند، قبیله گفته می­شود».[[1159]](#footnote-1159)

3- هشدار در مورد تعصب قبیله­ای:

خداوند متعال می­فرماید: «[يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا لا يَسْخَرْ قَوْمٌ مِنْ قَوْمٍ عَسي‏ أَنْ يَکُونُوا خَيْراً مِنْهُمْ وَ لا نِساءٌ مِنْ نِساءٍ عَسي‏ أَنْ يَکُنَّ خَيْراً مِنْهُنَّ وَ لا تَلْمِزُوا أَنْفُسَکُمْ وَ لا تَنابَزُوا بِالْأَلْقابِ بِئْسَ الاِسْمُ الْفُسُوقُ بَعْدَ الْإيمانِ وَ مَنْ لَمْ يَتُبْ فَأُولئِکَ هُمُ الظَّالِمُونَ](http://tadabbor.org/?page=tadabbor&SOID=49&AYID=11)» (حجرات: 11) «ای کسانی‌که ایمان آورده‌اید! گروهی (از مردان) گروه دیگر را مسخره نکند، شاید آنان (= مسخره شدگان) از این‌ها بهتر باشند و نه زنانی، زنان دیگر را، شاید آنان (= مسخره شدگان) از این‌ها بهتر باشند؛ و از یکدیگر عیبجوئی نکنید و یکدیگر را با القاب زشت نخوانید که پس از ایمان (آوردن) نام فسق بسیار (زشت و) بد است و هر که توبه نکرد، پس آنانند که ستمکارند».

و رسول خدا ح فرمودند: «**أَرْبَعٌ مِنْ أُمَّتِي مِنْ أَمْرِ الْجَاهِلِيَّةِ لَا يَتْرُكُونَهُنَّ: الْفَخْرُ فِي الْأَحْسَابِ وَالطَّعْنُ فِي الْأَنْسَابِ وَالِاسْتِسْقَاءُ بِالنُّجُومِ , وَالنِّيَاحَةُ**»:[[1160]](#footnote-1160) «چهار خصلت در امت من وجود دارد که جزء امور جاهلیت هستند ولی آنها را ترک نمی­کنند: افتخار به نژاد و تبار و طعن و بدگویی از آباء و اجداد دیگران، طلب باران از ستارگان و نوحه خوانی».

اینکه انسان نژاد و نسب خود را حفظ کند، عیب نیست اما مشکل زمانی خواهد بود که بر این باور و اعتقاد باشد که این امر معیار تفاضل و برتری میان بشر می­باشد. یا اینکه آن­را سببی برای تکبر و فخرفروشی و خودبرتربینی نسبت به دیگران نلقی کند یا آن­را وسیله­ای برای تفرقه و گروه گروه شدن مسلمانان قرار دهد.

از بزرگ­ترین تجاوز­ها تکبر و خودبزرگ­بینی بندگان خدا در برابر هم می­باشد. درحالی­که رسول خدا ح فرمودند: «**مَا مِنْ ذَنْبٍ أَجْدَرُ أَنْ يُعَجِّلَ اللَّهُ تَعَالَى لِصَاحِبِهِ الْعُقُوبَةَ فِي الدُّنْيَا، مَعَ مَا يَدَّخِرُ لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِثْلُ الْبَغْيِ وَقَطِيعَةِ الرَّحِمِ**»:[[1161]](#footnote-1161) «هیچ گناهی چون تجاوز و قطع پیوند خویشاوندی شایسته آن نیست که خداوند در نزول عذاب و مجازات آن در دنیا برکسی که آن­را مرتکب شده تعجیل کند و این علاوه بر عذابی است که برای او در آخرت ذخیره شده است».

و رسول خدا ح فرمودند: «**إِنَّ اللهَ عَزَّ وَجَل قَدْ أَذْهَبَ عَنْكُمْ عُبِّيَّةَ الْجَاهِلِيَّةِ وَفَخْرَهَا بالآباء، مُؤْمِنٌ تَقِيُّ وَ فَاجِرٌ شَقِيُّ أَنْتُمْ بَنُو آدَمَ وَآدَمُ مِنْ تُرَابٍ لَيَدَعَنَّ رِجَالٌ فَخْرَهُمْ بِأَقْوَامٍ إِنَّمَا هُمْ فَحْمٌ مِنْ فَحْمِ جَهَنَّمَ أَوْ لَيَكُونُنَّ أَهْوَنَ عَلَى اللهِ عَزَّ وَجَلَّ مِنَ الْجُعْلَانِ الَّتِي تَدْفَعُ بِأَنْفِهَا النَّتْنَ**»:[[1162]](#footnote-1162) «خداوند متعال کبر و نخوت و جاهلیت و افتخار به پدران را از شما دور کرده است. انسان یا مومن پرهیزگار است یا فاسق بدبخت؛ شما فرزندان آدم هستید و آدم از خاک است. آنان که به قومیت خود افتخار می­کنند، باید این کار را رها کنند و بدانند که آن مایه­های افتخار جز زغال جهنم نیستند و اگر از این کار دست نکشند نزد خداوند از سوسک­هایی که با بینی خود کثافت را حمل می­کنند، پست­تر خواهند بود».

و ابن اسحاق می­گوید: «شاس بن قیس پیرمردی کهنسال و کافری سرسخت بود که به شدت با مسلمانان کینه داشت و به آنان حسد می­ورزید. گذر وی از کنار گروهی از اصحاب رسول خدا ح متشکل از اوس و خزرج و مشاهده­ی همنشینی و هم صحبتی و محبت و اتحاد و رابطه حسنه آنها بر اساس اسلام بعد از دشمنی­های دوران جاهلیت، خشم او را برانگیخت و با خود گفت: فرزندان قیله[[1163]](#footnote-1163) اینگونه با هم متحد شوند؛ نه به خدا سوگند اگر چنین شود ما جایی در این سرزمین نخواهیم داشت. بنابراین به جوانی از یهودیان که آنجا بود گفت: نزد آنها برو و با آنها بنشین؛ سپس روزی از جنگ بعاث و آنچه در آن اتفاق افتاد، بیان کن و اشعاری را که در مورد آن سروده شده برای­شان بخوان؛[[1164]](#footnote-1164) آن جوان همین کار را کرد و باعث جر و بحث میان آنان و یادآوری آن روز شد. چنانکه هریک از افراد قبیله از افتخارات قبیله خود سخن می­گفت و یکدیگر را تهدید می­کردند و حتی فراتر از آن قرار جنگی دیگر در میدانی مشخص گذاشتند.

چون این خبر به رسول خدا ح رسید، ایشان همراه چند تن از مهاجران نزد آنان رفته و فرمودند: «الله الله یا معشر المسلمین، ابدعوی الجاهلیة وانا بین اظهرکم بعد ان هداکم الله للاسلام واکرمکم به وقطع به عنکم امر الجاهلیة واستنقذکم به من الکفر والف به بین قلوبکم»: «ای مسلمانان، از خدا بترسید، آیا فریاد جاهلیت سر می­دهید؟ درحالی­که من در میان شما هستم و خداوند شما را به اسلام هدایت کرد و با آن شما را گرامی داشت و به وسیله­ی آن امر جاهلیت را از شما دور کرد و شما را به وسیله­ی اسلام از کفر نجات داد و دل­های­تان را به هم نزدیک نمود؟» آنها پس از اینکه متوجه این وسوسه و شر شیطانی شدند، اشک از چشمان­شان جاری شد و یکدیگر را در آغوش گرفتند. سپس همراه رسول خدا درحالی­که گوش به فرمان او بودند، برگشتند و خداوند مکر دشمن خدا شاس بن قیس را از آنها دور کرد».[[1165]](#footnote-1165)

و در حدیث آمده است که رسول خدا ح فرمودند: «**إِنَّ أَنْسَابَكُمْ هَذِهِ لَيْسَتْ بِمَسَبَّةٍ عَلَى أَحدٍ، كُلُّكُمْ بَنُو آدَمَ، طَفُّ الصَّاعِ لَمْ تَمْلَئُوهُ، لَيْسَ لِأَحَدٍ عَلَى أَحَدٍ فَضْلٌ إِلَّا بِدِينٍ أَوْ تَقْوَى، وَكَفَى بِالرَّجُلِ أَنْ يَكُونَ بَذِيًّا بَخِيلًا فَاحِشًا**»:[[1166]](#footnote-1166) «نسب­های هریک از شما سببی برای عیبجویی از دیگری نیست، همه شما فرزندان آدم هستید همه شما شبیه به هم هستید؛ هیچکس دارای فضل و برتری نسبت به دیگری نیست مگر بر مبنای دین یا تقوا؛ و برای بد بودن شخص همین کافی است که بدزبان و بخیل و بداخلاق باشد».

### و اگر نسب انسان به تنهایی و بدون عمل نیک و صالح به وی سودی می­رساند، حتما برای ابولهب سودمند بود اما چنین پنداری بسیار به دور از واقعیت می­باشد. چنانکه خداوند متعال می­فرماید: «[تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ](http://www.tebyan.net/index.aspx?pid=18395&AyeID=6217)» (مسد: 1) «بریده باد هر دو دست ابولهب و هلاک باد».

### و می­فرماید: «[فَإِذا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلا أَنْسابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَ لا يَتَساءَلُونَ](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=23&AID=101)» (مومنون: 101) «پس هنگامی‌که در صور دمیده شود، در آن روز هیچ گونه پیوند خویشاوندی در میان آن‌ها نخواهد بود و از (حال) یکدیگر نپرسند».

و رسول خدا ح فرمودند: «**أَلَا إِنَّ آلَ أَبِي، يَعْنِي فُلَانًا، لَيْسُوا لِي بِأَوْلِيَاءَ، إِنَّمَا وَلِيِّيَ اللهُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ**»:[[1167]](#footnote-1167) «خاندان ابی- یعنی فلانی- دوستان من نیستند. دوستان من فقط الله و مومنان نیکوکارند».

و نیز فرمودند: «**وَمَنْ بَطَّأَ بِهِ عَمَلُهُ، لَمْ يُسْرِعْ بِهِ نَسَبُهُ**»:[[1168]](#footnote-1168) «هرکس عمل وی او را عقب انداخت، نسبش او را به پیش نخواهد برد».

و چون این آیه نازل شد: «[وَ أَنْذِرْ عَشيرَتَکَ الْأَقْرَبينَ](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=26&AID=214)» (شعرا: 214) «و خویشاوندان نزدیکت را هشدار بده». رسول خدا ح بر این معنا تأکید نموده و فرمود: «**يَا مَعْشَرَ قُرَيْشٍ، اشْتَرُوا أَنْفُسَكُمْ مِنَ اللهِ، لَا أُغْنِي عَنْكُمْ مِنَ اللهِ شَيْئًا، يَا بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ، لَا أُغْنِي عَنْكُمْ مِنَ اللهِ شَيْئًا، يَا عَبَّاسَ بْنَ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ، لَا أُغْنِي عَنْكَ مِنَ اللهِ شَيْئًا، يَا صَفِيَّةُ عَمَّةَ رَسُولِ اللهِ، لَا أُغْنِي عَنْكِ مِنَ اللهِ شَيْئًا، يَا فَاطِمَةُ بِنْتَ رَسُولِ اللهِ، سَلِينِي بِمَا شِئْتِ لَا أُغْنِي عَنْكِ مِنَ اللهِ شَيْئًا**»:[[1169]](#footnote-1169) «ای قریش، خود را از عذاب الهی نجات دهید؛ زیرا من نمی­توانم شما را از عذاب خدا نجات دهم. ای بنی عبدالمطلب من نمی­توانم نزد خدا برای شما کاری کنم. ای عباس بن عبدالمطلب من نمی­توانم نزد خدا برای تو کاری کنم. ای صفیه عمه رسول خدا، من نمی­توانم برای تو نزد خدا کاری کنم. و ای فاطمه دختر محمد از مالم هرچه می­خواهی طلب کن، ولی من نمی­توانم نزد خدا برای تو کاری انجام دهم».

لعمرک ما الانسان الا بدینه فلات ترک التقوی اتکال علی النسب

فقد رفع الاسلام سلمان فارس و قد وضع الشرک الشقی ابالهب

«به خدا سوگند ارزش و مقام انسان وابسته به دین اوست. پس با تکیه به نسب، تقوا را رها مکن. چنانکه اسلام مقام و جایگاه سلمان فارسی را بالا برد و شرک ابولهب او را بدبخت و خوار و ذلیل کرد». [[1170]](#footnote-1170)

4- حکم اسلام در مورد تعصب قبلی جاهلی:

می­توان حکم اسلام در مورد تعصب جاهلی را به طور خلاصه در امور ذیل بیان نمود:

1- لغو تعصب جاهلی و برحذر داشتن از آن:

چنانکه رسول خدا ح فرمودند: «**لَيْسَ مِنَّا مَنْ دَعَا إِلَى عَصَبِيَّةٍ، وَلَيْسَ مِنَّا مَنْ قَاتَلَ عَلَى عَصَبِيَّةٍ، وَلَيْسَ مِنَّا مَنْ مَاتَ عَلَى عَصَبِيَّةٍ**»:[[1171]](#footnote-1171) «کسی که به تعصب نژادی فرا خواند از ما نیست؛ و کسی که به خاطر تعصب نژادی بجنگد از ما نیست؛ و کسی که بر تعصب نژادی بمیرد از ما نیست».

و فرمودند: «**وَمَنْ قَاتَلَ تَحْتَ رَايَةٍ عِمِّيَّةٍ يَغْضَبُ لِعَصَبَةٍ، أَوْ يَدْعُو إِلَى عَصَبَةٍ، أَوْ يَنْصُرُ عَصَبَةً، فَقُتِلَ، فَقِتْلَةٌ جَاهِلِيَّةٌ**»:[[1172]](#footnote-1172) «هرکس در زیر پرچمی که هدفش معلوم نیست، بجنگد[[1173]](#footnote-1173) چنانکه به خاطر تعصب (کورکورانه) خشمگین شود یا به سوی تعصب دعوت کند یا اینکه چنین تعصبی را یاری کند و بمیرد، بر مرگ جاهلی مرده است».

و ابوذر می­گوید: «روزی با غلامم درگیر شدم و او را به خاطر مادرش که کنیزی بود، تحقیر نمودم. رسول خدا ح فرمودند: یا اباذر، «يَا أَبَا ذَرٍّ أَعَيَّرْتَهُ بِأُمِّهِ؟ إِنَّكَ امْرُؤٌ فِيكَ جَاهِلِيَّةٌ»:[[1174]](#footnote-1174) «ای ابوذر، آیا او را به خاطر مادرش تحقیر نمودی؛ معلوم است که هنوز عادات جاهلیت در تو وجود دارد».

2- رعایت و ترویج عدالت در میان مردم و عدم تأیید امتیازات طبقاتی یا میراثِ نفوذ؛

چرا که اساس و مبنای برتری و تفاضل، تقوا و عمل صالح می­باشد. خداوند متعال فرمودند: «[إِنَّ أَکْرَمَکُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقاکُمْ](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=49&AID=13)» (حجرات: 13) «همانا گرامی‌ترین شما نزد الله پرهیزگارترین شماست».

و از ابونضرة روایت است که می­گوید: کسی که خطبه رسول خدا را وسط ایام تشریق شنیده بود برای من روایت کرد که رسول خدا ح فرمودند: «**يَا أَيُّهَا النَّاسُ، أَلَا إِنَّ رَبَّكُمْ وَاحِدٌ، وَإِنَّ أَبَاكُمْ وَاحِدٌ، أَلَا لَا فَضْلَ لِعَرَبِيٍّ عَلَى عَجَمِيٍّ، وَلَا لِعَجَمِيٍّ عَلَى عَرَبِيٍّ، وَلَا أَحْمَرَ عَلَى أَسْوَدَ، وَلَا أَسْوَدَ عَلَى أَحْمَرَ، إِلَّا بِالتَّقْوَى**»:[[1175]](#footnote-1175) «ای مردم، بدانید و آگاه باشید که خدای شما یکی است و پدرتان یکی است. آگاه باشید که عرب بر غیر عرب و غیر عرب بر عرب و نیز سرخ پوست بر سیاه پوست و سیاه پوست بر سرخ پوست برتری ندارد مگر بر مبنای تقوا».

و از عایشه رضی­الله­عنها روایت است که: مردی از بنی مخزوم دزدی کرده بود که شأن و منزلت وی برای قریش مهم بود. پس گفتند: چه کسی در مورد (عدم جاری شدن حد بر) او با رسول خدا سخن می­گوید: گفتند: چه کسی جز اسامه که محبوب رسول خداست، جرأت دارد در این مورد با رسول خدا سخن بگوید؟ پس اسامه با رسول خدا ح سخن گفت. و رسول خدا ح در پاسخ او فرمود: «**أَتَشْفَعُ فِي حَدٍّ مِنْ حُدُودِ اللَّهِ**»: «آیا در مورد حدی از حدود الهی میانجی­گری می­کنی؟» سپس برخاسته سخنانی ایراد نموده و فرمود: «**أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّمَا أَهْلَكَ الَّذِينَ قَبْلَكُمْ أَنَّهُمْ كَانُوا إِذَا سَرَقَ فِيهِمِ الشَّرِيفُ تَرَكُوهُ، وَإِذَا سَرَقَ فِيهِمِ الضَّعِيفُ أَقَامُوا عَلَيْهِ الْحَدَّ، وَايْمُ اللهِ لَوْ أَنَّ فَاطِمَةَ بِنْتَ مُحَمَّدٍ سَرَقَتْ لَقَطَعْتُ يَدَهَا**»: «ای مردم، امری که باعث نابودی کسان پیش از شما شد، این بود که چون در میان آنها فردی شریف (دارای شأن و منزلت اجتماعی یا سیاسی یا اقتصادی) دزدی می­کرد، وی را رها می­کردند (و حد سرقت را بر او جاری نمی­کردند) اما اگر فرد ضعیف و ناتوانی دزدی می­کرد، حد را بر وی اجرا می­کردند. سوگند به خدا اگر فاطمه دختر محمد دزدی کند حتما دست او را قطع می­کنم».[[1176]](#footnote-1176)

3- لغو تمام مظاهر عبودیت برای غیر الله؛ همچون مقدس شمردن عرف­های باطل گذشتگان و همراه شدن با آنها بدون کمترین آگاهی و بینش؛ و در جهت پیروی از هوی و هوس و جمع شدن مردم پیرامون آنها؛ و از اینجاست که عبودیت برای خداوند یکتا اثبات می­شود. خداوند متعال می­فرماید: «[وَ ما خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ إِلاَّ لِيَعْبُدُونِ](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=51&AID=56)» (ذاریات: 56) «و من جن و انس را نیافریده ام مگر برای اینکه مرا عبادت کنند».

4- نهی از بدگویی و عیبجویی در مورد نسب­ها و فخرفروشی و بزرگ منشی به خاطر آباء و اجداد؛ رسول خدا ح فرمودند: «**وَإِنَّ اللهَ أَوْحَى إِلَيَّ أَنْ تَوَاضَعُوا حَتَّى لَا يَفْخَرَ أَحَدٌ عَلَى أَحَدٍ، وَلَا يَبْغِي أَحَدٌ عَلَى أَحَدٍ**»:[[1177]](#footnote-1177) «خداوند متعال به من وحی نمود که: تواضع و فروتنی کنید تا کسی بر دیگری فخر نفروشد و طغیان و سرکشی نکند».

5- مظاهر تعصب قبیله­ای؛ در جاهلیت عرب­ها امتی یکپارچه و متحد و حتی گروهی واحد نبودند بلکه قبایل و گروه­های مختلفی را تشکیل می­دادند که عرف­های متنوعی در میان آنان حکم فرما بود. و در واقع تعصب قبیله­ای اساس نظام اجتماعی جاهلی بود که شعارش چنین بود: «برادرت را چه ظالم یا مظلوم یاری کن».[[1178]](#footnote-1178) که در واقع این فراخوانی بود برای یاری کسی که منتسب به قبیله است بدون در نظر گرفتن بر حق بودن یا نبودن وی؛ و همین کافی بود که جنسیت وی با جنسیت قبیله هم­خوانی داشته باشد و هویت وی و تمام تصرفات وی با اسم قبیله گره خورده باشد. اسمی که او را از سایر قبایل متمایز می­کرد.

**از بارزترین مصادیق تعصب:**

الف) افتخار به پدران و عیبجویی از اصل و نسب­ها:

گاهی افتخار انسان به نسب باعث غلو و افراط وی در این زمینه می­شود. چنانکه هیچ نسبی را با اصل و نسب قبیله­ی خود، از نظر شرف و بزرگی برابر نمی­بیند و هرگز نمی­پذیرد به قبایل دیگر کمترین توجهی داشته باشد. چنانکه مدعی است نسب وی شریف­تر از نسب او می­باشد یا افتخارات پدران و نژاد وی پاک­تر و نیک­تر از نژاد او می­باشد.

مثال­هایی که ذکر می­شود نمونه­های آشکاری از این غلو و افراط می­باشد.

چنانکه در تاریخ وارد شده است، بدر بن معشر- از بنی مدرکه- در دوران جاهلیت در بازار عکاظ ایستاده و به اصل و نسب خود افتخار می­کرد و می­گفت ما بنی مدرکه بن حِندِف هستیم. هرکس از ما عیبجویی کند، می­میرد. و چه کسی قومش متکبرانه راه می­رود گویا که موجی تاریک است.

سپس پایش را می­کشید و می­گفت: من عزیزترین عرب هستم. هرکس گمان برد که از من عزیزتر است، باید تنبیه شود. پس احمر بن مازن هوازنی ادعا کرد که نسب قبیله­ی وی بالاتر و برتر از اصل و نسب­های دیگر است. پس بدر بن معشر شمشیرش را از غلاف در آورد و ضربه­ای به پای وی زد که پایش از زانو قطع شد. و هیچ توجهی به حرمت ماه حرام نکرد. و اینگونه نزدیک بود شرارت دامن هر دو قبیله را فرا گیرد اگر به مصالحه روی نمی­آورند».[[1179]](#footnote-1179)

تردیدی نیست که چنین عملکردی مصداق غلو و افراط شدید در تعصب قبیله­ای می­باشد. و براستی که این رفتاری رایج در عصر جاهلی بود. حتی که چنین حادثه­ای باعث شد که احمر هوازنی بیش از پیش نسبت به اصل و نسب قبیله­ی خود فخر بفروشد و در مورد آن اشعاری بسراید.

ب) انتقام گرفتن:

تردیدی نیست که مجازات جنایتکار و انتقام گرفتن از او امری جایز و رواست. به عنوان مثال کشتن قاتل امری است که نه شریعت و نه عقل و عرف آن­را انکار نمی­کند بلکه مذموم آن است که کسی جز قاتل کشته شود به این دلیل که از خاندان فلان است و پس از آن، قاتل بار دیگر برای قتل کسی چون مقتول تلاش کند هرچند وی بی­گناه باشد. درحالی­که چنین امری به پادشاه یا نایب وی واگذار می­شود وگرنه هرج و مرج رخ می­دهد.

ت) فریاد برآوردن و نعره کشیدن:

نعره کشیدن و فریاد برآوردن و صدا زدن قومی با شعار آنها برای کمک خواستن و تشویق ایشان به جنگ، یکی از مظاهر اساسی تعصب می­باشد. و چون کسی قومش را به فریاد بخواند، باید ندا و فریاد او را اجابت کنند بدون اینکه شرایط و وضعیت یا عمل وی را بررسی کنند که آیا ظالم است یا مظلوم.[[1180]](#footnote-1180)

ت) تعصب نسبت به علما و مشایخ و طلاب علم؛

1- چنانکه علما و مشایخ و طلاب علم را معیار حق قرار دهد.

2- و الزام مردم به مذهبی خاص یا الزام آنها به ترجیح دیدگاهی اجتهادی، تعصب و تجاوز است.

شیخ الاسلام ابن تیمیه می­گوید: «هیچیک از ائمه نیست مگر اینکه اقوال و افعالی دارد که پیروی نمی­شوند با اینکه در مورد آنها مورد نکوهش و سرزنش قرار نمی­گیرند. اما اقوال و افعالی که به طور قطعی مخالفت آنها با کتاب و سنت دانسته نشده، بلکه از موارد اجتهادی می­باشند که اهل علم و ایمان در مورد آنها اختلاف کرده­اند، گاهی در چنین مواردی برای برخی که خداوند متعال حق را در آن موضوع برای آنها آشکار نموده، مخالفت قطعی می­باشد اما این امکان برای آنها وجود ندارد که مردم را به چیزی ملزم کند که برای آنها واضح و آشکار نیست».[[1181]](#footnote-1181)

**عوامل تعصب:**

الف) برتری و ترجیح دادن شیوخ و مذاهب:

ابن تیمیه رحمه­الله می­گوید: «اکثر مردم در این زمینه بر مبنای ظن و گمان و خواهشات نفسانی سخن می­گویند. چرا که حقیقت مراتب ائمه و مشایخ را نمی­دانند و پیروی از حق مطلق را دنبال نمی­کنند بلکه هر انسانی بر مبنای هوای نفس خود و ظن و گمانی که در سر دارد، کسی را که از او پیروی می­کند بر دیگران ترجیح می­دهد هرچند دلیل و برهانی همراه نداشته باشد و چه بسا که گاهی چنین عملکردی به مجادله و جنگ و تفرقه میان آنها می­انجامد که الله و رسولش آن­را حرام کرده­اند».[[1182]](#footnote-1182)

ب) بازتاب تعصب شیوخ در پیروان وی چندین برابر است:

امام ذهبی رحمه­الله در مورد ابوجعفر هاشمی می­گوید: «وی شیخ حنابله و از علمای معروف قرن پنجم بود. در برابر اهل بدعت بسیار شدید بود و پیروانش اهل بدعت را قلع و قمع می­کردند؛ از صفات وی عبادت بسیار و زندگی سخت و خشونت و قاطعیت در مذهبش بود. چنانکه این امر باعث آزار و اذیت مردم توسط عوام و برپایی فتنه و ریختن خون­ها و دشنام دادن به علما شده بود. پس زندانی شد».[[1183]](#footnote-1183)

ج) مناظرات علنی؛

از مظاهر تعصب و حزب گرایی:

1- کتمان حقی که همراه مخالف است با وجود آشکار بودن آن.

2- محدود کردن حق به عالم یا شیخی به صورت مشخص و معین؛ و اقوال وی را همچون شریعت تلقی کردن؛ امام شوکانی رحمه­الله می­گوید: «چنانکه دیدگاه وی و اجتهادی که از وی روایت شده، حجتی بر تو و سایر بندگان باشد. بنابراین اگر چنین تعاملی با او داشته باشی، در حقیقت او را شارع و نه متشرعی که مکلف است، تلقی کرده­ای».[[1184]](#footnote-1184)

3- برحذر داشتن از منصفان: امام شوکانی رحمه­الله می­گوید: «و از این قبیل است فرار آنها از علمای منصف و عیبجویی آنها از کسانی که با آنان ارتباط دارند یا از ایشان کسب علم می­کنند. و برحذر داشتنن عوام و طالبان علم از همنشینی با منصفان...»[[1185]](#footnote-1185)

**عوامل ترک تعصب:**

1- عدم تعصب به هیچ بشر و کتابی جز رسول خدا ح و کتاب الله:

امام ابن تیمیه رحمه­الله می­گوید: «برای هیچکس جایز نیست کسی جز رسول خدا ح و کتاب الله را در دین اصل قرار دهد و هر کس شخصی را مشخص کند - هرکس که باشد- و بر مبنای قول و فعل وی دوستی و دشمنی خود را تنظیم کند، وی مصداق این آیه است که می­فرماید: «[مِنَ الَّذينَ فَرَّقُوا دينَهُمْ وَ کانُوا شِيَعاً کُلُّ حِزْبٍ بِما لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=30&AID=32)» (روم: 32) «از کسانی ‌که دین خود را پاره پاره کردند و فرقه فرقه شدند و هر گروهی به آنچه نزد خود دارند، خوشحالند» ... و برای هیچکس جایز نیست که به مقوله یا اعتقادی که دارد، بر این مبنا دعوت کند که آن دیدگاه هم­مشربان اوست؛ و نباید بر مبنای آن دشمنی کند، بلکه باید به این دلیل به آن جامه­ی عمل بپوشد که از جمله مواردی است که الله و رسولش به آن امر کرده­اند».[[1186]](#footnote-1186)

2- علما و شیوخ راهنمایان حق می­باشند؛

ابن تیمیه رحمه­الله می­گوید: «ائمه و پیشوایانی که مسلمانان از آنها پیروی می­کنند وسایل و راه­های ارتباطی و راهنمایانی بین مردم و رسول خدا ح می­باشند. چنانکه اقوال و رهنمودهای نبوی را به مردم ابلاغ نموده و مراد رسول خدا ح را برحسب اجتهاد و توانایی­شان به آنها می­فهمانند».[[1187]](#footnote-1187)

3- پیروی از فهم سلف و روی آوردن به آن؛

ابن تیمیه می­گوید: «در تمام عمرم تا این لحظه هرگز کسی را در اصول دین به مذهب حنبلی و غیر حنبلی دعوت نکردم و به دفاع از آن هم نپرداختم و در سخنانم به آن اشاره هم نکردم و چیزی جز آنچه سلف و پیشوایان امت بر آن اتفاق داشته­اند، ذکر نکردم...»[[1188]](#footnote-1188)

د) تعصب حزبی برخی از جماعت­های دعوی؛

«چون مشخص شد جماعت و حزب فقط وسیله­ای از وسایل دعوت به سوی خداوند است، بنابراین برای هیچ مسلمانی جایز نیست که عملکرد وی در پذیرفتن حق چنین باشد که حق همان است که گروهی که به آن پیوسته می­گوید و بس؛

یکی از مسائلی که بسیاری از مسلمانان بدان مبتلا شده­اند، این است که اغلب کسانی که در باب علم، دین یا دعوت به گروهی مشخص از فقیهان یا متصوفه یا دعوتگران و ... منسوب هستند از دین چیزی جز آنچه گروه و جماعت آنان بگوید، نمی­پذیرند».[[1189]](#footnote-1189)

و هرکس حق را نپذیرد مگر زمانی که آن­را از گروه و جماعتی بشنود که بدان پیوسته است، درحقیقت به یهودیان شباهت دارد. کسانی که خداوند متعال در مورد آنان می­فرماید: «[وَ إِذا قيلَ لَهُمْ آمِنُوا بِما أَنْزَلَ اللَّهُ قالُوا نُؤْمِنُ بِما أُنْزِلَ عَلَيْنا وَ يَکْفُرُونَ بِما وَراءَهُ وَ هُوَ الْحَقُّ مُصَدِّقاً لِما مَعَهُمْ قُلْ فَلِمَ تَقْتُلُونَ أَنْبِياءَ اللَّهِ مِنْ قَبْلُ إِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنينَ](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=2&AID=91)» (بقره: 91) «و چون به آن‌ها گفته شود: «به آنچه الله نازل کرده، ایمان بیاورید» می‌گویند: «ما به چیزی ایمان می‌آوریم که بر خود ما نازل شده است» و به غیر آن، کافر می‌شوند، درحالی‌که آن حق است و تصدیق‌کننده چیزی است که با خود دارند. بگو: «اگر (راست می‌گویید) و مؤمنید پس چرا پیامبران الله را پیش از این می‌کشتید؟!». و این پس از آن است که می­فرماید: «[أُولئِکَ الَّذينَ اشْتَرَوُا الْحَياةَ الدُّنْيا بِالْآخِرَةِ فَلا يُخَفَّفُ عَنْهُمُ الْعَذابُ وَ لا هُمْ يُنْصَرُونَ](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=2&AID=86)» (بقره: 86) «اینان کسانی هستند که زندگی دنیا را به بهای آخرت خریدند، پس عذاب آن‌ها تخفیف داده نمی‌شود و کسی آن‌ها را یاری نخواهد کرد».

بررسی نشان می­دهد کسی که به طور مطلق از گروهی که به آن پیوسته، پیروی می­کند، بر مبنای هوی و هوس و خواهشات نفسانی دوستی و دشمنی خود را تنظیم می­کند. چرا که پذیرفتن حق نزد وی منوط به بیان آن از سوی گروهی است که بدان پیوسته است. و اینگونه مبنای وی هوی و هوس می­باشد. شیخ الاسلام رحمه­الله می­گوید: «بسیاری از افراد را می­بینی که بر مبنای هوی و هوسی که معنای آن­را نمی­دانند، با گروهی دوستی و با گروهی دشمنی می­کنند و بلکه دلیل آن­را نمی­دانند و به صورت مطلق دوستی یا دشمنی می­کنند بدون اینکه چنین دوستی و دشمنی به طور صحیح از رسول خدا ح و سلف امت نقل شده باشد و بدون اینکه در معنای آن بیندیشند و لوازم و مقتضیات آن­را بشناسند».[[1190]](#footnote-1190)

بنابراین چون هر گروه و حرکتی حزبی تشکیل دهد و به حزب­گرایی روی آورد، وسیله بودن تنظیم و حزبی که شکل گرفته، خود به هدف تبدیل می­شود و نیک و بد و درست و اشتباه خواندن هر چیزی در مسیر حمایت از آن قرار می­گیرد و اینگونه آنها را به تکه­ای جدا از امت تبدیل می­کند که اهداف خاصی را دنبال می­کنند و این منجر به خفقان و حزب­گرایی و خودشیفتگی در رای و دیدگاه و ترویج ارهاب فکری می­شود چنانکه فرصتی برای گفتگو و مناقشه و شوری باقی نمی­گذارد تا حدی که برخی از این تنظیمات و گروه­ها کمترین انعطافی در برابر فکر مخالف یا نقد عناصر و عوامل دیگر نشان نمی­دهند؛ و این امری است که منجر به فرار مغزها و دور شدن بسیاری از امکانات علمی از دسترس تنظیمات اسلامی می­شود.[[1191]](#footnote-1191)

«چنانچه واجب است بر مبنای اسم (حزب و گروه)، مدح و ذم و دوستی و دشمنی صورت نگیرد چرا که این موارد بر مبنای اسم­هایی است که در قرآن کریم ذکر شده است، اسامی چون: مسلمان و کافر؛ مومن و منافق، نیک و بد. صادق و کاذب، مصلح و مفسد و امثال این اسامی؛»[[1192]](#footnote-1192)

اما به فتنه انداختن مردم با اسامی احزاب و گروه­ها و ایجاد تفرقه میان امت بر مبنای آنچه الله و رسولش بدان امر نکرده­اند و نیز دوستی و دشمنی بر اساس این اسامی، با ظن و گمان و هوی و هوس، از جمله مواردی است که الله و رسولش از آن بری هستند.

«سلف صالح معیار پیروی از سنت را خشمگین نشدن بر مبنای هوی و هوس قرار داده­اند. و پیروان مذاهب مخالف با اهل سنت و جماعت را اهل اهواء (بدعت و هوی و هوس) نامیده­اند».[[1193]](#footnote-1193)

به ابوبکر بن عیاش رحمه­الله گفته شد: ای ابوبکر، سنی کیست؟ گفت: کسی که چون چیزی از هوی و هوس­ها نزد وی ذکر شد، برای چیزی از آنها خشمگین نشود».[[1194]](#footnote-1194)

در زندگی معاصر نیز مظاهر این تعصب و تحزب مشاهده می­شود چنانکه هرکس ادعا می­کند گروه وی برحق است و دیگران باطل هستند. از مظاهر این تعصب و غلو حزبی مذموم می­توان به موارد ذیل اشاره کرد.

**غلو و تعصب نسبت به حزب و جماعت و مصدر حق تلقی کردن آن:**

1- یکی از رهبران جماعت شکری مصطفی می­گوید:[[1195]](#footnote-1195)

«ما جماعت حق هستیم و جز ما کسی مسلمان نیست!» در این جماعت جوانان به عملیات نظامی دعوت می­شدند، جوانی که طبعِ وظیفه­ای را که به آن روی آورده بود، نمی­دانست و بلکه اغلب جوانان نسبت به نوع اندیشه رهبر جماعت بیگانه بودند و همگی تابع بی­چون و چرای فرمان ابوسعد (کنیه شکری مصطفی) بودند. بلکه عملیات حمله به مرتدین (یعنی کسانی که جزو این جماعت نبودند) و اعلان گسترده­ی آن باعث ایجاد رعب و وحشت در قلوب همه شده بود حتی غرباء و اعضای جماعت».[[1196]](#footnote-1196)

مبنای این جماعت اطاعت مطلق- و بلکه کورکورانه- بود. چنانکه اگر احساس می­شد کسی اوامر صادره توسط جماعت را با مقیاس شرعی سنجیده یا حتی در مورد آنها به پرس و جو پرداخته، به ارتداد متهم می­شد و با وی رفتاری می­شد که با مرتدان می­شود».[[1197]](#footnote-1197)

2- و استاد محمد احمد راشد[[1198]](#footnote-1198) پس از اینکه دیدگاه اهل علم در مورد اهل بدعت و دوری از آنها و سلام نکردن به آنها و نیز داستان کعب بن مالک را ذکر می­کند، می­گوید: «و ترک جماعت و مخالفت با آن و سرپیچی از اوامر آن گناهی کمتر از گناهانی نیست که جمهور فقها ذکر نموده­اند! و عهد شکنی در مورد بیعتِ واجب، از بزرگ­ترین ناجوانمردی­ها است که بالاتر از حرام بودن آن است! پس ای مخالف، با خود بیندیش، اگر این بیعت شکنی را تأویل می­کنی و از طلب مغفرت و آمرزش و توجه به عیب نفس خویش، ابا می­ورزی و راه مجادله را در پیش می­گیری و وضعیت خود پس از هجرت را با پیش از آن مقایسه نمی­کنی و نمی­خواهی از تاریخ پند بگیری و از وقایع آخرالزمان دوری نمی­کنی، پس در برابر مومنان به حال خود رحم کن که پس از این به تو سلام نخواهند کرد!!و چون مُردی، بر جنازه­ات طلب مغفرت نخواهند کرد؟![[1199]](#footnote-1199) پس مصلحت خود را در نظر بگیر و از آن مراقبت کن و تواضع به خرج ده و با قافله همراه شو؛ مادامی که زنده باشی حق تو را حفاظت خواهیم کرد و باطلب مغفرت و آمرزش تو را به قبرت ملحق می­کنیم و نخواهیم گذاشت تنها نوحه­خوان اجاره­ای خبر مرگ تو را اعلان کند».[[1200]](#footnote-1200)

3- استاد سعید حوی رحمه الله[[1201]](#footnote-1201) می­گوید: «جماعت اخوان، - و نه غیر آن- جماعتی است که شایسته است مسلمان دستش را در دست او بگذارد.»[[1202]](#footnote-1202) و همچنین می­گوید: «و بر این اساس، برای هیچ مسلمانی گنجایش سرپیچی از این دعوت وجود ندارد».[[1203]](#footnote-1203) و همچنین می­گوید: «و چون شأن و منزلت این جماعت این می­باشد، پس برای هیچ مسلمانی جایز نیست از آن خارج شود».

رسول خدا ح فرمودند: «**مَنْ فَارَقَ الجَمَاعَةَ قِيدَ شِبْرٍ فَقَدْ خَلَعَ رِبْقَةَ الإِسْلاَمِ مِنْ عُنُقِهِ**»:[[1204]](#footnote-1204) «هرکس جماعت را به اندازه­ی وجبی ترک کند، در حقیقت ریسمان اسلام را از گردن خود بیرون کرده است».

بنابراین بر هر مسلمانی واجب است که به هیچ سازمان و تنظیم یا جهتی که از جماعت نیست، منتسب نباشد چرا که اطاعت جایز نیست مگر از اولی الامر مسلمانان؛ خداوند متعال می­فرماید: «[يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا إِنْ تُطيعُوا فَريقاً مِنَ الَّذينَ أُوتُوا الْکِتابَ يَرُدُّوکُمْ بَعْدَ إيمانِکُمْ کافِرينَ](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=3&AID=100)» (آل عمران: 100) «ای کسانی‌که ایمان آورده‌اید! اگر از گروهی از اهل کتاب اطاعت کنید، شما را بعد از ایمان‌تان به کفر بر می‌گردانند».[[1205]](#footnote-1205)

و همچنین می­گوید: «خانه­ی مسلمان کامل چنان است که به مبانی اخوان المسلمین پایبند باشد، چرا که آن کمال اسلامی معاصر می­باشد. و بر این اساس است که استاد حسن البنا یکی از واجبات برادر عامل را چنین عنوان می­کند: الزام خانواده به مبادی اخوان المسلمین».[[1206]](#footnote-1206)

**غلو و افراط در رهبری جماعت و رهبران آن:**

یکی از ویژگی­های دعوت سلفی که آن­را از سایر حرکت­های دعوی متمایز نموده این است که دعوت آن با محوریت شخصی از اشخاص- جز رسول خدا ح - و نیز رهبری از رهبران آن نمی­باشد بلکه محوریت آن وابسته به منهج گرفته شده از کتاب و سنت صحیح و آثارسلف صالح می­باشد. دعوتی که به مشایخ و علما و بزرگان احترام گذاشته اما آنها را معصوم یا مقدس تلقی نمی­کند.

**مثال­هایی در این غلو و افراط:**

1- محمد احمد الراشد پس از بیان این مطلب که دعوتگران (اخوان المسلمین) اطاعت را رکنی از ایمان­شان می­شمارند، می­گوید: «گروهی هستند که حق را نصرت امیرشان می­دانند و اطاعت از امر وی را ایمان می­شمارند».[[1207]](#footnote-1207)

همچنین می­گوید: «و شعار در این مرحله پیوسته این است : «امر و اطاعت» بدون کمترین تردید و مراجعه و حرجی».[[1208]](#footnote-1208)

2- و سعید حوی رحمه­الله می­گوید: «و حرکت اسلامی معاصر شکل گرفت که موسس آن امام امت و به درجه اجتهاد رسیده است؛ و او حسن البنا می­باشد».[[1209]](#footnote-1209)

و همچنین می­گوید: «و نقطه آغازین در اطمینان مطلق به دعوت اخوان المسلمین، به اطمینان به شخص حسن البنا رحمه­الله باز می­گردد. براستی ما این اطمینان را حاصل کردیم و پیروان را از کسانی که در اطمینان همچون کوه بودند، پرورش دادیم. از جمله شیخ محمد الحامد رحمه­الله که حسن البنا را مجدد هفت قرن گذشته می­داند. نه مجدد یک قرن؛ و معتقد است حسن البنا به درجه اجتهاد رسیده است و بر این باور است که امت در طول ده قرن مجتهدی چون او را به خود ندیده است. و همه­ی اینها انتقال تجربیاتی است که در همراهی با شخصیت حسن البنا بیان می­کند. و بلکه حسن البنا را تنها کسی می­داند که ویژگی­های رهبری کامل به او داده شده است».[[1210]](#footnote-1210)

بیایید به شعور میلیون­ها مسلمان در طول ده قرن احترام بگذارید،[[1211]](#footnote-1211) چگونه گمان می­کنید حدود ده قرن در میان مسلمانان حتی یک مجتهد هم نبوده است تا اینکه قرن چهاردهم هجری فرا رسید و استاد حسن البنا رحمه­الله آمد؟!

درحالی­که رسول خدا ح خبر دادند که در رأس هر صد سال مجددی در میان امت خواهد بود اما شما گمان می­کنید این مجدد در رأس هر هزار سال است ... آیا در هم کوبنده تاتار، شیخ الاسلام ابن تیمیه را از یاد برده­اید؟! آیا عز بن عبدالسلام فروشنده­ی پادشاهان در بازارها را فراموش کرده­اید؟! در قاموس شما افرادی چون ابن قیم و ابن کثیر و ابن حجر و نووی و ذهبی و محمد بن عبدالوهاب و شوکانی رحمهم­الله در چه جایگاهی قرار دارند؟ یا اینکه معتقدید شما بخش بریده شده و تافته­ای جدا بافته از تاریخ امت اسلامی می­باشید که مملو است از مجتهدین و مجددین؟[[1212]](#footnote-1212)

**رهبر مصدر دریافت** (نزد برخی از جماعت­ها و احزاب) می­باشد.

اخوان المسلمین می­گویند: «چون مسلمانان بخواهند مسیر درست و صحیح را انتخاب کنند جز فکر و اندیشه استاد حسن البنا در برابر­شان نخواهد بود».[[1213]](#footnote-1213)

و همچنین می­گویند: «ما هرگز راضی نمی­شویم که دور از مسیر و راه و روش استاد حسن البنا حرکت کنیم چرا که کوتاهی در این امر، در واقع تفریط و کوتاهی در مسیر درست و صحیح نصرت و یاری اسلام در این عصر و زمان می­باشد».[[1214]](#footnote-1214)

و همچنین می­گویند: «سپس در اینجا و آنجا افکار و اندیشه­های بیماری رشد نمود که در پی رهایی و خلاصی از دعوت حسن البنا و افکار وی بود. اما باید آنها و دیگران بدانند که حرکت در مسیری جز افکار استاد حسن البنا در این عصر و زمان، نادرست یا محال یا امری کورکورانه است. اگر به دنبال عملی کامل و متکامل در خدمت اسلام و مسلمین هستیم».[[1215]](#footnote-1215)

براسنی آیا چنین اقوالی مصداق سخن شیخ الاسلام نیست که می­گوید: «هرکس شخصی را مشخص کند – هرکس که باشد- و بر مبنای قول و عمل او دوستی و دشمنی کند وی «[مِنَ الَّذينَ فَرَّقُوا دينَهُمْ وَ کانُوا شِيَعاً کُلُّ حِزْبٍ بِما لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=30&AID=32)» از کسانی خواهد بود که دین خود را پراکنده و بخش بخش کرده­اند و به دسته­ها و گروه­های گوناگونی تقسیم شده­اند و هر گروهی هم از راه و روشی که دارد خرسند و خوشحال است».[[1216]](#footnote-1216)

و همچنین می­گوید: «برای هیچکس جایز نیست که شخصی جز رسول خدا ح را برای امت مشخص و منصوب کند و به راه و روش او فرا خواند و دشمنی و دوستی خود را بر مبنای او تنظیم کند؛ و نیز برای هیچکس جایز نیست که جز کلام الله و رسولش و آنچه امت بر آن اجماع کرده­اند، کلامی را برای امت مشخص کند و بر مبنای آن دوستی و دشمنی کند بلکه چنین عملکردی از ویژگی­های اهل بدعت است که شخصی یا کلامی را برای امت مشخص نموده و به وسیله آن میان امت تفرقه و اختلاف ایجاد می­کنند».[[1217]](#footnote-1217)

و همچنین ابن تیمیه رحمه­الله می­گوید: «برای کسانی که آموزش و تعلیم دیگران را بر عهده دارند (معلمان) جایز نیست که مردم را فرقه فرقه و دسته دسته کنند و عملی را انجام دهند که موجب عداوت و دشمنی میان آنها شود؛ بلکه باید همچون برادرانی باشند که در نیکی و تقوا با یکدیگر همکاری می­کنند. چنانکه خداوند متعال می­فرماید: «[وَ تَعاوَنُوا عَلَي الْبِرِّ وَ التَّقْوي‏ وَ لا تَعاوَنُوا عَلَي الْإِثْمِ وَ الْعُدْوانِ](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=5&AID=2)» (مائده: 2) «و در راه نیکوکاری و پرهیزگاری با همدیگر همکاری کنید و (هرگز) در راه گناه و تجاوز همکاری نکنید».[[1218]](#footnote-1218)

**مطلب: منهج سلف، اهل حدیث در دعوت به سوی الله متعال**

پیشگفتار:

غلو و تعصب و تحزب برای باطل و نسبت به جماعت یا رهبر و رهبران آن، به علاوه برخی از عملکردهای اشتباه، در بین اغلب مردم بازتابی معکوس دارد به ویژه در دیدگاه برخی از دعوتگران و طلبه علم؛ چنانکه این غلو و افراط تبدیل به یک اصل در عمل جمعی می­شود. می­دانیم بسیاری از اموری که در اصل مشروع هستند گاهی امور نادرستی با آنها همراه می­شود اما این امور باعث نمی­شود اصل مشروع را ترک کنیم به عنوان مثال حقیقت اسلام در این عصر و زمان توسط برخی از مسلمانان دچار تحریف شده است، اما آیا باید به دلیل این عملکردهای اشتباه و شاذ، اسلام را رها کرده و آن­را رد کنیم؟ و فریضه­ی جهاد را تعطیل کنیم چون برخی از این اسم استفاده­ی نادرست و ناصحیح کرده­اند؟ و نیز انتساب به قبیله و وطن را به طور کلی رها کنیم چون برخی بر اساس این نسبت دوستی و دشمنی می­کنند...؟

بر این اساس دوست داشتم اقوال علما را در مورد حکم عمل جمعی برای پیشبرد دعوت نقل کنم.

**حکم عمل جمعی:**

منظور ما از دعوت گروهی یا جمعی این است که اسلوب دعوت به سوی خداوند متعال متکی بر تلاش گروهی و نه فردی باشد. تلاش جمعی بر اساس تنظیم و حد و مرزهایی که با تکیه و رعایت آنها دعوت ثمره دهد و اهداف آن محقق شود. اکنون به اقوال برخی از علما در این زمینه می­پردازیم:

**شیخ محمد ناصرالدین آلبانی رحمه­الله:**

سوال: آیا بر این اعتقادید که اصل اندیشه­ی عمل جمعی امروزی بدعت و حرام است یا اینکه نقد شما متوجه اشتباهاتی است که در تطبیق رخ می­دهد؟

شیخ در پاسخ به این سوال می­گوید: «خیر؛ جایی برای انکار عمل جمعی نیست زمانی که مقرون به تحزب نباشد. بلکه بسیاری از آیات بیانگر عمل جمعی و گروهی می­باشند: «[وَ کُونُوا مَعَ الصَّادِقينَ](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=9&AID=119)» (توبه: 119) «و با راستگویان باشید ». «**وَلَا تَحَاضُّونَ عَلَى طَعَامِ الْمِسْكِينِ**» (فجر: 18) «و یکدیگر را بر اطعام مستمندان ترغیب و تشویق نمی‌کنید». «[وَ تَعاوَنُوا عَلَي الْبِرِّ وَ التَّقْوی](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=5&AID=2)» (مائده: 2) «و در راه نیکوکاری و پرهیزگاری با همدیگر همکاری کنید». لذا مجالی برای انکار مطلق چنین همکاری جمعی وجود ندارد. چرا که اسلام با این تعاون و همکاری برپاست. اما به نظر می­رسد این مسأله در عصر حاضر از هدف اصلی خود که تعاون و همکاری در نیکی و پرهیزگاری بوده، منحرف شده و با تحزب و تعصب آمیخته شده است. چنانکه این تعصب و تحزب به امری پذیرفته شده نزد بسیاری از دعوتگران تبدیل شده است. همچون جمع شدن به اسم حزب؛ درحالی­که ما می­دانیم خداوند متعال در بسیاری از آیات قران از تحزب و تعصب نسبت به گروه یا جماعتی که راه و روش خاصی دارد و منهج خاص خود را داراست، هرچند این برنامه و منهج از هر جهت مطابق سنت نباشد، نهی کرده است. تحزبی که امروزه شاهد آن هستیم بیشتر فرقه­گرایی است و در واقع مصداق اموری است که رسول خدا ح در برخی احادیث از آنها برحذر داشته است. همچون کلام الهی که می­فرماید: «[مِنَ الَّذينَ فَرَّقُوا دينَهُمْ وَ کانُوا شِيَعاً کُلُّ حِزْبٍ بِما لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=30&AID=32)» (روم:32) «از کسانی‌که دین خود را پاره پاره کردند و فرقه فرقه شدند و هر گروهی به آنچه نزد خود دارند، خوشحالند».

**ضوابط عملی جمعی یا تجمع شرعی:[[1219]](#footnote-1219)**

1- جمع شدن بر مبنای نیکی و پرهیزگاری

2- دعوت به کتاب و سنت بر مبنای فهم سلف صالح امت

3- عدم دعوت به معصیت و نافرمانی و نصرت و یاری تعصب

4- علمای بزرگ اهل سنت و جماعت آن­را تأیید کنند.

5- عدم نافرمانی از زمامداران و حاکمان مسلمان

6- نزد آنها بیعت نباشد.

7- به شریعت پایبند باشند.

**خلاصه مطلب:**

جمع شدن در راه عمل به اسلام بر طبق راه و روش رسول الله ح، امری واجب است که هیچکس در آن اختلافی ندارد بلکه امور مسلمانان سر و سامان نمی­گیرد و جامعه­ی اسلامی محقق نخواهد شد و نیز دولت اسلامی برپا نخواهد گردید مگر با چنین تجمعی؛ اما شرط آن این است که این تجمع بر مبنای تعصب نسبت به شخص یا گروهی نباشد بلکه تعصب در آن فقط و فقط متوجه الله و پیامی که از سوی الله و رسولش آمده است و منهج سلف صالح باشد؛»[[1220]](#footnote-1220)

**اهمیت نظام:**

نظام و ترتیب مشخص از وسایل مفیدی است که برای جهت­دهی هرچه بهتر تلاش­ها و اولویت­­گذاری و برنامه­ریزی آنها ضروری به نظر می­رسد تا اینکه دستیابی به هدف مثمر ثمر واقع شود به ویژه در میدان دعوت؛ این نظام و ترتیب فرصت پیروزی دعوتگر در دعوتش و رسیدن به اهدافش را افزایش می­دهد. و بدون نظم و ترتیب لازم، تلاش و فعالیت­ها پراکنده بوده و انسجام لازم برای رسیدن به ثمرات و اهداف مورد نظر وجود نخواهد داشت.[[1221]](#footnote-1221)

**تنظیم در عمل جمعی:**

تجمع گروهی از مسلمانان برای همکاری و همیاری در مسیر دعوت به سوی خداوند و امر به معروف و نهی از منکر، بزرگ­ترین کمک به تحقیق اهدافی چون راهنمایی مردم به سوی خیر و نیکی و بیان راه رشد و سعادت برای آنها و ... می­باشد. چنانکه این اجتماع و گردهمایی به تحقیق نیرویی قوی و بازدارنده از دعوتگران به سوی خدا، کمک می­کند.

اما با این همه، این تجمع تنها وسیله­ای از وسایل دعوت به سوی خدا می­باشد بنابراین وضعیت گروهی که گرد هم جمع شده­اند، بررسی می­شود. «پس اگر بر مبنای آنچه الله و رسولش بدان امر کرده­اند، جمع شده­اند بدون اینکه چیزی بر آن افزوده یا کاسته باشند، در این صورت مومنانی هستند که حقوق و وظایف تمام مسلمانان را دارند؛ و اگر بر آنچه الله و رسولش بدان امر کرده­اند، چیزی افزوده یا از آن بکاهند، از جمله: تعصب در حق و باطل نسبت به کسی که به حزب آنها وارد شده باشد و اعراض از کسی که در حزب­شان وارد نشود – چه بر حق باشد یا باطل- در این صورت چنین تجمعی در واقع همان تفرفه­ای است که الله و رسولش آن­را نکوهش کرده­اند».[[1222]](#footnote-1222)

و شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمه­الله می­گوید: «باید در هر اجتماعی در عالم عنصر هم­پیمانی و تحالف وجود داشته باشد. تفاوتی نمی­کند این اجتماع، دو نفر یا بیشتر از دو نفر باشند. چرا که انسان­ها نمی­توانند زندگی کنند مگر با مشارکت هم در اموری که جلب منافع آنها و دفع ضرر از ایشان را به دنبال دارد. و اتفاق آنها بر این امر همان تعاقد و تحالف و هم­پیمان شدن می­باشد».[[1223]](#footnote-1223) و نیاز به تحالف و عقد قرار داد در قومی که اطاعت از فردی مشخص آنها را متفق و منسجم نکرده است، بیش­تر احساس می­شود. «و هر قومی که اطاعت از فردی، در تمام امور آنها را متفق و منسجم نکرده است، باید در آنچه فرد مورد اطاعت (مطاع) آنها را بدان امر نکرده است، هم­پیمان شوند».[[1224]](#footnote-1224)

و همچنین می­گوید: «و آنچه بر مبنای اتفاق و عقد قرارداد تعیین شده است، چون امری شرعی می­باشد، وفای به آن واجب است. چرا که شریعت از افعالی تشکیل شده که: برخی در برابر الله واجب است و برخی بر مردم نسبت به هم واجب است. و گاهی با امر خداوند واجب می­شوند و گاهی با عقد و قرارداد واجب می­شود مانند نذر و قراردادهای معاوضه­ای و مشارکتی؛ بنابراین هیچ واجبی در شریعت نیست مگر بر مبنای شریعت یا عقد قرارداد».[[1225]](#footnote-1225)

و همچنین می­گوید: «برای هیچکس جایز نیست که از دیگری عهد و پیمان بگیرد که در هر آنچه او می­خواهد با وی موافق باشد. و با کسی که او دوست دارد دوستی کند و با کسی که با او دشمنی کند، او نیز دشمنی کند، بلکه هرکس چنین عهد و پیمانی را مطرح کند، عمل وی از جنس عمل چنگیز خان[[1226]](#footnote-1226) و امثال وی می­باشد. کسانی که موافقان خود را دوست و مخالفان خود را دشمن و متجاوز می­پندارند. بلکه بر همه­ی آنها و پیروان­شان عهد و پیمان الله و رسولش واجب است، چنانکه باید از الله و رسولش اطاعت کنند و آنچه الله و رسولش بدان امر نموده، انجام دهند و آنچه را الله و رسولش حرام کرده­اند، حرام بدانند و حقوق مسلمانان را چنانکه الله و رسولش امر کرده­اند، رعایت کنند».[[1227]](#footnote-1227)

2- **دیدگاه شیخ عبدالعزیز بن باز رحمه­الله** در مورد تشکیل تنظیم برای گروهی که به سوی خداوند دعوت می­دهند:

عبدالعزیز بن باز رحمه­الله در پاسخ به سوالی در مورد جماعت «انصار السنة المحمدیة »در سودان به این مساله می­پردازد.

سوال: آیا چنانکه برخی می­گویند، تنظیم (برنامه و منهجی مشخص) برای گروهی که دعوت می­دهند، امری بدعت است؟

پاسخ: تنظیم بدعت نیست؛ و از جمله عواملی که به ادای واجب کمک می­کند، تنظیم آن و رهبری است که به او مراجعه می­کنند و مجلسی شورایی که در آن به مشورت می­پردازند؛ بلکه این از وظایف بزرگ و از اسباب پیروزی می­باشد. و عملی که منظم و سازماندهی شده باشد احتمال پیروزی آن بیش از عمل نامنظم و بی سر و سامان است. و اینکه جماعت و گروه دعوتگر اعمال خود را در مسیر دعوت به سوی خداوند و آموزش خیر و نیکی به مردم و تعمیر مساجد و حریص بودن به همراهی و هم­گامی با پیشوایان و ائمه معروف به سنت و استقامت، تنظیم و ساماندهی می­کند، امری بسیار مطلوب است که خیر بزرگی در آن نهفته است.

### و چنین عملکردی بدعت نیست بلکه جرئی از شریعت است. چنانکه عنایت اهل سنت متوجه تنظیم امورشان و انتخاب بهترین­ها برای عهده­دار شدن مسئولیت­ها و مشورت در امور اجرایی و دعوی خود می­باشد. و همه­ی اینها از جمله مواردی است که شریعت بیان کرده است. و خداوند در توصیف آنها می­فرماید: «[وَ أَمْرُهُمْ شُوري‏ بَيْنَهُمْ](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=42&AID=38) » (شوری: 38) «و کارهای‌شان بین آنان به (صورت) مشورت است». و به رسول خدا ح می­فرماید: «[وَ شاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=3&AID=159)» (آل عمران: 159) «و در کارها، با آنان مشورت کن». و می­فرماید: «[وَاعْتَصِمُواْ بِحَبْلِ اللّهِ جَمِيعًا وَلاَ تَفَرَّقُواْ](http://www.tebyan.net/newindex.aspx?pid=18395&AyeID=396)» (آل عمران: 103) «و همگی به ریسمان الله (= قرآن و اسلام) چنگ زنید و پراکنده نشوید».

بنابراین اجتماع و همکاری و مشورت از جمله اموری است که الله متعال آنها را دوست دارد و از آنها راضی می­باشد. و این زمانی است که در مسیرمصلحت مسلمانان باشد.[[1228]](#footnote-1228)

**امارت در دعوت:**

شیخ عبدالعزیز بن باز رحمه­الله می­گوید:[[1229]](#footnote-1229)

از عبدالعزیز بن عبدالله بن باز به برادران گرامی در جماعة السلفیة در جهراء کویت:

سلام علیکم و رحمة­الله و برکاته؛ اما بعد:

از تحقیق یکی از اعضای جماعت با عنوان «امارة الدعوة – دراسة سلفیة» مطلع شدم و آن­را به طور کامل خواندم و در هریک از مطالب و مباحث آن تأمل نمودم و چنین دریافتم که هدف این رساله عدم جواز امارت در دعوت می­باشد و دلایل موید این مطلب را بیان کرده است.

اما به نظر من منظور امارت در امر دعوت- نزد کسی که به آن عمل می­کند- مدیریت و پیشبرد برنامه­ها می­باشد و منظور از امارت چنانکه از لفظ آن بر می­آید، ولایت عامه نیست. امارت در اینجا شبیه ریاست جمعیت یا شرکت یا سازمان و اداره یا موسسه یا باشگاهی می­باشد. به این معنا که مسمی به آن مرجع در عمل و مدیر منهج ترسیم شده می­باشد. و دلیل آن مطالبی است که در حین بحث در صفحه­ی 24 ذکر نموده و بیان کرده­اید که این امارت نزد کسانی که قائل بدان هستند مستلزم پرداختن به وظایف امارت عام بر مسلمانان نیست؛ وظایفی چون تنفیذ شریعت و اقامه حدود و اعلان جهاد و ... بنابراین چون این مطلب واضح است و معنای مورد نظر از این لفظ نیز مشخص می­باشد، لفظ امارت در اینجا یک اصطلاح است که پس از توضیح معانی، دیگر بحث و مناقشه­ای در مورد آن نخواهد بود.

و بر تمام برادران مسلمانی که در عرصه­ی دعوت اسلامی مشغول فعالیت هستند مادامی که هدف همه­ی آنها رسیدن به حق است، تداوم بر تعاون و همکاری بر نیکی و تقوا و توصیه به صبر و دوری از اختلاف واجب است. و شایسته نیست اختلاف منهج و راه و روش سبب تمایز و جدایی میان دعوتگران باشد چنانکه هریک از آنها تلاش خود را متوجه ایجاد مانع در مسیر دیگری و نقد آن کند، البته اگر هدف یکسان است و دعوت همگی متوجه اصلاح و تمسک به کتاب الله و سنت رسول الله ح می­باشد و در منهج امری مخالف با اوامر و نواهی الله و رسولش نباشد. بلکه واجب است در مسیر دعوت به سوی خداوند و بلند کردن پرچم آن در برابر دعوت­های ویرانگر و گمراهی که در پی فساد جامعه هستند، عمل هریک از آنها مکمل عمل دیگری باشد.

مشغول شدن دعوتگران به یکدیگر و به کار بردن تلاش خود در جهت نقد یکدیگر و ایجاد نفرت از جماعت دیگر، خطری بسیار بزرگ در مسیر دعوت اسلامی می­باشد. و در واقع فرصت را برای یورش دشمن مناسب می­کند و جوانان را از پیوستن به تشکل­های دعوی و پذیرفتن دعوت آنها باز می­دارد و وقت و زمان دعوت و دعوتگران را ضایع نموده و هیچ فایده­ای را در بر ندارد. بلکه اسباب تفرقه و دشمنی و تنفر را جایگزین تعاون و همکاری و سازش می­کند.

از خداوند متعال می­خواهم که همه را به سوی حق هدایت کند و توصیه به حق و صبر بر آن­را بر ایشان روزی گرداند. و برای اسلام و مسلمانان، عزت و رفعت و بزرگی و تمکین مقدر کند.

دوست دارم در اینجا به اشتباه نویسنده در فصل سوم از کتابش اشاره کنم. آنجا که به شرایط و وضعیت زمانی می­پردازد که جماعت و گروهی نباشد. و اینکه به صراحت بیان می­کند در زمان ما جماعت و امامی نیست.

سبب این اشتباه، فهم نویسنده از مفهوم جماعت است. چنانکه وی معتقد است: جماعت، جماعت نخواهد بود و امام، امامی نخواهد بود که اطاعت از وی بر طبق آنچه الله و رسولش امر کرده­اند، واجب باشد و حقوق وی طبق شریعت رعایت شود، مگر زمانی که امام عام برای همه مسلمانان باشد و امامت وی برای سرزمین­های اسلامی فراگیر باشد.

اما این تصور درست نیست و بلکه خلاف آن صحیح است. چرا که هرگاه امارت در سرزمینی از طریق بیعت یا غلبه و قدرت برای شخص مسلمانی میسر گردید و او به تحکیم شریعت و تنفیذ اوامر و نواهی آن و اقامه حدود شریعت پرداخت، در حقیقت امامت وی منعقد شده و اطاعت از وی واجب است و جماعتی که تحت قدرت و قوت وی هستند، جماعت اسلامی می­باشند که برای آنها حلال نیست بر علیه این امام خروج کنند و از اطاعت وی دست کشند مگر اینکه از وی کفری بواح و آشکار ببینند.

و همچون این مورد در تاریخ مسلمانان بسیار دیده شده است. چنانکه خلافت عباسی­ها در مشرق زمین منعقد شد و خلافت اموی­ها در اندلس؛ و هریک از آنها برای زیردستان خود امام بودند. و جماعت آنها جماعت اسلامی بود. اکنون نیز امر چنین است که حکومت­های اسلامی متعدد می­باشند. پس حکومت، حکومت اسلامی و جماعت و مردمان آن، جماعت اسلامی می­باشند مادامی که به تنفیذ احکام اسلام و تحکیم شریعت الله پایبند باشند. و در این امر با گناهان و معاصی خلل ایجاد نمی­شود؛ و اینچنین است هر جماعتی که به سوی توحید و پیروی از کتاب و سنت دعوت می­دهد که جماعت اسلامی نامیده می­شود. در هر مکانی که باشد هر چند امر پادشاهی ملتزم به شریعت نباشد. بنابراین بر هرکسی که در جستجوی حق است واجب است همراهی با جماعتی که متصف به این معنا است، بر خود لازم بگیرد و آن­را یاری کند و بر تعداد آن بیفزاید چرا که آن نیز یکی از مصادیق حدیث مشهور حذیفه می­باشد.

خداوند متعال به ما و شما فقه در دین و حرکت در مسیر آن روزی گرداند و اعمال و نیت­های ما را خالص برای ذات بلند مرتبه­اش قرار دهد.[[1230]](#footnote-1230) والسلام علیکم و رحمة­الله وبرکاته

**خلاصه مطلب:**

1- الف) عمل جمعی مشروع و از باب تعاون و همکاری در نیکی و تقوا می­باشد و هیچ عالم سلفی را نمی­شناسیم که از آن منع کرده باشد.

ب) آنچه در عمل جمعی ممنوع است تحزب و بیعت گرفتن می­باشد. و این امری است که از آن اعلان برائت نموده و برادران سلفی را از وقوع در آن برحذر می­داریم. و این امری است که علما در مورد آن هشدار داده­اند.

ج) عمل جمعی آشکارا و واضح باشد و نزد همه مردم معروف و شناخته شده باشد و جماعت برای همه واضح بوده و هیچ امر مبهمی در دعوت و اشخاص آن نباشد.

2- یکی از لوازم و ضروریات عمل جمعی انتخاب رهبر، رئیس یا مسئول یا ... برای اداره­ی امور دعوت می­باشد بدون اینکه بیعت گرفته شود یا صفات امیرالمومنین به او داده شود؛ این مسئول در امور نیک و معروفی که جماعت در راستای تحقیق و ترتیب آنها تشکیل شده، اطاعت می­شود و هرکس از وی اطاعت نکند گنه­کار محسوب نمی­شود و بلکه هر مسلمانی سعی و تلاش خود را برای همکاری با برادرانش به کار گیرد و صفوف به هم پیوسته آنها را از هم جدا نکند.

3- جماعت حق[[1231]](#footnote-1231) باید در میان مردم اظهار وجود کند تا مردم دعوت و منهج آنها را بدانند و خود را متمایز نموده و دعوت خود را اظهار دارند.

4- دوری نمودن از تمام وسایل و اسباب حزب­گرایی که امت را فرقه فرقه و گروه گروه می­کند واجب است. بلکه باید امت به چنگ زدن به ریسمان الهی دعوت شود.[[1232]](#footnote-1232)

**مبحث یازدهم:**

تلاش و کوشش در جهت باز یافتن زندگی اسلامی و تطبیق حکم خداوند در زمین بر حاکم و محکوم واجب است و این در راستای عمل به رهنمودهای الهی و نبوی می­باشد. چنانکه خداوند متعال می­فرماید: «[إِنَّا أَنْزَلْنا إِلَيْکَ الْکِتابَ بِالْحَقِّ لِتَحْکُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِما أَراکَ اللَّهُ](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=4&AID=105)» (نساء: 105) «یقیناً (این) کتاب را بحق بر تو نازل کردیم، تا به آنچه الله به تو آموخته در میان مردم داوری کنی».

و می­فرماید: «وَ أَنِ احْکُمْ بَيْنَهُمْ بِما أَنْزَلَ اللَّهُ» (مائده: 49) «و در میان آن‌ها بر اساس آنچه الله (در قرآن) نازل کرده حکم کن».

و رسول خدا ح فرمودند: «**أَلَا كُلُّكُمْ رَاعٍ، وَكُلُّكُمْ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ، فَالْأَمِيرُ الَّذِي عَلَى النَّاسِ رَاعٍ، وَهُوَ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ، وَالرَّجُلُ رَاعٍ عَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ، وَهُوَ مَسْئُولٌ عَنْهُمْ، وَالْمَرْأَةُ رَاعِيَةٌ عَلَى بَيْتِ بَعْلِهَا وَوَلَدِهِ، وَهِيَ مَسْئُولَةٌ عَنْهُمْ، وَالْعَبْدُ رَاعٍ عَلَى مَالِ سَيِّدِهِ وَهُوَ مَسْئُولٌ عَنْهُ، أَلَا فَكُلُّكُمْ رَاعٍ، وَكُلُّكُمْ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ**»:[[1233]](#footnote-1233) «هریک از شما مسئول است و در مورد زیردستانش سوال خواهد شد. بنابراین امیری که بر مردم انتخاب شده است مسئول است و در مورد زیردستانش سوال خواهد شد. و مرد نسبت به خانواده­اش مسئول است و در مورد آنها سوال خواهد شد و زن نسبت به خانه شوهرش و فرزندانش مسئول است و در مورد آنها سوال خواهد شد و بنده در برابر اموال سرورش مسئول است و از وی سوال خواهد شد؛ آگاه باشید که همگی شما مسئول هستید و هریک از شما در مورد زیردستانش سوال خواهد شد».

و رسول خدا ح فرمودند: «**الدِّينَ النَّصِيحَةُ، الدِّينَ النَّصِيحَةُ، الدِّينَ النَّصِيحَةُ؛ قَالُوا: لِمَنْ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: «لِلَّهِ وَ لِكِتَابِهِ وَ لِرَسُولِهِ، وَلِأَئِمَّةِ الْمُؤْمِنِينَ، وَعَامَّتِهِمْ**»:[[1234]](#footnote-1234) «دین نصیحت و خیرخواهی است (و این را سه بار تکرار کردند) گفتند: برای چه کسی ای رسول خدا؟ فرمودند: برای الله و کتابش و رسولش و حاکمان مسلمان و مسلمانان».

این دو حدیث دو رکن اساسی در پرداختن به حقوق و تکالیف می­باشد. چنانکه بیانگر مسئولیت فردی و اجتماعی در قبال افراد و اعمال می­باشد. و بیان می­کند که باید اسلام امتی داشته باشد که آن­را بر دوش حمل کند و نیز از سلطه و قدرتی برخوردار باشد که از آن حمایت کند و این دو (امت حامل پیام اسلام و قدرت و سلطه­ی حامی آن) در واقع عنصری واحد در یک سو می­باشد که یکدیگر را کامل کرده و هر دو برای هدفی مشترک به صورت منسجم فعالیت می­کنند.

این تلاش در واقع یکی از معانی پیوستن ما به اسلام می­باشد و نیز از مقتضیات این پیوستن، التزام و پایبندی به آن و عمل نمودن بر وفق آن می­باشد. چرا که اسلام تنها ادعایی نیست که بر زبان آورده شود و شعاری نیست که فریاد آن سر داده شود و نیز تنها نصی در قانون نیست که بیانگر آن باشد که: دین دولت، اسلام است و پس از آن کشتی زندگی بر خلاف اسلام و در هر جهت حرکت کند.

چنانکه بر هر مسلمانی واجب است پیوستن و ملحق شدن وی به اسلام از باب وراثت یا هویت باشد. این پیوستن به صورت شکلی نیست که تنها زندگی مسلمان را در بخش عبادات در برگیرد، بلکه پیوستن به اسلام و ملحق شدن به آن به این معناست که مسلمان اسلام را در میان خانه و خانواده و جامعه و امت و دولتش و بلکه در هر زمینه تطبیق دهد و مادامیکه به اسلام به عنوان دین و عقیده راضی باشد، همچنین باید به احکام و قوانین و راه و روش آن درتمام امور زندگی راضی باشد و هرگز به جایگزینی برای آن و نیز تغییر در آن راضی نشود.

ابن تیمیه رحمه­الله می­گوید: «مبنای عبادات، شریعت و اتباع و پیروی می­باشد نه هوی و هوس و ایجاد بدعت؛ چرا که اسلام بر دو اصل بنا شده است: 1- اینکه فقط الله متعال را عبادت کنیم و کسی را با او شریک نکنیم. 2- او را بر مبنای شریعتی که بر زبان رسولش بیان داشته، عبادت کنیم و او را بر مبنای هوی و هوس و بدعت­ها عبادت نکنیم. خداوند متعال می­فرماید: «ثُمَّ جَعَلْنَاكَ عَلَى شَرِيعَةٍ مِّنَ الْأَمْرِ فَاتَّبِعْهَا وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاء الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ \* إِنَّهُمْ لَن يُغْنُوا عَنكَ مِنَ اللَّهِ شَيئاً» (جاثیه: 18-19) «سپس تو را (ای پیامبر) بر راه (و شریعتی) روشن از دین قرار دادیم. پس از آن پیروی کن و از (هوی و) هوس‌های کسانی‌که نمی‌دانند پیروی نکن. بی‌شک آن‌ها هرگز نمی‌توانند تو را از الله بی‌نیاز کنند (و عذاب اورا از تو دفع نمایند)»[[1235]](#footnote-1235)

اسلام پیروز نمی­شود مگر زمانی که هر یک از ما وظیفه خود را بداند و آن­را به طور کامل و بدون کمترین افراط و تفریطی انجام دهد.

و هرگز اسلام پیروز نخواهد شد مگر زمانی که مسلمانان رسالت خود را بدانند و چنانکه باید آن­را بشناسند همانگونه که اولین مسلمانان آن­را دانسته و شناختند. شریعت اسلام شریعتی استوار، فراگیر و جاویدان است؛ به قوم یا نسل خاصی اختصاص ندارد، بلکه خطاب آن متوجه تمام انسان­ها می­باشد و با وجود فراگیر بودن تشریع اسلامی، همچنین در برگیرنده­ی تمام جوانب زندگی فردی و اجتماعی می­باشد. چنانکه هیچ امری را از قلم نینداخته مگر اینکه در مورد آن خبری داده است یا اینکه حکمی شامل آن می­شود یا اینکه تحت اصل یا قاعده­ای درج می­شود.

شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمه­الله می­گوید: «به صورت قطعی از دین اسلام دانسته شده که رسالت محمد بن عبدالله برای تمام انسان­ها می­باشد. عرب و عجم، پادشاه و زاهد، عالم و عامی؛ و تا روز قیامت پیوسته باقی خواهد بود. بلکه برای هر دو گروه جن و انس می­باشد. و برای هیچیک از آنها جایز نیست از پیروی و اطاعت او و پایبندی به آنچه به عنوان دین تشریع نموده و اوامر و نواهی که بیان نموده، خارج شوند. بلکه اگر پیامبران پیش از او در زمان وی می­بودند بر آنها اطاعت و پیروی از رسول خدا ح واجب بود.[[1236]](#footnote-1236)

براستی احکام شریعت، نظامی متکامل و منسجم می­باشد که ناخالصی یا تناقضی در آن راه ندارد بلکه دربردارنده­ی مصلحت­های کلی و جزئی می­باشد. و در آن جایی برای امور بیگانه­ از آن وجود ندارد، اموری چون هوی و هوس و خواهش­های نفسانی بشر؛ بلکه مسیر و راه و روشی ثابت و جاویدان است که انسان به صورت قطعی و نه تجربی به آن گردن می­نهد و آن­را به عنوان راه و روشی همیشگی انتخاب می­کند نه اینکه تدبیر و راه چاره­ای موقت برای شرایطی خاص یا مرحله­ای از زندگی ­باشد.

نصوص بسیاری از آیات قرآن و سنت نبوی بیانگر این حقیقت هستند که شریعت یکی است و عقیده یکی است و تنها راهی است که به خداوند متعال می­انجامد و هر راهی جز آن درست و صحیح و جایز نیست. خداوند متعال می­فرماید: «[الْيَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دينَکُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَيْکُمْ نِعْمَتي‏ وَ رَضيتُ لَکُمُ الْإِسْلامَ ديناً](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=5&AID=3) » (مائده: 3) «امروز دین شما را کامل کردم و نعمت خود را بر شما تمام نمودم و اسلام را (بعنوان) دین برای شما بر گزیدم».

**قواعد تطبیق شریعت اسلامی و مبادی آن:**

الف) گام اول تصحیح عقیده می­باشد:[[1237]](#footnote-1237)

گام اول و نقطه آغازین حرکت در مسیر تطبیق شریعت اسلامی و مبادی آن، تصحیح عقیده و بیان مفهوم حقیقی آن و ارتباط محکم و ناگسستنی آن با تحکیم شریعت الهی می­باشد چنانکه خداوند متعا ل به بیان این امر در کتابش پرداخته و رسول خدا ح آن­را به اصحاب و یارانش آموخته است و نیز جمهور مسلمانان آن­را در خلال 14 قرن دریافت کرده­اند. خداوند متعال می­فرماید: «[إِنَّما کانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنينَ إِذا دُعُوا إِلَي اللَّهِ وَ رَسُولِهِ لِيَحْکُمَ بَيْنَهُمْ أَنْ يَقُولُوا سَمِعْنا وَ أَطَعْنا وَ أُولئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=24&AID=51)» (نور: 51) «سخن مؤمنان هنگامی‌که به سوی الله و پیامبرش خوانده شوند تا میان آن‌ها داوری کند، فقط این است که می‌گویند: «شنیدیم و اطاعت کردیم» و اینان همان رستگاران هستند».

و تصحیح عقیده با بیان هدایتگر و هدفمند میسر خواهد بود. چنانکه خدوند متعال می­فرماید: «[وَ أَنْزَلْنا إِلَيْکَ الذِّکْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ ما نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَکَّرُونَ](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=16&AID=44)» (نحل: 44) «و (ما این) قرآن را بر تو نازل کردیم تا برای مردم روشن سازی، آنچه را که به سوی آن‌ها نازل شده است و باشد که آن‌ها بیندیشند».

ب) ایمان به عمومیت و شمولیت شریعت اسلامی و صلاحیت آن برای هر زمان و مکانی:

ایمان به اینکه تطبیق شریعت اسلامی نیازمند تغییر وضع موجود می­باشد. و تغییر از خود ما و از داخل آغاز می­شود و از خارج وارد نمی­شود. (و به عبارتی امری درونی و نه بیرونی است.) خداوند متعال می­فرماید: «[إِنَّ اللَّهَ لا يُغَيِّرُ ما بِقَوْمٍ حَتَّي يُغَيِّرُوا ما بِأَنْفُسِهِمْ](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=13&AID=11)» (رعد: 11) «بی‌گمان الله حالت (و سرنوشت) هیچ قومی را تغیر نمی‌دهد، تا وقتی که آنان آنچه را که در ضمیر‌شان است، تغیر دهند». اعتقاد به اینکه شریعت اسلامی، شریعتی جهانی است که برای تمام انسان­ها با اختلاف جنس و رنگ­ و زمان و مکان آنها آمده است. بنابراین تمام بشر به اصلی واحد باز می­گردند. خداوند متعال می­فرماید: «[يا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّکُمُ الَّذي خَلَقَکُمْ مِنْ نَفْسٍ واحِدَةٍ وَ خَلَقَ مِنْها زَوْجَها وَ بَثَّ مِنْهُما رِجالاً کَثيراً وَ نِساءً](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=4&AID=1)» (نساء: 1) «ای مردم از پروردگارتان بترسید، آن ذاتی که شما را از یک تن آفرید و همسرش را (نیز) از او آفرید و از آن­دو، مردان و زنان بسیاری پراکنده کرد».

و این اختلاف و تنوع انسان­ها در قالب قبایل و گروه­ها و اشکال و رنگ­ها و اجناس متفاوت، تنها برای این بوده که انسان­ها یکدیگر را بشناسند. خداوند متعال می­فرماید: «[يا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْناکُمْ مِنْ ذَکَرٍ وَ أُنْثي‏ وَ جَعَلْناکُمْ شُعُوباً وَ قَبائِلَ لِتَعارَفُوا إِنَّ أَکْرَمَکُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقاکُمْ إِنَّ اللَّهَ عَليمٌ خَبيرٌ](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=49&AID=13)» (حجرات: 13) «ای مردم! بی‌شک ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم و شما را تیره‌ها و قبیله‌ها قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید، همانا گرامی‌ترین شما نزد الله پرهیزگارترین شماست، بی‌گمان الله دانای آگاه است».

اما با وجود تفاوت انسان­ها در این موارد و تنوع آنها، خصوصیت­های انسانی آنها مشترک و یکسان است اما این همسانی کامل نمی­شود مگر زمانی که بشر به هدفی که برای آن آفریده شده، بپردازد. و آن عبادت خداوند متعال است. خداوند متعال می­فرماید: «[وَ ما خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ إِلاَّ لِيَعْبُدُونِ](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=51&AID=56)» (ذاریات: 56) «و من جن و انس را نیافریده­ام مگر برای اینکه مرا عبادت کنند». و تحقیق این امر با پیروی از دینی که خداوند متعال نازل کرده است و تحکیم شریعتی که آن­را قانونی جهانی برای تمام بشر اراده نموده، میسر خواهد بود. خداوند متعال می­فرماید: «تَبارَکَ [الَّذي نَزَّلَ الْفُرْقانَ عَلي‏ عَبْدِهِ لِيَکُونَ لِلْعالَمينَ نَذيراً](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=25&AID=1)» (فرقان: 1) «پر برکت و بزرگوار است کسی‌که فرقان (= قرآن) را بر بنده‌اش نازل کرد تا بیم دهنده جهانیان باشد».

و می­فرماید: «[وَ ما أَرْسَلْناکَ إِلاَّ کَافَّةً لِلنَّاسِ بَشيراً وَ نَذيراً وَ لکِنَّ أَکْثَرَ النَّاسِ لا يَعْلَمُونَ](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=34&AID=28)» (سبأ: 28) «و (ای پیامبر!) ما تو را برای همة مردم جز بشارت‌دهنده و بیم‌دهنده نفرستادیم و لیکن بیشتر مردم نمی‌دانند».

و می­فرماید: «[قُلْ يا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْکُمْ جَميعاً](http://tadabbor.org/?page=tadabbor&SOID=7&AYID=158)» (اعراف: 158) «بگو: ای مردم! من فرستاده الله به سوی همه شما هستم».

و از جابر بن عبدالله روایت است که می­گوید: رسول خدا ح فرمودند: «**أُعْطِيتُ خَمْسًا لَمْ يُعْطَهُنَّ أَحَدٌ قَبْلِي: نُصِرْتُ بِالرُّعْبِ مَسِيرَةَ شَهْرٍ، وَجُعِلَتْ لِي الأَرْضُ مَسْجِدًا وَطَهُورًا، فَأَيُّمَا رَجُلٍ مِنْ أُمَّتِي أَدْرَكَتْهُ الصَّلاَةُ فَلْيُصَلِّ، وَأُحِلَّتْ لِي المَغَانِمُ وَلَمْ تَحِلَّ لِأَحَدٍ قَبْلِي، وَأُعْطِيتُ الشَّفَاعَةَ، وَكَانَ النَّبِيُّ يُبْعَثُ إِلَى قَوْمِهِ خَاصَّةً وَبُعِثْتُ إِلَى النَّاسِ عَامَّةً**»:[[1238]](#footnote-1238) «پنج چیز به من عطا شده است که قبل از من به هیچ پیامبری داده نشده است: 1- از مسافت یک ماه دشمنانم دچار ترس و وحشت می­شوند. 2- زمین برای من مسجد و پاک قرار داده شده است. بنابراین هر کجا وقت نماز فرا رسید امتم می­توانند آنجا نماز بخوانند. 3- مال غنیمت برای من حلال شده است درحالی­که قبل از من برای هیچ پیامبری حلال نبوده است. 4- حق شفاعت به من عنایت شده است. 5- هر پیامبری فقط برای قوم خودش فرستاده شده درحالی­که من برای تمام مردم دنیا مبعوث شده­ام».

شاهد ما در این روایت بخشی است که می­فرماید: «**وَكَانَ النَّبِيُّ يُبْعَثُ إِلَى قَوْمِهِ خَاصَّةً وَبُعِثْتُ إِلَى النَّاسِ عَامَّةً**»

و در حدیث ابوهریره آمده است که رسول خدا ح فرمودند: «فُضِّلْتُ عَلَى الْأَنْبِيَاءِ بِسِتٍّ»: «با شش چیز بر پیامبران برتری یافتم». و آنها را بیان نموده و در مورد پنجم می­فرماید: «وَأُرْسِلْتُ إِلَى الْخَلْقِ كَافَّةً»: «و به سوی تمام مخلوقات فرستاده شدم».[[1239]](#footnote-1239)

شریعت در قرن­های گذشته، علی رغم اختلاف زمانی و مکانی و جنس بشری، امت اسلامی را حاکم نموده است و این از بزرگ­ترین دلایل مبنی بر صلاحیت این شریعت برای هر زمان و مکانی می­باشد. قوانینی که دائما نیازمند تغییر و تحول هستند، قوانینی بشری می­باشند که وضع کنندگان آنها به جهل و عجز و ناتوانی توصیف می­شوند. اما شریعت اسلامی که از سوی خداوند دانایِ آگاهِ با حکمت نازل شده و در بردارنده­ی همه چیز می­باشد، دچار چالش قوانین وضعی نمی­شود و هرگز بشریت به احکامی برتر و مترقی­تر از احکام شریعت اسلامی دست نخواهد یافت. شریعت اسلامی که «لَّا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِن بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ، تَنزِيلٌ مِّنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ» (فصلت: 42) «که هیچگونه باطلی نه از پیش روی آن و نه از پشت سر آن، به او راه نیابد، از سوی حکیم ستوده نازل شده است».[[1240]](#footnote-1240)

پ) ایمان به کمال شریعت و انعطاف­پذیر بودن آن و صلاحیت آن برای جاودانه بودن آن تا روز قیامت؛

ایمان به اینکه راهی جز اسلام برای عزت و پیشرفت و سعادت ما وجود ندارد و مقیاس رستگاری در تصور اسلامی نشأت گرفته از عبادت خداوند یکتا و تحکیم شریعت او و اخلاص برای اوتعالی می­باشد. و این درکات شقاوت و بدبختی است که هرکس از هدایت و دین الهی روی گرداند، در انتظارش خواهد بود. خداوند متعال می­فرماید: «وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيامَةِ أَعْمى قالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمى وَقَدْ كُنْتُ بَصِيرًا» (طه: 124-125) «و کسی‌ که از یاد من روی گردان شود، پس بی‌گمان زندگانی (سخت و) تنگی خواهد داشت و روز قیامت او را نابینا بر انگیزیم. گوید: «پروردگارا! چرا مرا نابینا برانگیختی؟ و حال آنکه من (در دنیا) بینا بودم!».

و عمر بن خطاب به ابوعبیده گفت: «ما قومی بودیم که خداوند با اسلام به ما عزت بخشید و هرگاه عزت را در جز اسلام جستجو کنیم، خداوند ما را خوار و ذلیل می­کند».

شریعت اسلامی از سوی خداوند متعال نازل شد تا اینکه زندگی انسان را از هر جهت و زندگی اجتماعی او را با تمام ابعاد آن در خود جای دهد. و شریعت عرصه­ زندگی را بر انسان تنگ نمی­کند و زندگی نیز براساس شریعت دشوار نمی­گردد. و برای ما همین کافی است خداوندی که آن­را تشریع نموده، اراده نموده تا چنین باشد و چون خداوند چنین اراده کرده تغییر و دگرگونی برای حکم او نخواهد بود. خداوند متعال خواسته تا این شریعت مبارک کامل باشد. خداوند متعال می­فرماید: «[الْيَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دينَکُمْ](http://tadabbor.org/?page=tadabbor&SOID=5&AYID=3)» (مائده: 3) «امروز دین شما را کامل کردم». و از دلائل وسعت شریعت، عنایت آن به اصلاح روح و عقل و اندیشه و قول و عمل بنده می­باشد. و نیز توجه آن به فرد و خانواده و جامعه؛ چنانکه نظامی اجتماعی، سیاسی و اقتصادی وضع نموده است و برپایی دولت اسلامی را مشروع نموده و ویژگی­های آن­را مشخص کرده است و رابطه میان حاکم و محکوم و نیز روابط امت اسلامی با دیگر امت­ها را در حالت صلح و جنگ معین نموده است.

**انعطاف پذیری شریعت اسلامی:**

شریعت اسلام در اصول خود انعطاف دارد اما این انعطاف به این معنا نیست که به عالم یا فقیه یا مرد قانون در مورد همه ضوابط اختیار تام داده باشد. شریعت اسلامی در راستای تحقیق این انعطاف به موارد زیر تکیه کرده است:

1- این شریعت فطرت انسان را مخاطب قرار داده است و فطرت وصف مشترکی در میان تمام انسان­ها می­باشد. و در وجود همه آنها نهفته است و عقل­های­شان با آن آشنا می­باشد. خداوند متعال می­فرماید: «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ» (روم: 30) «پس روی خود را با حق‌گرایی (و اخلاص) به سوی دین آور، فطرت الهی است که (الله) مردم را بر آن آفریده است، دگرگونی در آفرینش الله نیست، این است دین استوار و لیکن بیشتر مردم نمی‌دانند».

2- احکام این شریعت برای تمام امت­ها وضع شده است و در وضع آن، تنها وضعیت یک امت یا یک محیط خاص مد نظر نبوده است. و به همین دلیل است که خداوند متعال مبنای این شریعت را بر حکمت­ها و علت­هایی قرار داده است که از مدرکات عقل می­باشد. نه اینکه بر مبنای تفاوت ملت­ها و عادت­های آنان مختلف باشد.

3- بسیاری از نصوص قرآنی به صورت تعبیراتی کلی و جامع وارد شده­اند. چنانکه خداوند متعال می­فرماید: «[يُريدُ اللَّهُ بِکُمُ الْيُسْرَ وَ لا يُريدُ بِکُمُ الْعُسْرَ](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=2&AID=185)» (بقره: 185) «الله برای شما آسانی می‌خواهد و برای شما دشواری نمی‌خواهد».

و می­فرماید: «وَاللّهُ لاَ يُحِبُّ الفَسَادَ» (بقره: 205) «و الله فساد و (تباهکاری) را دوست نمی‌دارد».

«[لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ](http://www.tadabbor.org/?page=quran&SID=57&AID=25)» (حدید: 25) «تا مردم به عدالت قیام کنند».

و بسیاری از احادیث در قالب قواعد عام و کلی وارد شده­اند، چنانکه رسول خدا ح فرمودند: «**إِنَّ دِمَاءَكُمْ، وَأَمْوَالَكُمْ، وَأَبْشَارَكُمْ، عَلَيْكُمْ حَرَامٌ**»:[[1241]](#footnote-1241) «خون و اموال و جان­تان بر شما حرم است».

و اینکه فرمودند: «**مَا أَسْكَرَ كَثِيرُهُ، فَقَلِيلُهُ حَرَامٌ**»:[[1242]](#footnote-1242) «آنچه زیادش سکرآور است، اندکش نیز حرام است».

و فرمودند: «**لَا ضَرَرَ وَلَا ضِرَارَ**»:[[1243]](#footnote-1243) «در اسلام ضرر رساندن بخود و ديگران جايز نيست».

و از این نصوص مجمل و مطلق نیز در شریعت وارد شده که نصی آنها را مقید نکرده است و این مهم بیانگر وسعت شریعت می­باشد و آن­را شایسته قانون زندگی انسان قرار می­دهد.

احکام جزئی که شریعت به آنها تصریح کرده است، احکامی هستند که با تغییر زمان و مکان تغییر نمی­کنند همچون احکام عبادات و ازدواج و میراث و ...

بنابراین شریعت اسلامی با اصول و کلیات آن قابل انطباق بر احوال و اوضاع مختلف می­باشد چرا که احکام آن احوال مختلف را بدون حرج و مشقت و سختی در بر می­گیرد.

4- شریعت اسلامی راه­هایی برای مواجهه با احکام جدید وضع نموده است چنانکه برای تبیین احکام امور و مشکلاتی که در شریعت حکم منصوص برای آنها ذکر نشده است، اجتهاد را مشروع کرده است. به عنوان مثال تعزیر را برای درمان جرائمی وضع نموده که شارع نصی در جهت کیفر آن بیان نکرده است. و مقدار تعزیرات و جنس و صفت آن برحسب رعایت مصلحت و اقتضای زمان و مکان قابل تغییر است.[[1244]](#footnote-1244)

ت) ایمان به اینکه شریعت اسلامی ناسخ تمام شریعت­های گذشته می­باشد؛

ایمان به اینکه رسول خدا محمد ح خاتم پیامبران است، همچنین رسالت وی اسلام نیز آخرین و خاتمه دهنده­ی تمام رسالت­ها می­باشد. خداوند متعال می­فرماید: «[إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلامُ](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=3&AID=19)» (آل عمران: 19) «همانا دین (حق) نزد خدا، اسلام است». خداوند متعال در این آیه خبر می­دهد که دینی جز اسلام از کسی نمی­پذیرد. و دین مورد قبول نزد خداوند تنها اسلام است. و اسلام، پیروی از پیامبران در پیامی که از سوی خداوند به همراه دارند، در هر زمانی، می­باشد تا اینکه به محمد ختم شد. کسی که تمام راه­ها جز از جانب وی بسته می­باشد. پس هرکس پس از بعثت محمد با دینی جز شریعت او خداوند را ملاقات کند، از وی پذیرفته نخواهد شد. چنانکه خداوند متعال می­فرماید: «[وَ مَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلامِ ديناً فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَ هُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخاسِرينَ](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=3&AID=85)» (آل عمران: 85) «و هرکس دینی غیر از اسلام برگزیند، هرگز از او پذیرفته نخواهد شد و او در آخرت از زیانکاران است». و در این آیه خبر می­دهد که دین مورد قبول نزد خداوند فقط اسلام است و بس: «[إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلامُ](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=3&AID=19)» و می­فرماید: «[الْيَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دينَکُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَيْکُمْ نِعْمَتي‏ وَ رَضيتُ لَکُمُ الْإِسْلامَ ديناً](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=5&AID=3)» (مائده: 3) «امروز دین شما را کامل کردم و نعمت خود را بر شما تمام نمودم و اسلام را (بعنوان) دین برای شما برگزیدم». و این بزرگ­ترین نعمت­های خداوند متعال بر این امت می­باشد چرا که خداوند دین­شان را کامل نمود بنابراین به دینی جز آن و پیامبری جز پیامبرشان نیاز ندارند. و بر این اساس است که خداوند متعال محمد را خاتم پیامبران قرار داده است و اورا به سوی جن و انس فرستاده است. بنابراین حلال فقط همان است که او آن­را حلال شمرده و حرام فقط همان است که او آن­را حرام شمرده است و دینی جز دینی که او تشریع نموده، نمی­باشد. و هر آنچه از آن خبر داده حق است و راست، که در آن نه دروغی است و نه خلف وعده؛ چنانکه خداوند متعال می­فرماید: «[وَ تَمَّتْ کَلِمَةُ رَبِّکَ صِدْقاً وَ عَدْلاً](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=6&AID=115)»[[1245]](#footnote-1245) یعنی: در اخبار صادق و در اوامر و نواهی عادلانه است. و هنگامی که دین را برای آنها کامل نمود، نعمت را بر آنها تمام نمود. و بر این اساس است که فرمود: *«*الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دينَكُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتي وَ رَضيتُ لَكُمُالْإِسْلامَ ديناً» یعنی: شما نیز برای خود به آن راضی باشید چرا که آن دینی است که خداوند به آن راضی شده و آن­را دوست دارد و برترین پیامبرانش را با آن فرستاده و شریف­ترین و گرامی­ترین کتاب­هایش را با آن نازل کرده است.

علی بن طلحه از ابن عباس روایت نموده که می­گوید: «**الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ** دينَكُمْ» منظور از دین، اسلام است. خداوند متعال به پیامبر و مومنان خبر می­دهد که ایمان را برای آنها کامل کرده است بنابراین به بیش از آن نیازی ندارند، خداوند آن­را تمام کرده است پس هرگز ناقص نمی­شود و از آن راضی شده و هرگز خشمگین نمی­شود.

امام احمد رحمه­الله می­گوید: «از طارق بن شهاب روایت است که می­گوید: مردی یهودی نزد عمر بن خطاب آمده و گفت: ای امیر مومنان، شما آیه­ای را در کتاب­تان می­خوانید که اگر بر ما یهودیان نازل می­شد، روز نازل شدن آن­را عید می­گرفتیم. عمر گفت: کدامین آیه؟ یهودی گفت: «**الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ** دينَكُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتي» پس عمر گفت: به خدا سوگند روز و لحظه­ای را که این آیه بر رسول خدا نازل شد، می­دانم، شب عرفه در روز جمعه نازل شد».[[1246]](#footnote-1246)

و رسول خدا ح فرمودند: «**وَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ، لَا يَسْمَعُ بِي أَحَدٌ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ يَهُودِيٌّ، وَلَا نَصْرَانِيٌّ، ثُمَّ يَمُوتُ وَلَمْ يُؤْمِنْ بِالَّذِي أُرْسِلْتُ بِهِ، إِلَّا كَانَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ**»:[[1247]](#footnote-1247) «هیچیک از افراد این امت، یهودی و نصرانی نیست که نام مرا بشنود و به من ایمان نیاورد و بمیرد مگر اینکه از دوزخیان خواهد بود».

و از جابر بن عبدالله روایت است که عمر بن خطاب با نوشته­ای از اهل کتاب نزد رسول خدا رفت. پس آن­را برای رسول خدا خواند، رسول خدا ح خشمگین شده و فرمودند: «**أَمُتَهَوِّكُونَ فِيهَا يَا ابْنَ الْخَطَّابِ، وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَقَدْ جِئْتُكُمْ بِهَا نَقِيَّةً، لَا تَسْأَلُوهُمْ عَنْ شَيْءٍ فَيُخْبِرُوكُمْ بِحَقٍّ فَتُكَذِّبُوا بِهِ، أَوْ بِبَاطِلٍ فَتُصَدِّقُوا بِهِ، وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَوْ أَنَّ مُوسَى كَانَ حَيًّا، مَا وَسِعَهُ إِلَّا أَنْ يَتَّبِعَنِي**»:[[1248]](#footnote-1248) «ای پسر خطاب؛ آیا بدون فکر و اندیشه خود را به مطالعه­ی تورات مشغول می­کنی؟ خود را حیران و سرگردان می­کنی؟ سوگند به کسی که جانم در دست اوست، برای شما کتابی آورده­ام که آیاتش واضح و روشن است از چیزی از آنها سوال نمی­کنید مگر اینکه به درستی پاسخ می­دهند و آنها را تکذیب می­کنید، یا پاسخ نادرست می­دهند و آنها را تصدیق می­کنید. سوگند به کسی که جانم در دست اوست اگر موسی زنده بود چاره­ای نداشت جز اینکه از من پیروی کند».

خداوند متعال به مومنان بشارت نصرت و یاری رسول الله ح بر دشمنانش می­دهد: «[هُوَ الَّذي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدي‏ وَ دينِ الْحَقِّ](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=9&AID=33)»[[1249]](#footnote-1249) یعنی: او کسی است که پیامبرش را با علم نافع و عمل صالح فرستاد. چرا که شریعت شامل دو بخش است: علم و عمل؛ علم شرعی صحیح و عمل شرعی مقبول؛ بنابراین اخبار آن حق و انشاءات آن عادلانه است: «[لِيُظْهِرَهُ عَلَي الدِّينِ کُلِّهِ](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=9&AID=33)» تا اینکه دینش را بر تمام ادیان موجود در میان عرب و عجم و مشرکین پیروز گرداند. «وَكَفَى بِاللّهِ شَهِيدًا» و کافی است که خداوند گواه باشد که محمد رسول و فرستاده­ی اوست. و او ناصر و یار و یاورش می­باشد.[[1250]](#footnote-1250)

ج) ایمان به آسانی شریعت و وسعت نظر و پاسخگویی آن به نیاز بشر در هر زمان و مکان؛

تعریف «الیسر» در لغت: «الیسر» ضد «العسر» می­باشد.[[1251]](#footnote-1251) گفته می­شود: «یسر الامر» زمانی که آن امر آسان بوده و سخت و دشوار نباشد. و بر این اساس است که خداوند متعال می­فرماید: «[وَ لَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّکْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَّکِرٍ](http://www.tadabbor.org/?page=quran&SID=54&AID=17)» (قمر: 17) «و یقیناً ما قرآن را برای تذکر آسان نمودیم، پس آیا کسی هست که متذکر شود؟!». به این معنا که آن­را آسان نمودیم و پند گرفتن از آن­را میسر کردیم.[[1252]](#footnote-1252) و از معانی «یسر» عبارت است از: نرمی و فرمانبرداری و انقیاد؛ و یکی از معانی لغوی آن، اصلاح و آماده کردن می­باشد. چنانکه خداوند متعال می­فرماید: «[فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْيُسْري‏](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=92&AID=7)»[[1253]](#footnote-1253) یعنی او را برای عمل صالح آماده کردیم.[[1254]](#footnote-1254)

بنابراین «الیسر» و «التیسیر» در معانی سهولت و آسانی و انقیاد و نرمی و آماده کردن می­باشد. و همچنین هر آنچه از مشقت و سختی به دور باشد معنای آن­را در بر دارد و از این قبیل است آیات زیر:

«فَإِنْ أُحْصِرْتُمْ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ» (بقره: 196) «و اگر باز داشته شدید (بوسیله دشمن یا بیماری و غیره) پس آنچه از قربانی فراهم شود (ذبح کنید و آنگاه از احرام بیرون شوید)».

«[فَاقْرَؤُا ما تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=73&AID=20)» (مزمل: 20) «پس اکنون آنچه (برای شما) میسر باشد از قرآن بخوانید».

«فَقُلْ لَهُمْ قَوْلاً مَيْسُورا» (اسراء: 28) «پس با گفتاری نرم با آنان سخن بگو».

این آیات در بردارنده­ی این معانی می­باشد.

و از این دسته است تعلیق زمخشری[[1255]](#footnote-1255) بر این آیه که می­فرماید: «[يُريدُ اللَّهُ بِکُمُ الْيُسْرَ وَ لا يُريدُ بِکُمُ الْعُسْرَ](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=2&AID=185)» (بقره: 185) زمخشری می­گوید: «خداوند خواسته است که بر شما آسان بگیرد و سخت نگیرد و حرج و مشقت در دین را از شما نفی کرده است».[[1256]](#footnote-1256)

اما «یسر» در اسلام عبارت است از: پایبندی به احکام دین چنانکه خداوند متعال خواسته است و تعامل با احکام و تشریعات آن بر وفق منهج آسان­گیری که ویژگی­های آن در خلال منهج نبوی بیان شده است.[[1257]](#footnote-1257)

یا اینکه عبارت است از تشریع احکام به­گونه­ای که در آن نیاز مکلف و توان وی در انجام اوامر و ترک نواهی با در نظر داشتن عدم اخلال به مبادی اساسی تشریع، رعایت شود.[[1258]](#footnote-1258)

**اهداف آسان گیری (الیسر) در اسلام**

1- اهداف اعتقادی:

شاطبی رحمه­الله می­گوید: «تکالیف اعتقادی و عملی از جمله مواردی هستند که افراد امی و بی­سواد نیز می­توانند آنها را درک نموده و بفهمند تا اینکه اینگونه بتوانند تحت حکم آن در آیند. چنانکه تکالیف اعتقادی به­گونه­ای است که فهمیدن و درک آنها برای عقل آسان است و اکثر و بیشتر افراد، چه آنان که باهوش و دقیق هستند و چه کسانی که از فهم پایین­تری برخوردارند، آن­را درک نموده و می­فهمند. و اگر تکالیف اعتقادی از جمله مواردی بود که جز خواص از درک آن عاجز بودند، دیگر شریعت عام و فراگیر و برای همه­ی انسان­ها با درک­های متفاوت نبود درحالی­که ثابت شده شریعت برای همه­ی انسان­ها (با درک و فهم­های متفاوت) آمده است.[[1259]](#footnote-1259) و در واقع آسان­گیری و آسانی اسلام یکی از قوی­ترین و اثر بخش­ترین عوامل در سرعت انتشار و روی آوردن مردم به آن بوده است.

2- اهداف تعبدی:

هرکس در ابعاد مختلف شریعت بررسی کند در می­یابد که شریعت در ورای آسان­گیری در تکالیف، توانایی مسلمان در ادای عبادت را برحسب شرایط وی در نظر گرفته است. حال این شرایط متوجه جهل یا اکراه باشد یا عجز و عدم توانایی؛

اسلام تمام وضعیت­هایی را که ممکن است مسلمان با آن روبه رو شود، در نظر گرفته و رعایت کرده است چنانکه در هنگام عدم وجود آب یا ترس از مرگ به دلیل استفاده از آب سرد، یا بیماری شدید، تیمم را برای وی مباح نموده است.[[1260]](#footnote-1260) همچنین شریعت در ورای آسان­گیری در تکالیف، مراقبت از نفس را نیز در نظر گرفته است چنانکه برای بیماری که می­ترسد روزه گرفتن بر بیماریش بیفزاید یا اینکه بهبودی وی را به تأخیر اندازد، افطار کردن را جایز شمرده است. و چون صحت و تندرستی به وی بازگشت، آن­را اعاده کند. خداوند متعال می­فرماید: «[وَ مَنْ کانَ مَريضاً أَوْ عَلي‏ سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=2&AID=185)» (بقره: 185) «و هرکس که بیمار یا در سفر بود، پس (باید به تعداد روزهای که افطار کرده) روزهای دیگر را (روزه بگیرید)».

3- اهداف اجتماعی:

و از این قبیل است قاعده­ی «عرف» که عبارت است از: قول یا عملی که از عادات و رسوم مردم است و با دلایل شرعی مخالفت ندارد.

چنانکه اسلام در روند تسهیل معاملات ضمان سرعت و انعطاف­پذیری را در نظر گرفته است چرا که دو عنصر لازم برای موفقیتِ بسیاری از معاملات مالی می­باشند.

و از این جهت است که شریعت اسلامی بر رعایت تسهیل در دو بخش شکلی و موضوعی آنچه قراردادهای مالی و تجاری را تنظیم می­کند، تأکید دارد. و این مهم در آیه­ی دِین از سوره بقره واضح و آشکار است. چنانکه خداوند متعال می­فرماید: «[يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا إِذا تَدايَنْتُمْ بِدَيْنٍ إِلي‏ أَجَلٍ مُسَمًّي فَاکْتُبُوهُ](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=2&AID=282)» (بقره: 282) «ای کسانی‌که ایمان آورده‌اید! هرگاه به همدیگر تا مدت معینی وامی دادید (یا معامله‌ی نسیه‌ای انجام دادید) آن­را بنویسید». این آیه برای اثبات دِین، کتابت آن­را شرط می­کند چه این دِین اندک باشد یا زیاد؛ اما از این قاعده­ی عام، دِین تجاری را استثنا می­کند و آن­را بدون کتابت مباح می­شمارد. چنانکه می­فرماید: «[إلاَّ أَنْ تَکُونَ تِجارَةً حاضِرَةً تُديرُونَها بَيْنَکُمْ فَلَيْسَ عَلَيْکُمْ جُناحٌ أَلاَّ تَکْتُبُوها](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=2&AID=282)» (بقره: 282) «مگر اینکه داد و ستدی نقدی باشد که بین خود دست به دست می‌کنید. پس در این صورت گناهی بر شما نیست که آن­را ننویسید». و علت استثنایی دیون تجاری از شرط کتابت، این است که شرایط و صفات معاملات تجاری سرعت را اقتضا می­کنند و انتظار را نمی­پذیرند و دلیل دیگر آن است که معاملات تجاری بسیار تکرار شده و متنوع می­باشند. شرط نمودن کتابت در آنها منجر به مشقت شده و گاهی فرصت معامله را از مشتری می­گیرد و آن­را ضایع می­کند یا اینکه فروشنده را دچار ضرر و زیان می­کند.[[1261]](#footnote-1261)

4- اهداف اخلاقی و رفتاری:

منهج آسان­گیری و تسهیل در اسلام، منهجی متکامل می­باشد که تمام جوانب زندگی را در نظر داشته است. از جمله مراعات جانب اخلاقی و رفتاریِ آنکه شمولیت و بقا را برای آن ضمانت می­کند. و از این قبیل است دوری از تکلیف شاق و ملالت آور؛ رسول خدا ح به این امر اشاره نموده و فرمودند: «**خُذُوا مِنَ الأَعْمَالِ مَا تُطِيقُونَ، فَإِنَّ اللَّهَ لاَ يَمَلُّ حَتَّى تَمَلُّوا**»:[[1262]](#footnote-1262) «به اندازه توانایی خود عمل (عبادت) کنید. زیرا خداوند (از دادن پاداش) خسته نمی­شود مگر اینکه شما خسته شوید».

حافظ بن حجر[[1263]](#footnote-1263) می­گوید: «اینکه می­گوید: «باب کراهیت تشدید و زیاده­روی در عبادت» ابن بطال[[1264]](#footnote-1264) می­گوید: زیاده­روی در عبادت از این جهت مکروه است که ترس آن می­رود ملال آور شود و اینگونه منجر به ترک عبادت گردد».[[1265]](#footnote-1265) و ملال عبارت است از: سنگین شدن چیزی و نفرت از آن پس از محبتش.[[1266]](#footnote-1266)

**ضوابط آسان­گیری در اسلام:**

تعریف ضابطه: ضابطه عبارت است از قاعده­ی کلی؛ و در اینجا منظور از آن قید و بندهایی است که حدود موضوع را مشخص می­کند.[[1267]](#footnote-1267)

مبنای شریعت در اصول و اهداف آن بر آسان­گیری می­باشد که از ضوابط آن عبارت است از:

1- آسان­گیری از کتاب یا سنت ثابت باشد. تا اینکه عمل به آن و اعتماد به آن برای مسلمانان سهل و آسان باشد نه اینکه آسان­گیری برحسب هوی و هوس باشد یا اینکه ناشی از فشارهای وارد در جوامع معاصر باشد.

2- عدم تجاوز از حد و حدود آسان­گیری که نص مشخص نموده است. چنانکه جایز نیست بیش از آنکه نص در جهت آسان­گیری بیان نموده است، به تخفیف و تسهیل روی آورد نه از نظر کمی و نه از جهت کیفی؛ به عنوان مثال برای کسی که می­تواند نشسته نماز بخواند جایز نیست دراز کشیده نماز بخواند.

3- آسان­گیری با نصی از کتاب یا سنت در تعارض نباشد. خداوند متعال می­فرماید: «[يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا لا تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ سَميعٌ عَليمٌ](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=49&AID=1)» (حجرات: 1) «ای کسانی‌که ایمان آورده‌اید! بر الله و رسولش پیشدستی نکنید و از الله بترسید، بی‌گمان الله شنوای داناست». و به هنگام اختلاف و تنازع به مراجعه به الله و رسولش امر کرده است.

چنانکه اهل علم با الهام از این اصل، قواعد فقهی مهمی را بیان کرده­اند، از جمله: «به همراه نص، اجتهاد کارآمد نیست». «در موردی که نص وارد شده، جایی برای اجتهاد وجود ندارد».[[1268]](#footnote-1268)

و از این قبیل است تصور کسانی که قائل به تخفیف و دلسوزی در مورد گنه­کارانی هستند که به حدی معین از حدود شریعت محکوم شده­اند. با اینکه خداوند متعال می­فرماید: «وَلَا تَأْخُذْكُم بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ إِن كُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلْيَشْهَدْ عَذَابَهُمَا طَائِفَةٌ مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ» (نور: 2) «و اگر به الله و روز آخرت ایمان دارید نباید در (اجرای احکام) دین الله نسبت به آن دو (زن و مرد) رأفت (و رحمت کاذب) داشته باشید و باید گروهی از مؤمنان بر مجازات‌شان (شاهد و) حاضر باشند». و برخی از دعوتگران تجددخواه و منادیان تغییر و آسان­گیری میان مبادی شریعت که تغییر و تبدیل نمی­پذیرند و فروعی که ممکن است به این اوصاف وصف گردند، تفاوتی قائل نمی­شوند. پس در احکام شریعت چنان تصرف می­کنند که در قوانین وضعی چنان دخل و تصرف نمی­کنند؛ و نصوص را در جای خود به کار نمی­برند و تصوراتی را که از آسان­گیری، تساهل و تسامح دارند ضابطه و قاعده­ای­ تلقی می­کنند که بر مبنای آن حکم را تغییر می­دهند و در واقع وجود و عدم وجود آن­را چنین تعیین می­کنند. و این بهتان و افترا به نصوص و ضایع نمودن حق الله متعال درتشریع می­باشد.

4- آسان­گیری مقید به مقاصد شریعت باشد.[[1269]](#footnote-1269) به عبارت دیگر آسان­گیری باید در چهارچوب مقاصدی باشد که شریعت برای تحقیق آنها آمده است.

شریعت اسلامی برای تحقیق مصالح مردم از جهت اثبات و ابقای آنها آمده است. واجب است که آسان­گیری برگرفته از شریعت باشد و البته مقید به قید و بندهای آن؛ بنابراین به آسان­گیری که تنها برخاسته از عقل باشد، توجه نمی­شود. و از نگاه نصوص قرآن و سنت آسان­گیری که با یکی از مقاصد شریعت در تعارض باشد، اعتباری ندارد. خداوند متعال می­فرماید: «[إِنَّ الَّذينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلائِکَةُ ظالِمي‏ أَنْفُسِهِمْ قالُوا فيمَ کُنْتُمْ قالُوا کُنَّا مُسْتَضْعَفينَ فِي الْأَرْضِ قالُوا أَ لَمْ تَکُنْ أَرْضُ اللَّهِ واسِعَةً فَتُهاجِرُوا فيها فَأُولئِکَ مَأْواهُمْ جَهَنَّمُ وَ ساءَتْ مَصيراً](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=4&AID=97)» (نساء: 97) «همانا کسانی‌که فرشتگان جان‌شان را گرفتند درحالی‌که به خویشتن ستم کرده بودند (فرشتگان) به آنان گفتند: شما در چه حالی بودید؟ گفتند: «ما در زمین مستضعف بودیم» (فرشتگان) گفتند: «مگر سرزمین خدا پهناور نبود که در آن مهاجرت کنید؟» بنابراین جایگاه‌شان دوزخ است و بدجایی است». آسان­گیری در اینجا اعتباری ندارد و برای آنها این تخفیف قائل نشده که در سرزمینی باقی بمانند که در آن اسلام و اهل آن خوار و ذلیل می­باشند. چرا که چنین اقامتی با عزتی که شایسته و سزاوار مسلمان است در بدست آوردن آن تلاش کند، منافات دارد.

و در اینکه خداوند متعال می­فرماید: «[وَ قالُوا لا تَنْفِرُوا فِي الْحَرِّ قُلْ نارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=9&AID=81)» (توبه: 81) «و (به یکدیگر) گفتند: در این گرما، (برای جهاد) بیرون نروید، (ای پیامبر! به آنان) بگو: «آتش جهنم (از این) گرم‌تر است». تصور گویای این است که شدت گرما سبب تخفیف می­شود، اما حقیقت چنین نیست. چرا که تخفیف در اینجا با مقصدی از مهمترین مقاصد شارع که سروری و بزرگی و عزت اسلام است، منافات دارد. و سروری و بزرگی اسلام با راحتی و تخفیف و آسان­گیری بی­قید و بند به دست نخواهد آمد و پایدار نخواهد بود.[[1270]](#footnote-1270) خداوند متعال می­فرماید: «[وَ ما جَعَلَ عَلَيْکُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ مِلَّةَ أَبيکُمْ إِبْراهيمَ هُوَ سَمَّاکُمُ الْمُسْلِمينَ](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=22&AID=78)» (حج: 78) «و در دین برای شما هیچ سختی (و تنگنایی) قرار نداد، (همان) آیین پدرتان ابراهیم است، او (= الله) پیش از این (در کتب سابقه) و در این (قرآن نیز) شما را مسلمان نامید».

د) دریافت تدریجی احکام شریعت اسلامی

دعوت به تطبیق شریعت اسلام باید دربردارنده تحریک ایمان در نفوس و برانگیختن شعور دینی و کامل کردن عقل و خرد و رشد و تربیت آن ­باشد.[[1271]](#footnote-1271)

و این بدان معناست که بسیاری از مقتضیات تغییر که مستلزم اصلاح می­باشند، نیازمند آمادگی روحی بزرگی هستند. چنانکه بدون آمادگی روحی عمیق، ثمره­ی مورد نظر را به همراه نخواهد داشت.

به عنوان مثال مسأله شراب و تحریم آن در اسلام را ذکر می­کنیم. مسأله­ای که در جامعه­ی جاهلی بسیار شایع بود. شراب پدیده­ای عجین و گره خورده با عادات و تقالید این جامعه بود، حال چگونه شریعت باید با آن برخورد می­کرد؟

شریعت الهی با آیاتی از قرآن کریم به درمان آن پرداخت و این در طی چند مرحله و با رعایت رفق و نرمی و مهربانی و بدون جنگ و ریختن خون بود.

می­توان به مثال دیگری در این زمینه از سیرت خلیفه عادل عمر بن عبدالعزیز رحمه­الله اشاره نمود. «عمر بن عبدالعزیز پس از عهده­دار شدن حکومت تصمیم داشت تا اوضاع و شرایط را به همان راه و روش و شرایط زمان خلفای راشدین باز گرداند. فرزند غیوری به نام عبدالملک داشت که از پرهیزگاران پرهیجان بود. وی در گفتگویی با پدرش بر روند کُند از بین بردن انحرافات اعتراض نمود و خواهان سرعت بخشیدن به روند بازگشت مردم به شرایط و راه و روش خلفای راشدین بود. چنانکه روزی عبدالملک به پدرش گفت: «ای پدر، چه شده که امور را اجرا نمی­کنی؟! به خدا سوگند باکی ندارم که در راه حق دیگ­ها برای عذاب من و تو به جوش آیند!! اما پاسخ پدر فقیه مومن چنین بود: فرزندم شتاب مکن؛ خداوند متعال در قرآن کریم دو بار شراب را نکوهش نمود و در بار سوم آن­را حرام کرد. می­ترسم حق را به یک باره به مردم منتقل کنم و آنان به کلی آن­را رها کنند و اینگونه فتنه بر پا شود».[[1272]](#footnote-1272)

بنابراین کسانی که به استیناف و از سرگیری حیات اسلامی و برپایی دولت اسلامی در زمین دعوت می­دهند، باید در این مسیر سنت تدریج را در راستای تحقیق اهدافی که دنبال می­کنند، رعایت کنند و ارزش و جایگاه والای هدف و امکانات و کثرت موانع را در این مسیر در نظر داشته باشند.[[1273]](#footnote-1273) و باید در این مسیر اسوه و الگوی آنها عهد نبوی باشد و با وقار و بدون افراط و تفریط مسیر مورد نظر را طی کنند و طبیعت این دین و منهج آن در حرکت به شیوه­ای که بیان نمودیم، درک کنند.

بنابراین قبل از هر چیز باید قلب­ها خالصانه متوجه خداوند باشد و بندگی خود برای او را با پذیرفتن شریعتش و رد کردن و نپذیرفتن جز آن، اعلان کند؛ و پس از اینکه عقیده توحید را به صورت تدریجی و با درنگ لازم و استواری کافی، قطعی و مستقر نمود وجدان­های بیدار به آن جامه­ی عمل پوشاندند و بدان پاسخ مثبت داده و عمل کردند، پس از این مهم به تدریج گام­های بعدی خواهد بود که هر گامی عنایت و توجه و مطالعه­ی خاص خود را می­طلبد.

و) پایداری و صبر و درنگ و ناامید نشدن

دعوت به شروع دوباره و تطبیق احکام شریعت نیازمند صبر و درنگ و شتاب نکردن در نتیجه می­باشد. و پایداری و توکل و عدم ناامیدی را می­طلبد. باید در این مسیر عملکرد رسول خدا را به یاد آورد، آنگاه که در مکه ندای توحید برآورد. زمانی که صدها بت در کعبه و اطراف آن صف کشیده بودند اما رسول خدا ح سیزده سال در مکه درنگ نمود و در تمام این مدت به توحید و اخلاص در عمل برای خداوند متعال فرا خواند. و پس از گذشت بیست و یک سال از آغاز دعوت و به عبارتی پس از گذشت هشت سال از هجرت، بت­ها را نابود کرد حتی که رسول خدا ح در عمرة القضاء هیچیک از بت­ها را لمس هم نکرد درحالی­که یکسال قبل از فتح مکه بیش نبود.[[1274]](#footnote-1274)

شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمه­الله می­گوید: «بسیاری از مردم چون منکری را می­بینند یا اینکه شاهد تغییر و تحول در احوال و اوضاع امت اسلامی می­باشند، داد و فریاد نموده و چون مصیبت دیدگان نوحه­خوانی می­کنند. درحالی­که از این امر نهی شده است. بلکه در چنین شرایطی به صبر و توکل و پایداری بر دین اسلام امر شده­اند و اینکه ایمان داشته باشند خداوند همراه پرهیزگاران و نیکوکاران است. و ایمان داشته باشند که عاقبت و سرانجام از آنِ پرهیزگاران می­باشد. چنانکه خداوند متعال می­فرماید: «إِنَّ اللّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَواْ وَّالَّذِينَ هُم مُّحْسِنُونَ» (نحل: 128) «همانا الله با کسانی است که تقوا پیشه کردند و کسانی‌که نیکو‌کارند».[[1275]](#footnote-1275)

سرشت و فطرت انسانی کسی را که به او نیکی کند، دوست دارد. و در واقع نفس انسان چنین سرشته شده است... و گاهی سنگ­دلی و شدت عمل او را به لجبازی و اصرار و نفرت وادار می­کند و کبر و نخوت کاذب او را به انجام گناه بیشتر می­کشاند، در چنین شرایطی نصیحت وی و امر به معروف با اسلوب موثری که جذب قلب­ها را به دنبال دارد، واجب می­باشد. و البته امر به معروف نیز باید با اسلوبی موثر باشد که شرایط پذیرش دعوت و درک حقیقت اسلام را در مخاطب به وجود آورد. درک حقیقت اسلام با کسب علم و آموزش و شناخت اصول اسلام و احکام و حلال و حرام و فهم ویژگی­های آن؛ امام بخاری در صحیحش از ام المومنین عایشه روایت می­کند که: «...در اولین سوره­ی مفصل از قرآن (که در مدینه نازل شد) ذکر بهشت و دوزخ بود تا اینکه مردم چنان که باید به اسلام گرویدند (و اسلام در دل­های آنان ثابت و استوار گردید) پس حلال و حرام نازل گردید. و اگر اولین چیزی که نازل می­شد این بود که: شراب ننوشید؛ حتما می­گفتند: هرگز شراب را رها نمی­کنیم و اگر اولین امری که نازل می­شد چنین بود که: زنا نکنید؛ حتما می­گفتند: هرگز زنا را رها نمی­کنیم...»[[1276]](#footnote-1276) بنابراین رعایت سنت­های کونی و شرعی خداوند در عمل تدریجی و صبر در امور مختلف تا ثمردهی و فرارسیدن زمان مناسب واجب می­باشد.

چنانکه دین مابا عقیده­ای آسان آغاز شد و سپس خداوند متعال به تدریج تکالیف شرعی را نازل فرمود. فرض­ها را فرض نمود و محرمات را حرام کرد و به تدریج شرایع مختلف را به تفصیل بیان نمود تا اینکه بنای مورد نظر کامل شد و نعمت تمام؛ خداوند متعال می­فرماید: «[الْيَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دينَکُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَيْکُمْ نِعْمَتي‏ وَ رَضيتُ لَکُمُ الْإِسْلامَ ديناً](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=5&AID=3)» (مائده: 3) «».[[1277]](#footnote-1277)

و اگر آسان­گیری و رفق و نرمی و انعطاف در هر زمانی مطلوب است، با توجه به ضعف یقین و غلبه مادیاتی که امروز شاهد هستیم، لزوم آن در زمان ما بسیار بیشتر است.

خداوند متعال می­فرماید: «[ادْعُ إِلي‏ سَبيلِ رَبِّکَ بِالْحِکْمَةِ وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جادِلْهُمْ بِالَّتي‏ هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّکَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبيلِهِ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدينَ](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=16&AID=125)» (نحل: 125) «با حکمت و پند نیکو (مردم را) به راه پروردگارت دعوت نما و با روشی که نیکو‌تر است، با آن‌ها (بحث و) مناظره کن، بی‌تردید پروردگارت به (حال) کسی‌که از راه او گمراه شده است؛ دانا‌تر است و (نیز) او به هدایت‌یافتگان دانا‌تر است».

**کیفیت و چگونگی تطبیق احکام شریعت و تنفیذ آن:**

هیچ عاقلی تردید ندارد که تطبیق همه روزه احکام شریعت در سرزمین­های اسلامی امکان­پذیر نیست و نیز این تصور نادرستی است که تطبیق شریعت به صورت تصادفی و اتفاقی رخ می­دهد. یا اینکه تطبیق آن با دست بردن به سلاح میسر خواهد شد یا اینکه باید در انتظار تغییر باشیم. تمام این موارد بدون در نظر داشتن راه و روشی بدور از افراط و تفریط و برداشتن گام عملی مطالعه شده و حرکت بر وفق روشی مرسوم که یکی از مهمترین شاخصه­های اندیشه واقع­گرایانه و ویژگی­های عملکرد پیوسته در جهت رسیدن به هدف می­باشد، میسر نخواهد بود. و امتحان و ابتلا اموری هستند که جز صادقان بر آنها صبر نمی­کنند.[[1278]](#footnote-1278)

**سوالات فصل هفتم:**

1- شش سبب از اسباب وضع حدیث را بنویسید؟

2- چه وقت کسی که منسوب به اسلام است، اهل بدعت خوانده می­شود؟

3- موارد زیر را تعریف کنید:

عبادت در شریعت:

تعریف اصطلاحی تقلید:

حدیث ضعیف:

التصفیة:

عمل جمعی:

4- شرک بزرگ­ترین گناهی است که با آن از خداوند نافرمانی می­شود. شرک اسباب زیادی دارد چهار سبب را ذکر کنید.

5- در برابر جمله درست علامت (+) و در برابر جمله نادرست علامت (-) قرار دهید.

* تقلید کردن مطلقا جایز نیست. ( )
* اسلام از هرگونه تعصبی با تمام اشکال آن نهی کرده است. ( )
* ذکر دسته جمعی از مثال­های بدعت حقیقی می­باشد. ( )
* یکی از مراتب علم، نیک سوال پرسیدن و سکوت است. ( )
* در مسائل اختلافی، انکار جایز نیست مطلقا. ( )
* تربیت و پرورش انسان از آسان­ترین امور است. ( )
* دیدگاه بخاری و مسلم: به صورت مطلق نه حدیث ضعیف استدلال می­شود و نه بدان عمل می­شود. ( )
* دعوت به نژاد پرستی عربی تفرقه میان مسلمانان می­باشد. ( )
* طلب علم بر هر مسلمانی فرض عین است. ( )
* بخشی از اخلاق کسبی و بخشی از آن فطری است. ( )

6- پیروی از رسول خدا ح محقق نخواهد شد مگر با شش امر؛ آنها را با ذکر مثال بیان کنید.

7- کلمه مناسب را در مکان مناسب قرار بده:

(پیروی- مبتدع- علم- توقیفی- موضوع- رکاکت- توحید- تقلید)

............. خون انسان را مصون داشته و مبنای عقیده­ی ولاء و براء می­باشد.

............. عبارت است از حدیث جعلی و ساختگی.

............ منجر به ترجیح رأی بر دلیل می­شود.

اسما و صفات خداوند .............. هستند و جز با کتاب و سنت اثبات نمی­شوند.

............... کسی است که عمل وی مردود و باطل است.

.............. لفظ از علامت­های حدیث موضوع می­باشد.

تحکیم سنت و سپردن قضاوت و داوری به آن از مظاهر ............ می­باشد.

از ثمرات .......... یقین به آخرت می­باشد.

8- به اختصار ضوابط و قواعد دوری از اهل بدعت را ذکر کنید.

9- از مجموعه­ی اول آنچه مناسب مجموعه­ی دوم است انتخاب کن.

|  |  |
| --- | --- |
| مجموعه اول | مجموعه دوم |
| 1ـ شرک تسمیه | «[وَما آتاکُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَما نَهاکُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا](http://www.tadabbor.org/?page=quran&SID=59&AID=7)» (حشر: 7) |
| 2- تا چه وقت به تربیت بپردازیم؟ | پیروی از متشابه |
| 3- اتباع و پیروی | ضوابط و قواعد عمل جمعی |
| 4- اهل بدعت | بر زبان سبک و در ترازوی اعمال سنگین است. |
| 5- غلو در برخی از جماعت­های دعوی | علت فاعلی |
| 6- اهمیت توحید | با کتاب و سنت ثابت باشد. |
| 7- تعصب مذهبی | عدم همنشینی با آنها |
| 8- دعوت به کتاب و سنت با فهم سلف امت | جماعت مصدر حق و رهبر مصدر دریافت می­باشد. |
| 9- ضوابط آسان گیری | مسلمان به منهج کتاب و سنت پایبند شود. |
| 10- موضع گیری در برابر اهل بدعت | باز شدن دروازه­ی حیله­ها |

**فصل هشتم: نتایج التزام و پایبندی به منهج سلف و ثمرات آن**

* مبحث اول: تحقیق کامل شدن دین و تمام شدن نعمت و اقامه حجت
* مبحث دوم: ثبوت عصمت برای شریعت
* مبحث سوم: تصدیق تمام نصوص کتاب و سنت
* مبحث چهارم: تعظیم نصوص کتاب و سنت
* مبحث پنجم: ارتباط مسلمان با سلف صالح و علمای ربانی
* مبحث ششم: سکوت در آنچه سلف سکوت کردند.
* مبحث هفتم: پایداری بر حق و اطمینان به آن و عدم تغییر
* مبحث هشتم: وحدت و اتحاد صفوف مسلمانان و یکی شدن کلمه آنها
* مبحث نهم: هدایت و یاری و نصرت و تمکین در دنیا
* مبحث دهم: راه و روش سلف، سالم­تر، عالمانه­تر و حکیمانه­تر می­باشد.

**مبحث اول: تحقیق کامل شدن دین و تمام شدن نعمت و اقامه­ی حجت**

پایبندی به این منهج در واقع اعتراف حقیقی به این مطلب است که الله متعال دین را کامل کرده و نعمت را به پایان رسانده است و رسول الله ح رسالت را ابلاغ نموده و امانت را ادا کرده و خداوند به وسیله­ی او غم و اندوه را زدوده و حجت را اقامه کرده و دلایل را توضیح داده است. و صحابه از جهت علم و عمل، دین را به پا داشتند و لفظ و معنای آن­را ابلاغ نمودند: «[الْيَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دينَکُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَيْکُمْ نِعْمَتي‏ وَ رَضيتُ لَکُمُ الْإِسْلامَ ديناً](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=5&AID=3)» (مائده: 3) «امروز دین شما را کامل کردم و نعمت خود را بر شما تمام نمودم و اسلام را (بعنوان) دین برای شما بر گزیدم».

و خداوند متعال می­فرماید: «[وَ ما مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَ لا طائِرٍ يَطيرُ بِجَناحَيْهِ إِلاَّ أُمَمٌ أَمْثالُکُمْ ما فَرَّطْنا فِي الْکِتابِ مِنْ شَيْ‏ءٍ ثُمَّ إِلي‏ رَبِّهِمْ يُحْشَرُونَ](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=6&AID=38)» (انعام: 38) «هیچ جننبده‌ای در زمین نیست و نه هیچ پرنده‌ای که با دو بال خود پرواز می‌کند، مگر اینکه امت‌هایی مانند شما هستند، ما در کتاب (لوح محفوظ) هیچ چیز را فرو گذار نکردیم، سپس به سوی پروردگارشان محشور می‌گردند».

و می­فرماید: «[وَ يَوْمَ نَبْعَثُ في‏ کُلِّ أُمَّةٍ شَهيداً عَلَيْهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَ جِئْنا بِکَ شَهيداً عَلي‏ هؤُلاءِ وَ نَزَّلْنا عَلَيْکَ الْکِتابَ تِبْياناً لِکُلِّ شَيْ‏ءٍ وَ هُديً وَ رَحْمَةً وَ بُشْري‏ لِلْمُسْلِمينَ](http://www.tadabbor.org/?page=quran&SID=16&AID=89)» (نحل: 89) «و روزی‌ که در (میان) هر امتی، گواهی از خودشان بر آن‌ها بر می‌انگیزیم و تو را بر آن‌ها گواه آوریم. و (ما این) کتاب را بر تو نازل کردیم که بیانگر همه چیز و هدایت و رحمت و بشارت برای مسلمانان است».

و حذیفه می­گوید: «... رسول خدا ح در حالی وفات نمود که هیچ پرنده­ای در آسمان بال­های خود را تکان نمی­داد مگر اینکه در مورد آن علم و دانشی ذکر نمود».[[1279]](#footnote-1279)

**مبحث دوم: ثبوت عصمت برای شریعت**

التزام و پایبندی به این منهج، عصمت برای شریعت حکیمانه را به دنبال دارد چنانکه نیازی به اصلاح و تصحیح ندارد. درحالی­که زبان حال اهل بدعت و ملحدان چنین است.

**مبحث سوم: تصدیق تمام نصوص کتاب و سنت**

التزام و پایبندی به این منهج، تصدیق تمام نصوص و کتاب و سنت را به دنبال دارد و در آن استدلال به کتاب و سنت یکسان است - مادامیکه بین برخی از آنها ناسخ و منسوخ نباشد – چرا که هر دو از منبع و مصدری واحد نشأت گرفته­اند. خداوند متعال می­فرماید: «[فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ کَذَبَ عَلَي اللَّهِ وَ کَذَّبَ بِالصِّدْقِ إِذْ جاءَهُ أَ لَيْسَ في‏ جَهَنَّمَ مَثْويً لِلْکافِرينَ](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=39&AID=32) [وَ الَّذي جاءَ بِالصِّدْقِ وَ صَدَّقَ بِهِ أُولئِکَ هُمُ الْمُتَّقُونَ](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=39&AID=33)» (زمر: 32-33) «پس چه کسی ستمکار‌تر است از کسی‌که بر الله دروغ ببندد و سخن راست را چون به سراغ او آمد تکذیب کند؟ آیا در جهنم جایگاهی برای کافران نیست؟! و کسی‌که سخن راست را آورد و آن­را تصدیق کرد، اینانند که پرهیزگارانند».

**مبحث چهارم: تغطیم نصوص کتاب و سنت**

التزام و پایبندی به این منهج باعث تعظیم مسلمان به نصوص کتاب و سنت می­شود. چرا که وی معتقد است هر آنچه نصوص کتاب و سنت در بردارند، حق و درست می­باشد. و از دلایل این مطلب عبارتند از:

1- از عبدالله بن مغفل روایت است که چون شخصی را دید سنگریزه پرتاب می­کند به او گفت: سنگریزه پرتاب مکن؛ زیرا رسول خدا ح از این کار نهی نموده و فرمودند: «**لاَ يُصَادُ بِهِ صَيْدٌ وَلاَ يُنْكَى بِهِ عَدُوٌّ، وَلَكِنَّهَا قَدْ تَكْسِرُ السِّنَّ، وَتَفْقَأُ العَيْنَ**»: «با پرتاب سنگریزه نه کسی می­تواند شکار کند و نه به دشمن آسیبی برساند ولی چه بسا که باعث شکستن دندان شود و چشمی را کور کند». پس از مدتی، همان شخص را دید که سنگریزه پرتاب می­کند. به او گفت: «به تو می­گویم رسول خدا از پرتاب سنگریزه منع فرمود، باز هم سنگ پرتاب می­کنی؟! هرگز با تو سخن نخواهم گفت».[[1280]](#footnote-1280)

2- و سعید بن مسیب رحمه­الله روایت می­کند که: «چون شخصی را دید که پس از طلوع فجر بیش از دو رکعت نماز می­خواند و بسیار رکوع و سجده می­کرد، وی را از این کار نهی کرد. آن مرد گفت: ای ابو محمد، خداوند به خاطر نماز مرا عذاب می­کند؟! گفت: خیر؛ اما به دلیل عمل کردن برخلاف سنت، تو را عذاب می­کند».[[1281]](#footnote-1281)

3- و از سالم بن عبدالله بن عمر از پدرش روایت است که می­گوید: «عمر گفت: چون رمی جمره کردید و ذبح نمودید و سر را تراشیدید، تمام اموری که بر شما حرام شده بود، حلال می­شود جز زنان و استعمال بوی خوش».

سالم گفت: و عایشه رضی­الله­عنها فرمود: «قبل از اینکه رسول خدا وارد احرام شود و نیز پس از رمی جمره و قبل از زیارت خانه کعبه به او خوشبویی زدم. سالم گفت: سنت رسول خدا سزاوارتر است که پیروی شود».[[1282]](#footnote-1282)

**مبحث پنجم: ارتباط مسلمان با سلف صالح وی و علمای ربانی**

دانستیم که منظور از سلفیت یکی از دو معنای زیر می­باشد:

1- بازه­ی تاریخی مختص افرادی که در قرن­های برتر سه­گانه زندگی می­کردند. و دلیل آن حدیثی است که رسول خدا ح فرمودند: «**خَيْرُ النَّاسِ قَرْنِي، ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ، ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ...**»:[[1283]](#footnote-1283) «بهترین مردم، مردمان قرن من هستند سپس کسانی که پس از آنها می­آید، سپس کسانی که پس از آنها می­آیند..».

2- راه و روش بهترین مسلمانان که در سه قرن برتر زندگی می­کردند. راه و روش آنان در تمسک به کتاب و سنت و مقدم داشتن آنها بر هر چیزی و عمل به آنها به مقتضای فهم صحابه و سلف؛

بنابراین سلفیت بر مبنای تعریف دوم راه و روشی است که تا قیامت باقی خواهد بود و مادامیکه انسان به شروط و قواعد آن پایبند باشد، انتساب به آن صحیح است. و دلیل آن حدیثی است که رسول خدا ح فرمودند: «**لَا تَزَالُ طَائِفَةٌ مِنْ أُمَّتِي ظَاهِرِينَ عَلَى الْحَقِّ، لَا يَضُرُّهُمْ مَنْ خَذَلَهُمْ، حَتَّى يَأْتِيَ أَمْرُ اللهِ وَهُمْ كَذَلِكَ**»: «پیوسته گروهی از امتم با حق پیروزند، کسانی که به آنها پشت کنند و دست از نصرت و یاری آنها کشند، ضرری به آنها نمی­رسانند تا اینکه امر خداوند می­آید و آنها چنین پیروزند».

بر این اساس هرکس ولو اینکه در عصر و زمانی جز عصر سلف باشد اما به راه و روش و منهج آنها در علم و عمل پایبند و ملتزم باشد، او نیز از آنهاست و همچون آنها سلف می­باشد چرا که انسان به همراه کسی است که او را دوست دارد.

ابوالوفاء بن عقیل به برخی از اصحابش می­گفت: «یقینا می­دانم که صحابه فوت کردند و جوهر و عرض را نشناختند؛ اگر می­خواهی چون آنان باشی، پس مثل آنان باش و اگر بر این باوری که راه و روش متکلمان بهتر و برتر از راه و روش ابوبکر و عمر است، براستی که دیدگاه بدی داری».[[1284]](#footnote-1284)

و این امر با التزام و پایبندی به منهج آنها در علم و عمل میسر خواهد بود. خداوند متعال می­فرماید: «[وَ الَّذينَ جاؤُ مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنا وَ لِإِخْوانِنَا الَّذينَ سَبَقُونا بِالْإيمانِ](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=59&AID=10)» (حشر: 10) «و (نیز) کسانی ‌که بعد از آن‌ها (بعد از مهاجران و انصار) آمدند، می‌گویند: پروردگارا! ما را و برادران‌مان را که در ایمان بر ما پیشی گرفتند بیامرز».

و نیز اعتقاد به اینکه راه و روش سلف صالح سالم­تر، عالمانه­تر و حکیمانه­تر می­باشد. ابن تیمیه می­گوید: «بر راه و روش سلف صالح دروغ بستند و با درست جلوه دادن راه و روش خلف گمراه شوند و اینگونه میان دو امر جمع کردند: بین جهل نسبت به راه و روش سلف در دروغ بستن به آنها و جهل و گمراهی با تصویب راه و روش خلف».[[1285]](#footnote-1285)

**مبحث ششم: سکوت در آنچه سلف سکوت کردند.**

هیچ مسأله­ای نبوده که سلف صالح در مورد آن سکوت کرده و خلف به اظهار نظر در آن پرداختند - به ویژه در مسائلی که مربوط به اعتقاد و ایمان است.- مگر اینکه سکوت در آنها سزاوارتر و شایسته­تر بوده است.

عمر بن عبدالعزیز در وصیتش به عدی بن ارطاة می­گوید: «سنت را کسی پای­گذاری نموده که اشتباهات و لغزش­ها و نادانی­های مخالف با آن­را می­داند پس به چیزی راضی شو که قوم (صحابه) برای خود به آن راضی می­شدند؛ چرا که سکوت و توقف آنها به خاطر علم و دانش ایشان بوده است و از روی بینش و آگاهی که داشتند از اظهار نظر (در برخی موارد) خودداری کردند درحالی­که آنها در کشف امور داناتر بودند؛ اما اگر بگویید: امری است که پس از آنها ایجاد شده است؛ (می­گوییم) کسانی پس از آنها، آن­را به وجود آوردند که از راه و روش آنها پیروی نکردند و از آنها روی گرداندند؛ آنها بیشگامان بودند. در امر دین به اندازه کافی سخن گفتند و به مقداری که کفایت کند، توصیف نمودند. کسانی که در این زمینه تفریط کنند، کوتاهی کرده­اند و آنانی که افراط کنند، زیان کرده­اند. کسانی که در پیروی از راه و روش آنان کوتاهی کردند، گمراه شدند. و آنها در این میان به راه راست بودند.[[1286]](#footnote-1286)

**مبحث هفتم: پایداری بر حق و اطمینان به آن و عدم تغییر**

از مهمترین نتایج پایبندی به منهج سلف، ثبات و پایداری بر حق تا فرارسیدن مرگ و عدم تغییر و دگرگونی می­باشد. چنانکه خداوند متعال می­فرماید: «يُثَبِّتُ اللّهُ الَّذِينَ آمَنُواْ بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الآخِرَةِ وَيُضِلُّ اللّهُ الظَّالِمِينَ وَيَفْعَلُ اللّهُ مَا يَشَاء» (ابراهیم: 27) «الله کسانی را که ایمان آوردند، با گفتار ثابت (کلمه توحید) در زندگی دنیا و (هم) آخرت پایدار (و ثابت قدم) می‌دارد و ستمکاران را گمراه می‌سازد و الله هر چه بخواهد؛ انجام می‌دهد».

علامه عبدالرحمن بن ناصر السعدی رحمه­الله می­گوید: «خداوند متعال خبر می­دهد که بندگان مومنش را که ایمان قلبی دارند، پایدار می­دارد. ایمان قلبی مستلزم اعمال اعضا و جوارح است و اعمال جوارح نتیجه ایمان قلبی می­باشد. پس خداوند مومنان را در زندگی دنیا به هنگام رویارویی با شبهات هدایت نموده و به سوی یقین رهنمون ساخته و پایدار می­دارد. و هنگام مواجه شدن با شهوات آنان را از اراده­ای قطعی و راستین برخوردار می­سازد تا آنچه را که خداوند دوست دارد بر آنچه هوای نفس است مقدم دارند. و آنان را به هنگام مرگ بر دین اسلام و خاتمه نیک پایدار می­دارد».[[1287]](#footnote-1287)

|  |  |
| --- | --- |
|  |  |

چنانکه خداوند متعال پیامبرش را به ثبات و پایداری بر حق تا هنگام مرگ امر نموده و می­فرماید: «فَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ وَمَن تَابَ مَعَكَ وَلاَ تَطْغَوْاْ إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ» (هود: 112) «پس (ای پیامبر!) همان‌گونه که فرمان یافته‌ای، استقامت کن و (نیز) کسی‌ که با تو (به الله) رو آورده است (باید استقامت کند) و سرکشی نکنید، بی‌گمان او به آنچه که می‌کنید، بیناست». خداوند متعال در این آیه پیامبر و مومنان همراه او را به استقامت و پایداری امر می­کند. چنانکه آنان را امر می­کند شرایعی را که خداوند مشروع نموده، در پیش گیرند و عقاید درستی را که خداوند به آنان ارزانی داشته است، پاس دارند و از آن منحرف نشوند و بلکه بر آنها مداومت داشته باشند.[[1288]](#footnote-1288) چنانکه می­فرماید: «وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّى يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ» (حجر: 99) «پروردگارت را عبادت کن تا هنگامی‌که یقین (= مرگ) به سراغت آید».

ثبات و پایداری فضل و منتی از جانب خداوند متعال است چنانکه خداوند متعال منتش بر رسولش و حفظ او از دشمنانش را یادآور می­شود. دشمنانی که از هر طریق در پی به فتنه انداختن او بودند. خداوند متعال می­فرماید: «[وَ إِنْ کادُوا لَيَفْتِنُونَکَ عَنِ الَّذي أَوْحَيْنا إِلَيْکَ لِتَفْتَرِيَ عَلَيْنا غَيْرَهُ وَ إِذاً لاَتَّخَذُوکَ خَليلاً](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=17&AID=73)» (اسراء:73) «و (ای پیامبر!) نزدیک بود (مشرکان) تو را (با وسوسه‌های خود) از آنچه بر تو وحی کرده‌ایم، منصرف کنند تا غیر آن را به ما نسبت دهی و آنگاه تو را دوست خود بگیرند». سپس تثبیت رسول خدا ح را ذکر نموده و می­فرماید: «[وَ لَوْ لا أَنْ ثَبَّتْناکَ](http://www.tadabbor.org/?page=quran&SID=17&AID=74)»: «اگر ما تو را (بر حق) استوار و پا بر جای نمی­داشتیم و با عدم اجابت تو به دعوت آنها بر تو منت نمی­گذاشتیم»؛ «[لَقَدْ کِدْتَ تَرْکَنُ إِلَيْهِمْ شَيْئاً قَليلاً](http://www.tadabbor.org/?page=quran&SID=17&AID=74)»: «نزدیک بود اندکی به آنان گرایش یابی».

خداوند متعال در قرآن مهمترین اسباب ثبات و پایداری بر حق – پس از تثبیت خداوند- قصه­های پیامبران و ... ذکر می­کند. آنجا که می­فرماید: «[وَ کُلاًّ نَقُصُّ عَلَيْکَ مِنْ أَنْباءِ الرُّسُلِ ما نُثَبِّتُ بِهِ فُؤادَکَ وَ جاءَکَ في‏ هذِهِ الْحَقُّ وَ مَوْعِظَةٌ وَ ذِکْري‏ لِلْمُؤْمِنينَ](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=11&AID=120)»[[1289]](#footnote-1289) یعنی: قلبت را استوار و پا برجای نمودیم تا آرام گیرد و پایداری کنی و صبر پیشه سازی چنانکه پیامبران اولوالعزم صبر کردند. زیرا انسان دوست دارد از دیگران الگو بگیرد و با اقتدا به دیگران بهتر می­تواند کارهایش را لنجام دهد و از این طریق می­خواهد از دیگران گوی سبقت را ببرد و حق نیز با بیان شواهد متأثر می­گردد.

تغییر و دگرگونی از عادت­های اهل بدعت می­باشد.حذیفه بن یمان می­گوید: «گمراهی این است که معروف را منکر و منکر را معروف بدانی؛ از رنگ عوض کردن در دین برحذر باشید چرا که دین خداوند یکی است».

و از عیسی بن مَعن روایت است که می­گوید: «روزی مالک بن انس درحالی­که در مسجد بر دستانش تکیه زده بود، از مسجد خارج شد. مردی که به او ابوالجویرة گفته می­شد خود را به او رساند.- ابوالجویرة متهم به دیدگاه ارجاء بود- و گفت: ای ابوعبدالله، سخنی با تو دارم آن­را از من بشنو؛ و در برابر تو به آن استدلال می­کنم و از دیدگاه خود خبر می­دهم. امام مالک گفت: اگر بر من غلبه کردی؟ گفت: اگر بر تو چیره شدم، از من پیروی می­کنی. امام مالک گفت: اگر فرد دیگری آمد و بر هر دوی ما چیره شد چه؟ وی گفت: از او پیروی می­کنیم. پس امام مالک رحمه­الله گفت: «خداوند محمد را با یک دین فرستاد اما تو را می­بینم که از دینی به دینی منتقل می­شوی».

عمر بن عبدالعزیز رحمه­الله می­گوید: «هرکس دینش را هدف اختلافات قرار دهد، بیشترین انتقال در دین را خواهد داشت».[[1290]](#footnote-1290)

و شیخ الاسلام رحمه­الله می­گوید: «به طور کلی ثبات و پایداری و استقرار در بین اهل حدیث و سنت چندین برابر اهل کلام و فلسفه می­باشد».[[1291]](#footnote-1291)

شیخ ابوعبدالله محمد بن عبدالکریم شهرستانی[[1292]](#footnote-1292) می­گوید: «نزد فلاسفه و متکلمین جز سرگردانی و پشیمانی چیزی نیافته است. آنجا که می­گوید:

عَمري لقد طُفتُ المعاهِدَ کُلَّها وسَيَّرتُ طَرفي بين تلک المعالِمِ

فلم أرَ إلَّا واضَعاً کفَّ حائِرٍ علي ذَقَنٍ أو قارعاً سِنَّ نادِم

«به جانم سوگند همه جا را گشته­ام و همه سرزمین­ها را پیموده­ام، چیزی ندیدم جز گذاشتن کف سرگشتگی بر چانه یا کشیدن دندان پشیمانی».

ابوالمعالی جوینی[[1293]](#footnote-1293) می­گوید: «دوستان و یاران ما، به علم کلام مشغول نشوید. اگر می­دانستم کلام مرا به این درجه می­رساند، هرگز به آن مشغول نمی­شدم». و همچنین می­گوید: «اهل اسلام را رها کرده و سوار بر دریای بزرگ (کلام و فلسفه) شدم. در امری شناور شدم که از آن نهی شده بود. همه اینها در جستجوی حقیقت و فرار از تقلید بود. اما اکنون از همه آنها به کلام حق باز می­گردم؛ دین پیرزنان را بر خود لازم بگیرید؛ اگر لطف و رحمت خداوند شامل حال من نشود، بر دین پیرزنان می­میرم و عاقبت و سرانجام من به هنگام سفر از دنیا کلمه­ی اخلاص خواهد بود».[[1294]](#footnote-1294)

همچنین شمس الدین خسروشاهی – از بزرگ­ترین شاگردان فخر رازی – به برخی از افراد فاضل و دانشمندی که نزد وی آمدند، گفت: «اعتقاد و باور شما چیست؟ گفتند: آنچه مسلمانان بدان اعتقاد دارند. وی گفت: به آن یقین داری؟ گفت: بله؛ وی گفت: به خاطر این نعمت از خداوند سپاسگزاری کن و شکر او را به جای آور؛ اما به خدا سوگند من نمی­دانم به چه اعتقاد دارم. به خدا سوگند نمی­دانم اعتقادم چیست! به خدا سوگند نمی­دانم به چه اعتقاد دارم! و چنان گریست که ریشش خیس شد».

ابن ابی الحدید آن فاضل مشهور عراقی می­گوید:[[1295]](#footnote-1295)

فيک يا أُغلوطةَ الفِکرِ حارَ أمري وانقضَي عُمُري

سافرت فيکَ العقولُ فَما ربحت إلّا أذَي السَّفرِ

فَلَحَي اللهُ الأُلَي زَعَمُوا أنّکَ المعروفُ بِالنَّظرِ

کذبوا، إنّ الّذي ذکروا خارجٌ عن قوّة البشر

«به خاطر تو ای مغالطه ­کاری­های فکر، سرگشته و حیران شدم. عمرم بیهوده تلف شد. عقل و اندیشه­ها به خاطر تو مسافرت کردند و جز اذیت و آزار سفر چیزی نصیب­شان نشد. خداوند متعال زشت روی گرداند کسانی را که می­پندارند تو به تدبر و تأمل معروفی؛ دروغ گفتند زیرا چیزی که ذکر کرده­اند از توان بشر خارج است».

و خونجی[[1296]](#footnote-1296) به هنگام مرگ گفت: «از آنچه به دست آوردم چیزی ندانستم جز اینکه ممکن الوجود به مرجح نیاز دارد. سپس گفت: نیازمندی یک وصف سلبی است. می­میرم درحالی­که چیزی را ندانسته­ام».

و محمد بن واصل حموی[[1297]](#footnote-1297) می­گوید: «بر بسترم دراز می­کشم و ملحفه را روی صورتم می­گذارم و با دلایل و حجت­های این و آن روبرو می­شوم تا اینکه صبح فرا می­رسد درحالی­که چیزی از آنها در نظرم ترجیح نیافت». هرکس به چنین حال و وضعیتی می­رسد، اگر خداوند با رحمت خود به کمک او نرسد، زندیق می­شود چنانکه ابویوسف[[1298]](#footnote-1298) می­گوید: «هرکس دین را به وسیله­ی کلام کسب کند، زندیق و هرکس مال را از راه کیمیا (شیمی) جستجو کند، مفلس و درمانده می­شود. و هرکس در پی احادیث غریب است، دروغ گفته است».

و امام شافعی می­گوید: «حکم من در مورد اهل کلام این است که با شاخه­های درخت و کفش تنبیه شوند و در میان قبایل و تیره­های مختلف گردانده شوند و گفته شود: این سزای کسی است که قرآن و سنت را رها کرده و به کلام روی آورد».

و همچنین می­گوید: «به چیزی از اهل کلام مطلع شدم که گمان نمی­کنم مسلمانی آن­را بگوید؛ براستی اگر انسان به هر آنچه خداوند از آن نهی کرده جز شرک، مبتلا شود، برای او بهتر است از اینکه به کلام مبتلا شود».[[1299]](#footnote-1299)

اینان (فلاسفه و متکلمین) را می­یابیم که در هنگام مرگ به مذهب و عقیده­ی پیرزنان رجوع می­کنند و به آنچه پیرزنان بدان اقرار دارند، اقرار می­کنند و از حقایقی که به آنها دست یافتند، روی گردانند، حقایقی که نزد آنها از قطعیات بود اما فساد آنها بر ایشان روشن گردید یا اینکه صحت آن برای­شان روشن نشد، اما دوای چنین بیماری همان کلماتی است که رسول خدا ح چون شبانه برای اقامه­ی نماز برمی­خاست، نمازش را با آنها آغاز می­کرد. چنانکه می­فرمود: «[**اللهُمَّ رَبَّ جَبْرَائِيلَ، وَمِيكَائِيلَ، وَإِسْرَافِيلَ، فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، عَالِمَ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ، أَنْتَ تَحْكُمُ بَيْنَ عِبَادِكَ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ، اهْدِنِي لِمَا اخْتُلِفَ فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِكَ، إِنَّكَ تَهْدِي مَنْ تَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ**](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=43&AID=86)»:[[1300]](#footnote-1300) «خدایا، ای پروردگار جبرئیل و میکائیل و اسرافیل، ای آفریدگار آسمان­ها و زمین از نیستی، ای آگاه از نهان و آشکار، تو میان بندگانت داوری خواهی کرد. درباره­ی چیزی که در آن اختلاف پیدا می­کنند. مرا با فرمان خود در حقی که در آن اختلاف پدید آمده و اختلاف شده است، هدایت کن؛ قطعا تو هر که را بخواهی به راه راست رهنمود و رهنمون می­فرمایی».

رسول خدا ح با ذکر ربوبیتِ خداوند نسبت به جبرئیل و میکائیل و اسرافیل، به خداوند متعال روی می­کرد تا به فرمان خود او را در حقی که در آن اختلاف شده، هدایت کند چرا که حیات قلب با هدایت است. چنانکه خداوند متعال این سه فرشته مقرب را عهده­دار حیات نموده است: جبرئیل عهده­دار نزول وحی است که سبب حیات قلب می­باشد. میکائیل عهده­دار باران است که سبب حیات جسم و سایر حیوانات می­باشد و اسرافیل عهده­دار دمیدن در صور است که سبب حیات عالم و بازگشت ارواح به اجساد می­باشد.

پس توسل به خداوند متعال به وسیله­ی ربوبیت خداوند متعال نسبت به این ارواح سه­گانه­یِ عهده­دار امر حیات، تأثیر بزرگ و بسزایی در حصول مطلوب خواهد داشت. والله المستعان.[[1301]](#footnote-1301)

مبحث هشتم: وحدت و یکپارچگی صفوف مسلمانان

یکی از والاترین ثمرات التزام و پایبندی به منهج سلف، وحدت و اتحاد صفوف مسلمانان می­باشد. سلف صالح از حریص­ترین مردم نسبت به وحدت کلمه مسلمانان پیرامون حق و عدم پراکندگی و تفرقه آنان و اصلاح آنچه از امور دین و دنیای­شان فاسد شده بود[[1302]](#footnote-1302) و نیز از بین بردن اسباب نزاع و اختلاف در بین آنها بودند. و از اختلاف نهی می­کردند. چنانکه خداوند متعال می­فرماید: «[يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تُقاتِهِ وَ لا تَمُوتُنَّ إِلاَّ وَ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=3&AID=102) [وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَميعاً وَ لا تَفَرَّقُوا](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=3&AID=103)» (آل عمران: 102-103) «ای کسانی‌که ایمان آورده‌اید! از الله آن گونه که شایسته ترسیدن از او است بترسید و نمیرید مگر اینکه مسلمان باشید. و همگی به ریسمان الله (= قرآن و اسلام) چنگ زنید و پراکنده نشوید». و این از آن جهت است که راه و روش سلف، راه راست و حقیقت است، چرا که تمام مسلمانان را به رجوع به کتاب و سنت و راه و روش مومنان فرا می­خواند. چنانکه دولت­هایی که بر مبنای سنت برپا شدند، مسلمانان را متحد و یکپارچه نمودند و با تمسک به سنت، جهاد و امر به معروف و نهی از منکر را برپا داشته و اسلام را در گذشته و حال عزت بخشیدند. از زمان خلفای راشدین و در طول تاریخ دولت­های اموی و عباسی به ویژه در اولین سال­های شکل­گیری آنها تا دولت سعودی در حال حاضر که به یاری سنت شتافته و به سوی توحید فرا خوانده و با بدعت و شرکیات جنگیدند و سرزمین­های مقدس را از خبائث آنها پاک کردند، پیوسته امر چنین بوده و سزاواراست چنین بر عهد خود باقی باشد.

برخلاف دولت­هایی که مبنای آنها امری جز سنت بوده است همچون دولت­های رافضی و باطنی و قرامطه و صوفیه و دولت بنی بویه و فاطمی­ها (عبیدی­ها) که مسلمانان را تکه تکه نمودند و بدعت­ها و شرکیات را در میان آنها ترویج دادند. و زمانی که معتزله در عهد برخی از خلفای عباسی منصب وزارت را عهده­دار شدند و به مراکزی دست یافتند، بدعت­های کلامی ظهور نموده و علما و پیشوایان اهل سنت محاصره شده و مردم و بلکه علما در دین­شان دچار فتنه شدند.[[1303]](#footnote-1303)

مبحث نهم: هدایت و نصرت و تمکین در دنیا و نجات و رستگاری در آخرت

و این ثمره­ی پیروی از مذهب سلف می­باشد. خداوند متعال می­فرماید: «[فَإِنْ آمَنُوا بِمِثْلِ ما آمَنْتُمْ بِهِ فَقَدِ اهْتَدَوْا وَ إِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّما هُمْ في‏ شِقاقٍ فَسَيَکْفيکَهُمُ اللَّهُ وَ هُوَ السَّميعُ الْعَليمُ](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=2&AID=137)» (بقره: 137) «پس اگر آن‌ها (نیز) به مانند آنچه شما ایمان آورده‌اید، ایمان بیاورند، قطعاً هدایت یافته‌اند. و اگر پشت کنند، پس جز این نیست که آنان در ستیزند، پس بزودی الله تو را از (شر) آن‌ها کفایت کند و اوست شنوای دانا».

و امام مالک رحمه­الله می­گوید: «آخر این امت اصلاح نمی­شود مگر با آنچه اول این امت با تمسک به آن اصلاح شد. پس آنچه در آن روز (اول این امت) دین نبوده، امروز نیز جزئی از دین نیست».

مبحث دهم: راه و روش سلف، سالم­تر، عالمانه­تر و حکیمانه­تر می­باشد.

و این دلیل و برهان التزام و پایبندی به منهج سلف صالح و یکی از ثمرات آن می­باشد. چنانکه رد و بیان بطلان مقوله­ای است که می­گوید: «مذهب سلف سالم­تر و مذهب خلف حکیمانه­تر و عالمانه­تر است». و توضیح این مطلب از قرار ذیل می­باشد.[[1304]](#footnote-1304)

1- این عبارت متناقض است چرا که سالم­ بودن جز با علم و حکمت میسر نخواهد بود و مذهب سلف همان مذهب عالمانه­تر، حکیمانه­تر و سالم­تر می­باشد.

2- علم و حکمت در ایمان به آنچه رسول الله ح آورده، می­باشد و این راه و روش سلف و نه خلف می­باشد پس مذهب سلف سزاوارتر به علم و حکمت است.

3- سلامت در دنیا و آخرت منوط به پیروی از آنچه رسول الله ح آورده، می­باشد. خداوند متعال می­فرماید: «[فَلا وَ رَبِّکَ لا يُؤْمِنُونَ حَتَّي يُحَکِّمُوکَ فيما شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لا يَجِدُوا في‏ أَنْفُسِهِمْ حَرَجاً مِمَّا قَضَيْتَ وَ يُسَلِّمُوا تَسْليماً](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=4&AID=65)» (نساء: 65) «نه، سوگند به پروردگارت که آن‌ها ایمان نمی‌آورند، مگر اینکه در اختلافات خویش تو را داور قرار دهند، و سپس از داوری تو، در دل خود احساس ناراحتی نکنند و کاملاً تسلیم باشند». و این همان راه و روش سلف می­باشد که جز با علم میسر نخواهد بود. چنانکه خداوند متعال می­فرماید: «فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ اسْتَغْفِرْ لِذَنبِكَ» (محمد:19) «پس (ای پیامبر) بدان که معبودی (به حق) جز «الله» نیست و برای گناه خود آمرزش طلب کن».

و می­فرماید: «[إِلاَّ مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=43&AID=86)» (زخرف: 86) «مگر کسانی ‌که به حق گواهی دادند و آنان (به خوبی) می‌دانند».

و حکمت آن است که از آنچه سالم­تر است و دلیل و برهان بر آن دلالت دارد پیروی شود. دلیل و برهان برگرفته شده از آنچه رسول الله ح آورده است. از این­رو ثابت شد که علم و حکمت و سلامت در دیدگاه و راه و روش سلف می­باشد.

4- سبب این مقوله در واقع گمان گوینده­ی آن است که مذهب سلف، مذهب اهل تفویض می­باشد که عبارت است از: خواندن حروف قرآن کریم و سنت نبوی بدون اعتقاد به معنایی که بر آن دلالت می­کنند. و این دیدگاه کسانی از اهل تفویض است که معتقد به معنایی مفهوم برای نصوص هستند.[[1305]](#footnote-1305) اما نزد کسانی از آنها که معتقدند برای نصوص معنایی وجود دارد که مفهوم نیست یا اینکه معنایی ندارند، فقط خواندن حروف مد نظر می­باشد. اما حقیقت این است که میان مذهب سلف و مذهب اهل تفویض تفاوت وجود دارد.

اما توضیح آن از این قرار است که: مذهب سلف تفویض کیفیت و حقایق خارجی می­باشد اما در مورد معانی لغوی قائل به تفویض نیستند. چرا که الفاظ قرآن بر مبنای لغت عرب نازل شده است و برای معانی مشخصی وضع شده­اند. و از این­رو از آنها ثابت شده که در چنین مواردی گفتند: آنها را چنانکه وارد شده­اند تصدیق می­کنیم و به آنها ایمان داریم. و این امر میسر نخواهد بود مگر اینکه لفظ بر معنای واقعی خود حمل شود.

ابن تیمیه رحمه­الله می­گوید: «تأویل آنچه خداوند متعال در مورد ذات مقدس خویش از آن خبر داده است - ذات مقدسی که متصف به حقایق اسما و صفات می­باشد - در واقع حقیقتِ ذات مقدس متصف به حقایقِ صفات می­باشد. و تأویل اخباری که خداوند متعال در مورد وعد و وعید بیان نموده است، همان نفس وعد و وعید می­باشد. بر این اساس آنچه در حدیث وارد شده است، به محکم آن عمل کرده و به متشابه آن ایمان می­آوریم. چرا که خداوند متعال از ذات خویش خبر داده و نیز آنچه از روز قیامت خبر داده است، الفاظی متشابهی در بردارند که معانی آنها شبیه معانی که ما در دنیا می­شناسیم - از نظر لفظ و معنی - می­باشد. اما مثل مواردی که در دنیا می­شناسیم نیستند و حقیقت آنها همچون حقیقت اینها نیست. چرا که اسما و صفات خداوند متعال والاتر از این هستند (که کیفیت آنها چون مواردی باشند که در دنیا می­شناسیم) هرچند بین آنها و بین اسامی بندگان و صفات آنها تشابه وجود داشته باشد، اما صرف این تشابه دلیلی بر آن نخواهد بود که خالق، مثل مخلوق است و حقیقت او همچون حقیقت مخلوق می­باشد.[[1306]](#footnote-1306) و این همان معنای مقوله­ی امام مالک رحمه­الله می­باشد که فرمود: «استوا معلوم است، کیفیت آن مجهول است و ایمان به آن واجب و سوال از کیفیت آن بدعت است».[[1307]](#footnote-1307)

و نیز قول شیخ او ربیعة بن عبدالرحمن می­باشد که می­فرماید: «استوا معلوم و کیفیت آن مجهول است. خداوند بیان می­کند و بر رسول ابلاغ است و بر ما ایمان آوردن به آنها واجب است».[[1308]](#footnote-1308)

و از اسباب بیان این مقوله، روی آوردن خلف به تأویل می­باشد که عبارت است از: ذکر معنایی برای نصوص که گاهی لغت احتمال آن معنا را دارد. اما در غیر این سیاق معین؛ و به اتفاق، تأویل نزد آنان در گیر و دار ظن و گمان است.[[1309]](#footnote-1309) چنانکه هیچیک از آنها با قطعیت در مورد معنایی که آن­را برای لفظ در نظر گرفته­اند سخن نمی­گوید. اما با این روش چیزی را بدست نمی­آورند بلکه نصوص را ترک کرده­اند، درحالی­که حق و یقین در آنها می­باشد و در مقابل به احتمالات و تجویزاتی روی آورده­اند که آنها را پراکنده و دسته دسته نموده­ و حیرت و سرگردانی و هلاکت و نابودی را برای آنها به دنبال دارد.

5- اتفاق­نظر و دیدگاه سلف در عصر و زمان­های مختلف، دلیل بر علم آنها می­باشد. و اضطراب خلف و پراکندگی دیدگاه و آرای مختلف آنها، دلیل بر عدم علم ایشان نسبت به حق و اظطراب آنان در استدلال می­باشد.[[1310]](#footnote-1310)

6- رجوع بسیاری از ائمه خلف به مذهب سلف و تصریح آنها به صحت دیدگاه سلف؛ افرادی چون اشعری و جوینی و ...[[1311]](#footnote-1311) اما هیچگاه دانسته نشده کسی از علمای سلف و حتی عوام صالح آنها از مذهب سلف بازگشته باشند.[[1312]](#footnote-1312)

7- شهادت و گواهی ائمه­ی خلف به گمراهی خویش؛ از جمله غزالی که می­گوید: « ایمان برگرفته شده از دلیل کلامی بسیار ضعیف است و با هر شبهه­ای در معرض زوال و نابودی می­باشد. بلکه ایمان راسخ همان ایمان عوام است که در قلب­های­شان با تواتر نقلی حاصل شده است».[[1313]](#footnote-1313)

شوکانی رحمه­الله می­گوید: «اهل کلام در بین خود اتفاق­نظر دارند که راه و روش و دیدگاه سلف سالم­تر است. اما گمان برده­اند که دیدگاه خلف عالمانه­تر می­باشد. و نهایت پیروزی که از این اعلمیت دیدگاه خلف بدست آورده­اند این بوده که محققان و صاحبنظران آنها در پایان کار آرزوی دین پیرزنان نموده­اند. و گفتند: خوشا به حال عموم مردم. در این اعلمیت تدبر کن که حاصل آن چنین است که هرکس بدان دست یافته به جاهلی که جهل بسیط دارد، به خاطر اعتقادش تبریک می­گوید. و خود آرزو می­کند که ای کاش از جمله آنان باشد. و دینی چون دین آنها و دیدگاه و راه و روشی چون آنان داشته باشد. براستی این مسأله با صدای بلند فریاد می­زند و بلکه به روشنی بر این دلالت می­کند که این اعلم بودنی که در پی آن هستند، در واقع جهل بسیار از آن بهتر است و چون به نهایت و غایت آن دست پیدا می­کند، خود را جاهل بدان و فاقد و تهی از آن می­بیند. براستی در این مهم عبرتی است برای پند پذیران و نشانه­ای آشکار است برای کسانی که در آن تأمل کنند.[[1314]](#footnote-1314)

**فضل علم سلف بر علم خلف:**

علم سلف برتر از علم خلف می­باشد زیرا:

1- سلف صالح داناترین مردم به زبان عربی بودند.

2- سلف صالح شاهد نزول قران بودند.

3- رسول خدا ح همه­چیز را به آنها آموخت چنانکه فرمود: «ترکتم علی البیضاء لیلها کنهارها لا یزیغ عنها بعدی الا هالک»:[[1315]](#footnote-1315) «شما را بر امری روشن و آشکار ترک نمودم که شب آن چون روزش روشن است. هیچکس پس از من از آن منحرف نمی­شود مگر اینکه هلاک می­شود».

ابن رجب رحمه­الله می­گوید: «از میان تمام این علوم، علم سودمند همان ضبط نصوص کتاب و سنت و فهمیدن معانی نصوص و مقید بودن به روایاتی است که از صحابه و تابعین و پیروان آنها در معانی قرآن و حدیث وارد شده است و نیز مقید بودن به آنچه از آنها در مسائل حلال و حرام و نرم­خویی و ... وارد شده است و پس از آن اجتهاد و تأمل در معانی و تفقه در نصوص است؛ و برای عاقل و کسی که به علم سودمند عنایت دارد و بدان مشغول است همین کفایت می­کند. و هرکس در این امر تأمل نموده و بدان کفایت کند یا اینکه نیت خود را در مسیر آن خالصانه برای کسب رضایت خداوند در نظر گیرد و از خداوند کمک بخواهد، خداوند متعال او را یاری نموده و هدایت می­کند و به او فهم صحیح و استوار عطا نموده و وی را موفق می­کند. در این هنگام است که این علم ثمره­­ی خاص خود را به وی می­بخشد که همان خشیت در برابر خداوند متعال است».[[1316]](#footnote-1316)

و رسول خدا ح فرمودند: «ما بعث الله من نبی الا کان حقا علیه ان یدل امته علی خیر ما یعلمه لهم وینهاهم عن شر ما یعلمه لهم»:[[1317]](#footnote-1317) «خداوند هیچ پیامبری را نفرستاده مگر اینکه وظیفه داشته امتش را بر هر خیری راهنمایی و آنها را از هر شری نهی کند».

و ابوذر فرمود: «رسول خدا ح در حالی فوت نمود که هیچ پرنده­ای در آسمان بال­هایش را تکان نمی­داد مگر اینکه دانشی از آن در اختیار ما قرار داده بود».[[1318]](#footnote-1318)

و عمر بن خطاب فرمود: «رسول خدا ح در میان ما به خطبه ایستاد و ما را از آغاز آفرینش آگاه نمود تا آنگاه که بهشتیان به بهشت و دوزخیان در دوزخ جای می­گیرند. این مطلب را برخی حفظ نموده و برخی فراموش کردند».[[1319]](#footnote-1319)

**سلف صالح با حکمت­ترین مردم بودند:**

«احکم» به معنای اتقن می­باشد و این ویژگی جز پس از علم و دانش نخواهد بود و سزاوارترین مردم به این صفت صحابه می­باشند چرا که:

1- خداوند متعال ما را به پیروی از آنها دستور داده است. خداوند متعال می­فرماید: «[وَ مَنْ يُشاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ ما تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدي‏ وَ يَتَّبِعْ غَيْرَ سَبيلِ الْمُؤْمِنينَ نُوَلِّهِ ما تَوَلَّي وَ نُصْلِهِ جَهَنَّمَ وَ ساءَتْ مَصيراً](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=4&AID=115)» (نساء: 115) «و هرکس پس از آنکه هدایت (و راه حق) برایش روشن شد، با پیامبر مخالفت کند و از راهی جز راه مؤمنان پیروی کند، ما او را به آنچه پیروی کرده، وا گذاریم و او را به جهنم در افکنیم و بد جایگاهی است».

2- و همچنین رسول خدا ح به پیروی از آنها امر نمودند. از عرباض بن ساریه روایت است که می­گوید: رسول خدا ما را موعظه­ای نمودند که در اثر آن قلب­ها لبریز از خوف و هراس شد و اشک از چشم­ها روان گردید. پس گفتیم: ای رسول خدا، گویا این موعظه­ی وداع می­باشد، پس ما را توصیه کن، فرمودند: «أُوصِيكُمْ بِتَقْوَى اللَّهِ وَالسَّمْعِ وَالطَّاعَةِ، وَإِنْ عَبْدًا حَبَشِيًّا، فَإِنَّهُ مَنْ يَعِشْ مِنْكُمْ بَعْدِي فَسَيَرَى اخْتِلَافًا كَثِيرًا، فَعَلَيْكُمْ بِسُنَّتِي وَسُنَّةِ الْخُلَفَاءِ الْمَهْدِيِّينَ الرَّاشِدِينَ، تَمَسَّكُوا بِهَا وَعَضُّوا عَلَيْهَا بِالنَّوَاجِذِ، وَإِيَّاكُمْ وَمُحْدَثَاتِ الْأُمُورِ، فَإِنَّ كُلَّ مُحْدَثَةٍ بِدْعَةٌ، وَكُلَّ بِدْعَةٍ ضَلَالَةٌ»: «شما را به تقوا و شنیدن و اطاعت کردن توصیه می­کنم هرچند بنده­ای بر شما امیر باشد. براستی هریک از شما که زندگی کند اختلافات زیادی را شاهد خواهد بود. پس بر شما واجب است که سنت من و راه و روش خلفای هدایت­گر هدایت شده را در پیش گیرید و آن­را با دندان محکم بگیرید و از امور نوپیدا(ی در دین) برحذر باشید چرا که هر امر نوپیدایی (در دین) بدعت است و هر بدعتی گمراهی است».[[1320]](#footnote-1320)

و حافظ ابن عبدالهادی رحمه­الله می­گوید: «تأویل آیه یا حدیث به­گونه­ای که در عهد و زمان سلف چنین تأویلی نبوده است و سلف صالح چنین تأویلی را از آیه یا حدیث نبوی نمی­شناختند و آن­را برای امت بیان نکردند، در واقع بیانگر این مطلب است که سلف صالح در این مورد نسبت به حق جاهل و گمراه بودند اما این تأویل کننده معترض به آن هدایت شده و حق و حقیقت را در این مورد یافته است».[[1321]](#footnote-1321)

و شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمه­الله می­گوید: «بنابراین اگر تفسیر را در آیات قرآن و سنت نبوی نیابیم، به اقوال صحابه رجوع می­کنیم چرا که آنها داناترند به آنچه شاهدش بودند. ایشان شاهد قرآن و احوال مختص به آن بودند و علاوه بر این از فهم کامل و علم صحیح برخوردار بودند به ویژه علما و بزرگان آنها چون ائمه اربعه، خلفای راشدین و پیشوایان هدایتگر».[[1322]](#footnote-1322)

بر این اساس یقین حاصل می­گردد که راه و روش سلف عالمانه­تر، حکیمانه­تر و سالم­تر می­باشد.

**سوالات فصل هشتم:**

1- خداوند متعال می­فرماید: «[يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَياةِ الدُّنْيا وَ فِي الْآخِرَةِ وَ يُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمينَ وَ يَفْعَلُ اللَّهُ ما يَشاءُ](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=14&AID=27)» (ابراهیم: 27) در مورد این ثبات و پایداری توضیح دهید و مقصود از آن­را بیان کنید؟

2- سلفیت به یکی از دو سبب اطلاق می­شود، به اختصار آنها را بیان کنید.

3- عنوانی مناسب با عبارات زیر بنویسید.

الف) تصحیح و اصلاح این شریعت جایز نیست.

ب) امام مالک رحمه­الله می­گوید: «آخر این امت اصلاح نمی­شود مگر با آنچه اول این امت اصلاح شد. پس آنچه در آن روز دین نبوده است، امروز دین نیست».

4- چگونه منهج سلف می­تواند باعث وحدت صفوف مسلمانان شود؟

5- منظور از تعظیم نصوص کتاب و سنت چیست؟

6- راه و روش سلف صالح عالمانه­تر حکیمانه­تر و سالم­تر است و این از چند جهت می­باشد، پنج مورد از آنها را به اختصار بنویسید.

**پایان**

در پایان این بحث خداوند متعال را به خاطر نعمتی که به من ارزانی داشته و پایان یافتن این بحث و جمع مسائل پراکنده آن سپاس می­گویم چنانکه شایسته و لایق آن است.

اکنون به اختصار مهمترین نتایج حاصل از این بحث را ذکر می­کنم:

1- مصدر دریافت اعتقاد تنها کتاب و سنت صحیح به فهم سلف صالح این امت ­می­باشد.

2- انسان در پیروی از این منهج مختار نیست اگر عزت در دنیا و نجات از آتش آخرت را می­خواهد.

3- اهل سنت و جماعت تماما اتفاق­نظر دارد که بهترین قرن­های این امت در اعمال و اقوال و اعتقاد، قرن اول و اولین نسل مسلمانان بودند و در وهله­ی دوم کسانی که پس از آنها آمدند و در مرحله بعد کسانی که پس از آنها آمدند.

4- نص، اصل و عقل پیرو آن است. منهج سلف در برابر نصوص وحی تسلیم است هرچند از عقل غافل نشده و نقش در خور و حقیقی عقل را به آن می­دهد. و در امور غیبی کندوکاو نمی­کند، اموری که در آنها مجالی برای عقل نیست. و در منهج سلف تعارضی میان دلایل شرعی نیست چرا که نصوص شرعی نازل شده تا اختلاف را از میان مردم برچیند حال اگر در آن عوامل اختلاف- با تعارض دلایل آن- وجود داشته باشد، نزول آنها جز فتنه چیزی را به همراه نخواهد داشت و این امری است که هیچ عاقلی که حکمت خداوند و رحمت او نسبت به بندگانش را بداند، بر زبان نمی­آورد.

5- اولین امور، دعوت به توحید- همراه با پیروی نیکو و اخلاص در عمل برای خداوند متعال- و رها کردن شرک و بدعت و وسعت نظر در آنها به همراه عدم غفلت از مقتضیات و لوازم آنها و در نظر گرفتن اولویت­ها در پرتو مشکلاتی که جوامع اسلامی با آنها روبرو هستند، می­باشد.

6- منهج سلف آسان و واضح است. و بلکه ضامن ثبات و پایداری بر راه راست بعد از تثبیت خداوند متعال می­باشد. و از شک و تردید و انحرافی که مسبب آن منهج اهل کلام است، باز می­دارد.

7- منهج سلف، میانه­روی و اعتدال را به انسان می­بخشد و او را از انحراف در باب اعتقاد و قول و عمل مصون و معصوم می­دارد.

8- از اموری که هم اکنون امت به آن نیازمند است: رعایت انصاف در برابر خود و دیگران می­باشد. انصاف در برابر دوست و دشمن به دور از هرگونه تعصب و تحزب با تمام انواع و اشکال آن؛

9- منهج سلفی فراتر از اشخاص و جماعات و گروه­ها می­باشد. منهج سلفی اسلام صحیحی است که با واقعیت تطبیق دارد و سلف این امت بر آن اتفاق نظر دارند.

10- منهج سلف دیدگاه روشن و واضح و واقعیتی است که کلمه اسلام و مسلمانان را از طریق طلب علم شرعی و تصفیه و تربیت و ارتباط مسلمان با سلف صالح­اش از علمای ربانی متحد می­کند.

این مطالبی بود که جمع و گرد­آوری آنها در این بحث میسر گردید. از خداوند متعال می­خواهم که آن­را خالص برای وجه بزرگوار خویش قرار دهد. والحمد لله رب العالمین.

اللهم اغفرلی خطیئتی و جهلی و اسرافی فی امری و ما انت اعلم به منی

اللهم اغفر لی جدی و هزلی و خطئی و عمدی و کل ذلک عندی

اللهم اغفرلی ما قدمت و ما اخرت و ما اسررت و ما اعلنت و ما انت اعلم به منی، انت المقدم و انت الموخر و انت علی کل شیء قدیر.

پایان ترجمه

3/12/1394 ساعت: 47/9

فهرست

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| **تقدیم و تقریظ** | | **3** |
| **مقدمه به قلم شیخ محمد الحمود النجدی** | | **6** |
| **مقدمه به قلم دکتر بسام خضر سالم الشطی** | | **12** |
| **مقدمه دکتر ولید خالد الربیع** | | **15** |
| مقدمه دکتر عبدالرحمن صالح الجیران | | 16 |
| مقدمه به قلم شیخ خالد بن جمعه الخراز | | 18 |
| یادداشت کمیته فرهنگی | | 21 |
| چرا درس­هایی در منهج سلفی؟ | | 24 |
| مقدمه | | 26 |
| روند بحث | | 29 |
| فصل اول: بیان معنای منهج سلف | | 32 |
| **الف) تعریف منهج و بیان اهمیت آن** | | **32** |
| **اهمیت منهج** | | **32** |
| **ب) تعریف سلف** | | **33** |
| **ج) بوجود آمدن مذهب سلف** | | **39** |
| **د) سلفیت چیست؟** | | **40** |
| **و) سلفی کیست؟** | | **42** |
| **هـ) خَلَف چه کسانی هستند؟** | | **42** |
| **الخَلَف در قرآن کریم** | | **43** |
| **تعریف خَلَف نزد علمای عقیده** | **44** | |
| **به وجود آمدن مذهب خَلَف** | **44** | |
| **مهمترین شاخصه­های مذهب خلف** | **44** | |
| **ی) حکم انتساب به سلف** | **45** | |
| **سوالات فصل اول** | **47** | |
| فصل دوم: حکم پیروی از منهج سلف | **49** | |
| **وجوب پیروی از منهج سلف** | **49** | |
| **الف) دلایل قرآنی** | **49** | |
| **ب) دلایلی از سنت نبوی** | **50** | |
| **ج) دلایلی از اقوال سلف** | **52** | |
| **سوالات فصل دوم** | **55** | |
| فصل سوم: اسامی سلف و القاب آنها | **56** | |
| **مبحث اول: اهل سنت و جماعت** | **56** | |
| **اطلاقات اصطلاح اهل سنت** | **60** | |
| **معنای جماعت** | **61** | |
| **مبحث دوم: اهل حدیث** | **63** | |
| **مبحث سوم: سواد اعظم** | **65** | |
| **مبحث چهارم: فرقه ناجیه** | **65** | |
| **مبحث پنجم: طائفه منصوره** | **66** | |
| از شاخص­ترین صفات طائفه منصوره | | 67 |
| **صفت اول: استمرار** | | **67** |
| **صفت دوم: جمع شدن پیرامون توحید و منهج و جدا شدن بر مبنای آن­دو** | | **69** |
| **صفت سوم: شمولیت دعوت** | | **70** |
| **مبحث ششم: غرباء** | | **71** |
| **سوالات فصل سوم** | | **73** |
| فصل چهام: ثبات و پایداری بر منهج | | **74** |
| **اهمیت ثبات و پایداری بر منهج** | | **75** |
| **اسباب ثبات و پایداری بر منهج** | | **77** |
| **سوالات فصل چهارم** | | **92** |
| فصل پنجم: مهمترین اصول منهج سلف در عقیده | | **93** |
| **مبحث اول: حصر مصدر دریافت اعتقاد در کتاب و سنت و اجماع سلف** | | **94** |
| **اولین مصدر دریافت اعتقاد: قرآن** | | **95** |
| **دومین مصدر دریافت اعتقاد: سنت** | | **97** |
| **مصدر سوم دریافت اعتقاد: اجماع** | | **99** |
| **مبحث دوم: استناد مطلق سلف صالح به سنت صحیح** | | **104** |
| **حجیت حدیث آحاد در عقاید و احکام** | | **109** |
| **دلایل وجوب دریافت عقیده از حدیث آحاد** | | **111** |
| **نتیجه و پیامد رد احادیث احاد چیست** | | **115** |
| **برخی از مسائل اعتقادی که با احادیث آحاد ثابت شده­اند** | | **116** |
| **آیا خبر واحد مفید علم است یا ظن وگمان** | | **121** |
| **مبحث سوم: فهم نصوص در پرتو اقوال سلف** | | 126 |
| **فضیلت همراهی با رسول خدا** | | **128** |
| **فهم نصوص بر مبنای فهم صحابه** | | **129** |
| **صحابه داناترین مردم به زبان قرآن کریم** | | **135** |
| **صحابه داناترین مردم به تفسیر قرآن** | | **135** |
| **از اسباب انحراف از فهم سلف** | | **139** |
| **هشدار سلف در مورد زبان غیر عربی** | | **144** |
| **فواید پایندی به فهم سلف** | | **146** |
| **مبحث چهارم: تسلیم شدن در برابر وحی به همراه اعطای نقش حقیقی عقل به آن** | | 150 |
| **جایگاه عقل** | | **154** |
| **منزلت عقل در اسلام** | | **155** |
| **موضع سلف در برابر عقل** | | **159** |
| **مبحث پنجم: جمع بین نصوص در یک مساله** | | **168** |
| **تعارض حقیقی بین دلایل شرعی وجود ندارد** | | **168** |
| **اسباب وقوع تعارض ظاهری بین نصوص** | | **176** |
| روش­های ترجیح | | 179 |
| **الف) جمع بین امور شبیه به هم و تفاوت گذاشتن بین امور مختلف واجب است** | | **179** |
| **ب) عدم برش دلایل و استدلال به بخشی از آنها** | | **184** |
| **روش­های رفع تعارض ظاهری** | | **185** |
| **مثال­هایی از دلایل به ظاهر در تعارض هستند و چگونگی جمع بین آنها** | | **188** |
| **مبحث ششم: ایمان به متشابه و عمل به محکم** | | 201 |
| **الاِحکام و تشابه در اصطلاح** | | **202** |
| **دلایل محکم و متشابه** | | **205** |
| **الف) قرآن کریم** | | **205** |
| **ب) دلایل سنت نبوی در مورد محکم و متشابه** | | **216** |
| **پ) اقوال سلف و دیدگاه آنان در باب محکم و متشابه** | | **217** |
| **دیدگاه اهل بدعت در مورد محکم و متشابه** | | **220** |
| **مبحث هفتم: عدم کندوکاو در علم کلام و تاویل کلامی** | | **243** |
| **مطلب اول: اعراض و روی­گردانی از کلام اللهتعالی** | | **243** |
| **اعراض در قرآن** | | **244** |
| **مطلب دوم: تاویل** | | **247** |
| **تاویل نزد سلف** | | **248** |
| **تاویل از دیدگاه خلف (اهل کلام)** | | **249** |
| **اهل کلام چه کسانی هستند** | | **251** |
| **مهم­ترین اصول اهل کلام در دریافت دین** | | **252** |
| **موضع اهل کلام در برابر نصوص کتاب و سنت، چون با اصول آنان مخالف باشد** | | **253** |
| **بطلان مذهب پیروان تأویل کلامی** | | **254** |
| **دیدگاه سلف در مسأله تأویل کلامی** | | **261** |
| **دیدگاه سلف در مورد اهل کلام** | | **267** |
| **مبحث هشتم: عدم استعمال الفاظ مجمل که احتمال بیش از یک معنا را دارند.** | | 274 |
| **سوالات فصل پنجم** | | **285** |
| فصل ششم: ویژگی­های منهج سلفی | | **287** |
| **ویژگی­های منهج سلفی** | | **288** |
| مبحث اول: سهولت و وضوح | | 288 |
| **مبحث دوم: اتفاق نظر در مورد منهج** | | **301** |
| **دلایلی از اقوال سلف** | | **301** |
| **مبحث سوم: جمع شدن بر مبنای حق و عدم اختلاف و پراکندگی** | | **303** |
| **اختلاف و دیدگاه اهل سنت و جماعت در مورد آن** | | **308** |
| **نوع اول: اختلاف تنوع** | | **308** |
| **نوع دوم: اختلاف تضاد** | | **309** |
| **مبحث چهارم: عدل و انصاف** | | **314** |
| **دوری از انصاف قلب­ها را فاسد می­کند** | | **316** |
| **از مظاهر انصاف** | | **320** |
| نمونه­هایی از عدم رعایت انصاف میان همنوعان | | 328 |
| قواعدی در رعایت انصاف بین هم­نوعان | | 330 |
| **مبحث پنجم: میانه­­روی و عدم غلو** | | 333 |
| **تعریف غلو** | | **334** |
| **مطلب اول: غلو در عقیده** | | **337** |
| **انواع غلو در عقیده و میانه­روی اهل سنت و جماعت در آن** | | **338** |
| میانه­روی اهل سنت و جماعت در اسماء و صفات الهی | | 338 |
| **میانه­روی و وسطیت اهل سنت و جماعت در افعال خداوند** | | **339** |
| **میانه­روی اهل سنت در وعده و وعید** | | **346** |
| **میانه­روی و وسطیت اهل سنت در حقیقت اسامی اسلام و ایمان و دین** | | **348** |
| **اهل وعید (خوارج و معتزله)** | | **348** |
| **دیدگاه اهل سنت در مورد اصحاب رسول الله** ح | | 351 |
| **میانه­روی و وسطیت اهل سنت در باب منقول و معقول** | | **356** |
| **مطلب دوم: غلو در عبادات** | | **358** |
| **نمونه­هایی از غلو در عبادات** | | **359** |
| **مطلب سوم: غلو در معاملات** | | **362** |
| **مطلب چهارم: غلو در عادات** | | **370** |
| **سوالات فصل ششم** | | **374** |
| فصل هفتم: اصول دعوت سلفی | | 376 |
| **مبحث اول: بازگشت به کتاب و سنت صحیح نبوی و فهمیدن آنها به روش سلف صالح** | | 377 |
| **مبحث دوم: دعوت به توحید و اخلاص در عمل تنها برای خداوند یکتا** | | 384 |
| **الف) تعریف توحید** | | **386** |
| **ب) اهمیت توحید** | | **386** |
| **ج) اقسام توحید** | | **393** |
| **توحید اسما و صفات** | | **394** |
| **قواعدی در اسماء و صفات** | | **394** |
| **قواعدی در اسماء خداوند متعال** | | **395** |
| **قواعدی در صفات الله متعال** | | 395 |
| **از لوازم دعوت توحید** | | **398** |
| **مبحث سوم: برحذر داشتن مردم از شرک با اختلاف انواع آن** | | **400** |
| الف) تعریف شرک | | 400 |
| ب) اقسام شرک | | 400 |
| شرک اصغر | | 403 |
| ج) اسباب شرک | | 405 |
| **د) از اسباب استمرار شرک و افزایش انتشار آن:** | | **408** |
| **و) خطر شرک:** | | **410** |
| **هـ) هشدار دادن در مورد شرک** | | **414** |
| **مبحث چهارم: دعوت به اتباع و پیروی و رها کردن تقلید** | | **416** |
| **مطلب اول: اتباع** | | **416** |
| **وجوب اطاعت از رسول الله** ح **و پیروی از سنتش** | | **418** |
| **هشدار در مورد مخالفت با رهنمود نبوی** | | **420** |
| **مظاهر اتباع و پیروی** | | **420** |
| **الف) اقتدا به رسول الله** ح **در اعتقادات و اعمال ظاهری و باطنی** | | **420** |
| **ب) سپردن قضاوت و داوری به سنت** | | **423** |
| **ج) رضایت به حکم رسول الله** ح **و شریعت وی** | | **424** |
| **د) توقف در حدود شریعت** | | **424** |
| **مطلب دوم: تقلید** | | **425** |
| **مذموم بودن تقلید** | | **425** |
| **دلایل قرآنی** | | **425** |
| **دلایلی از اقوال صحابه** | | **426** |
| **اقوال ائمه اربعه** | | **428** |
| **ضرر­های تقلید** | | **429** |
| **تقلید دو نوع است: عام و خاص** | | **430** |
| **حکم تقلید** | | **430** |
| **شرط­های تقلید جایز** | | **431** |
| **آیا برای عوام الناس در آمدن به مذهبی از مذاهب لازم است** | | **432** |
| **تفاوت میان اتباع و تقلید** | | **432** |
| **بررسی صحت این قول که می­گویند: در مسائل اختلافی جای انکار نیست.** | | **432** |
| **پاسخ کسانی که با دلایل عقلی، تقلید کردن را جایز می­دانند** | | **436** |
| **سرانجام تعصب مذهبی** | | **438** |
| **مقدم نمودن رای بر نصوص** | | **445** |
| **انواع رای باطل** | | **446** |
| **دیدگاه علمای محقق در مورد تقلید** | | **457** |
| **الحیل، اشتقاق و معنای آن** | | **462** |
| **هر حیله­ای حرام نیست** | | **463** |
| **اقسام حیله­های حرام** | | **464** |
| **حیله­هایی که برای حلال نمودن امور حرام استفاده می­شوند** | | **468** |
| **شبهه و پاسخ آن** | | **472** |
| **مبحث پنجم: رها کردن بدعت و افکار نوپیدا و وارداتی** | | **477** |
| **بدعت حقیقی و بدعت اضافی** | | **477** |
| **پرهیز از بدعت** | | **478** |
| الف) قرآن کریم | | 478 |
| ب) سنت نبوی | | 479 |
| ج) اقوال صحابه | | 480 |
| **معرفی اهل بدعت** | | **487** |
| **برخی از ویژگی­ها و نشانه­های اهل بدعت و صفات آنها** | | **490** |
| **موضع­گیری مناسب در برابر اهل بدعت** | | **498** |
| **سلام نکردن به اهل بدعت** | | **501** |
| **عدم تعظیم اهل بدعت به ویژه کسانی که با سنت مخالفت می­کنند و به بدعت خود فرا می­خوانند** | | **503** |
| **حکم نماز پشت سر اهل بدعت** | | **506** |
| **حکم دوری از اهل بدعت و ترک آنها** | | **507** |
| **فصل: غلو در ترک و دوری از اهل بدعت و مبتدع خواندن دیگران** | | **510** |
| **اقوال پیشوایان سلف در گذشته** | | **510** |
| **اقوال برخی از علمای سلف معاصر** | | **512** |
| **مبحث ششم: کسب و فراگیری علم سودمند** | | **525** |
| **مراتب علم** | | **528** |
| **تقسیم علم به مفید و غیر مفید** | | **530** |
| **از ثمرات علم** | | **531** |
| **کسب و فراگیری علم برتر از نوافل می­باشد** | | **533** |
| **تقسیم فراگیری علم به فرض عین و فرض کفایه** | | **534** |
| **نکته­هایی برای دانش­جویان و دعوتگران** | | **535** |
| **مبحث هفتم: تصفیه و تربیت** | | **541** |
| **دشواری و پیچیدگی تربیت** | | **542** |
| **اهمیت دعوت به تربیت پیش از علم** | | **543** |
| **شمولیت و وسعت مساله تربیت** | | **544** |
| **شبهه­ای در مسیر دعوت** | | **545** |
| **جولانگاه تصفیه** | | **549** |
| **تصفیه عقیده** | | **550** |
| **تصیفه سنت نبوی** | | **553** |
| **تصفیه تفسیر** | | **553** |
| **تصفیه فقه** | | **557** |
| **تصفیه سیرت و تاریخ** | | **559** |
| **تصفیه اخلاق و رفتار و تزکیه** | | **563** |
| **مبحث هشتم: اخلاق و تزکیه** | | **568** |
| **ارکان اخلاق نیک** | | **571** |
| **جوانب مختلف اخلاق نیک** | | **573** |
| **الف) اخلاق با خداوند متعال** | | **573** |
| **ب) اخلاق با پیامبر** | | **575** |
| **ج) اخلاق با مردم** | | **578** |
| **تشویق به آداب و اخلاق نیک** | | **579** |
| **د) اخلاق با بردگان و کنیزان** | | **581** |
| **نهی از اخلاق زشت و ناپسند** | | **582** |
| **هشدار در مورد اخلاق زشت و ناپسند** | | **584** |
| **و) اخلاق با دشمن** | | **586** |
| **ی) اخلاق با حیوانات** | | **587** |
| **هـ) اخلاق با جمادات** | | **588** |
| **مبحث نهم: برحذر داشتن مسلمانان از احادیث ضعیف و موضوع و منکر** | | 589 |
| **عواقب و پیامدهای خطرناکی روایت احادیث ضعیف و عمل به آنها** | | **590** |
| **تفاوت میان استدلال به حدیث ضعیف و روایت آن** | | **591** |
| **حکم پذیرفتن حدیث ضعیف و استدلال به آن در بخش احکام و فضایل اعمال** | | **594** |
| دیدگاه اول: مطلقا به حدیث ضعیف استدلال نشده و عمل نمی­شود. | | 594 |
| **دیدگاه دوم:** به طور مطلق به حدیث ضعیف استدلال شده و عمل می­شود. | | 598 |
| **دیدگاه سوم:** در فضایل و مستحبات و نه عقاید و احکام به حدیث ضعیف استدلال شده و عمل می­شود. | | 606 |
| **خلاصه مطلب** | | **614** |
| **احادیث ضعیف و موضوع و اثر آنها بر عقیده مسلمانان** | | **617** |
| **تعریف حدیث موضوع** | | **617** |
| **هشدار در مورد دروغ بستن به رسول خدا** ح | | 617 |
| **از اسباب وضع و جعل احادیث** | | **619** |
| **تلاش صحابه و سلف در برابر احادیث موضوع** | | **631** |
| **چگونه حدیث موضوع شناخته می­شود** | | **635** |
| **نمونه­هایی از احادیث موضوع و جعلی** | | **648** |
| **مبحث دهم: رها کردن تحزب و تعصب** | | 651 |
| **مدح حزب منسوب به خداوند متعال** | | **651** |
| **نکوهش حزبی که منسوب به غیر الله باشد** | | **653** |
| انواع تعصب | | 657 |
| **الف) تعصب مذهبی** | | **657** |
| **ب) تعصب قومی** | | **662** |
| **ناسیونالیسم عربی** | | **662** |
| **پ) تعصب قبلی** | | **668** |
| **از بارزترین مصادیق تعصب** | | **678** |
| **عوامل تعصب** | | **681** |
| **عوامل ترک تعصب** | | **682** |
| **غلو و تعصب نسبت به حزب و جماعت و مصدر حق تلقی کردن آن** | | **686** |
| **غلو و افراط در رهبری جماعت و رهبران آن** | | **689** |
| **رهبر مصدر دریافت** | | **691** |
| **مطلب: منهج سلف، اهل حدیث در دعوت به سوی الله متعال** | | **694** |
| **حکم عمل جمعی** | | **694** |
| **شیخ محمد ناصرالدین آلبانی رحمه­الله** | | **695** |
| **ضوابط عملی جمعی یا تجمع شرعی** | | **696** |
| **اهمیت نظام** | | **697** |
| **تنظیم در عمل جمعی** | | **697** |
| **دیدگاه شیخ عبدالعزیز بن باز رحمه­الله** | | **699** |
| **امارت در دعوت** | | **701** |
| **مبحث یازدهم** | | **705** |
| **قواعد تطبیق شریعت اسلامی و مبادی آن** | | **709** |
| **انعطاف پذیری شریعت اسلامی** | | **714** |
| **اهداف آسان گیری (الیسر) در اسلام** | | **722** |
| **ضوابط آسان­گیری در اسلام** | | **726** |
| **کیفیت و چگونگی تطبیق احکام شریعت و تنفیذ آن** | | **734** |
| **سوالات فصل هفتم** | | **735** |
| فصل هشتم: نتایج التزام و پایبندی به منهج سلف و ثمرات آن | | **738** |
| **مبحث اول: تحقیق کامل شدن دین و تمام شدن نعمت و اقامه­ی حجت** | | **739** |
| **مبحث دوم: ثبوت عصمت برای شریعت** | | **740** |
| **مبحث سوم: تصدیق تمام نصوص کتاب و سنت** | | **740** |
| **مبحث چهارم: تغطیم نصوص کتاب و سنت** | | **740** |
| **مبحث پنجم: ارتباط مسلمان با سلف صالح وی و علمای ربانی** | | **742** |
| **مبحث ششم: سکوت در آنچه سلف سکوت کردند.** | | **744** |
| **مبحث هفتم: پایداری بر حق و اطمینان به آن و عدم تغییر** | | **745** |
| **مبحث هشتم: وحدت و یکپارچگی صفوف مسلمانان** | | 753 |
| **مبحث نهم: هدایت و نصرت و تمکین در دنیا و نجات و رستگاری در آخرت** | | 755 |
| **مبحث دهم: راه و روش سلف، سالم­تر، عالمانه­تر و حکیمانه­تر می­باشد.** | | 755 |
| **فضل علم سلف بر علم خلف** | | **760** |
| **سلف صالح با حکمت­ترین مردم بودند** | | **762** |
| **سوالات فصل هشتم** | | **765** |
| **پایان** | | **766** |

1. - ترمذی، حدیث صحیح مشهور [↑](#footnote-ref-1)
2. - مسلم از ثوبان [↑](#footnote-ref-2)
3. - مسند احمد، احمد شاکر آن­را صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-3)
4. - **الفتاوی(17/52)** [↑](#footnote-ref-4)
5. - **فتاوی العقیدة، ص: 431** [↑](#footnote-ref-5)
6. - **طبرانی: 2/58** [↑](#footnote-ref-6)
7. - برخی سلف یا سلفیت را در گروهی معین یا هیئت یا شیخ یا حرکتی خاص محصور می­کنند. [↑](#footnote-ref-7)
8. - و طرح این ادعا که سلفی­ها با چنین منهجی آمدند برای رقابت با مذاهب فقهی. [↑](#footnote-ref-8)
9. - **در اصل این مختصر یاداشتی بوده با عنوان: «دروس فی المنهج السلفی» که از 13 صفحه تجاوز نمی­کرد و در بسیاری از موارد دلایل تفصیلی مسائل ذکر نشده بود. در تابستان 1425هـ – 2004 م این درس­ها را به صورت منهجی به جوانان «الجیل الاسلامی»**  درمنطقه «القرین» آموزش می­دادم؛ لذا در قالب الفاظی مختصر و عبارت­هایی آسان بود. اما پس از مدتی تصمیم گرفتم تا به شرح آن­ها بپردازیم که اکنون الله متعال چاپ آن­را میسر نمود. شایسته است اولین موضوع این سلسله «الدروس العلمیة للدعوة السلفیة» باشد، اما با توجه به اوضاع و شرایط امروز جوانان و امت اسلامی، لازم است تا اولین درس این سلسله کتاب «البراءة والتحذیر من التکفیر» و نیز کتاب «اطایب التول فی حسن التعامل مع ولاة الامر» باشد. [↑](#footnote-ref-9)
10. - همچنین مشایخ گرامی: محمد الحمود النجدی، فهد بن عبدالرحمن الشویب، خالد بن جمعة الخراز حفظهم­الله و همه کسانی که تلاش خستگی ناپذیری در این مسیر داشتند. [↑](#footnote-ref-10)
11. - و معنای مورد نظر ما در این مبحث همین است. منهج البحث العلمی عند العرب – جلاب موسی: 271 [↑](#footnote-ref-11)
12. - منهج همچون قطب نمایی است که هر انحرافی را در مسیر حرکت نشان می­دهد. [↑](#footnote-ref-12)
13. - منهج الاستدلال، دکتر عثمان بن علی حسن: 1/21 [↑](#footnote-ref-13)
14. - برخی از معانی آن: قرض، پهنه­ی گردن، نرم. [↑](#footnote-ref-14)
15. - مختار الصحاح: 264؛ النهایة فی غریب الحدیث، ابن اثیر: 2/389- 390؛ مفردات، راغب اصفهانی. [↑](#footnote-ref-15)
16. - **(انفال: 38): «(ای پیامبر!) به کسانی‌که کافر شدند بگو: «اگر (از کفر و دشمنی) دست بر دارند، گذشته‌های­شان آمرزیده می‌شود و اگر (به همان اعمال خود) بازگردند، پس بی‌گمان سنت (و روش الله درباره) پیشینیان گذشته است (و درباره آن‌ها نیز اجرا می‌شود)».** [↑](#footnote-ref-16)
17. - **(زخرف: 56): «آنگاه آن‌ها را در شمار گذشتگان و عبرتی (برای آیندگان) قرار دادیم.»**  [↑](#footnote-ref-17)
18. - **مسلم: 2288** [↑](#footnote-ref-18)
19. - **مسند احمد: 6/282؛ مسلم: 2450** [↑](#footnote-ref-19)
20. - **صحابه به کسی گفته می­شود که پیامبر را در حالی ملاقات کرده باشد که به او ایمان داشته است و بر اسلام فوت کرده است. و آنها از نظر زمانی و تاریخی سلف هستند و مدلول خاص لفظ سلف آنها می­باشند. و گاهی معنای مقصود از این بحث همین معنا می­باشد. چنانکه رسول الله فرمودند: «خَيْرُ الناس قَرْنی ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ**»: «بهترین مردم، کسانی هستند که در زمان من زندگی می­کنند، سپس کسانی که پس از آنها می­آیند و سپس کسانی که بعد از آنها می­آیند.» مسند احمد: 3594؛ بخاری: 6065؛ مسلم: 2533 [↑](#footnote-ref-20)
21. - خوارج: فرقه­ای است که با دلیل تحکیم برای جنگیدن با علی ابن ابی طالب خروج کردند و از مشخصات بارز مذهب­شان، بیزاری از عثمان و علی و خروج بر حاکمی که با سنت مخالفت کند و تکفیر مرتکب کبیره و جاویدان بودن وی در آتش می­باشد. [↑](#footnote-ref-21)
22. - به این دلیل رافضه نامیده شدند، چون امامت زید بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب را نپذیرفتند. که زیدیه هم اکنون به او منتسب هستند. امامت او را نپذیرفتند چون زمانی که از او پرسیدند: در مورد ابوبکر و عمر چه می­گویی؟ و انتظار داشتند که او نیز همچون آنها دهان به دشنام و ناسزا باز کند، به آنها گفت: بهترین وزیران، وزیران جدم بودند. و مقصود وی رسول الله بود. و اینگونه ستایش ابوبکر و عمر گفت، پس او ترک کرده و بر وی خشم گرفتند و او را نپذیرفتند، از این رو رافضه نامیده شدند. (رفض به معنای چیزی را رها کردن و نپذیرفتن می­باشد.) [↑](#footnote-ref-22)
23. - قدریه: آنها به قَدَر منسوب هستند چرا که تقدیر را انکار می­کنند و چنین می­پندارند که بنده با اراده و قدرت خود مستقل بوده و اراده و خلق خداوند در عمل وی نقشی ندارد. [↑](#footnote-ref-23)
24. - مرجئه: انتساب به ارجاء است؛ و آن به معنای تاخیر می­باشد. چرا که آنها عمل را از ایمان به تاخیر می­اندازند. و دو نوع هستند: 1- فقهای مرجئه که احناف هستند و می­گویند: عمل شرط یا لازمه ایمان نیست. 2- مرجئه متبدع (جهمیه)؛ آنها می­گویند: ایمان فقط شناخت قلب است.

    اما دیدگاه فقهای مرجئه دیدگاهی مرجوح است چرا که با کتاب و سنت و دیدگاه سلف مخالفت دارد. و در واقع فتح بابی است برای مرجئه محض (مبتدع)؛ اما قول مرجئه مبتدع، دیدگاهی مبتدع است که هیچ جایگاهی ندارد. رک: «تعریف الخلف بمنهج السلف»، دکتر ابراهیم بن محمد بن عبدالله البریکان، عضو هیئت مدرس دانشکده معلمین در دمام. [↑](#footnote-ref-24)
25. - اشاعره: منسوب به ابوالحسن الشعری؛ او علی بن ابو اسماعیل بن ابوشبر، اسحاق بن سالم بن اسماعیل بن عبدالله بن موسی بن هلال بن ابوبرده عامر بن موسی اشعری می­باشد که در سال 270 و گفته شده 260 متولد شد و در سال 324 در بصره وفات نمود و بین کرخ و بصره در «مشرعه الروایا» دفن شد. «جلال العینین، ص: 213؛ الاعلام، زرکلی: 4/263؛ دارالملایین، بیروت، چاپ پنجم.»

    اشعری در باب عقاید سه مرحله را پشت سر نهاد: مرحله اول: مرحله اعتزال؛ در این مدت به مذهب معتزله گردن نهاد. مرحله دوم: رجوع از اعتزال و انتخاب روش عبدالله بن سعید بن کلاب؛ کسی که کلاییه به او منسوب است. و این همان عقیده­ی کنونی اشاعره می­باشد. مرحله سوم: رجوع از مذهب کلابیه به مذهب سلف صالح.

    در اصل مصدر دریافت (دین) در مذهب اشاعره، عقل می­باشد. و عقیده آنها در زمینه اسماء و صفات از این قرار است: 1- اثبات هفت صفت از صفات خبری: شنوایی، بینایی، حیات، قدرت، اراده، علم و کلام. «الملل و النحل: 1/95»؛ 2- نفی افعال اختیاری برای خداوند متعال مانند: محبت، نزول، استواء، رضایت، غضب، خوشحالی و... «موافقة صریح المنقول: 2/12». [↑](#footnote-ref-25)
26. - معتزله: به دو دلیل این لقب به آنها اطلاق می­شود: 1- گفته شده پس از اینکه حسن بصری، واصل بن عطا را به خاطر دیدگاه «منزلة بین منزلتین» در مورد فاسق، طرد نمود، برخی از مردم در جوار ستون­های مسجد عزلت گزیدند. 2- و نیز گفته شده: بلکه بخاطر دیدگاه «منزلة بین منزلتین» در مورد فاسق، معتزله نامیده می­شدند چرا که دیدگاه اهل سنت را رها کرده و از آن فاصله گرفتند. [↑](#footnote-ref-26)
27. - جهمیه: آنها منسوب به جهم بن صفوان سمرقندی هستند. او کسی بود که نفی صفات و تعطیل آنها را عنوان نمود. و این دیدگاه را از جعد بن درهم گرفته بود. پس از این جهم در خراسان بود و دیدگاه وی در آنجا آشکار شد و در خراسان کشته شد. سلم بن احوز او را کشت. علما در مورد جهمیه اختلاف نظر دارند که آیا آنها از هفتاد و دو فرقه هستند یا نه؟ و در این مورد دو دیدگاه مطرح شده است. از جمله کسانی که معتقدند جهمیه جزو هفتاد و دو فرقه نیست، عبدالله بن مبارک و یوسف بن اسباط می­باشند.

    و از جمله باورهای جهم این است که کفر فقط جهل است و فعل حقیقی برای هیچکس نیست مگر الله متعال. «شرح الطحاویة، امام ابن ابی العز حنفی». [↑](#footnote-ref-27)
28. - لوامع الانوار البهیة: 1/20 [↑](#footnote-ref-28)
29. - و همه اینها در راه و روش و اقتدا سلف می­باشند؛ و مدلول عام لفظ سلف همین می­باشد. [↑](#footnote-ref-29)
30. - صحیح ابن ماجه، از عوف بن مالک؛ علامه آلبانی در صحیح الجامع: 1082 آن را صحیح دانسته­ است. [↑](#footnote-ref-30)
31. - ابن ماجه؛ آلبانی در صحیح الجامع: 2042 آن­را صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-31)
32. - منهج الاستدلال علی مسائل الاعتقاد، دکتر عثمان بن علی حسن، ص: 40؛ الاعتصام، شاطبی، 2/287، 289 [↑](#footnote-ref-32)
33. - مسند احمد: 20377؛ بخاری: 3442؛ مسلم: 1920 [↑](#footnote-ref-33)
34. - نظریات شیخ الاسلام، ص: 23 [↑](#footnote-ref-34)
35. - **بنگر به تفسیر این آیه در «تیسیر الکریم الرحمن»: (تفسیر راستین) علامه ابن سعدی.** [↑](#footnote-ref-35)
36. - **بخاری: الرقاق: 6417، ترمذی: صفة القیامة و الرقائق و الورع: 2454، ابن ماجة، الزهد: 4231، مسند احمد: 1/385، دارمی: الرقاق: 2729** [↑](#footnote-ref-36)
37. - **لقاء باب المفتوح، سوال: 1322** [↑](#footnote-ref-37)
38. - **حافظ ذهبی، سیر اعلام النبلاء: 6/12** [↑](#footnote-ref-38)
39. - **حاشیه فتوی الحمویه از شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمه­الله، تحقیق دکتر احمد بن عبدالمحسن التویجری؛ ص: 203** [↑](#footnote-ref-39)
40. - **النهایة، ابن اثیر: 2/65-66؛ المفردات فی غریب القرآن، ابوقاسم راغب اصفهانی: 155؛ تحقیق و ضبط محمد سید گیلانی.** [↑](#footnote-ref-40)
41. - **مختار الصحاح، باب الحاء، ص: 156، مفردات الراغب، باب الحاء، ص: 155** [↑](#footnote-ref-41)
42. - **تفسیر التسهیل، ص: 19، حرف الحاء، تفسیر معانی اللغات.** [↑](#footnote-ref-42)
43. - **القواعد الکلیة للاسماء والصفات عند السلف: 19-24؛ تالیف دکتر ابراهیم بن محمد بن عبدالله بریکان حفظه­الله، عضو هیئت دانشکده معلمین در دمام.** [↑](#footnote-ref-43)
44. - **مجموع الفتاوی: 4/149** [↑](#footnote-ref-44)
45. - **سیر اعلام النبلاء: 16/457** [↑](#footnote-ref-45)
46. - **شیخ دکتر ناصر العقل حفظه­الله می­گوید: «این مهم خطاب به دعوتگران و طلاب علم و علما می­باشد. اما سلف صالح در مورد توده­ی مردم بر این باور بودند که آنها به شناخت تفصیلی عقاید مکلف نیستند بلکه مکلف به شناخت اجمالی امور اعتقادی می­باشند. شرح العقیدة الطحاویة، ص: 10-11؛ درء التعارض العقل والنقل، ابن تیمیه، ص: 1/57** [↑](#footnote-ref-46)
47. - **مباحث فی عقیدة اهل السنة والجماعة، ص: 49-50؛ دکتر ناصر بن عبدالکریم العقل؛ با اندکی تصرف.** [↑](#footnote-ref-47)
48. - **تفسیر ابن کثیر: 2/365؛ چاپ الشعب.** [↑](#footnote-ref-48)
49. - **مسلم: 6466** [↑](#footnote-ref-49)
50. - **اعلام الموقعین: 4/137** [↑](#footnote-ref-50)
51. - **مسند احمد: 3594؛ بخاری: 6065؛ مسلم: 2533** [↑](#footnote-ref-51)
52. - **مسند احمد: 4/126- 127، ابوداوود: 4607، ترمذی: 2676، دارمی: 95؛ آلبانی در صحیح الجامع: 2549 آن­را صحیح دانسته است** [↑](#footnote-ref-52)
53. - **کتاب الزهد، وکیع بن جراح: 315؛ و کتاب الزهد، امام احمد: 2/110؛ و ابن وضاح، ص: 10؛ و دارمی در المقدمة، باب کراهیة الاخذ بالرای، ص: 69؛ و شیخ مشهور بن حسن آل سلمان آن­را صحیح دانسته است. بنگر: الاعتصام، شاطبی: 1/125** [↑](#footnote-ref-53)
54. - **مسند احمد: 1/379 یا 3600؛ و شیخ احمد شاکر اسناد آن­را صحیح دانسته است. و حاکم در مستدرک: 3/78؛ و طبرانی در المعجم الکبیر: 9/8582؛ و سخاوی در المقاصد الحسنة آن­را حسن دانسته است. و آلبانی در الضعیفة: 2/17 نیز آن­را حسن دانسته است. اما آلبانی در مورد مرفوع بودن این روایت می­گوید: اصلی ندارد.** [↑](#footnote-ref-54)
55. - **آجرّی در الشریعة: 58؛ و خطیب در شرف اصحاب الحدیث: 7** [↑](#footnote-ref-55)
56. - **بیهقی، المدخل: 323؛ خطیب بغدادی، شرف اصحاب الحدیث: 6؛ آجرّی، الشریعة: 1/193/133** [↑](#footnote-ref-56)
57. - **خطیب بغدادی، الفقیه و المتفقه: 2/346/1073؛ ابن عبدالبر، جامع بیان العلم و فضله: 2/1050/2023؛ و ابو عبدالله الدانی بن منیرآل الزهوی در سلسله الآنار الصحیحة : 1/295 آن­را صحیح دانسته است.** [↑](#footnote-ref-57)
58. - **مجموع الفتاوی، 4/149** [↑](#footnote-ref-58)
59. - **الفوائد السنیة: 27** [↑](#footnote-ref-59)
60. - **حلیة طالب العلم: 34** [↑](#footnote-ref-60)
61. - **النهایة فی غریب الحدیث: 2/409؛ ابن اثیر، المصباح المنیر: 292**  [↑](#footnote-ref-61)
62. - مسند احمد: 19179؛ مسلم: 5/702 و 4/2059 و... [↑](#footnote-ref-62)
63. - النهایة، ابن اثیر: 2/409 [↑](#footnote-ref-63)
64. - السنة قبل التدوین: 15؛ دکتر محمد عجاج الخطیب [↑](#footnote-ref-64)
65. - همان [↑](#footnote-ref-65)
66. - الفقیه والمتفقه، خطیب بغدادی: 1/86؛ شرح الکوکب المنیر، ابن نجار فتوحی: 2/160 [↑](#footnote-ref-66)
67. - جامع العلوم و الحکم: 2/121؛ مجموع الفتاوی: 1/282 [↑](#footnote-ref-67)
68. - السنة قبل التدوین: 16 [↑](#footnote-ref-68)
69. - همان: 18 [↑](#footnote-ref-69)
70. - ارشاد الفحول، شوکانی: 31 [↑](#footnote-ref-70)
71. - شرح السنة، بربهاری: 21 [↑](#footnote-ref-71)
72. - منهج الاستدلال: 1/28-84؛ دکتر عثمان بن علی حسن. [↑](#footnote-ref-72)
73. - لسان العرب: 8/53 [↑](#footnote-ref-73)
74. - ترمذی؛ و شیخ آلبانی در صحیح الجامع: 3621 آن­را صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-74)
75. - الاعتصام، شاطبی: 2/260-265؛ فتح الباری: 13/37 [↑](#footnote-ref-75)
76. - صحیح بخاری: 13/316؛ فتح الباری، بَابُ قَوْلِهِ تَعَالَى: {وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا} [البقرة: 143] وَمَا أَمَرَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِلُزُومِ الجَمَاعَةِ، وَهُمْ أَهْلُ العِلْمِ؛ کتاب الاعتصام بالسنة. [↑](#footnote-ref-76)
77. - سنن ترمذی: 6/335؛ کتاب الفتن، باب ماجاء فی لزوم الجماعة، حدیث: 2168 [↑](#footnote-ref-77)
78. - فتح الباری: 13/37 [↑](#footnote-ref-78)
79. - اصحاب حدیث همان کسانی هستند که بین احادیث صحیح و ناصحیح تفاوت قائلند و حدیث را بزرگ پنداشته و اهل آن هستند. شرف اصحاب الحدیث، بغدادی، ص: 25-24 [↑](#footnote-ref-79)
80. - شرف اصحاب الحدیث، ص: 26-47 [↑](#footnote-ref-80)
81. - مجموع فتاوی ابن تیمیه: 4/95 [↑](#footnote-ref-81)
82. - مجموع الفتاوی: 3/347 [↑](#footnote-ref-82)
83. - ابن عبدالبر، جامع بیان العلم و فضله، 2/43 [↑](#footnote-ref-83)
84. - لوامع الانوار البهیة: 1/74/76 [↑](#footnote-ref-84)
85. - ترمذی: 2167 و ... آلبانی در صحیح الجامع: 1844 آن­را صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-85)
86. - **ابن ماجه: 3992؛ و آلبانی در صحیح الجامع: 1082 آن­را صحیح دانسته است.** [↑](#footnote-ref-86)
87. - مسند احمد؛ و ترمذی می­گوید: این حدیث حسن صحیح است. و آلبانی در «السلسلة الصحیحة: 403 آن­را صحیح می­داند. [↑](#footnote-ref-87)
88. - **بخاری: 7311، 7459؛ و مسلم: 3/1533 و...** [↑](#footnote-ref-88)
89. - **مجموع الفتاوی: 28/38** [↑](#footnote-ref-89)
90. - مسند احمد، بخاری: 7372؛ مسلم: 123؛ و اصحاب سنن [↑](#footnote-ref-90)
91. - صفات الطائفة المنصورة و مفاهیمها، شیخ عدنان بن محمد عرعور [↑](#footnote-ref-91)
92. - **مسلم: 145؛ ابن ماجه: 3221** [↑](#footnote-ref-92)
93. - **مسند احمد: 22450؛ ابو­داود: 3745؛ و آلبانی در صحیح الجامع: 8183 آن­را صحیح دانسته است. نگا: تعریف الخلف بمنهج السلف.** [↑](#footnote-ref-93)
94. - **امام بخاری می­گوید: سالم بن عبدالله بن عمر می­گوید: «مقصود از یقین در اینجا مرگ است». نگا: تفسیر ابن کثیر** [↑](#footnote-ref-94)
95. - **طریق الهجرتین، ص: 285** [↑](#footnote-ref-95)
96. - **مسند احمد، مسلم: 38 و ...** [↑](#footnote-ref-96)
97. - **متن عقیده طحاوی، چاپ اول، ص: 10** [↑](#footnote-ref-97)
98. - **مدارج السالکین: 1/10، 1392هـ- 1972م. دارالکتاب العربی، بیروت، به تحقیق محمد حامد الفقی** [↑](#footnote-ref-98)
99. - **به معنای آیه در تفسیر القرآن العظیم از امام ابن کثیر بنگر: 1/842-843** [↑](#footnote-ref-99)
100. - **الصدفیة، چاپ دوم: 1/293؛ شیطان انسان را رصد نموده و در کمین اوست، پس اگر به عبادات بیفزاید، او را به بدعت­ها و شبهات فرا می­خواند و اگر در او شاهد کاستی در عبادات باشد، وی را به گناهان و شهوات فرا می­خواند.** [↑](#footnote-ref-100)
101. - **مسلم: 372، از ابوهریره** [↑](#footnote-ref-101)
102. - **مسند احمد: 1/398؛ ابن ماجه: 3988؛ از عبدالله بن مسعود رضی­الله­عنه.** [↑](#footnote-ref-102)
103. - **مسند احمد: 2/177، از عبدالله بن عمرو** [↑](#footnote-ref-103)
104. - **مسند احمد: 4/73، از عبدالرحمن بن سنه** [↑](#footnote-ref-104)
105. - **مسند الشهاب: 2/138 از کثیر بن عبدالله مزنی از پدرش از جدش** [↑](#footnote-ref-105)
106. - **الباعث علی انکار البدع والحوادث، ص: 27** [↑](#footnote-ref-106)
107. - **ابن عساکر در «تبیین کذب المفتری» ص: 331 و آن­را به فضیل بن عیاض نسبت می­دهد.** [↑](#footnote-ref-107)
108. - **مدارج السالکین: 1/21-22؛ اغائة اللهفان: 1/69** [↑](#footnote-ref-108)
109. - **تیسیر الکریم الرحمن** [↑](#footnote-ref-109)
110. - **نگا: الثبات علی دین الله، دکتر امین صادق امین** [↑](#footnote-ref-110)
111. - **اعلام الموقعین، ابن قیم: 2/257** [↑](#footnote-ref-111)
112. - **اخلاق العلماء، ص: 96** [↑](#footnote-ref-112)
113. - **ابوداود؛ و آلبانی آن­را در صحیح الجامع: 4362 صحیح دانسته است.** [↑](#footnote-ref-113)
114. - **بخاری، مسلم** [↑](#footnote-ref-114)
115. - **تفسیر ابن کثیر: 2/1227، چاپ جمعیة احیاء التراث الاسلامی** [↑](#footnote-ref-115)
116. - **مسند احمد: 24068؛ ابوداود: 653؛ حاکم؛ آلبانی آن­را در صحیح سنن ابوداود ص: 123 ش: 767 حسن دانسته است.** [↑](#footnote-ref-116)
117. - **مجموع الفتاوی: 13/24** [↑](#footnote-ref-117)
118. - **مجموع الفتاوی: 13/24**  [↑](#footnote-ref-118)
119. - **ابوداود در ادب: 4193؛ مسند احمد: 7685؛ ترمذی: 2300 و آلبانی در صحیح الجامع: 3545 آن­را حَسَن دانسته است.** [↑](#footnote-ref-119)
120. - **ابن بطة در الابانة عن شریعة الفرقة الناجیة، لالکائی در شرح اصول اعتقاد اهل سنت و جماعت: 1/48 ش: 27**  [↑](#footnote-ref-120)
121. - **ابن بطة در الابانة عن شریعة الفرقة الناجیة: 1/48، ش: 45** [↑](#footnote-ref-121)
122. - **تیسیر الکریم الرحمن: 30-29** [↑](#footnote-ref-122)
123. - **الاحکام فی اصول الاحکام: 1/127؛ آمدی، ارشاد الفحول: 33؛ شوکانی؛ نگا: فصل سوم مبحث اول (اهل سنت و جماعت)** [↑](#footnote-ref-123)
124. - **مسند احمد: 17213؛ ابوداود: 4604؛ و آلبانی در صحیح الجامع: 4408 ص 12 آن­را صحیح دانسته­است.** [↑](#footnote-ref-124)
125. - **مسند احمد: 3/367، 4/131، 132، 6/8؛ ترمذی: 2587؛ ابوداود: 3989؛ ابن ماجه: 13؛ و آلبانی در صحیح الجامع: 7172 آن­را صحیح دانسته است.** [↑](#footnote-ref-125)
126. - **مانند قرآنیون که در سال 1902 میلادی توسط غلام نبی معروف به عبد­الله جَکرالوی در لاهور در شبه قاره هند سر برآورد و این افکار ویرانگر به دولت­های عربی سرایت کرد.**

     **اما هر دوی اینها متاثر از تفکر غربی بودند که نتیجه طبیعی استعمار و حملات نظامی بود که چیزی جز شکست نفسی از خود بر جای نگذاشت. چنان­که برخی از آنها به طور کلی سنت را انکار کردند (مانند محامی اجمد افندی صفوت، زینب احمد، حسین عامر) و برخی به صورت جزئی به انکار آن پرداختند (مانند سید محمد رشید رضا، احمد امین شیخ محمد شلتوت، شیخ محمد بخیت مطیعی حنفی) نگا: القرآنیون و شبهاتهم حول­ السنة، استاد خادم حسین الهی بخش، ناشر مکتبة الصدیق، چاپ اول: 1409هـ، 1989م. و کتاب «السنة و مکانتها فی التسریع الاسلامی، دکتر مصطفی سباعی رحمه­الله.** [↑](#footnote-ref-126)
127. - **جامع بیان العلم و فضله، ابن عبد­البر** [↑](#footnote-ref-127)
128. - **شوکانی، ارشاد ­الفحول: 73؛ آمدی: 4/115؛ معالم اصول الفقه عند اهل السنة و الجماعة، جیزانی.** [↑](#footnote-ref-128)
129. - **همان: 132، ابن قیم در این مورد ده دلیل از قرآن ذکر می­کند. نگا: اعلام الموقعین: 135-124** [↑](#footnote-ref-129)
130. - **ابن عبدالبر، بیان العلم و فضله: 1810؛ نگا: الصحیحة، آلبانی: 2648** [↑](#footnote-ref-130)
131. - اعلام الموقعین ، ابن قیم : 3/283 [↑](#footnote-ref-131)
132. - مفتاح الجنة في الاحتجاج بالسنة، جلال الدین سیوطی: 143 ص: 59، تحقیق شیخ بدر البدر حفظه­الله؛ دارالهدی النبوی، مکتبة ابن تیمیه کویت. [↑](#footnote-ref-132)
133. - همان: 135 ص: 60 [↑](#footnote-ref-133)
134. - ارشاد الفحول، شوکانی: 82-81 [↑](#footnote-ref-134)
135. - العقیدة الواسطیة: 15/30 [↑](#footnote-ref-135)
136. - مجموع الفتاوی: 3/161-156، اعلام الموقعین: 4/135/123 [↑](#footnote-ref-136)
137. - اعلام الموقعین: 4/139 [↑](#footnote-ref-137)
138. - ارشاد الفحول، شوکانی: 33 [↑](#footnote-ref-138)
139. - بخاری: 6/2737 [↑](#footnote-ref-139)
140. - از این جهت که هرکس اسناد را ذکر کند، خود را بری نموده است. و تصحیح و تحسین سند آن از طریق دیگر خواهد بود. [↑](#footnote-ref-140)
141. - الجامع لاحکام القرآن، قرطبی: 4/216 [↑](#footnote-ref-141)
142. - مسلم: 2/705: 1017 [↑](#footnote-ref-142)
143. - ارشاد الفحول، شوکانی: 33 [↑](#footnote-ref-143)
144. - الحدیث والمحدثون: 12، محمد ابو زهو [↑](#footnote-ref-144)
145. - همان؛ و الموافقات، شاطبی: 4/726 [↑](#footnote-ref-145)
146. - مسند احمد: 4/131 1300؛ ابوداود 5/12-10و آلبانی در صحیح الجامع: 2643 آن­را صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-146)
147. - الاحکام، ابن حزم:1/135 [↑](#footnote-ref-147)
148. - اعلام الموقعین: 1/48 [↑](#footnote-ref-148)
149. مسند احمد: 17194، ابن ماجه: 12،؟؟؟:568، بیهقی:19148 [↑](#footnote-ref-149)
150. بخاری:4604ومسلم: 2125 [↑](#footnote-ref-150)
151. - تواتر در لغت به معنای تتابع (پی در پی، پشت سر هم) می­باشد. خداوند متعال می­فرماید: «**ثُمَّ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا تَتْرَا»** (مومنون: 44) یعنی پی در پی و پشت سرهم؛ و گفته می­شود: «تتابع المطر» یعنی پی در پی باران بارید. و از جمله احادیث متواتر عبارت است از: 1- **وَمَنْ كَذَبَ عَلَيَّ مُتَعَمِّدًا فَلْيَتَبَوَّأْ مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ 2- مسح بر خفین** [↑](#footnote-ref-151)
152. - اتفاق آنها؛ چنانکه هریک از آنها از سرزمین و نژاد و دارای مذاهب مختلف باشند و ... [↑](#footnote-ref-152)
153. - مسلم: 4؛ بخاری: 6197 [↑](#footnote-ref-153)
154. - حدیث آحاد به سه دسته تقسیم می­شود: 1- حدیث مشهور: حدیثی که در هر طبقه­ای از طبقات سند سه یا بیشتر از سه نفر آن­را روایت کرده­اند و تعداد آنها به حد تواتر نمی­رسد. (شرح النخبة: 11/14) از جمله احادیث مشهور این روایت است که می­فرماید: «إِنَّ اللَّهَ لاَ يَقْبِضُ العِلْمَ انْتِزَاعًا يَنْتَزِعُهُ»؛ 2- حدیث عزیز: حدیثی است که روایات در هر طبقه­ی سند کمتر از دو نفر نیستند. (شرح النخبة: 15) و از جمله احادیث عزیز این روایت است که می­فرماید: «لاَ يُؤْمِنُ أَحَدُكُمْ، حَتَّى أَكُونَ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ وَالِدِهِ وَوَلَدِهِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ» متفق علیه. 3- حدیث غریب: حدیثی است که تنها یک نفر آن­را روایت کرده است و جز او کسی آن­را روایت نکرده است یا اینکه به خاطر زیاده­ای در متن یا سند منفرد است. (علوم الحدیث، ابن صلاح: 244) و از جمله احادیث غریب این روایت است که: «إِنَّمَا الأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ» متفق علیه. [↑](#footnote-ref-154)
155. - مسلم: 2419 [↑](#footnote-ref-155)
156. - الرسالة، امام شافعی: 453-401 [↑](#footnote-ref-156)
157. - الرسالة: 419-410؛ و روضة الناظر: 1/277،278 [↑](#footnote-ref-157)
158. - امام، فقیه، اصولی، تیزبین ودقیق، ابوبکرمحمد بن احمد بن ابی سهل سرخس، متوفای 490 هجری [↑](#footnote-ref-158)
159. - ابوبکر رازی؛ امام، علامه، مفتی، مجتهد، عالم عراق، ابوبکر احمد بن علی رازی حنفی، تألیفات زیادی دارد. نزد ابوالحسن کرخی به کسب علم پرداخت. سفر نموده و احادیثی را روایت کرده است. در نیشابور ابوالعباس اصم را ملاقات نمود. در ذوالحجه 307 هجری درحالی­که 65 سال سن داشت، وفات کرد. نگا: سیر اعلام النبلاء. [↑](#footnote-ref-159)
160. - محمد بن محمد غزالی طوسی؛ ابوحامد، فیلسوف، منصوف؛ حدود دویست تألیف دارد. در طابران (روستایی در طوسِ خراسان) متولد و فوت شد. به نیشابور و پس از آن به بغداد و حجاز و سرزمین شام و مصر سفر کرد و در پایان عمر به سرزمین خود بازگشت. نسبت وی (غزالی) به (غزل) ریسندگی می­باشد یا منسوب به (غزاله) یکی از روستاهای طوس می­باشد. [↑](#footnote-ref-160)
161. - ابوطیب طبری (348-450هـ) طاهر بن عبدالله بن طاهر بن عمر، قاضی ابوطیب. فقیه، اصولی، جدلی؛ از جمله تصانیف وی: شرح مختصر المزنی، در فروع فقه شافعی؛ طبقات الشافعیة: 3/176، الاعلام: 3/321 [↑](#footnote-ref-161)
162. - ابن خویر منداد (؟-390 هـ ) محمد بن محمد عبدالله خویر منداد مالکی عراقی. فقیه و اصولی؛ از جمله تصنیفات وی: کتاب بزرگی در موضوع خلاف و کتابی در اصول فقه می­­باشد. الوافی بالوفیات: 2/52؛ معجم المولفین: 8/280 [↑](#footnote-ref-162)
163. - مختصرالصواعق، ابن قیم: 2/373 [↑](#footnote-ref-163)
164. - مختصرالصواعق: 2/383 [↑](#footnote-ref-164)
165. - تعداد آنها به بیش از350 حدیث نمی­رسد،نگا: نظم المتنائر؟؟؟ [↑](#footnote-ref-165)
166. - ترمذی: 1071؛ آلبانی در صحیح الجامع: 726 آن­را حسن دانسته است. [↑](#footnote-ref-166)
167. - مسند احمد:9621؛ بخاری :7072؛ مسلم: 193 [↑](#footnote-ref-167)
168. - هَجَر: ابن حائک می­گوید: الهجر در لغت حِمیر و عرب عاربه به معنای «القریة» می­باشد. و از این قبیل است هجرالبحرین. معجم البلدان، یاقوت حموی: 5/393؛ و گفته شده: بخش بحرین همگی هجر است که دیدگاه درست نیز همین است. [↑](#footnote-ref-168)
169. - بَصری: دو مکان از هم جدا می­باشد. یکی در شام است در قلب دمشق که در میان اعراب از گذشته تا حال مشهور است. و مکان دیگری با این اسم «بُصری» از روستاهای بغداد در نزدیکی عُکبَر می­باشد. اما مقصود مورد نظر در حدیث، همان بصری شام است. والله اعلم [↑](#footnote-ref-169)
170. - مسند احمد: 18792؛ ترمذی: 2441؛ و آلبانی در صحیح الجامع: 56 آن­را صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-170)
171. - مسند احمد: 13245؛ ابوداود: 4739؛ ترمذی: 2435؛ و آلبانی در صحیح الجامع: 3714 آن­را صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-171)
172. - ترمذی: 2557؛ مسند احمد: 8803؛ و آلبانی در صحیح الجامع: 8025 آن­را صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-172)
173. - مسند احمد: 24707؛ و آلبانی در جامع الصحیح:2180 و الصحیحة: 1695 آن­را صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-173)
174. - بخاری: 218و مسلم: 292 [↑](#footnote-ref-174)
175. - و از این قبیل است ایمان به حوض پیامبر و نبوت آدم و ده نفری که به بهشت بشارت داده شدند. [↑](#footnote-ref-175)
176. - مسلم: 2780 [↑](#footnote-ref-176)
177. - خبری که قرائن آن­را احطه کرده باشد انواع مختلفی دارد که مشهورترین آنها عبارت است از؛ الف) روایتی که شیخان بخاری و مسلم در دو کتاب صحیح خود تخریج کرده­اند و به حد تواتر نمی­رسد. اما قرائن متعددی آنها را احاطه کرده است از جمله:

     مقام و منزلت امام بخاری و مسلم در زمینه تخریج این احادیث

     پیشرو بودن آنها در تشخیص حدیث صحیح از سقیم

     پذیرفته شدن صحت و قبولیت این دو کتاب از سوی علما؛ و این تأیید، خود به تنهایی در آموختن علم کافی است وقوی­تر از مجرد کثرت طرقی می­باشد که به حد تواتر نمی­رسد.

     ب) خبر مشهوری که طرق متفاوتی داشته باشد و همگی آنها از ضعف راویان و هرگونه علت خالی باشند.

     ج) خبری که در سلسله­ی راویان آن ائمه حافظ و متقن وجود داشته باشند چنانکه غریب نباشند. مانند حدیثی که امام احمد از امام شافعی روایت می­کند و امام شافعی از امام مالک روایت می­کند و حدیثی که در نقل روایت از امام شافعی، شخص دیگری با امام احمد همراه باشد و همچنین در روایت از امام مالک، شخص دیگری با امام شافعی همراه باشد». [↑](#footnote-ref-177)
178. - الرسالة: 599، 461؛ الفقیه والمتفقه: 1/96؛ مجموع الفتاوی: 18/41؛ مختصرالصواعق: 466؛ شرح کوکب المنیر: 2/348-352؛ مذکرة الشنقیطی: 103 [↑](#footnote-ref-178)
179. - مجموع الفتاوی: 13/351 و 18/41 [↑](#footnote-ref-179)
180. - منظور از خالی بودن از قرائن در اینجا، خالی بودن آن از قرائنی است که با لحاظ آنها، چنین خبری مفید علم خواهد بود نه عدم قرائن به طور مطلق. [↑](#footnote-ref-180)
181. - المسودة: 244؛ الجواب الصحیح: 4/293 [↑](#footnote-ref-181)
182. - مختصرالصواعق: 455، 456 [↑](#footnote-ref-182)
183. - مختصرالصواعق: 468، 466 [↑](#footnote-ref-183)
184. - برخی از اهل علم بر این باورند که چون خبر واحد صحیح باشد حتما مفید علم خواهد بود. چرا که به باور آنها حدیث صحیح بدون قرائن متصور نیست. پس چون خبری صحیح شد، دو امر لازمه­ی صحت آن است: قرائن و علم؛ بنابراین خبر واحد مفید علم خواهد بود بر مبنای قرائن نه به صورت مطلق؛ و این دیدگاه بیانگر آن است که قرائتی را که ذکر نموده­اند، در واقع همراه هر حدیث صحیحی می­باشند و از آن جدا نیستند. مثلا راویان حدیث صحابه باشند، کسانی که صداقت و امانت آنها شناخته شده است و آنچه روایت شده قول رسول خدا ح باشد و در آن نور و دلالت و برهانی وجود داشته باشد که به صدق و راستی آن گواهی می­دهد. مختصرالصواعق: 466-468 [↑](#footnote-ref-184)
185. - نگا: مجموع الفتاوی: 18/69، 70 و مختصرالصواعق: 453-455 [↑](#footnote-ref-185)
186. - الفهم عبارت است از تصور معنای نیکو و وجود آن و آماده کردن ذهن برای استنباط؛ صحت فهم بخشی از آن در فطرت و سرشت آدمی نهادینه شده است و بر این اساس است که گفته می­شود: حکم نمودن بر چیزی فرعی از تصور آن است. [↑](#footnote-ref-186)
187. - معجم الوسیط، ص: 730؛ چاپ مجموع اللغة العربیة القاهرة [↑](#footnote-ref-187)
188. - نگا: سیکولوجیه اللغة، دکتر جمعه یوسف، ص: 70-71 [↑](#footnote-ref-188)
189. - سنن دارمی: 4/206؛ سنن کبری، بیهقی: 10/115 [↑](#footnote-ref-189)
190. - نگا: کتاب مصادر التشریع ومنهج الاستدلال والتلقی بین اهل السنة ومخالفیهم، شیخ حمدی عبدالله حفظه­الله [↑](#footnote-ref-190)
191. - مسلم: 50 [↑](#footnote-ref-191)
192. - بخاری: 103 [↑](#footnote-ref-192)
193. - صحابه عبارت است از کسی که در حال ایمان به پیامبر، او را ملاقات کرده و بر اسلام مرده باشد. نگا: اعلام الموقعین: 1/79 ، 80، 4/147 – 150، مختصرالصواعق: 2/346، 345 [↑](#footnote-ref-193)
194. - مسند احمد: 5/211 : 3600؛ شیخ احمد شاکر می­گوید: اسناد آن صحیح است. [↑](#footnote-ref-194)
195. - تفسیر طبری: 22/44؛ و نگا: اعلام الموقعین: 1/14 [↑](#footnote-ref-195)
196. - تفسیر ابن کثیر، 1/276 [↑](#footnote-ref-196)
197. - مسند احمد: 3413 ؛ بخاری : 3378 و مسلم: 4601 [↑](#footnote-ref-197)
198. - مجموع الفتاوی، ابن تیمیه: 4/157، 158 [↑](#footnote-ref-198)
199. - البدع و النهی عنها، ص: 10؛ ابن وضاح اندلسی، وابن عبدالبر در جامع بیان العلم: 2/119 و اصل آن در بخاری: 7282 می­باشد. [↑](#footnote-ref-199)
200. - اسناد آن صحیح است. بیهقی در الاسماء و الصفات: 949، 2/374 [↑](#footnote-ref-200)
201. - مجموع الفتاوی: 4/158 [↑](#footnote-ref-201)
202. - طبقات الحنایله: 1/241؛ شرح اصول اعتقاد اهل السنة، لالکائی، 1/156: 317 [↑](#footnote-ref-202)
203. - درء التعارض العقل و النقل: 5/383 [↑](#footnote-ref-203)
204. - الموافقات: 4/446، 447 [↑](#footnote-ref-204)
205. - چرا که این تصور طعن و خرده­گیری پوشیده­ای به الله و رسولش می­باشد. خرده­گیری از خداوند متعال است از این جهت که در انتخاب اصحاب پیامبرش نیک عمل نکرده است و خرده­گیری و طعن به رسول خداست از این جهت که اصحابش را آموزش نداده است. (والعیاذ بالله) [↑](#footnote-ref-205)
206. - مجموع الفتاوی، ابن تیمیه: 5/7، 8 [↑](#footnote-ref-206)
207. - نگا: الصواعق المرسلة، 2/509 -510 [↑](#footnote-ref-207)
208. - نگا: مجموع الفتاوی، ابن تیمیه: 13/363؛ تفسیر ابن کثیر: 1/12-15؛ مختصر الصواعق: 2/336 [↑](#footnote-ref-208)
209. - نگا: معرفة علوم الحدیث، ص: 19-21؛ مستدرک: 1/542؛ کتاب الدعاء: 2/345؛ کتاب التفسیر 4/575؛ کتاب الاهوال؛ ونگا: مختصر الصواعق: 2/346 ؛ اعلام الموقعین: 4/153؛ قواعد فی علوم الحدیث، تهانوی، ص: 127، 128 [↑](#footnote-ref-209)
210. - المستدرک، کتاب التفسیر: 2/258 [↑](#footnote-ref-210)
211. - نگا: مختصر الصواعق: 2/346؛ المدخل الی مذهب الامام احمد، ص: 42 [↑](#footnote-ref-211)
212. - نگا: مجموع الفتاوی، ابن تیمیه: 13/333 ؛ و پس از آن؛ تفسیر ابن کثیر: 1/15 [↑](#footnote-ref-212)
213. - نگا: رفع الملام عن ائمه الاعلام، شیخ الاسلام و مقدمه فی اصول التفسیر [↑](#footnote-ref-213)
214. - ابو داود: 2512؛ ترمذی: 2972؛ نسائی در الکبری: 6/298- 299: 11028، 11029 و شیخ آلبانی در الصحیحة: 13 آن­را صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-214)
215. - (مائده: 105) «ای کسانی‌که ایمان آورده‌اید! مراقب خود باشید، اگر شما هدایت یافته باشید، گمراهی کسانی‌که گمراه شده‌اند به شما زیانی نمی‌رساند، بازگشت همه‌ی شما به سوی الله است، آنگاه شما را از آنچه عمل می‌کردید، آگاه می‌سازد.» [↑](#footnote-ref-215)
216. - ابن ماجه: 400؛ مسند احمد: 35؛ ابن حبان: 305 و لفظ از امام احمد است و آلبانی در صحیح الجامع: 3737 آن­را صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-216)
217. - معبد الجهنی: به او ابن عبدالله بن حکیم و نیز عویم البصری گفته می­شود. ابن سعد او را در طبقه دوم از تابعین اهل بصره ذکر کرده است. او اولین کسی است که در مورد تقدیر در بصره سخن گفته است. و در بحث تقدیر در رأس همگان قرار داشت. به مدینه آمد و عده­ای از مردم به وسیله­ی او منحرف شدند. حسن بصری می­گفت: «از معبد بر حذر باشید که او گمراه و گمراه کننده است.» عبدالملک او را کشت و در دمشق در سال 80 هجری به دار آویخت. تهذیب التهذیب، ابن حجر عسقلانی: 2/225 [↑](#footnote-ref-217)
218. - غیلان دمشقی: وی از سخنوران بود. از یاران حارث کذاب و از کسانی بود که به نبوت وی ایمان آوردند. مکحول به او می­گفت: «با من منشین». و ساجی می­گوید: «او از داعیان نفی تقدیر بود». عمر بن عبدالعزیز بر علیه او دعا نمود و مالک از همنشینی با او نهی می­کرد و امام اوزاعی با او مناظره نموده و به قتل وی فتوا داد. هشام بن عبدالملک او را کشت. لسان المیزان، امام ابن حجر عسقلانی: 4/424؛ و نگا: کتاب میزان الاعتدال: 3/338؛ و کتاب المجروحین، ابن حبان: 2/200 [↑](#footnote-ref-218)
219. - شرح اصول السنة، لالکائی: 4/750: 1398 و نگا: الشریعة، ص: 242 [↑](#footnote-ref-219)
220. - نگا: التاریخ الکبیر، بخاری: 5/93 -259 [↑](#footnote-ref-220)
221. - مانند این کلام الهی که می­فرماید: «وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهاً آخَرَ وَلَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَا يَزْنُونَ وَمَن يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَاماً \* يُضَاعَفْ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَيَخْلُدْ فِيهِ مُهَاناً» (فرقان: 68- 69) «و کسانی‌که با الله معبود دیگر را نمی‌خوانند و نفسی را که الله (کشتنش را) حرام کرده است، جز به حق نمی‌کشند و زنا نمی‌کنند؛ و هرکس چنین کند، مجازات گناه (خود) را خواهد دید. عذاب او در روز قیامت مضاعف می‌گردد و با خواری (و ذلت) در آن جاودان خواهد ماند».

     و اینکه می­فرماید: «وَمَن يَقْتُلْ مُؤْمِناً مُّتَعَمِّداً فَجَزَآؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِداً فِيهَا وَغَضِبَ اللهُ عَلَيْهِ وَلَعَنَهُ وَأَعَدَّ لَهُ عَذَاباً عَظِيماً» (نساء: 93) «و هرکس مؤمنی را از روی عمد به قتل برساند، کیفرش دوزخ است که در آن جاودانه می‌ماند و الله بر او غضب می‌کند و او را از رحمتش دور می‌سازد و عذاب بزرگی برای او آماده ساخته است». [↑](#footnote-ref-221)
222. - الجامع لشعب الایمان:2/103-105،امام بیهقی [↑](#footnote-ref-222)
223. - (نساء : 3) با زنانی که مورد پسند شماست دو دو و سه سه و چهار چهار ازدواج کنید. [↑](#footnote-ref-223)
224. - روافض نیز چنین می­گویند. [↑](#footnote-ref-224)
225. - (زمر: 56) تا (مبادا) کسی (در روز قیامت) بگوید: «ای افسوس بر من که در حق الله کوتاهی کردم و بی‌گمان از مسخره کنندگان (آیین او) بودم». [↑](#footnote-ref-225)
226. - مسلم: 2264؛ زمانه را دشنام ندهید که خداوند زمانه است. [↑](#footnote-ref-226)
227. - دارقطنی به صورت مرفوع از عمر بن خطاب، در اسناد آن کلبی است که ضعیف ضعیف است. و بزار با اسناد دیگری نیز آن­را روایت کرده است. ابن قطان در مورد آن می­گوید: اسناد آن حسن است. نگا: سنن دارقطنی، الوصایا: 4/146 همراه پاورقی آن (تعلیق المغنی) این جمله نیز به صورت موقوف از برخی از سلف صالح روایت شده است. [↑](#footnote-ref-227)
228. - نگا: البدع و النهی عنها، ابن وضاح قرطبی، ص: 72 [↑](#footnote-ref-228)
229. - دارمی: 1/50 [↑](#footnote-ref-229)
230. - (آل عمران: 117) بادی است که در آن سرمای سخت و سوزانی است. [↑](#footnote-ref-230)
231. - (طه: 121) و آدم پروردگارش را نافرمانی کرد، پس گمراه شد. [↑](#footnote-ref-231)
232. - نگا: الاعتصام، شاطبی: 1/23؛ نگا: دراسات فی الاهواء والفرق والبدع وموقف السلف منها، دکتر ناصر العقل [↑](#footnote-ref-232)
233. - ابوعبیدالقاسم بن سلاّم هروی آن­را در کتاب «فضائل القرآن ومعالمه وادبه» ص: 42/95 روایت کرده است. [↑](#footnote-ref-233)
234. - نگا: الموافقات: 7513؛ اعتقاد اهل السنة والجماعة، محمد رشاد خلیل، ص: 238 و 239؛ مانند سکوت سلف از کیفیت تمام صفات الهی. [↑](#footnote-ref-234)
235. - مسند احمد: 1/342 ؛ و احمد شاکر: 5/67 – 3187 آن­را صحیح دانسته است. ابوداود: 403؛ نسائی: 5/165و آلبانی اسناد آن­را در صحیح سنن ابوداود: 3406 حَسَن دانسته است. [↑](#footnote-ref-235)
236. - نگا: منهج الاستدلال علی مسائل الاعتقاد عند اهل السنة والجماعة: 2/525 دکتر عثمان بن علی حسن [↑](#footnote-ref-236)
237. - صحیح؛ عبدالله بن مبارک در الزهد: 815 و عبدالرزاق در مصنف: 11/249، 257/20446 ، 20483 [↑](#footnote-ref-237)
238. - شرح العقیدة الطحاویة، امام ابن ابی العز حنفی: 1/233 [↑](#footnote-ref-238)
239. - نگا: احیاء علوم الدین، ابی حامد محمد غزالی: 1/145-146 [↑](#footnote-ref-239)
240. - و آن اساس و منبع است. [↑](#footnote-ref-240)
241. - نزدیک­ترین فرع قوه­ی مدرک می­باشد. [↑](#footnote-ref-241)
242. - فرع بخش اول و دوم می­باشد چرا که با قوه­ی غریزه و علوم ضروری، علوم تجربی بدست می­آید. [↑](#footnote-ref-242)
243. - و این امر ثمره­ی پایانی و هدف نهایی می­باشد. دو قوه­ی اول (غریزه­ی درک و علوم ضروری) و دو قوه­ی اخیر (علوم نظری و عمل به مقتضای علم) با اکتساب بدست می­آیند. ابن تیمیه رحمه­الله در بسیاری از مصنفاتش به این معنا اشاره می­کند. و این به دلیل اهمیت آن است. چرا که ثمره عقل و فایده­ی آن می­باشد. زیرا برای کسی که به موجب هدایت عقلش عمل نکند، عقلی نخواهد بود. و عقل سلیم به سوی ایمان به الله و رسالت­های او فرا می­خواند. بنابراین چون کسی با پیامی که پیامبران آورده­اند، مخالفت کند درحقیقت با عقل خود مخالفت کرده است. هرچند ادعا کند که از بزرگترین عاقلان و پایه­های فهم و ادراک می­باشد. به عنوان مثال مشرکان توحید ربوییت را می­دانستند اما به اقتضای آن که توحید الوهیت است، علی رغم تلازم عقلی و فطری بین آنها (توحید ربویت و الوهیت) پایبند نبودند. و اهل کتاب (یهود و نصاری) با اینکه صدق رسالت رسول خدا ح را می­دانستند چنانکه فرزندان خود را می­شناختند اما به این امر گردن ننهاده و آن­را نپذیرفتند بنابراین همچون الاغ­هایی گشتند که باری را حمل می­کنند بی­آنکه از آن بهره­ای برند. می­گویم: چه بسا که این معنا نزدیک­ترین معنا به اصطلاح شرعی باشد. والله اعلم. [↑](#footnote-ref-243)
244. - کتاب المخصص، ابوالحسن علی بن اسماعیل معروف به ابن سیده، جلد اول، السفر الثالث ص: 16؛ نگا: منهج الاستدلال من مسائل الاعتقاد: 1/158-159؛ دکتر عثمان بن علی حسن [↑](#footnote-ref-244)
245. - الذریعة، اصفهانی، ص: 96 [↑](#footnote-ref-245)
246. - مجموع الفتاوی: 9/304 [↑](#footnote-ref-246)
247. - صحیح بخاری: 4/1744 [↑](#footnote-ref-247)
248. - مسلم: 4/1744-1745 [↑](#footnote-ref-248)
249. - الطیرة: فال بد زدن در مورد چیزی [↑](#footnote-ref-249)
250. - الهامة: حیوانات سمی؛ و گفته شده منظور از آن جغد است. (عرب­ها خفاش و یا جغد را پرنده­ای شوم می­دانستند و معتقد بودند اگر بر بام خانه کسی بنشیند، باعث مرگ وی و یا یکی از بستگانش می­شود. و مفهوم دوم آن این است که آنها معتقد بودند استخوان­های مرده یا روحش به پرنده­ای تبدیل می­شود.) [↑](#footnote-ref-250)
251. - الصفرة: فال بد زدن در مورد ماه صفر که دومین مال هجری قمری است. (اصالت نداشتن صفر دو معنا دارد: یکی اینکه در دوران جاهلیت حرمت ماه محرم را تا صفر به تاخیر می­انداختند و دیگر اینکه مردم معتقد بودند در شکم کرمی وجود دارد که هنگام گرسنگی به حرکت درمی­آید و چه بسا که صاحبش را می­کشد و عرب­ها آن­را از بیماری گری هم واگیرتر می­دانستند.) شرح امام نووی بر صحیح مسلم با اندکی تصرف. به نقل از ترجمه مختصر صحیح بخاری، عبدالقادر ترشابی». [↑](#footnote-ref-251)
252. - النوء: مفرد انواء می­باشد. و آن بیست و هشت جایگاه در آسمان است که هر شب ماه در یکی از آنها قرار می­گیرد. و عرب­ها باریدن باران را با طلوع یا غروب نوء مرتبط می­دانستند. و می­گفتند: به خاطرنوء فلان، باران بارید... اما شریعت از چنین باوری نهی نمود. نگا: النهایه، ابن اثیر: 5/122 [↑](#footnote-ref-252)
253. - الغول: مفرد غیلان: که از جن و شیاطین می­باشد. عرب­ها معتقد بودند که غول خود را در بیابان­ها به مردم نشان می­دهد. و به شکل­های مختلفی در می­آید تا آنها را از راه گمراه کند. [↑](#footnote-ref-253)
254. - ابوداود: 162؛ ابن ابی شیبة در مصنف: 1/30؛ و شیخ آلبانی در صحیح سنن ابی داود: 147 آن­را صحیح دانسته است. و چنانکه حافظ بن حجر در بلوغ المرام: 60 می­گوید: اسناد این روایت حَسَن است. [↑](#footnote-ref-254)
255. - و همچون حدیث مگس که در بخاری و... آمده است. [↑](#footnote-ref-255)
256. - نگا: درء تعارض العقل و النقل: 1/148؛ شرح الطحاویة، ص: 261؛ اعلام الموقعین: 2/47 [↑](#footnote-ref-256)
257. - نگا: ایثارالحق، ص: 123، 124 [↑](#footnote-ref-257)
258. ابن الجوزی از طریق محمد بن شجاع التلجی از حبان بن هلال از حمادبن سلعه از ابی المهزم روایت کرده است و این حدیث نیز از این قبیل است که می گوید: خداوند در شب عرفه سوار بر شتری خاکستری رنگ بر صحرای عرفات نزول می کند و با سواران مصافعه نموده و با پیادگان معانقه می کند . [↑](#footnote-ref-258)
259. نکاء : الباعث الحثیث ، ص 89 کتابی این روایت 1 در موضوعات ذکر نموده و می گوید:«النلجی متهم است ») نکا: تنزیه الشریعه المرفوعه عن الاخبار الشنیعه الموضوعه ، ابوالحسن علی بن محمد بن عراق کنانی، 1/134 ، نکا : التالی المصنوعه فی الاحادیث الموضوعه: جلال الدین سیوطی، 1/3 [↑](#footnote-ref-259)
260. نگا: موافقه صحیح المنقول لصریع المعقول (درء التعارض) ابن تیمیه، 1/124 [↑](#footnote-ref-260)
261. - مسلم: 4/1990: 2569 [↑](#footnote-ref-261)
262. - نگا: درء التعارض العقل والنقل: 1/150؛ مشکل الحدیث وبیانه، ابوبکر محمد بن حسن بن فورک، ص: 44، 45 [↑](#footnote-ref-262)
263. - مجموع القصائد المفیدة، ص: 114 [↑](#footnote-ref-263)
264. - نگا: درء تعارض العقل و النقل: 1/147؛ مجموع الفتاوی: 3/338 ، 339 [↑](#footnote-ref-264)
265. - نگا: درء التعارض: 2/28 ، 29؛ الصواعق المرسلة: 2/460 -497؛ معالم اصول الفقه، جیزانی، به صورت مختصر. [↑](#footnote-ref-265)
266. - جامع البیان، طبری: 5/179 [↑](#footnote-ref-266)
267. - الموافقات: 4/119؛ الاعتصام: 2/309-310 [↑](#footnote-ref-267)
268. - مسند احمد: 6/243 : 6702؛ شیخ آلبانی در تعلیقش بر عقید­ی طحاوی آن­را صحیح می­داند. [↑](#footnote-ref-268)
269. - المسودة، مجد الدین ابن تیمیه: 448؛ ارشاد الفحول، شوکانی: 274 [↑](#footnote-ref-269)
270. - الکفایة، خطیب بغدادی: 433؛ نگا: کلام ابوحامد غزالی در المستصفی: 2/395 [↑](#footnote-ref-270)
271. - نگا: کشف الاسرار: 3/76 ؛ التقریر و التحبیر: 3/2؛ شرح الانوار فی اصول الفقه، ابن مالک، ص: 226 [↑](#footnote-ref-271)
272. - نسخ عبارت است از برداشته شدن حکم شرعی با خطاب شرعی دیگری که پس از آن وارد شده باشد. نگا: الفقیه و المتفقه: 1/80؛ مذکرة الشنقیطی: 66؛ معالم اصول الفقه، جیزانی، ص: 254 [↑](#footnote-ref-272)
273. - نگا: الموافقات: 4/120-121 [↑](#footnote-ref-273)
274. - نگا: الموافقات: 4/122 [↑](#footnote-ref-274)
275. - نگا: الموافقات: 4/121-122؛ ابهاج شرح المنهاج، سبکی: 3/200؛ حاشیه النبائی علی الجلال المحلی: 2/358؛ نهایه السول فی شرح منهاج الاصول، عبدالرحیم بن حسن اسنوی شافعی: 3/1/16-169، در حاشیه التقریر و التحبیر؛ المستصفی، غزالی، 2/379 و پس از آن؛ [↑](#footnote-ref-275)
276. - الرسالة: 173 [↑](#footnote-ref-276)
277. - الکفایة، خطیب بغدادی: 432-433؛ مقدمه ابن صلاح: 143 [↑](#footnote-ref-277)
278. - الاعتصام: 2/311 [↑](#footnote-ref-278)
279. - زادالمعاد: 4/149، 150 [↑](#footnote-ref-279)
280. - الکافیة الشافیة فی الانتصار للفرقة الناجیة: 1144 [↑](#footnote-ref-280)
281. - العام: عبارت است از لفظی که تمام افرادش را در بر می­گیرد بدون حصر مانند: «إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ» (انفطار: 13) «مسلماً نیکان در نعمت(های بهشت) هستند». [کلمه «الابرار» در این آیه تمام افرادش و به عبارتی تمام نیکوکاران را در بر می­گیرد.] مذکرة الشنقیطی: 203؛ الاصول من علم الاصول، ابن عثیمین رحمه­الله. [↑](#footnote-ref-281)
282. - الخاص: عبارت است از محدود کردن عام به بعضی از افرادش به دلیلی که بر این محدودیت دلالت می­کند. نگا: معالم اصول الفقه عند اهل السنة، ص: 427 [↑](#footnote-ref-282)
283. - المطلق: عبارت است از آنچه بدون قید بر حقیقتی دلالت کند. چنانکه خداوند متعال می­فرماید: «فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَتَمَاسَّا» (مجادله: 3) «پس باید پیش از آمیزش جنسی باهم برده را آزاد کنند»؛ [در این آیه کلمه «رقبه» به صورت مطلق به کار رفته است.] الاصول من علم الاصول، ابن عثیمین، ص: 51. [↑](#footnote-ref-283)
284. - المقید: عبارت است از لفظی که بر حقیقتی با قید دلالت می­کند. چنانکه خداوند متعال می­فرماید: «وَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ» (نساء: 92) «یک برده مؤمن را آزاد کند». [در این آیه کلمه برده، با قید مومن بودن ذکر شده است.] نگا: معالم اصول الفقه عند اهل السنة، ص: 442؛ [↑](#footnote-ref-284)
285. - الاستثناء: عبارت است از خارج کردن برخی از افراد عام با حرف «الا» یا یکی از اخوات آن؛ چنانکه خداوند متعال می­فرماید: «وَالْعَصْرِ \* إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ \* إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ» (عصر: 1-3) «سوگند به عصر. که انسان در (خسران و) زیان است. مگر کسانی‌که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته انجام داده‌اند و یکدیگر را به حق سفارش نموده و یکدیگر را به صبر سفارش کرده‌اند.» [در این سوره از میان انسان­ها، مومنان از زیان و خسران استثنا شده­اند.] الاصول من علم الاصول، ابن عثیمین، ص: 45 [↑](#footnote-ref-285)
286. - نگا: الرسالة، شافعی، ص: 53 و پس از آن [↑](#footnote-ref-286)
287. - زادالمعاد: 4/149؛ نگا: المدخل الی مذهب الامام احمد، ص: 197 [↑](#footnote-ref-287)
288. - مفتاح دار السعادة: 2/271 ، 272 [↑](#footnote-ref-288)
289. - نگا: الرسالة، ص: 214 ، 215 [↑](#footnote-ref-289)
290. - **مسند احمد، بخاری، مسلم و اصحاب سنن و ترمذی:1430** [↑](#footnote-ref-290)
291. - **فوائد الالتزام بالقاعدة، ابن قیم: 4/134، 144؛ تفسیر ابن کثیر: 1/173، 174** [↑](#footnote-ref-291)
292. - **نگا: الرسالة** التدمیریة، ص: 21 و پس از آن [↑](#footnote-ref-292)
293. - **اختلاف اللفظ، ص: 12/13** [↑](#footnote-ref-293)
294. - **اشاره به این آیه دارد: «قَالَ رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الأَرْضِ وَلأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ» (حجر: 39) «گفت: پروردگارا! به سبب اين كه مرا گمراه ساختی، (معاصی و اعمال زشت را) در زمين برايشان می­آرايم و جملگی آنان را گمراه می­نمايم».** [↑](#footnote-ref-294)
295. - **الشریعة، آجرّی: 222** [↑](#footnote-ref-295)
296. - **الشریعة، آجرّی: 228** [↑](#footnote-ref-296)
297. - **ابوبکر باقلانی رحمه­الله می­گوید: «چون به نظر آید که دو دلیل به ظاهر با یکدیگر در تعارض قرار دارند و هریک از آنها موجب دیگری را نفی می­کند، واجب است که نفی و اثبات این مهم بر این حمل شود که آن دو دلیل در دو زمان مختلف یا در مورد دو فرقه مختلف یا در مورد دو شخص یا در باب دو صفت و ویژگی متفاوت وارد شده­اند. زیرا با توجه به محال بودن تناقض­گویی رسول خدا** ح **در بیان شرح و ابلاغ وحی، چاره­ای جز این نیست.» خطیب بغدادی در الکفایة، ص: 433 این مطلب را از او نقل می­کند.** [↑](#footnote-ref-297)
298. - **نگا: ارشاد الفحول، ص: 276** [↑](#footnote-ref-298)
299. - **معالم السنن: 3/80** [↑](#footnote-ref-299)
300. - **اختلاف الحدیث، در حاشیه الام: 7/57**  [↑](#footnote-ref-300)
301. - **نگا: الاعتبار فی بیان الناسخ و المنسوخ، ص: 11 و پس از آن؛ التقیید و الایضاح، ص: 245** [↑](#footnote-ref-301)
302. - **ارشاد الفحول: 276** [↑](#footnote-ref-302)
303. - اکثر احناف دیدگاه­شان چنین است و یکی از دو روایت از مالک و شافعیه و حنابله نیز همین دیدگاه است. نگا: المسودة، مجد الدین ابن تیمیه، ص: 446، 448 [↑](#footnote-ref-303)
304. - روضة الناضر: 2/432 [↑](#footnote-ref-304)
305. - نگا: ارشاد الفحول، ص: 275؛ روضة الناضر، ابن قدامة: 2/432 [↑](#footnote-ref-305)
306. - آن مرد نافع بن ازرق رهبر فرقه ازارقه از شاخه­های خوارج بود. نگا: فتح الباری: 8/5571 [↑](#footnote-ref-306)
307. - **(مومنون: 101): «پس هنگامی‌که در صور دمیده شود، در آن روز هیچ گونه پیوند خویشاوندی در میان آن‌ها نخواهد بود و از (حال) یکدیگر نپرسند».** [↑](#footnote-ref-307)
308. - **(صافات: 27): «آن‌ها سوال کنان رو به یکدیگر کنند».** [↑](#footnote-ref-308)
309. - **(نساء: 42): «و هیچ سخنی را نمی‌توانند از الله پنهان کنند».** [↑](#footnote-ref-309)
310. -  **(انعام: 23): «آنگاه پاسخ و عذرشان جز این نباشد که گویند: به الله پروردگارمان سوگند که ما مشرک نبودیم!».** [↑](#footnote-ref-310)
311. - **(نازعات: 27- 30): «آیا آفرینش شما (بعد از مرگ) سخت‌تر است یا آسمان که (الله) آن­را بنا کرد؟ سقف آن­را برافراشت، پس به آن شکل و نظم داد. و شبش را تاریک و روزش را روشن گردانید. و زمین را بعد از آن گسترانید».** [↑](#footnote-ref-311)
312. - **(فصلت: 9-11): «بگو: آیا شما به آن کسی‌که زمین را در دو روز آفرید کافر می‌شوید و برای او همتایانی قرار می‌دهید؟! او پروردگار جهانیان است. و در آن (زمین) کوه‌‌ها را از فرازش پدید آورد و در آن برکت داد و خوراک (و رزق، اهل) آن­را مقدر (و معین) فرمود، (این‌ها همه) در چهار روز بود، (بنا بر این) برای سؤال کنندگان (واضح و) روشن گردید. سپس به سوی آسمان متوجه شد، درحالی‌که بصورت دود بود، پس به آن و به زمین فرمود: «خواسته یا ناخواسته بیایید» گفتند: «به دلخواه آمدیم».** [↑](#footnote-ref-312)
313. - **(زمر: 68): «و در «صور» دمیده شود، پس هر که در آسمان‌ها و هر که در زمین است جز آن‌ها که الله بخواهد (بی‌هوش شده و) بمیرند. سپس بار دیگر در آن دمیده می‌شود، ناگهان آن‌ها به پا خیزند (و) می‌نگرند».** [↑](#footnote-ref-313)
314. - **صحیح بخاری: 8/555، 556؛ فتح الباری، کتاب التفسیر، سوره سجده؛ نگا: الرد علی الزنادقة و الجهمیة، امام احمد بن حنبل، ص: 54 و پس از آن؛ و ضمن «عقاید السلف» نوشته دکتر علی سامی النشار نیز آمده است.** [↑](#footnote-ref-314)
315. - **هرکس در قلبش به اندازه­ی دانه­ای ارزن ایمان وجود داشته باشد، وارد دوزخ نمی­شود. و کسی که به اندازه­ی دانه­ای ارزنی کبر در قلبش باشد، وارد بهشت نمی­شود. مسلم: 1/93، کتاب الایمان- باب تحریم الکبر و بیانه، حدیث: 148** [↑](#footnote-ref-315)
316. - **«هیچ بنده­ای نیست که بگوید: لَا إِلَهَ إِلا اللَّهُ و بر آن بمیرد مگر اینکه وارد بهشت می­شود. گفتم (ابوذر): هر چند زنا و دزدی کند؟ فرمودند: هرچند زنا کند و دزدی کند. گفتم: هرچند زنا و دزدی کند؟ فرمودند: هرچند زنا کند و دزدی کند. و سه بار این مطلب را تکرار کردند. سپس در بار چهارم گفتند: (هرچند زنا و دزدی کند) بر خلاف میل ابوذر». مسلم: 1/95، کتاب الایمان باب: من مات لایشرک بالله شیئا دخل... حدیث: 154** [↑](#footnote-ref-316)
317. - **نگا: تاویل مختلف الحدیث، ص: 117** [↑](#footnote-ref-317)
318. - **نگا: مجموع فتاوی ابن تیمیه: 7/677، 679؛ تاویل مختلف الحدیث، ص: 117، 118** [↑](#footnote-ref-318)
319. - **مسلم: 1/93؛ کتاب الایمان- باب تحریم الکبر و بیانه، حدیث: 147؛ و نگا: ابوداود: 4/352. کتاب اللباس- باب ما جاء فی الکبر، حدیث: 4092** [↑](#footnote-ref-319)
320. - **مسلم: 2021؛ کتاب الاشربه، باب آداب الطعام و الشراب** [↑](#footnote-ref-320)
321. - مانند حدیث: «**لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ قَتَّاتٌ»:** «سخن چین وارد بهشت نمی­شود». و اینکه فرمودند: «**لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ قَاطِعُ رَحِمٍ...»: «کسی که پیوند خویشاوندی را قطع کند، وارد بهشت نمی­شود...** [↑](#footnote-ref-321)
322. - **بخاری: 2/23؛ فتح الباری، کتاب مواقیت الصلاة، باب فضل صلاة العصر، حدیث: 554** [↑](#footnote-ref-322)
323. - نگا: شرح الطحاویة، ص: 150 [↑](#footnote-ref-323)
324. - **نگا: شرح الطحاویة، ص: 151** [↑](#footnote-ref-324)
325. - **تاویل مختلف الحدیث، ص: 207** [↑](#footnote-ref-325)
326. - **نگا: صحیح بخاری: 12/283؛ فتح الباری: کتاب استتابة المرتدین و المعاندین، باب قتل الخوارج و الملحدین، حدیث: 6931** [↑](#footnote-ref-326)
327. - **نگا: لسان العرب: 12/140- 144؛ ماده حکم** [↑](#footnote-ref-327)
328. - **نگا: تفسیر ابن کثیر: 5/210غ چاپ الشعب** [↑](#footnote-ref-328)
329. - **نگا: لسان العرب: 13/503- 505؛ مادة شبه** [↑](#footnote-ref-329)
330. - **مولف «لسان العرب» چنین می­گوید. وگرنه تمائل میان دو چیز، در واقع شباهت از هر جهت می­باشد. اما تشابه بین دو چیز، شباهت از برخی جهات می­باشد. و برخی از اهل لغت تشابه را در صفات و تمائل را در ذوات دانسته­اند.** [↑](#footnote-ref-330)
331. - **تیسیر الکریم الرحمن: 376** [↑](#footnote-ref-331)
332. - **تفسیر بغوی: 3/372** [↑](#footnote-ref-332)
333. - **معالم التنزیل، تفسیر بغوی: 3/278** [↑](#footnote-ref-333)
334. - **نگا: العدة فی اصول الفقه، ابویعلی: 2/684، 685؛ المسودة، ص: 161؛ شرح الکوکب المنیر: 2/142؛ زاد المسیر، ابن الجوزی: 1/350، 351؛ تفسیر البغوی: 1/269؛ مجموع الفتاوی، ابن تیمیه: 17/422** [↑](#footnote-ref-334)
335. - **نگا: الفقیه و المتفقه: 1/59؛ تفسیر طبری: 2/172، 173؛ زاد المسیر: 1/350، 351؛ تفسیر قرطبی: 4/10 و ایثار الحق، ص: 90** [↑](#footnote-ref-335)
336. - **نگا: المسودة، ص:162** [↑](#footnote-ref-336)
337. - **نگا: الجامع لاحکام القرآن، قرطبی: 4/9-20، ابن کثیر: 1/476-482 طبری: 3/196-211، تفسیر بغوی: 3/322-325** [↑](#footnote-ref-337)
338. - مسلم: 2165؛ کتاب العلم [↑](#footnote-ref-338)
339. - **(آل عمران: 105): «و مانند کسانی نباشید که پراکنده شدند و اختلاف کردند پس از آنکه دلایل روشن برای­شان آمد و اینان برای­شان عذاب بزرگی است».** [↑](#footnote-ref-339)
340. - **ابن ابی زمنین، اصول السنة، ص: 222؛ عبد الله بن الامام احمد، السنة، ص: 283؛ رک: مختصر الحجة علی ترک المحجة: 1/244، 245** [↑](#footnote-ref-340)
341. - **سائب بن یزید می­گوید: مردی در پی آیات متشابه بود و هر جا از آنها سخن به میان می­آورد. روزی نزد عمر آمد و گفت: ای امیرالمومنین، «وَالذَّارِيَاتِ ذَرْواً \* فَالْحَامِلَاتِ وِقْراً» (ذاریات: 1-2) چیست؟ عمر گفت: (شخصی که در پی متشابهات است) تویی؟ آنگاه آستین بالا زد و با شلاق خود به جان او افتاد. و گفت: به خدا سوگند اگر می­دیدم که موهایت را تراشیده­ای، سرت را از تن جدا می­کردم. سپس گفت: او را بر شتری سوار کنید و نزد قومش ببرید و بگویید: صبیغ در پی کسب علم بود ولی راه علم را به خطا پیمود. راوی می­گوید: او در میان قومش همواره به عنوان انسانی ذلیل می­زیست تا اینکه مرد. شرح اصول اعتقاد اهل السنة، لالکائی(3/634، 635) به نقل از ترجمه کتاب عمر بن خطاب، دکتر صلابی.** [↑](#footnote-ref-341)
342. - **تاویل دو نوع است:**

     **الف) تاویل مطلقِ حقیقی (کلی)؛ و این زمانی است که در لفظ جلاله «الله» در این آیه توقف شود که در این صورت تاویل امور متشابه و حقیقت آنها را کسی جز الله نمی­داند مانند حقیقت اسماء و صفات خداوند و صفت عذاب قبر و نعمت آن و صراط و میزان و بهشت و دوزخ و...**

     **ب) تاویل نسبیِ جزئی؛ و این زمانی است که در جمله «وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ» توقف کنیم. گاهی چیزی به نظر زید خوب به نظر می­رسد که نزد عمرو خوب نیست. و این در مسائل اجتهادی می­باشد. و قول ابن عباس نیز بر همین حمل می­شود آنجا که می­گوید:: «انا من الراسخین الذین یعلمون تاویله»: «من از راسخان در علم هستم که تاویل آن­را می­دانند».** [↑](#footnote-ref-342)
343. - **مسند احمد: 10/230، 6702؛ و شیخ احمد شاکر (10/ 288) آن­را صحیح دانسته است.چاپ دارالمعارف** [↑](#footnote-ref-343)
344. - **حاکم در المستدرک: 1/533؛ کتاب فضائل القرآن؛ و می­گوید: اسناد این حدیث صحیح است و ذهبی با او موافقت کرده است. و آلبانی در السلسلة الصحیحة: 2/133- 587 آن­را حسن دانسته است.** [↑](#footnote-ref-344)
345. - **الاتقان، سیوطی: 2/4؛ تفسیر طبری: 3/ 186** [↑](#footnote-ref-345)
346. - **الاتقان، سیوطی: 2/4** [↑](#footnote-ref-346)
347. - **(بقره: 121): «کسانی ‌که کتاب آسمانی به آن‌ها داده‌ایم، آن­را چنان که شایسته آن است می‌خوانند، آن‌ها به آن (هدایت) ایمان می‌آورند».** [↑](#footnote-ref-347)
348. - **تفسیر طبری: 1/520** [↑](#footnote-ref-348)
349. - **تفسیر طبری: 3/185** [↑](#footnote-ref-349)
350. - **تفسیر طبری: 3/186** [↑](#footnote-ref-350)
351. - **تفسیر طبری: 3/186** [↑](#footnote-ref-351)
352. - **مجموع الفتاوی، ابن تیمیه: 17/386** [↑](#footnote-ref-352)
353. - **نگا: مجموع الفتاوی: 17/386؛ اعلام الموقعین: 2/294** [↑](#footnote-ref-353)
354. - **نگا: مجموع الفتاوی:13/145، 146 و شرح العقیدة الطحاویة: 224-225** [↑](#footnote-ref-354)
355. - **نگا: اعلام الموقعین: 2/294** [↑](#footnote-ref-355)
356. - **نگا: تیسیر الکریم الرحمن: 1/357- 358** [↑](#footnote-ref-356)
357. - **جامع البیان فی تفسیر القرآن، ایجی شافعی، ص: 858** [↑](#footnote-ref-357)
358. - **جبریه: اصل و اساس باور آنها از جهم بن صفوان گرفته شده است. و گفته­اند: فعل بنده همچون طول، قد و رنگ پوست اوست. یعنی بر هر عملی مجبور است.** [↑](#footnote-ref-358)
359. - **احمد، ابوداود، آلبانی در صحیح الجامع: 3714 آن­را صحیح دانسته­ است.** [↑](#footnote-ref-359)
360. - **بخاری: 6559** [↑](#footnote-ref-360)
361. - نصوصی چون: «**وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَّاضِرَةٌ \* إِلَى رَبِّهَا نَاظِرَةٌ \* وَوُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ بَاسِرَةٌ» (قیامه: 22-24) «آن روز چهره‌هایی تازه (و شاداب) است. به سوی پروردگارش می‌نگرد. و در آن روز چهره‌هایی عبوس (و درهم کشیده) است». و از جریر بن عبدالله روایت است که می­گوید: نزد رسول خدا** ح **بودیم که در چهاردهمین شب ماه به ماه نگاه کرد و فرمود: «إِنَّكُمْ سَتَرَوْنَ رَبَّكُمْ كَمَا تَرَوْنَ هَذَا الْقَمَرَ، لَا تَضَامُّونَ فِي رُؤْيَتِهِ، فَإِنِ اسْتَطَعْتُمْ أَنْ لَا تُغْلَبُوا عَلَى صَلَاةٍ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ غُرُوبِهَا فَافْعَلُوا» ثُمَّ قَرَأَ {وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ الْغُرُوبِ» (متفق علیه) «براستی پروردگارتان را بزودی خواهی دید، چنان­که (امروز) این ماه را می­بینید و در دیدن آن دچار هیچ مشکلی نمی­شوید سعی کنید بر نماز­های صبح و عصر مواظبت کنید و حتما این کار را انجام دهید. سپس این آیه را تلاوت فرمود: «خداوند را قبل از طلوع و قبل از غروب آفتاب به پاکی یاد کنید».** [↑](#footnote-ref-361)
362. - **افعال اختیاری عبارت است از افعالی که به مشیئت و اراده الهی باز می­گردد چنان­که هرگاه بخواهد آنها را انجام می­دهد، مانند استواء و نزول و آمدن و خندیدن و غضب و...**  [↑](#footnote-ref-362)
363. - **متفق علیه** [↑](#footnote-ref-363)
364. - **مسند احمد: 2/435 – 436؛ بخاری: 4712؛ مسلم: 194** [↑](#footnote-ref-364)
365. - **مسلم: 395؛ کتاب الصلاة؛ نسائی: 909** [↑](#footnote-ref-365)
366. - **(انبیا: 23): «(او) از آنچه می‌کند، باز خواست نمی‌شود و آنان باز خواست می‌شوند».** [↑](#footnote-ref-366)
367. - **بخاری: 6133، 6224؛ مسلم: 3109** [↑](#footnote-ref-367)
368. - **عزل این است که مرد پس از فرو بردن آلت در فرج زن، برای جلوگیری از بارداری، منی را خارج از فرج بریزد.** [↑](#footnote-ref-368)
369. - **مسلم: 1439؛ کتاب النکاح** [↑](#footnote-ref-369)
370. - ابو داود، نسائی و آلبانی در «الجامع» آن­را صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-370)
371. - منظور از آن نفی اعتقاد و باوری است که در جاهلیت میان اعراب وجود داشت و معتقد بودند که بیماری به خودی خود سرایت می­کند نه با فعل الهی. مسلم نووی [↑](#footnote-ref-371)
372. - فال زدن به وسیله­ی پرندگان و اسماء و الفاظ و قطعه­ای زمین و... نگا: قول السدید شرح کتاب التوحید. [↑](#footnote-ref-372)
373. - بخاری: 5316؛ مسلم:4116 [↑](#footnote-ref-373)
374. - بخاری: 5478؛ مسلم،4116 [↑](#footnote-ref-374)
375. - بخاری: 2048؛ مسلم: 4116 [↑](#footnote-ref-375)
376. - بخاری؛ 69-6868؛ مسلم: 3109 [↑](#footnote-ref-376)
377. - بخاری: 2/23؛ فتح الباری، کتاب مواقیت الصلاة، باب فضل صلاة العصر- حدیث: 554 [↑](#footnote-ref-377)
378. - مسند احمد، ابن ماجه و شیخ آلبانی در «صحیح­الجامع»: 521 آن­را صحیح دانسته است. و «الزیادة» در این آیه، نگاه کردن به چهره خداوند متعال تفسیر شده است. و این تفسیر از ابوبکر صدیق، حذیفة­ بن یمان، عبدالله ­بن عباس (بغوی می­گوید: و ابوموسی و عبادة ­بن صامت) و سعید ­بن مسیب و عبدالرحمن ­بن ابی لیلی و عبدالرحمن ­بن سابط و مجاهد و عکرمه و عامر ­بن سعد و عطاء و ضحاک و حسن و قتاده و سدی و محمد­ بن اسحاق و... افراد دیگری از سلف و خلف روایت شده است. نگا: تفسیر ابن کثیر. [↑](#footnote-ref-378)
379. - **(حدید: 4) «و هر کجا باشید او با شماست». معیت در اینجا به معنای معیت صفات است نه معیت ذات؛ و این شبیه کلام الهی به موسی و هارون است که فرمودند: «قَالَ لَا تَخَافَا إِنَّنِي مَعَكُمَا أَسْمَعُ وَأَرَى» (طه: 46) «فرمود: نترسید! بی‌شک من با شما هستم، می‌شنوم و می‌بینم». و منظور از این معیت نیز تایید و نصرت است (نه اینکه ذات خداوند همراه آن دو بوده است).** [↑](#footnote-ref-379)
380. - **احمد، بخاری: 118 و مسلم: 223، 98-99** [↑](#footnote-ref-380)
381. - **اعلام الموقعین، ابن قیم: 2/294- 304؛ نگا: کتاب التسعینیة، ابن تیمیه** [↑](#footnote-ref-381)
382. - **المفردات فی غریب القرآن، راغب اصفهانی: 330** [↑](#footnote-ref-382)
383. - **النهایة فی غریب الحدیث، ابن اثیر: 1/80؛ نگا: تاج­ العروس، زبیدی: 7/215** [↑](#footnote-ref-383)
384. - **تفسیر طبری: 3/184** [↑](#footnote-ref-384)
385. - **لسان­ العرب: 11/33** [↑](#footnote-ref-385)
386. **- سوره نصر: «(ای پیامبر) هنگامی‌که یاری الله و پیروزی فرا رسد. و مردم را ببینی که گروه گروه در دین الله داخل می‌شوند. پس به ستایش پروردگارت تسبیح گوی و از او آمرزش بخواه، همانا او بسیار توبه‌پذیر است».** [↑](#footnote-ref-386)
387. - **مسند احمد: 4/127؛ و احمد شاکر اسناد آن­را صحیح دانسته است. و هیثمی در مجمع الزوائد: 9/176، باب جامع فیما جاء فی علمه و ما سئل عنه... روایت نموده و آن­را به احمد و طبرانی نسبت داده و سپس می­گوید: و احمد از دو طریق آن­را روایت کرده است که راویان در هر دو طریق، راویان صحیح هستند. و معنای هر دو از نظر لغوی مرادف یکدیگر می­باشد».** [↑](#footnote-ref-387)
388. - **روضة الناظر: 2/30-31؛ مجموع الفتاوی: 17/401** [↑](#footnote-ref-388)
389. - **تاویل صحیح چهار شرط دارد: الف) لفظ در زبان عربی احتمال معنای مورد نظر تاویل کننده را داشته باشد. ب) چون لفظ مورد نظر احتمال معنای مورد نظر تاویل کننده را داشته باشد، بر وی واجب است که ثابت کند و دلیل بیاورد که این لفظ بر معنای مورد نظر او دلالت می­کند. چرا که گاهی یک لفظ چندین معنا دارد و مشخص کردن معنایی مشخص برای آن در چنین شرایطی نیاز به دلیل دارد. ج) اثبات صحت دلیلی که لفظ را از حقیقت و معنای ظاهری آن به معنای دیگری تاویل می­کند؛ چرا که عدول از معنای حقیقی و ظاهری لفظ جایز نیست مگر به دلیل صارفه­ای که قوی­تر از آن باشد. د) دلیلِ صارفه­یِ معنایِ لفظ از حقیقت و ظاهر آن، از هرگونه معارض و مخالف (قوی­تر از آن) سالم باشد.** [↑](#footnote-ref-389)
390. - **مانند تاویل این حدیث: «ایما امراة نکحت بغیر اذن ولیها فنکاحها باطل»: «هرگاه زنی بدون اجازه­ی ولی خود ازدواج کند، نکاحش باطل است». (مسند احمد: 23236؛ ترمذی: 1021؛ ابوداود: 1784؛ دارمی: 2089) چنانکه گفته­اند منظور از «مراة» در اینجا دختر کوچک است.**

     **یا اینکه تاویل معنای ظاهری لفظ به معنایی دیگر بدون هرگونه دلیل باشد. و این در اصطلاح اصولین لعب نامیده می­شود.**

     **مانند دیدگاه برخی از رافضه در تفسیر این کلام الهی که می­فرماید: «إِنَّ اللهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَذْبَحُواْ بَقَرَةً» (بقره: 67) که می­گویند منظور عایشه است. والعیاذ بالله** [↑](#footnote-ref-390)
391. - **نگا: معالم اصول الفقه عند اهل السنة و الجماعة.** [↑](#footnote-ref-391)
392. - **نگا: مجموع الفتاوی: 3/67؛ 6/21؛ الصوافق المرسلة: 1/187**  [↑](#footnote-ref-392)
393. - **نگا: روضه الناظر: 2/32-33؛ قواعد­ الاصول: 52؛ مختصر ابن اللحام: 131** [↑](#footnote-ref-393)
394. - **نگا: شرح کوکب المنیر: 3/461** [↑](#footnote-ref-394)
395. - اهل کلام یکی از اسامی اهل تاویل یا کسانی می­باشد که عقل را بر نقل مقدم می­دارند. [↑](#footnote-ref-395)
396. - تاریخ ظهور مصطلح «تاویل» نزد اهل کلام: معنای اصطلاحی تاویل (صرف لفظ از معنای ظاهری آن) پس از دوران سلف صالح ظهور نمود. چنانکه تاویل به معنای متاخر آن نزد صحابه و تابعین شناخته شده نبود. و همچنین تاویل به این معنا نزد اهل لغت از متقدمین شناخته شده نبود. (رک: به تعریف تاویل در لغت) بلکه ظهور این معنا بعد از قرون برتر و در محیط متکلمین و فلاسفه بوده است. و این پس از ظهور خلاف و تفرقه میان مسلمانان بود. و اولین کسی که این اصطلاح را بیان داشت رازی بود که از شناخته شدگان قرن هفتم بود. نگا: اساس التقدیس: 211، 222 [↑](#footnote-ref-396)
397. - نگا: مجموع الفتاوی، ابن تیمیه: 16/440، 17/306، 307؛ درء التعارض العقل و النقل: 1/12؛ اساس التقدیس، ص: 211 [↑](#footnote-ref-397)
398. - اینکه دلیل از امور ظنی یا قطعی است امری نسبی می­باشد که بر مبنای مختلف بودن عقل استدلال­گر، متفاوت می­باشد و ظنی یا قطعی بودن صفت ذاتی، دلیل نمی­باشد. و این امری است که هیچ عاقلی با آن مخالفت نمی­کند. چنانکه گاهی دلیل نزد زید قطعی شمرده می­شود درحالی­که همان دلیل نزد عمرو ظنی محسوب می­شود. ابن قیم، مختصر الصواعق: 501؛ نگا: فصل چهارم، مبحث دوم از این کتاب [↑](#footnote-ref-398)
399. -گاهی لفظی از نظر لغوی احتمال معنای مرجوح را دارد اما نه در سیاق خاصی که در آن به کار رفته است. مثال: لفظ «عین» بیش از یک معنا دارد و به معنای: چشمه آب، مال، جاسوس و... به کار رفته است. اما این سیاق است که مشخص می­کند مقصود از لفظ «عین» در آن جمله کدامیک از معانی آن می­باشد. [↑](#footnote-ref-399)
400. - درء تعارض العقل والنقل: 1/202، 203؛ مجموع الفتاوی، ابن تیمیه: 5/17، 17/357، 361 [↑](#footnote-ref-400)
401. - مانند کنیزی که صاحبش او را نزد رسول خدا ح آورد و قصد آزاد کردنش را داشت و رسول خدا از او پرسید: «اَینَ الله؟»: «خداوند کجاست؟» گفت: در آسمان. فرمودند: من کیستم؟ گفت: تو رسول خدا هستی. فرمودند: **«أَعْتِقْهَا، فَإِنَّهَا مُؤْمِنَةٌ»:** «او را آزاد کن که مومن است». صحیح مسلم، 1/382، کتاب المساجد، باب تحریم الکلام فی الصلاة، حدیث: 537 [↑](#footnote-ref-401)
402. - نگا: مجموع الفتاوی، ابن تیمیه: 5/15، 16 [↑](#footnote-ref-402)
403. - نگا: ایثار الحق، ص: 138-139، ذم التاویل، موفق الدین ابن قدامه مقدسی رحمه­الله:11، 12؛ تحقیق شیخ بدر البدر حفظه­الله [↑](#footnote-ref-403)
404. - نگا: الصواعق المرسلة: 1/228-230 [↑](#footnote-ref-404)
405. - و این یکی از تفاوت­های میان سلف و خلف می­باشد. چنانکه سلف صالح به کندوکاو در نصوص پرداخته و بر مبنای نصوص، اصول و اعتقادات را پای­ریزی می­کنند اما خلف از اهل بدعت، اصول و قواعد و اعتقادات خود را مطرح کرده، سپس به بررسی و کندوکاو نصوص روی می­آورند تا دلیلی برای آنها بیابند. [↑](#footnote-ref-405)
406. - عدل یکی از اصول پنجگانه معتزله می­باشد که در ورای آن نفی تقدیر نهفته است. و گفتند: خداوند شر را خلق نکرده است و بدان راضی نیست. چون اگر خداوند شر را آفریده باشد و سپس بندگانش را به خاطرانجام آن عذاب کند، چنین رفتاری ظلم و جور است!! درحالی­که الله متعال عادل است و ظلم نمی­کند. اما لازمه­ی این اصل فاسد آنها این است که در ملک خداوند متعال اموری رخ می­دهد که او نمی­خواهد و چیزی را خواسته که نمی­باشد و لازمه­ی این امر توصیف خداوند به عجز و ناتوانی است. و خداوند از آن پاک و منزه است. [↑](#footnote-ref-406)
407. - احتمالا از آخرین کتاب­های غزالی می­باشد. [↑](#footnote-ref-407)
408. - الجام العوام عن علم الکلام، ص23-25 چه بسا که به منهج سلف بازگشت چنانکه در اواخر عمر به حدیث روی آورده بود و در حالی فوت کرد که صحیح بخاری بر سینه­اش قرار داشت. [↑](#footnote-ref-408)
409. - گویا خداوند متعال در بلاغت و فصاحت عاجز و ناتوان بوده که کلامی را نازل فرموده که ظاهرش کفر است. والعیاذ بالله [↑](#footnote-ref-409)
410. - قرامطه: ظهور این گروه در سال 176 هجری با ظهور میمون بی دیصان وحمدان قرمط بود که دست به دست هم داده و با کمک هم به نشر این مذهب پلید پرداختند. آنها گروهی از زنادقه و ملحدان پیروان فلاسفه فارس بودند که معتقد به نبوت زرتشت و مزدک بودند. درحالی­که این دو محرمات را مباح می­دانستند. نگا: البدایة و النهایة: 11/76 [↑](#footnote-ref-410)
411. - نگا: صواعق المرسله: 1/348، 349، 376؛ اعلام الموقعین: 4/251، 252 [↑](#footnote-ref-411)
412. - ص: 218 [↑](#footnote-ref-412)
413. - ابن قدامه، ذم التأویل، ص 18-19 [↑](#footnote-ref-413)
414. - کتاب التوحید و اثبات صفات الرب، ابن خزیمه، ص: 10-11 [↑](#footnote-ref-414)
415. - مجموع الفتاوی، ابن تیمیه: 6/394 [↑](#footnote-ref-415)
416. - بیهقی، الاسماء و الصفات، ص: 408؛ و ابن قیم در اجتماع الجیوش، ص: 43 آن­را صحیح می­داند. و از ابوهریره روایت است که رسول خدا ح فرمودند: **«لَا يَتَصَدَّقُ أَحَدٌ بِتَمْرَةٍ مِنْ كَسْبٍ طَيِّبٍ، إِلَّا أَخَذَهَا اللهُ بِيَمِينِهِ، فَيُرَبِّيهَا كَمَا يُرَبِّي أَحَدُكُمْ فَلُوَّهُ، أَوْ قَلُوصَهُ، حَتَّى تَكُونَ مِثْلَ الْجَبَلِ، أَوْ أَعْظَمَ»** بخاری: 1410، 7430؛ مسلم: 1014 [↑](#footnote-ref-416)
417. - سنن ترمذی: 3/24؛ کتاب الزکاة – باب ما جاء فی فضل الصدقة عقب حدیث: 662 [↑](#footnote-ref-417)
418. - التمهید، ابن عبدالبر: 7/145 [↑](#footnote-ref-418)
419. - (اعراف: 54): «سپس بر عرش مستقر شد». [↑](#footnote-ref-419)
420. - تفسیر ابن کثیر: 3/422 [↑](#footnote-ref-420)
421. - کتاب فقه الاکبر، ص: 185؛ دار الکتب العربیة الکبری، مصر [↑](#footnote-ref-421)
422. - شیخ شافعیه، ابو محمد، عبدالله بن یوسف بن عبدالله بن یوسف بن محمد بن حیویه طایی سنبسی ـ چنانکه ملک الموید نسب او را می­شمارد ـ جوینی پدر امام الحرمین؛ او فقیهی دقیق، محقق، نحوی و مفسر بود. [↑](#footnote-ref-422)
423. - رسالة فی اثبات الاستواء و الفوقیه... ابو محمد الجوینی در مجموعة الرسائل المنبریة: 1/18 [↑](#footnote-ref-423)
424. - کتاب ابطال التأویلات، ص 4 [↑](#footnote-ref-424)
425. - الغنیة: 1/50 [↑](#footnote-ref-425)
426. - مسند احمد: 2/137: 6208؛ ابو داود: 4613؛ و آلبانی آن­را حَسَن دانسته است: 2079 و آلبانی در حاشیه مشکاة: 1/38 آن­را تأیید کرده است. [↑](#footnote-ref-426)
427. - (آل عمران: 7): «او کسی است که کتاب (قرآن) را بر تو نازل کرد. بخشی از آن، آیات محکم (صریح و روشن) است که آن‌ها اساس کتاب است. و (بخش) دیگر «متشابهات» است (آن آیاتی که درنگاه اول معانی و احتمالات مختلفی دارد و قابل تأویل است، ولی با رجوع به آیات محکم، تفسیر و معنای آن‌ها روشن می‌گردد). اما کسانی‌که دردل‌های­شان کژی و انحراف است، برای فتنه جویی (و گمراه کردن مردم) و بخاطر تأویل آن (به دلخواه خود) از متشابه آن پیروی می‌کنند. و درحالی‌که تأویل آن­را جز الله نمی‌داند؛ و راسخان در علم می‌گویند: «ما به همه آن (چه محکم و چه متشابه) ایمان آوردیم، همه از طرف پروردگار ماست» و جز خردمندان متذکر نمی‌شوند». [↑](#footnote-ref-427)
428. - (آل عمران: 105): «و مانند کسانی نباشید که پراکنده شدند و اختلاف کردند پس از آنکه دلایل روشن برای­شان آمد و اینان برای­شان عذاب بزرگی است». [↑](#footnote-ref-428)
429. - ابن ابی زمنین در اصول السنة، ص: 222؛ عبدالله بن امام احمد در السنة، ص: 283؛ نگا: مختصرالحجة علی تارک المحجة: 1/244، 245؛ و این ـ یعنی کندوکاو و فرو رفتن در آنچه سودی در ورای آن نیست ـ در این عصر و زمان شایع و ترویج یافته است. والله المستعان؛ برنامه­هایی را که رسانه­های مجازی و ماهواره­ای در هر شبانه روز تهیه دیده و پخش نموده و مسلمانان را به آنها مشغول می­کنند، در راستای به فتنه انداختن آنها می­باشد. چنانکه بسیاری از جوانان انقلابی را تحت عنوان آزادی بیان و عدم تحجر فریب داده و به سمت و سوی خود کشیده­اند. [↑](#footnote-ref-429)
430. - عمرو بن عبید بن باب، ابوعثمان بصری؛ او معتزلی و قدری بود. ابن علیه می­گوید: اولین کسی که در باب اعتزال سخن گفت واصل غزال بود و عمرو بن عبید با او همراه شد که در سال صد و چهل و چهار یا سه فوت کرد. میزان الاعتدال: 3/279 [↑](#footnote-ref-430)
431. - مختصر الحجة علی تارک المحجة: 1/220 [↑](#footnote-ref-431)
432. - امام مالک در الموطأ، کتاب القدر: 3/93؛ و عثمان بن سعید دارمی در «الرد علی بشر المریسی» ص: 567 آن­را روایت می­کند. و محمد ابراهیم هارون در «مختصر الحجة علی تارک المحجة» ص: 242-243 می­گوید: اسناد آن صحیح است. [↑](#footnote-ref-432)
433. - بیهقی در المدخل الی السنن، ص: 201؛ لالکائی در السنة: 1/144 و محمد ابراهیم هارون می­گوید: اسناد آن صحیح است. مختصر الحجة علی تارک المحجة: 1/244، 225 [↑](#footnote-ref-433)
434. - ابن ابی حاتم در مناقب الشافعی، ص: 182؛ ابن بطه، الابانة: 1/50؛ محمد ابراهیم هارون می­گوید: اسناد آن صحیح است. سفارینی، لوامع الانوار البهیة: 1/180 [↑](#footnote-ref-434)
435. - بیهقی در ادب الشافعی و مناقبه: 1/462؛ و محمد ابراهیم هارون می­گوید: اسناد آن صحیح است. مختصر الحجة علی تارک المحجة، ص: 238؛ و بغوی در شرح السنة: 1/218 آن­را ذکر می­کند. [↑](#footnote-ref-435)
436. - اصبهانی، بیان الحجة: 39؛ ابن الجوزی، مناقب الامام احمد: 1/204، 208؛ تحقیق و دراسة الشیخ محمد بن ربیع المدخلی حفظه­الله. [↑](#footnote-ref-436)
437. - مختصر الحجة علی تارک المحجة: 1/228؛ و محمد ابراهیم هارون می­گوید: اسناد آن صحیح است. سفارینی در لوامع الانوار البهیة: 1/109 [↑](#footnote-ref-437)
438. - لالکائی، السنة؛ ص: 1/165 و اسناد آن صحیح است. و لالکائی در «السنة» آن­را از سخنان امام احمد روایت می­کند: 1/157 [↑](#footnote-ref-438)
439. - نگا: قواعد الاصول: 52؛ مختصر ابن اللحام: 126؛ شرح الکوکب المنیر: 3/414؛ اضواءالبیان شنقیطی: 1/93؛ و مثال آن لفظ «القرء» می­باشد. چنانکه به هر دو معنای حیض و طهر می­باشد. و حکم آن این است که در مورد آن توقف می­شود تا اینکه مقصود از آن روشن شود. و در «المحصول» آمده است: مجمل لفظی است که بیانگر امری از امور می­باشد که فی نفسه مشخص و روشن است اما لفظ آن­را مشخص نمی­کند. [↑](#footnote-ref-439)
440. - شرح الطحاویة: 218-221؛ با اندکی تصرف [↑](#footnote-ref-440)
441. - همان [↑](#footnote-ref-441)
442. - داود الجواربی: او یکی از سران فتنه و تجسیم است. ابوبکر بن ابی عوان می­گوید: از زید بن هارون شنیدم که می­گفت: جواربی و مریسی دو کافر هستند. سپس یزید برای جواربی مثالی ذکر نموده و گفت: داود جواربی چون کسی است که از پلی عبور می­کند و پل شکافته می­شود و کسانی را که بر آن هستند غرق می­کند و پس از آن شیطان سر برآورده و می­گوید: من داود جواربی هستم. و ابن حزم در «الملل و النحل» ذکر می­کند که داود جواربی بر این باور بود که پروردگارش چون هیئت انسانی، گوشت و خون دارد. نگا: میزان الاعتدال: 2/23، 2661؛ و نگا: لسان المیزان، ابن حجر: 1/382 [↑](#footnote-ref-442)
443. - و این صفاتی است که در کتاب و سنت وارد نشده است و ما بر مبنای آنها سخن نگفته و بدان اقرار نمی­کنیم. [↑](#footnote-ref-443)
444. - امام عبدالله بن مبارک از این جهت مساله حد را ذکر نموده است که جهمیه آن­را نفی می­کردند و نفی آنها در این مورد بیانگر جدا نبودن خالق از مخلوق و آمیخته بودن آنها با هم بود. و در واقع نفی بر عرش بودن خداوند و فوقیت او تعالی را به دنبال داشت. از این جهت به آن اشاره می­کند. بيان تلبيس الجهمية: 1/443 (مترجم) [↑](#footnote-ref-444)
445. - نگا: شرح العقیدة الطحاویة، ابن ابی عبدالعز حنفی: 219 [↑](#footnote-ref-445)
446. - بخاری: 4476؛ مسلم: 193 [↑](#footnote-ref-446)
447. - مسند احمد، مسلم: 179 و ... [↑](#footnote-ref-447)
448. - واجب است که کلام الله و رسولش را اصل قرار دهیم و در معنای آن تدبر نموده و آن­را بفهمیم و اقوال مردم را که با آن مخالف و موافق است، متشابه و مجمل تلقی کنیم و به گوینده آنها بگوییم: این الفاظ احتمال چنین و چنان را دراد؛ پس اگر مراد آنها با خبر رسول الله موافق بود، پذیرفته می­شود و اگر مراد ایشان با کلام الله و رسولش مخالف بود، رد می­شود. شرح الطحاویه: 1/312؛ موسسة الرسالة، تحقیق دکتر عبدالله الترکی و شعیب ارناووط. [↑](#footnote-ref-448)
449. - درء تعارض العقل و النقل، ابن تیمیه. [↑](#footnote-ref-449)
450. - نگا: مجموع الفتاوی، ابن تیمیه، 3/4-7؛ یا الرسالة التدمیریة: 8 [↑](#footnote-ref-450)
451. ### - علما در معنای حرف­های هفتگانه اختلاف کرده­اند و اقوال متعددی از آنها نقل شده است. و دیدگاه راجح از میان این اقوال آن است که منظور از حرف­های هفتگانه (احرف سبعه) هفت لهجه از لهجه­های عرب در یک معنا می­باشد. به عبارت دیگر از آنجا که لهجه­های عرب در تعبیر از یک معنا با یکدیگر مختلف می­باشد، لذا قرآن با الفاظی در حد این لهجه­ها در آن معنا نازل شده است و در مواردی که اختلافی در آن نبوده است، با یک لفظ یا بیش از آن ذکر شده است. علما در بیان لهجه­های هفتگانه اختلاف کرده­اند چنانکه برخی گفته­اند این لهجه­های هفتگانه عبارتند از: قریش، هزیل، ثقیف، هوازن، کنانه، تمیمو و یمن؛ که فصیح­ترین لهجه­های عرب می­باشد. و علاوه بر این نیز اقوالی در این زمینه ذکر شده است. اقوالی چون: «اقبل، تعال، هام، عجل، اسرع، قصری، نحوی» چنانکه این الفاظ هفتگانه به یک معنا می­باشند و آن طلب اقبال (روی آوردن) می­باشد. و این دیدگاه منسوب به جمهور اهل فقه و حدیث می­باشد از جمله: «سفیان بن عیینه، ابن جریر، ابن وهب، طبری، طحاوی و ... و ابن عبدالبر این دیدگاه را به اکثر علما نسبت می­دهد. و حدیث ابوبکره بر آن دلالت می­کند که در آن آمده است: «جبرئیل گفت: ای محمد، قرآن را بر یک شیوه قرائت کن. میکائیل گفت: از او افزودن بر این شیوه­ها را بخواه تا اینگونه به هفت شیوه برسد. پس جبرئیل گفت: آن­را بر هفت حرف بخوان؛ که این هفت حرف کافی است مگر اینکه آیه رحمت با آیه عذاب یا آیه عذاب با آیه رحمت در آمیزد. چنانکه می­گویی: «هلم، تعال، اقبل، اذهب، اسرع و عجل»

     ### ابن عبدالبر می­گوید: «این مثالی است برای حروفی که قرآن بر مبنای آنها نازل شده است که معانی هستند با مفهوم یکسان؛ اما آنچه شنیده می­شود (از حیث الفاظ) متفاوت است. ولی در هیچیک از آنها چنین نیست که معنایی به همراه ضد آن وجود داشته باشد و یکی از آنها با دیگری در معنا مخالف و متضاد بوده و یکدیگر را نفی کنند. چنانکه (لفظ) رحمت با (لفظ) عذاب مخالف بوده و آن­را نفی می­کند. و این دیدگاه را احادیث زیادی تأیید می­کند: از عبدالرحمن بن عبدالقاری روایت است که می­گوید: شنیدم عمر بن خطاب می­گوید: شنیدم که هشام بن حکیم بن حزام سوره­ی فرقان را به شیوه­ای جز شیوه­ای که من آن­را می­خوانم، قرائت می­کند. و شیوه­ای که من می­خواندم، رسول خدا برایم خواندند. نزدیک بود به این خاطر در مورد او عجله کنم. اما درنگ نمودم تا اینکه قرائت وی تمام شد، سپس ردای وی را گرفته و با او نزد رسول الله رفته و گفتم: من شنیدم که این (هشام بن حکیم) به شیوه­ای جز شیوه­ای که برای ما قرآن خواندید، قرآن می­خواند! پس رسول خدا به من گفت: او را رها کن؛ سپس به هشام بن حکیم گفت: بخوان، پس خواند. رسولش خدا فرمود: چنین نازل شده است. سپس به من گفت: بخوان؛ پس قرآن خواندم. فرمود: چنین نازل شده است. قرآن بر هفت حرف نازل شده است، پس آنچه از آن برای شما میسراست، بخوانید.»

     ### و از بسر بن سعید روایت است که ابوجهیم انصاری به او خبر داده که: «دو نفر در مورد یکی از آیات قرآن با هم اختلاف کردند. یکی از آنها گفت: آن­را چنین از رسول الله فرا گرفتم. و دیگری گفت: چنین آن­را از رسول الله فرا گرفتم. پس هر دو از رسول الله در این مورد سوال کردند. رسول خدا ح فرمودند: «ان هذا القرآن انزل علی سبعة احرف، فلا تمارو فی القرآن، فان المراء فیه کفر»: «این قرآن بر هفت حرف نازل شده است. پس در مورد قرآن جدال نکنید، چرا که نزاع و جر و بحث در مورد آن کفر است». (که به تردید می­انجامد).

     ### از بارزترین حکمت­های نزول قرآن بر هفت حرف:

     ### الف) آسانی در امر قرائت و حفظ آن برای مردمان امی؛

     ### ب) اعجاز قرآن در فطرت لغوی نزد عرب؛

     ### ج) اعجاز قرآن در معانی و احکام آن.

     [↑](#footnote-ref-451)
452. - نگا: الموافقات: 2/85 [↑](#footnote-ref-452)
453. - (نحل: 47) «یا (آن که) آنان را در حال ترس (و وحشت) بگیرد». [↑](#footnote-ref-453)
454. - مسائل اعتقادی بر دو نوع می­باشند: نوع اول: مسائلی که از اصول اعتقاد می­باشد چنانکه گنجایش جهل نسبت به آنها برای هیچ مسلمانی وجود ندارد. و از جمله امور ضروری در اسلام می­باشند. علم به این مسائل فرض عین است و در این موارد تفاوتی میان عالم و جاهل نیست. چرا که حد و مرز میان کفر و ایمان می­باشد. خداوند متعال می­فرماید: «[فَماذا بَعْدَ الْحَقِّ إِلاَّ الضَّلالُ](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=10&AID=32)» (یونس: 32) «پس بعد از حق، چه چیزی است جز گمراهی؟» و مثال آن: ایمان به الله، فرشتگان، کتاب­های آسمانی، پیامبران، روز قیامت و خیر و شر تقدیر می­باشد.

     نوع دوم: مسائلی که از جمله فروع اعتقادی می­باشند. پایبندی به این موارد نیز الزامی است. و ایمان کسانی که چنین مسائلی را می­فهمند و معانی آنها را درک می­کنند و توان این مهم را دارند، در این مسائل مختلف می­باشد؛ پس بر هر کسی به اندازه­ی عقل و توانایی ذهنی وی واجب است که این مسائل را بداند و درک کند. چنانکه خداوند متعال می­فرماید: «[فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=64&AID=16)» (تغابن: 16) «پس تا (جایی که) می‌توانید تقوای الهی را پیشه کنید». اما به طور کلی بر امت واجب است در میان پیشوایان خود افرادی را چنان تربیت کند که این امور را می­دانند و در این مسائل تخصص داشته باشند چرا که جزئی از دین هستند که به پیروی از آن امر شده­ است. خداوند متعال می­فرماید: «وَ أَنَّ هذا صِراطي‏ مُسْتَقيماً فَاتَّبِعُوهُ» (انعام: 153) «و اين راه مستقيم من است، پس از آن پيروی کنيد». درء تعارض العقل و النقل، ابن تیمیه، ص: 51-53 [↑](#footnote-ref-454)
455. - شرح الطحاویة، ص: 4، ابن ابی العز حنفی رحمه­الله [↑](#footnote-ref-455)
456. - نگا: تفسیر ابن کثیر [↑](#footnote-ref-456)
457. - مختصرالصواعق المرسلة: 1/95 [↑](#footnote-ref-457)
458. - مجموع الفتاوی ابن تیمیه، 13/307 [↑](#footnote-ref-458)
459. - ترمذی: 8/141: 2945؛ و می­گوید: این حدیث حَسَن صحیح است. [↑](#footnote-ref-459)
460. - بخاری: 31/393، فتح الباری کتاب التوحید: 7414 [↑](#footnote-ref-460)
461. - صحیح بخاری: 9/47؛ فتح الباری [↑](#footnote-ref-461)
462. - تفسیر طبری: 1/36؛ مقدمه [↑](#footnote-ref-462)
463. - تفسیر طبری: 1/40؛ مقدمه؛ و ابن کثیر اسناد آن­را در تفسیرش: (1/13) صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-463)
464. - همان: 1/36، مقدمه [↑](#footnote-ref-464)
465. - دیلم: مردمی که در سرزمینی به نام دیلم زندگی می­کردند. و به نام سرزمین­شان نام نهاده شدند نه به اسم پدران­شان؛ گفته شده: سرزمینی در یمامه. و گفته شده: نسلی معروف از عجم هستند که در نواحی آذربایجان سکونت می­کنند. و گفته شده: آنها ترک­ها هستند. نگا: تاج العروس، زبیدی: 23/165؛ المعجم و الوسط: 1/304 [↑](#footnote-ref-465)
466. - تفسیر طبری: 1/36، مقدمه [↑](#footnote-ref-466)
467. - تفسیر طبری: 1/80، مقدمه؛ نگا: مجموع الفتاوی، ابن تیمیه: 13/369 [↑](#footnote-ref-467)
468. - مجموع الفتاوی، ابن تیمیه: 17/398 [↑](#footnote-ref-468)
469. - سنن ترمذی: 8/148؛ کتاب تفسیر القرآن، باب ما جاء فی الذی یفسر القرآن برایه: 2953 [↑](#footnote-ref-469)
470. - مجموع الفتاوی، ابن تیمیه: 13/285 [↑](#footnote-ref-470)
471. نگا: الصواعق المرسله، 1/210 [↑](#footnote-ref-471)
472. - نگا: القواعد المثلی، ص: 35؛ محمد بن صالح العثیمین [↑](#footnote-ref-472)
473. - رازی: استاد فیلسوف، ابوبکر محمد بن زکریای رازی طبیب؛ تألیفات زیادی دارد. از اندیشمندان زمان خود بود. بسیار سفر می­کرد. از معرفت و شناخت گسترده­ای برخوردار بود. همیشه مشغول بود. تألیفات ارزنده­ای دارد. از جمله کتاب­های وی عبارتند از: «الحاوی» سی جلد در مبحث طب؛ «الجامع»؛ «طب الروحانی»؛ «ان للعبد خالقا»؛ «المدخل الی المنطق»؛ «هیئة العالم»؛ و مقاله­ای در باب لذت دارد. در سال 311 هجری در بغداد وفات نمود. [↑](#footnote-ref-473)
474. - (طه: 5) «(الله) رحمان (است که) بر عرش قرار گرفت». (اثبات استوای خداوند بر عرش) [↑](#footnote-ref-474)
475. - (فاطر: 10) «سخن پاکیزه به سوی او بالا می‌رود». (اثبات صفت فوقیت برای خداوند متعال) [↑](#footnote-ref-475)
476. - (طه: 110) «آنچه را پیش رو دارند و آنچه را پشت سرشان است می‌داند و آن‌ها به علم او احاطه ندارند». [↑](#footnote-ref-476)
477. - اغاثة اللهفان: 1/49 [↑](#footnote-ref-477)
478. - امام فاضل ابوعثمان اسماعیل بن عبدالرحمن نیشابوری صابونی؛ فقیه، محدٍث، مفسر، خطیب و واعظ در نیشابور، سرخس، حجاز، شام و در خراسان و هند و شام و حجاز و قدس سخن گفته است. در چهار شب مانده از ماه محرم در سال 449 هجری در نیشابور وفات نموده است. [↑](#footnote-ref-478)
479. - عقیدة السلف اصحاب الحدیث، ص: 69؛ چاپ اول 1397هـ - 1977، ناشر الدار السفینة للنشر و التوزیع؛ [↑](#footnote-ref-479)
480. - برگرفته از کتاب: الحجة فی بیان المحجة: 2/244-245؛ ابوالقاسم اصبهانی رحمه­الله [↑](#footnote-ref-480)
481. - الحجة فی بیان المحجة: 2/223-224 [↑](#footnote-ref-481)
482. - ترمذی: 2091؛ و آلبانی آن­را صحیح دانسته است. نگا: صحیح الترمذی: 2/232-2267 [↑](#footnote-ref-482)
483. - الابانة، ابن بطة: 1/290: 122 [↑](#footnote-ref-483)
484. - مسلم: 4650 [↑](#footnote-ref-484)
485. - بخاری: 5605، مسلم: 4642 [↑](#footnote-ref-485)
486. - بخاری: 2266، مسلم: 4684 [↑](#footnote-ref-486)
487. - مسند احمد، ابوداود، ترمذی؛ و آلبانی در صحیح الترغیب و الترهیب: 3127 آن­را صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-487)
488. - بخاری: 3810؛ مسلم: 3317 [↑](#footnote-ref-488)
489. - نگا: تفسیر ابن کثیر؛ سوره فاتحه؛ مجموع الفتاوی: 16/139-140 [↑](#footnote-ref-489)
490. - الفتاوی: 19/123-124 [↑](#footnote-ref-490)
491. - بخاری: 6805؛ مسلم: 3240 [↑](#footnote-ref-491)
492. - نگا: الائتلاف و الاختلاف اسسه و ضوابطه؛ دکتر صالح بن غانم السدلان، ص: 44 [↑](#footnote-ref-492)
493. - مسلم: 2666 [↑](#footnote-ref-493)
494. - منظور اختلاف تنوع و اختلاف تضادِ جایز می­باشد. این نوع اختلاف مراد برخی از علما می­باشد نه انکار در مسائل اجتهادی؛ [↑](#footnote-ref-494)
495. - شرح کشف الشبهات و شرح اصول السنة، شیخ محمد بن صالح عثیمین رحمه­الله [↑](#footnote-ref-495)
496. - فتح الباری: 10/589- کتاب الادب، باب: 56، شرح حدیث: 6063، ابن حجر آن­را از قاضی ابوبکر بن العربی رحمه­الله نقل می­کند. [↑](#footnote-ref-496)
497. - (مائده: 8) «دشمنی با گروهی شما را بر آن ندارد که عدالت نکنید؛ عدالت کنید که به پرهیزگاری نزدیک‌تر است». [↑](#footnote-ref-497)
498. - منهاج السنة النبویة: 5/127، تحقیق دکتر محمد رشاد سالم [↑](#footnote-ref-498)
499. - طبرانی، الاوسط؛ و آلبانی آن­را در صحیح الجامع: 3045 حَسَن دانسته است. [↑](#footnote-ref-499)
500. - الفتاوی: 14/482 [↑](#footnote-ref-500)
501. - نزهة الفضلاء: 775 [↑](#footnote-ref-501)
502. - نزهةالفضلاء: 840؛ السیر: 11/358-383 [↑](#footnote-ref-502)
503. - شفاء العلیل: 113، ابن قیم [↑](#footnote-ref-503)
504. - الفتاوی: 27/301 [↑](#footnote-ref-504)
505. - کتاب الکفایة: 79؛ و از این جهت است که در مورد چنین افرادی گفته می­شود: «چون آب به اندازه­ی دو قله باشد، پلید نمی­شود». [↑](#footnote-ref-505)
506. - قواعد فی التعامل مع العلماء، ص: 138؛ دکتر عبدالرحمن بن معلا اللویحق حفظه­الله [↑](#footnote-ref-506)
507. - الصفدیة: 1/265، ابن تیمیه رحمه­الله [↑](#footnote-ref-507)
508. - احکام اهل الذمة، ابن قیم؛ تحقیق دکتر صبحی الصالح: 1/38 [↑](#footnote-ref-508)
509. - حیاة شیخ الاسلام ابن تیمیه، شیخ محمد بهجت بیطار، ص: 15؛ عن الرسالة القبرصیة، ابن تیمیه [↑](#footnote-ref-509)
510. - اضواءالبیان: 1/61؛ با تصرف [↑](#footnote-ref-510)
511. - السیر: 20/590-591، ذهبی؛ منظور از این تندخویی، تندخویی است که با عملی همراه نمی­باشد. چنانچه معنای کلمه «زعارة» نیز همین می باشد. مختارالصلاح: 272؛ امام محمد بن ابوبکر رازی [↑](#footnote-ref-511)
512. - همان: 3/340-341؛ العبر فی خبر من غیر: 5/323 [↑](#footnote-ref-512)
513. - نگا: حلیة الاولیاء، السیر، ذهبی: 11/487 [↑](#footnote-ref-513)
514. -نگا: حلیة الاولیاء [↑](#footnote-ref-514)
515. - منهاج السنة: 3/158 [↑](#footnote-ref-515)
516. - الفروق، قرافی: 4/207-208 [↑](#footnote-ref-516)
517. - منهاج السنة: 2/243 [↑](#footnote-ref-517)
518. - مسند احمد، بخاری، مسلم، ابوداود و ابن ماجه. [↑](#footnote-ref-518)
519. - اعلام الموقعین: 3/395 [↑](#footnote-ref-519)
520. - ذهبی، سیر اعلام النبلاء: 7/125 [↑](#footnote-ref-520)
521. - مسند احمد: 6/181؛ ابو داود: 4/133؛ حدیث: 4375؛ کتاب الحدود. و آلبانی در الصحیحة: 638 آن­را صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-521)
522. - قواعد فی التعامل مع العلماء: 142 عبدالرحمن بن معلا اللویحق [↑](#footnote-ref-522)
523. - نگ: صحیح بخاری، کتاب الشرک، باب 15، حدیث: 2731، فتح الباری: 5/240 [↑](#footnote-ref-523)
524. - فتح البخاری: 5/250 [↑](#footnote-ref-524)
525. - ابن عبدالبر، التمهید: 2/48؛ و با این خصلت است که دوستی تداوم خواهد داشت و ارتباط تقویت خواهد شد. [↑](#footnote-ref-525)
526. - نزهة العقلاء: 242-244؛ السیر: 3/119-162 [↑](#footnote-ref-526)
527. - متفق علیه [↑](#footnote-ref-527)
528. - میزان الاعتدال: 1/111 [↑](#footnote-ref-528)
529. - نزهة الفضلاء: 739؛ در حاشیه [↑](#footnote-ref-529)
530. - احیاء علوم الدین: 3/369 [↑](#footnote-ref-530)
531. - مجموع الفتاوی: 14/325 [↑](#footnote-ref-531)
532. - جامع بیان العلم و فضله: 2/1111 [↑](#footnote-ref-532)
533. - نزهة­ الفضلاء: 741؛ سید اعلام النبلاء: 10/995

     [↑](#footnote-ref-533)
534. - و گفته شده زمانی محمد بن یحیی در مورد امام بخاری سخنانی گفت که دیدگاه امام بخاری در مسأله لفظ در قرآن شایع شد. نگا: تفصیل این مطلب را در هدی الساری، مقدمة فتح الباری، امام حافظ احمد بن علی بن حجر عسقلانی رحمه­الله: 490-491 [↑](#footnote-ref-534)
535. - نزهة الفضلاء: 905؛ سیرالعلوم النبلاء: 12/391-471 [↑](#footnote-ref-535)
536. - جامع بیان العلم و فضله: 2/1093-1094 [↑](#footnote-ref-536)
537. - جامع بیان العلم: 1/132؛ راستی اگر امام مالک در عصر و زمان ما بود، چه می­گفت؟ والله المستعان. نگا: فقه الائتلاف، خازندار [↑](#footnote-ref-537)
538. - الرسالة الصفدیة: 2/310؛ الجواب الصحیح: 1/7 [↑](#footnote-ref-538)
539. - وسط چیزی جایی است که دو طرف آن با هم مساوی باشند. و گاهی به آنچه گفته می­شود که دو طرف آن مذموم باشد و نیز گفته می­شود: «هذا اوسطهم حَسُبا» و این زمانی است که موقعیت خوب و بزرگی داشته باشد. یا واژه «جود» که میان بخل و زیاده­روی (اسراف) قرار دارد. و برای مصون ماندن از مفهوم افراط و تفریط به کار می­رود که واژه­های قابل ستایشی است. مانند: تساوی یا برابری، عدالت و جوانمردی و انصاف که همه پسندیده است. در این آیه «و کذلک جعلناکم امة وسطا» از این جهت به معنای «اوسطهم» خواهد بود؛ و گاهی دو طرف وسط ناشایست نیست بلکه یکسو پسندیده و محمود و سوی دیگر آن ناپسند است که به طور کنایه «رذل» گفته می­شود مثل «فلان وسط من الرجال» یعنی او از حدود خیر و نیکی خارج شده است. مفردات فی غریب القرآن، راغب اصفهانی، ص: 522 [↑](#footnote-ref-539)
540. - تیسیر الکریم الرحمن: 72 [↑](#footnote-ref-540)
541. - تیسیرالکریم الرحمن: 273 [↑](#footnote-ref-541)
542. - مجموع الفتاوی، ابن تیمیه: 1/65 [↑](#footnote-ref-542)
543. - مدارج السالکین، ابن قیم: 2/517 [↑](#footnote-ref-543)
544. - توضیح این مساله در مطلب دوم: غلو در عبادات خواهد آمد. [↑](#footnote-ref-544)
545. - پیروان جهم بن صفوان گمراه: اولین کسی که صفات الهی را انکار کرد و این اعتقاد را از جعد بن درهم دریافت کرده بود. [↑](#footnote-ref-545)
546. - (شوری 11) « هیچ چیز همانند او نیست». [↑](#footnote-ref-546)
547. - الجواب الصحیح: 1/7؛ الصفویه: 2/313؛ و براین اساس است که برخی از علما می­گویند: کسی که اسما و صفات الهی را منکر می­شود، مانند کسی است که عدم را عبادت می­کند و کسی که صفات الهی را مانند صفات مخلوقات می­داند، همچون کسی است که بتی را عبادت می­کند. [↑](#footnote-ref-547)
548. - چنین دیدگاهی با آیات الهی مخالف است. خداوند متعال می­فرماید: **«بَلَى مَن كَسَبَ سَيِّئَةً وَأَحَاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ فَأُوْلَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ**» (بقره: 81) «آری هرکس که مرتکب گناه شود و گناهانش او را احاطه کنند، آن‌ها اهل آتشند و جاودانه در آن خواهند بود».

     «**وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُواْ أَيْدِيَهُمَا جَزَاء بِمَا كَسَبَا نَكَالاً مِّنَ اللهِ وَاللهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ» (مائده: 38) «دست مرد دزد و زن دزد را به سزای عملی که مرتکب شده‌اند بعنوان عقوبتی از جانب الله قطع کنید و الله نیرومند حکیم است».**

     **«وَمَا أَصَابَكُم مِّن مُّصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُو عَن كَثِيرٍ» (شوری: 30) «و هر مصیبتی که به شما رسد، به خاطر کارهایی است که انجام داده‌اید و (الله) از بسیاری (گناهان) در می‌گذرد».**

     **«**[**يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِنْ طَيِّباتِ ما کَسَبْتُمْ وَ مِمَّا أَخْرَجْنا لَکُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَ لا تَيَمَّمُوا الْخَبيثَ مِنْهُ تُنْفِقُونَ وَ لَسْتُمْ بِآخِذيهِ إِلاَّ أَنْ تُغْمِضُوا فيهِ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَميدٌ**](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=2&AID=267)**» (بقره: 267) «ای کسانی‌ که ایمان آورده‌اید! از چیزهای پاکیزه‌ای که به دست آورده‌اید و از آنچه از زمین برای شما بیرون آورده‌ایم، انفاق کنید و برای انفاق کردن قصد ناپاک آن­را نکنید، درحالی‌که خود شما حاضر نیستید آن‌ها را بپذیرید، مگر آنکه در آن چشم پوشی کنید. و بدانید که الله بی‌نیاز ستوده است».**

     «تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَلَكُم مَّا كَسَبْتُمْ وَلَا تُسْأَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ**» (بقره: 134) «آن‌ها امتی بودند که در گذشتند، برای آن‌ها است آنچه کسب کرده‌اند و برای شماست آنچه کسب کرده‌اید. و از آنچه (آنان) می‌کردند، شما پرسیده نمی‌شوید».**

     **«الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَى أَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ» (یس: 65) «امروز بر دهان‌های­شان مُهر می‌نهیم و دست‌های­شان با ما سخن می‌گویند و پا‌های­شان به آنچه می‌کردند گواهی می‌دهند».**

     **این آیات اثبات می­کنند که انسان به اختیار خود اموری را انجام می­دهد و در برابر آنها محاسبه می­شود. و آیاتی که ذکر گردید جز آیات و احادیثی بود که به اقامه نماز و پرداخت زکات و ادای حج و روزه­ی رمضان و امر به معروف و نهی از منکر و جهاد فی سبیل الله امر می­کنند و از زنا و و ربا خواری و نوشیدن شراب و ... نهی می­کنند. و این امور تنها کسی را مخاطب قرار می­دهد که دارای اراده و اختیار باشد و به اختیار و اراده عمل می­کند.** [↑](#footnote-ref-548)
549. - چنین دیدگاهی با آیات **قرآن مخالف است. آنجا که خداوند متعال می­فرماید: «**[**وَ خَلَقَ کُلَّ شَيْ‏ءٍ فَقَدَّرَهُ تَقْديراً**](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=25&AID=2)**» (فرقان: 2) «و همه چیز را آفرید، پس اندازه هر چیز را چنان که می‌باید، معین کرده است». یعنی: هر چیزی تحت کنترل و تسخیر و تدبیر و تقدیر اوست.**

     **و خداوند متعال می­فرماید: «**[**واللَّهُ خَلَقَکُمْ وَ ما تَعْمَلُونَ**](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=37&AID=96)**» (صافات: 96) «درحالی‌که الله شما را و آنچه را انجام می‌دهید آفریده است». احتمال دارد «ما» در** اینجا مصدری باشد که در اینصورت معنای آیه چنین است: «الله شما و عمل­تان را خلق کرده است». و احتمال دارد «ما» به معنای «الذی» باشد که در این صورت معنای آیه چنین است: «الله شما و آنچه را انجام می­دهید، خلق کرده است». هر دو معنا متلازم یکدیگر می­باشند اما معنای اول روشن­تر و واضح­تر می­باشد. و دلیل آن روایتی است که امام بخاری در کتاب «افعال العباد» از حذیفه به صورت مرفوع ذکر می­کند که رسول خدا ح فرمودند: «**إِنَّ اللَّهَ يَصْنَعُ كُلَّ صَانِعٍ وَصَنْعَتُهُ**»: «خداوند متعال هم انجام دهنده­ی کاری و هم خود آن کار را آفریده است». (بخاری در «خلق افعال»، حاکم، بیهقی در «الاسماء» و آلبانی در السلسلة الصحیحة: 1637 آن­را صحیح دانسته است). و خداوند متعال سخن ابراهیم را بیان می­کند که فرمود: «[الَّذي خَلَقَني‏ فَهُوَ يَهْدينِ](http://www.tadabbor.org/?page=quran&SID=26&AID=78)» (شعراء: 78) یعنی: عبادت نمی­کنم مگر کسی را که این افعال را انجام می­دهد. «[الَّذي خَلَقَني‏ فَهُوَ يَهْدينِ](http://www.tadabbor.org/?page=quran&SID=26&AID=78)» یعنی: او خالقی است که اندازه­ها را مقدر نموده و مردم را به سوی آن هدایت می­کند و همه چیز بر مبنای مقدرات او جریان دارد و اوست که هرکسی را بخواهد هدایت و آنکه را بخواهد گمراه می­کند. (تفسیر ابن کثیر: 3/1057)

     و خداوند متعال می­فرماید: «[وَ رَبُّکَ يَخْلُقُ ما يَشاءُ وَ يَخْتارُ](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=28&AID=68)» (قصص: 68) «و پروردگار تو هر چه بخواهد می‌آفریند، و (هرچه بخواهد) بر می‌گزیند». الله متعال در این آیه خبر می­دهد که در آفریدن و برگزیدن یکتا است. و در این زمینه مخالف و رقیبی برای او نیست. «[وَ رَبُّکَ يَخْلُقُ ما يَشاءُ وَ يَخْتارُ](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=28&AID=68)» ما یشاء: یعنی آنچه بخواهد، می­باشد و آنچه را نخواهد، وجود نخواهد داشت. بنابراین تمام امور چه خیر و چه شر در دست اوست و بازگشت آنها به سوی او می­باشد. (تفسیر ابن کثیر: 3/2133-2134)

     خداوند متعال می­فرماید: **«**[**إنَّا کُلَّ شَيْ‏ءٍ خَلَقْناهُ بِقَدَرٍ**](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=54&AID=49)**» (قمر**: 49) «بی‌گمان ما همه چیز را به‌اندازه آفریدیم».

     و می­فرماید**: «وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ فَقَدَّرَهُ تَقْدِيرًا» (فرقان:** 2) «و همه چیز را آفرید، پس اندازه هر چیز را چنان که می‌باید، معین کرده است».

     و اینکه می­فرماید: «سَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى \* الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّى \* وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَى» (اعلی: 1-3) «نام پروردگار بلند مرتبه‌ات را به پاکی یاد کن. (همان) که آفرید پس درست و استوار ساخت. و (همان) کسی‌که اندازه­گیری کرد پس هدایت نمود». یعنی: این خداوند است که اندازه­ها را مقدر می­کند و مردم را به سوی آن هدایت می­کند. و بر این اساس است که پیشوایان و امامان اهل سنت به این آیه در اثباتِ تقدیرِ ازلیِ الهی در مورد مخلوقاتش استدلال می­کنند و آن عبارت است از علم الهی به اشیاء قبل از بوجود آمدن آنها و نوشتن همه­ی این علوم قبل از بودن آنها؛ و با این آیات و امثال آنها و احادیث ثابت شده در این معنا، پاسخ فرقه­ی قدریه را بیان کرده و اعتقاد و باور نادرست آنها را رد نموده و در هم شکستند. قدریه­ای که در اواخر عصر صحابه سر بر آوردند. از ابوهریره روایت است که می­گوید: مشرکان قریش نزد رسول خدا آمده و به مخالفت با تقدیر الهی برخاستند. پس این آیه نازل شد: «[يَوْمَ يُسْحَبُونَ فِي النَّارِ عَلي‏ وُجُوهِهِمْ ذُوقُوا مَسَّ سَقَرَ](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=54&AID=48) \* [إِنَّا کُلَّ شَيْ‏ءٍ خَلَقْناهُ بِقَدَرٍ](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=54&AID=49)» (قمر: 48-49) «روزی ‌که بر چهره‌های­شان در آتش (جهنم) کشیده می‌شوند (و به آن‌ها گفته می‌شود:) «(طعم) آتش دوزخ را بچشید. بی‌گمان ما همه چیز را به‌اندازه آفریدیم». (مسند احمد، ترمذی، ابن ماجه؛ آلبانی در صحیح سنن ترمذی:2157 آن­را صحیح دانسته است.)

     و از ابوزرارة از پدرش روایت است که رسول خدا ح این آیه را تلاوت کرده: «ذُوقُوا مَسَّ سَقَرَ إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ» و فرمودند: «نزلت فی اناس من امتی یکونون فی آخرالزمان یکذبون بقدر الله»: «این آیه در مورد مردمانی از امتم نازل شده است که در آخر الزمان خواهند بود و تقدیر الهی را تکذیب می­کنند». (طبرانی در المعجم، ابونعیم اصبهانی در معرفة الصحابه؛ و آلبانی در «السلسلة الصحیحة»: 1539 آن­را صحیح می­داند.)

     و از عبدالله بن عمر روایت است که رسول خدا ح فرمودند: «**لِكُلِّ أُمَّةٍ مَجُوسٌ، وَمَجُوسُ أُمَّتِي الَّذِينَ يَقُولُونَ لَا قَدَرَ، إِنْ مَرِضُوا فَلَا تَعُودُوهُمْ، وَإِنْ مَاتُوا فَلَا تَشْهَدُوهُمْ»: «هر امتی مجوسیانی دارد و مجوس امت من کسانی هستند که می­گویند: تقدیر وجود ندارد. اگر اینان بیمار شدند به عیادت­شان نروید** و اگر مردند در تشییع جنازه­شان شرکت نکنید». (حاکم؛ و آلبانی در صحیح الجامع: 5163 آن­را حَسَن می­داند. و نگا: تفسیر ابن کثیر: 4/2719)

     **و از عمرو** بن مسلم از طاوس روایت است که می­گوید: عده­ای از اصحاب رسول الله را درک نمودم که می­گفتند: هر چیزی به اندازه و تقدیری مشخص می­باشد. و از عبدالله بن عمر شنیدم که می­گوید: رسول الله فرمودند: «**كُلُّ شَيْءٍ بِقَدَرٍ، حَتَّى الْعَجْزِ وَالْكَيْسِ، أَوِ الْكَيْسِ وَالْعَجْزِ»**: «هر چیزی به اندازه و تقدیری مشخص می­باشد حتی ناتوانی و دانایی».(مسند احمد: 5627؛ مسلم: 4799)

     و از عبیدالله بن عمرو بن عاص روایت است که می­گوید: «شنیدم که رسول خدا ح فرمودند: «**كَتَبَ اللهُ مَقَادِيرَ الْخَلَائِقِ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِخَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ، قَالَ: وَعَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ**»: «خداوند متعال مقادیر (و سرنوشت) مخلوقات را پنجاه هزار سال قبل از آنکه آسمان­ها و زمین را خلق کند، نوشته است. و فرمود: عرش الهی بر آب قرار دارد». (مسلم: 4797) [↑](#footnote-ref-549)
550. - ابو داود و حاکم از طریق ابن عمر؛ آلبانی در صحیح الجامع 4442 آن­را حسن می­داند اما اینکه رسول خدا آنها را مجوس این امت نامیدند از این جهت است که مجوسیان معتقد به دو اله بودند. اله نور که آفریدگار خیر بود و اله ظلمت و تاریکی که آفریدگار شر بود. و قدریه نیز همه­ی انسان­ها را خالق و آفریدگار قرار دادند چرا که هر یک از آنها فعل و عمل خود را خلق می­کند. [↑](#footnote-ref-550)
551. - (صافات: 96) «درحالی‌که الله شما را و آنچه را انجام می‌دهید آفریده است». [↑](#footnote-ref-551)
552. - مجموع الفتاوی، ابن تیمیه: 1/333 و 14/327 [↑](#footnote-ref-552)
553. - نگا: الجواب الصحیح: 1/7؛ الصفدیة 2/313؛ شرح العقیدة الطحاویة، ابن ابی العز الحنفی رحمه­الله، ص:444، چاپ: جمیعة احیاء التراث الاسلامی [↑](#footnote-ref-553)
554. - مسند احمد: 12745؛ ابو داود: 4114؛ و آلبانی در صحیح الجامع: 3714 آن­را صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-554)
555. - مجموعة الرسائل الکبری: 1/278 [↑](#footnote-ref-555)
556. - حروریه: فرقه­ای از خوارج است که در منطقه­ای به نام حروراء سکونت داشتند. معتقد بودند که زن باید قضای نماز­هایی را که در مدت عادت ماهیانه نخوانده است، به جای آورد. و امت را تکفیر می­کردند. و از عثمان و علی رض­الله­عنهما برائت و بیزاری می­جستند و اموال و ناموس دشمنان­شان را حلال می­دانستند. [↑](#footnote-ref-556)
557. - (حجرات: 9) «هرگاه دو گروه از مؤمنان با هم به جنگ پرداختند، در ميان آنان صلح برقرار سازيد». [↑](#footnote-ref-557)
558. - مجموع الرسائل الکبری: 1/278) [↑](#footnote-ref-558)
559. - بخاری: 3470؛ مسلم: 2540 [↑](#footnote-ref-559)
560. - طبرانی در الکبیر: 2/282؛ ابن عدی فی الکامل: 1/343؛ عبدالرزاق فی الامالی؛ و آلبانی در صحیح الجامع: 45 آن­را صحیح دانسته است. نگا: الصحیحة: 34 [↑](#footnote-ref-560)
561. - الفتاوی الهندیة: 4/264 [↑](#footnote-ref-561)
562. - الشفاء: 2/308 [↑](#footnote-ref-562)
563. - روضة الطالبین: 10/70؛ و در این معنا در مغنی المحتاج: 4/136 آمده است. [↑](#footnote-ref-563)
564. - الصارم المسلول: 586 [↑](#footnote-ref-564)
565. - الشفاء: 2/308 [↑](#footnote-ref-565)
566. - شذرات البلائین: 1/49-50؛ شیخ حامد الفقی رحمه­الله؛ چاپ 1357، السنة فی مصر. [↑](#footnote-ref-566)
567. - نواصب و ناصبیه و اهل نصب کسانی هستند که صحابه را دوست دارند و در برابر اهل بیت پیامبر به دشمنی و اذیت و آزار و عیبجویی آنان می­پردازند.و به دلیل امور سیاسی معروفی آنها را لعنت می­کردند. آنها در ابتدای این امت بودند اما هم اکنون اثری از آنان نیست. الحمدلله. اما روافضی که اکنون در سرزمین­های مختلف حضور دارند، این لقب «نواصب» را بر اهل سنت اطلاق می­کنند. نگا: تاج العروس: 1/947؛ شرح العقیدة الواسطیة، محمد خلیل هراس: 1/344 [↑](#footnote-ref-567)
568. - شرح العقیدة الطعاویة، علامه ابن ابی العز الحنفی رحمه­الله: 467 [↑](#footnote-ref-568)
569. - (ذاریات:7-9) «قسم به آسمان که دارای راه‌ها (و ستارگان زیباست). بی‌گمان شما (کفار) در گفتار مختلف و گوناگون هستید. کسی‌که (در علم الهی از خیر و نیکی) دور نگه داشته شده است از (ایمان آوردن به) آن (= قرآن) دور نگه داشته می‌شود». [↑](#footnote-ref-569)
570. - الجواب الصحیح: 3/133 [↑](#footnote-ref-570)
571. - الغلو فی الدین فی حیاة المسلمین المعاصرة: ص: 77؛ دکتر عبدالرحمن بن معلا اللویحق. [↑](#footnote-ref-571)
572. - مسند احمد: 3/328: مسلم: 2/1113 [↑](#footnote-ref-572)
573. - مسند احمد: 3/255؛ بخاری: 1/181؛ مسلم: 1/341؛ ترمذی: 147؛ نسائی: 2/64؛ ابن ماجه: 985 [↑](#footnote-ref-573)
574. - مسند احمد: 3/124-299-300-318-369؛ بخاری: 2/179؛ مسلم: 1/339؛ ابوداود: 79؛ نسائی: 2/97-98؛ ابن ماجه: 986 [↑](#footnote-ref-574)
575. - بخاری: 1/180؛ مسلم: 1/342 [↑](#footnote-ref-575)
576. - بخاری: 4/49؛ ترمذی: 2413 [↑](#footnote-ref-576)
577. - فتح الباری: 4، ص: 212؛ و نگا: الموافقات، شاطبی: 2/143-146 [↑](#footnote-ref-577)
578. - بخاری: 5759 [↑](#footnote-ref-578)
579. - مسند احمد: 5/266؛ ابوداود: 3784، کتاب الاطعمة: باب فی کراهیة التعذر من الطعام؛ و آلبانی در صحیح الجامع: 7663 و حجاب المراة المسلمة: 12 آن­را حسن دانسته است. [↑](#footnote-ref-579)
580. - نگا: عون المعبود: 3/412؛ ابو طیب الآبادی- الطبعة الهندیة [↑](#footnote-ref-580)
581. - بخاری: 43؛ کتاب الایمان [↑](#footnote-ref-581)
582. - مسند احمد، بیهقی در سنن و آلبانی در صحیح الجامع: 2246 آن­را حسن دانسته است. [↑](#footnote-ref-582)
583. - بخاری: 5759 [↑](#footnote-ref-583)
584. - بخاری: 6704 [↑](#footnote-ref-584)
585. - فتح الباری: 1/590؛ نگا: الغلو فی الدین فی الحیاة المسلمین المعاصرة، شیخ عبدالرحمن اللویحق: 384-389 [↑](#footnote-ref-585)
586. - نگا: حوار لا مواجهة: 94؛ الفتاوی، شیخ شلتوت: 326؛ دکتر احمد کمال ابوالمجد، شیخ محمد شلتوت رحمه الله و استاد محمد عبده رحمه­الله. نگا: الفکر الاسلامی المعاصر دراسة و تقویم. غازی التوبة: 54؛ استاد شیخ محمد رشید رضا، نگا: تفسیر المنار: 4/101؛ نگا: مفهوم تجدید الدین: 130 [↑](#footnote-ref-586)
587. - نگا: اولویات الحرکة الاسلامیة فی المرحلة القادمة: 32؛ شیخ یوسف قرضاوی و دیدگاهی نزدیک به این از شیخ شلوت، الفتاوی: 348 [↑](#footnote-ref-587)
588. - الشیخ شلتوت، الفتاوی: 380؛ و همچنین شیخ مصطفی زرقا رحمه­الله؛ نگا: فتاوی مصطفی الزرقا: 563 [↑](#footnote-ref-588)
589. - نگا: معجم التعریفات و الضوابط والتقسیمات: 326؛ علامه ابن عثیمین رحمه­الله [↑](#footnote-ref-589)
590. - نگا: المراة بین تعالیم الدین و تقالید المجتمع، ترابی: 27؛ نگا: کتب حذر منها العلماء، شیخ مشهور حسن حفظه الله: 1/325؛ و نگا: حدیث الی الشباب المتطرف، دکتور عبدالمنعم النمر: 85 [↑](#footnote-ref-590)
591. - مجلة المجتمع، شماره 1319/44؛ و مجلة الدعوة 1672/34 [↑](#footnote-ref-591)
592. - نگا: المراة بین تعالیم الدین و تقالید المجتمع: 42، دکتر ترابی: 42؛ نگا: فتاوی معاصرة: 2/294 قرضاوی [↑](#footnote-ref-592)
593. - نگا: الصحوة الاسلامیة بین الجحود والنطرف: 68؛ قرضاوی. [↑](#footnote-ref-593)
594. -نگا: الدکتور الترابی و فساد نظریة تصویر الدین: 62؛ و از جمله کسانی که معتقد به این مساله هستند دکتر طه جابر العلوانی می­باشد. و نگا: مقاصد الشریعة، عبدالجبار رفاعی: 123- و همچنین شیخ عبدالله العلایلی. نگا: این الخطاء تصحیح مفاهیم و نظریة تجدید، شیخ عبدالله علایلی: 114-117؛ نگا: منهج التیسیر المعاصر، دراسة تحلیلیة، عبدالله ابراهیم الطویل حفظه­الله. [↑](#footnote-ref-594)
595. - نگا: اولویات الحرکة الاسلامیة، د. قرضاوی: 113؛ نگا: ردود و مناقشات حول تولی المراة الولایات العامة، شیخ عبدالرحمن عبدالخالق حفظه­الله. ردا علی دکتر یوسف القرضاوی.

     328. [↑](#footnote-ref-595)
596. - سلمان فارسی، صحابی، از اولین اصحاب؛ عمری طولانی داشت. داستان اسلام آوردن وی عجیب است چنانکه از مجوسیت به نصرانیت و پس از آن به اسلام روی آورد. ولایت امارت مدائن را بر عهده داشت و فردی متواضع و فروتن بود و بسیار صدقه می­داد و در مدائن در سال 36 هجری وفات نمود. سیر اعلام النبلاء: 1/505؛ الاصابة: 4/223؛ الاعلام: 3/112 [↑](#footnote-ref-596)
597. - عویمر بن مالک بن قیس بن امیة انصاری خزرجی ابودرداء؛ صحابه­ای که پیش از بعثت در مدینه تاجر بود. اما تجارت را برای عبادت رها کرد. او عهده­دار قضاوت در میان خزرجی­ها بود. و یکی از کسانی بود که با حفظ قرآن در جمع آن شرکت داشت. وی در سال 32 هجری در سرزمین شام فوت نمود. از او 179 حدیث روایت شده است. نگا: سیر اعلام النبلاء: 2/335؛ الاصابة: 7/182، الاعلام: 8/98 [↑](#footnote-ref-597)
598. - خیرة بنت ابی خدر، زنی از صحابه که معروف به ام درداء می­باشد. احادیثی را از رسول خدا ح و همسرش حفظ کرده است. و جمعی از تابعین از او روایت کرده­اند. حدود سال 30 هجری در شام فوت نمود. نگا: الاعلام: 2/328 [↑](#footnote-ref-598)
599. - بخاری: 4/49؛ ترمذی: 2413 [↑](#footnote-ref-599)
600. - فتح الباری: 4، ص: 212؛ و نگا: الموافقات، شاطبی: 2/143-146 [↑](#footnote-ref-600)
601. - ترمذی: 1084؛ ابن ماجه: 1967؛ و آلبانی در سلسلة الصحیحة: 1022 آن­را حَسَن دانسته است. [↑](#footnote-ref-601)
602. - بخاری: 5136؛ مسلم: 1419 [↑](#footnote-ref-602)
603. - ابوداود: 2082 و... آلبانی در صحیح الجامع: 506 آن­را حَسَن دانسته است. [↑](#footnote-ref-603)
604. - ترمذی: 3/397: 1088؛ نسائی: 3/378: 3235؛ ابن ماجه: 2/418: 1865 [↑](#footnote-ref-604)
605. - مسند احمد: 14626؛ ابوداود: 2082؛ آلبانی در صحیح سنن ابو داود آن­را حسن دانسته است. [↑](#footnote-ref-605)
606. - مسند احمد: 23651؛ طبرانی: 923؛ و آلبانی در صحیح الجامع: 507 و در سلسلة الصحیحة: 97 آن­را صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-606)
607. - مسند احمد، ابوداود، حاکم و آلبانی در صحیح الجامع: 506 آن­را حَسَن دانسته است. [↑](#footnote-ref-607)
608. - نگا: رساله «عادات و لیست عبادات» شیخ راشد سعد العلیمی حفظه الله، ص: 37-39 [↑](#footnote-ref-608)
609. - نگا: شرح کشف الشبهات و الاصول السنة، شیخ محمد بن صالح العثیمین رحمه­الله [↑](#footnote-ref-609)
610. - نگا: فصل چهارم، مبحث اول و دوم و سوم؛ و فصل پنجم، مبحث دوم [↑](#footnote-ref-610)
611. - تفسیر القرآن العظیم: 2/366 الشعب، ابن کثیر رحمه­الله [↑](#footnote-ref-611)
612. - حاکم، مستدرک: 1/93؛ و آلبانی در صحیح الترغیب و الترهیب:40 آن­را صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-612)
613. - مسند احمد: 1/435؛ نسائی، الکبری: 343؛ الدارمی: 208؛ ابن حبان: 6، 7؛ ابن عاصم، السنة: 92، 93، 94؛ ابن نصر، السنة: 14 و... حاکم و ابن کثیر و آلبانی و... آن­را صحیح دانسته­اند. [↑](#footnote-ref-613)
614. - ابوداود؛ آلبانی در صحیح سنن ابی داود: 1860 آن­را صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-614)
615. - مسند احمد: 14455؛ ابوداود: 3991؛ ترمذی: 2600؛ ابن ماجه: 44 و حاکم؛ آلبانی آن­را در صحیح الجامع:2549 صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-615)
616. - الشریعة، آجرّی: 55 [↑](#footnote-ref-616)
617. - منظور اختلاف اهل بدعت در مسائل اعتقادی و اضطراب موجود در آرا و دیدگاه­های آنان می­باشد. [↑](#footnote-ref-617)
618. - مجموع الفتاوی: 5/212-213 [↑](#footnote-ref-618)
619. - قواعد المنهج السلفی، ص: 13؛ [این کتاب به فارسی ترجمه شده است]. [↑](#footnote-ref-619)
620. - مسند احمد: 4/126؛ ابوداود: 4607؛ ترمذی: 2676؛ ابن ماجه: 43 و ... ترمذی و بزار و ضیاء مقدسی و حاکم آن­را صحیح دانسته­اند و ذهبی با حاکم موافقت کرده است. نگا: ارواء: 2455، آلبانی؛ جامع العلوم و الحکم، ص: 187؛ و آلبانی در صحیح الجامع: 4369 آن­را صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-620)
621. - منهج اهل السنة و الجماعة فی الدعوة الی الله: 14-15، شیخ عبدالله بن محمد المعتاز [↑](#footnote-ref-621)
622. - اشاره به حدیث صاحب کارت دارد که در کارت وی نوشته بود: لااله الاالله ... [↑](#footnote-ref-622)
623. - خداوند متعال می­فرماید: «وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَميعاً وَ لا تَفَرَّقُوا وَ اذْکُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْکُمْ إِذْ کُنْتُمْ أَعْداءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِکُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْواناً» برخی از مفسران کلمه «الحبل» را به کلمه توحید تفسیر کرده­اند. [↑](#footnote-ref-623)
624. - مسند احمد: 5/247؛ ابوداود: 3116؛ حاکم در مستدرک: 1/351؛ و می­گوید: اسناد این حدیث صحیح است و ذهبی با وی موافقت کرده است. و آلبانی در صحیح الجامع الصغیر: 6479 آن­را صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-624)
625. - الداء والدواء، ابن قیم، ص: 332 [↑](#footnote-ref-625)
626. -مباحث فی عقیدة اهل السنة و الجماعة، دکتر ناصر بن عبدالکریم العقل، ص: 23 [↑](#footnote-ref-626)
627. - التوحید فی مسیرة العمل الاسلامی بین الواقع و المامول، عبدالعزیز بن عبدالله الحسینی، ص: 47 [↑](#footnote-ref-627)
628. - نگا: شرح الاصول الثلاثة، ابن عثیمین [↑](#footnote-ref-628)
629. - شرح الاصول الثلاثة ابن عثیمین [↑](#footnote-ref-629)
630. - بخاری: 599، مسلم: 321 [↑](#footnote-ref-630)
631. - بخاری: 407، مسلم: 33 [↑](#footnote-ref-631)
632. - طبرانی؛ و آلبانی در صحیح الجامع: 4341 آن­را صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-632)
633. - بخاری: 24، مسلم: 31 [↑](#footnote-ref-633)
634. - بخاری، کتاب الجهاد: 2644، مسلم، کتاب الایمان: 43 [↑](#footnote-ref-634)
635. - بخاری: 1365؛ مسلم: 28 [↑](#footnote-ref-635)
636. - مسند احمد: 2537، ترمذی: 2440؛ و حاکم آن­را روایت کرده و آلبانی در صحیح الجامع: 7834 آن­را صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-636)
637. - بخاری: 5927؛ مسلم: 4860 [↑](#footnote-ref-637)
638. - مسند احمد: 6699؛ ترمذی: 2563؛ و آلبانی در صحیح الجامع: 1776 آن­را صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-638)
639. - یعنی لااله الاالله گفته نشود؛ نگا: شرح النووی؛ امام احمد و مسلم آن­را از انس روایت کرده­اند. [↑](#footnote-ref-639)
640. - مسلم: 5109 [↑](#footnote-ref-640)
641. - العبودیة، ابن تیمیه: 1 [↑](#footnote-ref-641)
642. - همان [↑](#footnote-ref-642)
643. - مجموع الفتاوی، ابن تیمیه: 2/361؛ العبودیة، ص: 5 [↑](#footnote-ref-643)
644. - تیسیر الکریم الرحمن: 672، علامه سعدی [↑](#footnote-ref-644)
645. - تیسیر الکریم الرحمن: 1233، علامه سعدی [↑](#footnote-ref-645)
646. - بخاری: 16؛ مسلم: 43 [↑](#footnote-ref-646)
647. - (مائده: 51) «و کسانی ‌که از شما با آن‌ها دوستی کنند، از آن‌ها هستند». [↑](#footnote-ref-647)
648. - منهج اهل السنة والجماعة فی الدعوة الی الله، شیخ عبدالله بن محمد المعتاز [↑](#footnote-ref-648)
649. - نگا: المفردات، راغب: 259 [↑](#footnote-ref-649)
650. - مسند احمد: 10822؛ ابن ماجه؛ 4194؛ و آلبانی در صحیح الجامع: 2607 آن­را صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-650)
651. - مسند احمد: 1/214-224؛ بخاری در ادب المفرد: 783 و آلبانی آن­را صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-651)
652. - مسند احمد: 5799؛ ترمذی: 1455؛ حاکم؛ و آلبانی در صحیح الجامع: آن­را صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-652)
653. - بخاری: 4539 [↑](#footnote-ref-653)
654. - تفسیر طبری: 27/58 [↑](#footnote-ref-654)
655. - مالک در موطأ، مسند احمد؛ و آلبانی در مشکاة المصابیح آن­را صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-655)
656. - بخاری: 3189 [↑](#footnote-ref-656)
657. - مسند احمد: 9443؛ بخاری: 6775؛ مسلم: 4822 [↑](#footnote-ref-657)
658. - شیخ الاسلام ابن تیمیه می­گوید: «به اجماعِ کسانی که حدیث رسول خدا ح را می­شناسند، این حدیث دروغ است و افترایی در حق رسول خدا می­باشد». مجموع الفتاوی: 1/356 و 11/293 [↑](#footnote-ref-658)
659. - آلبانی می­گوید: این روایت موضوع است. نگا: السلسلة الضعیفة: 1/452، 450 [↑](#footnote-ref-659)
660. - برای مطالعه بیشتر در این زمینه به دایرة المعارف ارزشمند «کتب حذر منهما العلما» نوشته­ی ابوعبیده مشهور بن حسن حفظ­الله مراجعه کن تا اینکه شاهد صدها کتاب از این نوع باشی؛ کتاب­هایی که به خرده­گیری و عیب­جویی از دعوت سلفیت و علمای آن پرداخته­اند تا از این روش عموم مردم را دچار تلبیس نموده و عملکرد نادرست خود را به آنها بقبولانند؛ و این راه و روش سلاحی شده در دست خرافی­هایی که با سلفی­ها می­جنگند. [↑](#footnote-ref-660)
661. - چنانکه بر کسی پوشیده نیست دعوت شیخ محمد بن عبدالوهاب رحمه­الله، دعوتی اصلاحی بر مبنای منهج سلف بود. اما چنانکه امروزه غالب مسلمانان معتقد به مذهب بودن آن هستند، یک مذهب نیست. و چنین دیدگاه و باوری در مورد دعوت شیخ، نتیجه­ی تلبیس و دروغ­پردازی و افترا و بهتان دیگران نسبت به این دعوت می­باشد. (کسانی که منافع و مصالح مادی خود را با گسترش این دعوت توحیدی در خطر می­بینند و در واقع به خاطر پیروی از خواهشات نفسانی و پذیرفتن زندگی شیطانی با آن سر جنگ دارند. م) [↑](#footnote-ref-661)
662. - الحیاة الادبیة فی جزیرة العرب، د. طه حسین، ص: 37 [↑](#footnote-ref-662)
663. - بخاری: 2460؛ مسلم: 126 [↑](#footnote-ref-663)
664. - بخاری: 4137 [↑](#footnote-ref-664)
665. - متفق علیه [↑](#footnote-ref-665)
666. - مسلم: 2985 [↑](#footnote-ref-666)
667. - نگا: تفسیر ابن کثیر: 6/338، چاپ الشعب [↑](#footnote-ref-667)
668. - نگا: النهایة، ابن اثیر: 1/179، الراغب: 72 [↑](#footnote-ref-668)
669. - بخاری: 2125؛ مسلم: 2924 [↑](#footnote-ref-669)
670. - نگا: لسان العرب، مادة «اسا»: 4/34-36 [↑](#footnote-ref-670)
671. - اضواء البیان: 7/548؛ مخیر بودن در پیروی از دیدگاه تابعین زمانی است که در مساله­ای اختلاف داشته باشند اما چون در مساله­ای اتفاق نظر داشته باشند، پیروی از قول و دیدگاه آنان مشخص و واضح و لازم است. [↑](#footnote-ref-671)
672. - **تفسیر ابن کثیر: 4/336** [↑](#footnote-ref-672)
673. - **بخاری: کتاب الاعتصام، باب الاقتداء بسنن رسول الله: 9/115؛ مسلم، کتاب الفضائل، باب شفقته علی امته: 4/1788-1789** [↑](#footnote-ref-673)
674. - بخاری، کتاب الاعتصام، باب الافتداء بسنن رسول الله: 9/114 [↑](#footnote-ref-674)
675. - فتح الباری: 13/254 [↑](#footnote-ref-675)
676. - **صحیح بخاری، کتاب النکاح، باب الترغیب فی النکاح: 7/2؛ مسلم، بَابُ اسْتِحْبَابِ النِّكَاحِ لِمَنْ تَاقَتْ نَفْسُهُ إِلَيْهِ، وَوَجَدَ مُؤَنَهُ: 2/1020** [↑](#footnote-ref-676)
677. - **مسلم: 3243** [↑](#footnote-ref-677)
678. - **دارمی، آلبانی در السلسلة الصحیحة: 2005 آن­را صحیح دانسته است.** [↑](#footnote-ref-678)
679. - **صحیح مسلم، کتاب الایمان، باب الدلیل علی ان مَنْ رَضِيَ بِاللهِ رَبًّا، وَبِالْإِسْلامِ دِينًا، وَبِمُحَمَّدٍ نَبِيًّا ورَسُولًا فهو مومن و ان ارتکب المعاص الکبار: 1/62** [↑](#footnote-ref-679)
680. - **مسند احمد: 4/86، 87؛ ابوداود: 45؛ حاکم در مستدرک: 1/504 و آن­را صحیح دانسته و ذهبی با وی موافقت کرده است. و آلبانی در صحیح سنن ابی داود: 96 آ­ن­را صحیح دانسته است. نگا: صحیح الجامع: 3672** [↑](#footnote-ref-680)
681. - **المصباح: 512** [↑](#footnote-ref-681)
682. - **مجموع الفتاوی: 35/233؛ روضة الناظر: 2/450** [↑](#footnote-ref-682)
683. - **الرد علی من اخلد الی الارض: 133، سیوطی**  [↑](#footnote-ref-683)
684. - **اعلام الموقعین، ابن قیم: 2/195** [↑](#footnote-ref-684)
685. - **امعه کسی است که می­گوید: من همراه مردم هستم. یعنی از هرکس با هر دیدگاهی پیروی می­کند و بر چیزی ثابت قدم و استوار نیست. شرح مشکل الآثار: 6116؛ النهایة: 1/402؛ اعلام الموقعین: 2/ 194؛ حاکم در مستدرک: 7178** [↑](#footnote-ref-685)
686. - **بیهقی، سنن الکبری: 1877؛ نگا: اعلام الموقعین: 2/193؛ و از این دسته است ابوالحسن اشعری که به عقیده­ی اهل سنت و جماعت بازگشت اما پیروانش همچنان دیدگاه اشعریه را دنبال می­کنند. خداوند آنان را هدایت کند.** [↑](#footnote-ref-686)
687. - اعلام الموقعین: 2/195 [↑](#footnote-ref-687)
688. - ابن عابدین فی «حاشیة» علی البحر الرائق: 6/293؛ و ابن قیم در: اعلام الموقعین: 2/309 [↑](#footnote-ref-688)
689. - ابن عابدین فی الحاشیه: 1/63؛ و شیخ صالح الفلانی فی ایقاظ الهمم، ص: 62 [↑](#footnote-ref-689)
690. - ابن عبد البر، الجامع: 2/32؛ الفلانی، ایقاظ الهمم، ص: 72 [↑](#footnote-ref-690)
691. - حاکم با سند متصل تا شافعی، اعلام الموقعین: 2/363، 364؛ ابن عساکر، تاریخ دمشق: 15/1/3 [↑](#footnote-ref-691)
692. - ابن ابی حاتم و ابو نعیم و ابن عساکر: 15/9/2 [↑](#footnote-ref-692)
693. - الفلانی، ایقاظ الهمم: 113؛ اعلام الموقعین: 2/302 [↑](#footnote-ref-693)
694. - **مجموع الفتاوی: 2/203- 204** [↑](#footnote-ref-694)
695. - اعلام الموقعین: 4/261- 262 [↑](#footnote-ref-695)
696. - مجموع الفتاوی: 11/504- 20/209 [↑](#footnote-ref-696)
697. - مجموع الفتاوی: 11/504- 20/209 [↑](#footnote-ref-697)
698. - بخاری: 2639؛ مسلم: 1433 [↑](#footnote-ref-698)
699. - **ابن ماجه: 608؛ و آلبانی در صحیح الجامع: 385 آن­را صحیح دانسته است.** [↑](#footnote-ref-699)
700. - بخاری: 2201؛ 2202؛ 2303؛ مسلم: 1593 [↑](#footnote-ref-700)
701. - **مسلم: 2003** [↑](#footnote-ref-701)
702. - **بخاری: 4216؛ مسلم: 1407** [↑](#footnote-ref-702)
703. - **بخاری: 6915؛ نگا: صحیح الجامع: 6666** [↑](#footnote-ref-703)
704. - **مسلم: 276** [↑](#footnote-ref-704)
705. - **کف دست­ها را روی هم گذاشتن و در وسط زانو­ها قرار دادن.** [↑](#footnote-ref-705)
706. - **شرح معانی الآثار: 1/230** [↑](#footnote-ref-706)
707. - **اعلام الموقعین: 3/288-289** [↑](#footnote-ref-707)
708. - **(یونس: 68) «هیچ دلیلی نزد شما بر این (ادعا) نیست».** [↑](#footnote-ref-708)
709. - **نگا: اعلام الموقعین، ابن قیم: 2/168-260** [↑](#footnote-ref-709)
710. - **بخاری: 5307؛ مسلم: 1496** [↑](#footnote-ref-710)
711. - **ابوداود مانند آن­را روایت کرده است.** [↑](#footnote-ref-711)
712. - **مانند این روایت را بخاری ذکر کرده است: 1758، 1759، کتاب الحج؛ اعلام الموقعین، ابن قیم: 2/279- 284؛ با اندکی تصرف** [↑](#footnote-ref-712)
713. - **تاریخ التشریع الاسلامی، ص: 324، محمد الخضیری** [↑](#footnote-ref-713)
714. - **نگا: بدعة التعصب المذهبی: 139؛ شیخ محمد عید عباسی حفظه­الله** [↑](#footnote-ref-714)
715. - **نگا: اعلام الموقعین، ابن قیم** [↑](#footnote-ref-715)
716. - **مرغینانی: الهدایه یکی از کتاب­های مقدماتی نزد حنفیه می­باشد: 1/462** [↑](#footnote-ref-716)
717. - **شرح العنایة الحنفی علی الهدایه علی هامش فتح القدیر: 1/225و 226** [↑](#footnote-ref-717)
718. - **بخاری: 5238؛ مسلم: 442** [↑](#footnote-ref-718)
719. - **المجموع، نووی: 2/293- 294** [↑](#footnote-ref-719)
720. - **المجموع: 3/235** [↑](#footnote-ref-720)
721. - **الاحیاء الغزالی: 1/48** [↑](#footnote-ref-721)
722. - **السلسلة الضعیفة: 4** [↑](#footnote-ref-722)
723. - **بخاری: 694؛ کتاب الاذان** [↑](#footnote-ref-723)
724. - **نگا: به عنوان مثال، کتاب الاجتهاد و المجتهدین، ص: 29 و پس از آن** [↑](#footnote-ref-724)
725. - **چنین سخنی علاوه بر اینکه در مورد انسان محال است با سنت نبوی نیز مخالف می­باشد. و رسول خدا** ح **بر سه نفری که قصد مبالغه در عبادت داشتند، تصمیم و عملکرد آنان را انکار نمود. چنانکه یکی از آنها گفت: من نماز می­خوانم و نمی­خوابم. دیگری گفت: من روزه می­گیرم و افطار نمی­کنم. و سومین نفر گفت: من با زنان ازدواج نمی­کنم. چون سخنان آنها به رسول الله منتقل شد، آنها را فرا خوانده و به ایشان فرمود: «اما انا فاصوم و افطر و اصلی و انام و اتزوج النساء فمن رغب عن سنتی فلیس منی»: «اما من روزه می­گیرم و افطار می­کنم و نماز می­خوانم و می­خوابم و با زنان ازدواج می­کنم. پس هرکس از سنت من روی گرداند، از من نیست». شیخان آن­را روایت کرده­اند. و علاوه بر این چنین توصیفی از امام، موجب افتخار نیست- چنانکه شیخ ما آلبانی می­گوید به نقل از شیخ محمد عید عباسی حفظه­الله –بلکه آنچه از نگاه شرعی برای یک مسلمان بهتر و کامل­تر است این است که برای هر نماز وضو بگیرد نه اینکه نماز­های متعددی را با یک وضو بخواند. و کسی که چنین داستانی را ساخته و پرداخته و آن­را به امامی از ائمه نسبت داده، باید آنچه افضل و کامل­تر بود در مورد وی ذکر می­کرد. دقت کن.** [↑](#footnote-ref-725)
726. - **نگا: الاجتهاد و المجتهدون، ص: 72** [↑](#footnote-ref-726)
727. - **چگونه چنین امری ممکن است درحالی­که خداوند متعال می­فرماید: «أَفَلاَ يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِندِ غَيْرِ اللهِ لَوَجَدُواْ فِيهِ اخْتِلاَفاً كَثِيراً**» (نساء: 82) «آیا در قرآن نمی‌اندیشند که اگر از سوی غیر الله بود، قطعاً اختلاف بسیار در آن می‌یافتند».

     ابن سعدی رحمه­الله می­گوید: «خداوند متعال در این آیه به تدبر در کتابش دستور می­دهد و تدبر یعنی فکر کردن و اندیشیدن در معانی آن و متمرکز کردن فکر در مبادی و عواقب و لوازم آن ... و هرچه بنده بیشتر در قرآن بیندیشید، علم و عمل و بینش او بیشتر می­شود. بنابراین خداوند در قرآن دستور می­دهد و مسلمانان را بدان تشویق می­کند و خبر داده است که منظور از نازل کردن قرآن تدبر در آن می­باشد. چنانکه می­فرماید: «**كِتَابٌ أَنزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِّيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ وَلِيَتَذَكَّرَ أُوْلُوا الْأَلْبَابِ» (ص: 29) «کتابی است پر برکت که آن­را بر تو نازل کردیم تا در آیاتش تدبّر کنند و خردمندان پند گیرند». و می­فرماید: «أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا» (محمد: 24) «آیا در قرآن تدبّر نمی‌کنند یا بر دل‌های­شان قفل‌هاست؟!».** [↑](#footnote-ref-727)
728. - **مقلدان که قائل بسته شدن باب اجتهاد می­باشند.** [↑](#footnote-ref-728)
729. - **الاعتصام: 2/347 و 355** [↑](#footnote-ref-729)
730. - **تیسیر الکریم الرحمن، علامه سعدی رحمه­الله.** [↑](#footnote-ref-730)
731. - **بخاری و مسلم** [↑](#footnote-ref-731)
732. - **الجامع: 2/74** [↑](#footnote-ref-732)
733. - **یکی از فقهای معروف احناف می­باشد.** [↑](#footnote-ref-733)
734. - **شیخ جباوی کسی را که آلت تناسلی کوچک­تری دارد، شایسته­تر به امامت می­داند چون دلیل بر عفت وی می­باشد. کتاب رفیق الاسفار، ص: 43 و 44؛ مراقی الفلاح شرح متن الایضاح، شیخ حسن شرنبلالی: ص: 120** [↑](#footnote-ref-734)
735. - **حاشیه ابن عابدین «رد المختار علی الدر المختار شرح تنویر الابصار» چاپ سوم، چاپ امیریة: 1/302** [↑](#footnote-ref-735)
736. - **بخاری: 6229؛ مسلم و ...** [↑](#footnote-ref-736)
737. - نگا: اعلام الموقعین: 4/130 [↑](#footnote-ref-737)
738. - بخاری: 2072؛ مسلم:2661 [↑](#footnote-ref-738)
739. - مسند احمد، ابن حبان و ... آلبانی در مشکاة المصابیح: 53-37 آن­را صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-739)
740. - مسند احمد: 6532؛ ابوداود: 3109، ترمذی: 1256، ابن ماجه: 2304 و آلبانی در صحیح الجامع: 5089 آن­را صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-740)
741. - ترمذی: 1216؛ ابن ماجه: 3372؛ و آلبانی در صحیح الترغیب و الترهیب: 2357 آن­را صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-741)
742. - مسند احمد، ترمذی، نسائی؛ آلبانی در صحیح الجامع آن­را صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-742)
743. - اعلام الموقعین: 3/171-172 [↑](#footnote-ref-743)
744. - بخاری: 2018 [↑](#footnote-ref-744)
745. -بخاری: 679؛ مسلم: 418 [↑](#footnote-ref-745)
746. - جامع بیان العلم: 2/102-103 [↑](#footnote-ref-746)
747. - نگا: تعلیق وی بر کتاب «المنتقی من منهاج الاعتدال» نوشته­ی شیخ الاسلام ابن تیمیه به اختصار حافظ ذهبی، ص: 18-19 [↑](#footnote-ref-747)
748. - شرح نووی بر مسلم: 10/70-72 [↑](#footnote-ref-748)
749. - (بقره: 229) «طلاق دوبار است». [↑](#footnote-ref-749)
750. - بدعة التعصب المذهبی، شیخ محمد عید عباسی حفظه­الله: 203؛ نگا: تعصب مذهبی در مبحث دهم: رها کردن تحزب و تعصب [↑](#footnote-ref-750)
751. - الاعتصام، علامه شاطبی، تحقیق شیخ مشهور حسن حفظه­الله: 1/43- 54 [↑](#footnote-ref-751)
752. - الاعتصام: 2/127 [↑](#footnote-ref-752)
753. - همان: 2/128 [↑](#footnote-ref-753)
754. - تفسیر ابن کثیر: 2/12 [↑](#footnote-ref-754)
755. - تهذیب الفروق: 4/225 [↑](#footnote-ref-755)
756. - بخاری: 1734؛ مسلم: 2434 [↑](#footnote-ref-756)
757. - بخاری: 2499 مسلم: 3242 [↑](#footnote-ref-757)
758. - مسلم: 1435؛ نسائی: 1560 [↑](#footnote-ref-758)
759. - مسلم: 4831؛ ترمذی: 2598 [↑](#footnote-ref-759)
760. - البدع و النهی عنها، امام محمد بن وضاح، ص: 25 [↑](#footnote-ref-760)
761. - الابانة الکبری، ابن بطة: 1/359؛ شرح اصول اهل السنة، لالکانی، ص: 54 [↑](#footnote-ref-761)
762. - ابن بطة، ابانة الکبری: 1/313، 314-149 [↑](#footnote-ref-762)
763. - ابن بطة، ابانة الکبری: 1/332 [↑](#footnote-ref-763)
764. - دارمی: 1/66؛ ابن وضاح در البدع و النهی عنها، ص: 25، مروزی در السنة، ص: 525 [↑](#footnote-ref-764)
765. - ابن بطة، ابانة الکبری: 1/353 [↑](#footnote-ref-765)
766. - مروزی فی السنة، ص: 24؛ دارمی: 1/66؛ بغوی فی شرح السنة: 1/214 [↑](#footnote-ref-766)
767. - مروزی فی السنة، ص: 24؛ ابن بطة، ابانة الکبری: 1/339، لالکانی، شرح اصول اعتقاد اهل السنة: 1/92 [↑](#footnote-ref-767)
768. - ابوداود: 5/19؛ ابن وضاح، البدع و النهی عنها، ص: 30؛ ابن بطة، ابانة الکبری: 1/321؛ آلبانی می­گوید: این روایت صحیح مقطوع است. صحیح سنن ابوداود: 4612 [↑](#footnote-ref-768)
769. - دارمی: 1/80-208؛ ابن بطة، ابانة الصغری، ص: 131؛ سیوطی، الامر و الاتباع، ص: 78 [↑](#footnote-ref-769)
770. - ابن جوزی، تلبیس ابلیس، ص: 18؛ سیوطی فی الامر و الاتباع و النهی عن الابتداع، ص: 81 [↑](#footnote-ref-770)
771. - دارمی: 1/58 [↑](#footnote-ref-771)
772. - ابن بطة، ابانة الکبری: 1/333، ابن جوزی، تلبیس ابلیس، ص: 11 [↑](#footnote-ref-772)
773. - مروزی فی السنة، ص: 8؛ ابن بطة، ابانة الکبری، 1/242 [↑](#footnote-ref-773)
774. - ابن بطة، ابانة الکبری: 1/361؛ دارمی در همین معنا: 1/83-218 [↑](#footnote-ref-774)
775. - سنن دارمی: 68، 69 [↑](#footnote-ref-775)
776. - مجموع الفتاوی: 35/41 [↑](#footnote-ref-776)
777. - نگا: البدایة و النهایة: 10/270 [↑](#footnote-ref-777)
778. - البدع و النهی عنها: 21 [↑](#footnote-ref-778)
779. - البدع و النهی عنها: 16-17 [↑](#footnote-ref-779)
780. - مجموع الفتاوی، ابن تیمیه، 35/414 [↑](#footnote-ref-780)
781. - سلسلة الهدی و النور الصوتیة: 785، وجه دوم [↑](#footnote-ref-781)
782. - موقف اهل السنة و الجماعة من اهل الاهواء و البدع: 1/64-65، دکتر ابراهیم بن عامر الرحیلی حفظه­الله. [↑](#footnote-ref-782)
783. - مجموع الفتاوی؛ ابن تیمیه: 19/216-217 [↑](#footnote-ref-783)
784. - تفسیر ابن کثیر: 2/196 [↑](#footnote-ref-784)
785. - مجموع الفتاوی، ابن تیمیه: 3/345-346 [↑](#footnote-ref-785)
786. - تفسیر ابن کثیر: 5/150 [↑](#footnote-ref-786)
787. - بیماری است که انسان در اثر گاز گرفتگی سگ به آن دچار می­شود و در اثر آن بیماری شبیه جنون به وی دست می­دهد. و سگ انسان را گاز نمی­گیرد مگر اینکه بیماری­هایی را به او منتقل می­کند چنانکه گاهی چنان از نوشیدن آب خودداری می­کند که از تشنگی می­میرد. النهایة، ابن کثیر: 4/195؛ [↑](#footnote-ref-787)
788. - ابو داود: 5/5-6: 4597؛ دارمی: 2/314؛ مسند احمد: 4/102 و آلبانی در «ظلال الجنة تخریج السنة» می­گوید: این حدیث صحیح است. نگا: السنة ابن ابی عاصم مع ضلال الجنة، ص: 33 [↑](#footnote-ref-788)
789. - صحیح بخاری، کتاب التفسیر- باب منه آیة محکمة... فتح الباری: 8/209، 4547 [↑](#footnote-ref-789)
790. - مسند احمد: 4/132؛ دارمی: 1/153؛ حاکم در المستدرک: 1/109؛ و آن­را صحیح دانسته و ذهبی با وی موافقت کرده است. ابن ماجه: 1/7: 54 و آلبانی آن­را صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-790)
791. - کتاب شرح السنة، امام بربهاری، ص: 51 [↑](#footnote-ref-791)
792. - اسماعیل صابونی در عقیدة السلف اصحاب الحدیث، ص: 132 آن­­­­­­­­­­­­را روایت کرده است. [↑](#footnote-ref-792)
793. - لالکائی، شرح اصول اعتقاد امل السنة: 1/179؛ اسماعیل صابونی، عقیدة السلف و اصحاب الحدیث: 1/132 [↑](#footnote-ref-793)
794. - از آنجایی که مرجئه معتقد به افزایش و کاهش و بخش­پذیری ایمان نیستند و اهل سنت در این زمینه با آنها مخالف است کلمه­ی «نقصانیة» را بر آنها اطلاق می­کنند چرا که اهل سنت معتقد به افزایش و کاهش (نقصان) ایمان می­باشند. [↑](#footnote-ref-794)
795. - شرح اصول اهل السنة، لالکائی: 1/179؛ عقیدة السلف اصحاب الحدیث، اسماعیل انصاری، ضمن مجموعة الرسائل المنیریة: 1/132 [↑](#footnote-ref-795)
796. - عقیدة السلف و اصحاب الحدیث، ضمن مجموعة الرسائل المنیریة: 1/131-132 [↑](#footnote-ref-796)
797. - مجموع الفتاوی ابن تیمیه: 4/155 [↑](#footnote-ref-797)
798. - منهاج السنة النبویة: 5/239-240 [↑](#footnote-ref-798)
799. - همان: 5/158 [↑](#footnote-ref-799)
800. - مجموع الرسائل و المسائل النجدیة: 3/20 [↑](#footnote-ref-800)
801. - لازم است این نکته یادآوری شود که تطبیق ضوابطی که در این زمینه مطرح می­شود، بر هر مبتدعی در هر حالی به صورت مطلق جایز نیست. بلکه باید میان اهل بدعت و انواع بدعت و مراعات مصالح تفاوت قائل شد. تا اینکه طالب علم این ضوابط را در جایگاه نادرست آن بکار نگیرد و اینگونه موجب تفرقه و عداوت میان مسلمانان شود و به دشمنی با کسی برخیزد که مستحق دشمنی نیست و ندانسته او را از اهل بدعت بداند درحالی­که واقعیت بیانگر عکس آن است. براستی میدان دعوت به این امر مبتلا شده است. و آن اهمال ضوابط و حمایت بدون علم و آگاهی می­باشد. [↑](#footnote-ref-801)
802. - شرح السنة: 1/226-227 [↑](#footnote-ref-802)
803. - یعنی اگه سرت تراشیده بود قطعا از خوارج بودی که یکی از نشانه­های ظاهری آنها تراشیدن موی سر می­باشد. چنانکه از رسول خدا ح ثابت است که: «مردمانی از مشرق خارج می­شوند که قرآن می­خوانند اما از گردن­های­شان بالاتر نمی­رود؛ چنان از دین خارج می­شوند که تیر از کمان خارج می­شود. و به دین باز نمی­گردند مگر اینکه تیر به کمان بازگردد. نشانه­ی ظاهری آنها تراشیدن موی سر است. مسند احمد: 11614؛ بخاری: 7562؛ [↑](#footnote-ref-803)
804. - الابانة الکبری: 2/414 [↑](#footnote-ref-804)
805. - صحیح آجرّی در الشریعة؛ ص: 16؛ ابن بطة، ابانة الکبری: 2/438 [↑](#footnote-ref-805)
806. صحیح؛ دارمی: 1/120؛ لالکائی، شرح اصول اعتقاد اهل السنة: 1/244 [↑](#footnote-ref-806)
807. - همان: 1/133 [↑](#footnote-ref-807)
808. - آجرّی، الشریعة، ص: 243 [↑](#footnote-ref-808)
809. - دارمی: 1/120؛ عبدالله بن احمد در السنة: 1/138؛ آجرّی در الشریعة، ص: 57 [↑](#footnote-ref-809)
810. - آجرّی، الشریعة، ص: 79 [↑](#footnote-ref-810)
811. - لالکائی، شرح اصول اعتقاد اهل السنة: 1/156 [↑](#footnote-ref-811)
812. - همان: 1/179؛ و نصرالمقدسی در مختصر الحجة، ص: 470 [↑](#footnote-ref-812)
813. -بغوی، شرح السنة: 1/229 سیوطی، الامر بالاتباع والنهی عن الابتداع، ص: 83 [↑](#footnote-ref-813)
814. - الخلال: 1/493-494 [↑](#footnote-ref-814)
815. - اعتصام: 1/175 [↑](#footnote-ref-815)
816. - شرح لمعة الاعتقاد: ص: 110 [↑](#footnote-ref-816)
817. - مسند احمد، بخاری، مسلم: 2163؛ این پاسخ زمانی است که بگویند: «السام علیکم» یعنی مرگ بر شما؛ اما اگر بدانیم که به درستی و صریح سلام کرده­اند، پاسخ آنها را با الفاظ سلام می­دهیم. والله اعلم. [↑](#footnote-ref-817)
818. - فتاوی عز بن عبدالسلام رحمه­الله: 62 [↑](#footnote-ref-818)
819. - زادالمعاد: 2/9 [↑](#footnote-ref-819)
820. - بخاری، ادب المفرد؛ ابوداود: 4325 و نووی می­گوید: اسناد آن صحیح است. و آلبانی در السلسلة الصحیحه: 371 آن­را صحیح می­داند. [↑](#footnote-ref-820)
821. - زادالمعاد: 2/7 [↑](#footnote-ref-821)
822. - نگا: الدرر السنیة فی الاجویة النجدیة: 7/74-75 [↑](#footnote-ref-822)
823. - ابوداود: 5/167؛ ترمذی بشرح تحفة الاحوذی: 7/76، دارمی: 1/140، حاکم در مستدرک می­گوید: اسناد آن صحیح است. و آلبانی در صحیح الجامع: 2/1226 آن­را حسن می­داند. [↑](#footnote-ref-823)
824. - احکام اهل الذمة: 1/206 [↑](#footnote-ref-824)
825. - ابن قیم، احکام اهل الذمة: 1/211 [↑](#footnote-ref-825)
826. - المسائل الماردینیة: ص: 63-64 [↑](#footnote-ref-826)
827. - مجموع الفتاوی ابن تیمیه: 24/174-175 [↑](#footnote-ref-827)
828. - مجموع الفتاوی، ابن تیمیه: 28/206 [↑](#footnote-ref-828)
829. - زادالمعاد: 3/20 [↑](#footnote-ref-829)
830. - موقف اهل السنة و الجماعة من اهل الاهواء و البدع: 2/556؛ دکتر ابراهیم بن عامر الرحیلی حفظه­الله [↑](#footnote-ref-830)
831. - مدارج السالکین: 1/198 [↑](#footnote-ref-831)
832. - امام، حافظ محمد بن نصر مروزی؛ حاکم در مورد او ­می­گوید: «در حدیث امام زمان خود بود. از یحیی التمیمی، اسحاق بن راهویه و ابن ابی شیبه و ... حدیث شنیده است. اما در مساله­ی الفاظ قرآن و مساله ایمان دچار اشتباه شده است. [↑](#footnote-ref-832)
833. - ابن مندة: امام، حافظ، محدث، ابو عبدالله محمد بن اسحاق بن محمد بن یحیی بن مندة؛ در سال 310 هجری در اصفهان متولد شد. شنیدن حدیث را در حالی آغاز کرد که هفت سال سن داشت. در 19 سالگی به نیشابور سفر کرد درحالی­که حدود پانصد هزار حدیث شنیده بود. و به عراق و شام و مصر سفر کرد و از اهل بدعت دوری می­کرد. نگا: سیر اعلام النبلاء؛ تذکرة الحفاظ، ذهبی: 3/1036، چاپ سوم، سال: 1376هـ 1975 م؛ البدایة و النهایة: 11/336؛ چاپ اول، سال 1966م، مکتبة النصر- الریاض؛ تاریخ دمشق، ابن عساکر: 15/32-34، المجمع اللغوی بدمشق [↑](#footnote-ref-833)
834. - سیر اعلام النبلاء: 14/40 [↑](#footnote-ref-834)
835. - بنگر به قول امام ابن عبدالبر رحمه­الله در سخن از صفت ضحک (خندیدن) برای خداوند متعال؛ آنجا که می­گوید: «اما اینکه می­گوید: «یضحک الله» خداوند می­خندد؛ به این معناست که: به بنده­اش رحم می­کند و به او آرامش و راحتی، رحمت و رأفت می­بخشد. و این عبارت مجاز و مفهوم آن همین می­باشد. نگا: سیر اعلام النبلاء: 18/245 [↑](#footnote-ref-835)
836. - منتشر شده در روزنامه­های سعودی: الجزیرة، الریاض، الشرق الاوسط، یوم السبت، در تاریخ: 22/6/1412 هجری [↑](#footnote-ref-836)
837. - چنانچه در حدیث ام المومنین عائشه وارد شده که می­فرماید: «چون کسی به رسول خدا چیز ناپسندی می­گفت: رسول خدا نمی­گفت: فلانی را چه شده که چنین و چنان می­گوید. بلکه می­فرمود: «**مَا بَالُ أَقْوَامٍ يَقُولُونَ كَذَا وَكَذَا** »: «چه شده اقوامی را که چنین و چنان می­گویند». صحیح ابوداود، باب الاذن والاستئذان؛ آلبانی در السلسلة الصحیحة: 2064 آن­را صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-837)
838. - سلسلة الهدی و النور الصوتیة: 784، وجه اول [↑](#footnote-ref-838)
839. - مقدمه­ی مجموع فتاوای شیخ آلبانی: 1/5؛ نقل از کتاب: اهل الافک والبهتان الصادون عن السنة و القرآن، شیخ المغراوی حفظ­الله [↑](#footnote-ref-839)
840. - **چنانچه در حدیثی که ابن ماجه از ابن عباس تخریج کرده آمده است که رسول خدا** ح **فرمود: «إِذَا حَلَفَ أَحَدُكُمْ فَلَا يَقُلْ: مَا شَاءَ اللَّهُ وَشِئْتَ، وَلَكِنْ لِيَقُلْ: مَا شَاءَ اللَّهُ، ثُمَّ شِئْتَ»: «چون یکی از شما سوگند خورد، نگوید: آنچه الله و تو بخواهی، بلکه باید بگوید: آنچه خداوند بخواهد سپس تو بخواهی».** [↑](#footnote-ref-840)
841. - **در حدیث مسلم از عدی بن حاتم روایت است که: مردی نزد رسول خدا** ح **خطبه خواند و گفت: «مَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ رَشِدَ، وَمَنْ يَعْصِهِمَا فَقَدْ غَوَى» پس رسول خدا** ح **به وی فرمود: «بدترین خطیب تو هستی. بگو: و هرکس الله و رسولش را نافرمانی کند گمراه گشته است». (پیامبر خدا از اینکه نام خداوند و ایشان در قالب یک ضمیر «هما» ذکر شود نهی کردند.)** [↑](#footnote-ref-841)
842. - **مسند احمد، ابوداود؛ و آلبانی در صحیح الجامع: 7861 آن­را صحیح دانسته است.** [↑](#footnote-ref-842)
843. - **مسلم: 6751** [↑](#footnote-ref-843)
844. - **لقاءات الباب المفتوح؛ سوال: 1322** [↑](#footnote-ref-844)
845. - **رسالة رفقـأ اهل السنة باهل السنة، ص: 44-47** [↑](#footnote-ref-845)
846. - **کتاب تصنیف الناس بین الظن والیقین، شیخ بکر ابوزید رحمه­الله ص: 40 ،41؛ چاپ اول، دارالعاصمة، سال: 1414هجری** [↑](#footnote-ref-846)
847. - **محاضرات فی العقیدة و الدعوة، شیخ صالح فوزان: 3/57** [↑](#footnote-ref-847)
848. - **همان: 3/332** [↑](#footnote-ref-848)
849. - **همان: 3/391** [↑](#footnote-ref-849)
850. - **تیسیر الکریم الرحمن: 4/206** [↑](#footnote-ref-850)
851. - **تفسیر ابن کثیر: 3/553** [↑](#footnote-ref-851)
852. - **ابن ماجه: 1/44؛ آلبانی در صحیح الجامع: 3808 آن­را صحیح دانسته است.** [↑](#footnote-ref-852)
853. - **بخاری: 69؛ مسلم: 1721** [↑](#footnote-ref-853)
854. - **مسند احمد: 2/252، 325، 407؛ ابوداود، کتاب العلم؛ ترمذی، کتاب القرآن: 10 و کتاب العلم: 19؛ ابن ماجه در مقدمه، ص: 17؛ و آلبانی در صحیح الجامع: 6173 آن­را صحیح دانسته است.** [↑](#footnote-ref-854)
855. - **بخاری: 1/165، دارمی، ابن عبدالبر و ...** [↑](#footnote-ref-855)
856. - **جامع بیان العلم و فضله؛ ابن عبدالبر: 1/29** [↑](#footnote-ref-856)
857. - **همان: 1/29؛ الاعتصام، شاطبی: 2/385** [↑](#footnote-ref-857)
858. - **مفتاح دارالسعادة، ابن قیم: 2/24 – 25** [↑](#footnote-ref-858)
859. - **مسند احمد: 8489؛ مسلم: 3084 و ...** [↑](#footnote-ref-859)
860. - **ترمذی: 3523؛ ابن ماجه: 247- 3823؛ و آلبانی در السلسلة الصحیحة: 3153 آن­را صحیح دانسته است.** [↑](#footnote-ref-860)
861. - مسند احمد: 13512؛ مسلم: 2722 [↑](#footnote-ref-861)
862. - مجموع الفتاوی: 13/136 [↑](#footnote-ref-862)
863. - همان: 19/ 169 [↑](#footnote-ref-863)
864. - **مفتاح دارالسعادة، ابن قیم: 2/4** [↑](#footnote-ref-864)
865. - **مفتاح دارالسعادة، ابن قیم: 2/43** [↑](#footnote-ref-865)
866. - اسحاق بن منصور: اسحاق بن منصور بن بهرام، ابویعقوب مروزی معروف به کوسج؛ فقیه حنبلی؛ از راویان حدیث؛ در مرو متولد شد و به عراق و حجاز و شام سفر کرد. در نیشابور ساکن شده و در آنجا فوت شد. طبقات الحنابله، ابن ابی یعلی: 1/113؛ طبقات الحنابله، اختصار النابلسی: 74 [↑](#footnote-ref-866)
867. - مفتاح دارالسعادة، ابن قیم: 37 [↑](#footnote-ref-867)
868. - مجموع الفتاوی: 28/80 [↑](#footnote-ref-868)
869. - **منهاج السنة النبویة، ابن تیمیه: 7/88** [↑](#footnote-ref-869)
870. - **مجموع الفتاوی: 3/98** [↑](#footnote-ref-870)
871. - **همان: 8/276** [↑](#footnote-ref-871)
872. - **بخاری، کتاب العلم، باب من خص بالعلم قوتا** [↑](#footnote-ref-872)
873. - مسند احمد، مسلم: 30 [↑](#footnote-ref-873)
874. - مسلم: 31 [↑](#footnote-ref-874)
875. - بخاری: 7323 [↑](#footnote-ref-875)
876. - **(آل عمران: 79) «سپس او به مردم بگوید: به جای خدا، بندگان من باشید. بلکه (سزاوار پیامبران این است که به مردم بگویند:) به سبب آنکه کتاب (آسمانی) آموزش می‌دادید و از آن رو که درس می‌خواندید (مردمانی) ربانی و الهی باشید».** [↑](#footnote-ref-876)
877. - **مسلم: 3444**  [↑](#footnote-ref-877)
878. - **معالم الشخصیة الاسلامیة، ص: 30؛ عمر سلیمان اشقر** [↑](#footnote-ref-878)
879. - **صحیح بخاری: 1/162؛ چنانکه بیش از اینکه به مسائل مشکل بپردازند، به مبادی آسان علم می­پردازند. یعنی تربیت مردم بر مبنای علم صحیح و خالص – علمی که در آن هیچ ابهام و نارسایی نباشد – با پرداختن به مسائل کوچک قبل از وارد شدن به مسائل بزرگ­تر.** [↑](#footnote-ref-879)
880. - **مسند احمد: 4/126؛ ابن ماجه: 43؛ حاکم: 1/96؛ و آلبانی در صحیح الجامع: 4369 و السلسلة: 436 آن­را صحیح دانسته است.** [↑](#footnote-ref-880)
881. - العقاب التی تعترض بناء الامة الاسلامیة، ص: 39، عبد الرحمن عبدالخالق [↑](#footnote-ref-881)
882. - **مسند احمد، مسلم؛ نگا: صحیح الجامع: 4811** [↑](#footnote-ref-882)
883. - **طبرانی فی تفسیره: 81** [↑](#footnote-ref-883)
884. - **و مشغول شدن به سیاست و اتفاقات روزمره و فقه واقع که حق بزرگی از حقوق آن داده شده است و در جای خود به کار نرفته است، آنان را از تربیت غافل کرده درحالی­که نمی­دانند.** [↑](#footnote-ref-884)
885. - **نگا: صفات الطائفة المنصورة و مفاهمها، ص: 75- 90، شیخ عدنان بن محمد عرعور حفظه­الله** [↑](#footnote-ref-885)
886. - **علماء و مفکرون معاصرون علامه محدث محمد ناصر الدین البانی؛ تالیف ابراهیم العلی؛ و براستی اگر افکار اسلامی را با اجتهاد تغییر می­دادند، مناسب­تر بود والله اعلم.** [↑](#footnote-ref-886)
887. - **نگا: عقیدتنا قبل الخلاف و بعده فی ضوء الکتاب و السنة؛ به قلم علی حسن عبدالحمید اثری با مشارکت استاد محمد ابراهیم شقرة حفظه­الله** [↑](#footnote-ref-887)
888. - **التصفیة و التربیة، شیخ علی حسن حلبی حفظه­الله: 13** [↑](#footnote-ref-888)
889. - **آلبانی رحمه­الله می­گوید: اصلی برای آن در سنت نبوی نیست. رک: السلسلة الضعیفة: 1/22:30** [↑](#footnote-ref-889)
890. - **بخاری: 954**  [↑](#footnote-ref-890)
891. - **حاکم در مستدرک:2/615؛ ابن عساکر:2/323؛ نگا: السلسلة الصحیحة، آلبانی: 1/37: 25؛ و آلبانی می­گوید: این حدیث موضوع است.** [↑](#footnote-ref-891)
892. - **مکانة اهل الحدیث، ص:18؛ شیخ ربیع بن هادی حفظه­الله** [↑](#footnote-ref-892)
893. - التصفیه و التربیة، ص:27، شیخ علی حلبی حفظه­الله [↑](#footnote-ref-893)
894. - مجموع الفتاوی: 6/389؛ به ویژه اسرائیلیاتی که نقل شده است. [↑](#footnote-ref-894)
895. - **(توبه: 75-77) «بعضی از آن‌ها با الله (عهد و) پیمان بستند که: اگر (الله) از فضل خود (نصیبی) به ما دهد، قطعاً صدقه (و زکات) خواهیم داد و از نیکوکاران خواهیم بود. پس چون (الله) از فضل خود به آن‌ها (نصیبی) بخشید، به آن بخل ورزیدند و اعراض‌کنان روی گرداندند (و سر پیچی کردند). پس (این عمل) نفاق را تا روزی ‌که او (= الله) را ملاقات کنند، در دل‌های­شان بر قرار ساخت، به (سبب) آنچه که با الله وعده کرده بودند، خلاف نمودند (و عهدشکنی کردند) و به (سبب) آنکه دروغ می‌گفتند.** [↑](#footnote-ref-895)
896. - حافظ در تخریج کشاف: 4/77/133 می­گوید: اسناد این روایت ضعیف جدا می­باشد. رک: السلسلة الضعیفة، آلبانی: 4/111/1607 [↑](#footnote-ref-896)
897. - همچون علامه شیخ آلبانی، شیخ عبد العزیز بن باز و... رحمهما­الله [↑](#footnote-ref-897)
898. - المفسرون بین التاویل و الاثبات: 1/8، مغراوی [↑](#footnote-ref-898)
899. - التصفیه والتربیة، ص:30، شیخ علی حلبی حفظه­الله [↑](#footnote-ref-899)
900. - مسند احمد: 3/62؛ المصنف، عبد الرزاق: 3/110: 4964؛ ابن ابی شیبة: 2/312؛ شرح المعانی، طحاوی: 1/143؛ دارقطنی، ص:178؛ حاکم در«الاربعین» و بیهقی از او روایت کرده است:2/201؛ شرح السنة، بغوی: 3/123: 639؛ الواهیة، ابن الجوزی:1/444-445؛ شیخ آلبانی می­گوید: این حدیث منکر است. و منظور از «صلاة الغداة» نماز صبح می­باشد. [↑](#footnote-ref-900)
901. - تاریخ دمشق، ابن عساکر: 10/275-276؛ آلبانی می­گوید: این حدیث موضوع است. نگا: السلسلة الضعیفة: 3/649: 1452 [↑](#footnote-ref-901)
902. - الاوسط، طبرانی: 145؛ شیخ آلبانی می­گوید: این حدیث باطل است. رک: السلسلة الضعیفة: 3/447- 448، 449/1287 [↑](#footnote-ref-902)
903. - ابن عدی: 2/20؛ از احمد بن جمهور قرقسانی؛ آلبانی می­گوید: این حدیث موضوع است. رک: السلسلة الضعیفة: 1/256: 222 [↑](#footnote-ref-903)
904. - طبرانی: 3/107؛ از طریق حسن ابن عمارة؛ دار قطنی، ص: 68 ؛ بیهقی: 1/331-332؛ آلبانی می­گوید: این حدیث موضوع است. رک: السلسلة الضعیفة: 1/423-424: 422 [↑](#footnote-ref-904)
905. - ابن عدی: 1/286؛ ابونعیم، اخبار اصبهان: 2/344-345؛ السنن، عبدالغنی المقدسی: 2/91؛ آلبانی می­گوید: این حدیث موضوع است. رک: السلسلة الضعیفة: 1/66: 5 [↑](#footnote-ref-905)
906. - اخطاء یجب ان تصحح من التاریخ؛ ص:1، جمال عبدالهادی [↑](#footnote-ref-906)
907. - ابن سعد: 1/228-229؛ المخلص فی الفوائد المنتقاة: 17/13؛ مسند بزار: 2/299: 1741؛ کشف الاستار؛ معجم الکبیر، طبرانی: 20/443: 1082؛ عقیلی: 346؛ آلبانی می­گوید: این روایت منکر است. نگا: السلسلة الضعیفة: 3/259: 1128 [↑](#footnote-ref-907)
908. - حاکم از علی بن ابی طالب؛ و در مورد این روایت می­گوید: صحیح علی شرط مسلم؛ طبرانی آن­را از عمار بن یاسر روایت کرده است. و آلبانی می­گوید: این حدیث ضعیف است. دفاع عن الحدیث النبوی والسیرة فی الرد علی جهالات البوطی، ص:13-14 [↑](#footnote-ref-908)
909. - آلبانی می­گوید: از جمله دلایل نادرست بودن این مساله آن است که تنها مصدری که این مطلب را بیان کرده است، قسطلانی در کتاب «المواهب اللدنیة» می­باشد. و فقط می­گوید: صاعد آن­را ذکر کرده است. و صاعد همان ابن عبیدة بجلی می­باشد چنانکه زرقانی در شرح خود بر آن: 1/244چنین می­گوید. اما جایگاه صاعد از نظر روایی چنین است: وی مجهول و ناشناخته می­باشد و هیچکس او را ثقه ندانسته است. بلکه حافظ بن حجر اشاره می­کند که چون متابعی برای او نباشد، «لین الحدیث» است. و وضعیت وی در این حدیث چنین است. اینکه قسطلانی می­گوید: «صاعد آن­را ذکر کرده است.» خود بیانگر آن است که این مطلب را به صورت معلق و بدون ذکر اسناد بیان کرده است که دراینصورت درجه روایت معضل خواهد بود. لذا این خبر ضعیف است و صحیح نیست حتی اگر صاعد فردی معروف به توثیق وحفظ باشد. اما باز هم از صحیح بودن بسیار دور و بعید است. [↑](#footnote-ref-909)
910. - زهری می­گوید: عروه از عایشه آن­را برای من روایت کرده است ... و حدیث را روایت می­کند تا اینکه به این بخش می­رسد که «وفتر الوحی» و زهری آن­را می­افزاید. با این زیاده آن­را احمد در مسند: 6/232-233، ابونعیم در «الدلائل» ص: 68-69، بیهقی در «الدلائل»: 1/393-395 از طریق عبدالرزاق از محمد روایت کرده است. حافظ، الفتح: 12/302؛ رک: الدفاع عن الحدیث النبوی و السیرة فی الرد علی جهالات البوطی، ص: 40-41؛ شیخ آلبانی در مورد این روایت می­گوید: این حدیث ضعیف است. [↑](#footnote-ref-910)
911. - الاصول العلمیة للدعوة السلفیة، شیخ عبد الرحمن عبد الخالق حفظه­الله [↑](#footnote-ref-911)
912. - ابویزید بسطامی: اسم وی طیغور بن عیسی بن علی و یکی از مشایخ صوفیه می­باشد. جد وی مجوسی بود پس او اسلام آورد و در سال 261 وفات نمود. [↑](#footnote-ref-912)
913. - قوت القلوب: 2/70؛ احیاء علوم الدین: 4/304 [↑](#footnote-ref-913)
914. - القوت: 2/74-75؛ الاحیاء: 4/306 [↑](#footnote-ref-914)
915. - طبقات شعرانی: 2/126؛ جامع النبهانی: 1/299؛ نگا: الکشف عن حقیقة الصوفیة لاول مرة فی التاریخ؛ محمود عبدالرئوف قاسم. [↑](#footnote-ref-915)
916. - تمام در الفوائد: 14/1/2؛ ابن عساکر: 16/149/2؛ از ابوالعباس محمود بن محمد بن فضل واقفی؛ رک: السلسلة الضعیفة: 3/213: 1152؛ شیخ آلبانی می­گوید: این حدیث باطل است. [↑](#footnote-ref-916)
917. - ابوبکر بن النقور در الفوائد: 1/147-148؛ ابن بشران، الامالی: 2/9/1؛ ابن الجوزی در الموضاعات؛ آلبانی می­گوید: «موضوع است. السلسلة الضعیفة: 90 [↑](#footnote-ref-917)
918. - دیلمی: 1/1/19؛ مسند الفردوس؛ آلبانی می­گوید: موضوع است. السلسلة الضعیفة: 2258

     و در میان راویان آن ابوالعلاء می­باشد که ذهبی وی را در ضعفاء ذکر می­کند ودارقطنی می­گوید: وی کذاب است. [↑](#footnote-ref-918)
919. - دیلمی: 1/1/102؛ مسند الفردوس؛ آلبانی می­گوید: موضوع است. و در میان راویان آن ابوالعلاء می­باشد که ذهبی وی را در ضعفاء ذکر می­کند ودارقطنی می­گوید: وی کذاب است. و همچنین در میان راویان آن ابراهیم بن مهدی می­باشد که ذهبی در مورد او می­گوید: متهم به وضع حدیث می­­باشد. نگا: السلسلة الضعیفة: 5/367 [↑](#footnote-ref-919)
920. - المفردات؛ راغب اصفهانی: 158، 213، 214 [↑](#footnote-ref-920)
921. - برخی از مردم بیش از اینکه نسبت به طهارت باطنی یعنی طهارت و پاکیزگی قلب حریص باشند، به پاکیزگی جسم و لباس و محل نشست و برخاست خود حریص­اند! [↑](#footnote-ref-921)
922. - مسلم: 26 [↑](#footnote-ref-922)
923. - بخاری: 5108؛ مسلم: 4762 [↑](#footnote-ref-923)
924. - دارقطنی، خطیب بغدادی در تاریخ بغدادی: 9/127؛ آلبانی در صحیح الجامع: 2328 و الصحیحة: 342 آن­را حسن دانسته است. [↑](#footnote-ref-924)
925. - مسند احمد: 11170؛ مسلم: 4967 [↑](#footnote-ref-925)
926. - بخاری: 5649؛ مسلم: 26-9 [↑](#footnote-ref-926)
927. - مدارج السالکین: 2/312-313 [↑](#footnote-ref-927)
928. - بخاری، الادب المفرد؛ حاکم؛ و آلبانی در صحیح الجامع: 2349 و الصحیحة: 45 آن­را صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-928)
929. - صحیح ابن حبان؛ آلبانی در صحیح الجامع: 133 و الصحیحة: 875 آن­را صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-929)
930. - ابن ماجه، صحیح ابن حیان؛ آلبانی در صحیح الجامع و تخریج المشکاة: 5082 آن­را صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-930)
931. - مسند احمد، بخاری در تاریخ، ترمذی؛ و آلبانی در صحیح الجامع: 1724 و صحیح الترغیب: 533 آن­را صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-931)
932. - نگا: تفسیر ابن کثیر [↑](#footnote-ref-932)
933. - بخاری: 5880؛ مسلم: 614 [↑](#footnote-ref-933)
934. - بخاری: 1/10، مسلم: 1/10 [↑](#footnote-ref-934)
935. - نسائی، ابن حبان، حاکم؛ آلبانی در صحیح الجامع: 2078 و صحیح الترغیب: 869 آن­را صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-935)
936. - بخاری، ابن ماجه، طبرانی و آلبانی در صحیح الجامع: 1924 آن­را صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-936)
937. - مسند احمد، حاکم، آلبانی در صحیح الجامع: 5319 و تخریج الترغیب: 1/66 آن­را حسن دانسته است. [↑](#footnote-ref-937)
938. - متفق علیه [↑](#footnote-ref-938)
939. - بخاری؛ نگا: صحیح الجامع: 5014 [↑](#footnote-ref-939)
940. - مسند احمد، ابویعلی، حاکم؛ و آلبانی در صحیح الجامع: 203 و آداب الزفاف: 34 آن­را حسن دانسته است. [↑](#footnote-ref-940)
941. - ترمذی، ابن ماجه؛ و آلبانی در صحیح الجامع: 3314 آن­را صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-941)
942. - حاکم؛ آلبانی در صحیح الجامع: 3316 آن­را صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-942)
943. - ابن ماجه، ابویعلی، طبرانی در الاوسط و آلبانی در صحیح الجامع: 1055 آن­را حسن دانسته است. [↑](#footnote-ref-943)
944. - بخاری: 29، 2359، مسلم: 3139، 3140 [↑](#footnote-ref-944)
945. - مسند احمد، ادب المفرد، حاکم و آلبانی در صحیح الجامع: 5381 آن­را صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-945)
946. - بخاری، طبرانی، حاکم؛ و آلبانی در صحیح الجامع: 5382 آن­را صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-946)
947. - ترمذی می­گوید: این حدیث حسن غریب است. آلبانی در الجامع: 2197 و الصحیحة: 791 آن­را حسن دانسته است. [↑](#footnote-ref-947)
948. - مسلم: 98 [↑](#footnote-ref-948)
949. - مسند احمد: 7875؛ بخاری: 6065؛ مسلم: 669 [↑](#footnote-ref-949)
950. - بخاری: 2672؛ مسلم: 310 [↑](#footnote-ref-950)
951. - مسلم: 303 [↑](#footnote-ref-951)
952. - طبرانی، آلبانی در صحیح الجامع: 5045 آن­را صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-952)
953. - مستدرک حاکم: 419؛ و آلبانی در صحیح الجامع: 3058 آن­را صحیح می­داند. [↑](#footnote-ref-953)
954. - ابوداود: 4084؛ آلبانی در صحیح الجامع: 7186 و الصحیحة: 1109-1325 آن­را صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-954)
955. - مسند احمد: 25470؛ بخاری: 1393 [↑](#footnote-ref-955)
956. - مسند احمد: 3900؛ بخاری: 3188 مسلم: 4630 [↑](#footnote-ref-956)
957. - حاکم: 8040؛ آلبانی در صحیح الجامع: 357 و الصحیحة 441 آن­را صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-957)
958. - رسول خدا ح این سخن را خطاب به سفیران کسری فرمودند. ابوداود: 2761؛ حاکم: 2632؛ و آلبانی در صحیح الجامع: 1399 آن­را حسن دانسته است. [↑](#footnote-ref-958)
959. - مسند احمد: 7547؛ بخاری: 3318؛ مسلم: 6845 [↑](#footnote-ref-959)
960. - مالک: 933؛ مسند احمد: 8874؛ بخاری: 6009؛ مسلم: 5996 [↑](#footnote-ref-960)
961. - طبرانی فی الکبیر: 6975؛ و آلبانی در صحیح الجامع: 805 و الارواء: 2476 آن­را صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-961)
962. - بخاری: 4422؛ ترمذی [↑](#footnote-ref-962)
963. - المقدمه، ابن صلاح: 20؛ یا به عبارت دیگر حدیث ضعیف عبارت است از: هر حدیثی که صفات قبول در آن جمع نشده باشد. و صفات قبول عبارتند از: - اتصال سند 2- عدالت راوی 3- سالم بودن راوی از خطای بسیار و غفلت در روایت. 5- سلامت از شذوذ (مخالفت با احادیث قوی­تر از خود) 6- سلامت از علت قادح (که باعث ضعف حدیث می­شود). النکت: 492 [↑](#footnote-ref-963)
964. - عراقی انواع حدیث ضعیف را تا چهل و دو نوع می­شمارد. و ابن حبان حدیث ضعیف را 49 نوع می­داند. و برخی از علما انواع حدیث ضعیف را تا 63 نوع شمرده­اند. رک: تدریب الراوی: 105 [↑](#footnote-ref-964)
965. - تحقیق القول بالعمل بالحدیث الضعیف، دکتر عبدالعزیز بن عبدالرحمن العظیم، ص: 18 [↑](#footnote-ref-965)
966. - منظور احادیثی است که ضعف آنها شدید باشد. [↑](#footnote-ref-966)
967. - عبدالرحمن بن اسماعیل بن ابراهیم بن عثمان مقدسی شافعی معروف به ابوشامه؛ (شامه به معنای خال می­باشد) چرا که خال بزرگی بالای ابروی چپ او بود. وی در سال 665 فوت کرد؛ نگا: الذیل علی الروضتین، ص: 37-45 [↑](#footnote-ref-967)
968. - از ابوهریره روایت است که می­گوید: «**مَنْ صَامَ السَابِع وَالعِشْرِينَ مِنْ رَجَبٍ،كَتَبَ اللَّهُ لَهُ صِيَامَ سِتِّينَ شَهْرًا»:** «هرکس 27 رجب را روزه بگیرد، خداوند پاداش روزه­ی شصت ماه را برای او می­نویسد». [↑](#footnote-ref-968)
969. - ابو القاسم علی بن حسن بن هبة الله معروف به ابن عساکر دمشقی؛ در حدیث امام بود. و از فقهای معروف شافعیه می­باشد. وی در سال 571 فوت شد. نگا: المختصر فی اخبار البشر: 3/59؛ العبر، ذهبی: 4/212-213 [↑](#footnote-ref-969)
970. - مسلم در مقدمه صحیح: 1/62، شرح نووی؛ مسند احمد: 5/20؛ ابن ماجه: 38، 40؛ و سیوطی در «الجامع الصغیر» به صحیح بودن آن اشاره کرده است. نگا: الجامع الصغیر: 6/116؛ همراه شرح آن فیض القدیر. (الباعث علی انکار البدع و الحوادث، ص: 64-65، ابو شامه مقدسی) [↑](#footnote-ref-970)
971. - الباعث الحنیف، احمد شاکر، ص: 76 [↑](#footnote-ref-971)
972. - علوم الحدیث و مصطلحه، دکتر صبحی الصالح، ص: 211-212 [↑](#footnote-ref-972)
973. - بخاری: 9/198، در فتح الباری؛ مسلم: 6/118-119 نووی؛ ابوداود: 4917؛ ترمذی: 1989 [↑](#footnote-ref-973)
974. - محمد بن محمد بن احمد بن عبدالله بن سیدالناس، ابوالفتح یعمری شافعی، حافظ و ادیب مشهور؛ از نوشته­های وی عبارت است از : عیون الاثر فی فنون المغازی و الشمائل و السیر، مختصرالمسمی نورالعین و ... وی در سال 734 وفات نمود. نگا: الوافی بالوفیات: 1//289-311؛ الدرر الکامنة: 4/330-335 [↑](#footnote-ref-974)
975. - محمد بن اسحاق بن سیار ابوبکر المطلبی مولاهم المدنی؛ امام اهل مغازی، صدق یدلس؛ و متهم به تشیع و قدری بودن می­باشد. وی در سال صد و پنجاه فوت شد. نگا: تقریب التهذیب: 2/144 [↑](#footnote-ref-975)
976. - عیون الاثر، ابن سیدالناس: 1/15 [↑](#footnote-ref-976)
977. - قواعد التحدیث، قاسمی؛ ص: 113 [↑](#footnote-ref-977)
978. - علامه، زاهد، ثقه، حافظ زین الدین ابوالفرج عبدالرحمن بن احمد بن رجب بغدادی ثم الدمشقی حنبلی؛ از نوشته­های وی عبارت است از: فتح الباری شرح صحیح بخاری که کامل نشد. شرح ترمذی، لطائف المعارف، القواعد الفقهیة و ...؛ وی در سال 795 فوت شد. نگا: شذرات الذهب: 6/339؛ البدرالطالع: 1/328 [↑](#footnote-ref-978)
979. - شرح علل الترمذی، ابن رجب: 1/74 [↑](#footnote-ref-979)
980. - المراسیل، ابن ابی حاتم: ص: 7 [↑](#footnote-ref-980)
981. - المجروحین، ابن حیان: 1/327-328 [↑](#footnote-ref-981)
982. - معالم السنن، خطایی: 1/7-8 [↑](#footnote-ref-982)
983. - الفصل فی الملل و الاهواء والنحل، ابن حزم: 2/84 [↑](#footnote-ref-983)
984. - حارث بن اسد محاسبی بصری، ابوعبدالله، از علما و مشایخ صوفیه می­باشد. محاسبی نامیده شده چون بسیار به محاسبه نفس خود می­پرداخت. از نوشته­های وی عبارت است از: کتاب الرعایة لحقوق الله، رسالة المسترشدین و ... وی در سال 243 فوت شد. نگا: طبقات الصوفیة، ص: 56-60؛ جمهرة الاولیاء، ابن فیض، المتوفی: 2/191-197 [↑](#footnote-ref-984)
985. - نگا: عارضة الاحوذی: 5/201-202 [↑](#footnote-ref-985)
986. - نگا: احکام القرآن، ابن العربی: 2/580 [↑](#footnote-ref-986)
987. - ارشاد الفحول، شوکانی؛ ص: 48 [↑](#footnote-ref-987)
988. - نگا: فتح المغیث، سخاوی: 1/267، الاجوبة الفاضلة، ص: 51 [↑](#footnote-ref-988)
989. - نگا: الاحکام فی الاصول الاحکام، ابن حزم: 7/929؛ مناقب ابی حنیفه، ذهبی، ص: 21 مرقاة المفاتیح شرح المصابیح: 1/3 [↑](#footnote-ref-989)
990. - حدیث قهقهه: طبرانی در معجم الکبیر آن­را از ابوموسی روایت می­کند که می­گوید: «روزی رسول خدا در مسجد نماز می­خواند که مردی وارد شده و چون کور بود در گودالی در مسجد افتاد، پس بسیاری از مردم خندیدند درحالی­که در نماز بودند. پس رسول خدا به خاطر خندیدن آنها امر نمود تا دوباره وضو بگیرند و نماز بخوانند». نگا: مجمع الزواند: 2/82 [↑](#footnote-ref-990)
991. - اعلام الموقعین عن رب العالمین: 1/98 [↑](#footnote-ref-991)
992. - روایاتی که امام مالک در آن می­گوید: «بلغنی یا صیغه­هایی مانند آن­را ذکر می­کند بدون اینکه بگوید چه کسی برای وی روایت کرده است. چنانکه می­گوید: بلغنی عن ابی هریره... [↑](#footnote-ref-992)
993. - نگا: اعلام الموقعین: 1/33 [↑](#footnote-ref-993)
994. - عارضة الاحوذی شرح سنن الترمذی: 1/246 [↑](#footnote-ref-994)
995. - با وجود میانه­روی و اعتدال وی در استناد به حدیث مرسل؛ نگا: الرسالة، امام شافعی: 462-465 مختصرالمزنی المطبوع مع الام: 7/78؛ و مرسل از اقسام حدیث ضعیف است. [↑](#footnote-ref-995)
996. - ابن ماجه: 1221؛ از عایشه روایت است که رسول خدا فرمودند: «من اصابه قاء او رعاف او قلس او مذی فلینصرف فلیتوضا ثم لیبین علی صلاته وهو فی ذلک لا یتکلم»: «هرکس (در هنگام نماز) استفراغ کرد یا دچار خونریزی بینی شد یا چیزی (به اندازه­ی پری دهان یا کمتر از آن) بالا آورد یا مذی از او خارج شد، باید نماز را رها نموده و دوباره وضو بگیرد سپس نمازش را ادامه دهد و این زمانی است که سخن نگفته باشد». [↑](#footnote-ref-996)
997. - اعلام الموقعین، ابن قیم: 1/32 [↑](#footnote-ref-997)
998. اعلام الموقعین: 1/31؛ المدخل الی مذهب الامام احمد بن حنبل، ابن بدران، ص: 43 [↑](#footnote-ref-998)
999. - عبدالله بن احمد بن حنبل، ابوعبدالرحمن، وی در اصطلاح علم حدیث «ثبتا، فهما، ثقه» می­باشد. و احادیث زیادی از پدرش و دیگران روایت کرده است. و از پدرش المسند و التفسیر و ... روایت کرده است. وی در سال 290 فوت شد. [↑](#footnote-ref-999)
1000. - اعلام الموقعین: 1/81 [↑](#footnote-ref-1000)
1001. - احمد بن هانیء طائی؛ گفته شده: کلبی؛ الاثرم الاسکافی ابوبکر، جلیل القدر، حافظ، امام، یکی از کسانی است که روایت­های زیادی را از امام احمد روایت نموده و بسیاری از مسائل او را بیان داشته است. وی در سال 273 فوت شد. نگا: تهذیب التهذیب: 1/78-79؛ مختصر طبقات الحنبله، نابلس، ص: 37-39 [↑](#footnote-ref-1001)
1002. - عمرو بن شعیب بن محمد بن عبدالله بن عمرو بن عاص؛ قطان می­گوید: اگر فردی ثقه از او روایت کند، حجت است. و احمد می­گوید: «ربما احتجحنا به». و ابوداود می­گوید: «لیس بحجة»: (حجت نیست.) وی در سال 118 فوت شد. نگا: الکاشف، ذهبی: 2/332. [↑](#footnote-ref-1002)
1003. - علوم الحدیث، ابن صالح، ص: 34 [↑](#footnote-ref-1003)
1004. - المسودة فی اصول الفقه، ص: 275 [↑](#footnote-ref-1004)
1005. - عبدالعزیز بن ابی رواد العتکی؛ یحیی بن قطان می­گوید: «ثقة لا یترک ما لا یتابع علیه». وی در سال 159 فوت شد. نگا: خلاصه تذهیب الکمال: 2/166؛ [↑](#footnote-ref-1005)
1006. - حکم بن عینیه، ابومحمد کندی مولاهم الکوفی، عالم اهل کوفه؛ سفیان بن عینیه می­گوید: همچون حکم و حماد بن ابی سلیمان در کوفه نیست. و عجلی می­گوید: حکم ثقه، ثبت، فقیه و از اصحاب کبار ابراهیم بود. و به سنت و پیروی از آن پایبند بود. وی در سال 115 وفات نمود. نگا: طبقات ابن سعد: 6/331-332، سیر اعلام النبلاء: 5/208 [↑](#footnote-ref-1006)
1007. - مقسم بن بجرة و گفته شده: ابن نجدة ابوالقاسم؛ و گفته شده: ابوالعباس؛ ساجی می­گوید: مردم در مورد برخی از روایت­های وی سخنانی گفتند. و ابن سعد می­گوید: وی احادیث زیادی را روایت کرده و ضعیف است. وی در سال 101 فوت شد. نگا: تهذیب التهذیب: 10/288-289، رسالة ابی داود لاهل مکه، ص: 30 [↑](#footnote-ref-1007)
1008. - نگا: فتح المغیث: 1/267 [↑](#footnote-ref-1008)
1009. - القاعدة الجلیلة: 84 [↑](#footnote-ref-1009)
1010. - همان: 85 [↑](#footnote-ref-1010)
1011. 28- الکفایة: 213؛ رک: فتح المغیث: 1/267 [↑](#footnote-ref-1011)
1012. [↑](#footnote-ref-1012)
1013. - فتح المغیث: 1/267 [↑](#footnote-ref-1013)
1014. - الفتح المبین فی شرح الاربعین، ص: 36 [↑](#footnote-ref-1014)
1015. - ابن عبدالبر در جامع بیان العلم و فضله: 1/22 با این الفاظ: **«مَنْ أَدَّى الْفَرِيضَةَ وَعَلَّمَ النَّاسَ الْخَيْرَ كَانَ فَضْلُهُ عَلَى الْمُجَاهِدِ الْعَابِدِ، كَفَضْلِي عَلَى أَدْنَاكُمْ رَجُلًا، وَمَنْ بَلَغَهُ عَنِ اللَّهِ فَضْلٌ فَأَخَذَ بِذَلِكَ الْفَضْلِ الَّذِي بَلَغَهُ أَعْطَاهُ اللَّهُ مَا بَلَغَهُ وَإِنْ كَانَ الَّذِي حَدَّثَهُ كَاذِبًا**»: «هرکس فریضه­ای را ادا کند و به مردم خیر و خوبی بیاموزد، فضل وی بر مجاهد عابد همچون فضل من بر پایین­ترین افراد (از نظر مرتبه) در میان شما می­باشد. و هرکس از جانب خداوند متعال فضلی به او رسیده باشد و او مطابق با این فضل و برتری عمل کند، خداوند اجر و پاداش آنچه را به او ابلاغ شده می­دهد. هرچند آنچه روایت شده، دروغ باشد». این حدیث موضوع است؛ نگا: تذکرة الموضوعات، فتنی، ص: 28؛ سلسلة الاحادیث الضعیفه، آلبانی: 5/68-69. [↑](#footnote-ref-1015)
1016. - نگا: القول البدیع، سخاوی، ص: 258؛ تدریب الراوی، ص: 196؛ الفتوحات الربانیة: 1/83-84 [↑](#footnote-ref-1016)
1017. - الجرح و التعدیل: 2/30؛ شرح علل الترمذی: 102 [↑](#footnote-ref-1017)
1018. - فتح المغیث: 1/267 [↑](#footnote-ref-1018)
1019. - همان [↑](#footnote-ref-1019)
1020. - نگا: تدریب الراوی: 196؛ قواعد التحدیث: 116؛ فتح المغیث: 1/368 مقدمه صحیح الجامع، آلبانی. [↑](#footnote-ref-1020)
1021. - چنانکه رسول خدا فرمودند: **«كَفَى بِالْمَرْءِ كَذِبًا أَنْ يُحَدِّثَ بِكُلِّ مَا سَمِعَ»: «برای دروغگو بودن انسان همین کافی است که هر آنچه می­شنود، بگوید». مسلم: 6؛ مقدمه صحیح الجامع، آلبانی.** [↑](#footnote-ref-1021)
1022. - المنهل اللطیف، علوی مالکی: 9-10 [↑](#footnote-ref-1022)
1023. - تبیین العجب لما ورد فی فضل رجب، ابن حجر، ص: 3-4 [↑](#footnote-ref-1023)
1024. - اذکار: 1/82 مع شرحه الفتوحات الربانیة [↑](#footnote-ref-1024)
1025. - الکفایة، ص: 212؛ شرح علل الترمذی، ابن رجب: 1/73 [↑](#footnote-ref-1025)
1026. - عبدة بن سلیمان مروزی ابومحمد؛ و گفته شده: ابوعمرو؛ در مصیصه ساکن شد و با ابن مبارک همراه شد و از او روایت کرد. دارقطنی او را ثقه دانسته است. و بخاری می­گوید: احادیث وی معروف است. ابن حبان وی را در ثقات ذکر کرده است. وی در سال 239 فوت کرد. نگاه: تهذیب التهذیب: 6/459-460 [↑](#footnote-ref-1026)
1027. - الجرح و التعدیل: 1/30-31 [↑](#footnote-ref-1027)
1028. - نگا: «الزهد و الرقائق، ص: 34؛ روایتی که از یزید الرقاشی ذکر می­کند که می­گوید: «کانت صلاة رسول الله مستویه کانها موزونة» و یزید الرقاشی ضعیف است. چنانکه درالتقریب: 2/361 آمده است. [↑](#footnote-ref-1028)
1029. - نگا: المدخل، حاکم؛ ص: 83-84؛ ضمن المجموعة الکمالیة، الاجویة الفاضلة ، لکنوی، ص: 50-51، قواعد التحدیث، قاسمی، ص: 114 [↑](#footnote-ref-1029)
1030. - الکفایة، خطیب بغدادی، ص: 212؛ شرح علی الترمذی، ابن رجب: 1/74 [↑](#footnote-ref-1030)
1031. - موسی بن عبیده بن نشیط العدوی مولاهم ابو محمد الزیدی؛ ابن مدینی و نسائی و ابن عدی و عده­ای دیگر از محدثین او را ضعیف دانستعه­اند. ابن سعد می­گوید: ثقه و کثیر الحدیث است. و حجت نیست. وی در سال 153 فوت شد. نگا: خلاصة تذهیب الکمال: 3/68. [↑](#footnote-ref-1031)
1032. - شرح علل الترمذی: 1/73-74 [↑](#footnote-ref-1032)
1033. - الکفایة، خطیب بغدادی، ص: 213؛ نگا: المسودة، ابن تیمیه؛ ص: 373، آداب الشرعیه: 2/309-311 [↑](#footnote-ref-1033)
1034. - یعنی احتجاج و عمل به حدیث ضعیف به طور مطلق؛ [↑](#footnote-ref-1034)
1035. - نگا: الفروع، ابن مفلح: 1/64-65؛ الانصاف فی معرفة الراجح من الخلاف، مرادوی: 1/10؛ قاعده نافعه جامعه، مرداوی؛ مطبوعة فی آخر الانصاف: 12/241-243، المدخل الی مذهب الامام احمد، ص: 48 [↑](#footnote-ref-1035)
1036. - شیخ، دکتر عبدالکریم بن عبدالله الخضیر حفظه­الله؛ نگا: الحدیث الضعیف و حکم الاحتجاج به، ص: 279 [↑](#footnote-ref-1036)
1037. - جامع بیان العلم و فضله، ابن عبدالبر: 1/22 [↑](#footnote-ref-1037)
1038. - امام، زاهد، عبدالله بن احمد بن محمد بن قدامة مقدسی الدمشقی، فقیه، یکی از افراد معروف و مطرح؛ از نوشته­های وی عبارت است از: المغنی، الکافی، المقنع، العمدة که همگی آنها در فقه می­باشند. روضة الناظر در اصول فقه، مختصر العلل و ... وی در سال 620 فوت شد. نگا: الذیل علی طبقات الحنابله، ابن رجب: 2/133-149 [↑](#footnote-ref-1038)
1039. - الاذکار: 4/236، همراه فتوحات الربانیة [↑](#footnote-ref-1039)
1040. - تفسیر ابن کثیر: 5/86 [↑](#footnote-ref-1040)
1041. - محمد بن احمد بن ابراهیم بن هاشم جلال محلی؛ از نوشته­های وی عبارت است از: تفسیری که کامل نشد. شرح جمع الجوامع، شرح الورقات، شرح المنهاج و ... وی در سال 864 فوت شد. نگا: الضوء اللامع، سخاوی: 7-39-41 [↑](#footnote-ref-1041)
1042. - شمس الدین محمد بن محمد شربینی قاهری شافعی خطیب، امام، علامه، صاحب مصنفات مشهوری چون: شرح المنهاج، شرح التنبیه، السراج المنیر فی التفسیر و ... وی در سال 977 فوت شد. نگا: الکواکب السائرة: 3/79-80؛ شذرات الذهب: 8/384 [↑](#footnote-ref-1042)
1043. - محمد بن احمد بن عبدالعزیز بن علی الفتوح مصری؛ مشهور به ابن نجار حنبلی؛ تقی الدین ابوبکر؛ به درخواست تمام مصریان عهده­دار قضاوت در مصر شد. از نوشته­های وی عبارت است از: منتهی الارادات، مختصر التحریر و شرح آن با عنوان شرح الکواکب المنیر و ... وی در سال 980 وفات نمود. نگا: مختصر طبقات الحنابله، جمیل شطی، ص: 87 [↑](#footnote-ref-1043)
1044. - علی بن (سلطان) محمد، نورالدین ملا هروی قاری، فقیه حنفی؛ یکی از استوانه­های علمی در عصر خود بود. در هرات متولد شد و در مکه سکونت کرده و وفات نمود. گفته شده: در هر سالی یک مصحف می­نوشت. نگا: الاعلام زرکلی دمشقی. [↑](#footnote-ref-1044)
1045. - وی بسیاری از کتاب­های حدیث را تحقیق کرده است. همچون کتاب علوم حدیث ابن صلاح و کتاب المغنی فی الضعفاء نوشته­ی شمس الدین ذهبی؛ و الکاشف نوشته­ی امام ذهبی و الرحلة فی طلب الحدیث؛ و کتاب «ماذا عن امرأة» را تألیف نمود. [↑](#footnote-ref-1045)
1046. - (نساء: 3) «و اگر ترسیدید که در حق دختران یتیم نتوانید عدالت را رعایت کنید، (از ازدواج با آن‌ها صرف نظر کنید و) با زنانی (دیگر) که مورد پسند شماست دو دو و سه سه، چهار چهار، ازدواج کنید. پس اگر بیم دارید که نتوانید عدالت کنید، به یک (زن) یا به آنچه (از کنیزان) که مالک آن‌هایید (اکتفا نمایید) این (کار) نزدیک‌تر است به اینکه ستم نکنید. [↑](#footnote-ref-1046)
1047. - ابن ابی حاتم، ابن مردویه، ابن حبان در صحیحش؛ نگا: تفسیر ابن کثیر: 599 [↑](#footnote-ref-1047)
1048. - نگا: تفسیر ابن کثیر: 599-600 [↑](#footnote-ref-1048)
1049. - تحفة المودود فی احکام المودود، ابن قیم، ص: 17 [↑](#footnote-ref-1049)
1050. - مجموع الفتاوی، شیخ الاسلام ابن تیمیه: 18/66 [↑](#footnote-ref-1050)
1051. نگا: تدریب الراوی فی شرح تقریب النواوی، حافظ سیوطی، ص: 274 [↑](#footnote-ref-1051)
1052. - ابن الجوزی می­گوید: «چه زیبا گفته­اند: چون دیدی که حدیثی با عقل یا نقل مخالف است یا با اصول در تناقض است، بدان که آن حدیث موضوع است. و معنای در تناقض بودن حدیث با اصول این است که خارج از دیوان­های اسلامی چون مسانید و کتاب­های مشهور باشد. الباعث الحثیث: 78 [↑](#footnote-ref-1052)
1053. - بخاری: 1209؛ مسلم: 5 [↑](#footnote-ref-1053)
1054. - بخاری: 3247 [↑](#footnote-ref-1054)
1055. - مسلم؛ این حدیث متواتر است. و نووی نقل می­کند که از دویست صحابه وارد شده است. یکسان است کسی که حدیث را روایت می­کند، دروغ بودن آن­را بداند - چنانکه از علمای این علم شریف باشد - یا اینکه دروغ بودن آن­را نداند و از عوام باشد و عالم ثقه­ای وی را از دروغ بودن آن آگاه کند، در هر دو صورت نسبت دادن حدیث دروغ به رسول خدا بر وی حرام است. [↑](#footnote-ref-1055)
1056. - شرح نهج البلاغة: 3/26 [↑](#footnote-ref-1056)
1057. - تذکرة الحفاظ: 1/77 [↑](#footnote-ref-1057)
1058. - الفوائد المجموعة فی الاحادیث الموضوعة: 1/323؛ اللائی المصنوعة: 1/327؛ جوزقانی می­گوید: این روایت باطل است و اصلی ندارد. در سند ان اسماعیل بن زیاد وجود دارد که متروک است. [↑](#footnote-ref-1058)
1059. - تنزیه الشریعة المرفوعة: 1/345؛ اللائی المصنوعة: 1/275؛ سیوطی می­گوید: این روایت موضوع است. [↑](#footnote-ref-1059)
1060. - الفوائد المجموعة فی الاحادیث الموضوعة: 384؛ خطیب از انس به صورت مرفوع روایت کرده است. و در مورد این روایت می­گوید: این روایت در درجه «منکر جدا» می­باشد. و در اسناد آن دو راوی مجهول می­باشد. و ابن عساکر از طریق دارقطنی از عبدالله بن جحش آن­را تخریج کرده است. و ابونعیم در فضائل الصحابه آن­را از حذیغه تخریج کرده است. [↑](#footnote-ref-1060)
1061. - زندیق به معنای دوگانه­پرستان می­باشد. یا کسانی هستند که قائل به نور و تاریکی می­باشند. یا عبارتند از کسانی که به آخرت و ربوبیت ایمان ندارند یا اینکه کفر را در باطن پنهان نموده و اظهار ایمان می­کنند. یا اینکه کلمه­ی زندیق معرب زَن دین می­باشد یعنی دین زن؛ جمع آن زنادقه یا زنادیق می­باشد و گفته می­شود: قد تزندق؛ و اسم آن زندقه است. و رجل زندیق و زندقی به کسی گفته می­شود که بسیار بخیل باشد. [↑](#footnote-ref-1061)
1062. - قبول الاخبار، ص: 14 [↑](#footnote-ref-1062)
1063. - قبول الاخبار، ص: 14 [↑](#footnote-ref-1063)
1064. - نگا: تاریخ الاسلام، دکتر حسن ابراهیم: 1/342 [↑](#footnote-ref-1064)
1065. - تنزیه الشریعة المرفوعة: 1/136 [↑](#footnote-ref-1065)
1066. - تنزیه الشریعة المرفوعة: 1/137؛ المجروحین: 1/129، ابن حبان [↑](#footnote-ref-1066)
1067. - شرح اللالکائی، اصول السنة: 1/139، دارمی: 1/47 [↑](#footnote-ref-1067)
1068. - تنزیه الشریعة: 1/13 [↑](#footnote-ref-1068)
1069. - مسند احمد با سند صحیح: 111 [↑](#footnote-ref-1069)
1070. - الاسرار المرفوعة [↑](#footnote-ref-1070)
1071. - الحلیة، ابونعیم: 1/370 [↑](#footnote-ref-1071)
1072. - نگا: کتاب «الوضع فی الحدیث النبوی، تعریفه- خطورته - اسبابه- طرق الکشف عنه؛ شیخ دکتر، عمر سلیمان اشقر حفظ­الله، (و اکنون رحمه­الله) [↑](#footnote-ref-1072)
1073. - تمیم داری، صحابی مشهور؛ در مورد قصه گقتن برای مردم با عمر مشورت کرد. پس عمر او را از این کار بازداشت و به او اجازه­ی چنین کاری نداد. نگا: کتاب «تمییز المرفوع، ص: 18؛ پس نه در عهد رسول خدا و نه در عهد ابوبکر و عمر و عثمان هرگز قصه نگفت. نگا: کتاب العلم، مقدسی، و نگا: ذکر اخبار اصبهان: 1/136، چاپ لیدن سال: 1931 و نگا: تمییز المرفوع عن الموضوع، ص: 18؛ و اسرار المرفوعة: 65، 66 [↑](#footnote-ref-1073)
1074. - نگا: الخطط، مقریزی: 2/246-256؛ وی برخی از قصه گویان و مساجدی که در آنها قصه گفته می­شد، ذکر می­کند. نگا: البیان و التبیین: 1/368 [↑](#footnote-ref-1074)
1075. - احمد در الزهد، نگا: تحذیر الخواص، سیوطی: 251-252 [↑](#footnote-ref-1075)
1076. - تنزیه الشریعة المرفوعة: 2/378 [↑](#footnote-ref-1076)
1077. - نگا: اختصار علوم الحدیث، ص: 86 [↑](#footnote-ref-1077)
1078. اللائی المصنوعة: 2/248 [↑](#footnote-ref-1078)
1079. - تدریب الراوی، ص: 184؛ اللائی المصنوعة: 2/248 [↑](#footnote-ref-1079)
1080. - تدریب الراوی: 181؛ باعث الحثیث، ص: 82؛ و حاکم می­گوید: این روایت با وجود دروغ بودنش، از پلیدترین و بدترین انواع دروغ است. چرا که با سند قطعی از زهری در اثبات رفع یدین به هنگام رکوع و اعتدال روایت شده است؛ که در موطأ امام مالک و سایر کتب حدیث می­باشد. لسان المیزان: 5/288-289 [↑](#footnote-ref-1080)
1081. - الجرح و التعدیل: 1/22؛ نگا: السنة قبل التدوین: 216 [↑](#footnote-ref-1081)
1082. - تدریب الراوی، ص: 187؛ باعث الحثیث، ص: 94؛ ابوعبیدالله، وزیر مهدی بود. [↑](#footnote-ref-1082)
1083. - الباعث الحثیث، ص: 94؛ تدریب الراوی، ص: 187 و توضیح الافکار: 2/76 [↑](#footnote-ref-1083)
1084. - صحیح مسلم بشرح النووی: 1/84، سنن دارمی: 1/112؛ امام محمد بن سیرین رحمه­الله یکی از تابعین بزرگوار است که در سال 33 متولد و در سال 110 هجری فوت شد. [↑](#footnote-ref-1084)
1085. - نگا: جامع العلم و فضله: 1/93 [↑](#footnote-ref-1085)
1086. - نگا: الجامع لاخلاق الراوی و آداب السامع، ص: 168؛ و جامع بیان العلم، ص: 1/93؛ و تهذیب التهذیب: 5/149-150 [↑](#footnote-ref-1086)
1087. - مسروق بن اجدع، امام ابوعایشه همدانی کوفی، فقیه، یکی از افراد معروف؛ پدرش در زمان خود سوارکار و قهرمان اهل یمن بود. و ابن مدینی می­گوید: هیچیک از اصحاب عبدالله بر مسروق وارد نشد. وی پشت سر ابوبکر صدیق نماز خوانده است. مسروق در سال 63 هجری وفات نمود. نگا: تذکرة الحفاظ. [↑](#footnote-ref-1087)
1088. - نگا: جامع العلم و فضله: 1/94 [↑](#footnote-ref-1088)
1089. - شعبی: عامر بن شراحیل بن عید ذی کبار، الشعبی الحمیری؛ ابوعمرو؛ از تابعین است. ضرب المثل حفظ بود. وی در سال 19-103 هـ متولد و در 640-721 م در کوفه وفات یافت. در عهد عبدالملک بن مروان همنشین و سفیر وی به سوی پادشاه روم بود. وی اندامی لاغر و نحیف داشت. هفت ماهه متولد شد. و چون از قدرت حفظ وی سوال شد، در پاسخ گفت: هیچ چیزی را ننوشتم و هیچ سخنی را به کسی نگفتم مگر اینکه آن­را در خاطر دارم. وی از راویان ثقه می­باشد. عمر بن عبدالعزیز او را برای سِمت قضاوت خواست. فقیه و شاعر بود. در اسم پدرش اختلاف است؛ چنانکه شراحیل و عبدالله گفته شده است. نسبت وی به شعب است که دره­ای در همدان می­باشد. نگا: الاعلام زرکلی؛ [↑](#footnote-ref-1089)
1090. - الجامع لاخلاق الراوی و آداب السامع، ص: 149 [↑](#footnote-ref-1090)
1091. - الجامع لاخلاق الراوی و آداب السامع، ص: 149 [↑](#footnote-ref-1091)
1092. - الباعث الحثیث شرح اختصار علوم الحدیث، ص: 90، تألیف احمد شاکر [↑](#footnote-ref-1092)
1093. - قبول الاخبار، ص: 6؛ و از این قبیل است اعتراف میسرة بن عبد ربه فارسی که احادیثی در فضایل قرآن وضع نمود و در فضل علی هفتاد حدیث جعل نمود. الباعث الحثیث، ص: 87 [↑](#footnote-ref-1093)
1094. - وی عثمان بن عمیر می­باشد. [↑](#footnote-ref-1094)
1095. - قبول الاخبار، ص: 16 [↑](#footnote-ref-1095)
1096. - قواعد التحدیث، ص: 13 و به مأمون بن احمد هروی گفته شد: نظرت در مورد شافعی و پیروان وی در خراسان چیست؟ گفت: اسناد روایتی را از احمد بن عبدالله تا انس به صورت مرفوع ذکر کرد که رسول خدا ح فرموده است: «یکون فی امتی رجل یقال له محمد بن ادریس اضر علی امتی من ابلیس»: «در میان امت من مردی خواهد بود که به او محمد بن ادریس گفته می­شود، ضرر وی برای امتم از ابلیس بیشتر است». نگا: تدریب الراوی، ص: 181 [↑](#footnote-ref-1096)
1097. - المنار المنیف، ابن قیم جوزی، ص: 15؛ نگا: قواعد الحدیث، ص: 148 [↑](#footnote-ref-1097)
1098. - الباعث الحثیث، ص: 90 [↑](#footnote-ref-1098)
1099. - المنار المنیب، ابن قیم؛ ص: 99-100 [↑](#footnote-ref-1099)
1100. - نگا: منار المنیف، ابن قیم جوزی، ص: 19- 24 [↑](#footnote-ref-1100)
1101. - نگا: توضیح الافکار: 2/96 [↑](#footnote-ref-1101)
1102. - ابن قیم جوزی از سال 691تا 752 هجری زندگی کرده است. [↑](#footnote-ref-1102)
1103. - (اعراف: 187) «(ای پیامبر) در باره قیامت از تو سوال می‌کنند، کی واقع می‌شود؟ بگو: «مسلماً علم آن فقط نزد پروردگار من است و هیچ‌کس جز او (نمی‌تواند) آن­را در وقت معینش آشکار سازد؛ (دانستن آن) در آسمان‌ها و زمین سنگین (و پوشیده) است و جز بطور ناگهانی، به سوی شما نمی‌آید. (چنان) از تو سوال می‌کنند که گویی تو از و قوع آن خبر داری، بگو: علم آن، فقط نزد الله است. [↑](#footnote-ref-1103)
1104. - (لقمان: 34) «بی‌گمان علم (وقوع) قیامت نزد الله است». [↑](#footnote-ref-1104)
1105. - المنار، ابن قیم جوزی، ص: 31؛ تخریج و تحقیق عبدالفتاح بوغدة [↑](#footnote-ref-1105)
1106. - المنار، ص: 22 [↑](#footnote-ref-1106)
1107. - المنار، ص: 22 سیوطی می­گوید: «و از قرائنی که بیانگر موضوع بودن این روایت می­باشد، این است که راوی آن رافضی است و حدیث در فضایل اهل بیت می­باشد.» الباعث الحثیث: 89 [↑](#footnote-ref-1107)
1108. - نگا: المنار، ص: 37-38 [↑](#footnote-ref-1108)
1109. - توضیح الافکار: 2/96 [↑](#footnote-ref-1109)
1110. - حاکم در مستدرک: 4585 [↑](#footnote-ref-1110)
1111. - السنة و مکانتها فی التشریع الاسلامی، ص: 118 [↑](#footnote-ref-1111)
1112. - نگا: درءالتعارض، ابن تیمیه: 1/98 [↑](#footnote-ref-1112)
1113. - آلبانی می­گوید: این روایت موضوع است. نگا: السلسلة الضعیفه و الموضوعة: 1/399-400 [↑](#footnote-ref-1113)
1114. - التهذیب: 6/179 [↑](#footnote-ref-1114)
1115. - اصلی ندارد. سلسلة الضعیفه، آلبانی: 1/30. و شیخ الاسلام در القاعدة الجلیلة به این امر تصریح کرده است. [↑](#footnote-ref-1115)
1116. - باطل است و اصلی ندارد. السلسلة الضعیفة، آلبانی: 1/245 [↑](#footnote-ref-1116)
1117. - حدیث موضوع است. السلسلة الضعیفة: 1/299، چنانکه صنعانی در احادیث الموضوعة و سیوطی در اللائی: 272 می­گوید. [↑](#footnote-ref-1117)
1118. - حدیث موضوع است. السلسلة الضعیفة: 1/316 [↑](#footnote-ref-1118)
1119. - موضوع؛ السلسلة الضعیفة: 1/432 [↑](#footnote-ref-1119)
1120. - اصلی ندارد. السلسلة الضعیفة: 1/76 [↑](#footnote-ref-1120)
1121. - موضوع: السلسلة الضعیفة: 1/78 [↑](#footnote-ref-1121)
1122. - منکر، السلسلة الضعیفه: 2/64 [↑](#footnote-ref-1122)
1123. - موضوع، السلسلة الضعیفة: 2/89 [↑](#footnote-ref-1123)
1124. - موضوع؛ السلسلة الضعیفة: 2/187 [↑](#footnote-ref-1124)
1125. - ضعیف؛ السلسلة الضعیفة: 2/321 [↑](#footnote-ref-1125)
1126. - ضعیف، السلسلة الضعیفة: 1/167 [↑](#footnote-ref-1126)
1127. - باطل، السلسلة الضعیفة: 1/167 [↑](#footnote-ref-1127)
1128. - بخاری: 5552؛ مسلم: 4685 [↑](#footnote-ref-1128)
1129. - تفسیر ابن کثیر [↑](#footnote-ref-1129)
1130. - النهایة، ابن کثیر: 1/377؛ چنانکه عایشه رضی­الله­عنهما می­گوید: رسول خدا ح از همسرش زینب بنت جحش در مورد من سوال کرده بود. او گفته بود: ای رسول خدا، من گوش­ها و چشم­هایم را از عذاب خدا باز می­دارم و در مورد او جز خیر چیزی نمی­گویم. عایشه می­گوید: زینب از میان سایر همسران رسول خدا با من رقابت می­کرد و خداوند به خاطر تقوایی که داشت او را محافظت کرد. اما خواهرش حمنة که همواره به خاطر زینب با من درگیر بود، از کسانی بود که در این شایعه شرکت داشت. بخاری: 4750 [↑](#footnote-ref-1130)
1131. - بخاری: 3414؛ ابوداود: 18 [↑](#footnote-ref-1131)
1132. - مسند احمد: 3/338؛ بخاری: 4907، مسلم: 2584 و ترمذی: 3315 [↑](#footnote-ref-1132)
1133. - مسلم: 1848، کتاب الامارة [↑](#footnote-ref-1133)
1134. - و سبب این فتوا اختلاف دو مذهب در مساله استثنا در ایمان بود. چنانکه پیرو مذهب حنفی می­گفت: من حقیقتا مومن هستم. و آنکه مذهب شافعی داشت می­گفت: من مومن هستم ان شاء الله؛ و مبنای این اختلاف به اختلاف آنان در تعریف ایمان بازمی­گردد. و این مسأله بیانگر آن است که اختلاف تنها محدود به فروع نبوده است بلکه همچنین به اصول کشیده شده بود. [↑](#footnote-ref-1134)
1135. - «شافعی­هاب به منزله اهل کتاب تلقی می­شوند که زن گرفتن از آنها جایز و زن دادن به آنها جایز نیست». کتاب البحر الرائق، ابن نجیم [↑](#footnote-ref-1135)
1136. - صفة صلاة النبی، علامه آلبانی، 5/44-52 [↑](#footnote-ref-1136)
1137. - میزان الاعتدال: 4/51، ذهبی. [↑](#footnote-ref-1137)
1138. - عبیدالله بن حسن بن دلال بن دلهم، ابوالحسن کرخی از کرخ جدان؛ پس از ابوحازم و ابوسعید برعی پیشواییِ احناف به او رسید و اصحاب وی افزایش یافتند. افرادی چون ابوبکر رازی و ابوعبدالله دامغانی و ابوعلی شاشی و ابوالقاسم تنوخی نزد وی کسب علم نمودند. وی بسیار نماز خوانده و روزه می­گرفت و در برابر فقر و نیاز صبور بود. از علم و روایت گسترده­ای برخوردار بود. کتاب­های «المختصر» و «الجامع الصغیر» و «الجامع الکبیر» را تألیف نمود. که در بردارنده­ی فقه و حدیث و آثار با ذکر اسانید روایات بود. در پایان عمر فلج شد. پس شاگردان وی به سیف الدوله ابن حمدان نامه نوشته و او را از این امر مطلع نمودند چون وی از احوال کرخی مطلع شد، به گریه افتاد و ده هزار درهم برای مداوای وی فرستاد اما قبل از اینکه به دست ابوالحسن برسد، فوت شد. [↑](#footnote-ref-1138)
1139. - تاریخ التشریع الاسلامی، ص: 332، خضری بک [↑](#footnote-ref-1139)
1140. - الجرح و التعدیل، قاسمی: 32 [↑](#footnote-ref-1140)
1141. - نویسنده کتاب مراقی الفلاح، حسن بن عمار بن علی شُرنبُلالی مصری حنفی می­باشد. متوفای: 1069 هجری [↑](#footnote-ref-1141)
1142. - فتح القدیر: 1/311-312 [↑](#footnote-ref-1142)
1143. - علی هامش فتح القدیر: 1/310 [↑](#footnote-ref-1143)
1144. - البدایة والنهایة: 13/81 [↑](#footnote-ref-1144)
1145. - البدایة والنهایة: 13/91-21 [↑](#footnote-ref-1145)
1146. - المعجم البلدان، یاقوت حموی؛ 1/273؛ نگا: بدعة التعصب المذهبی، شیخ محمد عید عباس حفظه­الله: 212-214 [↑](#footnote-ref-1146)
1147. - تنزیه الشریعة المرفوعة: 1/134؛ تعصب اعتقادی در مساله «خلق قرآن» در این روایت واضح و آشکار است. [↑](#footnote-ref-1147)
1148. - الجرح و التعدیل: 1/32؛ نگا: السنة قبل التدوین: 216 [↑](#footnote-ref-1148)
1149. - همچون «انطون سعادة» موسس حزب ناسیونالیستی سوری که نگارنده­ی بزرگ­ترین کتاب­ها در این زمینه است. وی در سال 1949 با ضرب گلوله اعدام شد. چرا که در اظهار نظری گفت: «بزرگ­ترین مانع در مسیر تحقق وحدت و پیروزی قومی و نژادی ما ارتباط موسسات دینی با حکومت­های زمینی می­باشد. چرا که مراجع دینی اصرار دارند باید آنها مراجع حاکمیت در دولت و عهده­دار تمام امور آن یا حداقل بخشی از آنها باشند. اما حقیقت این است که نبردهای بزرگ آزادی خواهانه بشر در جهت ایجاد ارتباط میان مصلحت امت­ها و مصالح موسسات دینی برخاسته­اند که بر حق الهی و حکمیت شریعت در میان مردم اصرار دارند... و این اصلی بسیار خطرناک است که مردم را به بردگی موسسات دینی می­کشاند. این است نقش دین در دنیا... این نقش دین بود و مادامیکه انسان در گیرودار بربریت خود بود، مناسب او بود اما در عصر فرهنگی ما دیگر مناسب نیست. المحاضرات العشر للسعادة، ص: 100-103 [↑](#footnote-ref-1149)
1150. - مسلم: 2865؛ ابوداود، ابن ماجه از عیاض بن حمار [↑](#footnote-ref-1150)
1151. - مجموع الفتاوی: 28/328 [↑](#footnote-ref-1151)
1152. - مسند احمد، ابوداود، ترمذی و لفظ از ترمذی می­باشد. آلبانی در الجامع: 1783 و تخریج الحلال: 312 آن­را حسن دانسته است. [↑](#footnote-ref-1152)
1153. - مسند احمد، بخاری در تاریخ، ترمذی و ... و آلبانی در صحیح الجامع: 1724؛ صحیح الترغیب: 1/89-1/97 آن­را صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-1153)
1154. - نگا: نقد القومیة العربیة، شیخ عبدالعزیز بن باز رحمه­الله [↑](#footnote-ref-1154)
1155. - نگا: مادة (ع ص ب) در «التهذیب اللغة» ازهری: 45-51؛ الصحاح، جوهری: 1/182-183 لسان العرب، ابن منظور: 4/2964-2966؛ قاموس المحیط، فیروز آبادی، ص: 148؛ موسوعة کشاف اصطلاحات الفنون و العلوم، تهانوی: 946 [↑](#footnote-ref-1155)
1156. - بخشی از حدیثی که امام مسلم: 1763 تخریج کرده است. [↑](#footnote-ref-1156)
1157. - تهذیب اللغة، ازهری: 2453 ع ص ب [↑](#footnote-ref-1157)
1158. - تاج العروس، زبیدی: 7/543 ن ع ر؛ مقدمه ابن خلدون، ص: 235 [↑](#footnote-ref-1158)
1159. - لسان العرب، ابن منظور: 5/3519؛ ق ب ل [↑](#footnote-ref-1159)
1160. - مسلم: 934 [↑](#footnote-ref-1160)
1161. - مسند احمد: 20669؛ ابوداود: 4902؛ ترمذی: 2511، ابن ماجه: 4211؛ آلبانی در صحیح الترغیب و الترهیب: 3/79: 2965 آن­را حسن دانسته است. [↑](#footnote-ref-1161)
1162. - مسند احمد: 8381؛ ترمذی: 4452؛ و آلبانی در صحیح الجامع: 1783 آن­را حسن دانسته است. [↑](#footnote-ref-1162)
1163. - قیله مادر اوس و خزرج بود. [↑](#footnote-ref-1163)
1164. - روز بعاث روزی بود که اوس و خزرج با هم جنگیده بودند و در آن روز اوس بر خزرج پیروز شد. [↑](#footnote-ref-1164)
1165. - السیرة، ابن هشام: 2/136-137؛ تفسیر الطبری: 7524 [↑](#footnote-ref-1165)
1166. - مسند احمد: 17583؛ الکبیر، طبرانی؛ 71/814؛ از طریق عقبه بن عامر رضی­الله­عنه و آلبانی در صحیح الترغیب و الترهیب: 3/78: 2962 آن­را صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-1166)
1167. - بخاری: 5990؛ مسلم: 215 [↑](#footnote-ref-1167)
1168. - بخشی از حدیث مسلم: 2699 از ابوهریره [↑](#footnote-ref-1168)
1169. - بخاری: 2753؛ مسلم: 204 [↑](#footnote-ref-1169)
1170. - این ابیات به علی ابن ابی طالب منسوب است. [↑](#footnote-ref-1170)
1171. - ابوداود: 5121 [↑](#footnote-ref-1171)
1172. - بخشی از حدیث مسلم: 1848، از ابوهریره [↑](#footnote-ref-1172)
1173. - پرچمی که برای امری نامشخص و از روی تعصب می­جنگد چنانکه برای طرف مقابل مشخص نیست که چرا با او می­جنگند. نگا: لسان العرب: 4/3115؛ ع م ی [↑](#footnote-ref-1173)
1174. - بخاری: 29 [↑](#footnote-ref-1174)
1175. - مسند ابن مبارک: 239؛ مسند احمد: 23885؛ و آلبانی در الصحیحة: 2700 و صحیح الترغیب و الترهیب: 2963 آن­را صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-1175)
1176. - بخاری: 3475؛ مسلم: 1688 [↑](#footnote-ref-1176)
1177. - مسلم: 6105 [↑](#footnote-ref-1177)
1178. - گفته شده اولین کسی که این جمله را گفت، جندب بن عتبر بود که مقصودش از آن، همان ظاهر و حقیقت این جمله بود که برخاسته از تعصب جاهلی بود. نگا: فیض القدیر، مناوی: 3/59 [↑](#footnote-ref-1178)
1179. - العقد الفرید، ابن عبدریه: 6/87-88 [↑](#footnote-ref-1179)
1180. - نگا: الاسلام و العرویة، مجدی ریاض، ص: 94 [↑](#footnote-ref-1180)
1181. - مجموع الفتاوی، ابن تیمیه: 10/383-384 [↑](#footnote-ref-1181)
1182. - مجموع فتاوی، ابن تیمیه: 30/80 [↑](#footnote-ref-1182)
1183. - سیر اعلام النبلاء: 18/546-548 [↑](#footnote-ref-1183)
1184. - ادب الطلب: 79 [↑](#footnote-ref-1184)
1185. - ادب الطلب: 26 [↑](#footnote-ref-1185)
1186. - مجموع الفتاوی، ابن تیمیه: 20/8-9 [↑](#footnote-ref-1186)
1187. - مجموع الفتاوی: 20/224 [↑](#footnote-ref-1187)
1188. - مجموع الفتاوی: 3/229 [↑](#footnote-ref-1188)
1189. - نگا: الاقتضاء؛ ابن تیمیه: 1/73-74 [↑](#footnote-ref-1189)
1190. - مجموع الفتاوی؛ 2/163 و نگا: درء تعارض العقل و النقل: 1/272 [↑](#footnote-ref-1190)
1191. - مراجعات فی الفکر و الدعوة و الحرکة، استاد عمر عبید حسنة، 112-113 [↑](#footnote-ref-1191)
1192. - نگا: درء التعارض: 1/273 [↑](#footnote-ref-1192)
1193. - رک: اهل الاهواء، الموسوعة الفقیهیة: 7/100 [↑](#footnote-ref-1193)
1194. - الاستقاقة، ابن تیمیه: 1/255 [↑](#footnote-ref-1194)
1195. - کنیه وی ابو مصعب می­باشد. نگا: عبدالرحمن ابوالخیر، ذکریات مع جماعة المسلمین، ص: 74 اسم جماعت وی، جماعت تکفیر و هجرت بود. [↑](#footnote-ref-1195)
1196. - ذکریاتی مع جماعة المسلمین، ص: 72-73 [↑](#footnote-ref-1196)
1197. - ذکریاتی مع جماعة المسلمین، ص: 134-135 [↑](#footnote-ref-1197)
1198. - یکی از رهبران و اندیشمندان جماعت اخوان المسلمین می­باشد. [↑](#footnote-ref-1198)
1199. - و چنین رفتاری جز با کافر یا منافقی که نفاق آن کشف شده باشد، نخواهد بود. والله المستعان [↑](#footnote-ref-1199)
1200. - العوائق، محمد احمد الراشد، ص: 278 [↑](#footnote-ref-1200)
1201. - یکی از رهبران و اندیشمندان جماعت اخوان المسلمین [↑](#footnote-ref-1201)
1202. - المدخل الی دعوة الاخوان المسلمین، ص: 29-30 [↑](#footnote-ref-1202)
1203. - فی آفاق التعالیم، ص: 16 [↑](#footnote-ref-1203)
1204. - مسند احمد، ابوداود، حاکم و آلبانی در صحیح الجامع: 1724 آن­را صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-1204)
1205. - من اجل خطوة الی الامام، ص: 40 [↑](#footnote-ref-1205)
1206. - فی آفاق التعلیم، ص: 29 [↑](#footnote-ref-1206)
1207. - العوائق، محمد احمد الراشد، ص: 8؛ تردیدی نیست که چنین نصرت و یاری مطلقی جایز نیست (نه در حق و نه در باطل) بلکه مقید به آنچه موافق با حق است می­باشد. [↑](#footnote-ref-1207)
1208. - المجموعة، رسالة التعالیم: 16، حسن البنا رحمه­الله [↑](#footnote-ref-1208)
1209. - تربیتنا الروحیة، ص: 75 [↑](#footnote-ref-1209)
1210. - المدخل الی دعوة الاخوان المسلمین، ص: 183 [↑](#footnote-ref-1210)
1211. - خطاب سخن متوجه اخوان المسلمین است. [↑](#footnote-ref-1211)
1212. - مولفات سعید حوی، دراسته و تقویم؛ شیخ سلیم هلالی حفظه­الله، ص: 125؛ با تصرفی اندک [↑](#footnote-ref-1212)
1213. - فی آفاق التعالیم، ص: 5 [↑](#footnote-ref-1213)
1214. - فی آفاق التعالیم، ص: 12 [↑](#footnote-ref-1214)
1215. - فی آفاق التعالیم، ص: 5 [↑](#footnote-ref-1215)
1216. - مجموع الفتاوی: 20/8 [↑](#footnote-ref-1216)
1217. - همان: 20/164 [↑](#footnote-ref-1217)
1218. - مجموع الفتاوی: 28/15-16 [↑](#footnote-ref-1218)
1219. - نگا: حکم العمل الجماعی فی الاسلام، ص: 15-17 شیخ عبدالله السبت حفظه الله. [↑](#footnote-ref-1219)
1220. - مجلة الاصالة، شماره: 18؛ محرم 1418 هجری؛ نگا: حکم العمل الجماعی فی الاسلام، شیخ عبدالله السبت حفظه­الله؛ مراجعه علامه شیخ صالح بن فوزان الفوزان؛ ص: 49-51 [↑](#footnote-ref-1220)
1221. - نگا: اصول الدعوة، دکتر عبدالکریم زیدان رحمه­الله؛ 463-469 [↑](#footnote-ref-1221)
1222. - مجموع الفتاوی، شیخ الاسلام: 11/92-93 [↑](#footnote-ref-1222)
1223. - جامع الرسائل: 2/306-307 [↑](#footnote-ref-1223)
1224. - نگا: شیخ الاسلام، جامع الرسائل: 2/309 [↑](#footnote-ref-1224)
1225. - همان [↑](#footnote-ref-1225)
1226. - چنگیز خان رهبر مغول­ها بود. رهبران تاتار از نسل او بودند که به سرزمین مسلمانان یورش آوردند. وی در سال 1167 م متولد و در سال 1227 م فوت شد. نگا: الموسوعة العربیة المیسرة، ص: 650 [↑](#footnote-ref-1226)
1227. - الفتاوی: 28/16 [↑](#footnote-ref-1227)
1228. - حکم العمل الجماعی فی الاسلام، شیخ عبدالله السبت، حفظه­الله، ص: 43؛ [↑](#footnote-ref-1228)
1229. - فتوای صادره در تاریخ: 13/1/1402 هجری [↑](#footnote-ref-1229)
1230. - نگا: حکم العمل الجماعی فی الاسلام، شیخ عبدالله السبت حفظه­الله؛ چاپ جمعیة الشریعة: 1422-1423 هجری [↑](#footnote-ref-1230)
1231. - فرقه­ی ناجیه و طایفه منصوره [↑](#footnote-ref-1231)
1232. - نگا: حکم العمل الجماعی فی الاسلام، ص: 55؛ شیخ عبدالله السبت حفظه­الله [↑](#footnote-ref-1232)
1233. - بخاری: 844؛ مسلم: 3408 [↑](#footnote-ref-1233)
1234. - صحیح مسلم: 82 [↑](#footnote-ref-1234)
1235. - مجموع الفتاوی: 1/80 [↑](#footnote-ref-1235)
1236. - مجموع الفتاوی: 11/422-423 [↑](#footnote-ref-1236)
1237. - نگا: خطوط رئیسة لبعث الامة الاسلامیة، تألیف شیخ عبدالرحمن عبدالخالق؛ الولاء و البراء فی الاسلام، ص: 362-363، شیخ عبدالرحمن عبدالخالق حفظه­الله [↑](#footnote-ref-1237)
1238. - بخاری و مسلم [↑](#footnote-ref-1238)
1239. - به روایت مسلم [↑](#footnote-ref-1239)
1240. - نگا: خصائص الشریعة الاسلامیة، دکتر عمر سلیمان اشقر، دارالفغائس مکتبة الفلاح. [↑](#footnote-ref-1240)
1241. - بخاری: 8؛ مسند احمد: 5/39 [↑](#footnote-ref-1241)
1242. - مسند احمد، ابوداود، ترمذی، نسایی، ابن ماجه، دارقطنی آن­را صحیح دانسته است. نگا: منتقی الاخبار، ابن تیمیه، ص: 778 [↑](#footnote-ref-1242)
1243. - مسند احمد، ابن ماجه با اسناد صحیح؛ و آلبانی در صحیح الجامع: 6/195 آن­را صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-1243)
1244. - خصائص الشریعة الاسلامیة، ص: 60-62؛ دکتر سلیمان عمر اشقر. [↑](#footnote-ref-1244)
1245. - (انعام: 115) «و کلام پروردگار تو با صدق و عدل به انجام رسید». [↑](#footnote-ref-1245)
1246. - بخاری و مسلم: 3017؛ ترمذی؛ نسائی. [↑](#footnote-ref-1246)
1247. - مسند احمد، مسلم: 153 [↑](#footnote-ref-1247)
1248. - مسند احمد: 3/387، دارمی: 1/115، السنة، ابن ابی عاصم: 5/2، ابن عبدالبر در جامع بیان العلم و فضله:2/24؛ نگا: ارواء الغلیل: 1/34؛ و آلبانی می­گوید: این حدیث حسن است. [↑](#footnote-ref-1248)
1249. - (توبه: 33) «او کسی است که رسول خود را با هدایت و دین حق فرستاد، تا آن­را بر همه دین‌ها غالب گرداند». [↑](#footnote-ref-1249)
1250. - نگا: تفسیر ابن کثیر رحمه­الله [↑](#footnote-ref-1250)
1251. - الصحاح، جوهری، مادة «یسر»: 2/857 [↑](#footnote-ref-1251)
1252. - نگا: تفسیر القرآن العظیم، ابن کثیر: 411/4 [↑](#footnote-ref-1252)
1253. - (لیل: 7) «پس ما او را برای (راه) آسان توفیق می‌دهیم». [↑](#footnote-ref-1253)
1254. - نگا: جامع البیان فی تأویل آی القرآن، طبری: 30/221 [↑](#footnote-ref-1254)
1255. - محمود بن عمر بن محمد خوارزمی زمخشری؛ ابوالقاسم؛ مفسر، ادیب، لغوی؛ از مشهورترین تألیفات وی تفسیر «الکشاف» (که پر است از باورها و اندیشه­های اعتزالی) و «اساس البلاغة» می­باشد. وی در سال 538 هجری فوت شد. نگا: سیر اعلام البنلاء ذهبی: 20/153؛ الاعلام، زرکلی: 7/178 [↑](#footnote-ref-1255)
1256. - الکشاف: 1/228 [↑](#footnote-ref-1256)
1257. - خصائص الشریعة الاسلامیة؛ د. عمر الاشقر، ص: 70 [↑](#footnote-ref-1257)
1258. - نگا: مظاهر التیسیر للشریعة الاسلامیة، کمال وجودة ابوالمعاطی، ص: 7 [↑](#footnote-ref-1258)
1259. - الموافقات، شاطبی: 2/88 [↑](#footnote-ref-1259)
1260. - صورة من سماحة الاسلام، دکتر عبدالعزیز ربیعة، ص: 49 [↑](#footnote-ref-1260)
1261. - نگا: الفکر الاسلامی و التطور، ص: 69-70 [↑](#footnote-ref-1261)
1262. - مسلم: 2/811 [↑](#footnote-ref-1262)
1263. - احمد بن علی بن محمد کنانی عسقلانی؛ ابوالفضل؛ حافظ، یکی از ائمه حدیث می­باشد. با شرح صحیح بخاری مشهور شد. مولفات وی بسیارند از جمله: الاصابة فی تمییز الصحابة، تهذیب التهذیب و ...؛ وی در سال 852 هجری فوت شد. نگا: الاعلام: 1/178 [↑](#footnote-ref-1263)
1264. - علی بن خلف بن عبدالملک بن بطال بکری قرطبی، ابوالحسن؛ از فقهای بزرگ مالکیه و از مشهورترین شارحان بخاری می­باشد. وی در سال 449 هجری وفات یافت. نگا: السیر: 18/47 [↑](#footnote-ref-1264)
1265. - فتح الباری: 3/44 [↑](#footnote-ref-1265)
1266. - نگا: فتح الباری: 1/117 [↑](#footnote-ref-1266)
1267. - الضوابط الشریعة للاخذ بایسر المذاهب؛ وهبة الزحیلی، ص: 53 [↑](#footnote-ref-1267)
1268. - الوجیز فی ایضاح قواعد الفقه الکلیة، محمد صدقی البورنو، ص: 255 [↑](#footnote-ref-1268)
1269. - مقاصد شریعت: شریعت برای حفظ این موارد آمده است: دین، نسل (آبرو) عقل، مال، نفس [↑](#footnote-ref-1269)
1270. - منهج التیسیر المعاصر و دراسة تحلیلیة، عبدالله بن ابراهیم الطویل، ص: 13، 45، 327 [↑](#footnote-ref-1270)
1271. - الدعوة الاسلامیة، الوسائل، الخطط المداخل، ص: 399-400 [↑](#footnote-ref-1271)
1272. - الموافقات فی اصول الاحکام، شاطبی: 2/66؛ مطابع المدنی بالقاهرة [↑](#footnote-ref-1272)
1273. - الصحوة الاسلامیة، د. یوسف القرضاوی، حفظه­الله، ص: 105 [↑](#footnote-ref-1273)
1274. - اما امروزه برخی از ما در روز به تطبیق شریعت دعوت می­دهند و در شب بر کسانی که بدان حکم نمی­کنند، یورش می­برند؛ که نتیجه آن آسیب­ها و رنج­ها و سختی­­های پی در پی می­باشد که اسلام ضررهای آن­را متحمل می­شود بدون اینکه هیچ فایده و ثمره­ای حاصل آید. [↑](#footnote-ref-1274)
1275. - فتاوی شیخ الاسلام، 15/297 [↑](#footnote-ref-1275)
1276. - نگا: صحیح بخاری، 4993 [↑](#footnote-ref-1276)
1277. - نگا: الصحوة الاسلامیة، شیخ قرضاوی، ص: 104-105 با تصرف [↑](#footnote-ref-1277)
1278. - نگا: تطبیق الشریعة الاسلامیة فی کل عصر، تألیف: أ. د. شیخ صالح بن غانم السدلان حفظه­الله [↑](#footnote-ref-1278)
1279. - مسند احمد: 5/153 [↑](#footnote-ref-1279)
1280. - مسند احمد: 4/86، 5/54، 55، 56؛ بخاری: 4841، 5479، 6220؛ مسلم: 1954 [↑](#footnote-ref-1280)
1281. - دارمی: 1/404-405؛ سنن الکبری بیهقی: 2/466؛ مصنف عبدالرزاق: 3/52- 4755 [↑](#footnote-ref-1281)
1282. - حمیدی در مسند: 1/105-212؛ شافعی در الام: 2/203؛ بیهقی در سنن الکبری: 5/135؛ هروی در ذم الکلام 2/228-299/295 [↑](#footnote-ref-1282)
1283. - ترمذی، حاکم؛ و آلبانی در صحیح الجامع: 3294 و الصحیحة: 699 آن­را صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-1283)
1284. - تلبیس ابلیس، ابوالفرج عبدالرحمن ابن الجوزی؛ ص: 85؛ نگا: منهج الاستدلال، د. عثمان بن علی حسن حفظه­الله. [↑](#footnote-ref-1284)
1285. - مجموع الفتاوی: 5/9 [↑](#footnote-ref-1285)
1286. - الشریعة، آجری: 233 [↑](#footnote-ref-1286)
1287. - تیسیر الکریم الرحمن: 548 [↑](#footnote-ref-1287)
1288. - همان: 53 [↑](#footnote-ref-1288)
1289. - (هود: 120) «و ما هریک از اخبار پیامبران را بر تو باز گو کردیم تا بوسیله‌ی آن، دلت را استوار گردانیم و در این (قرآن) برای تو حق و برای مؤمنان موعظه و تذکری آمده است». [↑](#footnote-ref-1289)
1290. - صحیح؛ دارمی: 1/342، 312؛ الشریعة، آجرّی: 1/189، 122؛ ابن سعد، الطبقات: 5/273؛ لالکائی در شرح اصول اعتقاد اهل السنة و الجماعة: 216؛ ابن بطة در الابانة: 566؛ ابن عبدالبر در جامع بیان العلم: 2/931، 1770؛ خطیب بغدادی در «الفقیه و المتفقه»: 612؛ و ابوعبدالله الدانی بن منیر آل زهوی: 1/105 آن­را صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-1290)
1291. - مجموع الفتاوی: 4/51 [↑](#footnote-ref-1291)
1292. - شهرستانی: محمد بن عبدالکریم بن احمد، ابوالفتح شهرستانی؛ وی در سال 467 هجری و گفته شده 479 هجری متولد شد. متکلمی اشعری مذهب می­باشد. ملقب به شیخ اهل کلام و حکمت؛ متهم است به انحراف به سوی اهل بدعت چون اسماعیلیه و دعوت به سوی آنها؛ ابن السمعانی می­گوید: متهم به الحاد و غلو در تشیع می­باشد. از تألیفات وی عبارت است از: نهایة الاقدام فی علم الکلام، الملل والنحل؛ در سال 548 هجری فوت شد. نگا: لسان المیزان، ابن حجر: 2/427؛ سیر اعلام النبلاء، ذهبی: 20/286؛ طبقات الشافعیة، ابن قاضی شهبة: 1/57؛ و فیات الاعیان، ابن خلکان: 4/274 [↑](#footnote-ref-1292)
1293. - ابوالمعالی جوینی: امام بزرگ، شیخ شافعیه، امام الحرمین، ابوالمعالی، عبدالملک بن امام ابومحمد عبدالله بن یوسف بن عبدالله بن یوسف بن محمد بن حیویه جوینی نیشابوری، ضیاءالدین شافعی؛ صاحب تصانیفی چند؛ وی در ابتدای سال 419 هجری متولد شد. سیر اعلام النبلاء. [↑](#footnote-ref-1293)
1294. - تلبیس ابلیس: 84-85 [↑](#footnote-ref-1294)
1295. - عزالدین ابوحامد عبدالحمید بن هبة الله مدائنی معتزلی، نویسنده و شاعر؛ صاحب شرح نهج البلاغه؛ وی در سال 655 هجری فوت شد. نگا: الوفیات: 2/259؛ البدایة و النهایة: 13/199 [↑](#footnote-ref-1295)
1296. - خونَجی: محمد بن ناماور بن عبدالملک خونجی؛ در اصل فارسی می­باشد. به مصر رفت و سِمت قضاوت در مصر را عهده­دار شد. در سال 646 وفات کرد. کتاب «کشف الاسرار عن غوامض الافکار» در موضوع منطق از تألیفات اوست. نگا: سیر اعلام النبلاء: 23/1، 146؛ نگا: درء تعارض العقل مع النقل: 1/162، 3/262. [↑](#footnote-ref-1296)
1297. - متوفای سال 697 هجری؛ نگا: درء التعارض العقل و النقل: 1/165 و 3/263 [↑](#footnote-ref-1297)
1298. - ابویوسف: امام، علامه، فقیه عراقی­هایعقوب بن ابراهیم انصاری کوفی، از یاران امام ابوحنیفه؛ از هشام بن عروه و سائب بن یزید روایت شنیده است و افرادی چون یحیی بن معین و احمد و جمعی کثیر از او روایت کرده­اند. در ماه ربیع الآخر سال 182 در سن 69 سالگی فوت شد. نگا: طبقات الحفاظ [↑](#footnote-ref-1298)
1299. - بیهقی در مناقب الشافعی: 1/453-454؛ و در توضیح آن می­گوید: منظور شافعی از این سخن حفص الفرد و امثال وی از اهل بدعت می­باشد. حفص معتقد به خلق قرآن بود. نگا: آداب الشافعی و مناقبه، ص: 182؛ تبیین کذب المفتری، ص: 341 [↑](#footnote-ref-1299)
1300. - مسلم: 177؛ و ابوعوانه [↑](#footnote-ref-1300)
1301. - شرح العقیدة الطحاویة، ص: 209-210 [↑](#footnote-ref-1301)
1302. - و این از آن جهت بود که وسعت دید و دوراندیشی و سعه­ صدر ایشان بیش از دیگران بود. از شنیدن حق روی­گردان نبودند و قلب­های­شان از پذیرفتن آن ابا نمی­ورزید و از رجوع به آن سر باز نمی­زدند و در دریافت آن تکبر نداشتند و پذیرای آن بودند. سلف صالح دیگران را به پذیرفتن اجتهادات خود ملزم نمی­کردند و همه کسانی را که با آنها مخالفت می­کردند، گمراه نمی­خواندند و دیدگاه آنها در امور اجتهادی بسته نبود، اموری که فهم مردم در مورد آنها متفاوت می­باشد. از مظاهر وسعت نظر ایشان، عدم تعصب و تقلید کورکورانه و حزب­گرایی نزد آنان بود. نگا: مختصر عقیدة اهل السنة والجماعة، ص: 86-87، شیخ محمد بن ابراهیم الحمد حفظه­الله؛ با تصرف. [↑](#footnote-ref-1302)
1303. - نگا: مباحث فی عقیدة اهل السنة و الجماعة، ص: 33 [↑](#footnote-ref-1303)
1304. - الحمویة من النفائس: 89؛ الرسالة التدمیریة من النفائس: 38 [↑](#footnote-ref-1304)
1305. - شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمه­الله می­گوید: «آن مبتدعان که راه و روشی خلف از متفلسفه و مانند آنها را بر راه و روش سلف ترجیح می­دهند، چنین دیدگاهی را از آن جهت معتقدند که گمان برده­اند دیدگاه سلف مجرد ایمان به الفاظ قرآن و حدیث بدون فقه آنها می­باشد. و آنان را چون امی­هایی تصور کرده­اند که خداوند در مورد آنها می­گوید: «وَمِنْهُمْ أُمِّيُّونَ لاَ يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ إِلاَّ أَمَانِيَّ» (بقره: 78) «و پاره­ای از آنان افراد بيسوادی هستند كه (از) كتاب (خدا) جز آرزوهایی نمی­دانند». و در مقابل چنین تصور کرده­اند که راه و روش خلف استخراج معانی نصوص تاویل شده از حقایق آنها با انواع مجازات و غراتب لغات می­باشد». [↑](#footnote-ref-1305)
1306. - الرسالة التدمیریة من نفائس، ص: 38 [↑](#footnote-ref-1306)
1307. - الاسماء و الصفات، بیهقی، ص: 408؛ الاعتقاد: س: 116 [↑](#footnote-ref-1307)
1308. - الرسالة التدمیریة من النفائس، ص: 39؛ الحمویة، ص: 90 [↑](#footnote-ref-1308)
1309. - نگا: الملل و النحل، شهرستانی: 1/104 [↑](#footnote-ref-1309)
1310. - نگا: نقض المنطق، ص: 42 [↑](#footnote-ref-1310)
1311. - نگا: الرسالة الحمویة من النفائس، ص: 90-91 [↑](#footnote-ref-1311)
1312. - نگا: نقض المنطق، ص: 42 [↑](#footnote-ref-1312)
1313. - الجواهر الغوالی، غزالی: 99؛ اعلام الموقعین، ابن قیم: 4/247؛ تعریف الخلف بمنهج السلف، دکتر ابراهیم بن محمد بن عبدالله بریکان حفظه­الله [↑](#footnote-ref-1313)
1314. - التحف فی مذاهب السلف؛ ص: 3، 4 [↑](#footnote-ref-1314)
1315. - مسند احمد: 4/126؛ ابوداود: 4607؛ ترمذی: 2676؛ ترمذی و بزار و ضیاء مقدسی و حاکم آن­را صحیح دانسته­اند. و ذهبی با حاکم موافقت کرده است. نگا: الارواء: 2455؛ جامع العلوم و الحکم، ص: 187؛ ابن ماجه: 43 و ... [↑](#footnote-ref-1315)
1316. - فضل علم السلف علی علم الخلف، ص: 45 [↑](#footnote-ref-1316)
1317. - مسلم: 6/18 و لفظ آن از این قرار است: «**إِنَّهُ لَمْ يَكُنْ نَبِيٌّ قَبْلِي إِلَّا كَانَ حَقًّا عَلَيْهِ أَنْ يَدُلَّ أُمَّتَهُ عَلَى خَيْرِ مَا يَعْلَمُهُ لَهُمْ، وَيُنْذِرَهُمْ شَرَّ مَا يَعْلَمُهُ لَهُمْ، وَإِنَّ أُمَّتَكُمْ ...**». [↑](#footnote-ref-1317)
1318. - صحیح؛ مسند احمد: 5/153 [↑](#footnote-ref-1318)
1319. - بخاری: 3192-9/289 [↑](#footnote-ref-1319)
1320. - مسند احمد: 4/126-127؛ ابوداود، 460: ترمذی: 2676؛ دارمی: 95؛ و آلبانی آن­را در صحیح الجامع: 2546 صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-1320)
1321. - نگا: الاصابة فی الاحتجاج بفهم الصحابة؛ شیخ حای بن سالم الحای حفظه­الله [↑](#footnote-ref-1321)
1322. - مقدمة فی التفسیر: 1/96 [↑](#footnote-ref-1322)